

جلد چهاردهم

آخرین روزهای زندگی

شاه شاهان

و سرنوشت آخرین نخست وزیر شاه

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی نژاد

دوره کامل (ایران در عصر پهلوی)

- ۱ - جلد اول - شگفتی های زندگی رضا شاه
 - ۲ - جلد دوم - رضا شاه در تبعید
 - ۳ - جلد سوم - بازیگران سیاسی از بد و مشروطیت تا بحران ۵۷
 - ۴ - جلد چهارم - پهلوی دوم در فراز و نشیب
 - ۵ - جلد پنجم - بحران نفت و ترورهای سیاسی و مذهبی
 - ۶ - جلد ششم - ملی شدن صنعت نفت و زندگی پرماجرای
دکتر مصدق
 - ۷ - جلد هفتم - کودتا یا ضد کودتا و دور دوم سلطنت
 - ۸ - جلد هشتم - سرنوشت سیاست پیشگان و قربانیان نفت
 - ۹ - جلد نهم - جنبش های کمونیستی و سوسیالیستی در ایران و
سرنوشت رهبران حزب توده
 - ۱۰ - جلد دهم - آریا مهر در اوج اقتدار
 - ۱۱ - جلد یازدهم - جنگ قدرت در ایران و خاطراتی از دوران
نخست وزیری: دکتر اقبال - شریف امامی - دکتر امینی و علم
 - ۱۲ - جلد دوازدهم - دولت های حزبی و حزب های دولتشی - یادمانده
هائی از دولت های حسنعلی منصور و امیر عباس هویدا
 - ۱۳ - جلد سیزدهم - بحران در ۵۷ و وقایع مهم دوران نخست
وزیری: آموزگار - شریف امامی و ازهاری
 - ۱۴ - جلد چهاردهم - آخرین روزهای زندگی شاه شاهان و سرنوشت
آخرین نخست وزیر شاه
- برای تهیه هر جلد از کتاب با ارسال (۱۰ پوند) و دوره کامل (۱۴۰ پوند)
با افزایش هزینه پستی هر جلد (۲/۵۰ پوند) می توانید کتاب هارا از
מוסسات معتبر فروش کتاب فارسی و آدرس زیر تهیه فرمائید.

BOOK PRESS (PAKA PRINT)
4 MACLISE Rd.
LONDON W14 OPR

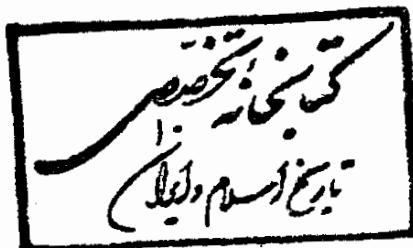
ایران در عصر پهلوی

جلد چهاردهم

آخرین روزهای زندگی
شاه شاهان

وسنوشت آخرین نخست وزیر شاه

نوشته و تحقیق
دکتر سلطنت پور



چون عمر بسر رسید چه بغداد و چه بلخ
پیمانه چوپر شد چه شیرین و چه تلغ
خیام

جلد چهاردهم ایران در عصر پهلوی (آخرین جلد)
آخرین روزهای زندگی شاه شاهان و سرنوشت آخرین نخست وزیرشاه
تاریخ انتشار: آذرماه ۱۳۷۱ - نوامبر ۱۹۹۲
لندن - چاپ پکا
حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است

تورا ای گرامی گهر دوست دارم
بزرگ آفرین نامور دوست دارم
برومند و بیدار و بهروز باشی
مهدی اخوان ثالث

تورا ای گرامایه دیرینه ایران
تورا ای کهن زاد بوم بزرگان
جهان تاجهان است پیروزیاشی

فهرست مندرجات

پیشگفتار

اظهار نظر نویسنده فاضل دکتر همایونفر درباره کتاب
خلاصه ای از نامه های رسیده

- | | |
|---------------|---|
| از ۱ تا ۳ | ۱ - دکتر شاپور بختیار آخرین نخست وزیر شاه |
| از ۴ تا ۲۳ | ۲ - مرغ طوفان - دکتر بختیار به میدان آمد |
| از ۴ تا ۶۶ | ۳ - دولت بختیار و چگونگی رأی اعتماد مجلسین |
| از ۷ تا ۷۰ | ۴ - تظاهرات در دانشگاه تهران علیه رژیم |
| از ۷۱ تا ۹۹ | ۵ - شاه رفت |
| از ۱۰۰ تا ۱۲۸ | ۶ - شورای سلطنت و شورای انقلاب |
| از ۱۲۹ تا ۱۵۳ | ۷ - وقایع مهم دوران حکومت بختیار |
| از ۱۵۴ تا ۱۷۱ | ۸ - دیدار بختیار و خمینی در پاریس چرا بهم خورد؟ |
| از ۱۷۲ تا ۱۹۱ | ۹ - تزلزل روزافزون دولت بختیار |
| از ۱۹۲ تا ۲۱۲ | ۱۰ - بازگشت خمینی به ایران |
| از ۲۱۳ تا ۲۳۰ | ۱۱ - تشکیل دولت موقت در کنار شورای انقلاب |
| از ۲۳۱ تا ۲۳۶ | ۱۲ - شورش در نیروی هوائی و تظاهرات همافرا |
| از ۲۳۷ تا ۲۸۹ | ۱۳ - اعلامیه بیطرفی ارتش |
| از ۲۹۰ تا ۳۰۵ | ۱۴ - چگونه رژیم سقوط کرد؟ |
| از ۳۰۶ تا ۳۲۱ | ۱۵ - ترور و قتل و اعدام امرای ارتش |
| از ۳۲۲ تا ۳۲۵ | ۱۶ - نقش (خلخلی) یا (آیشمن ایران) در اعدامها |
| از ۳۲۶ تا ۳۲۹ | ۱۷ - چگونگی خروج دکتر بختیار از کشور |
| از ۳۳۰ تا ۳۴۴ | ۱۸ - بختیار و نهضت مقاومت ملی |
| از ۳۴۵ تا ۳۶۱ | ۱۹ - نخستین سوء قصد به بختیار در پاریس |

- ۲۰ - بختیار چگونه به قتل رسید؟
 از ۳۶۶ تا ۳۶۵
- ۲۱ - پهلوی دوم در تبعید
 ۳۶۷
- ۲۲ - محمد رضا شاه پهلوی در خارج از کشور
 از ۳۶۸ تا ۳۶۹
- ۲۳ - تصمیم شاه به ترك کشور
 از ۳۷۰ تا ۳۷۷
- ۲۴ - آغاز سفری بازگشت شاه به مصروف اقامت در اسوان
 از ۳۷۸ تا ۳۹۰
- ۲۵ - شاه و شهبانو در مراکش
 از ۳۹۱ تا ۴۱۰
- ۲۶ - هواپیمای طلائی شاه
 از ۴۱۱ تا ۴۱۵
- ۲۷ - فرار بینی صدر و رجوی توسط خلبان شاه
 از ۴۱۶ تا ۴۱۹
- ۲۸ - «بهشت دنیا» یا جهنمی برای خاندان سلطنت
 از ۴۲۰ تا ۴۲۵
- ۲۹ - شدت بیماری شاه در مکزیک و آگاهی از بیماری سرطان از ۴۲۶ تا ۴۳۰
- ۳۰ - شاه در بیمارستان کرنل نیویورک
 از ۴۳۱ تا ۴۴۴
- ۳۱ - مشکلات فراوان در پاناما - شاه ایران یامرد ۱۵ میلیون دلاری
 از ۴۴۵ تا ۴۵۶
- ۳۲ - اعلام جرم علیه خاندان پهلوی و تقلخانی استرداد شاه از ۴۵۷ تا ۴۹۵
- ۳۳ - آخرین سفرشاه - پروازی پرهراس از پاناما به قاهره از ۴۹۶ تا ۵۰۴
- ۳۴ - آخرین مصاحبه های شاه
 از ۵۰۵ تا ۵۲۷
- ۳۵ - درگذشت محمد رضا شاه پهلوی در قاهره
 از ۵۲۸ تا ۵۴۷
- ۳۶ - وصیت نامه شاه
 از ۵۴۸ تا ۵۵۸
- ۳۷ - منابع و مأخذ
 از ۵۵۹ تا ۵۶۰
- ۳۸ - خداحافظی با خوانندگان مجرامي
 از ۵۶۱ تا ۵۶۴

پشکفتار

جلد چهاردهم (ایران در عصر پهلوی) به آخرین روزهای زندگی محمد رضا شاه پهلوی و آخرین نخست وزیر شاه اختصاص داده شده که متاسفانه هم شاه و هم دکتر بختیار روزهای بسیار سختی را پشت سرگذارده و سرانجام شاه در قاهره باماتم و اندوه فراوان در گذشت و دکتر بختیار هم در پاریس به طرز سیار فجیعی به قتل رسید. تغییری که در سال ۱۳۵۷ در کشور کهن سال ما روی داد از نظر تاریخی حائز اهمیت می باشد زیرا سرنوشت ملتی بزرگ دچار دگرگونی مهمی گردید که شیرازه امور کشور ما از هم گستت به نحوی که اکنون پس از چهارده سال شاهد وضع ناگواری هستیم و می بینیم کشوری که روزی پر چمدار آزادی و عدالت بوده از سوئی خود در معرض ظلم و ستم قرار گرفته و از سوی دیگر اقتصاد رو به توسعه اش چنان دچار نابسامانی گردیده که آینده ای بس تاریک را در دیدگاه علاقمندان به وطن مجسم می سازد و در نتیجه این کشور مستعد و ثروتمند تبدیل به مملکتی ورشکسته و ماقکده شده است.

به سروده یکی از شعرای معاصر

نه اقتصاد، نه عمران، نه عدل و دانش و داد

زکاروان تمن چنین عقب تا کی؟

در جهان ما دگرگونی های زیادی صورت گرفته و در حال حاضر هم هر روز شاهد تغییرات فوق العاده ای هستیم. اگر این امر منجر به پیشرفت کشور و آسایش و رفاه ملت گردد مسلمان استقبال و خوشحالی زایدالوصف مردم رویرو بوده پایه های رژیم تازه روز بروز محکمتر و استوار تر می گردد ولی اگر این تغییر موجب عدم رضایت و ناراحتی ساکنین آن سرزمین گردد مسلمان محکوم به شکست خواهد بود که نمونه آن هم در طویل تاریخ زیاد

الل

دیده شده و هم این روزها شاهد و ناظر خیلی ارزشیم‌های دیکتاتوری و خود کامه هستیم که ناگهان فرو ریخته اند.

بی تردید اکنون خیلی ازکسانی که در روزهای بحرانی خواستار تغییرات اساسی در کشور ما بوده و دانسته و ندانسته در تظاهرات و راه پیمایشی‌ها شرکت می‌کردند آرزو داشتند دورانی فرا رسید که از رفاه و آسایش بیشتر و آزادی و برابری و تساوی حقوق به حد کمال برخوردار بوده و به دوران تبعیض و بی‌عدالتی و فساد و خودکامگی پایان داده شود ولی حال باید دید پس از گذشت این زمان طولانی و آزمایشهای مکرر آیا آنها به چنین نتایجی رسیده اند؟ مسلماً اگر منصفانه داوری شود باید گفت جواب این سؤال منفی است زیرا بیلان این مدت نشان می‌دهد که مردم ایران غیر از مصیبت و جنگ و بی‌عدالتی و گرانی و اعدام و مصادره و فساد و روش و ورشکستگی و ناامنی نصیبی نداشته اند. بهمین جهت آنها هم‌صدا با استاد رشید یاسمی چنین می‌گویند:

گذشت فرصت و از کار خود پشیمانیم

دریغ و درد که تدبیر خود ندانستیم

شاهان پهلوی اگر هر عیبی داشتند به امنیت کشور و رفاه مردم و عمران مملکت و بسط دانش و فرهنگ علاقه زیادی نشان می‌دادند و می‌کوشیدند که ایران را به هر صورتی است در کوتاه مدت از ردیف کشورهای درحال توسعه خارج ساخته و با جبران عقب ماندگی‌های قرون گذشته خودرا به کاروان مالک پیشرفته نزدیک سازند. با وجود کمی امکانات مالی و ضعف نیروهای انسانی و مداخلات علنی و پنهانی سیاستهای بیگانه و کارشکنی عناصر ضد اصلاحات در داخل و خارج و هزاران مشکل دیگر بازهم شب و روز در این راه تلاش می‌کردند و در نتیجه روزی که محمد رضا شاه با چشم‌انداز اشکبار کشور را برای همیشه ترک گفت مطلعین گفته و نوشته اند که ایران حداقل ۲۸ میلیارد دلار ذخیره ارزی داشت، کارخانه‌های کشور با ظرفیت کامل کار می‌کرد، تولید نفت به

روزی ۵ تا ۶ میلیون بشکه رسیده بود، کارخانجات عظیم ذوب آهن و پتروشیمی به سرعت تکمیل می گردید، توسعه امور کشاورزی و تاسیس سدهای جدید و برنامه های وسیع آبیاری مورد توجه خاص دولت بود، فرهنگ و بهداشت و امور نظامی و تسلیحات اولویت خاصی داشتند، درآمد سرانه به سرعت بالا می رفت، بیکاری از بین رفته بود و چند میلیون کارگر خارجی در ایران به کار مشغول گردیده و اعتبار ایران درنzd موسسات بین المللی افزایش یافته بود و در نتیجه آینده کشور چنان امید بخش بنظر می رسد که شاه می گفت داریم به سوی (تمدن بزرگ) پیش می رویم.

بودیم و کسی پاس نمی داشت که هستیم

باشد که نباشیم و بدانند که بودیم

در دوران سلطنت شاه رشد سریع اقتصادی که پشتوانه آن افزایش ناگهانی درآمد نفت بود موجب گردید که کارشناسان و متخصصین ایرانی که در سایه ثبات و آرامش و امنیت کشور از همه سوی جهان به میهن خود روی آورده و باسپردن کارهای مهم به آنان می کوشیدند طرحهای ایده آلی شاه را جامعه عمل بپوشانند و در نتیجه این تحولات که شاید دقیقاً مورد مطالعه قرار نگرفته بود بافت اجتماعی ایران را بکلی تغییر داد. افزایش ناگهانی دستمزدها موجب شد که سیل زارعین و دهقانان از روستاهای به شهرها کشیده شده تعادل در جامعه ما بهم بخورد و در آن شرایط هرچه مقامات ملکتی می خواستند اهرم های اجتماعی را کنترل کنند توفیق نیافتند خصوصاً اینکه مخالفین رژیم با استفاده از فرصت مناسب در صدد برآمدند به رصورتی است رژیم را متلاشی سازند و زمام امور کشور را به دست بگیرند. در نتیجه با بهره گیری از سیاست های داخلی و خارجی موجباتی را فراهم ساختند که ایران ما به صورت کنونی درآمد.

اکنون خیلی ها در ایران بطور پنهان خاطره شاهان پهلوی را گرامی می دارند که دوران سلطنت آنها از ایام خوب ایران بود که

قطعا به آنها چنین گفته می شود:

تا هستم ای عزیزندانی که کیستم روزی سراغ من آئی که نیستم
حال پس از ۱۴ سال بررسی کنیم ببینیم با داشتن چنان
پشتوانه ای به کجا رسیده ایم؟ این تغییر که طرفدارانش آن را
(انقلاب) و مخالفینش آن را (شورش و فتنه) نام نهاده اند بیلاتش
چیست؟ و برای کشور و ملت ما چه نتایجی داشته است؟

مطلعین می گویند در این مدت حدود ۲۰۰ میلیارد دلار از
نفت درآمد به دست آمده است، ۲۸ میلیارد دلار از گذشته باقی
مانده بود، ثروت شاه و خاندان سلطنت و بخش های دولتی و
خصوصی هم در اختیار رژیم تازه قرار گرفت. با وجود این امکانات
اکنون می گویند رژیم تازه بیش از ۳۵ میلیارد دلار بدھی خارجی
دارد، سالی ۲۲ میلیارد دلار واردات کشور بوده که درآمد نفت و
صادرات کشور نمی تواند آن را تامین کند، حدود سه میلیون نفر از
مردم ایران از کشور خارج شده اند که در بین آنها تعداد زیادی
کارشناس و متخصص در رشته های مختلف وجود دارد که در
هرکشور و رژیمی این قبیل افراد ارزش زیادی دارند، اینها که در
کشور خودمنشاء خدمات ارزنده ای بودند به علت وضع نامناسبی که
ایجاد گردید از کشور گریختند و خیلی زود گروهی از آنان به
سهولت جذب صنایع و موسسات علمی و صنعتی و پزشکی جهان
گردیدند. به سروده (فراز) از شعرای معاصر:

با قرار مغزا از سرزمین بوعلی

گنج دانش را خریداران چه ارزان برده اند
برطبق گفته شاه کشور ما باید تا پایان قرن بیستم به یک کشور
پیشرفتی ای تبدیل می شد تا بتواند خودرا به ردیف کشورهای
متmodern برساند و آرزوی شاه این بود که هرچه می تواند به سرعت
پیشرفت کشور بیفزاید تا ایران در قاره آسیا مقام (ژاپن دوم) را
احراز کند که اگر وضع ادامه می یافت شاید چنین می شد ولی

جانشینان او و مقامات رژیم فعلی با اقداماتی که انجام دادند و روشنی که پیش گرفتند کشور مارا به جهتی سوق داده اند که طبق نظر کارشناسان مطلع باید آن رویاهای طلاتی را فراموش کرد و با مشکلات فراوان فعلی و خصوصاً افزایش جمعیت ایران از ۳۵ میلیون به ۶۰ میلیون نفر در این مدت کوتاه و تامین احتیاجات آنها با مشکلات مهمی که از جهات مختلف گریبان‌گیر جلمعه شده تدریجاً باید ایران را با (افغانستان و بنگلادش) و کشورهای نظیر آن مقایسه کرد که خواسته و گفته بعضی از بلندگوهای خارجی از جمله بی بی سی بود. با این طرز می‌توان گفت متاسفاته آیتدی کشور ما بس تاریک و سرنوشت این ملت آریائی و این مردم شریف و نجیب غم انگیز به نظر می‌رسد.

به سروده نویسنده و شاعر گرامی باستانی پاریزی:
ملکت از پایه ویران است، گوئی نیست، هست

خواجه اندرنقش ایوان است، گوئی نیست، هست
اگر رژیم جدید توانسته بود به مردم آزادی و امنیت و عدالت اجتماعی و رفاه و آسایش بدهد که موجبات آن از هرجهت برایش فراهم بود مسلماً پشتوانه مردمی اش روز به روز نیرومند تر می‌شد ولی چون در این راه توفیقی نداشته با این همه مخالف رویرو است که پنهانی و علنی به مبارزه پرداخته اند. در نتیجه اداره کنندگان فعلی کشور خود دچار سردرگمی شده و در برابر طوفان خشم و عصیان مردم برای سرکوبی ناراضیان به روشهای قرون وسطائی توسل جسته و با بهره برداری از احساسات پاک مذهبی مردم می‌خواهند براین شکستها و ناکامی‌ها سپیش بگذارند که این روش حتی موجب خواهد شد که خیلی‌ها به اصول مذهبی نیز بی اعتقاد گردند. به سروده شهریار شاعر بلندآوازه معاصر:

چون حقایق مسخ شد دین جز یکی افسانه نیست
بی خبر آنان که این افسانه باور می‌کنند

مشکلاتی که رژیم فعلی با آن دست به گریبان است موجب گردیده که خیلی ها مملکت را در گرداپ وحشتناکی درحال انهدام بدانند.

مداخله همه جانبی مقامات دولتی وحاکم درکلیه امور اقتصادی و خلع ید خیلی از مدیران بخش خصوصی ومصادره صنایع و کارخانه ها و بانکها و بعضی از مزارع ویاغات به تصور این که منافع زیادی ازآن را عاید دولت بسازند موجب شد که ضعف مدیریت در کلیه کارها آشکار شد و با فرار کارشناسان و متخصصین، کارهای مهم به افراد غیر متخصص و بستگان رژیم و افراد بیکاره متظاهر به طرفداری از رژیم سپرده شد که درنتیجه بی اطلاعی و بی تدبیری آنان قسمت اعظم موسسات تولیدی کشور در معرض انهدام و ورشکستگی و نابودی قرار گرفت و موجودیت نظام جدید را در معرض خطر قرار داد و موجب پیدایش وضع فعلی شد که حاکمان فعلی با توصل به دین و مذهب و با ترور و اعدام و تهدید می خواهند کشور را از نآرامی ها به ظاهر حفظ کنند که مسلمان ادامه پذیر نیست.

به سروده صادق سرمد وضع چنین است:

چو طوفان خفته در امواج بحرم، گر چه آرام

چو آتش زیر خاکستر نهانم، گرچه خاموش
مطلعین معتقدند که زیان ناشی از جنگ عراق موجب ویران شدن چنداستان گردید و دومیلیون آواره و یک میلیون معلول به جای نهاد وحدائقل برای بازسازی مناطق آسیب دیده چهارصد میلیارد دلار اعتبار لازم است که نه در توان چنین رژیمی است که قسمت زیادی از ثروت کشور را صرف کارهای تروریستی و کمک به حرکتها و جنبشی‌ای اسلامی در کشورهای مختلف می کند و نه گروه دیگری با هر اندازه کارشناس و اعتبار و ثبات و امنیت کشور موفق به انجام آن می گردد مگر در یک زمان طولانی با افراد و کارشناسان معتقد و حمایت کشورهای دیگر جهان و سازمانهای اعتباری بین

المللی که یک برنامه ایده آلی است تا بتوان کشور را به جانی رسانید. زیرا متأسفانه سرعت رشد افزایش جمعیت هرگونه اعتباری را خواهد بلعید.

کشور چرا ب و توده پریشان و کار زار

یارب بنای ما به چه آئین نهاده اند
این اشاره مختصر به اعداد و ارقام در پایان این ۱۴ جلد
کتاب لازم به نظر رسید تا هرگونه واقعه و جریانی که در این ایام روی داده و سعی شده با بی طرفی به نظر هموطنان گرامی برسد
مورد مطالعه قرار گیرد تا با آگاهی دقیقتر درباره خدمات انجام شده و
اشتباهاتی که حاکمان روز مرتكب شده اند با اطلاع کامل وبا
انصاف و مروت قضاوت شود.

غرض نقشی است کزما بازماند که هستی را نمی بینم بقائی
بی تردید هرکشوری به ساکنین و مردم آن تعلق دارد و آنها
هستند که باید هر نوع حاکمیتی را تایید و تنفیذ کنند. مملکت به هیچ
فرد و خانواده و سلسله و گروهی از شاه گرفته تا فقیه و شیخ و
خان و فئodal و امام جمعه تعلق ندارد تا بتوانند بامیل و اراده
شخصی خود سرنوشت کشور و ملت را تعیین کنند. بنا براین هرگونه
داوری درباره اعمال و رفتار کسانی که به هر صورتی زمام امور
کشور را به دست می گیرند باملت ها است که صاحب اصلی و
حقیقی کشور می باشند.

حال که به داوری درباره اقدامات عصر پهلوی پرداخته ایم
وقتی صادقانه خدمات را درکنار اشتباهات و لغزشها می گذاریم
می بینیم این دوره از تاریخ ایران از نظر سازندگی و توسعه و عمران
و پیشرفت از ایام درخشان تاریخ ایران بوده که نه قبل از پهلوی ها
و نه بعداز آن (تا به حال) نظیر نداشته و از این جهت می توان گفت
بیلان سلطنت پهلوی درخشان است. در ضمن اشتباهات و تندرویها و
سانسور و اختناق و تجاوزات و روشهای شخصی در حکومتهاي

فردی نیز بیان شد تا یک طرفه به قاضی نرفته باشم و اگر کسانی هم در کنار آن رژیم به سوء استفاده پرداخته اند تا حدی که اسناد و مدارک در دسترس بود مورد اشاره قرار گرفت.

ای کاش جلوی این اشتباهات و تبعیض ها و سوء استفاده ها و اعمال ناشی از حکومت فردی و خودکامگی گرفته می شد تا آنهایی هم که متنه به خشخاش می گذارند و از کاهی کوهی می سازند و هر اشتباهی را بیش از اندازه بزرگ جلوه می دهند روش خودرا تعديل نموده درباره گذشته مملکت و خدماتی که با تلاش و کوشش میلیونها ایرانی در آن مدت برای اعتلای ایران صورت گرفته داوری منصفانه تری می کردند.

امروز شاهان پهلوی جهان را ترک گفته و هیچگونه قدرت و حاکمیت و تاثیری ندارند ولی صفحات تاریخ درباره بررسی اعمال و افعال آنها باز است و مورخین بادقت و هوشیاری وی نظری خدمات و اشتباهات آنها را زیر ذره بین نهاده به اطلاع همگان می رسانند. چه خوب است حاکمین فعلی که تصادفاً زمام قدرت به دستشان افتداده به این امر توجه داشته باشند که دیر یازود بیلان عملکرد و روش و طرز کار آنها نیز مورد بررسی و موشکافی دقیق تاریخ نویسان قرار گرفته و منصفانه درباره آنها قضاؤت خواهد شد. باید از گذشته درس عبرت بگیرند و از دوران حاکمیت خود آثار نیکوئی به جای بگذارند تا در پیشگاه تاریخ روسفید باشند نه اینکه چنان روشنی داشته باشند که نفرت مردم ستمدیده ایران بدרכه راه آنها گردد. آنها باید بدانند که سرانجام این ایام و این قبیل حاکمیت ها هم پایان خواهد یافت. بهتر است این شعر را مدنظر قرار دهند:

خدایا چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار
با وجود یأس و ناامیدی که در خیلی از هموطنان مادیده می شود نویسنده کتاب معتقدم در حالیکه ندای آزادی و فریاد حاکمیت ملی و استقلال طلبی و مبارزه با زور و قلدری فضای جهان را پر کرده است دیگر نمی توان مردم سرمیمنی را که روزی کشورشان مهد

آزادگان بوده و از پیشقاولان حقوق بشر و حامی حقوق انسان‌ها به شمار رفته‌اند در رژیم استبدادی و حاکمیت فردی و اختناق مذهبی نگه داشت. مسلماً خیلی زود مردم وطن ما از هرگونه تجاوز و تعدی و ظلم و ستم و اعمال ضد بشری و تندرویهایی که صورت گرفته از قبیل اعدام‌ها و مصادره‌ها و تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها نجات خواهند یافت و سرانجام حاکمیت با کسانی خواهد بود که هم آهنگ با مردم گام بردارند و به اصول آزادی و حاکمیت ملی و حقوق انسان‌ها احترام بگذارند. بی‌تردید در چنین روزهایی که اکثر مردم جهان طعم آزادی و دموکراسی و حکومت مردم بر مردم را چشیده اند دیگر نمی‌توان ملتی با آن پشتوانه تاریخی را در زنجیر اسارت و بی‌سروسامانی و در چهار دیواری افکار قشری و قرون وسطائی نگه داشت. به سروده یکی از شعرای معاصر

شب تاریک رود، روشنی روز رسد روز آزادی مردان و زنان خواهد شد کشورما که چنین گشته خراب ویدنام باز نام خوش او، ورد زیان خواهد شد بایدش بهر نجات وطن آماده شویم بیگمان باز، که با نام و نشان خواهد شد با پایان این کار مهم تاریخی از این پس کوشش نویسنده این خواهد بود که به جمع آوری اسناد و مدارک تاریخی درباره گذشته و همچنین وقایعی که هم اکنون در وطن ما روی می‌دهد بپردازم تا سرانجام از هرگونه واقعه‌ای چه خوب و چه بد پرده برداشته شود.

معلوم شود چو پرده‌ها بردارند اسرار زیادی به جهانیان گردد فاش گرچه هنوز خیلی مطلب و گفتگی و اسناد و مدارک درباره عصر پهلوی وجود دارد ولی انتشار بیش از ۱۴ جلد کتاب برای نویسنده مقدور و میسر نیست. بنا براین در اینجا این نوشهای پایان می‌یابد.

شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید

شب را چه گنه قصه ما بود دراز

مصطفی - الموتی

لندن - شهریور ماه ۱۳۷۱

اظهار نظر درباره کتاب

دoust فاضل دکتر عزت الله همایونفر نقدی برکتاب های - ایران در عصر پهلوی در «روزنامه نیمروز چاپ لندن» نوشته و از بعضی مطالب کتاب انتقاد کرده است . با تشکر از این نویسنده نکته پرداز که در تمام مدت انتشار کتاب مشوق نویسنده بوده و در هر جلدی صمیمانه ایرادات و انتقادات خود را یاد آور شده است اکنون متن نوشته این نویسنده خوش قریحه را به نظر تان می رسانم:



کتابی در هفت هزار صفحه

در این سیزده سالی که به صورت «طفیلی» در دامان جامعه ای غیر ایرانی آخرین دانه های تسبیح عمرم را می شمارم، تنها چراغی که گاهگاه خانه دلم را روشنائی می بخشد دیدار دوستان باصفا و یارسیدن نامه های مهرآمیز هموطنانم می باشد و غیر از این «جز صراحی و کتابیم نبود یاروندیم» در این مدت تقریبا تمام کتابها و مقاله هایی را که دزیاره

«پهلوی ها» نوشته شده مطالعه کرده ام. اما در میان آنها کمتر کتاب و مقاله ای را سراغ دارم که نویسنده اش با «بی نظری» و «واقع گرانی» که اساس اعتبار هر «گفته» و هر «نوشته ای» است، دست به قلم برده باشد. غالب آنها نه همه شان مانند خبرها، گزارش ها، شایعه ها و نقل قول ها، یا بُوی محبت و طرفداری می دهد و یا رنگ بی محبتی و خصومت دارد. به عبارت دیگر با کمتر نوشته ای روپوشده ام که مشحون از «حب» و یا مملواز «بغض» نباشد. در این سیزده چهارده سال که به حکم حادثه برایمان روشن شد که علت العلل سقوط و دریدری مان، فرار از واقع بینی و واقع گرایی بوده و علاج کارمان جز آشتی با واقعیت، هرچند تلغخ، چیز دیگری نیست، معهذا هنوز فضای ذهن مان را از تعصب و احساس خالی نکرده و تعقل و واقع بینی را جای آن نگذاشته ایم. هنوز بعداز این همه نتایج تلغخ، عبرت نگرفته کماکان اسیر و معتاد به همان شیوه تفکر احساسی هستیم و ناگزیر درباره هرموضوع و هر مسئله با تعصب اظهار نظر می نمائیم. مثلا هنوز قبول نداریم که سقوط کرده ایم. هنوز قبول نداریم که ما خود با دست خود و براساس احساس و نه «اندیشیدن» کلید زندگی را به چاه انداخته ایم. برای برائت خود هر وقت دستمان رسیده یا بر سد می گوئیم و می نویسیم که دشمن چنین کرد و یا دوست چنان نمود. بی آنکه برای بیان آن «چنین ها» و آن «چنان ها» از منطق و استدلال کمک بگیریم و فراموش نکنیم که:

آتش به دو دست خویش برخمن خویش

من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش

اعمال انسان در سایه تفکر و اندیشه اوست. اگر در کار تفکر و اندیشیدن تعصب را راه بدھیم همانی به دستمان می رسد که بر سرمان آمد و تاسراغ واقع بینی و واقع گوئی نرویم و دست از تمجیدهای اغراق آمیز، و یا تنقیدهای اهانت آمیز برنداریم گره از کارمان بازنخواهد شد.

نیمی بیشتر از «عدم وحدت» در جامعه مان، و نیمی بیشتر در «ناسازگاریهای مان» با یکدیگر و نیمی بیشتر از شکست هائی که در تلاش های اجتماعی مان می خوریم به خاطره احساسی فکر کردن و در نتیجه «حب و یا بغضی» است که به جای منطق و دلیل در حرف ها و در اعمال مان به کار می بریم، مثلا برداشته وسیع خبرها، شایعات و گفتگوهایی که در این سیزده چهارده سال درباره یکدیگر به راه انداخته ایم نظری بیاندازید تا ملاحظه فرمائید که در میان آنهمه گفته ها و شایعه ها و اعلامیه ها و نوشتہ ها کمتر حرفی در کمال بی طرفی و کلامی منطقی پیدا می شود. یک مشت احساس و عصبانیت بر له این و یا «علیه آن» و دیگر هیچ.

بنا براین با توجه به این «احوال اجتماعی» مان که بهر حال ناظر به احوال گروهی و «نه همه» از قلمزنان مان هم می شود، نویسنده بی طرف و اصولی کمترداریم و بهمین نسبت خواننده بی طرف و اصولی هم کمتر می شناسیم. مثلا بارها از زبان هوای اخواهان پهلوی ها می شنویم که چرا دکتر الموتی حق رضا شاه و محمد رضا شاه را در کتاب اش (کتابهایش) کاملا به جا نیاورده؟ منظور از این کلمه «حق» از زبان طرفداران پهلوی ها تمجید فوق العاده و مدح «ظهیر الدینی» است تا سرحد دل بهم خوردن... و یا : از زبان مخالفان پهلوی ها مکرر می شنویم که دکتر الموتی که در کتاب اش همه جا از «پهلوی ها» حرف زده و تعریف کرده(!) و منظور اینست که چرا آنها به باد بدگوئی و ناسزا نگرفته؟

در حالی که این کتاب چهارده جلدی ۷ هزار صفحه ای تالیفی است برای روشن کردن موضوع و نه برای تعریف و یا تکذیب، در این کتاب اسناد و مدارک و شواهدی «بی دخل و تصرف» و بی آنکه به آنها جلاتی داده شده باشد و یا از «جلای» آنها کاسته شده باشد آورده شده، «تعریف نامه» و یا «تکذیب» نامه نیست. اما توقع عمومی عموما این است که کتابی را بخوانند که یا به حمایت نوشته شده باشد و یا به خصوصیت پرداخته باشد تا جنبه احساسی

شان سیراب گردد.

مثلاً من خود در چند سال پیش در مقاله‌ای نوشته بودم «شهبانوی سابق»، دلیل به کاربردن این اصطلاح هم این بود که همسر محمد رضا شاه در حیات محمد رضا شاه شهبانوی ایران بوده، اما حالا که محمد رضا شاهی نیست، حکومت پادشاهی وجود ندارد، اگر بخواهیم درنوشته ای یا گفته ای از همسرشاه فقید نام بپریم بهترین عنوان «شهبانوی سابق» است. اما به محض این که من نوشتم شهبانوی سابق فوراً آنها که طرفدار هستند عموماً «درحدود حرف و احساس» فریادشان بلند شد که چرا سابق؟ و آنها که مخالف هستند صدایشان بلند شد که چرا شهبانو؟ در حالی که هرآدم بی غرض که سالم فکر کند و بخواهد سالم سخن بگوید و بخواهد که سالم چیزی بنویسد باید به همسر محمد رضا شاه بگوید «شهبانوی سابق» و الا به دنبال این عنوان هر حرفی دارد از موافق و مخالف بزنده امری است مربوط به خودش. اما آنچه واقعیت می باشد اینست که موافق بودن یا مخالف بودن «موقع اجتماعی» و یا «عنوان اجتماعی» همسر محمد رضا شاه را عوض نمی کند. ایراد هردو دسته ایرادی احساسی است برمبنای «حب و یا بغض» و از منطق دور. چرا که شهبانو در حیات «شاه» شهبانو بود و در ممات شاه شهبانوی سابق است والسلام... نه تنها او بلکه همه ما «سابق ایم»: سرهنگ سابق، مدیر سابق، وزیر سابق، وکیل سابق، سرتیپ سابق، سناטור سابق. اگر می خواهیم لاحق بشویم باید آستین هارا بالا بزنیم و یادمان نرود که «به عمل کار برآید به سخندازی نیست»

براساس احساسی بودن و بی طرف نبودن است که غالب کتابهایی که خودمان درباره پهلوی‌ها تألیف کرده ایم بی شباهت به یک لایحه دفاعیه نیست، به شرطی که نویسنده آن طرفدار باشد. و بی شباهت به یک عرضحال و یا یک اعلام جرم نیست به شرطی که نویسنده مخالف باشد.

اما اکثر نویسندهای غربی در این باب تالیف شان «یک دست» است یعنی «غرض آسود و تبلیغاتی» مانند پارسونز آخرین سفير انگلیس، سولیوان آخرین سفير آمریکا، ژنرال هویزر که قهرمان «خلاف نویسی» است و امثال اینها و حکم ماموریتی که از طرف سازمانهای سری سیاسی شان دارند به تالیف کتابهای پرداخته اند. نشر اینگونه کتابها از طرف غربیها در واقع یکی از صدھا برنامه ای می باشد که غربیان (استعمار) برای تحریک عواطف و احساسات ما مردم شرقی تدوین کرده اند تا سر مارا به این حرف ها گرم کنند. مائی که از راه احساس زودتر برانگیخته می شویم و از راه تعقل کمتر تردد می نمائیم. غربیها (استعمار) غیراز نشر کتاب برای ما وافکار عمومی ملت هاشان فیلم ها می سازند، گزارش ها جعل می کنند، ارقام و اعدادی را منتشر می کنند، سلمان رشدی به راه می اندازند، کتاب و فیلم (هرگز بدون دخترم) رابه هفت زبان پخش می کنند و هزار نیرنگ و رنگ و وارنگ دیگر. در میان کتابهایی که درباره پهلوی ها تالیف شده کتاب ۱۴

جلدی دکتر الموتی حالتی خاص دارد و از غرض ورزی دور و به واقع گرایی بسیار نزدیک است چرا که آنچه او در کتاب اش آورده یا سندی کتبی دارد و یا نقل قول از کسانی است که نام عاریه روی خود نگذارد و چادر سر اسم شان نکرده اند و یا از زبان کسانی است که وجود دارند و من باب احتیاط نباید نام شان به میان آید. کتاب تالیفی است مستند. نه لایحه دفاعیه است در دفاع از خانواده پهلوی و نه عرضحال یا اعلام جرمی است علیه آنها.

مولف سند هارا درباره مسائل و مباحث تاریخ دنبال هم آورده و نتیجه گیری را بیشتر بر عهده خواننده گذارد و خود در حدود یک ناظر اظهار نظرهای بیطرفانه ای کرده. در واقع کارش بر سه پایه استوار می باشد. تحقیق و جمع آوری مدارک، تدوین و تالیف آنها و آنگاه تحلیل و نتیجه گیری محدود و گذرا درباره هر موضوع و هر مطلب، و در کمال احتیاط.

اصولاً ما یک تاریخ تحقیقی داریم و یک تاریخ تحلیلی. بیشتر تاریخ هائی که ما ایرانیان از قدیمی ترین ایام تالیف کرده ایم «روایتی» است و در آنها تحقیق دربار مسائل خیلی دقیق نیست و اسناد و مدارک به علت ترس از شیخ ها و شاه ها غالباً در متن تاریخ ها نیامده و بیشتر نوشته ها جنبه تعارف و تلق دارد. در بسیاری موارد توجهی به ارقام و اعداد نشده گاهی مورخ (!) از خود چیزهایی افزوده. نقل قولها معتبر نیست، چنانچه مکرر درباره یک موضوع چند جور نقل قول آمده و امثال اینها و درمورد تحلیل درباره مسائل یا تهدیدهای عقیدتی و یا تعرض های حکومتی موجب شده که طوری مطالب تحلیل گردد که مورد پسند شیخ و شاه قرار گیرد. بر عکس غریبها که به تاریخ تحلیلی بیشتر پرداخته اند فونه اش کتاب ایران در زمان ساسانیان تالیف مستشرق معروف دانمارکی آرتور کریستنسن است، یا «ویل دورانت» و آن مجموعه تاریخ بزرگ اش و یا مثلاً در «مینیه» و کتاب تاریخ انقلاب کبیر فرانسه اش و امثال آنها. در میان تاریخ نویس های خودمان شبیه ابوالفضل بیهقی، با آن وسوسی که در کار تاریخ نویسی داشته و یا مانند جوینی و کتاب تاریخ جهانگشايش و تا حدودی اسکندر بیک ترکمان با عالم آرای عباسی اش بسیار کم داریم. بر عکس تاریخ نویسانی چون لسان سپهر (ناسخ التواریخ) و یا وصف و تاریخ وصف و یا میرزا مهدیخان منشی المالک و دره نادری بسیار زیاد داریم که البته وجودشان به عدم می باشد و باز هم مدرک و سندی درباره حوادث دارد اما تعارف و تلق و اشتباه و درباره سپهر مقدار زیادی دروغ کار مورخ و محقق را برای استفاده از آنها بسیار سخت و سنگین می کند.

دکتر الموتی سعی کرده است که احساسات اش را در کار تدوین کتابش حتی المقدور راه ندهد. اما من که تمامی جلد های کتاب اش را آنهم مطابق معمول بادقت خوانده ام گاهی قسم حضرت عباس را درباره آن نمی توانم بخورم. چرا که دم خروس

ارادت اش به دکتر اقبال و دم خروس وطن پرستی خودش و دم خروس ضدخرافاتی بودنش و دم خروس مخالف ظلم و زجر دادن بودن اش در جاهای مختلف کتابش پیداست و اورا ناگزیر کرده و تحریک نموده کلمه و کلماتی احساسی را به کار ببرد و از رنگ بی طرفی اش به مقدار کمی بکاهد و از کجا که این: خود یکی از مزایای کتاب اش و طبیعی بودن تالیف اش به حساب نیاید. کار دکتر الموتی در درجه اول یک تالیف است و در درجه دوم یک تحقیق و سرانجام تحلیل هائی کوتاه، بی غرض و محتاطانه، مانند طبیعت و تربیت خودش. البته کاری به این بزرگی عشق می خواهد و اراده می طلبد، ای بسا که خواننده چون کم و بیش با بسیاری از مطالب کتاب که مربوط به زمان خود خواننده می باشد آشناست ارزش و سنگینی کار را متوجه نمی شود و عقب چیزهایی می گردد که ای بسا عنوان آنها را هم نمی داند. درحالی که انجام چنین کاری سنگین آنهم در دوران و شرایط تبعید و اگر جناب دکتر نرنجد با توجه به شناسنامه، کاری است که جز به عشق و جنون نمی توان تعبیرش کرد و این عشق و جنون های سازنده است که خدمت به حساب می آید آنچنانکه عشق ها و جنون های مخرب است که خیانت محسوب می گردد. خاصه که تنها مسئله گردآوری اسناد و مدارک کتاب مزبور در چند مجلد، در ازین رفت و فراموش شدن و بریاد رفتن حقایق جلوگیری کرده است.

الموتی با این که از دولتمردان دوران پهلوی است کتابش را حتی المقدور در سرحد بی نظری تدارک کرده و مسئله دیگر آن که کلمات زشت و زننده و کنایه آمیز و یا اصطلاحات اغراق آمیز به ندرت در سراسر هفت هزار صفحه و یک صد و هشتاد هزار سطر و میلیون ها کلمه به چشم می خورد. سبک نگارش ساده است. مترجم و مفسر نمی خواهد و مانند هرنوشه روان به «گفتگو» بسیار نزدیک است، آنچنانکه هر «گفته روان» نیز باید به نوشتمن نزدیک باشد.

دکتر الموتی وسایل و ابزار و اسباب ساختن بنای عظیمی از تاریخ دوران پهلوی ها را جمع آوری و آماده کرده، آنها را دنبال هم گذاشته، فصل بندی نموده، در تمام موارد برداشت ها و نظرات خودش را به صورت تحلیل و بسیار کوتاه آورده بی افاده و غرور، و کار محققان و تحلیل گران تاریخ دوران پهلوی هارا بسیار و بسیار آسان کرده، خدایش عمر بدهد و بر عدد الموتی ها بیفزاید.

ژنو - اوت ۱۹۹۲ - دکتر عزت الله همایونفر

برای استحضار دکتر همایونفر عزیز باید بگوییم که اگر معاون دکتر اقبال هم نبودم با پاکی که از او سراغ داشتم باید از این دولتمرد عصر پهلوی تجلیل می کردم. بعد از انتشار بیوگرافی دکترا اقبال خیلی از کسانی که او را از نزدیک می شناختند مخصوصاً تنی چند از پزشکان عالی مقام کتب و شفاه از من تشکر کرده و گفته اند (قام مطالبی را که درباره دکترا اقبال نوشته اید زبان حال ماست و حق بود از این مرد شایسته تجلیل می شد)

نویسنده هم از نظر دینی که شخصاً به دکترا اقبال داشتم وهم از نظر شرافت و امانت آن مرد درست کار وظیفه داربودم که آنچه درباره او می دانستم به تاریخ بسپارم.

و اما درباره انتقادات دکتر همایونفر باید یادآورشوم که مثل هر انتقادی که از کتابها شده با جان و دل پذیرا هستم. بعد از آن بلا تی که سرما آمد اکنون باید سعه صدر داشته باشیم و انتقادات را با صبر و حوصله بپذیریم. اگر بجا بود قبول کنیم و اگر نادرست بود گوینده را از اشتباه درآوریم.

بهر صورت این سری کتابها پایان یافت و اگر کتابهای تازه ای انتشار یافت سعی خواهم کرد طبق گذشته با رعایت اصول بیطریقی هرگونه انتقادی را که از دکتر همایونفر عزیز و دیگران برسد بیش از پیش مورد توجه قرار دهم.

نامه های رسیده

نامه های زیادی از علاقمندان به تاریخ معاصر ایران و کتابهای ایران در عصر پهلوی رسیده که متاسفانه به علت کمی جا نتوانستم نسبت به انتشار آن اقدام کنم. با پوزش از همه کسانی که با زحمت فراوان به تهیه مطالبی پرداخته اند تا تاریخ ایران را غنی تر سازند امیدوارم در فرصتی مناسب ترتیب چاپ این نامه داده شود. اکنون از میان نامه های رسیده چند نمونه به طور خلاصه نقل می گردد.

حاطره ای از کابینه ازهاری

دوست فاضل بسیار عزیزم

جلد سیزدهم «ایران در عصر پهلوی» رامانند سایر جلد های تالیف منیف تان مطالعه کردم. واقعاً زحمتی کشیده اید که در دو کلمه باید بگویم حداقل جاده ای را صاف کرده اید تا درآینده هر کس بخواهد تالیفی درباره وقایع و تاریخ دوران «پهلوی ها» بکند بظرر قطع از مهم ترین و واجب ترین منابعی که ناگزیر مراجعه به آن می باشد دوره کتابهای «ایران در عصر پهلوی» است. در مورد دوران نخست وزیری ارتشبد ازهاری مواردی لازم به نظرم رسید که به اطلاعت ان برسانم شاید گوشه های تاریک آن در روزهای پرآشوب روشن شود.

پنج روز قبل از تغییر کابینه شریف امامی، ارتشبد اویسی به وسیله تلفن از من خواست که او را ملاقات کنم. به دیدن او رفتم در دفتر کارش (عباس آباد - فرماندار نظامی) ضمن ناهار خوردن معاونین او سپهبد رحیمی که شهید شد و تیمسار رحیمی لاریجانی

که افسری بسیار باسواند و حقوقدان می باشد مکرر به او مراجعه کرده اخباری را به اطلاعش می رسانندند و دستوراتی ازاومی گرفتند.

بعد از نهار اظهار داشت دیشب شرفیاب بودم قرار شد شریف امامی برود و من مامور تشکیل کابینه بشوم و تو هم بر حسب امر شاهانه وزیر مشاور خواهی بود. دست من در انتخاب وزراء باز است و اعلیحضرت اختیار کافی به من خواهند داد. درباره انتخاب وزراء صورتی تهیه کرده بود که به من نشان داد. تیمسار رحیمی قرار شد فرماندار نظامی و رئیس شهریانی بشود. دکتر صدر حزب ایرانیان سرپرستی رادیو و تلویزیون را بر عهده بگیرد و یا وزارت اطلاعات را. دو روز بعد ساعت ۱۲ شب به من تلفن کرد و گفت قرار شد تیمسار ازهاری به جای من مسئول آن مقام شود ولی شما در کابینه خواهید بود. صحبت چند نفر از جمله شما همین امشب در حضور اعلیحضرت بود. فردای آن شب (صیغه جمعه) ارتشدید ازهاری (که با او سابقه دوستی و آشنائی نداشت) به من تلفن کرد و خواهش کرد که روز شنبه ساعت ۱۰ صبح او را در ستاد بزرگ ملاقات کنم. روز شنبه ایشان را در دفترش دیدار کردم. اظهار داشت که کمیسیون مهمی مرکب از تمام امرای ارشاد در اتاق پهلوی دفتر تشکیل شده باید در آن کمیسیون باشم اما چون واجب بود شمارا ببینم چند دقیقه صحبت می کنم. صحبت مان بیشتر در اطراف مسائل روز بود و بالاخره اظهار داشت که مامور تشکیل کابینه شده و روز دوشنبه باید هیئت دولت را معرفی کند و از من خواست ساعت ۱۰ در کاخ صاحبقرانیه حاضر باشم. آن روز به علت سنگینی و نامرتبی ترافیک نتوانستم سر ساعت ۱۰ در صاحبقرانیه باشم وقتی رسیدم سپهبد بدله ای اظهار داشت که تیمسار ازهاری منتظر شما بودند نیامدید گفتند شما حتما بیایید به نخست وزیری. وقتی به نخست وزیری رسیدم (با زحم به علت سنگینی ترافیک) حدود دو بعد از ظهر بود سراغ ایشان را گرفتم. «پارسا» رئیس دفتر نخست وزیر گفتند جلسه هیئت دولت تشکیل شده. نشستم تا ساعت چهار

بعد از ظهر ایشان بهمراه تیمسار قره باگی از جلسه بیرون و از پله هابالا می آمدند. تیمسار قره باگی بنده را به ایشان معرفی کرد. تیمسار خنده داد و گفت بله. مرا به اتاق خودشان برداشت حدود نیم ساعتی صحبت کردیم قرار شد اعلامیه کوتاهی تهیه شود. آن را تهیه کردم شب ساعت ۹ به اتفاق ایشان به تلویزیون رفتیم. تیمسار سعادتمند به عنوان کفیل وزارت اطلاعات و تورج فرازمند که تلویزیون را سپرستی می کردند آنچا بودند. یکبار دیگر تیمسار از هاری نطق مزبور را که بسیار موجز و صریح نوشته شد به عنوان تمرین خواند و آنگاه پخش شد. به اتفاق بیرون آمدیم قرار شد روز ۵ شنبه که بقیه وزراء را معرفی می کنند مرا هم به عنوان وزیر مشاور معرفی نمایند.

بالاخره کابینه ایشان روز ۵ شنبه (برای بار دوم) معرفی شد.

دو سه روز در تهیه مقدمات معرفی کابینه به مجلسین شورا و سنا و نیز به بحث درباره «نفت - آذوقه - امنیت» جلسات متعددی در هیئت دولت پیاره ای موقع با حضور دو سه تن از وزراء صرف شد. تیمسار از هاری نیز در مقام انتخاب سایر وزراء بودند.

با تأسیه ایشان که با مجلسین گرفته شد به نظر رسید که در موقع معرفی کابینه به مجلسین مشکلی پیش خواهد آمد. به این معنا که بر طبق ماده ۶۴ قانون اساسی چون وزیر نمی تواند غیر از وزارت شغل اجرائی دیگری داشته باشد پس در مجلس با فضای تازه ای که پیدا شده و با توجه به «رقص خوشرقسان فصلی و موضوعی» دولت گرفتاری پیدا خواهد کرد. به اتفاق تیمسار حضور شاه شرفیاب شدیم و مراتب را بعرض رساندیم. فرمودند با روسای مجلسین مشورت کنید. این بود که از دکتر سجادی و دکتر سعید روسای مجلسین و دکتر یگانه رئیس دیوان کشور دعوت کردیم. نخست وزیر و بنده فقط در آن جلسه حاضر بودیم. موضوع وزیر شدن فرماندهان نیروهای سه گانه را مطرح کردیم. بحث کافی شد.

سرانجام به این نتیجه رسیدیم که فرماندهان نیرو با حفظ سمت
نمی توانند وزیر باشند. به عرض رساندیم قرار شد افراد تازه ای
انتخاب شوند و فرماندهان نیروهای سه گانه سرکارخودشان
برگردند. ارتشد ازهاری به سراغ انتخاب افرادی می گشت و بالاخره
برای سومین بار کابینه به این شرح تکمیل شد.

وزیر امور خارجه امیر خسرو افشار - وزیر کشور ارتشد
قره باغی - وزیر دارائی حسنعلی مهران - وزیر صنایع مهندس
امین - وزیر بهداری دکتر مرشد - وزیر نیرو سپهبد ایرج مقدم -
وزیر اطلاعات سپهبد سعادتند - وزیر جنگ ارتشد عظیمی -
وزیر کار سپهبد بازنشسته کاتوزیان - وزیر آموزش دکتر عاملی
تهرانی - وزیر علوم دکتر مفیدی - سرپرست اوقاف محسن
شریعتمداری - وزیر پست و تلگراف مهندس معتمدی - وزیر
آبادانی و مسکن دکتر منوچهر بیرون - وزیر بازرگانی دکتر معمارزاده -
وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه مرتضی صالحی - وزیر
دادگستری دکتر مجتبی - وزیر راه مهندس شالچیان - وزیر مشاور
در امور سیاسی و اجتماعی دکتر عزت الله همایونفر - وزیر مشاور
در امور اجرائی دکتر مصطفی پایدار - وزیر مشاور در امور
پارلمانی احمد ناظمی

در هیئت دولت دو نفر از وزراء صریح تر و رشید تر حرف
هایشان را می زدند یکی ارتشد قره باغی و دیگری دکتر عاملی
تهرانی بود.

عمر دولت ازهاری دو ماه بود (۵۹ روز). او را شخصی
یافتم نه سیاسی بود نه نظامی. اهل آرامش و تاحدوی گوشه گیر،
سوء‌ظنی و گاه زودباور.

در روزهای سوم و چهارم نخست وزیری اش سفیر انگلیس به
دیدار او آمد. من هم حضور داشتم. سفیر با بیانی موذیانه در مقام
تضعیف روحیه نخست وزیر بود. وقتی به او گفتم این حرف های
مسnom B.B.C مشابه دشمنی شما با ماست و با حرفهایتان در

اینجا که به قول خودتان منباب دوستی با ملت ایران می زنید جور در نمی آید ساکت ماند، گوئی یا ماست توی دهانش ریخته بودند و یا پنجه توی گوشها یش چپانده بودند. تیمسار ازهاری بعد از این ملاقات روحیه روزهای اولیه اش را از دست داده بود.

نطق هائی که در مجلسین شورا و سنا کرد ابتکار خودش بود و ابدا پاکسی مشورت نکرده بود، وقتی در مجلس سنا و در موقع معرفی هیئت دولت شروع به آن حرف های بی سرو ته کرد علی دشتی که صندلی اش در پشت صندلی من بود دست روی شانه ام گذارد و گفت برای این جناب رئیس دولت یادداشتی بفرست و در آن بنویس که «حروفش را کوتاه کند - در مجلس هرچه حرف کمتر بزند بهتر است». من یادداشتی نوشتیم و دادم به تیمسار وزیر جنگ گفتم برای ایشان بفرستید موثر تر است. علتش این بود که ارتشید عظیمی وزیر جنگ در گذشته مدتی رئیس ارتشید ازهاری بود. بعد که ازهاری بازنشسته شده بود او از ارتشید جم تقاضا کرده بود که ازهاری را به عنوان قائم مقام ستاد ارتش به شاه معرفی کند و تیمسار جم هم همین کار را کرده بود و بدینوسیله بوجب ماده ۱۰۰ ازهاری از بازنشستگی خارج و مجددا «پوست پلنک» را می پوشد و به قائم مقامی ستاد ارتش مشغول خدمت (۱) می شود. بعد از برکناری تیمسار جم شاه اورا رئیس ستاد ارتش می کند. شش سال در این مقام می ماند. بنا براین ازهاری همواره نسبت به ارتشید عظیمی احترام قائل بوده و از او حرف شنوی داشت. در هیئت دولت هم احترام او را واقعا نگاه می داشت و این می رساند که ازهاری مردی حقشناص و اخلاقی بود.

بهر حال یادداشت مرا تیمسار عظیمی برای ازهاری فرستاد. اما تیمسار ازهاری بعداز خواندن یادداشت سرش را بلند کرد و خطاب به سناتورها گفت: برای بنده یادداشتی فرستاده اند که حرفم را کوتاه کنم چه می فرمائید؟ بدیهی است که فریاد بلند شد که نه... نه... فرمایش بفرمائید. بخصوص یکی از خوشقصان

موضعی و فصلی با صدای بلند نخست وزیر ناشی را که نه مردی سیاسی بود و نه نظامی تشویق به پرحرفی کرد و بهانه به دست مخالفینش داد.

سالها بعد شنیدم که وقتی ارتشد جم به شاه عرض کرده بود که اجازه بفرماناید ازهاری را به عنوان قائم مقام ستاد به پیشگاه مبارک معرفی کنم شاه گفته بود: «ازهاری؟ مگر تو نمی‌دانی، این را نمی‌شناسی؟» و همان شاه نه تنها او را به سمت قائم مقام قبول کرد بلکه شش سال هم در سمت ریاست ستاد ارتش او را نگاه داشت تا به تاریخ درس بدهد که در حکومت فردی یک موی آدم آن چنانی به وجود هزارها آدم لایق و فهمیده می‌چریدا

بیماری ازهاری در آخرین جلسه هیئت دولت (بعنوان سکته) نوعی بیماری سیاسی بود... از آن تاریخ تا امروز چهارده سال است که آن مرد (سکته ای) بحمدالله تعالی زنده است و در میهمانیها شرکت می‌کند. او سکته نکرده بود، «ایران» قرار بود سکته کند که کرد... اما هنوز نفس می‌کشد و نفس‌ها خواهد کشید. «ایران» به سکته کردن‌ها در طول عمر تاریخی اش عادت دارد. روسیاهی برای آنها که با ایران آن می‌کنند که هر فرزند ناخلفی می‌کند. آیا دیروز برای فردا بهترین درس نیست؟

ارادتمند - دکتر عزت الله همایونفر

ژنو ۱۹۹۲ سپتامبر

منابع پارزشی برای تاریخ معاصر ایران

دوست بسیار گرامی و معحق ارجمند
انتشار جلد ۱۳ ایران در عصر پهلوی را تبریک می‌گویم.
در سال ۱۳۵۷ که باید آن را منحوس ترین سال‌های تاریخ معاصر

ایران دانست و قایعی روی داده که انصافا خوب آن را تنظیم کرده اید. درباره کیفیت کتابها و ارزش محتویات مطالبی بلا استثناء از تقدیر و تمجید انتشار یافته و در این باره وحدت نظر هست که منبع پارادیگم برای محققین خواهد بود و با این طرز دیگر ضرورتی ندیدم که چیزی بنویسم. حسن خداده را حاجت مشاطه نیست. یا به قولی مشک آنست که خود ببیند نه آنکه عطار بگوید.

در مقدمه این جلد نوشته اید:

من از بیگانگان هرگز ننالم که با ما هرچه کرد آن آشنا کرد
در تایید این نظر شما باید بگوییم چند سال پیش از انقلاب در شهر واشنگتن روزنامه ای به نام (ایران آزاد) منتشر می شد که بیشتر مطالب آن علیه رژیم سلطنت در ایران بود. این روزنامه که در بد و انتشار تیرازی بیش از ۲۰۰ شماره نداشت با تقویت و مساعدت‌های مالی کارش بالا گرفت و به مقدار زیادی منتشر گردید و بطور مجانی برای تعداد قابل توجهی از ایرانیان مقیم خارج فرستاده می شد. تدریجاً قسمتی از مطالب آن به انگلیسی تنظیم و برای خارجی‌ها هم ارسال می گردید.

در شماره مهرماه ۱۳۵۷ مقاله مفصلی تحت عنوان (کوره آدم سوزی هیتلر ایران محمد رضا شاه پهلوی) داشت که آتش زدن سینما رکس آبادان را به رژیم منتب ساخت. با اینکه عاملین این عمل فجیع ضد بشری چندین بار کتب و شفاه اعتراف کرده اند که این کار را با راهنمائی چه کسانی از گروه مخالف و به خاطر حمایت از اسلام انجام داده اند که در کتاب شما دقیقاً به این امر اشاره شده ولی مقاله روزنامه ایران آزاد حاکی بود که مامورین دولتی وابسته به ساواک و عده ای از طرفداران شاه این کار را انجام داده اند. متن مقاله بقدرتی زنده بود که نقل آن را جایز نمی دانم. ولی با اشاره مختصر چنین بود (حدود ۶۰۰ تن از زن و بچه مردم محروم ایران برای گنرازندن وقت در ماه رمضان به سینما رکس رفتند بودند که ناگهان سینما آتش گرفت و وقتی مردم به سوی درهای خروجی

رفتند متوجه شدند که درهایسته است و موقعی که می خواستند درهارا بشکنند و جان عده ای را نجات دهند رئیس شهریانی آبادان اسلحه خودرا از کمر کشید و از نزدیک شلن مردم به درهای سینما جلو گیری کرد. سریازان محافظ شهر نیز گفتند وقتی هم ماشینهای آتش نشانی رسیدند آب نداشتند و هنگامی هم خواستند که لوله هارا به شیرآب وصل کنند توجه یافتن شیرشکسته است. رئیس شهریانی در تمام این مدت با اسلحه به بهانه برقراری نظم از رفتن مردم برای نجات سوختگان مانع می کرد و سرانجام اجازه داد که از ماشینهای آتش نشانی شرکت نفت که از هرچیز مجهز بود برای خاموش کردن آتش استفاده شود که وقتی درها باز شد بوی کباب گوشت و استخوانهای انسان های سوخته فضارا پر کرد. چنین وضع فجیعی را فقط در فیلم های جنگ دوم جهانی و کوره های آتش سوزی هیتلر می توان دید)

این دروغهای بزرگ که اکنون پرده از روی آن برداشته می شود مردم را متوجه می سازد که چه نقشه هائی برای حوادث آن روزها کشیده شده تا تغییر رژیم در ایران صورت گرفت.

همچنین اولین روزنامه (جمهوری اسلامی) در واشنگتن در آذر ماه ۱۳۵۷ منتشر گردید که طرفداران خمینی و جبهه ملی و عده ای از مهندسین و روشنفکران و کسانی که از رژیم سابق صدمه دیده بودند آن را منتشر کردند. اینها اقداماتی بود که به وسیله عوامل داخلی صورت گرفت تا وضع چنین شد.

با عرض ارادت - علی مشیری - لندن ۱۳۷۱/۹/۱۶

بعد از انقلاب نیز روزنامه موثری به نام (ایران آزاد) از طرف آزاده شفیق درپاریس منتشر می گردید که مطالب جالبی را منتشر می ساخت که با روزنامه مورد اشاره قبل ازانقلاب از نظر نوع مطلب تفاوت فراوان داشت و هیچ ارتباطی هم این دو روزنامه با یکدیگر نداشتند.

یادآوری خدمات و اشتباهات

دوست عالیقدرم: جلد سیزدهم ایران در عصر پهلوی را با دقت مطالعه کردم. مانند جلد های قبلی آموزنده و حاوی نکاتی بود که هر ایرانی باید از آن اطلاع حاصل کند. امیدوارم هرچه زودتر جلد چهاردهم را هم مطالعه کنم.

جلد های قبلی غونه بارز همت و پشتکار و فعالیت آن دوست پر تلاش می باشد که به زیور طبع آراسته شده و در همه معافل مورد بحث و گفتگو است. خیلی خوب آگاه هستم که این کار چقدر همت و پشتکار می خواهد که صدالبته در شما خداوند به ودیعت نهاده است. از خواندن پیشگفتارها واقعا لذت می برم. اشعاری نفرز در آن وجود دارد که با دقت انتخاب شده است. درباره هر واقعه ای گفته های موافق و مخالف هست که انسان را از هرجهت تحت تأثیر قرار می دهد.

با خواندن این کتابها بیشتر متوجه خدمات و اشتباهات گذشتگان می توان شد که بطور مسلم برای آیندگان مفید می باشد تا با هوشیاری بیشتر بتوانند به کشور خدمت کنند.

نوشته های گهریار استاد جمال زاده در ۱۰۳ سالگی انسان را متوجه تفکر و اندیشه این نویسنده نامدار ایران می سازد.

در این کتابها اشاره به نقش خارجی ها شده است. اگر همه افراد و مقامات ما در داخل و خارج دست در دست هم نهاده با صداقت و راستگوئی و فداکاری تلاش کنند و فساد را از جامعه ریشه کن سازند خارجی ها هرگز نمی توانند برای حفظ منافع خود اراده ملت مارا درهم شکنند و قدرت ملی مارا که در پناه عقل و تفکر صحیح باشد از هم بپاشند.

در پیشگفتارهای عالی ۱۳ جلد به دفعات به این نتیجه رسیده اید که (از ماست که بر ماست). پنجاه سال دوران سلطنت

پهلوی و دوران حکومت اخیر را از خوب و بد شکافته اید و مفتاح آن را به هم میهنان گرامی توصیه کرده اید که برای درمان دردهای اجتماعی باید به خود بپردازند و سپس از دیگران انتظار داشته باشند.

باید (مدح منصوب) و (ذم معزول) را که شیوه ناجوافردانه ایست فراموش کنیم و خدمات افراد را پاس بداریم و با نادرستی ها و کجرویها مبارزه کنیم.

به رسمیت با بی صبری هرچه تمامت رناظیر خیلی از هموطنان گرامی در انتظار جلد چهاردهم هستم که متاسفانه آن را (آخرین جلد) دانسته اید. امیدوارم با استراحت مجدد بازهم مردم وطن ما را از انتشار چنین مطالب پرارزشی بهره مند سازید.

از ادقنند - عبدالله صمصامی - مهرماه ۱۳۷۱

تاریخ ۲۰ هزار روز پهلوی

احمد انصاری مدیر مجله پژواک ایران چنین می نویسد: وقتی کتابهای شمارا خواندم به راستی از خدمات شما تجلیل کردم زیرا همه گفتنی هارا گفته اید. هر صفحه کتاب ورقی است از تاریخ ۲۰ هزار روزه سلسله پهلوی که پایه گذار ایران نوین بودند که متاسفانه برای همان اشتباہات ذکر شده در کتابهایتان کشور ما از هم پاشید.

این دگرگونی از طرفی هم آموزنده بود و خوبیها و بدیهارا هم شناساند. آنانی که انسان بودند نظری جنابعالی خود را نشان دادند ولی خیلی ها تغییر قیافه دادند که ذکر نامشان موجب شرم ساری است.

ارادقند قلبی شما - احمد انصاری

محقق گرامی و دوست ارجمند

هرچند گاه ساعاتی را در کمال رضایت آمیخته به هیجان به بسرمی برم و آنهم اوقاتی است که جلد هائی از کتاب (ایران در عصر پهلوی) رامی خوانم و لذت می برم. آنقدر مطالب گیرا و جالب است که صفحات کتاب به سرعت ورق می خورد. چون به پایان می رسد افسوس می خورم که چرا به انتها رسیده است. در انتظار جلد های بعدی و بازگشت ساعاتی از شوق و اشتیاق

ارادمند - محمد ستاری - سوم اکتبر ۱۹۹۲

دوست بزرگوار و بسیار عزیزم

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم از مابجز حکایت مهر ووفا مپرس از مطالعه کتابها که بهترین نوع تاریخ معاصر است لذت می برم و تا کنون نظیر آنرا ندیده بودم. فقط با دعای خیر می توانم منویات درونی را ابراز نمایم.

از خاطر دلها نرود یاد تو هرگز ای آنکه به دلها همه جا ورد زیانی مرحبا و صد آخرین برپدان و اجداد شما که چنین وجود مفیدی به جامعه تحويل داده اند. واقعاً تاریخ معاصر ایران را زنده فرموده اید.

با درود فراوان - ارادمند محمود ارم - ۷ آبان ۱۳۷۱



دکتر شاپور بختیار

آخرین نخست وزیر شاه

۱ - دکتر شاپور بختیار در سال ۱۲۹۴ شمسی برابر سال ۱۹۱۴ میلادی در منطقه بختیاری متولد شد. پدرش سردار فاتح در زمان رضاشاه همراه گروهی دیگر از بختیاریها تیرباران شد. در ۷ سالگی مادر خود دختر صمصام السلطنه را ازدست داد. قسمتی از تحصیلات خود را در بیروت به پایان رسانید و در پاریس از دانشگاه سورین در رشته حقوق درجه دکترای دولتی گرفت.

دکتر بختیار به زبان فرانسه سلط کامل داشت وزبان دوم تحصیلی اش آلمانی بود و چون در بیروت درس خوانده بود مقداری هم زبان عربی می دانست. به زبان انگلیسی هم آشنائی داشت. به ادبیات فارسی مسلط بود. اشعار زیادی از شعرای ایران را از حفظ داشت.

۲ - دکتر بختیار همراه با گروهی از جوانان فرانسوی با عنوان دانشجوی افسری علیه رژیم فرانکو در اسپانیا به جنگ پرداخت و تا سال ۱۹۴۵ عضو نهضت مقاومت ملی فرانسه بود. همچنین در جنگ دوم جهانی داوطلبانه در کنار فرانسویها در نبرد علیه آلمان نازی شرکت نمود.

۳ - دکتر بختیار در سال ۱۳۲۴ به ایران مراجعت کرد و در وزارت کار استخدام گردیده عضویت حزب ایران را پذیرفت و در وزارت کار در حکومت دکتر مصدق تمام‌تمام معاونت وزارت کار ارتقاء یافت.

۴ - به علت مخالفت با شاه و عضویت درجه به ملی و انتشار نامه و اعلامیه و نطق‌های تند چند بار به زندان افتاد و مدتی هم در بخش خصوصی به کار اشتغال داشت.

۵ - در سال ۱۳۵۷ در اوج بحران سیاسی ایران و دعوت از سران جبهه ملی برای تشکیل کابینه، دکتر شاپور بختیار با محمد رضا شاه به توافق رسید و با رأی نایل مجلسین و صدور فرمان از طرف شاه از روز ۱۶ دیماه ۱۳۵۷ نخست وزیر ایران شد.

۶ - پس از ۳۷ روز حکومت به علت واقعه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به مخفی گاه رفت و در تابستان سال ۱۳۵۸ از پاریس سر در آورد و به شدت با رژیم جمهوری اسلامی در افتاد و نهضت مقاومت ملی ایران را تشکیل داد.

۷ - دوبار در پاریس مورد سوء قصد قرار گرفت. یک بار انس نقاش قصد قتل اورا داشت که توفيق نیافت ولی چند تن دیگر به قتل رسیدند. بار دیگر روز ۱۵ مرداد ۱۳۷۰ برابر با ۶ اوت

۱۹۹۱ در محل کار و زندگی خود در (سورن) حوالی شهر پاریس در سن ۷۶ سالگی به قتل رسید.

۸ - دکتر بختیار دویار ازدواج کرد. از همسر فرانسوی خود دارای چهار فرزند (دو پسر و دو دختر) بود که یکی از دخترانش بعد از ترور او درگذشت. از همسر دوم خود که نوه عمومی او است دارای یک پسر به نام گودرز می باشد که در آمریکا به سر می برد.

۹ - بختیار چهل و سومین نخست وزیر دوره مشروطیت و سی و یکمین نخست وزیر دوره محمد رضا شاه پهلوی و آخرین نخست وزیر عصر پهلوی دوم بود.

خود او نیز گفته است که (آخرین نخست وزیر محمد رضا شاه بودن را بر اولین نخست وزیر خمینی بودن ترجیح می داده ام.).

مرغ طوفان

دکتر بختیار به (میدان) آمد

من مرغ توفا نمی‌اندیشم ز توفان موجم نه آن موجی که از دریا گریزد بعد از شرفیابی هیأت رئیسه دومجلس معلوم شد که شاه به نخست وزیری دکتر بختیار تصمیم گرفته و از سناتورها و وکلای طرفدار خود خواست که به او رأی بدهند تا بتواند از کشور خارج گردد. بهمین جهت دکتر سجادی و دکتر سعید رؤسای مجلسین در صدد برآمدند که زمینه مساعد برای او در داخل مجلسین فراهم سازند.

چندروز بعد از این شرفیابی، دکتر سعید ازمن و دکتر ضیائی و محمد شهرستانی و چند تن دیگر ازوکلا خواست به دیدن دکتر بختیار برویم. محسن خواجه نوری که سالها رئیس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین بود به نویسنده تلفن کرد و گفت بختیار بامن خیلی دوست است، او مردی قوی و با شهامت می‌باشد که اگر تقویت شود ممکن است بتواند کشور را از بحران نجات دهد. نظر

خواجه نوری این بود که ما بختیار را تقویت کنیم. با احترامی که به خواجه نوری داشتم و با صداقت و صمیمیتی که همیشه ازاو دیده بودم با دوستان پارلمانی صحبت کردم تا به تقویت بختیار بپردازیم. من شخصاً بختیار را نمی‌شناختم. فقط گاهگاهی در کلوب فرانسه بهم برخورد می‌کردیم، آنهم برخورد ناآشنا. سرانجام به اتفاق دوستان پارلمانی به فرمانیه به خانه دکتر بختیار رفتیم. در کتابخانه اش زیر عکس دکتر مصدق نشسته بود. سید اسدالله موسوی و جلالی نائینی هم از مجلس سنا حضور داشتند. بختیار گفت می‌دانید در شرایط فعلی قبول پست نخست وزیری ساده نیست رشادت و فدایکاری می‌خواهد. من خود را آماده کرده ام و پیشنهاداتی داشته ام که مورد قبول اعلیحضرت قرار گرفته که عبارت است از مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور - دادن رأی تمایل از طرف مجلسین - انحلال سازمان امنیت - آزادی زندانیان سیاسی - تقدیم لایحه محاکمه وزراء از سال ۱۳۴۲ تا سال ۵۷ و پیشنهاد اعدام درباره بعضی از آنها پس از صدور حکم در یک دادگاه ملی.

مطلوب زیادی گفته شد. نویسنده کتاب پرسید که محاکمه وزراء و مجازات اعدام برای آنها چه صورتی خواهد داشت؟ خیلی از این وزراء کاری نکرده اند که مستوجب مجازات آن هم اعدام باشند. آنها از همین مجلسین که شما رأی تمایل و رأی اعتماد می‌خواهید رأی گرفته و از شاه فرمان دارند. البته اگر کسی سوه استفاده کرده و به آن علت محاکمه و مجازات شود مطلبی است لازم و هیچکس هم مخالف نیست ولی این وزراء را به علت قیام علیه حکومت ملی به دادگاه کشیدن با وجود شاه و مجلسین چه صورتی دارد؟

دکتر بختیار گفت اعلیحضرت تمام پیشنهادات را قبول کرده اند. درباره اعدام بعضی از وزراء هم ایشان سئوالاتی کردند و گفتم اگر یک دادگاه ملی تشکیل شود و به کارهای نخست وزیران و وزرای بعداز سال ۴۲ و اقدامات آنها که خلاف قانون اساسی بوده

رسیدگی شود و نقض قانون اساسی مشخص گردد باید اعدام شوند و مخصوصاً افرادی نظیر هویدا که ۱۳ سال سرکار بوده و کراراً از طرف ایشان قانون اساسی نقض شده و اگر دادگاه رأی بدهد او مستحق اعدام است. اعلیحضرت گفتند آخر چرا اعدام؟ عرض کردم چاره ای نیست؟

از بختیار سوال شد شما چه اطمینانی به دوام دولت خود و پیروزی در رفع بحران دارید؟ او گفت من با مخالفین رژیم و عده ای از روحانیون مهم در مقابله هستم. یکی از آیات عظام قم (منظور شریعتمداری است) صریحاً قول همه گونه کمک داده است. واسطه هائی هم دارم که با آیت الله درپارس هم وارد مذاکره شده و امیدواری زیاد دارم که با ایشان هم مسائل را حل کنم. اگر مجلسین و ارتش صمیمانه ازمن حمایت کنند امید من به حل مشکلات خیلی زیاد است. بختیار گفت چون اعلیحضرت به مسافت خواهند رفت شورای سلطنت وظایف مریوط را طبق قانون اساسی به عهده خواهد گرفت. بختیار گفت برای وزارت جنگ ارتشبد جم را در نظر گرفته ام. یکبار از تهران تا اروپا از راه روسیه با او همسفر بوده ام. همه می گویند افسر شریف و تحصیلکرده ایست که نظامیها از او تبعیت می کنند. می خواستم از آقایان بخواهم هر کدام با ایشان آشنایی دارید صحبت کنید که پست وزارت جنگ را پذیرفته با دولت همکاری کند.

با این طرز خانه بختیار را ترک گفته و به مذاکرات با او خیلی امیدوار شدیم و روز بعد جریان را بادوستان پارلمانی در میان نهادم و در فرآکسیون وحدت ملی تصمیم گرفتیم به بختیار رأی تمایل داده و بعدها هم رأی اعتماد بدھیم.

در همان ایام ناگهان پیام زیر از طرف بختیار از رادیو و تلویزیون پخش شد.

پس از ۲۵ سال مبارزات پیکیر و اعتراضات مستمر به نحوه

اداره کشور امروز شاهد یک آشتفتگی عظیم و گستردگی ای در ایران عزیزمان هستیم. زندگی سیاسی من در سی سال اخیر آن چنان روشن است که برای آشنايان کمترین نقطه ابهامی در آن دیده نمی شود. تمام امکانات ترقی و پیشرفت بعداز کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که منجر به سقوط حکومت ملی دکتر مصدق شد برای من میسر بود و بی کاری و گوشہ زندان را بر آلودگیهای حکومت های فاسد و جابر ترجیح دادم و اکنون که در خزان عمر قبول مسئولیت خطیر و تاریخی فعلی را نموده ام همه می دانند که منظوری جز نجات مملکت که در تاریک ترین ایام خود می باشد ندارم. حال که خزانه دولت تهی و موج اعتصابات و هرج و مرج اغلب نقاط کشور را فرا گرفته با درک تمام اشکالات قبول تشکیل یک دولت ملی را نمودم. البته حفظ وجاہت ملی و به هر قیمت باقی ماندن در زمرة افراد شریف برای من هم میسر بود ولی آن ایرانی اصیل و شریف که کشورش را در این شرایط می یابد و نسبت به آن بی اعتماد می ماند به ملت خود و به شرف خود به نظر من پشت پا زده است. من دردهای اساسی جامعه کنونی ایران را بهتر از هر کس می شناسم. بیست و پنج سال حکومت های فاسد و ضد ملی جامعه مارا به فساد و نومیدی و بی ایمانی سوق داده اند و در ۱۵ سال گذشته تا کنون رواج فساد تا این حد گسترش پیدا نکرده بود به طوری که فاصله ثروتمندان و رنجبران کشوره روز رو به فزونی نهاده، کشاورزی مملکت نابود گردیده، وضعیت کشور که باید پی ریزی شده و بر طبق اصول اقتصادی بنیان گذاری می شد به نفع عده ای بسیار محدود مبدل به صنعت مونتاژ گردیده است. برنامه های فرهنگی و آموزشی ما به دست افرادی بی دانش و بی ایمان همه ساله در تغییر است. در بخش های غیرانتفاعی سرمایه گذاریهای کلاسی ضمن حیف و میل دستگاههای اجرائی شده است. مبالغ گزافی بدون توجه به ضرورت و اولویت به کشور هایی داده شده که اسمی بعضی از آنها را اغلب ایرانیان نشنیده اند. نفوذ فرقه ها و نفاق اندازان

مضحك وحدت دینی و تشییع مارا ماهرانه متزلزل نموده است. بالاتر از همه شرافت کار و کارگری باتن پروری و لاابالیگری بازده این سرمایه واقعی ملت را که کار است به تاراج برده و وضع کنونی ما نتیجه بی عدالتی ها و بی علاقگی های ذکر شده است.

من و یارانم در جبهه ملی و حزب ایران کمترین دخالت در این نا بسامانی ها نداشتیم و اکنون فقط شاهد نتیجه نکبت بار آنها هستیم. اگر وجودان ما راحت است وظیفه ملی ما منتفی نشده و من تمام گفته ها و نوشته های خود و یارانم را در این دقایق خطیر در مد نظر دارم. من به تمام افکار و عقاید سی سال عمر سیاسی خود وفادارم و از تمام اختیارات و امکانات قانونی خود برای تحقق بخشیدن به آن ارمانها استفاده خواهم کرد. حاضرم در این لحظات تاریخی که سرنوشت ما را تعیین می کند این وظیفه خطیر را به هر فرد ایرانی که خود را داوطلب این خدمت می کند واگذار نمایم ولی حاضر نیستم اگر به قیمت جانم و اعتبار و حیثیتم هم باشد بگذارم که کشورم به سوی نابودی و زوال سوق داده شود. من به عنوان پسر یکی از سرداران مشروطه و یکی از وفادارترین یاران رهبر بزرگ ملت دکتر محمد مصدق سوگند یاد می کنم که تا آخرین نفس با تجزیه طلب و آنهائی که از خلق های ایران و از پرچمی غیر از پرچم سه رنگ سخن می گویند مبارزه کنم.

من سوگند یاد می کنم که به محض رسیدن به قدرت و به طور سریع افرادی را که به جان و مال و ناموس مردم تجاوز نموده اند و یا ازبیت المال مردم سوء استفاده نموده اند به اشد مجازات برسانم.

من سوگند یاد می کنم که مروج دین اسلام در کشور خود بوده و در ضمن مذاهب شناخته شده را بادیده احترام بنگرم.

من سوگند یاد می کنم که کلیه زندانیهای سیاسی رابه شرط سیاسی بودن آنها از زندان ازاد کنم.

من سوگند یاد می کنم که کلیه آزادیهای فردی و اجتماعی مصربه در قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر را در اسرع

وقت جامه عمل بپوشانم.

کلیه افرادی که به عنوان زندانی سیاسی هستند آزاد خواهند شد. حکومت نظامی را به تدریج لغو می کنم تا ارتش برای دفاع از مرزها همواره آماده باشد. ارتش ایران نمی تواند از کشور ایران و مردم ایران جدا باشد. ما همه افراد برادر و از یک خون و یک آئین هستیم. هرچه زودتر ترتیبی داده خواهد شد که مطبوعات آزادانه و بربطق قوانین جاریه کشور و بدون اعمال سانسور شروع به کار نمایند.

رسیدگی دقیق خواهم کرد که بازماندگان شهدای سه ماه اخیر در صورت لزوم از قام مساعدت های مادی و معنوی برخوردار باشند. کلیه احزاب سیاسی که غیرقانونی نیستند می توانند شروع به فعالیت نمایند و دستجات منوع نیز می توانند در صورتی که وابستگی به خارج نداشته باشند پس از رسیدگی در زمرة سایرین درآیند.

با این حال و با درنظر گرفتن اوضاع خطیر کشور و به پشتونه سی سال روش سیاسی ملی و آزادگی از قام هم میهنان خود تقاضا دارم که از جریاناتی که منجر به تخریب و قتل و یا جلوگیری از آسایش دیگران می شود حتی اگر موقتا هم شده باشد دست بردارند.

در صورتی که ظرف یک مدت معقول قام وعده های بالا جامه عمل نپوشند، خواهید توانست که در قضاوت خود تجدید نظر کنید و اعتبار سی ساله مرا باطل نمایید. ولی دشمنان کشور باید بدانند که من با علم و اطلاع از اوضاع اسفبار مملکت قبول مستولیت نمودم و با قدرت ایمان و پشتیبانی همه شما دوستان عزیز امیدوارم به آشتگی کشور سروسامان داده و کشور را به سوی یک کشور سوسیال دموکرات واقعی سوق دهم.

در این راه از خدای بزرگ و همت افرادی که مرا می شناسند مساعدت می طلبم و هیچ تهدید یا تردیدی مرا از راه خدمتگذاری

بازنخواهد داشت.

من مرغ توفان نیاندیشم ز توفان موجم نه آن موجی که از دریا گریزد

این پیام بختیار واکنش های مختلفی داشت. به (کودتای ۲۸ مرداد) و این که حکومت های قبلی (ضدملی و فاسد) بودند خیلی هارا عصبانی کرده و می گفتند چطور شاه می خواهد ملکت را به دست چنین کسی بسپارد و برود ولی گروهی می گفتند وقتی شاه خود تحمل شنیدن چنین مطالبی را دارد پس چرا دیگران مخالفت کنند شاید مصلحت در این باشد که با این طرز کشور و سلطنت و قانون اساسی حفظ شود.

رحیم شریفی از نزدیکان دکتر بختیار در ماهنامه روزگارنو (دی ماه ۱۳۷۰) مقاله مفصلی درباره چگونگی تشکیل حکومت بختیار نوشته که قسمتی از آن چنین است:

آشنائی نگارنده با دکتر بختیار از سال ۱۳۳۰ آغاز شد. در آن سال به عنوان غاینده کنگره حزب ایران از مشهد به تهران آمده با او آشنا شدم و چون به عضویت کمیته مرکزی انتخاب گردیدم در تهران ماندم. در آن موقع که جوان ترین عضو کمیته مرکزی حزب بودم بختیار را به عنوان مسئول سازمان جوانان پیشنهاد کردم که تصویب گردید. از آن روز به بعد رابطه ما به دوستی صمیمانه ای مبدل گردید و تا آنجا که حتی روز ترورش به من تلفن کرد و قرارشام گذاشته بود.

نامزدی بختیار برای نخست وزیری از طرف شاه شکفت انگیز بود زیرا شاه جبهه ملی را از حزب توده خطرناکتر می دانست و در جبهه ملی بیش از هر کس با بختیار عناد داشت. عبدالله انتظام به من گفت (شاه برای واگذاری مقام نخست وزیری به دکتر صدیقی - دکتر سنجابی - دکتر بختیار با شورای عالی نظامی تبادل نظر کرده بود. آنها نظر داده بودند که دکتر صدیقی مرد بزرگواریست ولی

معلم می باشد. دکتر سنجابی شایستگی این کار را در این شرایط ندارد ولی بختیار شجاع و وطن دوست می باشد. معهداً بختیار آخرین نفری بود که شاه به او پیشنهاد نخست وزیری کرد.) انتظام می گفت پیشنهاد دکتر صدیقی این بود که شاه در ایران بماند. وقتی شاه به دکتر سنجابی رو کرد من و دکتر امینی تبادل نظر کردیم و تصمیم گرفتیم موقعیت کنونی و نقش جبهه ملی را برای نجات مملکت به دکتر سنجابی گوشزد کنیم. دکتر امینی او را به شام دعوت کرد و سه نفری صحبت کردیم و گفتیم وظیفه سنگینی به عهده جبهه ملی واگذار شده خواستیم موضوع را بادید مثبت نگاه کند. اما متاسفانه در دیداری که با شاه داشت اورا خیلی ضعیف یافت و گفت این کسی نیست که در این شرایط دشوار بتواند مملکت را اداره کند و چنین شد که به سراغ بختیار رفت. این مطلب را بعداً دکتر امینی در سال ۱۹۸۰ در پاریس تأیید کرد.

من همراه مهندس حسینی برای حل مسئله نفت به جنوب رفته بودم. فوراً به تهران آمده نزد دکتر بختیار رفتم. در ایوان مشرف به کتابخانه اش مشغول تهیه اولین پیام نخست وزیری اش بود و گفت برای اولین بار بعداز ۲۸ مرداد یک نخست وزیر دارد نطق خودرا می نویسد و از ۲۸ مرداد به نام کودتا ننگین نام می برد. دیگر چه می خواهید؟ گفتم این کافی نیست خیلی چیزهای دیگر هم لازم است. دکتر بختیار گفت من عصر نزد شاه می روم، شب ساعت ۹ اینجا باش و به خانم و بچه هایت هم بگو یک هفته منزل نخواهی رفت.

در ساعت مقرر به خانه دکتر بختیار رفتم. گفتم چرا این کار را بدون طرح در شورای جبهه ملی و کمیته مرکزی حزب ایران انجام داده اید؟ شما همیشه فردی منضبط بوده اید. دکتر بختیار گفت اولاً اکثریت اعضای شورای جبهه ملی از مدتها پیش از کم و کیف جریان با خبر بودند و هیچکس در جبهه ملی مخالف این امر نبود که یکی از سران جبهه ملی در شرایط حساس کنونی زمام امور

کشور را به دست بگیرد. وقتی پیشنهاد نخست وزیری به من شد در منزل مهندس حق شناس موضوع را با زیرک زاده - عزالدین کاظمی - علی اردلان - عبدالحسین دانشپور - دکتر سنجابی در میان گذاشت و گفتم شاه تمام پیشنهادات مرا که شامل آزادی مطبوعات و آزادی زندانیان سیاسی و اجرای کامل قانون اساسی است پذیرفته و مهمتر از همه قبول کرده که طرح ۸ ماده ای پیشنهادی دکتر مصدق را بپذیرد و قرار است آن را موقع معرفی کابینه بخواند. دکتر سنجابی گفت شاه دروغ می گوید او حتی از ملکت نخواهد رفت و در امور دولت کار شکنی هم خواهد کرد. در جواب گفتم اتفاقاً شاه در خروج از کشور عجله دارد و به من گفته (در نظر دارد به سفر برود ولی جزئیات آن را فعلانی تواند مطرح کند ولی ظرف دو یا سه روز آینده خواهد رفت)

دکتر سنجابی گفت چرا این پیشنهادات را از من نپذیرفت. گفتم حاضرم امروز که ساعت ۶ بعداز ظهر نزد شاه می روم ازاو خواهش کنم که شما را بخواهد و مطالب را در حضور شما بگوید. دکتر بختیار گفت من این بود که از شاه خواهش کنم با توجه به این که دکتر سنجابی رئیس شورای جبهه ملی است و ۱۰ سال هم از من بزرگتر می باشد اجازه دهد به نفع او کنار بروم. قرار شد عصر این برنامه اجرا شود و هیچکس هم با اصل موضوع مخالفت نکرد. ولی ساعت ۳ بعد از ظهر دکتر سنجابی تلفن کرد و گفت حالا که شاه پیشنهادات مرا نپذیرفته آمدن من نفعی ندارد و شما هم دارید تمرد می کنید. به او گفتم ملکت دارد از دست می رود، وقت این حرفها نیست، من سرمایه زندگی ام را برای خدمت به ملکت گذاشته ام اما متأسفانه شما شجاعت و شهامت رویرو شدن با مشکلات را ندارید و برای نخست وزیرشدن بدترین راه را انتخاب کرده اید که آن تکین از آخوندها و تسليم ملکت به آنهاست. بختیار گفت این آقایان سرشان با آخوندها در یک آخر بند است. فروهر و شاه حسینی دائماً با دارو دسته خمینی در مقام هستند و جزو وزرای

آینده رژیم آخوندی می باشند. سنجابی هم خواب نخست وزیری خمینی را می بیند. مدتی هم در جلسه شورای جبهه ملی پیشنهاد کرد برای اعلام فعالیت جبهه ملی از خمینی به طور رسمی و تلگرافی کسب تکلیف کنیم. با این ترتیب اگر من موضوع را در جبهه ملی مطرح می کردم به جانی نمی رسید. برای من مثل روز روشن بود که آخوندها با نقشه و برنامه مملکت را به روز سیاه خواهند نشاند. بنا براین سکوت را خیانت می دانم و یک نفر باید فدایکاری کند و به میدان بیاید ولو این که موقتی ناچیز باشد. من با آگاهی به عظمت کار قدم به میدان گذاشته ام. حساب این است که اگر موفق شدم مملکت نجات پیدا می کند ولی اگر شکست بخورم ضرر ش متووجه خودم خواهد شد.

باید اضافه کنم که دکتر بختیار با وجود فشار اعضای شورا در هیچیک از تظاهرات عید فطر و عاشورا و تاسوعا شرکت نکرده بود زیرا شرکت در تظاهرات را ریختن آب به آسیاب آخوندها می دانست. دکتر بختیار می گفت یادت هست که سه ماه قبل از پلنوم حزب ایران که در همین منزل تشکیل شد ابوالفضل قاسمی طرحی را قرائت کرد که در آن مبارزات خمینی مهمتر از مبارزه ملی شدن نفت عنوان شده بود و پیشنهاد می کرد که حزب ایران جریان را تأیید و با خمینی همکاری کند که من به شدت مخالفت کرده و گفتم اگر این جریان تصویب شود من نخواهم ماند که خوشبختانه با مخالفت اکثریت روی رو گردید و تصویب نشد.

به دکتر بختیار گفتم حرفهای شمارا قبول دارم ولی مثل این که دیر شده و توفیقی در کار شما نمی بینم و بدون قبول پستی در کنار شما خواهم ماند. ۵ شبانه روز در منزل بختیار ماندم و اولین کسی بودم که صبح شنبه ۱۶ دی ماه ۵۷ پا به نخست وزیری گذاشتم و جزو آخرین افرادی بودم که روز ۲۲ بهمن پس از خدا حافظی اورا ترک گفتم.

در آن روزها کمتر کسی شهامت قبول مسئولیت داشت. بیشتر

وقت ما صرف تعیین وزراء شد. اسم نظام الدین موحد را جزو وزراء نوشتم که چهار نفر را واسطه کرده بود ولی بختیار معتقد بود که او آدم منفی است و روز شرفیابی جازد و تلفنی معذرت خواهی کرد. ولی تعدادی افراد فداکار و خوشنام ولی نا متعجанс به میدان آمدند و غیر از یکی دونفر بقیه ایستادگی نشان دادند و تا آخر خط خود راکشاندند. دکتر مدنی هم کاندیدای پست وزارت کشور بود و با اینکه روزهای سه شنبه هر هفته در نخست وزیری بادکتر بختیار غذا می خورد در کابینه بازرگان به کار مشغول گردید و برای فرار از ایران هم به دکتر بختیار متوجه شد و همراه عباسقلی بختیار و سیروس آموزگار و منوچهر آربانا به خارج آمد.

یکی از جریانات مهم دعوت روزنامه نگاران بود که بعداز ظهر روز پنجم سپتامبر ۱۴ دی ماه به منزل دکتر بختیار آمدند که خطاب به آنان گفت (اگر شما از فردا کارتان را آغاز نکنید من به نخست وزیری نخواهم رفت. شما باید از هیچکس نترسید و کسی شما را برای اظهار نظرتان مورد تعقیب قرار نخواهد داد مگر آن که عملی غیرقانونی انجام دهید که دردادگاه طرح خواهد شد ولی بدانید آن شاکی من نخواهم بود)

قبایه ها دیدند بود. همه حیرت زده بودند. سفری به حرف آمد و گفت کسی مطالب مارا سانسور نخواهد کرد؟ بختیار گفت هیچکس هم در چاپ و انتشار مزاحم شما نخواهد شد.

البته آنها کار را آغاز کردند. عکس امام را در ماه دیدند، موى ریشش را در لای صفحات قرآن مخصوصاً در سوره بقره یافتند، به چاپ بشارت نامه جبهه ملی پرداختند. شاعری از جناح چپ در مدح امام سرود (باعصای موسی، با هیبت عیسی و با کتاب محمد می آید) آن دیگری نوشت (ای دل غافل این مرد به خدا می ماند) جالب این که در آن روزها همین روزنامه ها بیشتر به دکتر بختیار تاختند.

آنچه از ۳۷ روز حکومت بختیار باقی ماند شجاعت او در

برخورد با حوادث و تسلط او بر اعصابش بود. دکتر شایگان بعداز سقوط کابینه بختیار به من گفت (وقتی اولین صحبت بختیار را از رادیو شنیدم برای یک لحظه‌ای فکر کردم که دکتر مصدق زنده شده است. بعد که مصاحبه‌هایش را شنیدم ذوق زده شدم چون به نظرم آمد که سالها برای نخست وزیری تمرین کرده است که با وجود آن همه مشکلات چگونه بر اعصابش مسلط بوده است) شایگان از پیشنهاد بختیار که گفته بود حاضر است واتیکانی برای آخوندها در قم درست کند خیلی خوش آمد. بارها دکتر صدیقی از بختیار به نیکی یاد می‌کرد.

رحیم شریفی همچنین در کیهان لندن چنین نوشت:

اوایل انقلاب دکتر بختیار مرا به سراغ دکتر سنجابی فرستاد و پیغام داد که جبهه ملی را پای آخوندها قربانی نکنید و به فعالیت مستقل خود ادامه دهید. رفقای جبهه ملی سه ماه فرصت بدهند تا من مجلس مؤسسان را تشکیل دهم و آنچه مردم خواستند به انجام برسانم. دکتر بختیار گفت به دکتر سنجابی بگو قول می‌دهم نه نخست وزیر بشوم و نه در صورت خواست مردم و تغییر رژیم رئیس جمهور. من و تو سال‌ها برای اجرای قانون اساسی و آزادی تلاش می‌کردیم حالا که موفق شده ایم باید آن را نگه داریم و الا دچار بلاطی خواهیم شد که بدتر از فتنه مغول خواهد بود. با حضور دو شاهد که زنده هستند مطالب را به دکتر سنجابی گفتم که او در جواب گفت بختیار اشتباه می‌کند، این سید قصد حکومت ندارد، به قم می‌رود و کارها را به دست خود می‌خواهد داد. شکفتا که وقتی ایشان از وزارت خارجه استعفا کرد به دیدنش رفته و علت استعفارا پرسیدم؟ گفت انقلاب ایران خارجیها را مجبور کرده بود که در رابر حکومتگری ملیون تسلیم شوند و با تأسیس یک حکومت ائتلافی از جبهه ملی و نهضت آزادی و برخی از روحانیون آزادیخواه موافقت کنند ولی بعدها متوجه شدم که باز رگان سر جبهه ملی کلاه گذاشته و جبهه ملی را چرخ پنجم کرده است، این بود که استعفا کردم. پرسیدم چرا

سایر اعضای جبهه ملی استعفا نکردند؟ و چرا جریان را طی اعلامیه ای به اطلاع مردم نرساندید؟ جوابش این بود که نخواستم متهم به کارشکنی در امر انقلاب شوم.

فعالیت مخالفین بختیار

دکتر شاپور بختیار در شرایط بسیار سختی قبول مسئولیت نمود که از یک طرف باید برای رفع بحران اقدام می کرد و از سوی دیگر باید با مخالفین دست و پنجه نرم می نمود که روز به روز تعدادشان اضافه می شد. قبل از همه دونفر از نایندگان سابق دکتر مظفر بقائی و حسین مکی شروع به انتشار اعلامیه هائی علیه بختیار نمودند.

دکتر بقائی در تاریخ ۱۰/۵/۱۲ به عنوان رهبر حزب زحمتکشان ملت ایران چنین اعلام نمود:

ظلم و فشار و تجاوز به قانون و زیرپاگذاردن حقوق بشر و فساد همه جانبیه ملت ایران را به جان آورده بود که ندای حقیقت و آزادیخواهی از حلقوم آیت الله خمینی رهبر عالیقدر مذهبی در سراسر ایران طنین انداخت و زندان و تبعید در عزم راسخ ایشان به کندن ریشه های فساد اثربخشید. مبارزه مردم تحت رهبری جامعه روحانیت شکل گرفت و تمامی مردم ستمدیده و مظلوم و بی پناه در زیر پرچم (جنبش مذهب) گرد آمدند و کشتارها را تحمل کردند تا به آستان پیروزی رسیدند. ولی مگر زورگویان و قانون شکنان و چپاولگران داخلی و عمال اختناق و حریص ترین محافل امپریالیستی جهان که حامی و شریک آنها در ظلم و فساد و اختناق بودند بهمین آسانی دست از حمایت بر می دارند؟ وقتی در سال ۱۳۳۰ اداره اطلاعات شرکت نفت منحل و خانه (سدان) محاصره شد یک گاو صندوق به دست آمد. در بین اسناد عاملیت و خدمتگذاری دکتر شاپور بختیار به شرکت سابق نفت روشن شد و چکهای پرداختی شرکت نفت به ایشان که سمت رئیس اداره کار

خوزستان را داشته و با حقوق ۷۲۰ تومان ماهیانه یک صد هزار ریال از شرکت نفت دریافت می داشته که وسیله دکتر مصدق روی میز شورای امنیت گذارده شد و موجب پیروزی ایران شد. ایشان در سال ۱۳۲۴ تسلط فرقه دموکرات بر آذربایجان را قیام شناخت. در سال ۱۳۳۶ در زمان اعلام طرح آیزنهاور از هول حلیم توی دیگ افتاد و به تصور این که با تأیید دکترین مزبور به قدرت می رسد قامی عهود را پذیرفت و در سال ۱۳۳۹ اعتصاب شکوهمند دانشگاه را به دستور پسر عم جlad خود تیمور بختیار شکست. همچنین در کنفرانس کار ژنو به جای دفاع از حقوق زحمتکشان محروم نفت به نفع شرکت مزبور داد سخن داد. من به همه درباره او و خطری که متوجه مملکت هست هشدار می دهم و به دکتر بختیار ها اجازه نمی دهم بابیان این که کمونیستها و فاشیستها و اشخاص ناباب در اطراف آیت الله خمینی جمع شده اند به این نهضت و جنبش اصیل مارک کمونیستی بزنند. این دولت از نظر ما مردود است و متأسفیم که بعضی افراد خوشنام در آن شرکت دارند. به قول و قوه الهی اتحاد پلید توده نفتی را که جناب بختیار مظہر آن می باشد درهم خواهیم شکست.

این نامه از (اسناد خانه سدان) به دست آمده است:

۲۱ نوامبر - به طوری که اطلاع دارید، یکی از نایندگان شرکت در کنفرانس بین المللی کار در ژنو نطق شدیدالحنی علیه شرکت ایراد نمود. ممکن است متن نطق مزبور را از حزب توده در تهران (اداره روزنامه مردم) دریافت کرده باشد. اقای لیندون به من پیشنهاد کرد که معاون اداره رئیس کل شرکت نفت و دکتر بختیار به این نطق جواب بدھند. چون مطمئن نیستم که متن نطق مزبور قبل از مراجعت مصطفی فاتح و دکتر بختیار به آبادان برسد. (از قرار معلوم مشارالیهم تا دو روز دیگر باید مراجعت کنند) خواهشمندم متن نطق های مزبور را برای ایشان هرچه زودتر ارسال دارید. ممکن است متن آنها برای مطبوعات شما هم مفید واقع شود.

ف - استاکیل

حسین مکی که سالها از سیاست کناره گرفته بود وقتی بختیار نامزد نخست وزیری گردید به شدت علیه او به فعالیت پرداخت. یکی دویار به نویسنده کتاب تلفن کرد که به دکتر بختیار رأی ندهید. به او و سایر مخالفین بختیار گفتم ما که در فراکسیون وحدت ملی عضویت داریم تصمیم گرفته ایم به بختیار رأی بدهیم. علاوه بر این که شاه به نخست وزیری بختیار ابراز تمایل کرده او را شخصی شجاع و منطقی و مبارز شناخته ایم و شاید بتواند در این شرایط بحرانی کاری انجام دهد. شما می دانید که با بختیار سابقه آشناei ندارم ولی در شرایط فعلی راه دیگری به نظر نمی رسد. به هر صورت در همان روزها قسمتی از مطالب کتاب مکی به صورت پلی کپی بین نمایندگان مجلس توزیع شد که قسمتی ازان چنین است:

امیرمجاهد بختیاری در اواخر سال ۱۳۰۹ در خراسان تبعید بود. در یکی از ملاقات‌هایش پس از نوشیدن کمی مشروب نسبت به سیاست انگلستان گله می کند و می گوید قیام سعادت در خوزستان با شیخ خزعل و به دستور کنسول انگلیس در اهواز بود که وعده هرگونه کمک مادی و مهمات حتی توب و اسلحه کافی می داد. پس از آلودگی بختیاریها و این که باید بختیاریها در قیام شیخ خزعل علیه سردارسپه شرکت نمایند در نتیجه مرتضی قلیخان پسر صمصام السلطنه با عده ای سوار عازم اهواز می گردد که گویا در آنجا کنسول چکی هم برای مخارج مقدماتی می دهد. پس از رفتن سردارسپه به خوزستان و شکست خزعل، اقدام به دستگیری امیرمجاهد و سردار فاتح و سلطانعلی بختیاری و حاج شهاب می کند که پس از محاکمه سردار فاتح (پدر شاپور بختیار) تیرباران و امیرمجاهد در زندان درگذشت و حاج شهاب در سال ۲۳ فوت کرد. شاپور بختیار که آن زمان در بیروت درس می خواند و هزینه تحصیل او از سهام بختیاریها

در شرکت نفت پرداخت می شد پس از شهریور ۲۰ برای دریافت سهام پدر خود از شرکت نفت ایران و انگلیس به دادگستری شکایت کرد. همچنین توسط ملک الشعرا بهار به قوام السلطنه معرفی گردید که چون خوب درس خوانده بود از طرف وزارت کار به اصفهان مأموریت یافت که کارگران را به اعتصاب کشید. بعد با سمت مدیرکل کار به خوزستان رفت و اعتصاب ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ که عده ای کشته و مجروح و مفقود داشت از یادگارهای دوران مأموریت اوست. پس از آن مدتی بیکار بود. چون دکتر مصدق به هنگام کودتای ۱۲۹۹ پس از استعفا از استانداری فارس به ایل بختیاری پناه برده بود و به پاس حقشناصی آن پذیرائی ها، دکتر شاپور بختیار را معاون وزارت کار کرد. او چند بار کوشید که از اصفهان و آبادان وکیل شود که توفیق نیافت. پس از ماجراهای ۲۸ مرداد و کشف شبکه نظامی حزب توده معلوم شد که وی رابط جبهه ملی و حزب توده بوده است. پس از رهائی از زندان مدیریت بسیاری از کارخانه های دولتی را داشت و مشاور حقوقی چند شرکت خارجی بود.

سیاوش بشیری چنین می نویسد: شاپور بختیار فرزند سردار فاتح بختیاری است که در واقع فاتح دره شلیل می باشد. وقتی رضاشاه برای سرکوبی مت加وزین خوزعلی عازم خوزستان شد باز هم سردار فاتح و یوسف خان امیر مجاهد و حاج شهاب به اتفاق خوزعل قیام سعادت را تدارک دیدند. تلگراف محترمانه نمره ۵۱ مورخ ۱۶ آوریل ۱۹۲۳ از طرف لرن (تهران) به (پیل) در اهواز چنین است: اخیراً بین وزیر جنگ - رضاشاه و خوانین بختیاری مشاجره و بحرانی حادث شده که مبدأ آن از قضیه شلیل است که سال گذشته واقع گردید. وزیر جنگ مشغول تهیه و اعزام قوه است به بختیاری زیرا که خوانین ایل مزبور در ادائی غرامت اظهار عدم اطاعت و بی میلی می کنند. من شاه و رئیس وزراء و خوانین را از مغاطره

جدی که به علت تصادف قوای مسلح بختیاری و قشون دولت ایران ظهور خواهد کرد آگاه ساخته ام و خاطرنشان کرده ام که دولت انگلستان نمی تواند خطرات و تهدیداتی را که متوجه معادن نفت خواهد شد با بی اعتمانی بینگرد. هر سه شخص مذکور به وحامت اوضاع و سختی موقع برخورده و تصدیق دارند لیکن وزیر جنگ رضاشاه هنوز اصرار و ابرام خود را ترک نکفته است امیدوارم نفوذی که من مجهز و مجری کرده ام قضیه را حل کند و مداخله قواتی را ایجاب ننماید. خوانین رامتقاعد کرده ام که اختلافات داخلی خودرا تصفیه نمایند. البته موقعیت آنها به واسطه انتصاب حکومت طایفگی جدیدی بلا تأخیر استعکام خواهد گرفت.

کنسول دولت بریتانیای در عربستان (خوزستان)

تلگراف محترمانه دیگر رمز شماره ۱۳۶/۲۹ مورخ ۱۴ می ۱۹۲۳ کاپیتان پیل به سرپرسی لرن در تهران و ناکس در بوشهر (نقشه های وزیر جنگ در نهایت خوبی طرح شده و هیچ بهانه رضایت بخشی در مداخله ما برای کمک به بختیاری به دست نمی دهد.)

تلگراف رمز دیگر متضمن پیام وزیر مختار انگلیس به شیخ خزعل: عده ای از سران بختیاری و قشقایی و بویراحمدی و مسنب در دیوان حرب محاکمه و محکوم به اعدام شده و در محوطه زندان قصر اعدام شدند. اعدام شدگان عبارتند از محمد رضا خان بختیاری (سردار فاتح) - محمد جواد اسفندیاری (سردار اقبال) - علی مردان خان چهارلنگ - آقای گودرز بختیاری - مراد خان بویراحمدی. غیر از آنها عده ای نیز به حبس های طویل المدت محکوم گردیده اند.

یکی از مخالفین نخست وزیری دکتر بختیار دکتر هوشنگ نهادنده بود که او را بعد از سقوط رژیم درنیس دیدم که به نویسنده کتاب چنین گفت:
من در ایام بحران طرفدار نخست وزیری دکتر صدیقی بودم

ولی او هم شرط نخست وزیری را اقامت اعلیحضرت در ایران قرار داد که نپذیرفتند.

درخارج ازکشور سه بار محمد رضا شاه پهلوی را ملاقات کردم. وقتی ازایشان سوال کردم که چرا بختیار را انتخاب فرمودید؟ گفتند از مخالفین، بختیار حاضر به قبول این سمت شد. به هر حال (او آخرین نخست وزیر شاهنشاهی بود. چه فرقی می کرد که او باشد یا دیگری.) اعلیحضرت گفتند من پس از ۲۸ مرداد هنگامی که وکلای دوره هفدهم شرفیاب شده بودند اشاره ای کردم که بعضیها هم با مصدق نزدیک بوده و هم با انگلیسها ارتباط داشتند که منظور من بختیار بود. من به خوبی اورا می شناختم و یکی از کسانی که برای نخست وزیری بختیار پافشاری داشت شهبانو بود. ازقرار معلوم شهبانو تصور می کرد با رفتن شاه و آمدن بختیار شاید بتواند تا مدتی در مقام نیابت سلطنت قرار بگیرد و بعداً رضا پهلوی که به سن قانونی رسید خود وظایف سلطنت را انجام دهد.

دکتر نهاوندی می گفت یک روز با سرتیپ صفاری که مرد نازنینی بود نزد شهبانو رفتیم. صفاری خیلی عصبانی بود و با تنده صحبت می کرد و چون به او (عموجان) گفته می شد) با ناراحتی خطاب به شهبانو گفت (عموجان) تصور نفرمایید که با رفتن اعلیحضرت شما می توانید در مقام نیابت سلطنت دوام کنید. من نظامی هستم و می دانم که آنها پس از شاه از هیچکس اطاعت نخواهند کرد، در این باره قدری فکر کنید و کار سلطنت و نیابت سلطنت به این سادگی نیست که شما فکر می کنید.

دکتر نهاوندی که مدت‌ها رئیس دفتر شهبانو بود می گفت به امر اعلیحضرت این سمت را پذیرفت. اعلیحضرت فرمودند می خواهم یک مقام دانشگاهی این مقام را داشته باشد و به کار آنجا سروصورتی بدهد و من شما را در نظر گرفته ام. لحن اعلیحضرت طوری بود که باید این مقام را قبول می کردم. پذیرفتم و با کمال صداقت کار کردم و مورد احترام شهبانو هم بودم.

دکتر نهادنی می گفت روز ۱۶ بهمن ۱۳۵۷ به دستور
بختیار توقيف شدم و مرا به جمشیدیه برداشتند. با سپاهبد کمال در یک
اتاق بودیم که او هم به دستور بختیار توقيف شده و با این که پیر و
علیل و نا توان شده بود به شدت به بازداشت خود و اقدام بختیار
اعتراض می کرد. من هم از علت بازداشت خود بی اطلاع بودم که
روز ۲۲ بهمن پس از ریختن مردم به جمشیدیه از آنجا خارج شده و
با کمک یکی از دانشجویانم که در صف انقلابیون بود نجات یافتیم و
پس از چندی با زحمت توانستم خود را به خارج از کشور برسانم و
اکنون هم در پاریس به کارهای علمی و دانشگاهی مشغول هستم.

در کتاب یکرنگی دکتر بختیار هم دیدم که از مقام علمی و
فرهنگی شهبانو خیلی تجلیل کرده بود و این امر نشان می دهد که
بین دکتر بختیار و شهبانو فرح حسن مناسبات وجود داشته است که
قطعاً در خارج از کشور هم می توان این حسن مناسبات را در رابطه
با سلطنت رضا شاه دوم مورد نظر قرار داد.

مهندس شریف امامی می گفت: یکی از کسانی که در ماههای
آخر سلطنت اعلیحضرت تلاش داشت به مقام نخست وزیری برسر
دکتر نهادنی بود که خیال می کرد با گروه اندیشمندان می تواند
کاری انجام دهد در حالی که وضع خیلی مهمتر و بحرانی تر از آن
بود که بشود کاری انجام داد. باید در میدان بود و مشکلات را دید
تا به وحامت اوضاع در آن روزها توجه داشت.

یکی از بستگان دکتر بختیار به نویسنده کتاب گفت قسمت
اعظم این مطالبی که علیه بختیار منتشر شده صحت ندارد. دکتر
بختیار هیچگونه سهمی در شرکت نفت نداشته است ولی بختیاریها
سهامی داشته اند که بعد از شهریور ۲۰ مدعی شدند که در زمان

سلطنت رضا شاه سهام آنها به قیمت نازلی خریداری شده است. دکتر شاپور بختیار به نمایندگی از طرف بختیاریها اقدام کرد و ارسلان خلعت بری هم به وکالت بختیاریها را قبول نمود و سرانجام رائی به نفع بختیاریها صادر شد که مبلغ ۷ میلیون تومان به آنها داده شود و تا مدت‌ها هم این پول پرداخت نمی‌شد و سرانجام در سال ۱۳۳۶ این مبلغ به بختیاریها پرداخت گردید.

همچنین قیام بختیاریها هیچگونه ارتباطی به شیخ خزعل نداشت و مطالب منتشره خالی از حقیقت می‌باشد. دکتر بختیار مدتی مشاور حقوقی چند شرکت بود و همچنین ریاست هیئت مدیره کارخانه وطن اصفهان را به عهده داشت و با بانک توسعه صنعتی و معدنی همکاری می‌نمود. دکتر بختیار که در آن شرایط بحرانی با رشادت این مسئولیت را پذیرفت مخالفین با انتشار این مطالب می‌خواستند او هم میدان را خالی کند ولی چون شخص مبارزی بود تا آخرین لحظه مقاومت کرد و شایعه مربوط به استعفای او هم در آخرین روزهای سقوط رژیم نادرست می‌باشد.

* * *

دکتر بختیار علت قبول نخست وزیری خود را چنین بیان می‌کند: «نخست وزیری من مولود جبر تاریخ بود. در مدت ۲۸ سال من در حال مبارزه برای استقرار یک حکومت مشروطه طبق قانون اساسی بودم. وقتی امکان نخست وزیری فراهم شد دیدم اگر شانه خالی کنم شبیه یک خیانت است. ما در مبارزات خود بعد از سقوط دولت مصدق همواره طرفدار انتخابات آزاد - مجلس واقعاً منتخب مردم - حکومتی که به قوانین کشور احترام بگذارد - سلطنتی که شاه بدون مسئولیت خاص و بدون قدرت تغییر و تبدیل در قوانین، سمبول و مظهر استقلال و وحدت ملی باشد بودیم. وقتی قبول مسئولیت کردم برای به کرسی نشاندن حکومت قانونی بود. وقتی دکتر مصدق قبول کرد نخست وزیر همان پادشاه بود برای دگرگونی عظیم در مملکت و انتخابات آزاد و ملی کردن صنعت نفت و

رفرمهای اساسی دیگر بود. من سعی کردم در آخرین دقایقی که هیچکس جرأت قبول چنین مقامی را نمی کرد قبول مسئولیت کنم و نهراسم. برای تدوین برنامه های دولت، دولستان من به تمام قطعنامه ها و متنینکها و مدارک مراجعه کرده از حزب توده گرفته تا مرتبع ترین لیبرالها و تمام اینها خلاصه می شد در چند ماده که برنامه دولت من بود.

دریاره این که آخوندها و مرتبعین مرا جاه طلب و فرصت طلب خوانده اند باید بگویم من با تحصیلات و مبارزاتم برای چنین شغلی تربیت شده بودم ولی آنها نی که در فیضیه قم راجع به مطهرات و کثافات و نجاسات آن مهملات را نوشته اند جاه طلب هستند که خود را به صورت خلیفه اسلام و صاحب نظر راجع به تمام مسائل علمی - فنی - فلسفی - اقتصادی و حقوقی می دانند یا من؟ من قبول نخست وزیری را بدون قید و شرط نکردم، من با ادب و تواضع فرمان گرفتم ولی روی اصولی که باید پافشاری کردم. راجع به مواد قانون اساسی که شاه حق دخالت در امور را ندارد آن چنان پافشاری کردم که شاه موقع معرفی هیأت دولت گفت : اصول ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی را دقیقاً رعایت خواهد کرد. اصلی که صراحة دارد شاه از مسئولیت مبری است و قوانین و دستخط های شاه را مشروط به امضای وزیر مسئول می کند.

خمینی و اطرافیان معلوم الحالش درک کرده بودند اگر بختیار یک یا دوماه دیگر بماند کار آنها تمام است. پس باید آتش سوزی راه بیاندازند و آنچه از دستشان برمیآید بکنند برای این که ما وقت آن را نداشته باشیم که خودرا به ملت نشان بدھیم. اگر شاه سه ماه قبل مرا دعوت به تشکیل کابینه کرده بود امروز همه ما در ایران بودیم و خمینی در نجف یا پاریس یا جای دیگر. اشکال کار در این بود که شاه مایل نبود ازما تشکیل کابینه را بخواهد. وقتی مرا خواست که سرطان خمینی سراسر پیکر ملت ایران را فرا گرفته بود. بهمین جهت پیشنهاد کردم که شاه به خارج سفر کند که بارفتن ایشان دیگر بهانه

ای در دست خمینی نباشد. من از شاه خواهش کردم که کشور را ترک کنند حال اگر آمریکائیها یا دیگران ایشان را در فشار گذارده اند امر علیحده است. اگر مکانیسم مشروطیت کار می کرد هرگز به این بلا گرفتار نمی شدیم. در سال ۵۶ ما از شاه هیچ نخواسته بودیم جز اجرای قانون اساسی. نه سنجابی و نه فروهر که این قدر دور امام تملق می گفتند به جایی هم نرسیدند جز به نفرت عمومی که روی آنها همیشه سایه می اندازد.

درباره رأی اعتماد از مجلس باید بگوییم تقاضای رأی تمایل کردم که در مكتب دکتر مصدق آموختم. ولی افرادی که در مجلس رستاخیزی سروصدا راه می انداختند از سرسری گان ساواک بودند و فکر می کردند که امام به آنها ارفاق خواهد کرد و بازهم به مجلس بازخواهند گشت. دیدیم که خمینی در این مورد اشتباه نکرد. به هر حال اگر بخواهیم آن مجلس را با مجلس دوره خمینی مقایسه کنیم من آن مجلس را ترجیح می دهم.

درباره اسناد خانه سدان باید بگوییم این ساخته و پرداخته دکتر بقائی است. حسین مکی هم به دلائلی علیه من اقدام می کرد. وقتی دکتر بقائی در محضر دکتر مصدق چنین چیزی را گفت مصدق به او اظهار داشت (آقا مدرک بیاور) هیچ دلیلی برای هم آهنگی من با شرکت نفت نمی تواند باشد. از آبادان که برگشتم منتظر خدمت و خانه نشین شدم. این پاداشی بود که من در مدت ۲۵ سال از شرکت نفت داشتم. این ارجیف نظیر همان اباظیلی است که شمس الدین امیر علائی سفیر جمهوری اسلامی گفته است، وقتی مخفی بودم گفت بختیار از سال ۶۳ برای سیا کار می کند. وقتی ازا مدرک خواستند گفت در کتابهایم نشان می دهم که ازان خبری نیست. تنها چیزی که علیه من پیدا کردن این است که به وزیر خارجه دستور دادم که گذرنامه اردشیر زاهدی را به او بدهند که شرش را بکند و از این جا برود. بختیار گفت شنیده ام که مکی به سوابق من اشاره کرده و به من تاخته است. ایشان با آن رفتاری که با حکومت ملی

دکتر مصدق کردند حق ندارند اسم ایشان را بیاورند. ایشان ظاهراً تصمیم دارند به روی گذشته خود و ضریه ای که به نهضت ملی زده اند پرده کتمان بکشند. »

دکتر شاپور بختیار بیوگرافی خود را چنین مینویسد:

«من در یک خانواده قدیمی از ایل بختیاری به دنیا آمده ام. صد سال پیش ظل السلطان نیای چهارم مرا به قتل رسانید. در جنبش مشروطیت ایل بختیاری به سود مشروطه خواهان به گونه موثر شرکت نمودند و صمصام السلطنه بختیاری پدر بزرگ مادری من که بعدها نخست وزیر ایران شد و علیقلی خان سردار اسعد بختیاری مستقیماً در نبرد برای مشروطیت شرکت داشتند. در زمان رضا شاه به خاطر رفتار مخالفی که خانواده من در برابر تقاضاهای انگلیس ها داشتند مورد خشم رضا شاه قرار گرفتند و رضا شاه در صدد برآمد که خانواده مارا نابود کند. بهمین جهت در سال ۱۳۱۲ چند تن از سران بختیاری از جمله پدر مرا اعدام کرد. پس از خاتمه تحصیلات متوسطه به پاریس رفته در رشته های حقوق قضائی و علوم سیاسی و اقتصاد عمومی به تحصیل پرداختم. چون از کودتای فرانکو در اسپانیا رنج می بردم با گروهی از هم باوران خود در نبردها و تظاهرات علیه او شرکت کدم. با شروع جنگ دوم در سال ۱۹۳۹ به طور داوطلب وارد ارتش فرانسه شده پس از دیدن آموزش سپاهی به پشت خط مازینو منتقل شدم. پس از محاصره خط مازینو توسط قوای هیتلر به سختی توانستیم عقب نشینی کنیم. پس از دریافت دکترای دولتی حقوق از پاریس به ایران بازگشتم و در وزارت کار به کار مشغول گردیده با آغاز جنبش ملی کردن صنعت نفت با تمام قوا از دکتر مصدق پشتیبانی کردم. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با این که منسویان نزدیکی از جمله ملکه ثریارا در رژیم داشتم از پذیرفتن هرشغلی چشم پوشیدم و با دستگاه حاکم وقت به شدت مبارزه کردم و با گروهی از جمله آیت الله زنجانی و مهندس بازرگان

و اعضای حزب ایران همکاری داشتم. چندبار به زندان افتادم و یک بار به سه سال زندان محکوم شدم. پس از آزادی از زندان بار دیگر جبهه ملی را سروسامان دادیم. در سال ۱۳۵۲ خمینی درباره دو اصل برابری حقوق زن و مرد و تقسیم اراضی مخالفت کرد که با هدفهای جبهه ملی سازگاری نداشت. نام خمینی را خیلی ها نمی دانستند. برای سروسامان دادن به زندگی شخصی در شرکتهای خصوصی کار می کردم و حقوقی می گرفتم. در سال ۱۳۵۶ با نوشتن نامه ای به شاه او را از تجاوز به حدود قانون اساسی برحدر داشتیم. وقتی دولت ارتشید ازهاری با شکست رویرو شد سپهبد مقدم به دیدن من آمد و گفت اعلیحضرت به من دستور داده اند درباره مسائل ایران با شما و بازرگان و سنجابی مذاکره کنم. من می دانستم که شاه چند قدمی هم به سمت عبدالله انتظام و اویسی برداشته است. همچنین می دانستم که مقدم با بازرگان و سنجابی ملاقات کرده است.

وقتی قبول مستولیت کردم به مشکلات لاينحل و خطيری که در پی داشتم آگاه بودم. در ۳۷ روز عمر دولتم اعصاب من تحت فشار فوق العاده ای بود. من می خواستم قانون اساسی را اجرا کنم. من يکبار نمایندگان مجلس را دعوت کردم که از ۲۲. نماینده ۱۸. نفرشان آمدند، بالخنی قاطع گفتم من به اینجا آمده ام که قانون اساسی و قدرت دولت را تضمین کنم. شما برای این که مانع من شوید يك راه دارید که مرا در اقلیت قرار دهید در آن صورت بدانید که مجلس منحل و انتخابات تجدید خواهد شد. سلف من به تظاهرات و اعتصاب کنندگان مزد می داد ولی من گفتم مزد در مقابل کار است. اگر دو ماہ مهلت می دادند اوضاع آرام می شد. وقتی بعدها يکی از خبرنگاران از من پرسید که آیا ترجیح می دادید که اولین نخست وزیر خمینی باشید یا آخرین نخست وزیر شاه جواب دادم که مطمئناً نمی خواستم اولین نخست وزیر خمینی باشم.»

دکتر بختیار درباره معرفی اعضای کابینه به شاه چنین می نویسد: بدون تعظیم های غرای متعارف ولی بسیار مؤدبانه چنانکه

در فرانسه رسم است یا مختصری بیشتر چنانکه در انگلستان مرسوم است اعضای دولت را معرفی کردم. یکی از کسانیکه محمد رضا شاه را به فکر واداشت نام میرفندرسکی وزیر خارجه بود. بهترین و درخشان ترین دیپلمات ایرانی که من طی این سی سال شناخته ام. میرفندرسکی علاوه بر آشنائی عمیق و تسلط کامل بر قائم مسائل سیاسی خارجی چهار زبان هم می دانست. شش سال در مسکو سفیر و مدتی معاون وزارت خارجه بود. او هم با شاه در گیریهای پیدا کرده بود. در جنگهای ۶ روزه مصر و اسرائیل دولت شوروی از شاه خواسته بود که هواپیماهایش در راه رسانیدن تجهیزات جنگی به مصر از قسمتی از خاک ایران بگذرد، شاه هم پذیرفته بود. حدود ۳۰ طیاره هم عبور می کند. شاه می گوید همینقدر کافیست اینها مشغول جاسوسی هستند. شاه هم می خواهد به مصر کمک کند هم نمی خواهد آمریکانیها برنجند، شاه سر دوراهی قرار می گیرد. میرفندرسکی می گوید اگر اینها قصد جاسوسی داشته اند که تا به حال به هدف خود رسیده اند و اساساً در این منطقه مستله ای وجود ندارد که به درد جاسوسی بخورد. اگر این پل هوائی بریده شود از یک طرف روسها خشمگین می شوند و از طرف دیگر مصر از دریافت کمک مورد نیاز محروم خواهد شد در حالی که سیاست اعلیحضرت این بوده که به مصر کمک شود. بحث در حضور وزیر خارجه در می گیرد. پس از آن میرفندرسکی دیگر به پستش باز نگشت. به هر حال شاه با بی میلی میرفندرسکی را قبول کرد. (نویسنده کتاب هم که میرفندرسکی را از نزدیک می شناسم باید بگویم از دیپلمات های ارزشمند ای است که در سطح بین المللی مورد قبول می باشد. مردی است ادب - فاضل - وارسته که برای وزارت امور خارجه از هر جهت شایستگی داشت. در مدتی که معاون وزارت خارجه بود و به مجلس می آمد از احترام خاصی در میان غایندگان بروخوردار بود و همه از سجاوی اخلاقی او تجلیل می کردند).

در این شرفیابی من و اعضای کابینه همه با لباسهای مشکی

و کراوات تیره رفتیم و هیچکس ژاکت نپوشیده بود. پس از معرفی اعضای دولت اعلیحضرت حرفهای را که با هم در نظر گرفته بودیم بیان داشتند و تأیید نمودند که برطبق قانون اساسی دولت مسئول است و در آینده نیز از این تصمیم عدول نخواهد شد. هرگز مصدق نتوانست از او چنین اظهارات روشنی بشنو. هرگز از زمان رسیدنش به تاج و تخت این جملات را به این نحو ادا نکرده بود. شکی نیست که در موقعیتی خطیر قرار داشتیم.

متن اظهارات شاه چنین است:

همانطوری که در ۱۵ آبان خطاب به ملت ایران اظهاراتی کردم که شاید خیلی ها شنیده باشند، در آنجا من یک تعهداتی کردم که بدان پای بندم و طبیعی است که سعی می کنم این تعهدات انجام بگیرد.

یکی از آن تعهدات این بود که برای مشکلات ایران یک راه حل سیاسی پیدا کنم که در واقع با الهام از جنبش ملت ایران که ندای خودش را بدینوسیله سریع به گوش من و هرکس که می خواست گوش کند رسانده ، ما پاسخ بدهیم.

ملکت ایران با تاریخ گذشته اش این مملکتی است که باید باقی باند. این تاریخ که پر از لحظات هیجان انگیز و غرور آفرین ملی است غنی تواند متوقف باند و باید ادامه پیدا کند.

ادامه اش در جهان امروز به عقیده من و فکر می کنم تمام میهن پرستان این باید بپایه شرکت اکثریت و همه افراد ملت در امور کشور باشد. خوبیختانه قانون اساسی ما و بعد مقرراتی که داریم این امر را روشن تر کرده است. حقوق اساسی که مردم دارند این امر را خیلی مسجل کرده و حالا احتیاج به شرکت در امور بیش از پیش مردم را وادار خواهد کرد که در تمام شئون و امورشان مطابق وجودان و البته سلیقه و عقیده خودشان شرکت کنند.

این از یک طرف حقوقی است که قانون اساسی ما برای مردم

ایران قائل شده واز طرف دیگر وظائفی که هر فردی نسبت به مملکت و جامعه اش دارد . هیچ جامعه ای بدون قبود قبول شده مردم قابل دوام نیست.

متعاقب صحبت هائی که در ۱۵ آبان کردم از معرفی دولت جدید که براساس همان پیدا کردن راه حل سیاسی تشکیل شده است، استفاده می کنم که تذکر بدهم اضافه بر قام موادی که قانون اساسی تکلیف سلطنت را روشن می کند چون مربوط می شود به موضوع های فعلی ماده ۴۴ و ۴۵ به خصوص خاطر نشان می کنم که هم رعایت می کنم و هم مسلماً دولت و کسانی که به آنها مربوط می شود و مواد دیگری است که حال طول می کشد که بیان شود.

غیر از این امیدوارم که دولت در پیشبرد تکالیفی که انکار نباید کرد تکالیف ساده و آسانی نیست و بسیار تکالیف مشکلی است و فوق العاده و این در واقع فداکاری و علاقه به مملکت فکر نمی کنم انگیزه دیگری برای رئیس دولت، نخست وزیر و سایر اعضای دولت بوده باشد که در این کار وارد شوند. ولی امید موفقیت دارم برای شما به خصوص که پس از استقرار دولت خیالمن راحت شد.

بعداز مدت‌ها کار و تحمل شواهدی که هست در مملکت مسلماً خستگی به من دست داده و احتیاج به استراحت دارم که اگر این استراحت در مملکت دیگری خارج از ایران باشد خوب، مطابق قانون اساسی و یا سنت‌ها در غیاب ما یک شورای سلطنتی خواهد بود که قانون اساسی ما به قوت و استحکام خودش ادامه داشته باشد.

از قام این چیزها مهمتر این است که دو مرتبه چرخهای مملکت به کار بیفتند و اقتصاد مملکت جریان یابد چون اگر اقتصاد مملکت به جریان نیفتند من آینده خوشی را پیش بینی نمی کنم برای هیچ فردی و هیچ کسی و فکر می کنم همه کس در این مملکت از این موضوع صدمه شدیدی ببینند. لذا به جهات مختلف من برای این دولت آرزوی موفقیت دارم که به خواست خداوند متعال ما بتوانیم کارها را به

امور عادی برگردانیم و تحت لوای قرآن و فرامین عالیه مذهب اسلام
انجام دهیم.

دکتر بختیار می نویسد: «وقتی معارفه اعضای کابینه پایان یافت و وزراء از دفتر شاه خارج شدند. شاه از من خواسته بود که چند لحظه ای بیشتر بمانم تا درباره بنیاد پهلوی با من صحبت کند. پادشاه نه فقط در این مورد به قولش وفا کرد به علاوه اعلام نمود که قصد دارد تمام دارائی خانواده اش را در ایران به دولت واگذار کند. این پیشنهاد چون از طرف اعلیحضرت بود من استقبال کردم ولی پیشنهاد شاه را برای این که به این پرونده رسیدگی کنم نپذیرفته گفتم چون گرفتاریهای فراوان دارم و آدمهای صالح تری برای این کار هستند باید به یکایک پرونده ها برسند، توصیه کردم شخصیت مستقلی از دولت مثل رئیس سابق دیوانعالی کشور (امامی) برای این کار در نظر گرفته شود. اگر نیازی هم بود من می توانم برکارها نظارت کنم که مورد قبول قرار گرفت. من می خواستم شورای وزیران را درخانه خود مثل مصدق تشکیل دهم و موضوع را مطرح نمودم که اعلیحضرت مرا متوجه کمبود امکانات در خانه ام کرد که لااقل به ۱۵ تلفن احتیاج بود. به ناچار جلسات هیأت وزیران را در نخست وزیری تشکیل دادم. همکاران همه موافقت خودرا با ادامه کار در کابینه ابراز داشتند جز صادق وزیری که مرد شریفی است و برادرش که عضو حزب توده بود اورا به کناره گیری و ادار کرد و بعداً هم به زندان افتاد.»

وزرای کابینه دکتر بختیار عبارت بودند از :

یحیی صادق وزیری دادگستری - احمد میرفندرسکی خارجه -
محمد امین ریاحی آموزش و پرورش - دکتر منوچهر رزم آرا بهداری - جواد خادم خرم آبادی مسکن و شهرسازی - منوچهر آریانا کار و امور اجتماعی - ارتشبد شفقت جنگ - سیروس آموزگار اطلاعات و جهانگردی - مهندس لطفعلی صمیمی پست و

تلگراف - دکتر منوچهر کاظمی کشاورزی - دکتر رستم پیراسته
امور اقتصادی و دارائی - دکتر عباسقلی بختیار صنایع و معادن -
معاون نخست وزیر محمد مشیری یزدی.

مجله امید ایران درباره این جلسه و جلسه بعدی شاه و نظامیان
و بختیار چنین نوشتند است:

چند تن از اعضای کابینه از قبیل رستم پیراسته و دیگران چنین
نقل می کنند: شاه به محض اینکه با بختیار تنها شد گفت پیام
شمارا از رادیو شنیدم و تحت تأثیر قرار گرفتم. ای کاش این طور
که شما فدائی مصدق هستید بعضیها با من صادق بودند. بختیار
گفت روابط شما با رجال بعداز مرداد ۳۲ به صورتی است که
هیچکس به فردای خود اطمینان ندارد. برای ایجاد روابط با
دولتمردان آنکه باید گذشت کند شما هستید. شاه تبسیم کرد و
گفت درست شبیه مصدق هستید. بختیار گفت اگر با مصدق به همان
шибوه رفتار می کردید امروز سلطنت در ایران مثل انگلستان و ژاپن
می ماند ولی چون تصمیم گرفتید قدرت را در وجود خود متمرکز
کنید وضع به این صورت شد. شاه گفت خیلی از نزدیکان به
خصوص نظامیان معتقدند که خروج من از کشور باعث گسیختن
شیرازه امور کشور خواهد شد. بر سر دوراهی هستم به شما قول
داده ام غی خواهم قول خود را بشکنم. از طرفی نظامیان تحمل
خروج ما را ندارند در تردید هستم. بختیار گفت در این صورت
بهتر است همان آقایان شریف امامی و ازهاری کابینه تشکیل دهند.
شاه گفت به هر حال من تصمیم خود را به سفر گرفته ام که دیگر
موضوع منتفی شد.

در جلسه ای که با حضور شاه و بختیار و ۲۴ تن از سران
نظامی کشور تشکیل شد شاه گفت: به علت وضعی که در گذشته
بود سالیان دراز از وجود امثال دکتر بختیار استفاده نشد ولی امروز
حاضر به قبول مستولیت شده و بدون وحشت از فشارهای چپ و

راست می خواهد کشور را از بحران نجات دهد. غرض از جلسه امروز این بود حال که برای معالجه به خارج می روم از همه آقایان می خواهم که نهایت همکاری را با دولت به عمل آورید. با این طرز جلسه پایان یافت.

پس از خروج بختیار از کاخ فردوست به کاخ آمد و جلسه دیگری از شاه و فردوست و سران نظامی بدون حضور بختیار تشکیل شد. شاه گفت چون کاملاً از نیات بختیار آگاه نیستم خواستم از همه آقایان بخواهم که در غیاب من فردوست بر همه کارها نظارت خواهد داشت و یک نسخه از گزارشات را به ایشان بدهید که در دفتر من در نیاوران خواهد بود. ضمناً بدره ای و رحیمی و مقدم هم مراقب ارتباطات مقامات دولتی و نخست وزیر باشند. فردوست برای انجمام هر کاری اختیار دارد و در صورت لزوم می تواند یکی از آقایان را به عنوان رئیس دولت موقت برگزیند تا ترتیب بازگشت ما به ایران داده شود. مقدم می گوید گزارشاتی داریم که بختیار از طریق شخصی به نام شبستری با روحانیون قم و تهران ارتباط دارد و همچنین با مطهری و بهشتی و امیرانتظام و حتی قصد دارد به پاریس برای دیدار خمینی برود. شاه گفت به هر صورت موقع مقتضی تصمیم لازم را بگیرید.

تهمورس آدمیت سفیر سابق ایران در سوری درباره برگناری میرفندرسکی چنین می نویسد: هنگام جنگ ۱۹۷۳ مصر و اسرائیل شوروی ها می خواستند که هواپیماشان اسلحه به مصر برسانند. معاون سیاسی و پارلمانی می رود پیش شاه که اجازه پرواز بگیرد. می گویند شاه اجازه پنج فروند هواپیمارا می دهد ولی هفتاد هواپیما از فراز خاک ایران به مصر می رود. آمریکا که گوش به زنگ بود و چهار چشمی جریان را می پائید به وحشت می افتد. وقتی به شاه مراجعه می شود شاه معاون سیاسی و پارلمانی را می خواهد و خطاب به او می گوید برو به خانه ات.



دولت بختیار و چگونگی

رأی اعتماد مجلسین

دکتر شاپور بختیار که ناطق ورزیده و بازیگر سیاسی هوشیاری بود می کوشید که در آن شرایط بحرانی نظیر دکتر مصدق قبل (رأی تایل) و بعداً (رأی اعتماد) از مجلسین بگیرد.

از دوره بیستم که در مجلس شورای اسلامی عضویت داشتم این براى اولین بار بود که می دیدم یک کاندیدای ریاست دولت قبولی کار را به (رأی تایل) مجلسین موکول کرده است .

در آخرین روزهای عمر مجلس بیست و چهارم و پس از انحلال حزب رستاخیز با همکاری گروهی از نمایندگان مجلس (فراکسیون وحدت ملی) را تشکیل دادیم که همه طرفدار سلطنت و پشتیبان قانون اساسی بودند و سعی داشتند در جریانات حاد مجلس برای ثبات و آرامش و امنیت کشور گام بردارند و مسائل پارلمانی و مملکتی پس از طرح در فراکسیون به رأی گذاشته شود.

روزنامه اطلاعات در ۱۱ آبان ماه ۵۷ چنین نوشت:

تشکیل فراکسیون های جدید از نظر تغییر چهره مجلس یکی از نکات توجه انگیز می باشد که در تحولات آینده سیمای پارلمان نقش قابل ملاحظه ای دارد. فراکسیون پان ایرانیست که در گذشته همه اعضای آن عضو حزب رستاخیز بودند ولی عملاً حزبی در داخل حزب بودند. دومین فراکسیون (وحدة ملی) است به رهبری دکتر الموتی با عضویت دکتر دادر - دکتر بقائی یزدی - صدری کیوان - حسن صائبی - محسن اجاق و غلامحسین دانشی که اکثریت مجلس را دارند. آنها رسماً اعلام نمودند که به هیچ حزب و دسته ای بستگی ندارند. در این فراکسیون بیش از ۱۲۰ نفر عضویت دارند. دکتر بقائی یزدی گفت فراکسیون وحدت ملی به خاطر حمایت از حق و حقیقت و سالم سازی محیط تشکیل شد و ما خواهان آن هستیم که همه لوایح و قوانین و کارهای کشور بر اصول قانون اساسی جریان داشته باشد. فراکسیون دیگر که از نمایندگان خراسان از قبیل دکتر ضیائی - محمد شهرستانی - دکتر اعتمادی - بهار و جمعی دیگر تشکیل شده روش مستقلی در پیش گرفته است. تعداد اینها از مرز ۵۸ نفر گذشته است. این فراکسیون هیأت اجرائی موقت مرکب از ۷ نفر دارد و به صورت جمعی اداره می شود.

فراکسیون دیگر (راه ملت) نام دارد که از نمایندگان وابسته به قطب های کشاورزی تشکیل شده و دکتر ستاری - دکتر یغمائی -

رسم رفعتی و حدود ۱۲ نفر در آن عضویت دارند که دکتر ستاری به دولت شریف امامی رأی کبود داد و بقیه رأی موافق. نقش اصلی در دست فراکسیون (وحدت ملی) است که اکثریت دارد و اکثر وکلای آن سوابق پارلمانی معتقد دارند.

به طور کلی صفت اقلیت و مخالف که از نایندگان پان ایرانیست و بنی احمد و عده ای دیگر تشکیل شده روزیه روز قوی تر شده و بر تعدادشان افزوده می شود. اوضاع متینج سیاسی کشوریه صورتی است که هر روز عضویت اعضای فراکسیونها تغییر می یابد. عده کمی از نایندگان به صورت منفرد باقی مانده اند که به زودی جذب یکی از این گروهها خواهند شد.

برای اینکه تکلیف نایندگان در برابر دولت بختیار روشن شود مرتبا جلسه فراکسیون وحدت ملی تشکیل می شد. در نخستین جلسات که برای دادن رأی تاییل تشکیل شده بود دکتر سعید وسیله تلفن به نویسنده خبر داد که خوشبختانه مسافرت اعلیحضرت منتفی شده که وقتی مطلب را در فراکسیون مطرح کردم موجی از شادی فضای فراکسیون را فرا گرفت و همه گفتند با این طرز جلوی بحران گرفته می شود. پس از نیم ساعت دکتر سعید مجدداً تلفن کرد و گفت آن خبر صحت ندارد و شاه خواهد رفت که این مطلب همه را ناراحت کرد و اعضای فراکسیون معتقد بودند کتاب نامه ای به شاه بنویسیم و از ایشان بخواهیم که از سفر منصرف شوند. گفتم در شرفیابی هیأت رئیسه مجلسین همه اصرار کردیم که در این موقع مسافرت مصلحت نیست ولی ایشان را مصمم دیدیم که به مسافرت خواهند رفت. نوشتن نامه هم تأثیری در تصمیم ایشان ندارد. بعضی ازوکلا می گفتند ما می دانیم که سفر شاه مصلحت نیست و بختارهم اصرار به سفر شاه دارد چرا ماما به ایشان رأی تاییل بدھیم بهتر است به دنبال شخص دیگری بروم که مثل صدقیقی اعتقاد داشته باشد که شاه در کشور بماند. سرانجام رأی گرفته شد و اکثریت تصویب کردند

که به بختیار رأی تایل داده شود. در جلسه خصوصی مجلس تصمیم (فراکسیون وحدت ملی) را دائز به ابراز تایل به نخست وزیری دکتر بختیار مطرح کرد. گروه اقلیت به خصوص پان ایرانیستها به شدت مخالفت کردند و در نظر داشتند یک نفر از خودشان را به نخست وزیری منصوب کنند که آن هم امکان پذیر نبود. پس از دادن رأی تایل، دکتر سعید شرفیاب شد و همان روز فرمان نخست وزیری بختیار صادر و کابینه او حضور شاه معرفی گردید. ولی چون از همه سو فشار بود که دولت بختیار در جلسه علنی نتواند رأی اعتماد بگیرد و برنامه فراکسیون وحدت ملی و شخص رئیس مجلس و خلاصه طرفداران سلطنت و قانون اساسی هم این بود که هرچه ممکن است بر تعداد موافقین بختیار در مجلس افزوده شود و از هرسو تلاش به عمل می آمد.

روز بعد رئیس مجلس به من خبر داد که متفقاً به نخست وزیری برویم تا در باره رأی اعتماد مجلس صحبت کنیم. جلسه با حضور دکتر بختیار - دکتر سعید - محسن خواجه نوری - محمد مشیری و معاون نخست وزیر و نویسنده تشکیل شد. دکتر بختیار ضمن تشرک از رأی تایل مجلس گفت می خواهم ببینم نظر شما در باره رأی اعتماد چیست؟ من گفتم تا آنجا که به وضع داخلی مجلس آگاه هستم و تصمیم فراکسیون وحدت ملی که ۱۲۰ نفر هستیم شما اکثریت خواهید داشت منتها باید خودتان و وزراء هم سعی کنید که با وکلا تماس داشته باشید زیرا این روزها وضع طوری است که با تهدید وکلا سعی دارند نگذارند شما موفق شوید و خیلی ها تلاش دارند که دولت شما قبل از رأی اعتماد سقوط کند.

بختیار گفت من نظیر دکتر مصدق علاقه داشتم که با رأی تایل مجلسین فرمان نخست وزیری بگیرم. در باره رأی اعتماد هم معتقدم وکلا هر اندازه می خواهند در باره برنامه دولت صحبت کنند و من هم برنامه های خود رامی گویم. برنامه این دولت به صورتی است که افراد هر اندازه بی انصاف باشند به آن رأی موافق خواهند

داد. من از آزادی مطبوعات و آزادی زندانیان سیاسی و انحلال ساواک و تعقیب و مجازات متجاوزین به حقوق عمومی و اموال ملی صحبت می کنم و این کارها خواسته همه آزادیخواهان و تظاهر کنندگان می باشد. منتها اعلیحضرت برای سفر به خارج عجله دارند و خیال می کنم حالا که فرمان صادر شده اگر سفر بروند اشکالی پیش نخواهد آمد و مسائل با شورای سلطنت در میان گذارده خواهد شد. محمد مشیری هم اظهار داشت شاید با رفتن شاه قدری افکار عمومی تسکین یابد و برای آرامش کشور مفید باشد. من گفتم به عکس نظر دوست قدیم و عزیز خود محمد مشیری باید بگوییم رفتن شاه قبل از رأی اعتماد مشکلات را زیادتر می کند. در فراکسیون وحدت ملی تصمیم گرفته شده به دولت بختیار رأی داده شود به خاطر قایلی که شخص شاه به نخست وزیری ایشان داشته اند ولی اکثر اعضای فراکسیون با ایشان و دولت ایشان آشنائی و ارتباط ندارند من مخصوصا از آقای نخست وزیر خواهش می کنم که از اعلیحضرت بخواهند تا خاتمه رأی اعتماد مجلسین در تهران پاشند. در این موقع معلوم شد که شاه می خواهد با تلفن با بختیار صحبت کند. مذاکرات تلفنی برقرار شد و بختیار بدون تملق و با صراحة و بسیار مزدب شروع به صحبت با شاه کرد و جریان جلسه را گفت. ازقرار معلوم شاه گفت من حرفی ندارم ولی باید کاری کرد که مجلسین زودتر رأی اعتماد بدهند و بهتر است تا روز سه شنبه کار تمام شود چون از نظر پزشکی ضرورت دارد که زودتر این سفر انجام شود. بختیار عین مطلب شاه را در حالی که تلفن در دستش بود بیان کرد. من گفتم با این طرز بهتر است اول مجلس سنا رأی اعتماد بدهد بعد مجلس شورای ملی چون مجلس سنا یک پارچه است و کار مجلس شورای ملی را تسهیل خواهد کرد. وقتی بختیار این مطلب را وسیله تلفن گفت شاه پرسید مگر این کار امکان دارد؟ همه ما معتقد بودیم اشکالی ندارد. قرار شد به این صورت عمل شود و خود شاه با دکتر سجادی رئیس مجلس سنا صحبت کند.

البته این برای اولین بار بود که مجلس سنای قبل از مجلس شورای ملی به دولت رأی اعتماد می داد.

قرار بود روز سه شنبه ۲۶ دی ماه مجلس شورای ملی به دولت بختیار رأی اعتماد بدهد. چون ناطقین مخالف خیلی اصرار به ایراد مخالفت با دولت داشتند کلیه موافقین نطق هارا کوتاه کرده فرصت کافی به مخالفین داده شد تاکار به اخذ رأی کشید. در این موقع که مجلس می خواست به دولت رأی اعتماد بدهد مهندس ریاضی که در اروپا به سر می برد وارد تالار جلسه علنی شد و پهلوی دست من نشست. ضمن ابراز خوشوقتی از دیدار ایشان پرسیدم چرا در این موقعیت حساس به ایران باز گشتید؟ با خنده گفت آمده ام که به دولت بختیار رأی بدهم و رأی موافق هم داد. گفت راستش این است که در اروپا حوصله ام سر رفته بود و فکر کردم به ایران برگردم شاید در این موقعیت مهم بتوانم کمکی بکنم. وقتی رأی اعتماد به دولت بختیار داده شد بختیار و دکتر سعید با هلیکوپتری که در پارکینگ مجلس پارک شده بود به فرودگاه مهرآباد برای بدرقه شاه رفتند. یعنی موقعی که مجلس داشت رأی می داد شاه در مهرآباد منتظر نشسته بود.

آن روز با مهندس ریاضی و دکتر خطیبی و دکتر عباسقلی بختیار در مجلس ناہار باهم بودیم به مهندس ریاضی گفتم به نظر من آمدن شما در این شرایط به تهران مصلحت نبود و بهتر است مراجعت کنید چون وضع خیلی متشنج است و خطر ترور وجود دارد مخصوصاً چهره آشنائی مثل شما. من هم دو روز بعد برای رسیدگی به وضع فرزندم که پایش شکسته و در لندن بستری است می روم و ماندن شمارا در تهران صلاح نمی دانم. مهندس ریاضی گفت همیشه به خدای بزرگ اتکاء داشته ام و از جان خود هم ترس ندارم. یک عمر خدمت کرده و این همه شاگرد تربیت کرده ام و در زندگی کار بدی نکرده ام که بترسم، هرچه خدا بخواهد همان خواهد شد.

وقتی دکتر بختیار در روز ۲۱ دیماه ۵۷ دولت خود را به مجلس معرفی کرد چنین گفت:

خداوندا مرا ایاری ده که در این لحظات حساس کشوم و در این مکان مقدس که فضای آن طنین انداز صدای رادمدادی از جان گذشته بوده جز خیر و صلاح مردم و جز راستی و صداقت کلمه ای نگویم.

ریاست محترم مجلس شورای ملی - خانم ها، آقایان، در تاریخ پرنشیب و فراز کشور کهنسال ما ایام تاریکی وجود داشته که اگر به دیده تحقق بنگریم اغلب دست آورد غلبه اجانب در ایام تسلط موقت آنها بوده است. خطر کنونی که موجودیت و وحدت کشور را تهدید می کند اگر به ظاهر از درون کشور و معلول فساد و عدم لیاقت دولت های بیست ساله اخیر بوده روز به روز روشن تر می شود که یک توطئه بین المللی عظیمی برای تضعیف و خدای نخواسته تجاوز به موجودیت و حاکمیت ایران است.

قبل از حضور در این مکان مقدس به همگان اعلام نمودم که اگر نخست وزیر این کشور بشوم یک نخست وزیر مستول خواهم بود و کلیه سنن پارلمانی و آزادیهای فردی و اجتماعی را در مذ نظر خواهم گذاشت. در صورتی که غایندگان محترم که به اکثریت آراء بندۀ راکاندیدای نخست وزیری نمودید به دولت من رأی اعتماد بدهید می توانید اطمینان داشته باشید که روح و کلام قانون اساسی که پیوند نا گستاخ با مذهب اسلام دارد همواره محترم شمرده خواهد شد. همانطور که بارها به طور غیر مستقیم حضور غایندگان محترم عرض شد این جانب خود را متعهد و ملزم می دانم که هر دنبیسه و هر فرد یا تشکیلاتی که برای تجاوز به وحدت و یگانگی ملت ایران تحمیل شود با تمام قوای برای خنثی کردن آن مرا بانیروی لایزال ایمان و پشتیبانی ملت و قدرت ارتش که یکی از ارکان مهم ثبات و استقلال کشور است رویرو خواهد دید.

دولت این جانب نتیجه مسلم انقلابی است که از دو سال پیش

برای رفع تجاوزات مستمر و فجایع غیر قابل توصیف که در کشور متداول گردیده است می باشد. دولت این جانب به اصول اهداف جبهه ملی ایران همواره چشم دوخته و در راه تحقق آنها کوشش خواهد نمود.

در این موقع که خزانه دولت خالی و اکثر کارخانه های کشور تعطیل می باشد من از شما افراد کشور و غایندگان محترم تقاضا دارم که از بذل توجه در مورد به کار انداختن چرخهای اقتصادی کشور که ضامن استقلال و رفاه ملت است کوتاهی نفرمایید. باید به دولتی که در شرایط پسیار وخیم کنونی و با کمال حسن نیت و با نهایت صمیمیت می خواهد بر طبق اصول و تعالیم عالیه اسلام و قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر کشور را به سوی یک رژیم مترقبی و خالی از فساد و تباہی سوق می دهد حداقل فرصت را داد. اکنون بانهایت توقیر برنامه کوتاه مدت دولت را به حضور غایندگان محترم تقدیم می نمایم و برای اجتناب از اطاله کلام برنامه تفصیلی و دراز مدت رانیز تکثیر نموده و در اختیار آقایان محترم خواهم گذارد.

رئوس برنامه های فوری دولت:

- ۱ - انحلال سازمان اطلاعات و امنیت کشور و جایگزین نمودن آن با یک دستگاه اطلاعاتی در خدمت استقلال و امنیت کشور و ملت.
- ۲ - محاکمه سریع غارتگران و متتجاوزان به حقوق ملت یا از طریق دادگاههای موجود و یا از طریق تدوین و ارائه قوانین مورد نیاز به مجلسین جهت ایجاد دادگاههای ملی با اختیارات خاص.
- ۳ - انتصاب یک کمیسیون بی نظر جهت رسیدگی به کارهای گذشته و سوابق خدمتی مأمورین ساواک و تحويل خلافکاران به مقامات قضائی برای محاکمه و مجازات عمل.
- ۴ - آزادی کلیه زندانیان سیاسی - کلیه کسانی که برخلاف اصول قانون اساسی مربوط به حقوق ملت ایران در محاکمی که استقرار آنها مشروعیت قانونی نداشته محکوم شده اند بایستی

آزاد گردند.

۵ - اعاده حیثیت کلیه زندانیان سیاسی که بعداز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تاکنون گرفتار شده اند.

۶ - پرداخت غرامت معقول از طرف دولت به کلیه کسانی که به جرم سیاسی برای مدتی بیش از یک سال متوالی در زندان به سر برده اند و یا این که به جرم سیاسی مورد آزار قرار گرفته و نقص عضو پیدا نموده اند (ازسال ۱۳۳۲ تاکنون).

۷ - پرداخت غرامت مناسب از طریق دولت به بازمانده های صغیر و یا تحت کفالت کلیه کسانی که در زندان های به اصطلاح امنیتی جان خود را از دست داده اند (ازسال ۱۳۳۲ تاکنون).

۸ - لغو تدریجی حکومت نظامی ضمن جلب همکاری مراجع محترم تقلید در شهرهایی که حکومت نظامی در آنها برقرار است.

۹ - اعلام رسمی کشته شدگان سیاسی اخیر به عنوان (شهدا) از طریق گذراندن قانون از مجلسین.

۱۰ - پرداخت غرامت از طرف دولت به خانواده (شهدا) و به آنها که در مبارزات اخیر دچار نقص عضو شده اند.

۱۱ - پایان دادن به اعتصابات با همکاری مراجع محترم تقلید، روشنفکران صاحب رسالت، کارگران و صنعتگران.

۱۲ - ایجاد یک زمینه نزدیک همکاری بین دولت و عالم روحانیت به طوری که آیات عظام ناظر بر اجرای درست امور باشند.

۱۳ - ترمیم خرابیهای اخیر و به جریان انداختن امور روزمره کشور.

۱۴ - به جریان انداختن امور تولیدی کشور و بهبود وضع اقتصادی.

۱۵ - برنامه ریزی برای ایجاد یک انتخابات آزاد در سطوح مختلف (ازنجمن روستا تا نجمن شهر) و انتخابات آزاد شهرداری ها و بالاخره انتخابات مجلسین شورا و سنا.

۱۶ - اخراج کلیه کارمندان خارجی زائد و کارگران خارجی

غیر مجاز از کشور.

۱۷ - ایجاد امنیت اجتماعی در پناه قانون.

سیاست خارجی دولت ایران

سیاست خارجی این دولت مبتنی بر شناخت صحیح واقعیات داخلی و خارجی و صداقت در روابط بین المللی و صراحةً از هرجهت خواهد بود. براساس این سه اصل است که دولت تصمیم قاطع دارد حقوق و منافع ملت ایران را که متضمن تمامیت ارضی و وحدت - حاکمیت و امنیت ملی است حفظ کند.

خطوط کلی سیاست خارجی دولت که بر اصول فوق استوار خواهد بود عبارت از:

- ۱ - تقویت و توسعه روابط سیاسی - اقتصادی و فرهنگی با کشورهای اسلامی.
- ۲ - حفظ و توسعه روابط با کلیه دول جهان به خصوص همسایگان بر اساس احترام متقابل و عدم مداخله در امور یکدیگر و همزیستی مساملت آمیز با توجه کامل به منافع عالی ملت ایران.
- ۳ - توجه به وجود مشترک و بستگی های ملت ایران بامثل درحال رشد، دولت ایران به توسعه روابط با این کشورها کوشای خواهد بود.
- ۴ - از آنجا که پیشرفت برنامه های توسعه اقتصادی و اجتماعی و مآل تحقق آرمانهای ملت ایران با وجود صلح و آرامش در روابط بین المللی ملازمه دارد دولت ایران از هرگونه تلاش و کوششی که درجهت رفع تشنجهای بین المللی صورت پذیرد پشتیبانی خواهد کرد. به عبارت دیگر دولت در اختلافات و کشمکش های بین المللی به طور نسبتی و بگونه ای ناپاخته طرف یکی را در دعوی علیه دیگری نخواهد گرفت. در برابر مسائل و معضلات خارجی موضوعی را که منطبق با منافع واقعی ملت ایران و سازگار با اصول اعلام شده سیاست ملی ایران است اتخاذ خواهد نمود.

۵ - سیاست دولت ایران پشتیبانی بدون قید و شرط از اصول منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های مربوط می باشد و در راه اجرای این هدف در حفظ و حمایت از حقوق بشر و کمک به تحقق خواسته های مشروع ملل که در راه رهائی از قید هرگونه استعمار یا آثار آن تلاش می کنند اهتمام خواهد نمود.

۶ - در زمینه رفع تبعیض نژادی و مبارزه با آپارتاید که مجمع عمومی ملل متحد رویه رژیم های نژاد پرست جنوب آفریقا را به کرات محکوم کرده است دولت ایران بدون توجه به ملاحظات خاص اقدامات جدی به عمل خواهد آورد و به این جهت تصمیم دارد که براساس قطعنامه های مصوب مجمع عمومی و در جهت رفع ایرادات منطقی به سیاست گذشته در روابط خود با افریقای جنوبی تجدید نظر بنیادی به عمل آورد و منجمله فروش نفت را به افریقای جنوبی قطع خواهد نمود.

۷ - در مورد مستله خاور میانه دولت ایران کمال همبستگی را با برادران عرب خود ابراز داشته وازانها به خصوصیات فلسطین در راه تحصیل حقوق حقه خود پشتیبانی کامل به عمل خواهد آورد و نظیر افریقای جنوبی فروش نفت را به اسرائیل موقوف خواهد ساخت.

برای اجرای اصول مذکور در فوق دولت باید سازمان دیپلماسی خود را که در واقع پیاده کننده و مجری سیاست خارجی است مورد تجدیدنظر کامل و قطعی قرار دهد تا عوامل منفی و موافق را که در گذشته وجود داشته مانند قانون شکنی، تبعیض، بی بند و باری، و حیف میل اعتبارات دولت و تسلط روابط بروضوابط از میان برداشته شود. دولت من تصمیم قطعی دارد که دستگاه دیپلماسی مملکت را به طور اساسی اصلاح و برای اجرای سیاست خارجی که اصول آن به عرض رسید پاکسازی و با استفاده از تمام امکانات که تفصیل آن از حوصله این مختصر خارج است تجهیز نماید. دولت من متعهد می شود که در وزارت امور خارجه به قانون شکنی و عدم رعایت

مقررات اساسنامه قانونی این سازمان خاتمه دهد و لوایح دیگری هم برای تکمیل اساسنامه مذکور همان طور که در خود اساسنامه پیش بینی شده در اسرع وقت برای تصویب قوه مقننه تقدیم نماید.
قبل از ارائه جزئیات برنامه کار وزارت خانه ها، در دولت این جانب نظر نمایندگان محترم را به دو تغییر اساسی زیر در دو وزارت خانه جلب می نمایم:

۱ - به منظور جلوگیری از هرگونه دخالت ناروای دولت در امور دانشگاه ها و استقلال واقعی آنها در دولت این جانب وزارت علوم و آموزش عالی منحل و به جای آن اداره ای در نخست وزیری به منظور برنامه ریزی و هم آهنگی دانشگاهها و مدارس عالی و تأمین بودجه آنها با توجه به نیازهای آموزش عالی کشور تشکیل خواهد شد (در این مورد لایحه ای بانتظر اساتید محترم دانشگاهها تنظیم و تقدیم مجلسین خواهد شد).

۲ - به منظور جلوگیری از هرگونه دویاره کاری و ضمناً لوث شدن مستولیت ها سازمان برنامه و بودجه مورد تجدید نظر و تقلیل سازمان قرار گرفته تا آنجا که بتواند جوابگوی نیازهای کشور در بودجه بندي گزارش دهی و کنترل اجراء باشد نه بیشتر و نه کمتر (در این مورد نیز لایحه ای با همکاری کارشناسان برنامه ریزی تهیه و تقدیم مجلسین خواهد شد).

برنامه کار سایر وزارت خانه ها تهیه گردیده که به ساحت مقدس مجلسین جهت اطلاع و بررسی و اعلام نظر تقدیم می گردد.
رئوس برنامه سیاست داخلی دولت عبارت است از تأمین آزادی فردی و اجتماعی و آزادی قلم و بیان در چهارچوب قانون اساسی - عدم دخالت در امور تجارت و صنعت مگر صنایع نفت و گاز - عدم تمرکز در کلیه امور کشوری و تجدیدسازمان استانداریها - تأمین رفاه کارمندان و مبارزه با فساد - خودکفایی کشاورزی و دامپروری - مبارزه با تورم - اجرای برنامه مؤثر تأمین اجتماعی.

وقتی نخست وزیر به نطق خود پرداخت و برنامه دولت را تشریح می کرد سکوت در مجلس حکمفرما بود. با این که تعداد نایندگان مخالف به پنجاه تن رسیده بود معهذا اعتراضی نشد. تا نطق بختیار خاقه یافت چند تن از ناشاچیان کف زدند که موجب اعتراض نایندگان اقلیت شد.

پزشکپور رهبر گروه پان ایرانیست عقیده داشت که این دست زدنها با مقدمه بوده و از رئیس مجلس خواست دستور تحقیق دهد تا بررسی شود آنها با معرفی چه کسانی به مجلس آمده اند.
هنگام طرح برنامه دولت بختیار، دکتر شیروانی ناینده تهران در مخالفت چنین گفت:

ملت ایران از شما سوالاتی دارد که باید از پشت این تریبون به آن پاسخ بگوئید: در این ۲۵ سال گذشته که داد سخن داده اید که در زندان و تبعید و خانه نشین بوده اید چطور از بانک توسعه صنعتی حقوق دریافت کرده اید؟ و چطور مدیر عامل چند شرکت بوده اید؟ و در یک شرکتی هم که جزو بنیاد پهلوی بوده است مگر خودتان به این بنیاد ایراد نمی گرفتید؟ مردم از من خواسته اند که به عنوان ناینده آنها از شما سوال کنم که پاسخ شما در باره نامه ای که در این چند روز گذشته در مطبوعات هم چاپ شده است (از طرف حسین مکی) چیست؟ این اسناد وجود دارد؟ مگر همین سند نبود که در شورای امنیت ضمن چند سند دیگر سبب شد که ملت ایران به حقوق خود برسد؟

شما از مرد بزرگ تاریخ معاصر ایران مرحوم دکتر محمد مصدق نام می بردید و خود را از یاران دیرین آن شادروان می دانید، مگر دکتر مصدق نبود که این مدرک را در آن مکان ارائه داد؟
شما از جبهه ملی که در صف نهضت انقلاب ایران است طرد شده اید و آنان را یار خود می دانید. شما از یاران دیرین خود یاد کرده اید، این همان جبهه ملی است که شما را طرد کرده و رسمی

هیأت اجرائی آن شمارا اخراج نموده است همانطور که دیگر دبیرکل حزب ایران نیستید. شما از اهداف جبهه ملی دائم سخن می گوئید، همیشه بدان چشم دوخته اید اگر از آن پیروی خواهید کرد پس چرا نگذاشتید که جبهه ملی خودش آنها را انجام بدهد. چرا از آنها جدا شدید تا آنها هم شمارا طرد کنند. چرا تا آخرین لحظه با آقای دکتر صدیقی مبارزه کردید و نخواستید که قبول مستولیت کنند. چرا به ایشان کمک نکردید و یا در کابینه ای که می خواست تشکیل بدهد عضو آن نشدید؟ آیا مردم حق ندارند بگویند که نخست وزیری شما به علت جاه طلبی و وفرصت طلبی بوده است.

عنایت الله قائمی غایبند آباده چنین گفت:

وضع ما غایبندگان نیز که در سال های گذشته مورد اعتراض واقع شدیم مشکل است، قضاوت با ملت و تاریخ است و خوشبختانه مذاکرات مجلس سندی در این زمینه می باشد. (یک غایبند - شما به هویدا رأی اعتماد دادید) بله من به همان هویدا هنگام طرح بودجه این مطالب را گفتم.

(یک غایبند - می خواهید وجیه الله شوید. متأسفانه بعضی ها نه تنها ۱۸۰ درجه بلکه ۳۶۰ درجه تغییر جهت داده اند.) ملت ایران کشته نداد که کرسی صدارت به شما تفویض شود ولی من هرچه دربرنامه شما جستجو کردم انعکاسی از پیام ملت ایران ندیدم. ناطق گفت: مگر جبهه ملی اعلام نکرده است که شما از جبهه ملی اخراج شده اید.

(غایبندگان - جبهه ملی ده نفریبیشتر نیستند) مگر حزب ایران که از رهبران آن بوده اید عضویت شمارا منتفی اعلام نکرد. مگر از موضع عالی انقلاب و جنبش ملت ایران اعلام نشده است که موضع شما قانونی نیست؟ اکنون سرنوشت ایران مطرح است. ایران باید باند و می ماند. آقای بختیار در چنین شرایط حساس و بحرانی انتظار می رفت که چهره های بسیار قوی و با تجربه و کسانی که بتوانند این بار سنگین را بر دوش بگیرند در کنار خود داشته باشید

ولی من مرد کار این روزگار در کابینه شما نمی بینم (عدد ای
از غایبندگان : برای این که همه آنها را نمی شناسید)
مگر عباسقلی بختیار وزیر شما معاون عالیخانی نبوده است؟
مگر او سهمی در این نا بسامانی ها ندارد؟
مگر همانها که وطنشان پول بود چمدان، چمدان پول به خارج
نفرستادند؟

مگر سیروس آموزگار مجله تلاش را اداره نمی کرد؟
نااطق با اشاره به رئوس برنامه های دولت گفت: آقای نخست
وزیر من به برنامه های شما رأی مخالف می دهم.
اشرف حیری غایبندگان آستارا چنین گفت: در این شرایط خاص
هر دولت و کابینه ای که روی کار بباید، وقتی موفق خواهد بود که
از حمایت مراجع محترم روحانیت برخوردار باشد و به قدرت ملت
متکی بوده و با صحه گذاشتن به نهضت ملی و مذهبی مردم، برنامه
کار خودرا براساس خواست مردم تنظیم و به مرحله اجرا درآورد.
مردمی که علیه ظلم و بیداد و غارت بیت المال فریاد اعتراضشان
همچون امواج دریائی خروشان در سراسر ایران طنین انداز است،
مردمی که دیگر نباید و نمی توان آنها را و تقایلات و خواسته ها و
معتقداتشان را نادیده گرفت. با وجودی که برنامه اعلام شده توسط
دولت آقای دکتر شاپور بختیار در بسیاری موارد در جهت خواست
مردم تنظیم شده است اما از آنجائی که در این برهه از زمان مردم
ایران همانطور که گفته شد تنها دولتی را پذیرا هستند که از
پشتیبانی حضرات آیات عظام برخوردار باشد و به لحاظ این که
دولت ایشان مورد حمایت مراجع عالیقدر روحانیت قرار نگرفته و از
طرف گروه سیاسی جبهه ملی نیز تأیید نشده است لذا به نظر من
این دولت نمی تواند پایگاهی در میان مردم داشته باشد و از این
جهت قادر به اجرای برنامه اعلام شده نیز نخواهد بود.

هرزندي غایبندگان مرند چنین گفت: انتخاب آقای دکتر شاپور
بختیار نه تنها مورد تأیید جامعه روحانیت و نیروهای ملی سیاسی

قرار نگرفت بلکه با موجی از اعتراض گسترده همه طبقات مختلف مردم رویرو شد. با دریافت واقعیتهای عینی انقلاب ایران، نماینده مردم باید موضع خودرا در کنار ملت انتخاب کند و نماینده مجلس نمی تواند و نباید رودر روی مردم قرار گیرد بنا براین معتقد دیم باید کسی نخست وزیر ایران بشود که با تکیه به نیروهای اصیل ملی و مذهبی مملکت را از این بن بست کنونی خارج ساخته و با به پیروزی رساندن ملت ایران مشکل گشای مسائل کشور باشد.

اخلاق پور نماینده آبادان چنین گفت:

آقای نخست وزیر در برنامه خود اشاره به تکوین یک توطنه بین المللی علیه موجودیت ایران کرده اند بی آن که توضیح دهنده این توطنه از ناحیه چه دولت یا دولتهای طرح ریزی شده است. آیا مردم ایران که با این توطنه رویرو هستند نباید بفهمند که طراحان آن چه کسانی هستند؟

ناطق افزود برای نخست وزیری آقای بختیار از مجلس شورا (نظر مشورتی) خواسته شد نه (ابراز تمايل) و از نظر حقوقی بین نظر مشورتی و رأی تمايل فرق است و آقای نخست وزیر که خود را معتقد به رعایت سنت های پارلمانی می دانند آیا می توانند نظر مشورتی مجلسین را به عنوان ابراز تمايل به دولت خود بپذیرند؟ آقای نخست وزیر گفته اند که به اصول هدف های جبهه ملی همواره چشم دوخته اند. اگر این گفته صحت داشته باشد آیا اخراج ایشان از جبهه ملی و تشکیل این دولت منافی با اصول و اهداف آن جبهه نمی باشد؟

حسن ملکشاهی نماینده ایلام گفت: همه آگاهیم که فشارهای نا معقول و اشاعه انواع فساد در مملکت به وسیله دولت های گذشته چه مصیبت هائی به بار آورده است. غارت بیت المال، بی توجهی به حقوق حقه مردم، عدم توجه به مقام روحانیت و لطمه به کشاورزی باعث عصیان مردم شد. مگر ملت ایران ۱۳ سال تمام بازیچه دست یک دولت خودکامه قرار نگرفت؟

نیرنگ مستولان مملکت را به پرتگاه سقوط رسانده و با ظاهرسازی به جای تمدن بزرگ از جهنمی سوزان سردر آورده ایم. آیا به جای نایشگاه عکس تحولات ایران در طول دوران حکومت ۱۳ ساله نایشگاه واقعی از زندگی مردم جنوب تهران به معرض نایش گذاشته می شد؟

حسین علی سلیمانی ناینده میانه با خواندن آیاتی از قرآن گفت تازمانی که عدالت در توزیع ثروت ملحوظ نگردد، افزایش ثروت در مملکت اثر مثبتی نمی تواند داشته باشد و حتی جز ایجاد فاصله طبقاتی و مآلًا بروز نارضائی عمومی حاصلی نخواهد داشت. چنانچه مورد تأیید ملت ایران نباشد تنها راه باقی مانده راه زور خواهد بود که شما آن را به قدرت تعبیر کرده اید. ولی بدبختی این است که از طرفی علت آن قدرت ناشی از ملت نخواهد بود و از طرف دیگر هرقدرتی که از علتش پا فراتر نهد از حق خود تجاوز کرده است و در چنین صحنه ای است که ملت به این نتیجه می رسد که اگر لازم باشد به زور اطاعت کرد دیگر احتیاجی نیست که از روی وظیفه اطاعت نمود و بالاخره در چنین صورتی شما هم به این نتیجه خواهید رسید که همیشه اختلاف بزرگی بین مطیع ساختن گروهی از مردم و اداره یک اجتماع وجود دارد. باکمال تأسف آن روز دیگر خبلی دیر خواهد بود.

پزشکپور گفت: هیأت حاکمه ایران طی سال های متتمادی به گونه ای خشن ترین و ظالمانه ترین و فاسدترین نوع حکومت های استبدادی را بر جامعه ایران تحمیل کرده است. غارتگری نسبت به ملت ایران در تاریخ جهان بی سابقه است و رسیدگی سریع و دقیق در این زمینه در وظایف اولیه نظام انقلابی ملی خواهد بود. تاکنون جز عده قلیلی بازداشت نشده اند و بقیه هم رفتند. آقای بختیار شما گفتید که ما نمی خواهیم ژاندارم خلیج فارس باشیم. این خطرناک ترین زمزمه ای است که من شنیده ام.

رستم رفعتی گفت: ما همه به عنوان ناینده‌گان مجلس که در

دوران حکومت هویدا ناینده مجلس بوده ایم مستول هستیم (همه مد ناینده‌گان) در طول ۱۳ سال حکومت هویدا سکوت محض بود ولی همت جوانان و دانشجویان به رهبری روحانیت عالیقدر فضای امروز را به وجود آورد. آقای بختیار اساس ساواک را یک بختیاری گذاشت امیدوارم شاپور بختیار مثل تیمور بختیار نباشد. متأسفم که شما زمانی نخست وزیری را پذیرفته اید که روحانیت و اعضای جبهه ملی با شما مخالفند.

دکتر صدیق اسفندیاری گفت: شما در یک پیام رادیوئی ضمن تجلیل از حکومت دکتر مصدق ۲۸ مرداد را کودتا علیه حکومت مصدق اعلام کردید و از دهه اخیر به عنوان سال‌های نکبت بار ایران یاد کردید.

شما در ۲۵ دسامبر با مجله اشپیکل در مورد سلطنت ایران و رهبران ایران مصاحبه ای داشتید و به عنوان عنصر وفادار جبهه ملی ایران حاضر نشیدید یک روز حتی از امکاناتی که داشتید استفاده کنید. برای من جای تعجب است که هنگام نخست وزیری چرا دوستان همزمان را رها کردید و آنها در کنار شما قرار نگرفتند و ای کاش مارا دقیقاً به این مسأله روشن می‌کردید.

شما در مصاحبه ای گفتید مجلسی که به تمام دولتهاي غیرملی رأى اعتماد داد چطور به یک دولت ملی رأى اعتماد نخواهد داد.

اقسفلسیاسی مملکت در دهه اخیر آن چنان بود که حتی رکن چهارم مشروطیت هم اجازه نداشت مذاکرات مجلس را به تفصیل چاپ کند. ما می‌گفتیم چرا روزی ۷ میلیون تومنان صرف تغذیه رایگان می‌کنید درحالی که سقف مدرسه‌ها چکه می‌کند. می‌گفتند فرمان شاه است، می‌گفتند منویات ملوکانه است و زیر این پوشش کارها می‌کردند. آنچه را که نمی‌بایست می‌کردند کردند در نتیجه امروزاین مملکت را کسی نمی‌تواند آرام کند. مگر شما معجزه کنید. ناطق گفت: این غیر انسانی است که یک فرد با گذرنامه سیاسی و بهره‌گیری از امکانات و مزایای ناینده‌گی مجلس

در پاریس بنشیند و علیه پارلمان ایران سخن بگوید. اگر راست می گفت از نمایندگی استعفا می داد و آن وقت در تلویزیون فرانسه علیه پارلمان (شو) اجرا می کرد. اگر اطرافیان خائن شاه می گذاشتند شاه بر اساس قانون اساسی سلطنت کند و نه حکومت امروز موضع ما در صحنه جهانی و موضع مجلس و موضع ۳۵ میلیون ایرانی مشخص بود و امیدوارم روزی به نقطه ای برسیم که هیچکس مسئولیت خودش را به دیگری واگذار نکند. قانون اساسی تکلیف همه چیز را روشن کرده است. همین مجلس را هم هیأت حاکمه آلت دست اعمال خود کرده بود حتی قوه قضائیه را ... به جای آنکه یک نماینده این امکان را داشته باشد که با شاه خصوصی درد دل کند کمپیسیونها و بازرگانی‌های مختلف تشکیل شد و حاصل آن شد که حتی یک نفر را هم مجازات نکردند. آنهایی که توانستند ثروت بیکران این ملت را برداشتند و به قمارخانه‌های اروپا برداشتند و به ریش این ملت خندیدند.

قائemi نماینده آباده چنین گفت: ممکن است شرایط موجود همان طور که خود گفته اید موجب شده باشد که مقام صدارت را به دست آورید ولی این تصور را نکنید که نتیجه انقلاب و جنبش مقدس ملت ایران هستید.

شما که از صف یاران سابق خود یعنی سران جبهه ملی و در نتیجه از جبهه ملی کنار گذاشته شده اید، شما که حتی از حزب ایران که جناحی از جبهه ملی بوده اخراج شده اید، شما که از موضع عالی انقلاب و جنبش ملت ایران طرد شده و موضع و موقع دولت غیر قانونی اعلام شده چه سان خود را نتیجه انقلاب و جنبش ملت ایران می دانید؟ وی افزود در یکی از مصاحبه هایتان گفته بودید که تنها دولت شما نیست که از دیدگاه رهبر انقلاب حضرت آیت الله خمینی غیرقانونی اعلام می شود بلکه دولتهاي متعددی چنین وضعی داشته اند و آیا این جواب موجب توجیه دولت شما می شود؟ مسلما چنین نخواهد بود. شاید اگر موضع ملی خود را از

دست نداده بودید می شد امید داشت که در این برهه از زمان چهره شما در رأس دولت مشکل گشا باشد. اما دریغ و افسوس که پشتوانه خود را از دست داده اید. باری، شما در یکی از مصاحبه هایتان از قائد عظیم جنبش مقدس ملت ایران انتقاد کرده و گفته بودید که اطرافیان ایشان همچون اطرافیان شاه چندان باب و ذیصلاح نبیستند و از این قیاس که مع الفارق است می گذرم ولی آیا به اطرافیان خود با دقت نگاه کرده اید، در دولتتان از دو سه چهره آشنا و شهره به نیکنامی که بگذریم دولتتان خالی است.

لطیف شیخ الاسلامی غایبنده کردستان در سخنرانی خود پیرامون برنامه دولت در آغاز ضمن تأیید اقدام شجاعانه دکتر شاپور بختیار و امیدواری به نجات مملکت از بحران کنونی گفت اگر اکنون مجلس به دولت شماره ای اعتماد می دهد از این نظر است که پیش بینی می کند در این موقع حساس و بحرانی اگر یک فرد ایرانی رشید و از خود گذشته واقعاً فداکاری نکند زمام مملکت را به دست نگیرد خطرات نابود کننده ای در انتظار ملت ایرانست که کوچک تر از همه یک کودتای نظامی است.

اشرف حریری گفت: دولت های گذشته به بهانه ضرورت نظارت همه جانبی بر اجتماع اعمال نظارتی شدید بر تمام اعمال و افکار مردم را عملی کردند و این گونه دخالت و نظارت عرصه را بر همه گروههای اجتماعی تنگ کرد و به علت سلب آزادی صدای اعتراض مردم بلند شد. به طور مثال به خاطر مطالعه کتابی، جوانی را سالها محکوم به زندان و تحمل زجر و شکنجه کردند. ناطق در پایان سخنان خود گفت از آنجا که دکتر بختیار از طرف مراجع روحانی مورد پشتیبانی قرار نگرفته و از جبهه ملی نیز برکنار شده است لذا به نظر من نمی تواند در میان مردم پایگاهی داشته باشد و لذا به دولت ایشان رأی مخالف خواهم داد.

پس از بیانات دکتر فروزن غایبنده شمیرانات - افتخاری غایبنده لار - قریانی نسب غایبنده تهران - اسحقی نژاد غایبنده تبریز-

اسحقی کاهکش غایب‌نده خوزستان - عباس میرزاوشی غایب‌نده تهران در موافقت و مخالفت با دولت بختیار اقدام به اخذ رأی شد.

در این جلسه دکتر سعید رئیس مجلس چنین گفت: ارتش ایران مورد احترام همه مردم مملکت است. ارتش حافظ استقلال و تمامیت ارضی کشور و حدود و ثغور کشور است. رئیس مجلس در حالی که سخنانش تأیید یکپارچه نمایندگان را همراه داشت افزود می‌خواهیم راه حل هائی پیدا شود که به طور قاطع از برخورد بین ارتش و مردم پرهیز شود.

دکتر سعید که نخست وزیر را مخاطب داشت گفت: در برنامه دولت به آزادی اندیشه و قلم اشاره شده است که نشانی از اعتقاد راسخ رئیس دولت به این مسائل است لذا از ایشان می‌خواهیم ترتیبی داده شود که به هر طریق که مصلحت می‌دانند از کارکنان رادیو و تلویزیون نیز رفع ناراحتی بشود تا در جهت مصالح مملکت و میهن بتوانند خدمت کنند.

دکتر بختیار در پاسخ نمایندگان چنین گفت: درباره مجازات خطاکاران باید بگوییم همین امروز از نصیری بازجوئی آغاز شده است. یا من می‌روم یا آنها را به مجازات می‌رسانم. هیچکس بیش از من از ساواک رنج نبرده است. من در سلولهای بوده ام که نه می‌شد غازخواند و نه می‌شد ورزش کرد. امیدوارم این قبیل عملیات وحشیانه دیگر تکرار نشود. ما اجازه می‌دهیم هر کس هرچه خواست بگوید ولی اجازه نمی‌دهیم هر کس هرچه خواست بکند. صحبت شد که آیات عظام بادولت همراه نیستد. آیات عظام بالاتر از این هستند که بیایند وارد گود سیاست شوند. آنها باید دولت‌ها را از موضع عالی خود ارشاد کنند. من بارأی تمايل نمایندگان آمده ام و با رأی عدم اعتماد شما خواهم رفت. من آنچه را که جبهه ملی می‌خواست در برنامه دولت خود آورده ام. وقتی ایران به راه ترقی افتاد اگر خواستند می‌مانیم و اگر نخواستند می‌روم. درباره مطبوعات هیچ کنترلی نیست ولی درباره رادیو حتی بی‌بی‌سی هم کنترل دارد زیرا

تأسیساتی که با پول دولت اداره می شود نمی تواند زیر کنترل دولت نباشد. من معتقدم که باید آزاد زندگی کنیم و هم بگذاریم دیگران آزاد زندگی کنند. ما دیگر در خلیج فارس رل ژاندارم را نداریم. نکته ای را که باید بگوییم این است که هویدا قبل از مرگ مرد ولی دکتر مصدق هنوز زنده است. ارتش پشتوانه استقلال و قامیت ارضی کشور می باشد و باید عناصر ناپاک آن تصفیه شوند. دانشگاهها استقلال کامل دارند. قادر آموزشی و کارکنان باید رؤسای دانشگاهها را انتخاب کنند.

بختیار گفت: من وارث اوضاعی شده ام که شخصاً در آن دخالتی نداشته ام و وارث یک سازمان بهم ریخته ای شده ام که در ۲۵ سال اخیر نصیب من جز زندان و تبعید و خانه نشینی نبوده است و اگر اوضاع مانند چند سال پیش بود هیچگاه از من برای کار دعوت نمی شد.

نخست وزیر افزود به همین دلیل باکمال احترام از شما تقاضای همکاری و حمایت می کنم نه برای خودم و همکارانم بلکه صرفاً برای مملکت.

بختیار اعتقادش را به اجرای دقیق و صحیح قانون اساسی تأکید کرد و افزود باید استقلال قوه قضائیه حفظ شود و قوه مجریه در راه اجرای برنامه های سازندگی پاک گردد.

بختیار در پایان یادآور شد که تمام مشکلات موجود را با صبر و حوصله بر طرف خواهد کرد و در این راه تنها به حمایت صادقانه روحانیون و همکاری غایندگان مجلسین و مردم نیاز دارد و از همه استمداد می کند.

پس از پاسخ بختیار رأی گرفته شد و دولت بختیار ۱۴۹ رأی موافق از ۲۰۵ نفر عده حاضر در جلسه را داشت. ۴۳ نفر رأی مخالف و ۱۳ نفر رأی ممتنع دادند.

آن روزها وضع مجلس به صورتی بود که در هر جلسه تعداد زیادی سئوال و اعلام جرم تقدیم و تذکراتی داده می شد که از آن

جمله چنین بود.

غلامحسین دانشی تنها روحانی مجلس رستاخیز اعلام کرد که اگر دولت بختیار ظرف ۱۵ روز به ستوالات وی درباره واقعه سینما رکس آبادان پاسخ ندهد دولت را استیضاح خواهد کرد. چند روز بعد دانشی هنگامی که به مجلس می آمد ترور شد و در بیمارستان بستری گردید. سپس در رژیم خمینی با حالت بیماری اعدام شد.

نواب صفا از دولت چنین خواست: به وضع مالی رضا قطبی - محمود جعفریان - محمودی متصدی تلویزیون طبق قانون (از کجا آورده ای؟) رسیدگی و نامبردگان را به جرم ایجاد تشویش اذهان عمومی و اشاعه فساد و خیانت به محکمه دعوت کنند.

نمایندگان خراسان از دولت خواستند که نسبت به واقعه صحن مقدس و حادثه اسفبار بیمارستان شاهرضا و حوادث اخیر مشهد رسیدگی و عاملین را به مجازات برسانند. همچنین مسببین حمله به منزل آیت الله شیرازی مجازات شوند.

دکتر حیدرقلی برومند به نویسنده کتاب چنین گفت: پس از سفر شاه به خارج از کشور ما حدود ۱۲۰ نفر از وکلای مجلس بودیم که هم قسم شدیم تا آخرین حد توانائی از قانون اساسی دفاع کنیم بهمین جهت تلاش همه جانبه داشتیم. با مقامات مختلف ملاقات کرده و کمک می خواستیم. چند بار با ارتشید فردوست و سپهبد مقدم و سپهبد محققی رئیس ژاندارمری دیدار داشتیم. فردوست در جلسه اول می گفت باید برای حفظ رژیم کمک کرد ولی در عین حال گله داشت که چرا شاه اورا جزو شورای سلطنت نگذاشته ولی می گفت قره باگی مرا در جریان کارهای شورای سلطنت می گذارد و مشاوره هم می کند. در جلسه دوم که نزد فردوست همراه عده ای از وکلا رفتیم به کلی آب پاکی را روی دست همه ما ریخت و گفت وضع خیلی بد است و هیچ امیدی به آینده نیست. گفتار اویه صورتی بود که وکلارا مأیوس ساخت. گرچه بعداً با تلفن گفت

وضع تا حدودی بهتر شده است. من به او گفتم تیمسار هر وقت یک طور صحبت می کنید. گاهی خیلی امیدوار و گاهی خیلی مایوس هستید. فردوست گفت اوضاع به قدری تغییر می کند که هر آن با وضع تازه ای رویرو هستیم. من باید با اعلیحضرت تماس بگیرم و جریانات را بگویم که آن هم صورت نمی گیرد. به طور کلی وضع فردوست به صورتی بود که نشان می داد خیلی موافق حفظ رژیم نیست.

وقتی با سپهبد مقدم صحبت می کردیم و می گفتیم ما هر کدام در شهرستانها عده ای موکل داریم و می توانیم آنها را در دفاع از قانون اساسی و مشروطه سلطنتی راه بیاندازیم می گفت اگر موافقین راه بیفتند آن وقت مخالفین تحریک می شوند و کار بد تر خواهد شد. وقتی که لایحه انحلال ساواک به مجلس داده شد سپهبد مقدم گفت: در چنین شرایطی که عده زیادی فلسطینی و خارجی وارد خاک ایران شده و علیه امنیت تحریک می کنند و عده زیادی زندانی بیرون آمده اند با انحلال ساواک وضع امنیت کشور چه می شود؟ بادکتر بختیار نخست وزیر به عنوان رئیس کمیسیون استخدام مجلس که باید لایحه را بررسی و تصویب کند صحبت کردم او گفت من هم می دانم که وجود سازمانی برای جمع آوری اطلاعات و حفظ امنیت کشور لازم است اما من با ساواکی که مردم را شکنجه کند و بی جهت مورد آزار و اذیت قرار بدهد مخالفم ولی شما اگر سازمانی را تصویب کنید که کارش فقط و فقط حفظ امنیت کشور باشد موافق هستم مشروط بر آن که ریاست آن با شخص نخست وزیر یعنی خودم باشد که دیگر به عنوان معاون یا قائم مقام افرادی نتوانند مزاحم مردم بشوند. با این طرز لایحه انحلال ساواک به تصویب رسید و با توضیعاتی هم که در مجلس سنا بهمین صورت داده شد در آنجا هم مورد تصویب قرار گرفت.

وقتی به فردوست می گفتیم دکتر بختیار جلوی انداختن مجسمه های شاه و شاه فقید را نمی گیرد می گفت بختیار برای خود

برنامه ای دارد و هلیکوپترش هم آماده است. وقتی وضع خطرناک شد با هلیکوپتر خواهد رفت. در داخل مجلس هم علاوه بر اقدامات وکلای مخالف حتی کارکنان مجلس و تلفن چیها اکثراً مخالف شده به دارو دسته خمینی پیوسته حتی تلفن مجلس را به وکلای طرفدار رژیم متصل نمی کردند. هیچ نوع امنیتی برای وکلای موافق نبود ولی معهداً آن عده ای که هم قسم شده بودند تا آخرین لحظه به قسم خود وفادار ماندند.

در همان روزهایی که دکتر بختیار برای رأی اعتماد به مجلس می آمد چون شنیده بودم چهار نفر از سناتورها یعنی سرلشکر مطبووعی - مصطفی تجدد - پرویز یار افشار و باقر بوشهری را که با گذرنامه سیاسی عازم خارج بوده از فرودگاه برگردانده اند از بختیار جریان را پرسیدم که مگر وکلا و سناتورها منوع الخروج هستند؟ در پاسخ گفت آنها منوع الخروج نبوده اند ولی چون عده سناتورها کم هستند اگر چند تن دیگر از کشور خارج شوند دیگر اکثریتی در مجلس سنا نخواهد بود بهمین جهت از آنها خواهش شد که مسافرت خود را به تأخیر اندازند. من گفتم چون برای نظارت در معالجه فرزندم قصد سفر به لندن را دارم می خواستم به گویم که روز ۲۸ دی ماه ۵۷ عازم خارج هستم. بختیار گفت پس از خاتمه رأی اعتماد مانع ندارد. فردا صبح در نخست وزیری با من تماش بگیرید. وقتی مراجعت کردم مطلب به محمد مشیری معاون نخست وزیر مراجعه شد. مشیری گفت خوشبختانه اسم شما در لیست خارج کنندگان ارز هم نیست سفر شمامانع ندارد و مراتب را به شهریانی گفته ایم. چون در آن روزها بدون موافقت نخست وزیر هیچ وکیل و سناتوری نمی توانست از کشور خارج گردد. قرارشده با سپهبد جعفری که آن روزها کفیل شهریانی بود تماش بگیرم. او گفت به سرهنگ خسرویانی در فرودگاه دستور لازم داده شده و اگر اشکالی پیش آمد با من تماش بگیرید. سپهبد جعفری گفت بحمدالله شما به خارج می

روید ولی ما فعلًا در آتش هستیم.

پس از رسیدن به لندن چند بار وسیله تلفن با دکتر سعید رئیس مجلس و دکتر بقائی یزدی که بعداز من کارهای فراکسیون وحدت ملی را اداره می کرد و این دو پژوهش با ارزش کشور هم اعدام شدند تماش گرفته و وحامت اوضاع رامتذکر شدم. محمد مشیری در لندن به من گفت دکتر سعید چند روز قبل از سقوط رژیم قصد داشت برای دیدار همسر و یگانه دخترش به لندن بیاید ولی به علت مشکلات فراوان وضع کشور و اداره مجلس این کار انجام نشد. دکتر بقائی هم که کمک های زیادی به آیت الله صدوqi در یزد کرده و با بازرگان تماش نزدیکی داشت تصور نمی کرد بعد از سقوط رژیم مذاہمتی برایش فراهم گردد ولی معلوم شد یکی از کسانی که نقش مهمی در اعدام او داشته همان صدوqi بوده است که بعداً دیدیم خود صدوqi هم در یزد پس از غاز جمعه با نارنجک کشته شد.

در اینجا لازم می دانم از دکتر شاپور بختیار که به طرز ناجوانفردانه ای به شهادت رسید و اکنون که دستش از دنیا کوتاه است به خاطر موافقت با خروج من از کشور و همچنین از محمد مشیری معاون او و دوست قدیمی خود تشکر کنم. اگر آن روز که آنها قدرت را در دست داشتند و با این کار موافقت نمی کردند و نویسنده در ایران می ماند معلوم نبود دچارچه سرنوشتی می شدم. گرچه به نا حق تمام اموال من و خانواده ام مصادره و غارت شد ولی خوشبختانه این سعادت را داشته ام که توانسته ام در ایام تبعید اجباری و با تحمل دوری از وطن، تاریخ معاصر ایران را تنظیم کرده و آن را به هموطنان عزیز و حق شناس خود تقدیم نمایم.

در مجلس سنا

دکتر بختیار هنگام معرفی دولت خود چنین گفت:
ریاست محترم مجلس سنا - خانم ها - آقایان دریحران کنونی

کشور که افق امیدهای مارا تیره و تار نموده برای این جانب بسی افتخار است که امروز در این مکان که اعضای آن را خدمتگذاران قدیمی این آب و خاک تشکیل می دهند حضور یافته و کلمه ای چند درباره اوضاع آشفته کشورمان که در نتیجه سوء سیاست و عدم توجه دولت های ۲۵ سال گذشته به مرحله خطرناک کنونی رسیده است بیان نمایم.

ایران می توانست با بهره برداری از اوضاع بین المللی یک ربع قرن اخیر و با استفاده از امکانات مالی که منابع نفت کشور در اختیار دولت های وقت گذارده بود بدون هیچگونه گزارف گوئی و مبالغه به یک کشور نیرومند و سالم صنعتی و کشاورزی تبدیل شده باشد، اما با کمال تأسف دولتی که بیش از ۲۲ میلیارد دلار درآمد نفتی سالانه در اختیار داشت اکنون دچار وضع اسفناک مالی شده است که نه ذکر جزئیات آن در حوصله این گفتار است و نه من به خود اجازه بیان مطلب را در این محضر محترم می دهم.

بی ایمانی و اهانت به مبانی مقدس دینی و معنوی، اختناق و زورگوئی، تبعیض و فساد جامعه ما را آن چنان دچار آشتفتگی کرده است که اکثرا افراد اجتماع به خصوص نسل جوان ما را دچار سرخوردگی و عصیان نموده است . سیاست مداران کهنه کار در اندیشه که چه بایستی کرد و روشنفکران صاحب رسالت سرگردان به دنبال راه نجات به طوری که بدون آن که به زورگوئی و فساد گذشته برگردیم و یا کشور از هم متلاشی گردد، آزادی به دست آوریم و دنیائی بسازیم که فقط ایرانی صاحب اختیار ایران باشد و در عین حال ایران باشد و استقلال باشد و امنیت ...

دسایس اجنبي و عمال آنها از یک طرف و عدم سیاست واقع بینانه مبتنی بر منافع ملی توسط متصدیان امور از طرف دیگر خود مزید بر علت گردیده و رشته امور را به طور کلی ازهم پاشیده است.

خانم ها - آقایان - خزانه خالی، فقر مالی، ورشکستگی بخش

خصوصی، اعتصابات همه جانبیه دستگاه های دولتی، عصیان نسل جوان، خشم استاد و معلم، سرخوردگی دانشجو و دانش آموز دسیسه و نیرنگ اجانب و عمال آنها در بیشتر بهمند اوضاع و از همه مهمتر ملتی داغدیده و عزادار اینهاست میراث حکومت های گذشته برای دولت این جانب، اما من برای این که ملت و کشور خود را از این نا بد سامانی نجات دهم نه تنها احتیاج مبرم به پشتیبانی و همکاری همه ملت میهن دوست دارم بلکه آرزومند کمک و مساعدت و دعای خیر همه آیات عظام و رهبران صاحب رسالت دینی می باشم و اگر سراپا ایمان و عشق به وطن باشم که انشاء الله هستم بدون پشتیبانی و همکاری قاطبه ملت میهن دوست و با ایمان موفق نخواهم شد و آن وقت است که همه بایستی نگران آینده کشور باشیم. وقتی که این جانب قبول این مستولیت خطیر را نمودم با کلیه مسائل و مشکلات آشنا بودم، من در این محضر گرامی متعهد می شوم که با قام قوا و بدون کمترین تزلزل ایمان و تردید برای حفظ استقلال و قوامیت ارضی کشور مبارزه نموده و در راه اعتلای حقوق ملت شریف ایران از هیچ کاری دریغ ننمایم حتی اگر به قیمت جان من قام شود.

در مجلس سنا فقط یک نفر مخالف وجود داشت که سناتور جلالی نائینی بود که قبل اعضایت جبهه ملی را داشته است. او چنین گفت: در حال حاضر هیچ دولتی نمی تواند اکثریت مردم را جمع و جور کند مگر آن که آیات عظام و خاصه آیت الله خمینی از او حمایت کند. آیا دولت شاپور بختیار می تواند نظر آیات عظام را جلب کند؟ و اگر نتواند آب در هاون کوییدن است.

جالالی نائینی گفت دکتر مصدق مطابق حکم محکمه محکوم است و وزیر خارجه اش نیز کشته شده چون روزنامه باخته امروز در امر ملی کردن صنعت نفت نقش مؤثری داشته است. فورا یک ماده واحده ای بیاورید که این محکومیت ها ملغی گردد.

دانشگاهیان خواسته هائی دارند که باید انجام شود. دانشگاه

تهران کارش را آغاز کرده ولی باید کاری کنید که طبقه جوان و استاد دلگرم شود و مطمئن شود که در این مملکت آزادی و امنیت قضائی به وجود آمده است.

در مورد سیاست خارجی مردم دولتی را می خواهند که استقلال تام و قائم داشته باشد تا هر طور مصلحت مملکت است تصمیم بگیرد و هر دولتی که می خواهد با ما دوست باشد باید با آن دولت رابطه متقابل داشته باشد.

در مورد قطع نفت برای اسرائیل و افریقای جنوبی این دو کار بس عاقلاته و عادلانه است و این سیاست دولت مورد قبول اکثریت است. روزنامه های جنجالی می نویسند که در ایران ممکن است کودتا بشود که چطور بشود؟ نسل جوان از کودتا می ترسد؟ مردم عادی می ترسند؟ هیچ وقت افسران و سربازان ما حاضر نمی شوند به روی مردم وطن خود اسلحه بکشند. کودتا مال اوگاندا است، کودتا مال مالک عقب افتاده است نه ایران...

من امیدوارم افراد ملت وارتش اگرچه ارتش هم جزو ملت ایران و گل سرسبد ملت است دست به دست هم بدهند و با وحدت و یک دلی کشتی شکسته مملکت را به ساحل نجات برسانند. ناطق افزود ما هر چه گفتم با روحانیت ستیزه نکنید گوش ندادند. پس از چاپ آن مقاله که علیه روحانیت در روزنامه چاپ شده بود به اتفاق چند تن نزد آموزگار نخست وزیر وقت رفتیم و اعتراض کردیم. تمام این مبارزات از روز ۱۷ دی پس از چاپ آن مقاله بوجود آمد. امیدوارم شما آقای نخست وزیر روحانیت را موافق دولت خود بکنید و از حمایت آنان بخوردار شوید. به عقیده من اولین کار این است که شما بروید پاریس و مشکلات مملکت را یک به یک برای حضرت آیت الله خمینی تشريع کنید و از ایشان تقاضای همکاری کنید.

پس از آن دکتر بختیار نخست وزیر پشت تربیون رفت و چنین گفت: آنچه شما در اینجا گفتید مربوط به دولتهای گذشته است و

آنچه در مجلس شورای ملی عنوان شد همانهای بود که خود من ۲۵ سال است دارم می گویم. عمل من در این مدت مؤید روش و معتقداتی است که همیشه داشته و دارم. من در شرایطی قبول مسئولیت کردم که مملکت از جهت سیاسی و اقتصادی واجتماعی به بن بست رسیده بود. من اگرچنین شرایطی نبود اطمینان دارم که مرا به سمت نخست وزیری منصوب نمی کردند. ولی چه باید کرد فرار از مسئولیت درست نیست. هر فرد ایرانی که ازمواہب این مملکت برخوردار است مسئولیت هائی هم دارد. مسئله دموکراسی و مسئله سیاست خارجی را که ایشان فرمودند تأیید می کنم. اولین عمل دموکراتیک من تقاضای رأی تاییل از طرف مجلسین بود. چون معتقدم که پارلمان مملکت باید در تعیین نخست وزیر حق قاطع و مسلم و نقش مؤثر داشته باشد. در مورد مسائلی که در ۲۵ سال اخیر در مملکت گذشته است تصور نمی کنم هیچکس مانند من به آن واقف باشد. نخست وزیری که اینک در برابر شما ایستاده است یازده ماه قبل در یک توطنه حزب رستاخیز جان سالم بدر برد و هرچند که دستش شکست ولی هنوز هم خوب نشده است (بختیار در این موقع دست چپ خودرا به سناتورها نشان داد) نخست وزیر گفت من قاطعاً می گویم با اکثریت آیات عظام در تماس هستم . من مدت‌ها زندانی سیاسی بوده ام و در ۳۸ سالگی بازنشسته شدم. زندانیان سیاسی ما از ۱۴۰ یا ۱۵۰ نفر تجاوز نمی کنند ولی باید بین زندانی سیاسی و قاتل فرق گذاشت. مهندس بازرگان زندانی سیاسی بود ولی کسی که با اره دست و پای کسی راقطع می کند زندانی سیاسی نیست. نخست وزیر درباره استقلال دانشگاه گفت دانشگاه را آزاد می گذاریم و استقلال دانشگاه قطعی خواهد بود ولی باید دانشگاهیان نیز حرمت وحدت ملی را در مد نظر داشته باشند، اتفاق نظر داشته باشند و اگر در دانشگاه پرچم سرخ و یا پرچمی غیراز پرچم سه رنگ دیدم امکان ندارد تحمل چنین دانشگاهی را بکنم (سناتورها - احسنت) در مورد شکنجه بختیار

گفت گاهی شکنجه هایی می شده است که شرم آور است من قول می دهم تازمانیکه من هستم شکنجه نخواهد شد. بختیار درباره سیاست خارجی گفت ما نباید مانند کبک سرمان را زیر برف بکنیم. باید واقعیت را بسنجدیم و منافع کشور را همواره مد نظر داشته باشیم ولی دیگران هم چه در کشورما و چه در کشورخودشان منافقی دارند، من تازمانیکه اسرائیل با برادران مسلمان ما کنارنیاید امکان ندارد یک قطره نفت به این کشور بدهم. روی خوش هم به دولت اسرائیل یا دولت مت加وز دیگری نشان نخواهم داد. در مورد فلسطین هم به همین ترتیب از وزیر خارجه خواهم خواست که راجع به آن مذاکره کند چون دولتهایی هم سازمان آزادیبخش فلسطین را به رسمیت شناخته اند.

پس از اظهارات نخست وزیر با ورقه اخذ رأی به عمل آمد. از ۱۴ سناتور حاضر در جلسه ۳۸ نفر رأی موافق دادند. جلالی نائینی رأی مخالف داد و ۲ رأی ممتنع داده شد که گفته می شد متعلق به موسوی سناتور خوزستان و جلیلوند بوده است.

طبق اعلام دفتر مجلس سنا در آخرین روزهای سقوط رژیم ۳ سناتور استعفا کردند که عبارتند از: جلالی نائینی - سید اسدالله موسوی - علی اکبر جلیلوند.

نخست وزیر در جلسه سوم بهمن ۵۷ در مجلس شورای اسلامی چنین گفت: باید بگوییم دوره مفتخری تمام شده و نخست وزیر و وزیران در برابر خدمتی که می کنند حقوق می گیرند، خود من جز حقوق ثابت تمام مزایای نخست وزیر را حذف کرده ام. من وسیله غایندگان مورد اعتماد آیت الله خمینی مذاکراتی انجام داده ام اما چون تمام نشده فعلاً توضیحی نمی دهم. من از آزادی دفاع می کنم، نباید به یک قسم دیکتاتوری جدید گرایش پیدا کنیم. اگر قرار باشد از یک دیکتاتوری به یک رژیم اختناق جدید بیفتیم بهتر است برگردیم.

هیچگونه تزلزلی در ارکان این دولت نیست و هیچگاه سنگر قانون اساسی را ترک نخواهم گفت. در جلسه هیئت دولت مشکلات را گفتم و از وزراء نظر خواستم. همه آنها یک دل و یک صدا گفتند یا می میریم یا از قانون اساسی دفاع می کنیم (احسن).*

- وقتی بختیار این طور دولت را قوی می دانست آیت الله خمینی دستوراتی به شرح زیر از پاریس به تهران فرستاد:
- ۱ - به کلیه بانکها اخطار می شود که از خروج سپرده شاه و بستگانش و سایر افراد رژیم جلوگیری کنند.
 - ۲ - به وکلای مجلسین اخطار می شود که از رفتن به مجلسین احتراز کنند و در صورت غفلت مژاذه خواهند شد.
 - ۳ - به اعضای شورای سلطنت اخطار می کنم که کناره گیری کنند و در صورت تخلف مسئول هستند.
 - ۴ - از دانشگاهیان انتظار دارم که دانشگاه ها را باز نگاه دارند و استادان همکار رژیم را راه ندهند.
 - ۵ - مأمورین دولت گندمها را از سیلو خارج می کنند که قحطی ایجاد شود باید جلوی آن گرفته شود.
 - ۶ - آمریکائیها در صددند اسلحه و مهماتی را از ایران خارج یا منفجر کنند باید جلوی آن گرفته شود و الا خیانت است.
 - ۷ - کشاورزان اقدامات خود را برای افزایش کشت توسعه دهند.
 - ۸ - بانکهای اسلامی به کشاورزان قرض الحسنه بدهند.
 - ۹ - اعضای شورای انقلاب به زودی معرفی خواهند شد.

رادیو لندن ضمن تفسیری چنین گفت:
دکتر بختیار پایه های بسیار ضعیفی دارد. باید سعی کند که هرچه زودتر حمایت قسمتی از جناح مخالف شاه را جلب کند. او با این که سانسور مطبوعات را لغو کرده و زندانیان سیاسی را آزاد

ساخته و قصد محاکمه و اعدام بعضی از سران رژیم سابق را دارد و از آیت الله خمینی دعوت کرده که به ایران باز گردد معهدا هر دو جناح مخالف شاه همکاری با او را رد کردند. بهمین جهت بختیار به خاطر ارتباطی که هنوز با نظام سلطنتی دارد احتمال موفقیتش کاهش یافته است. بختیار برای شکست یا موفقیت دولتش دوماه مهلت خواسته است.

نویسنده کتاب در روزهایی که بختیار به مجلس می آمد از او به طور خصوصی پرسیدم تا چه اندازه به موفقیت خود امیدوار هستید؟ دکتر بختیار گفت اگر اقداماتی که کرده ام به نتیجه مثبت برسد یقین است که دولت می ماند و چند سال دوام خواهد داشت ولی اگر شکست بخورم یکی دوماه بیشتر نخواهم ماند. معلوم شد سرانجام قسمت دوم عملی گردید که پس از ۳۷ روز به مخفی گاه رفت.

تظاهرات در دانشگاه تهران علیه رژیم

در بحران سال ۱۳۵۷ یکی از نقاط مهمی که کانون ضد رژیم شده و همه گروهها در تظاهرات آن شرکت می کردند دانشگاه تهران بود.

روزنامه آیندگان در شماره یکشنبه ۲۴ دی ماه ۱۳۵۷ درباره این تظاهرات چنین می نویسد:

دیروز صدها هزار نفر از مردم پایتخت درهای دانشگاه را گشودند. شکوه بی مانند همبستگی و اراده قاطع مردم در بازگشائی دانشگاه، این دژآزادی یک بار دیگر پیروزی منطق مردمی و خواست ملی را به نیروی قهریه ای که از سوی دستگاه حاکم اعمال می شود نشان داد.

بنا به گزارش خبرگزاری فرانسه بیش از دویست هزار نفر در این مراسم شرکت کرده بودند که فقط یکصد هزار نفر از آنان در محوطه دانشگاه جای گرفتند. در این بازگشائی اعضای سازمان دانشگاهیان که در طی ۲۵ روز اخیر متخصص شده بودند به میان مردم آمدند، تمام در و دیوار عکس های آیت الله خمینی و دکتر شریعتی بود. در طول ۵ ساعت تظاهرات دانشگاهیان با بستن بازویند هائی کنترل جمعیت را عهده دار بودند.

در ابتدای مراسم برای بزرگداشت شهدای وقایع اخیر یک دقیقه سکوت اعلام شد.

بدوا آیت الله طالقانی طی نطقی گفت دانشگاه تهران باید به یک مرکز مطالعه شیعه تبدیل شود. سپس نماینده سازمان ملی دانشگاهیان پایان تحصین استادان و باز شدن دانشگاهها را اعلام نمود.

در این مراسم سندیکای نویسنده‌گان و خبرنگاران چنین اعلام داشت: ما در بیانیه مان اعلام کردیم که چکمه پوشان ستاره بردوش نفس هایمان را درسینه هایمان حبس کردند و قلم هایمان را شکستند تا نتوانیم مبارزات ملت ایران را به گوش جهانیان برسانیم. این حرف خشم گروهی را علیه ما برانگیخت و به تهدید مان پرداختند.

دکتر راشد نماینده سازمان ملی پزشگان گفت دیدیم و شنیدیم که خونریزان رژیم طی این مدت چه به روز ملت آوردند. آنها حتی مقررات زمان جنگ را نادیده گرفتند و مجروهین را به زور از بیمارستان خارج کرده و به سوی قتلگاه می‌بردند. در چند شهر از جمله قزوین - نهاوند و نجف آباد خانه پزشگان به آتش کشیده شد. عاملان رژیم حتی جنازه استاد نجات الله را می‌خواستند بریابند که ما ناچاراً جنازه را به بیمارستان هزار تختخوابی بردیم.

دکتر سنجابی دبیر کل جبهه ملی ایران چنین گفت:

تاریخ ۲۵ ساله ما دو قسمت می‌شود یکی تاریخ سیاه استعمار و دیگری تاریخ جانفشاری ملت برای کسب آزادی و رهانی از چنگال کسانی که در سالیان درازمنابع ملی مارا غارت کرده‌اند. طی ۵ سال گذشته سیاه چال‌ها را پر کردند. همین دانشگاه شهیدانی به ملت تقدیم کرده است. ما این پیروزی بزرگ را مدیون دانشگاهیان هستیم. شما نشان دادید که ملت ایران زنده است. ما این پیروزیها را مدیون آیات عظام و مخصوصاً رهبر عالیقدر ملت ایران آیت الله خمینی هستیم که جنبش‌ها را هدایت می‌کنند. انشاء الله به زودی آنچه را خواهانش بودیم به آغوش کشیده و شاهد یک ملت متعدد و متفق در قلب خاورمیانه باشیم.

پس از سخنرانی دکتر وهابی از طرف نهضت آزادی، دکتر کریم لاھیجی چنین گفت:

بازگشودن این درها نتیجه ریختن خونهای مقدسی است که دانشگاهیان روز ۱۳ آبان تقدیم کردند، نتیجه خون استاد نجات اللهی است، ثمره اعتصاب و تحصن استادان دانشگاه می باشد. دنیا بداند که ملت ایران منظوری جز حاکمیت ملی ندارد. دنیا بداند که ملت ایران در بر قراری نظام حکومتی مردمی از پا نخواهد نشست. دنیا بداند که ملت ایران پس از دادن هزاران کشته و مجروح و پس از سالها شکنجه و خفقان و اسارت از هیچ کوششی برای مبارزه ضد استعماری دریغ نمی کند.

دکتر میناچی از سوی جمعیت آزادی گفت ما با قام کوشش خود اقدام کردیم که سازمانهای جهانی با اعزام گروهها و افراد آزادیخواه به ایران از شکنجه ها پرده بردارند. سید محمود مانیان از سوی جامعه بازاریان و اصناف پیروزی ملت ایران را تبریک گفت.

خلیل رضائی (پدر رضائی ها) و همچنین مادر (رضائی ها) سخنانی گفتند. در پایان قطعنامه دانشگاهیان صادر گردید که خلاصه آن چنین است:

برای اعتراض به معاصره نظامی دانشگاهها و هم چنین بستن دانشگاهها و سکوت دستگاه مدیریت فرمایشی ۲۵ روز پیش گروهی از استادان دانشگاه عضو سازمان ملی دانشگاهیان در دبیرخانه دانشگاه متحصن شدند. دانشگاهیان از جنبش انقلابی مردم ایران که هر روز موج تازه ای می گیرد و دیوارها و حصار ظلم و استبداد را فرو می ریزد الهام می گیرند.

اکنون نظام حاکم در واپسین لحظات حیات خودمی باشد و مردم ایران به رهبری آیت الله خمینی یکی از درخشان ترین انقلاب های جهان را پیروزمندانه به پیش می برد. سلاح این اعتصاب مشت است و یانک الله اکبر پشتوانه این انقلاب می باشد. گشوده شدن دانشگاه

خواسته همه مردم ایران است. این اجتماع بدین منظور است که در برابر نبوغ انقلابی ملت ایران سرتعظیم فرود آوریم. خواست اصلی مردم ایران برانداختن دستگاه استبدادی وابسته به امپریالیسم می باشد. این اجتماع برای این است تا اعلام داریم که باید دموکراسی و آزادی در کلیه سطوح ایجاد گردد.

این اجتماع برای این است که جامعه ای به وجود بیاید که حاوی آرمانها و پاسخگوی نیازهای ملتی مستقل و آزاد باشد تا با استقرار دموکراسی واقعی جامعه مطلوب و دخواه به وجود آید. این اجتماع برای این است که اعمال خشونت آمیز دستگاه حاکم و رفتار موہن مدیریت های فرمایشی را نسبت به دانشجویان و کارکنان و استادان شدیداً محکوم کنیم. این اجتماع برای این است که اعلام داریم که همه زندانیان سیاسی در سراسر کشور آزاد و از تمامی آنان احراق حق شود.

این اجتماع فرصتی است تا اعلام داریم که قدرت حاکم هیچ گونه حقوقیت و مشروعیتی ندارد و کسانی که توسط این نظام به کار گمارده شده اند جزء خدمت دشمنان ملت ایران نبوده و نخواهند بود. روزنامه آیندگان می نویسد: در مراسم بازگشائی دانشگاه ملی مأموران از ورود استادان و دانشجویان و کارکنان دانشگاه جلوگیری کردند ولی دانشجویان وارد دانشگاه شده و در سالن ورزشی اجتماع نمودند. در آنجا به یاد استاد نجات اللهی یک دقیقه اعلام سکوت شد. سپس شمس الدین امیر علاتی - دکتر محمود کاشانی - دکتر مفتح - دکتر سعید فاطمی - دکتر خسرو سیف از طرف گروههای مختلف مطالبی گفتند و با تصویب قطعنامه ای به اجتماع خود پایان دادند.

درشورای دانشگاه پزشکی دانشگاه پیشنهاد شد که بیمارستان جدید .۷۰ تختخوابی خیابان اوین به نام دکتر مصدق و بیمارستان سعادت آباد به نام دکتر فاطمی نام گذاری شود.



(شاه رفت)

از وقایع بسیار مهم دوران حکومت بختیار مسافرت شاه به خارج از کشور و بازگشت خمینی پس از ۱۵ سال تبعید به ترکیه و عراق و پاریس بود که موجب تغییرات مهمی در تاریخ ایران گردید. از زمان حکومت شریف امامی گاهگاهی شعارهایی علیه رژیم داده می‌شد ولی در دوران حکومت ازهاری به خصوص در تظاهرات

تاسوعا و عاشورا اکثر شعارها علیه رژیم سلطنت پهلوی بود. با اعتصاب روزنامه نگاران خبری از مطبوعات مهم صبح و عصر نبود. ولی پس از روی کار آمدن بختیار و رفع اعتصاب مطبوعات و لغو سانسور به تدریج عکس‌های بزرگ خمینی به چاپ می‌رسید و با صراحة به شاه و خاندان پهلوی حمله می‌شد. هرچه به روز ۲۶ دی ماه ۵۷ که روز حرکت شاه بود نزدیک‌تر می‌شدیم مطالب روزنامه‌ها نسبت به شاه زننده‌تر و نسبت به خمینی احترام آمیز‌تر بود. چنانکه روزنامه اطلاعات در شماره‌های ۲۴ و ۲۵ دی ماه چنین نوشت:

در سال ۴۲ علمای دستگیر شده در قلهک در منزل جم مستقر شدند. روزی رئیس ساواک نامه‌ای از دریاز در سینی گذارد و نزد آیت الله خمینی آورد. پرسیدند از چه شخصی است گفته شد ازشاه. گفتند آیا نویسنده نامه مسلمان است و به معتقدات دینی علاقه دارد و در امور دینی مقلد هست یانه؟ چون من مرجع تقلید هستم باید ازمن تبعیت کند نه من از او، بنا براین به نامه او دست نخواهم زد. خبرگزاری فرانسه گفت شاه قبل از این که خمینی تبعید شود در پیغام محترمانه ای به خمینی می‌گوید من بیست میلیون تومان در اختیارشما می‌گذارم که از کشور خارج شده به امور مذهبی بپردازید. خمینی می‌گوید من ۰.۴ میلیون می‌دهم که شما به خارج بروید. رئیس ساواک می‌پرسد این پول را از کجا تأمین می‌کنید؟ آیت الله می‌گوید اگر من از مخالفین شاه بخواهم که هر کدام یک یا دو تومان به حساب بریزند ظرف مدت کوتاهی این پول جمع خواهد شد.

(به نظر نویسنده این مطلب ساخته و پرداخته آخوندهاست و صحت ندارد. در خیلی از موارد به آخوندها و ملاها پول داده می‌شد ولی در مورد خمینی چنین وضعی نبوده و چنین پیشنهادات و چنان پاسخی هم مطرح نبوده است و هیچ مقام مطلعی هم این موضوع را تأیید نکرده در اینجا به عنوان یک شایعه مورد اشاره قرار گرفت.)

شاه در آن وقت روزهای بسیار سختی را می گذرانید و
آگاهی نداشت که روزهای سخت پری در پیش دارد. *

سپهبد پرویز خسروانی می گفت در قصر صاحبقرانیه در اتاق
انتظار نشسته بودم که گروهی از امراهی ارتض آماده شرفیابی بودند.
در این موقع ابوالفتح آتابای که از خدمتگذاران وفادار خاندان
پهلوی بود در آنجا حضور داشت و گفت شما امرای ارتض امروز
وظیفه سنگینی بر عهده دارید. من باید به شما بگویم اعلیحضرت
خیلی مریض و ناتوان هستند و نمی توانند تصمیم بگیرند. برای
حفظ استقلال مملکت و نگاهبانی از تاج و تخت و حمایت از قانون
اساسی شما باید همت کنید و منتظر تصمیم ایشان نباشید و اگر دیر
بجنبید این سیلی که راه افتاده همه شمارا هم خواهد برد. جان همه
شما در خطر است و مملکت از دست خواهد رفت. شما که می
خواهید شرفیاب شوید این مسائل را در نظر بگیرید. این شما
هستید که باید تصمیم بگیرید نه ایشان که مریض و خسته هستند و
قدرت اتخاذ تصمیم را ندارند. من دقیقا در جریان اوضاع هستم و
خواستم به همه شما هشدار بدهم. حال خود دانید با آینده مملکت و
سرنوشت خودتان و شاه. مثل این که آتابای پیش بینی اوضاع بعدی
را می کرد که می خواست امرای ارتض را وادار به اتخاذ تصمیم
تندی بکند تا شاید کشور ازین بست نجات یابد. ***

در همان وقت (ترنر) رئیس پیشین سازمان سیا گفت: پیش
بینی بحران سیاسی ایران به طور جدی ناکام بوده است. هیچیک از
سازمانهای اطلاعاتی مهم دنیا اوضاع را درک نکرده بودند و
روزنامه نگاران و صاحبنظران پیش بینی نمی کردند که وضع به
صورتی درآید که شاه مجبور به ترک ایران شود.
رادیو بی بی سی چنین گفت: ایران طی ۵ سال آینده دستخوش
تغییرات بنیادی عمیقی خواهد شد که پی آمدهای آن سبب ضعف

شدید بنیه مالی و نظامی ایران خواهد بود. پس از این دوره افت و خیز زمام امور به دست کسی خواهد افتاد که به علت ناتوانی مالی و نظامی دیگر برنامه هایش جائی برای رؤیای (تمدن بزرگ) وجود نخواهد داشت و به سبب شرایط حاکم بر جو سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران این کشور مقامی هم پایه کشورهم جوارش افغانستان را خواهد یافت، برای همیشه رؤیای (پنجمین قدرت نظامی و اقتصادی و سیاسی جهان) را فراموش خواهد کرد.

(تیدری دژاردن) خبرنگار فیگارو گفتگوی خود را با شاه در آخرین روزهای اقامت در ایران چنین منتشر ساخته است:

شاه - شما که در شهر گردش کردید اوضاع را چگونه دیدید؟
خبرنگار - کمی آشوب است، نزدیک دانشگاه بین ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر شعارهای ضد رژیم می دهند و ارتش هم دخالت مؤثر نمی کند.

شاه - به من هم همین طور گفته اند. راجع به دولت بختیار چه نظری وجود دارد؟

خبرنگار - مخالفین رژیم، بختار را یک خائن می دانند که می خواهد از سوابق یک فرد مبارز برای رژیم بهره برداری کند و طرفداران شما او را خائن می دانند زیرا به بهانه نجات رژیم می خواهد شما را به تبعیدگاه بفرستد.

خبرنگار می نویسد شاه از مخالفین غیر مذهبی هیچ واهمه ای ندارد و در واقع شاه معتقد است اگر بختار را تنها بگذارد مذهبی ها بختار را جارو خواهند کرد. اگر بختار سعی کند خود را رئیس جمهور معرفی کند در آن صورت هرج و مرج خواهد شد و ارتش مداخله خواهد کرد. شاه برای خروج از کشور دچار تردید است زیرا اگر برود بین ارتشی ها و مذهبی ها درگیری خونین اتفاق خواهد افتاد و اگر بیاند هیچ راهی برای خروج از بن بست وجود ندارد.

شاه قبل از ابتلاء به سرطان و در ایامی که با قدرت امور

کشور را اداره می کرد و کارهای مملکت را به سرعت پیش می برد در بیاناتش از قدرت و حاکمیت و دفاع از مملکت و رفاه مردم و مبارزه با ارتقای و کمونیسم و خرابکاران حرف می زد چنانکه در یکی از نطقهایش چنین گفت: (از وجہ به وجہ خاک ایران، از آب تلخ دریاها تا خاک شور کویرها در صورتی که لازم باشد حتی با چنگ و ناخن و دندان دفاع خواهیم کرد. هیچکس نمی تواند در خاک مملکت ما قدمی پیش بگذارد مگر از روی نعش بیست و چند میلیون نفر مردم این کشور بگذرد. من اولین کسی هستم که در این راه جان برکف ایستاده ام.)

شاه در یکی دیگر از نطقهایش به شدت به ارتقای و کمونیزم بین المللی و همکاری ارتقای سیاه و نیروهای سرخ اشاره کرد و گفت کاروان ترقی و تمدن ملت ایران به پیش خواهد رفت (مه فشاند نور و سگ عووکند).

به تدریج که شاه از کسالت خطرناک خود رنج می برد روحیه اش به کلی ضعیف گردید و طرز تفکر و اقداماتش به صورت دیگری درآمد.

مجله روزگارنو درباره بیماری شاه چنین می نویسد:
در سال ۱۹۷۳ محمد رضا شاه پهلوی برای معاینات طبی به سویس می رود. پس از آزمایشات لازم دکتر سویسی می گوید شما به شدت بیمار شده اید. اگر از فعالیت سیاسی دست بردارید و به معالجات خود ادامه دهید تا ۲۰ سال دیگر زنده خواهید بود. دکتر ایادی می گوید من معالجات شاه را در تهران انجام خواهم داد و با این گفته شاه را به ایران بر می گرداند. یکی از مطلعین هم گفت شاه همان سال نزد پروفسور فلینکر به وین می رود. او به شاه می گوید باید استراحت کنید و الا بیماری شما شدید خواهد شد و لاعلاج خواهد بود. پس از فوت شاه من نزد فلینکر رفته درباره وضع کسالت شاه از او پرسیدم گفت حالا که فوت کرده می گویم خون به

مغزش نمی رسید و این موضوع باعث تشدید سرطان شد. این فرد مطلع می گفت چون شاه به دکتر ایادی اعتماد داشت به حرفهای او گوش می داد. اگر شاه در همان سال به نفع ولیعهد از سلطنت کناره گیری می کرد و دولتش مسئول در مقابل مجلسین تشکیل می داد و فرمان هائی را که به شهبانو و ارتشد جم داده بود پس نمی گرفت و پاره نمی کرد شاید حکومت مشروطه سلطنتی سال ها در ایران دوام می کرد.

روزنامه آلمانی (بونت) از قول شهبانو چنین نوشت: در سال ۱۹۷۳ پزشکان شوهرم را معاينه کرده و پروفسور (می لژ) بیماری را سرطان تشخيص داد ولی غیر از پزشکان ومن هیچکس در جریان نبود. حتی خانواده شوهرم هم مسبوق نبودند زیرا از اسرار کشوری محسوب می شد. از همان وقت شاه دروین و پاریس با اشده کویالت تحت معالجه قرار می گرفت. در مکزیک ناراحتی خیلی شدید شد. شاه مبتلا به ورم کبد بود. در آخر اکتبر پروفسور (می لژ) او را دید و گفت حال شاه رویه وخامت است.

به هر حال کسالت مهلك سرطان - تظاهرات دامنه دار مخالفین در سراسر کشور - مطالب رسانه های گروهی در داخل و خارج و حمله همه جانبیه به شاه - پراکنده شدن شعارهای (مرگ برشاه) در همه نقاط کشور - فرار سریازان و نظامیان از پادگان ها - شروع اعتصابات در همه سازمانهای کشور - فلنج شدن تشکیلات مملکت - پیوستن گروههای از طرفداران شاه به مخالفین - ایراد نطق های تند و تیز در مجلسین که مستقیم و غیر مستقیم شاه و خاندان شاه را دربر می گرفت - تحریکات شدید خارجیها و پیشنهادات گوناگون و از جمله سفر شاه به خارج - همکاری نزدیک همه گروههای مخالف با یکدیگر و هم آهنگی همه علیه رژیم سلطنت پهلوی موجب گردید که شاه از هرجهت وضع خود را متزلزل دیده و حتی جان خود را در معرض خطر ببیند. بهمین جهت در صدد برآمد نمای حکومتی را

با روی کار آوردن یکی از شخصیت‌های مخالف سروصورتی بددهد و پس از انجام کار و تشریفات حکومت بختیار کشور را ترک گوید. خیلی‌ها معتقدند شاه نباید از کشور می‌رفت و اگر مانده بود برای حفظ حکومت بختیار هم مفید بود و دیگر سران ارتش نمی‌توانستند بدون اطلاع نخست وزیر دورهم جمع شوند و آن اعلامیه را امضا کنند. اساساً تمرکز قدرتهای مختلف مملکتی طی سالهای طولانی در یک فرد و یا در یک نهاد و آن وقت چنانچه در شرایط بحرانی ناگهان آن فرد شانه خالی کند و یا آن نهاد درهم شکنده بدهی است بنایی که طی سالیان دراز بر روی یک پایه محکم و استوار قرار گرفته بود با ازین رفتار آن پایه فرو خواهد ریخت. شاه کراراً می‌گفت در مقابل حملات خارجی‌ها جان برکف خواهد ایستاد ولی این امر چون قیام یا تشنج و یا آشوب داخلی بود هرگز قصد نداشت که مردم کشته شوند با لنتیجه خودرا از ماجرا کنار کشید ولی به هرحال باید گفت ناخدای کشته باید آخرین نفری باشد که عرشه کشته را رها می‌کند. ولی متأسفانه او اولین نفر بود.

عده‌ای می‌گویند محمد رضا شاه پهلوی باید کار لئوپولد پادشاه بلژیک را می‌کرد. در زمان جنگ دوم هنگامی که آلمان‌ها به کشورش حمله کردند و دولت بلژیک و خیلی از مقامات آن کشور به انگلستان گریخته و دولت در تبعید را تشکیل داده بودند از شاه هم می‌خواستند که به آنها ملحق شود. شاه در کشور ماند تا به دست آلمانها اسیر شد. او بعداً در مصاحبه‌ای گفت من شاه بودم و هم فرمانده کل قوا. از نظر سیاسی شاه باید به لندن می‌رفت و دولت در تبعید را رهبری می‌کرد ولی از نظر نظامی فرمانده کل قوا غنی تواند سنگر خودرا ترک کند. اگر رفت نباید از دیگران انتظار مقاومت داشته باشد چون به هرحال جان برای همه عزیز است. من در کنار افسران و سربازان بلژیکی ماندم و به آنها ثابت کردم که من هم سربازی هستم مثل همه منتها در مقام فرماندهی کل قوا. طرفداران شاه می‌گویند خیلی‌ها به شاه ایراد می‌گیرند که

چرا از ایران رفت. باید در کشور می‌ماند و کشته می‌شد تا نامش برای همیشه در تاریخ با عظمت بیشتر برده می‌شد همانطور که گفته بود باید با چنگ و دندان از کشور دفاع می‌کرد تا دست آوردهای دوران سلطنت پهلوی ازین نمی‌رفت و این همه انسان‌های شریف و ارزشمند به هلاکت نمی‌رسیدند. ولی آنها نمی‌دانند مخالفین و خارجی‌ها و حتی نزدیکان شاه چه به روز او آورده بودند که با وجود ابتلاء به بیماری خطرناک سرطان، پیش آمدنا و وقایع خطرناک روحیه شاه را بکلی متزلزل کرده بود. اصولاً محمد رضا شاه قدرت و مقاومت رضا شاه را نداشت^۱ در موارد متعدد نشان داده بود که سعی دارد خودرا از ماجرا کنار بکشد. وقتی می‌دید زیر متکای او نوشته‌اند (مرک بر شاه) و یا این که آشپز شاه اعتصاب می‌کند و بعداً همان آشپز رئیس کمیته انقلاب می‌شود^۲ یا وقتی رئیس ساواک با مخالفین همکاری نزدیک دارد و بعضی مقامات نظامی با مخالفین همکاری می‌کنند شاه حق دارد برای حفظ جان خود از کشور برود تا شاید از خونریزی جلوگیری شود. به هر حال در قضاوت برای رفتن شاه باید خیلی عوامل را در نظر گرفت.

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ چنین می‌نویسد:

قرار شد شهبانو و من پس از این که بختیار از مجلسین رأی اعتقاد گرفت برای چند هفته استراحت و تهدید اعصاب کشور را ترك کنیم. آخرین روزهای اقامت در تهران سخت دشوار بود و شبها با بی خوابی می‌گذشت و می‌بایست روزها به کار ادامه دهم. هر لحظه که تاریخ حرکت نزدیک تر می‌شد از وضع دخراش ایران فارغ نبودم. نمی‌توانم احساسات خودرا هنگام ترك کشور وصف نمایم. نسبت به آینده سخت نگران بودم. آرزو داشتم سفر من موجب پیدایش آرامش و تسکین تشنجهای شود. امیدوار بودم بخت با شاپور بختیار یاری کند و بتواند وطن را از ویرانی و نابودی نجات دهد. در فرودگاه مهرآباد برای اعتصابات تعداد زیادی هواپیما متوقف بود. در پایی

پلکان هواپیمای سلطنتی مقامات مهم لشکری و کشوری از جمله نخست وزیر و رئیس مجلس و چند نفر از وزیران و فرماندهان نیروهای مسلح به بدرقه آمده بودند. به همه توصیه کردم که در رفتار خود جانب حزم و احتیاط را نگاه دارید. خدا را به شهادت من گیرم که آنچه من توانستم برای نجات خدمتگذاران وطن از مخاطرات احتمالی انجمام دادم. امام جمعه تهران که دعای سفر من خواند غایب بود. بعضیها تعبیرات خاص کردند ولی او بیمار بود و متأسفانه چند هفته بعد در ژنو در گذشت. من مثل همیشه یک جلد کلام الله مجید همراه داشتم. احساسات و فادری و صمیمیتی که در فرودگاه نسبت به من ابراز شد سخت مرا تحت تأثیر قرار داد. بعضی سکوت کرده و بسیاری من گریستند. آخرین تصویری از ایران که ۳۷ سال برآن سلطنت کردم چهره های سرگشته و غمگین و اشک آلود کسانی است که به بدرقه آمده بودند. مرحله اول شهر اسوان بود. از آنجا با استقبال گرم و مردانه پر زیدن سادات مواجه شدم. از بزرگواری و شهامتی که در او سراغ داشتم جز این هم انتظاری نمی رفت. طی چند روز اقامت محبت و توجه خاص و میهمان نوازی سادات و همسرش برای شهبانو و من بسیار تسلی بخش بود. او من خواست ما مدتی طولانی تر در مصر بمانیم ولی من احساس من کردم که باید از ایران دور شوم و برای دیدار فرزندانم به آمریکا بروم.

دکتر بختیار درباره سفرشاه چنین من نویسد:
با هلیکوپتر بین مجلس و فرودگاه بیش از چند دقیقه طول نکشید. هلیکوپتر نزدیک محلی که شاه ایستاده بود فرود آمد. پیش از ادای احترام شاه گفت من ۲۰ دقیقه است منتظر شما هستم. گفتم امیدوارم اعلیحضرت را ببخشد در مجلس و در انتظار رأی اعتماد بودم. اصرار داشتم که شاه قبل از خاتمه رأی ایران را ترک نکنند. البته لایحه انحلال مجلسین را در جیب داشتم و اگر در اقلیت قرار

می گرفتم از آن استفاده می کردم. شاه گفت با اکثریت سه چهارم رأی آور دید بسیار خوب است، خوب کردید که منتظر نتیجه ماندید. بعد شاه مرا به اتاق کوچکی در پاویون سلطنتی برد و چند دقیقه در حضور شهبانو آنجا بودیم. شاه پرسید درباره حکومت نظامی استانها چه نظردارید؟ گفتم یکی بعدها زدیگری لغو خواهد شد و تهران آخرین خواهد بود. شاه پرسید استانداران را از بین افسران انتخاب خواهید کرد یا غیر نظامیان؟ گفتم غیر نظامیان را ترجیح می دهم ولی افسران بازنیسته خوشنام را هم می شود به کار دعوت کرد. ملکه وارد مذاکره شد و گفت بختیار از خود گذشتگی به خرج داده باید به او اعتماد کامل کرد. شهبانو غمگین بود.

بعد ملکه درباره چند نفری که سوابق سوئی نداشتند گذرنامه خواست، به شهبانو اطمینان دادم که به آنها گذرنامه داده خواهد شد. بعد اسم چند نفر را برد که پایشان به مسائل مشکوک کشیده شده بود. مثلًا شهبانو وساطت دادستان نظامی مصدق را کرد. با احترام خواهش ایشان را رد کردم و گفتم مساعدت به این قبیل افراد مایه بی آبروئی است.

وقتی از کوشک سلطنتی خارج شدیم پادشاه به طرف کسانی رفت که برای تودیع آمده بودند. امیران - سرهنگان - محافظان نزدیک که بعضیها ۳۰ سال در خدمتش بودند بیشتر به پایش افتادند و دستش را بوسیدند. پادشاه منقلب شد واشک می ریخت. ما آخرین کسانی که حرمت نهائی را نسبت به او به جای آور دیم حدود ۶۰ نفر بودیم. همه ماجراها به ساده ترین شکل برگزار شد. در هوای پیما دوباره اعلیحضرت را به حضور خواست. شاه پشت فرمان هواپیما نشسته بود. کنار شاه نشستم. شاه گفت به اسوان می رویم. سؤوال کرد درباره بودجه نیروی دریائی چه فکر کرده اید؟ گفتم می دانم که مایل نیستید ایران ژاندارم خلیج فارس باشد ولی کشتی های جنگی باید دست نخورده باقی بماند، شاه گفت مبارزه با قاچاق را در خلیج فارس تقویت کنید. اجازه مرخصی گرفته از هواپیما خارج

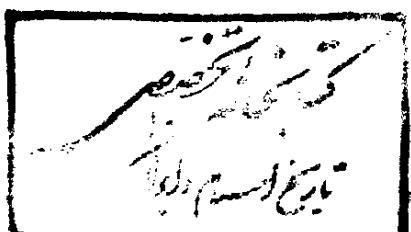
شدم.

اواخر اقامت شهبانو در مصر وقتی به دیدار سادات رفتم
شهبانو به من گفت اگر شما سه ماه زودتر نخست وزیر شده بودید
همه ما الان در تهران بودیم.

ارتشدید قره باگی درباره سفر شاه چنین می نویسد:
مسافرت شاه از ایران خصوصی و غیر رسمی بود که معمولاً
رؤسای مجلسین و نخست وزیر و رئیس ستاد و عده ای از درباریان
در فرودگاه حاضر می شدند. اعلیحضرت به فرماندهان نظامی حتی
فرمانده نیروی هوائی اجازه حضور در فرودگاه راندادند.

در فرودگاه اعلیحضرت درباره جلوگیری از خونریزی تأکید
فرموده و حل مشکل را از طریق سیاسی وسیله دولت یاد آور شده و
تکرار کردند (مواظب باشید که فرماندهان یک وقت دیوانگی نکنند
و به فکر کودتایی فتند) اعلیحضرت بعداز خدا حافظی در حالی که
خیلی متأثر بودند به طرف هواپیما رفتند. در این موقع عده ای از
افسران و مأموران گارد دستهای اعلیحضرتین را به نشانه خدا
حافظی می بوسیدند. هرچه اعلیحضرت به هواپیما نزدیکتر می
شدند از دیدن این احساسات بیشتر متأثر می شدند. صحنه بسیار
دلخراش بود. یکی از افراد گارد قرآن به دست گرفته نزدیک پله
هواپیما ایستاده بود که اعلیحضرتین از زیر آن عبور کرده و قرآن
را بوسیدند و سپس از پله ها بالا رفتند. من احترام نظامی به عمل
آورده داخل هواپیما شدم. ضمن آرزوی سلامتی از حضورشان خدا
حافظی کردم.

اعلیحضرت در فرودگاه ضمن مصاحبه ای چنین گفتند:
مدتی است احساس خستگی می کنم و احتیاج به استراحت
دارم و ضمناً گفته بودم پس از این که خیالم راحت شد و دولت مستقر
گردید به مسافرت می روم . بارأی اعتماد مجلس شورای ملی و



مجلس سنا امیدوارم که دولت بتواند به جبران گذشته در پایه گذاری آینده موفق شود ویرای این کار مدتی به همکاری و حس وطن پرستی به معنای اشد کلمه احتیاج داریم. اقتصاد ما باید راه بیفتند. مردم باید زندگی عادی شان شروع شود و پایه ریزی بهتری برای آینده بکنیم. سخن دیگری غیر از حفظ وضع مملکت و انجام وظیفه بر اساس میهن پرستی ندارم. در مورد مسافت این بستگی به حال من دارد و اکنون غنی توانم آن را دقیقاً مشخص کنم.

پس از سفر اعلیحضرت دستور دادم که فوری فرمان حفظ و رعایت انضباط را که اعلیحضرت در فرودگاه امضا کرده بودند به نیروها مخبره شود تا به همه ابلاغ گردد. همچنین برای جلوگیری از تحریکات مخالفین در تعقیب پیام اعلیحضرت پیامی از طریق رسانه های گروهی برای پرسنل نیروهای شاهنشاهی فرستادم که از همه خواستار شدم با وحدت و انضباط در راه انجام وظیفه فداکاری کنند و نیروهای مسلح شاهنشاهی در پشتیبانی از دولت قانونی بیش از پیش کوشان خواهند بود.

به هر حال با سفر بدون بازگشت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی خیلی ها معتقدند که از همان روز رژیم سقوط کرد. زیرا مخالفین رژیم در سراسر کشور مثل حلقه های زنجیر بهم متصل گردیده و زمام امور کشور به دست نخست وزیری سپرده شده بود که ۲۵ سال با رژیم شاه مبارزه کرده و چندین بارهم به زندان افتاده بود. گروهی از طرفداران شاه و سلطنت نیز به زندان افتاده و گروهی هم از کشور خارج گردیده و عده ای هم به مخالفین پیوسته و تعداد زیادی هم دچار ترس و دلهزه و وحشت از آینده خود بودند. در چنین شرایطی شاه با چشمانی اشکبار کشور را ترک گفت.

پس از صرف ناهار در مجلس به مهندس ریاضی گفتم زودتر به خانه بروم زیرا اگر در ساعت ۲ بعد از ظهر رادیو تهران خبر

مسافرت شاه را بدهد ممکن است تظاهرات شدیدی در شهر بشود ورften به شمیران مشکل باشد. متفقاً از مجلس به شمیران رفتم. وقتی به خانه رسیدیم که موقع پخش خبر بود. رادیو تهران گفت امروز اعلیحضرتین در میان بدرقه گروهی از رجال و شخصیت‌های مملکتی با هواپیمای سلطنتی شاهین تهران را به سوی اسوان در مصر ترک گفتند. خبرگزاری پارس خبرداد که مراسم بدرقه در میان حزن و اندوه حاضران انجام شد و شاهنشاه گفتگوی کوتاهی با خبرنگاران داشتند. در این سفر اصلاح افشار رئیس تشریفات دربار اعلیحضرتین را همراهی می‌کنند.

شهبانو در مصاحبه‌ای چنین گفتند: اطمینان دارم استقلال مملکت و وحدت ملی همیشه پایدار خواهد ماند و من به ملت ایران ایمان و اعتقاد دارم، همینطور به فرهنگ ایران زمین، می‌دانم که خداوند همیشه پشت و پناه ملت ایران خواهد بود.

خبرگزاریها چنین خبر دادند: شاه در اسوان با تشریفات کامل نظامی استقبال و ۲۱ تیر توب شلیک شد. انورсадات به نشانه سپاسگذاری از حمایت‌های گذشته مالی و نفتی شاه استقبال با شکوهی از شاه و شهبانو به عمل آورد. شاه پس از پیاده شدن از هواپیما در حالی که آثار خستگی از چشمانش نمایان بود با سادات دست داد. رئیس جمهور مصر با احساسات فوق العاده ای شاه را درآوش کشید و بوسید. رئیس جمهور مصر و جهان سادات ضیافت شام مجللی به افتخار شاه و شهبانو دادند. سادات مدت ۲۰ دقیقه به طور خصوصی صحبت کرد. انورсадات در هتل (اویروی) محل اقامت شاه به سرخواهد برد. شخص سادات از سفر شاه لطمه خواهد خورد و مخالفین عرب سادات به او حمله خواهند کرد که از یک دیکتاتور حمایت می‌کند. آمریکائیها چون می‌خواستند فرار شاه محترمانه باشد این برنامه را ترتیب دادند. بی‌بی‌سی گزارش داد که شاید شاه ایران برای همیشه کشورش را ترک کرده باشد

روزنامه اطلاعات تحت عنوان این که (ایران غرق در نور و کل شد) چنین نوشت:

ملت ایران رفتن شاه را جشن گرفت. با اعلام خبر خروج شاه از ایران میلیونها نفر در سراسر کشور به کوچه ها و خیابان ها رسیدند و به جشن و پایکوبی پرداختند. مردم بهم تبریک می گفتند و نقل و شیرینی توزیع می کردند. مردم در حالی که فریاد می زدند بعد از شاه نوبت آمریکاست تا پاسی از شب به جشن و سرور پرداختند. در تبریز جوانی هنگام پائین آوردن مجسمه به علت برخورد با بدن مجسمه کشته شد. تظاهر کنندگان در همه جا مجسمه ها را پائین آوردن. در بعضی نقاط هم تیراندازی شد و چند تن کشته شدند. بعضی از نقاط کشور ضمن شادی ساختمان های ساواک و بعضی از ادارات را آتش زدند. یکی از شاهدان عینی می گفت کماندوها به سوی مردم تیراندازی می کردند ولی سریازان دخالتی نداشتند و حتی سریازی به طور پنهانی گریه می کرد. خلاصه دیروز همه جا نور بود. گل بود. بوسه بود. مهربانی بود. چهره ها باز بود. لبها پر از لبخند بود. غریبو شادی به آسمان برمی خاست. مردم از ته دل می خندیدند و شیرینی توزیع می کردند. وقتی درشت ترین تیتر روزنامه ما (شاه رفت) را دیدند غریبو شادی تا دورترین کوچه ها و محلات رفت. مردم تهران از چند روز قبل سریازان را گلباران می کردند و بعداز شنیدن خبر عزیمت شاه سریازان را بوسه باران می کردند. همه اتومبیل ها حتی اتومبیل های ارتشی چراغ های خودرا روشن کردند و در همه جا کاروان شادی به راه افتاد. همه مردم این رویداد مهم تاریخ را بهم تبریک می گفتند. صدای بوق اتومبیل ها فضای پایتخت را پر کرده بود. مردم می گفتند شاه رفت مراقب باشید تا کودتای ۲۸ مرداد تکرار نگردد. در واقع دیروز از آسمان تهران نقل و گل می بارید. مردم فریاد می زدند (به همت خمینی - شاه فراری شده) - (این شاه آمریکائی - دیگر بر نمی گردد) سرنشینان همه اتومبیل ها دست های خودرا به علامت پیروزی با دو انگشت

بیرون آورده نقل و نبات پخش می کردند. زنان در تظاهرات دیروز نقش چشم گیری داشتند. با تمام وجود و با لباس های متفاوت و شادی فراوان شرکت نمودند.

اکثر خبر گزاریها این سفر شاه را (بدون بازگشت) اعلام کردند. رادیو مسکو چنین گفت: شاه ایران مانند یک فراری کشور را ترک گفت. خبر خارج شدن او هنگامی رسما اعلام شد که هواپیمای شاه به سوی اسوان در پرواز بود. برعکس در اسوان سادات به نشانه قدردانی از موضع شاه ازوی به طور رسمی و باگریه استقبال کرد. خبر گزاری تاس اظهارات خمینی را که گفته عزیمت شاه نخستین پیروزی ملت ایران در مبارزه علیه رژیم پادشاهی است نقل کرده و گفت هدف نهانی رهانی از سلطه خارجی می باشد. خبرنگار خبر گزاری فرانسه در پایگاه هوایی تکزاں آمریکا با رضا پهلوی ولیعهد ایران تماس گرفت که گفت تصور می کند با پدرش بار دیگر به ایران بازگردد و امیدوارم هرچه زودتر اوضاع ایران رویراه شود ولی هنوز نمی دانم که پدرم قدرت سابق را به دست خواهد آورد یا خیر ولی درحال حاضر تمام کارها در دست دولت بختیار است. در پاریس خبرنگاران به خانه خمینی هجوم بردنند. نخستین کسی که خبر مسافرت شاه را به خمینی داد یزدی بود، خمینی خیلی خونسرد بود ولی گفت الله اکبر - الله اکبر مبارزه ملت ایران به ثمر رسید. سپس به خبرنگاران گفت: این پیروزی ثمره مبارزه قهرمانانه ملت ایران است و من آن را به مردم مبارز و رشید ایران تبریک می گویم. حکومت اسلامی باید اقدام جدی کند که تمام دارائی شاه و خانواده اش که متعلق به ملت ایران است مسترد گردد. خمینی همچنین به روزنامه نگاران چنین گفت:

آمریکائیها شاه را از کشور خارج کردند و دولت فعلی را پشتیبانی می کنند و می خواهند در یک فرصت مناسبی بازهم شاه را برگردانند. ولی این دولت مشروعیت ندارد و پیش ملت ایران به جانی نمی رسد و ملت باید تظاهرات کند تا این دولت هم ساقط

شود. دولت های سابق و عده صلح دادند ولی با تفنگ و مسلسل مردم را کشتند، آنها هم ادعا داشتند که چپاولگران را محاکمه می کنند این نقشه ایست که دولتش بباید و بگوید اوقاف را به علمابر می گردانیم. علما احتیاجی به اوقاف ندارند. می گویند ساواک را بر می داریم جایش اداره اطلاعات می گذاریم. فقط کلمه را با کلمه عوض می کنند. اینها شاه را برده اند ولی می خواهند کودتا کنند. آمریکائیها از اول از شاه حمایت می کردند و حکومت نظامی گذاشتند و دیدند که مردم اعتنا ندارند. حالا می گویند حکومت نظامی را برمی داریم برای مردم علی السویه است. ملت با ارتش مخالف نیست آنها برادران ما هستند و ملت ارتش را می خواهد. ارتش مال شاه نیست. ارتش خیال نکند ملت با آنها دشمن است. این نقشه شیاطین است که می خواهند برادر کشی راه بیاندازند. من عقیده دارم که این امر خدایی است که ملت توانسته این چنین پیروز شود. ملت نترسید، پایداری کنید، اگر هم کشته شویم به بهشت می رویم، این منطق اسلام است.

دکتر بختیار پس از عزیمت شاه به خارج طی پیامی چنین اعلام کرد:

هم میهنان عزیزم - همانطوریکه در برنامه دولت به طور مشروح بیان داشتم این جانب در بحرانی ترین دقایق حیات کشور قبول مسئولیت اداره آن را نمودم و بر عکس دولتهای پیشین محور فعالیت خودرا براساس حکومتی دموکراتیک که در آن کلیه افراد آزادانه بتوانند ابراز عقیده نموده و در امر مربوط به خود و هم میهنشان فعالیت داشته باشند استوار نمودم. تمام حقوق و سنت های برباد رفته مشروطیت را زنده کردم و در مدت ده روز زمامداری با وجود شرایط بسیار دشوار آنچه را که متوجه ترین احزاب سیاسی می توانند ارائه دهند من توانستم به ملت ایران تقدیم نمایم.

آنچه را که باید به عرضستان برسانم آن است که ملت ایران در

یک پرتگاه بود و نبود قرار گرفته و نتیجه ۲۵ سال اختناق و فساد خشم شما هم میهنان عزیز را برانگیخته است. در این ساعات سرنوشت سازیابید با منطق و خونسردی به آینده کشور توجه کنید و کینه توزی و خودخواهی را کنار بگذارید. وقت آن است که ملت ایران ثابت کند استحقاق آزادی و دموکراسی را دارد. وقت آن است که ما به جهانیان بفهمانیم که کشور ما می‌تواند یک کشور آزاد و مستقل و دموکرات باشد. ما نباید به حقوق مردمی که با ما اختلاف عقیده و اختلاف سلیقه دارند تجاوز نمائیم. ما نباید کاری انجمام دهیم که افراد این آب و خاک در مقابل یکدیگر قرار گیرند، ما نباید کاری بکنیم که خدای نخواسته زمزمه های شومی از بعضی از نقاط کشور به گوش برسد.

من به اتكلای قانون و به عنوان نخست وزیر مسئول با قام اختیارات و امکانات خود برای جلوگیری از هرج و مرج و تجاوز به حقوق مردم عمل خواهم کرد. در عین حال که به شما اطمینان می‌دهم در اسرع وقت متجاوزین به حقوق ملت مجازات خواهند شد از شما می‌خواهم که همان طور که آیات عظام انتقام شخصی و تخریب را محکوم نموده اند شما نیز به عنوان ایرانیانی پاک نهاد و روشن دل گوش به تحریکات عناصر مشکوک و غیر مسئول فرا ندهید و همواره به فکر آینده خود و فرزندان خود باشید.

بسیار طبیعی به نظر می‌رسد که تحول یک جامعه با نظام استبدادی به یک جامعه مترقبی و دموکرات بدون برخورد میسر نخواهد بود ولی ما به اندازه کافی قربانی داده ایم. جوانان بیش از حد از خود گذشتگی نموده اند ولی افرادی که پیشاپیش این دگرگونی بنیادی راه گزاف گوئی و خودستائی را گرفته اند اغلب از نمک پروردگان همین دستگاه مخوف می‌باشند که من ۲۵ سال قام در مقابل آن ایستاده ام و با آن مبارزه نمودم.

همه روزه مردم را به کوچه و بازار کشیدن و دانشجویان و دانش آموزان را از درس و مدرسه منع کردن و کارگران را از تولید

بازداشت و با ایجاد خوف و تهدید مردم را مروع نمودن برخلاف دین و برخلاف اخلاق و برخلاف مصالح کشور است.

من به عنوان یک نخست وزیر مستول به قوای انتظامی کشور دستور داده ام که عناصر مخرب و آنهایی که در سر هوای تضعیف یا تجهیزه خاک ایران عزیز را می پرورانند بر طبق موازین قانونی دستگیر و به دادگاه های صالحه بفرستند.

اطمینان کامل دارم که مردم با ایمان و وطن دوست کشور منطق مرا در این روزهای حساس درک نموده واز همکاری باقوای انتظامی که حامی و حافظ قانون هستند دریغ نخواهند نمود. در هر صورت من در انجام وظایف نخست وزیری که ثبات و موجودیت کشور را تضمین می فاید لحظه ای به خود تردید راه نخواهم داد. و من به عنوان یک ایرانی مبارز که وطن خودرا در خطر یافته قبول مسئولیت نمودم. باشد که دعای خیر شما و گذشت زمان مرا از بوته امتحان روسفید و سریلند بیرون آورد.

رادیو بی بی سی چنین گفت:

عزیمت شاه از ایران یک امر حیاتی برای ثبات سیاسی است ولی این امر مرتباً به تعویق افتاده و شایعات فراوان پیرامون آن پخش شده است تا آنجا که ناظران در تهران تصور می کردند که وجود شاه در ایران دکتر بختیار و دولت وی را به خطر انداخته و باعث شعله ور شدن بحران دیگری می شود. *

خسروداد در مصاحبه ای گفت ارتش فقط شاه را می خواهد و از شاه فرمان می برد و اگر دکتر بختیار نتواند مانع از عزیمت شاه بشود با دست خود گور خودرا خواهد کند. اگر هم کمونیستها ایران را تصرف کنند ارتش ایران این وضع را تحمل نخواهد کرد.

روزنامه فیگارو در مصاحبه با شاه ایران مطالبی نوشت و یاد آور شد که شاه ایران اطمینان دارد که اگر با خارج شدن از کشور بختیار را تنها بگذارد نخست وزیر جدید وسیله روحانیون جارو خواهد شد.

فیگارو می نویسد که شاه ایران معتقد است که سه ماه پس از عزیمتش ملت ایران پشیمان خواهد شد ولی باور نمی کند که مجدداً ایرانیان او را به کشور عودت دهند.

سرلشکر نشاط فرمانده گارد می گوید وظیفه ما حفظ تاج و تخت و حمایت از دولت قانونی است. اعلیحضرت برای یک مرخصی رفته اند و وقتی که باز گردند سربازان آماده جانبازی در راه ایشان هستند.

افسران و افراد گارد سلطنتی ۱۲ هزار نفرند که در میان ۴۳ هزار ارتضی بیش از همه به شاه وفادارند.

خبرگزاری فرانسه چنین گفت: خمینی خروج محمد رضا پهلوی را طلیعه پیروزی ملت و سرلوحه سعادت دست یافتن به آزادی واستقلال دانسته و گفت به ملت فداکار ایران تبریک می گویم. شما به ملت های مظلوم ثابت کردید که با فداکاری و استقامت می توان برمشکلات هرچه باشد غلبه کرد. گرچه شاه با جیب انباشته از ذخایر ملت ایران از دست ما گریخت ولی به خواست خداوند به زودی به محکمه کشیده خواهد شد و انتقام مستضعفین گرفته می شود و لیکن قطع دست ستمکار از ادامه ظلم به دست ستم دیدگان فوری است. او رفت به هم پیمان خود اسرائیل دشمن سرسخت اسلام و مسلمین پیوست و اشتفتگی ها را بر جای گذاشت که ترمیم آن جز به تأیید خداوند متعال و همه طبقات ملت و فداکاری اقشار کارдан و روشنفکر میسر نخواهد بود. اکنون در این طلوع سعادت و پیروزی توجه عموم را به مطالبی جلب می کنم: اول بر جوانان غیور لازم

است برای حفظ نظم با آن دسته از قوای انتظامی که به آغوش ملت بازگشته اند همکاری کنند که بدخواهان و منحرفین آشوب و ناامنی ایجاد نکنند. دوم به تظاهرات و شعارهای پرشور علیه رژیم سلطنتی و دولت غاصب ادامه دهند و هر انحرافی و شعاری که مخالف مسیر ملت است به دست عمال شاه مخلوع و عمال اجانب تحقق می یابد. من از جمیع اشخاصی که انحراف داشته و یا گرایش به بعضی از مكتب های انحرافی داشته تقاضا دارم که به آغوش اسلام بازگردند. ما آنها را بادرانه می پذیریم و باید از هر اختلافی جلوگیری شود. سوم آن که دولت موقت برای تهیه مقدمات مجلس مؤسسان معرفی می گردد. وزرای فعلی غیرقانونی هستند و لازم است خودرا در مسیر ملت قرار دهنند. چهارم آن که به کلیه نیروهای انتظامی - زمینی - هوائی - دریائی و غیره توصیه می کنم که دست از حمایت شاه که مخلوع است و بر نمی گردد بردارند و به اسلام بپیوندند که صلاح دین و دنیای آنان در آن است. از همه طبقات خصوصا علمای اعلام تشکر می کنم و سعادت همگان را خواستارم. وحدت کلمه را همیشه خصوصاً تا برانداختن رژیم و استقرار حکومت اسلامی خواستارم.

رادیو بی بی سی دو گزارش داد یکی درباره بدرقه سرد و شادی مردم ایران از رفتن شاه و دیگری استقبال بسیار گرم و جالب دولت و مردم مصر از شاه که طی آن چنین گفت: هنگامی که خبر رفتن شاه به مردم رسید همه به خیابان ها ریخته فریاد می زدند (مرگ برشاه سابق). گزارشگر بی بی سی می گفت آنچه مرا به حیرت ودادشت شعارهای جدید بود که می گفتند بعداز شاه نوبت آمریکاست. مردم عکسهای شاه را از روی اسکناسها برداشته و عکس های خمینی را گذاشته بودند. نکته دیگر این که کامیونهای ارتشی هم چراغ های خود را روشن کرده و مرتب بوق می زدند. عده ای از سربازان به جمعیت پیوسته مانند سایرین فریاد می زدند

(مرگ برشاه) و مردم رامی بوسیدند. زنان شیک پوشی که بارها به اروپا و آمریکا رفته گل به دست در خیابانها شادی می کردند. در تضاد با خروج شاه از ایران که به سردی صورت گرفت و از کشوری که ۳۷ سال برآن حکومت می کرد در اسوان آذین بسته شده با پرچم ها و بطرز با شکوهی از شاه استقبال شد. پرفراز نیزه های سریازان پرچم های رنگین به اهتزاز درآمده بود. فرش قرمز رنگی گستردہ شده بود. در خیابان های اسوان بلندگوهای مساجد از مردم می خواستند به شاه خیر مقدم گویند. تصویر شاه ناگهان بر تیر چراغ های برق ظاهر شد. شاه در یک هتل مجلل اقامت گزید و سادات می خواست که شاه در مصر احساس آرامش کند بهمین جهت مقدم شاه را صمیمانه گرامی داشت و از او تجلیل زیادی به عمل آورد.

دکتر اصلاح افشار می گوید: من می دانم شاه نمی خواست از ایران برود. پس از گفتگوهایی تصمیم گرفت که فقط برای دو ماہ در اوایل ژانویه به آمریکا برود تا با کارترا و اعضای کنگره و سیاستگرانه کنند چون نمی داند که سولیوان سفیر آمریکا چه گزارشاتی به واشنگتن می دهد.

بهمین جهت من جامه دانهایم را به کاخ فرستادم و از اداره کل تشریفات هم چند هدیه کوچک برداشتیم. در نتیجه یک هواپیما پر از اثاثیه و لوازم مورد احتیاج به آمریکا فرستاده شد.

شاه می گفت می خواهم به آمریکا بروم تا مقامات آن کشور را روشن کنم که سقوط رژیم و روی کارآمدن افراطی ها چه خطراتی دارد.

آمریکائیها ظرف ۲۴ ساعت گفتند از سفرشاه به آمریکا استقبال می کنند و می توانند درخانه (والترانتبرک) در پالم اسپرینک استراحت کند. او از دوستان شاه و نیکسون می باشد. ولی بعداً برنامه تغییر کرد و شاه تصمیم گرفت موقتاً برای دیدن سادات به

مصر برود.

شهبانو فرح در مصاحبه‌ای به شوکراس گفته است (او نیز مثل شاه مخالف ناپود کردن انقلاب با خونریزی بود و مثل شوهرش مطمئن نبود که باید کشور را ترک کنند. می‌گوید یک بار به شاه پیشنهاد کرد به خاطر کسانی که به آنها اعتقاد دارند شاه از کشور خارج گردد ولی او بماند ولی شاه قبول نکرد و گفت باید با هم کشور را ترک کنند) شاه هنگام ترک کشور در فرودگاه گفت: گفته بودم که مدتی است احساس خستگی می‌کنم و احتیاج به استراحت دارم ضمناً گفته بودم اول باید خیال مراجعت شود و دولت مستقر گردد بعد مسافرت خواهم کرد. این فرصت بارأی مجلسین به دست آمد و امیدوارم دولت هم در ترمیم خرابیهای گذشته وهم در پایه گذاری آینده موفق گردد. شاه خطاب به دکتر بختیار گفت اکنون شما همه چیز را در دست دارید امیدوارم موفق شوید. ایران را به شما و شما را به خدا می‌سپارم.

همراهان شاه در این سفر عبارت بودند: از شهبانو فرح - دکتر اصلاح افشار - سرهنگ کیومرث جهان بینی رئیس گارد محافظ شاه - دکتر لوسا پیرنیا - سرهنگ یزدان نویسی محافظ مخصوص ملکه - گروهبان علی شهبازی - امیر پور شجاع و محمود الیاسی پیشخدمتها مخصوص - علی کبیری آشپز مخصوص - سرهنگ خلبان معزی.

مطلعی می‌گفت اغلب دوستان ملکه از کشور خارج شده بودند. یکی از دوستان ملکه ازدواج کرده بود و نمی‌خواست از کشور خارج گردد و یکی دیگر هم مذهبی شده بود و چادر اسلامی به سر کرده بود. دکتر لوسا پیرنیا برای خدا حافظی نزد ملکه آمده بود که با او مذاکره شد و موافقت کرد با هواپیمای شاه به سفر باید تا بتواند به ملکه و فرزندان شاه در خارج کمک کند.

امیر طاهری می‌نویسد: شهبانو فرح مقدار زیادی از جواهرات خود را به قیمت ارزان فروخت. یکی از دوستان نزدیک شهبانو

مقداری از جواهرات را فروخت و پولی برای شهبانو نفرستاد.

دکتر باهری به نویسنده کتاب چنین گفت:

در آخرین روزهای اقامت اعلیحضرت در ایران هر روز یک بار شرفیاب می شدم. ولی یک روز قبل از حرکت اعلیحضرت به کاخ صاحبقرانیه احضار شدم. وقتی حضورشان رسیدم و مطالبی فرمودند استدعا کردم از مسافرت به خارج صرفنظر فرمائید زیرا بارفتن از ایران نمی توان آینده را پیش بینی کرد. فرمودند خوبیها مخصوصاً خارجیها ۵ سال است که می خواهند من از ایران بروم و با این طرز دیگر اقامت در ایران ممکن نیست و باید حتماً بروم.

تقاضا کردم خوب است این مطلب را به مردم بفرمائید تا حقیقت برای همه روشن باشد. فرمودند کدام مردم؟ مردمی که عکس خمینی را در ماه می بینند؟ مردمی که روی پشت بام‌ها فریاد (مرگ برشا) می زنند. مردمی که در راه پیمانیهای پی در پی شرکت می کنند. مردمی که در اثر توسعه اقتصادی از رفاه و آسایش زیادی برخوردار شده‌اند. پاسخ آنهمه زحمات و خدمات این بود؟ من باید از کشور بروم. با این طرز با حال تأثیر و تأسف از کاخ خارج شدم.

(۱- ع تافتہ) در مجله روزگارنو درباره مسافرت شاه چنین می نویسد: درباره این که چرا محمد رضا شاه پهلوی ایران را ترک کرد و با کمک ارتش با انقلابیون مبارزه نکرد جواب سئوال کاملاً معلوم است. در کودتای ۱۹۷۵ بنگلادش ۲۲۰ نفر از اقوام و بستگان شیخ مجیب الرحمن کشته شدند. در کودتای ۱۹۷۸ محمد ترکی در افغانستان، داودخان و ۳۲ نفر از فامیل او به قتل رسیدند. در حالیکه در انقلاب بهمن ۵۷ حتی یک نفر از فامیل شاه و شهبانو کشته نشدند و او توانست با وجود کسالت سلطان از وقوع حوادث نظیر بنگلادش و افغانستان برای فامیلش جلوگیری کند. در اواخر

تابستان ۵۷ شاپور غلامرضا و خانش از سفر تابستانی اروپا به تهران بر می گردند. شاه قبلاً به قام فامیل خود و شهبانو دستور داده بود از ایران برونند و برنگردند ولی شاپور غلامرضا برمی گردد. در فرودگاه مهرآباد مقامات امنیتی از ورود او جلوگیری کرده جریان را به شاه گزارش می دهند. شاه دستور می دهد با همان هوایپیمائی که آمده مراجعت کند. خانش با شهبانو مذاکره کرده می گوید من لباس زمستانی ندارم. با شاه مذاکره شد و به سرعت به کاخ خود می رود و مقداری لباس و جواهر خود را برداشته فوراً به اروپا پرواز می کند. طبق اظهار بهبهانیان قبل از انقلاب (کیم روزولت) از طرف کارتر با شاه ملاقات کرده می گوید راهی جز خروج شما از ایران باقی نمانده است اگر مقاومت شود صدماتی به شما و خاندان سلطنت زده خواهد شد.

بعداز این ملاقات شاه از آمریکائیها مأیوس شده به شورویها متousel می گردد که در صورت حمایت او علاوه بر لوله دوم گاز، استخراج نفت شمال به روس ها اگذار خواهد شد. هم چنین در تجارت خارجی امتیازاتی به شورویها خواهد داد. سفیر جواب می دهد مطالب را به اطلاع مسکو می رسانم. چند روز بعد شاه سفیر را می خواهد می گویند به مسکو رفته که تا سقوط رژیم به ایران مراجعت نکرد.

در جلسه ۲۲ بهمن ۵۷ شورای عالی ارش و قتنی فردوست از بدراه ای می پرسد چه نیروی در اختیار دارد؟ او جواب می دهد لشکر گارد شاهنشاهی در اختیار من است ولی سایر پادگانها فقط افسران و درجه داران سرخدمت هستند. در ۶ ماه گذشته هر سریاز وظیفه ای که به مرخصی رفته به پادگانها بر نگشته و شاه از فراریان سریازان وظیفه مطلع بوده است.

با توجه به حریانات بالا نمی شود به شاه ایراد گرفت که چرا مملکت را ترک کرد زیرا اگر شاه با برنامه ابرقدرتها که قسمتی از آن تغییر رژیم بود مخالفت می کرد و از ایران خارج نمی شد

وسیله هایزr و سولیوان که مأموریت دو جانبی ای در ایران داشتند کودتا می شد و شاه و فامیلش به قتل می رسیدند و چون مقاومت نکرد و رفت کودتا صورت نگرفت. در مطبوعات مختلف هست که هایزr به ارتضیان ایران کلک زد تا کودتا نکنند.

داود شومر در کتاب سقوط شاهنشاهی می نویسد: روز ۸ فوریه ۷۹ کمیسیون محترمانه ای در دفتر قره باغی تشکیل و روز ۱۰ فوریه برای کودتا معین می شود که خسروداد با چتریازانش با یک کودتای سریع مواضع حساس تهران را تصرف کنند و رهبران انقلاب دستگیر شوند. مراتب توسط قره باغی به هایزr اطلاع داده می شود که جلوی کودتا را می گیرد. روز ۲۳ بهمن ۵۷ سپهبد بدراه ای و سرلشکر نشاط و سرلشکر خسروداد تصمیم به کودتا گرفته می خواستند با استفاده از لشکر گارد نقاط حساس را تصرف کنند که جریان به سرلشکر قره نی رئیس ستاد خبر داده می شود که با کشته شدن بدراه ای و نشاط برنامه بهم می خورد. ایراد به شاه این است که وقتی فهمید چند روز پیشتر از عمرش باقی نمانده چرا حقایق را نگفت تالااقل نسل آینده از آن سرمش بگیرد.

حسنین هیکل درباره سفر شاه چنین می نویسد:
اسرائیلیها اولین کسانی بودند که زنگ خطر را به صدا در آوردند و نگرانی خود را از طریق ژنرال افشار به اطلاع شاه رسانیدند. لیکن شاه آنها را مطمئن ساخت که بر اوضاع مسلط است و جلوی این کارها گرفته خواهد شد. به زحمت می توان کسانی را پیدا کرد که در صورت سقوط شاه بیش از اسرائیلیها زیان می دیدند. سالی ۴۰۰ میلیون دلار دادو ستد تجاری با ایران داشتند. ایران یکی از مشتریان پرورا قرص سلاح های اسرائیلی بود. در سال حدود ۶۰۰ میلیون دلار اسلحه سبک به ایران می فروختند.
در سپتامبر ۱۹۸۷ کمیته مخصوصی از کنگره آمریکا گزارش

داده بود که حداقل تاده سال دیگر هیچ خطر عمدۀ ای شاه و رژیم‌ش را تهدید نمی‌کند زیرا هیچ قدرتی توانانی مقابله با ارتش شاه را ندارد.

در ۱۹ نوامبر همان سال روسها هم که روابط حسنۀ ای با ایران داشتند سکوت را شکستند. پراودا نوشت: که برزنف هشدار داده هرگونه مداخله نظامی در امور داخلی ایران به منزله اقدامی است که امنیت روسیه را به خطر خواهد انداخت. در همان ایام شاه سفیر شوروی ولادیمیر ینوگرادوف را احضار کرد که روابط خوبی با شاه داشت. شاه از او در باره حوادث اخیر سئوال کرد. سفیر گفت شما حقایق را بهتر از من می‌دانید ولی نظرمن یک نظر مارکسیستی است و این حرکتها نشانه وجود طبقات فقیر در جامعه است که خواسته‌های آنان تأمین نشده و طبقات متوسط هم از مداخلات خارجیها به تنگ آمده و خودرا از امکان تعیین سرنوشت خود و مداخله در امور حکومت محروم می‌دانند ولی از فساد دستگاه و مداخلات آمریکائیها و نزدیکی شاه با آمریکا حرفی نزد شاه ناگهان پرسید اگر شما به جای من بودید چه می‌کردید؟ سفیر گفت من در عمرم هرگز شاه نبوده ام و متأسفم که نظر من به درد شما نخواهد خورد. با این طرز سفیر نشان داد که شوروی در جریانات دخالتی ندارد و آماده کمک به ایران است. در حالی که روسها معتقد بودند که انقلاب ایران از در مذهب درآمده که همه جا عامل ارجاع است.

با رفتن شاه از ایران مخالفین جان تازه ای گرفتند. تظاهرات روز سفرشاه و پائین کشیدن مجسمه‌ها در سراسر کشور آنها را مصمم‌تر ساخت که به صورتی است رژیم شاهنشاهی را در ایران سرنگون سازند. بارفتن شاه بختیار سعی داشت که آرامش به کشور باز گردد. دکتر بختیار با داشتن رابطه نزدیک با بازرگان می‌کوشید از آن طریق خمینی را وادار کند که برای اجرای برنامه‌ها به او

مهلتی بدهد بهمین جهت بدوا با احترام و تجلیل از خمینی و علمای اعلام یاد می کرد و سپس برنامه دیدار از خمینی در پاریس تهیه شد ولی نزدیکان خمینی می کوشیدند که بهیچوجه بین بختیار و خمینی ملاقاتی صورت نگیرد و با استفاده از حاد بودن اوضاع موجبات سقوط دولت و رژیم را فراهم سازند. بهمین جهت خمینی که تصمیم داشت بلاقاصله بعد از رفتن شاه به ایران باز گردد به علت همین مذاکرات و شایعات مبنی بر این که هوایپیامی خمینی در آسمان ایران منفجر می گردد یا این که خمینی و همراهانش با هوایپیما به یکی از جزایر ایران راهنمائی می شوند به تأخیر افتاد. بیش از هر چیز در آن روزها آمدن و نیامدن خمینی به ایران مطرح بود.

نهضت آزادی ایران در تاریخ ۲۴ دی ماه ۱۳۵۷ طی بیانیه ای چنین اعلام داشت:

- ۱ - با رفتن شاه مبارزات را پایان یافته تلقی نکنید.
 - ۲ - در رابر هیچ توطنه ای که به ثبیت رژیم سلطنتی منجر می گردد فریب نخویید.
 - ۳ - از هرگونه تخریب و آتش سوزی بپرهیزید.
 - ۴ - به هیچگونه اقدام فردی و خودسرانه دست نزنید.
 - ۵ - حرکت تعاونی اسلامی را گسترش دهیم.
 - ۶ - همبستگی خود را برای تحقق نهضت اسلامی نشان دهیم.
- نهضت آزادی همانطوری که در ۱۲ آبان ۱۳۵۷ اعلام کرد
- ۱) - اکثریت مردم ایران شاه و رژیم او را نمی خواهند و خواستار حکومت اسلامی هستند.
 - ۲) - اکثریت قاطع ملت ایران آیت الله العظمی خمینی را به رهبری خود برگزیده (اند)
- ***

روزنامه کیهان چاپ لندن در شماره ۴۰۲ مورخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۱ درباره تصمیم رهبران کشورها چنین می نویسد:

رهبری سیاسی همه اش بهره مندی از مزایای قدرت نیست. اوقاتی پیش می آید که باید پای همه چیز ایستاد. باید خیلی از چیزها را فدا کرد حتی وجاht ملی و محبویت را برد و باخت در بازی سیاست یک مسئله خصوصی نیست چیزی به مراتب مهمتر از آن است که در لحظه تصمیم نباید دچار تردید شد یا این که به فکر خود بود.

باید گفت رهبران سیاسی هم بشر هستند و از ضعفها و نقص های بشر مبرا نیستند. همه آنها ممکن است اشتباه کنند، بترسند، بلغرنند. ممکن است در لحظات حساس نتوانند تصمیم بگیرند. چنانکه درباره قوی ترین آنها یعنی ژنرال دوگل چنین شد. در روز ۲۹ ماه مه ۱۹۶۸ ژنرال دوگل که اورا مظہر مقاومت درجهان می شناختند از حوادث گریخت. یک روز تمام کسی نمی دانست دوگل به کجا رفته است. اعتصابات و تظاهرات فرانسه را فلجه کرده بود. دوگل با هلیکوپتر نزد ژنرال ماسو فرمانده نیروی فرانسه در آلمان رفته بود. دوگل به ماسو گفت (همه چیز از دست رفت. کمونیستها کشور را فلجه کرده اند. من کنار کشیده ام و خودرا درپناه تو قرار می دهم) ژنرال ماسو او را به دفتر کار خود برد و گفت شما مرد جنگ دیده اید، از سال ۱۹۴۰ وارد نبرد سیاسی شده اید و باید تا آخر ادامه ذهید مثل یک سرباز. سرانجام دوگل تسليم شد و روحیه خود را بازیافت و دست ماسورا فشد و بازگشت. دوگلیست هاتظاهرات بزرگی کردند، چپی ها روحیه خود را باختند و دوگل مسلط شد.

درباره احمدشاه هم همین امر پیش آمد. وقتی قشون روس وارد ایران شد و تا قزوین پیش آمد احمدشاه تصمیم گرفت به اصفهان برود که فرمانفرما خود را به شاه رسانید و گفت اگر پایت را از تهران خارج بگذاری تخت و تاج خودت و دودمان قاجار را بریاد می دهی. اجداد ما تاج و تخت را آسان نگرفته اند که آسان از دست می دهی. سماحت فرمانفرما موجب شد که احمدشاه از سفر منصرف شود. با آمدن سپهدار تنکابنی و صمصام السلطنه بختیاری

و بازداشت شاه از سفر تا مدتی سلطنت قاجار حفظ شد.
اخیراً در الجریره نیز محمد بوضیاف رئیس شورایعالی آن
کشور در گفتگوی مطبوعاتی چنین گفت (برای نجات کشور هرگاه
لازم باشد ده هزار تن بازداشت و تبعید شوند مسئله مهمی نیست.
من این را با وجود آرام می گویم) او با این طرز الجزیره را از خطر
نجات داد. ولی سرانجام جان خود را هم از دست داد.

تاریخ نشان می دهد که فاجعه وقتی اتفاق می افتد یعنی
روز حادثه انسان نه (ژنرال ماسورا) در کنار دارد و نه (فرمانفرما)
را.



وداع شاه با آخرین نخست وزیرش در فرودگاه مهرآباد

(شورای سلطنت) و (شورای انقلاب)

در گیرودار رفتن شاه و آمدن خمینی دو شورا در ایران تشکیل شد یکی شورای سلطنت که طبق قانون اساسی در غیاب شاه باید وظایف سلطنت را انجام دهد و دیگری شورای انقلاب که از طرف خمینی تعیین شده بود که باید به وظایف انقلابی و کارهای انتقال رژیم پردازد.

اعضای شورای سلطنت عبارت بودند از: ۱ - دکتر شاپور بختیار نخست وزیر ۲ - دکتر محمد سجادی رئیس مجلس سنا ۳ - دکتر جواد سعید رئیس مجلس شورای اسلامی ۴ - دکتر علیقلی اردلان وزیر دریارشاہنشاهی ۵ - ارتشبد قره باگی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران ۶ - عبدالله انتظام ۷ - سید جلال الدین تهرانی ۸ - محمدعلی وارسته ۹ - دکتر عبدالحسین علی آبادی.

روزنامه اطلاعات درباره شورای سلطنت در ۲۳ دی ماه ۵۷ چنین نوشت: در آغاز قرار بود که شورای سلطنت از چهره هائی تشکیل شود که علاوه بر نداشتن مسئولیت رسمی در سال های گذشته از کارهای دولتی بر کنار بوده اند بهمین جهت با این افراد تماس گرفته شد. اللهم اصالح مسئله خستگی و کهولت را عنوان کرد و دلالت دیگری را برای عدم قبول ذکر نمود. دکتر صدیقی دعوت را نپذیرفت چون معتقد به رفتن شاه به خارج از کشور نبود. دکتر سنجابی هم دعوت را رد کرد. دکتر امینی گفت ترجیح می دهد که

بدون داشتن مسئولیت ارتباط خود را با همه گروهها حفظ کند. بنا
براین در آخرین ساعت اسامی شورایی سلطنت اعلام گردید.

محمود دژکام می نویسد: در طوفان ۵۷ یک روز دکتر امینی
از من خواهش کرد که اگر ممکن است با اللهیار صالح صحبت کنم که
آیا حاضر است ریاست شورای سلطنت را بپذیرد؟ در صورت قبول
شاه، شخصاً به ایشان تلفن خواهد کرد. جریان را به اطلاع ایشان
رساندم. صالح گفت اگر دیگری بود همان پاسخ کلی را می دادم که
بازنشسته هستم ولی به شما می گویم که سال هاست شاه را امتحان
کرده ام، شخصی است دو بهم زن، بارها به خاطر مصلحت کشور
مطلوبی را به او گفته ام بلا فاصله مطلب را با طرف در میان گذاشته
و نام گوینده را هم ذکر کرده، حالا هم که به سراغ من آمده از بد
حادثه است، بگذار آنچه را در کودتای ۲۸ مرداد کاشته درو کند.
صالح علاوه بر آنکه خود ریاست شورای سلطنت را نپذیرفت
نzd نجم الملک و وارسته هم رفت که آنها هم نپذیرند که فقط نجم
الملک حرف اورا پذیرفت.

به دکتر امینی گفتم چرا شما از شاه حمایت می کنید؟ او در
گذشته برای همسر شما پرونده ساخت و حتی گروهبانی را وادار کرد
که در تلویزیون ثابت به سوی شما تیراندازی کند و شمارا بترساند.
دکتر امینی گفت وضع شاه خراب است و بسیار مضطرب و
ترسو شده است، بیماری هم اورا خیلی رنج می دهد، من به اتفاق
انتظام می کوشم تا آلت دست ژنرال ها نشود، آنها می کوشند تا
شاه را وادار به مقاومت و حتی بیماران تظاهرات بکنند. اللهیار
صالح با ایمان به جمهوری اسلامی رأی داد. همین که فیلم شرکت
او در رفراندم در تلویزیون پخش شد مخالفان به خانه اش تلفن
کردند که بعضی هم بی ادبانه بود و لی او می گفت عقیده دارد.

ارتسبد قره باغی چنین می نویسد: اولین جلسه شورای

سلطنت روز ۲۴ دی ماه ۱۳۵۷ در کاخ نیاوران تشکیل شد. اتاق مزبور جنب دفتر اعلیحضرت بود که معمولاً شوراها در حضور شاهنشاه تشکیل می گردید. وقتی دور میز نشستیم وارسته چنین گفت: روز ۱۶ خرداد ۴۲ به دعوت تلفنی علاء وزیر دربار گرد آمدیم. علاء گفت دو روز است مملکت دچار هرج و مرج شده و مردم تظاهراتی علیه دولت و به نفع روحانیت می نمایند، متأسفانه عده ای هم کشته و مجرروح شده اند که این وضع نمی تواند ادامه یابد. از آقایان دعوت کرده ام که نظرات شما رجال قدیمی مملکت را که مورد اعتماد مردم می باشید دریافت و بررسی نمائیم که برای آرامش چه باید کرد؟ من اظهار کردم در قدیم وقتی این قبیل بحرانها پیش می آمد دولت مستعفی می گردید و رجالی مانند مؤمن الملک و مستوفی المالک مصدر کار می شدند و چون مردم به آنان اعتماد داشتند و می دانستند آنها خدمتگذار هستند آرام می گرفتند، لازم است در این موقع حساس دولت مستعفی گشته کسی سرکار بباید که مورد نظر مردم باشد و دولت آینده هم از روحانیون دلخواه نماید. انتظام گفت مقتضی نبود اعلیحضرت به قم رفته در میدان شهر اظهاراتی علیه روحانیت بنماید که موجب کدورت آنها گردد، لازم است از آنها رفع کدورت شود. گویا پس از خاتمه جلسه سپهبد یزدان پناه یکی از حاضرین در جلسه شرفیاب شده و اظهار نموده اند اعلیحضرتا چه نشسته اید که در منزل خودتان علیه شما گفتگو می نمایند و دولت تعیین می کنند و شما اطلاعی ندارید. اعلیحضرت پس از اطلاع اظهار نموده اند که باید این رجال را در توالت انداخته و سیفون را کشید. بعدها علاء از وزارت دربار و انتظام از شرکت نفت کنار گذاشتند شدنده و من و سایرین هم مورد غضب بودیم تا حالا. شرکت کنندگان در آن جلسه عبارت بودند از حسین علاء - سپهبد یزدان پناه - محمدعلی وارسته - مهندس جعفر شریف امامی - عبدالله انتظام - دیوان بیگی.

قره باغی می نویسد: اعلیحضرت در جلسه شورای سلطنت

حاضر شده چنین فرمودند: دولت برابر قانون اساسی تشکیل و رئیس دولت از قانون اساسی پشتیبانی می نماید، به ارتش هم دستور داده ایم از دولت پشتیبانی کند، برابر قانون اساسی لازم بود که شورای سلطنت تشکیل شود تا در مدت مسافرت وظایف را برابر قانون انجام دهد، امیدواریم دولت موفق شود به اعتصابات و اغتشاشات خاتمه داده و آرامش را در کشور برقرار سازد، فکر نمی کنم اشکالی در کار رأی اعتماد مجلسین باشد. رئیس مجلس سنا گفت فردا به دولت رأی اعتمادداده می شود. نخست وزیر اطمینان داد که به زودی اغتشاشات و اعتصاب‌ها پایان می یابد و استدعا نمود که مسافرت بعداز رأی اعتماد صورت گیرد. همه تأیید کردند مسافرت روز سه شنبه ۲۶ دی ماه بعداز رأی اعتماد مجلسین انجام شود. تهرانی هم در گوش اعلیحضرت مطالبی گفت و ایشان می خندیدند.

به طور کلی اعضای شورای سلطنت در مورد رئیس شورا و مسافرت تهرانی به پاریس بحثی نکردند تا اینکه بعداً نخست وزیر گفت تهرانی به علت سابقه دوستی با آیت الله خمینی با عنوان رئیس شورای سلطنت برای ملاقات ایشان به پاریس خواهد رفت. بختیار اصولاً به شورای سلطنت که به پیشنهاد خودش به وجود آمده بود اعتقادی نداشت و نمی خواست تشکیل جلسه بددهد بهمین جهت بعد از سفر اعلیحضرت دو نوبت آنهم به اصرار من تشکیل شد. در جلسه یکم بختیار در مورد برقراری آرامش و اظهار امیدواری به سفر تهرانی به پاریس گفت با ایشان از پاریس مذاکرت تلفنی داشته و موافقت نموده که به منظور ملاقات با خمینی از ریاست شورای سلطنت استعفا بددهد و امیدوار بود که با اقدامات ایشان در پاریس و مذاکرات خودش با مخالفین به زودی نا آرامیها پایان یابد. وقتی متن استعفای تهرانی منتشر شد که شورای سلطنت را غیرقانونی دانسته و نتیجه ای هم از مذاکرات حاصل نشد و چگونگی را از بختیار سوال کردم گفت این حرفها تأثیری ندارد ما کار خود را انجام

می دهیم. در حالیکه چنین نبود غیرقانونی اعلام شدن شورای سلطنت غیرقانونی شدن بختیار هم بود که توسط خمینی غیرقانونی شده بود. پیشنهاد بار دوم من برای تشکیل شورای سلطنت به این دلیل بود که چون اعلیحضرت در موقع خروج از کشور خلاف معمول همیشه اختیارات را به رئیس ستاد بزرگ نداده بودند تا به موجب آن فرامین ارتض امضا شود تصمیم گرفتم فرامین به امضا رئیس شورای سلطنت برسد و چون جریان را به بختیار گفتم اظهار داشت این کار مهم نیست من خودم فرامین را امضا می کنم. گفتم اگر قرار است شما امضا کنید لازم است شورای سلطنت این اجازه را به نخست وزیر بدهد. بهمین جهت جلسه شورای سلطنت در نخست وزیری تشکیل و پس از بحث زیادی شورا موافقت نمود که فرامین را نخست وزیر امضا کند. قرار شد وارسته از طرف رئیس شورای سلطنت امضا کند که بهمین ترتیب عمل شد. در این جلسه رؤسای مجلسین و وزیر دربار به بحران و آشتگی و اعتصابات اشاره کرده خواستار اقدامات جدی تری شدند، حتی گفته شد اگر لازم است با سفرای امریکا و انگلیس و شوروی مذاکره شود تا ترتیبی داده شود که این آشوبها خاتمه یابد. بختیار گفت من مشغول مذاکره با آنها هستم، دو راه بیشتر وجود ندارد یکی رفراندم تا مردم نظرشان را بدهند که اگر مقدور نباشد که دکتر سجادی ضمن قطع صحبت ایشان اظهار داشت جلسه مشترک مجلسین دعوت شوند تا دوماده قانون اساسی اصلاح گردد که بختیار تکرار آن را کرد دوماده قانون اساسی اصلاح گردد تا به این آشوبها و اغتشاشات خاتمه داده شود. (منظور دوماده مربوط به تغییر رژیم سلطنت در قانون اساسی می باشد). چون هر دوراه حل صورت قانونی دارد دیگر اشکالی درین نخواهد بود.

درباره رفراندم پیشنهادی بختیار بعدا باز رگان چنین نوشت:
دراوایل بهمن ۵۷ جلسه سه نفری با شرکت یکی از روحانیون عضو

شورای انقلاب و سفیر آمریکا تشکیل گردید. موضوع برگذاری رفراندم جهت تبدیل مشروطه سلطنتی به جمهوری اسلامی بود. نظر سفیر آمریکا این بود که رفراندم را وزارت کشور دولت بختیار انجام دهد که از نظر حقوق بین الملل اشکالی پیش نیاید ولی نظر دونفر دیگر این بود که در رفراندم توسط دولت بختیار، ملت شرکت نخواهد کرد بهتر است این کار در مساجد و مدارس انجام و دولت نظارت کند و زیر نظر وزیر کشور و دولت مورد انتخاب و اعتماد رهبری انقلاب باشد.

دکتر یزدی درباره فعالیت های محramانه بختیار و تغییر دوماده قانون اساسی چنین می نویسد: امام پیغام داد شورای سلطنت غیرقانونی است آن وقت قرار شد طرح دیگری پیاده شود یعنی بختیار اعلام جمهوری کند و با تشکیل جلسه مجلسین اصل رژیم شاهنشاهی را از قانون اساسی حذف کند و علت این که بختیار از امام چند هفته مهلت خواسته همین بود.

قره باغی می نویسد: جریان مذاکرات شورای سلطنت و اظهارات بختیار را درباره اصلاح قانون اساسی در کمیته بحران مطرح کردم و گفتم اعلیحضرت معتقد بودند مشکل مملکت سیاسی است نه نظامی و به عهده نخست وزیر محل فرموده و ارتباط تلفنی با ایشان دارند و به ستاد و فرماندهان اجازه ارتباط نداده اند بهتر است تأمل کنیم تا ببینیم نخست وزیر چه می کند. در عمل دیدیم که نخست وزیر بهیچوجه علاقه ای به شورای سلطنت نداشت و مایل نبود که شورا تشکیل شود. بهمین جهت نخست وزیر در هیچ موردی به شورای سلطنت مراجعه ننموده و مشورتی به عمل نیاورد.

روزنامه ایران پست چنین نوشت: در نخست وزیری جلسه

شورای سلطنت تشکیل و به پیشنهاد دکتر بختیار قرار شد سید جلال تهرانی رئیس شود تا باروابط نزدیکی که با خمینی و آخوندها دارد واسطه کار شود. سید جلال به بختیار گفته بود که بدون استعفای تواند خمینی را ببیند. بختیار که به موفقیت خود امیدوار بود گفت مانع ندارد که بتوانید بدون واسطه پیغام مرا به ایشان برسانید مرتباً ما جلسه شورا را تشکیل می‌دهیم و با استعفای شما مخالفت می‌کنیم. پیشنهادات بختیار برای خمینی یک مقدمه و سه بخش داشت. در مقدمه یادآور شده بود که هر نوع راه حلی بدون موافقت روحانیت امکان پذیر نیست. راه حل اول فرصت دو ماهه‌ای بود که در اختیار دولت بختیار گذارده شود تا با آزادی زندانیان سیاسی و مطبوعات و احزاب سیاسی و اجتماعات جامعه را به سوی دموکراسی حرکت دهد. دوم اینکه در همین مدت با انحلال مجلسین و محکمه و مجازات سردمداران ظلم و فساد به خواست ملت ایران پاسخ دهد. سوم این که امرای ارشاد را که به فکر کودتا هستند از قدرت دور کند. در مقابل بختیار از خمینی می‌خواست از مردم بخواهد که سرکارها ایشان بروند تا کارهای مملکت فلج نشود.

سید جلال تهرانی به گفته خودش فقط یک بار دست شاه را بوسیله بود و آن هم در زمانی که به اتفاق پاکروان سند مرجعیتی را که شریعتمداری و میلاتی و خونساری برای خمینی ساخته بودند نزد شاه برد و گفته بود (قریانت گردم. دست از سر این سید بردار خونش گردنت را می‌گیرد. او که چیزی نمی‌خواهد به جای تبعید و زندان به قم برگردانش. بعد هم به عنوان زیارت قم او وسایرین را ببین، به خدا قسم سید تا آخر عمر دعاگو خواهد بود. او آدم مغورو جاه طلبی است دلش می‌خواهد سری توی سرها داشته باشد دستور بده پرسش سید مصطفی را هم از قم وکیل کنند و مقداری از جوهر اوقاف را هم برایش بفرست) به هر حال سید جلال با این سابقه و خصوصیت عازم پاریس شد. سید جلال برای ملاقات چند تن از روحانیون و نزدیکان خمینی به (هتل کریون) رفت. این همان

هتلی است که در زمان نخست وزیری ازهاری یک بار اردشیر زاهدی در آنجا با ابوالحسن بنی صدر ملاقات کرده بود. پدران آنها روابط بسیار صمیمانه داشتند. زاهدی در زمان مصدق مدتی در خانه آیت الله بنی صدر در همدان پنهان بود و پس از سقوط مصدق ابوالحسن بنی صدر را از زندان نجات داد. زاهدی از بنی صدر خواست که ترتیبی بدهد که به دیدار خمینی برود و اگر موافقت کند استعفای شاه را بگیرد و ولیعهد به سلطنت برسد و هر که را امام معین می کند نایب السلطنه باشد. بنی صدر گفت خمینی از کسانی است که حتی نمی تواند افرادی نظیر اردشیر زاهدی را در یک فرسنگی خانه اش ببیند. بهتر است این مذاکرات و ملاقات پنهان بماند ولی این پیشنهادات بعداً در روزنامه فیگارو چاپ شد.

بهرحال سید جلال در همین هتل چندتن از نزدیکان خمینی را در جلسه ای دید که همگی به او گفتهند فقط در صورت استعفا می تواند آیت الله را ببیند و بس.

بعضی دیگر از نشریات نوشته بودند قبل از قرار بود دکتر سجادی و دکتر سعید متفقاً به پاریس بروند و از خمینی بخواهند و دعوت کنند که به ایران بباید ولی این برنامه منتفی شد. *

دکتر بختیار درباره شورای سلطنت چنین می نویسد: تعیین شورای سلطنت از وظایف شاه است. البته ایشان از بندۀ و انتظام و دکتر امینی دکتر صدیقی هم پرسیدند. انتصاب سید جلال تهرانی به چند دلیل بود. اولاً ایشان یک آخوند بود و در جریان گرفتاری خمینی در سال ۱۳۶۴ نقش به قام معنی مؤثری بازی کرد. ایشان گفتهند فتوای شریعتمداری - میلانی - قمی راجع به درجه اجتهاد حاج آقا سید روح الله را من به شاه داده و از او دفاع کرده ام. من دکتر علی آبادی را پیشنهاد کردم که با کمال شهامت قبول کرد و تا روز آخر هم ماند. همچنین دکتر علی اکبر سیاسی و محمد سروری را پیشنهاد

کردم که به علت کهولت قبول نکردند. وقتی تصمیم گرفتم به آقای خمینی پیغام بدهم که از خر شیطان پائین بباید و مثل یک آدم منطقی صحبت کند بهترین راه این بود آدمی همزیان خودش باشد که مخصوصاً به او خدمتی هم کرده باشد. وقتی خمینی خواست او هم استعفا کرد. هر کس یک فلزی دارد از اشخاص بیش از ظرفیت شان نباید توقع داشت.

در نشریات مختلف متن استعفای سید جلال تهرانی را به دو صورت دیدم که کامل ترین آن چنین است:



یکشنبه اول بهمن ماه ۱۳۵۷ هجری شمسی مطابق ۲۲ صفر المظفر ۱۳۹۹ هجری قمری-پاریس - قبول ریاست شورای سلطنت ایران از طرف این جانب فقط برای مصالح مملکت و امکان تأمین آرامش احتمالی آن بود. ولی شورای سلطنت به سبب مسافرت این جانب به پاریس که برای نیل به هدف اصلی بود تشکیل نگردید. در این فاصله اوضاع داخلی ایران سریعاً تغییر یافت به طوری که

برای احترام به افکار عمومی و با توجه به فتوای حضرت آیت الله العظمی خمینی دامت برکاته مبنی بر غیرقانونی بودن آن شورا آن را غیرقانونی دانسته کناره گیری کردم. از خداوند و اجداد طاهرين و ارواح مقدسه اولیاء اسلام مستلت دارم که مملکت و ملت مسلمان ایران را در ظل عنایات حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه از هرگزندی مصون داشته و استقلال وطن عزیزما را محفوظ فرمایند.

محمد الحسینی سید جلال الدین تهرانی

دکتر یزدی در این باره چنین می نویسد: روز ۳۰ دی ماه ۵۷
نامه ای از سید جلال تهرانی خطاب به امام به دستم رسید که درخواست کرده بود به دیدار امام بباید. درخواست را با امام مطرح ساختم. در آن جلسه حاج احمدآقا و اشراقی و شاید یکی دو نفر دیگر هم حضور داشتند. امام اجابت درخواست تهرانی را موکول به استعفای کتبی از شورای سلطنت دانسته و باید تشريع کند که شورای سلطنت را غیرقانونی می داند. این مطلب را برای سید جلال در حاشیه نامه اش نوشته برایش فرستادم. صبح روز بعد سید جلال شرحی مبنی بر استعفا از شورای سلطنت نوشته و فرستاد اما (به غیرقانونی بودن) اشاره ای نکرده بود لذا مورد قبول امام قرار نگرفت. قرار شد حاج احمدآقا و دکتر سیف الدین نبوی به خانه سید جلال در پاریس بروند. بعداز نیم ساعت برگشتند و استعفا نامه طبق نظر امام اصلاح شد. بهمین جهت دو متن استعفا وجود دارد که (هردو در این کتاب دکتر یزدی چاپ شده است).

دیدار سید جلال با امام کوتاه و تشریفاتی حدود ده دقیقه بود. مطلب جز تسلیم استعفا و دعای خیر توسط امام چیزی مطرح نگردید. وقتی مرا دید گفت بالاخره کار خودتان را کردید. گفتم اگر چه عضویت در شورای سلطنت عمل خلاقی بود ولی با استعفای خود آن را منحل و به سهم خودتان به انقلاب کمک کردید و قابل تقدیر است. او هنگام خدا حافظی با اشراقی رویوسی کرد و به

خبرنگاران گفت هیچگونه مقاسی با اختیار ندارد.

استعفای سید جلال بعد از خروج شاه از ایران به عنوان بزرگترین پیروزی برای امام تلقی شد و تیر خلاص برای شورای سلطنت بود. خبرگزاریها گفتند رئیس شورای عالی سلطنت یعنی بالاترین مقام بعد از خروج شاه از ایران ۹ روز پس از انتصاب استعفای خود را به مضم ترین دشمن شاه یعنی خمینی شخصاً تسلیم نمود. او که باید در غیاب شاه قائمی قدرت سلطنت را اعمال نماید تسلیم کامل خود را به رهبر مذهبی تبعیدی ایران با تغییر متن استعفای اولش به درخواست آیت الله نشان داد. عده ای عمل سید جلال الدین را خیانت خواندند که او در پاسخ گفت اینها به مسائل ایران جاهلند و باکوته نظری قضاوت می کنند. من افکار عمومی ایرانیان را در تهران دیدم و فکر کردم با استعفا از شورای سلطنت ممکن است بتوانم به حل مشکل کمکی بکنم.

به طور کلی باید گفت تشکیل شورای سلطنت از زمان روی کار آمدن دولت شریف امامی مطرح بود. دکتر امینی برای این کار اصرار داشت و با مطهری مقام می گیرد و او با مشورت همکاران ۵ نفر محیط طباطبائی - دکتر یدالله سحابی - دکتر علی آبادی - دکتر ایزدی - مهندس مهد مینا را معرفی می کند. امینی به سحابی می گوید شورای سلطنت با عضویت ۵ نظامی و ۵ غیر نظامی تشکیل شود ولی سحابی رد می کند و موضوع را در شورای انقلاب مطرح می سازد. مطهری در مقام تلفنی با پاریس نظر امام را می پرسد. گفتند هرگز، هرگز مصلحت نیست بپذیرید. نام اشخاص دیگر هم مثل بهشتی - شریعتمداری - اللہبار صالح و دکتر سنجابی برده می شد. به علاوه درباره اسم شوراهم بحث بود. شورای نیابت سلطنت یا شورای اداره امور کشور یا شورای ملی؟

سرانجام شورای سلطنت تشکیل شد و دکتر علی آبادی هم عضویت را پذیرفته و همان موقع هم استعفای کتبی خود را به طور خصوصی به شورای انقلاب داد تا هر زمان که لازم دانستند منتشر

سازند. متن استعفا که تاریخ آن ۱۵ دی ماه ۵۷ بود در ۱۱ بهمن ۵۷ منتشر شد. بعد از پیروزی انقلاب دکتر علی آبادی به جرم عضویت در شورای سلطنت بازداشت و به کمیته سلطنت آباد زیر نظر دانش منفرد برده شد. وی چگونگی عضویت و استعفای خود را از شورای سلطنت بیان داشت اما آنها قبول نکردند تا آنکه خانواده ایشان به مطهری متولّ شدند. مطهری به کمیته سلطنت آباد رفته او را آزاد کرد.

پس از باز گشت امام دکتر جواد سعید رئیس مجلس توسط دکتر سنجابی پیغام داد که برای حل بحران و روی کار آمدن دولت مورد نظر امام غایبندگان حاضرند دولت بختیار را باقید سه فوریت استیضاح کنند و فی المجلس رأی عدم اعتماد بدھند و در همان جلسه به مهندس بازرگان بدون این که به مجلس بیاید رأی اعتماد بدھند و پس از آن دسته جمعی استعفا کرده خود به خود مجلس را منحل سازند. وقتی این پیشنهاد در مدرسه علوی در حضور امام مطرح شد راقم استدلال کردم که این رسمی شناختن سلطنت و ارکان آن می باشد لذا این پیشنهاد مردود شناخته شد. استدلال این بود که حاکمیت جدید از انقلاب ملت ایران نشئت می گیرد و هر انقلابی قوانین خود را وضع می کند و نیازی به احراز مشروعيت از قوانین گذشته را ندارد.

روزنامه کیهان می نویسد: دکتر سعید رئیس مجلس شورای ملی و عضو شورای سلطنت طی نامه کتبی به مهندس بازرگان پیشنهاد کرده بود که جلسه مشترکی از دو مجلس تشکیل و شرکت کنندگان ضمن سلب اعتماد نسبت به کابینه بختیار، دولت بازرگان را به رسمیت بشناسند و مجلسین هیئت مدیره موقت را تحت ریاست بازرگان و با حضور رئیس ستاد ارتش تا مرحله تشکیل مجلس مؤسسان عالی ترین مرجع رسمی کشور اعلام کند. بازرگان در بست این پیشنهاد را پذیرفته بود که این کار هم جلوی خونریزی را می

گرفت و هم کشور را پای بند به دموکراسی معرفی می کرد. بهمین
جهت بازرگان که با دکتر سجادی نسبت فامیلی داشت موضوع را با
تلفن به اطلاع رئیس مجلس سنا هم می رساند و موافقت خود را با
طرح رئیس مجلس شورای اسلام می کند. شورای انقلاب هم در
جريان این پیشنهاد قرار می گیرد.

خسرو اقبال می گفت سید جلال تهرانی را پس از استعفا از
ریاست شورای سلطنت دیده و با او مذاکره کرده است: سید جلال به
او گفته بود که هنگام اقامت در تهران یک جلسه از شورای سلطنت
را حضور اعلیحضرت تشکیل دادیم. پس از خاتمه جلسه حضور شاه
رفتم و گفتم خیلی ها معتقدند که بهتر است اعلیحضرت قدری سفر
رابه تأخیر اندازند زیرا این مسافت موجب خواهد شد که طرفداران
سلطنت مرعوب شوند. اعلیحضرت با عصبانیت گفتند مگر اوضاع
را نمی بینید. می خواهید در اینجا بمانم و به قصر من حمله کنم و
ما را نابود سازند، من هم مريض هستم و هم صلاح نیست در داخل
کشور بمانم شاید با رفتن به مسافت قدری آرامش برقرار شود.
سید جلال گفت وقتی تصمیم شاه را به سفر خیلی جدی دیدم وغیرقابل
تأخیر، دانستم که این سفر دائمی است و حساب عاقبت کار خود را
کردم.

نویسنده کتاب سید جلال تهرانی را چند بار در ایران و در
خانه اش درسه راه امین حضور دیدم که به صورت یک موزه با نصب
چند دستگاه ستاره شناسی در آورده بود. عده ای معتقد بودند که او
با استفاده از علم نجوم و پیشگوئیها یش توانسته خود را به دریار
نزدیک کند. خیلی شوخ و صریح اللهجه به نظر می رسید. می گفت
علت کتارگذاردن او از سمت سنا توری انتصابی این بوده است که در
مجلس سنا به دولت منصور رأی کبود داده است. از کارها و
اقدامات او هنگام استانداری خراسان و نیابت تولیت داستانهای

می گویند که نشان می دهد وضع خیلی عادی نداشته است و انتخاب او به ریاست شورای سلطنت یکی از اشتباهات بزرگ بود که لطمه فراوان به رژیم زد و در تسریع سقوط خیلی مؤثر افتاد.

دکتر عباسقلی بختیار درباره استعفای سید جلال تهرانی چنین

توضیح می دهد:

روز استعفای ایشان (۲۱ زانویه ۱۹۷۹) برابر با اول بهمن ۱۳۵۷) به خاطر انجام مأموریتی از طرف نخست وزیر در پاریس بودم، از خبر استعفای ایشان وسیله تلویزیون فرانسه مطلع شدم پس از پخش خبر، تهرانی با تلفن با من تماس گرفت و خواست که فردای آن روز خدمتشان برسم اما چون روز دوم بهمن عازم تهران بودم عذر خواستم ولی از من خواستند که به اطلاع دکتر شاپور بختیار نخست وزیر برسانم علت آن که از نخست وزیر برای استعفا از ریاست و عضویت شورای سلطنت به دلیل غیرقانونی بودن آن کسب نظر نکرده ام کمبود وقت و مشکل برقراری ارتباط بوده و تأکید کرد کاری که کرده مآلًا به نفع دولت بختیار خواهد بود. از این گذشته دکتر بختیار در زمان حیات سید جلال تهرانی در کتاب خود نوشته که استعفای تهرانی بدون اجازه و بدون اطلاع ایشان صورت گرفته است.

سهام الدین مزینی پس از درگذشت تهرانی در کیهان لندن

چنین نوشت:

سید جلال الدین تهرانی در قصبه (شنه) ۲۲ کیلومتری جنوب غربی پاریس در گذشت. او در جریانات ۶۰ سال سیاست اخیر ایران نقش مهمی داشت ولی سعی دارم که قسمتی از اقدامات او را به ویژه در سال ۵۷ و ۵۸ منتشر کنم.

او از طرفداران حکومت مشروطه سلطنتی بود با این که در دوران رضا شاه مدت ۱۸ سال به صورت (خود تبعید) در اصفهان و

فرانسه و بلژیک مقیم شد. او اعتقاد راسخ داشت که طی تاریخ ایران هرگاه بین روحانیت و سلطنت تفاهم و همکاری بوده مردم ایران در رفاه و امنیت و آسایش بوده اند به همین جهت در بحران ۵۷ و هنگامی که ملک حسین پادشاه اردن به پاریس رفت و شایع شد که ممکن است بین شاه و خمینی میانجیگری کند تهرانی با حسن استقبال از این اقدام امیدوار بود که آن بحران به سود ملت ایران و تداوم سلطنت فیصله یابد.

علاوه بر سرلشکر پاکروان که در سال ۴۲ در خواست بخشش خمینی را از شاه نمود سیدجلال تهرانی نیز در سمت استانداری خراسان و نیابت تولیت استان قدس هنگامی که شاه برای گشايش آرامگاه نادرشاه به مشهد رفته بود برای بخشوذه شدن خمینی وساطت کرد. او همیشه از خمینی به عنوان (ابن عم) یاد می نمود و نسبت به وی ارادت می ورزید.

سیدجلال به ریاست شورای سلطنت علاقه فراوانی ابراز می داشت. شبی که موضوع در حضور شاه مطرح بود اورا به کاخ نیاوران دعوت کرده بودند. پس از مراجعت به من گفت (فراماسونها نمی خواستند من رئیس شورا باشم ولی خود شاه اظهار داشت که چون اختلاف بین سلطنت و روحانیت می باشد بهتر است سیدجلال که مورد تأیید هر دو طرف هست ریاست شورا را عهده دار شود.)

دروز بعد که او را در منزلش دیدم گفت معینیان رئیس دفتر مخصوص می خواست اوراق و احکام و فرامینی را که باید به توشیح برسد برای امضا نزد من بیاورد ولی به ایشان گفتم که جهت دیدار خمینی به پاریس خواهم رفت و پس از مراجعت این کارها انجام خواهد شد. او با تسهیلاتی که از طرف دکتر بختیار فراهم شد روز ۲۹ دی ماه به پاریس رفت. او می گفت قصدش از این سفر مذاکره با آیت الله وجلب موافقت او برای آرام کردن اوضاع کشور می باشد و معتقد بود که این سفر بهترین راه حل خواهد بود. چون خود شاه به دیدار خمینی و دلجوئی از او نمی رفت ولی او که در غیاب شاه

وظایف او را عهده دار است می توانست این کار را انجام و کشور را از سقوط نجات دهد اما خبر استعفای او همه را مبهوت کرد و آخرين اميدی را که برای نجات رژيم سابق بود از بين برد.

سید جلال همان روز از پاریس تلفنی با من صحبت کرد. وی خواست بازتاب این عمل را بداند. گفتم مردم می گویند چرا این سمت را قبول کردید؟ و اگر قصد استعفا داشتید چرا استعفا را به همان شخصی که شمارا منصوب کرده بود تقدیم نکردید؟ او گفت استعفا نکرده ام بلکه کناره گیری نموده ام. هنوز برای من روشن نیست که فرق استعفا و کناره گیری چیست؟

در اینجا لازم می دانم که از پایمردی یکی دیگر از اعضای شورای سلطنت یاد کنم. عبدالله انتظام وقتی سمت ریاست هیئت مدیره و مدیریت عامل شرکت نفت را پذیرفت انجمن اسلامی شرکت نفت با ایشان دیدار کردند و گفتند (شما یا باید از شورای سلطنت استعفا کنید یا سمت خود را در شرکت نفت ترک گوئید) انتظام گفت (من عضویت در شورای سلطنتی را به شخصی قول داده ام لیکن کار شرکت نفت را به کسی قول نداده ام و می توانم کنار بروم).

به هر حال در زمستان سال ۵۷ نیز که کارکنان صنعت نفت اعتصاب کرده بودند نگارنده به انتظام یاد آور شدم چنانکه سید جلال پادر میانی کند با حسن رابطه ای که با آیت الله خمینی دارد بحران بر طرف خواهد شد. پس از مذاکره تلفنی انتظام و تهرانی و مقام های سید جلال با قم و پاریس کمیته ای به ریاست مهندس بازرگان تشکیل و اعتصاب کارکنان به صورت محدود شکسته شد تا مصرف داخلی کشور تأمین گردد.

به نظر می رسد که انگیزه سید جلال تهرانی پس از استعفا این بود که به عنوان رئیس جمهور ایران انتخاب بشود اما با تعیین بنی صدر به این سمت خواست او تحقق نیافت.

آخرین دیداری که در تابستان ۱۳۶۴ با او داشتم گفتم نظر مردم این است که سید ضیاء الدین طباطبائی بساط سلطنت قاجار را

جمع کرد و سید جلال الدین تهرانی هم با استعفای خود به عنوان رئیس شورای سلطنت در بحرانی ترین زمان عملاً سلسله پهلوی را منقرض نمود. ولی سید جلال گفت تمایلی به قبول این سمت نداشته بلکه بنا به دعوت شاه توسط دکتر ناصر یگانه او از پاریس به تهران آمد و هر کاری که انجام داده در جهت جلوگیری از خونریزی و کشتار و با صلاح‌دید شاه بوده و بهمین دلیل شاه هم در کتاب خود اشاره ای به این استعفا نکرده است.

سید جلال تاریخ ۲۹ دی ماه ۵۷ در خانه پدری خود در سه راه امین حضور زندگی می‌کرد و خانه اش به شکل موزه‌ای بود که پشت دیوارهای ضخیم خانه نیز رصدخانه مجهزی وجود داشت. وقتی قطب زاده مدیر عامل رادیو تلویزیون بود قصد تصرف و سکونت در منزل سید جلال را داشت ولی ایشان ضمن نامه‌ای از پاریس برای من چنین نوشت (شنبه سوم مهرماه ۱۳۶۱ - انقلابی) است که به شهادت خودتان همیشه پیش‌بینی می‌شد. بنده مانع ندارم از آنچه در سهم بنده بوده است. چه همه می‌دانند که آنچه داشتم و از ارث به بنده رسیده بود در سال ۱۳۵۰ وقف استان قدس رضوی کردم و اطرافیانی که صفاتی باطن و ارتباط مرا با شخص آقای خمینی خطری برای وضع بی ثبات خود می‌دانستند نایل به عناد شدند و به عنوان نبودن بنده در ایران می‌خواستند تعرض به منزل کنند یا ایجاد اختلاف کنند. بنده تذکر دادم که بر حسب وقف نامه منزل و آنچه در منزل است بعداز من باید می‌رفت به آستان قدس. حالا با اجازه شخص خودم نایب التولیه وکیل است که اثاثیه را نقل استان قدس کرده و هر دو منزلی را که برای موزه و کتابخانه و درمانگاه گذارده ام نگاهداری کنند. این شد که توفیق حاصل نکردند که اموال مرا ببرند و خوش باشند که ایجاد اختلاف کردند. به طوری که می‌دانید بنده هیچ وقت دنبال کاری نرفتم.

سید جلال با اعدام‌های سیاسی - اصلاحات ارضی - خرید اسلحه بیش از حد مخالف بود و روزهای جمعه در منزل خود ترتیب

ملاقاتهara می داد که اکثر مخالفین نزد او می رفتند. در سیاست خارجی باوابستگی به آمریکا و برقراری رابطه با اسرائیل مخالف بود ولی همیشه به قانون اساسی و مقام سلطنت احترام و اعتقاد راسخ داشت. همسر بلژیکی سیدجلال که دو سال قبل از او در بروکسل درگذشت. در سن ۸۸ سالگی به مطالعه درباره علوم نجوم می پرداخت و می گفت به گفته (ابوریحان بیرونی مانع یا ایرادی هست که من این مطلب را هم فرا گیرم و بعد بمیرم؟)

سیدجلال تهرانی در سن ۹۰ سالگی در فرانسه روز دهم مرداد ۱۳۶۶ درگذشت. خانه ای مجلل با عتیقه فراوان داشت و چون دارای زن و فرزندی هم نبود تکلیف روشن نشد. او مدتها وزیر مشاور - وزیر پست و تلگراف - استاندار و نایب التولیه استان قدس رضوی و سناتور انتصابی بود و سرانجام رئیس شورای سلطنت گردید.

احمد پاک زاد قاضی بازنشسته در باره علی آبادی در مجله ره آورد چنین می نویسد: جزو اولین گروه دانشجویان حقوق تهران بود که در دوران وزارت دادگستری داور وارد خدمت قضائی شد و بعد به عنوان بهترین محصل به فرانسه رفت و مدت ۱۷ سال به کسب دانش پرداخت و موفق به اخذ دکترا (دتا) در حقوق و فلسفه شد. در دانشکده حقوق به تدریس حقوق جنائی پرداخت و مدت ۱۷ سال در مقام دادستان کل کشور خدمت کرد. حقوق جنائی او در پنج جلد تدوین گردیده است. مؤسسه انتشاراتی حسینیه ارشاد مجموعه آراء و رویه قضائی دیوان کشور رادر زمان تصدی او منتشر ساخت. مردی پاک و متدين و درویش بود. جشه نحیف و لاغر داشت که وقتی دکتر هدایتی او را به شاه معرفی کرد شاه گفت تصور می کنید این مرد با این جشه ضعیف بتواند پست مهم دادستانی کل را اداره کند و او هم ثابت کرد که بیش از حد تواناست. از اعضای مؤسس

حسینیه ارشاد بود. یک شب مأمورین به منزلش ریخته قصد توقيفیش را داشتند و چون از مقام او مطلع شدند به دستور رئیس شهریانی از مأموریت خود باز گشتند. در جمهوری اسلامی به عنوان عضو شورای سلطنت به خانه اش ریختند و چشم او را بستند و به کمیته بردنده که همان روز آزاد شد و این عمل اثر بسیار نامطلوبی دراو باقی گذاشت که در مرگ او بی تأثیر نبود.

دکتر علی آبادی و محمد سروری دو برادر بودند که با حسن شهرت و پاکی سالیان دراز مقامات مهم قضائی را بر عهده داشتند. مدت مديدة سروری رئیس دیوانعالی کشور و دکتر علی آبادی دادستان کل بود. سروری که روزی چند ساعت پیاپی روی می کرد اخیراً در آمریکا درگذشت.

یکی از مطلعین می گفت ریاست شورای سلطنت ازیدو تشکیل با محمدعلی وارسته بود. بعداز سال ها وزارت و نیابت مجلس سنا به مناسبت اینکه بعد از ۱۵ خرداد در آن جلسه معروف شاه را از تندروی علیه روحانیت بر حذر داشته بود دیگر از کارها برکنار بود و خودهم داوطلب هیچ پست و مقامی نمی شد. در آخرین روزهای سقوط رژیم عده ای از قبیل دکتر امینی - دکتر اردلان - دکتر صدیقی و بستگانش به سراغ او رفتند و از او خواستند که عضویت و سرانجام ریاست شورای سلطنت را بپذیرد. قبل از تشکیل هرگونه جلسه ای سید جلال تهرانی خود را رئیس شورای سلطنت نامید ولی جلسات شورای سلطنت به ریاست وارسته تشکیل می شد و از نامه های منتشره چندتن از اعضای شورای سلطنت هم استنباط می شود که ریاست جلسات با وارسته بوده است.

یکی از فرزندان وارسته می گفت پدرم می خواست به هر ترتیبی است در حل بحران و رفع تشنجهای کشور سهمی داشته باشد بهمین جهت با وجود کهولت سن این مسئولیت را پذیرفت. چون خانه

پدرم در خیابان قدیم شمیران نزدیک پمپ بنزین بود و غالباً به مناسبت کمبود نفت و بنزین در آنجا اجتماعاتی می‌شد به پدرم پیشنهاد شد که چند نفر برای محافظت او بگمارند. او زیر بار نرفت و گفت احتیاجی به این کار نیست. راه حلی به نظر رسید که چند تن از مأموران به عنوان بستگی با مستخدم منزل او با لباس سویل شب‌ها در خانه اش کشیک بدهند. اینها چند شب در خانه پدرم بودند. یک شب مادرم خواست با تلفن صحبت کند وقتی گوشی تلفن را در اتاق خواب برداشت دید یکی از مأمورین با شخص دیگری مشغول صحبت است. از او پرسید حالا کجا مأموریت داری؟ گفت در خانه پیرمردی به نام وارسته که رئیس شورای سلطنت است. گفت عجب جای خوبی هستی، همین امشب کلک او را با یک گلوله بکن، فرصتی از این مناسب تر نیست. مأمور گفت این پیرمرد خیلی نجیب و شریف و بی آزار است، خدا را خوش نمی‌آید. گفت ای بابا حالا وقت این حرفها نیست فرصتی از این مناسب تر نیست تا وقت نگذشته کلکش را بکن خیلی سروصدا خواهد کرد. مادرم با شنیدن این حرف دچار تشنج شد و تا صبح از پشت شیشه مراقب حرکت مأمور بود و در سپیده صحیح‌گاهی یکی از برادرانم را خواست و گفت هر طوری هست شر این مأمورین را از این خانه بکنید، ما مأمور نمی‌خواهیم. با این طرز خطر بزرگی از بیخ گوش پدرم گذشت. خدا پدر آن مأمور محافظ را بی‌amarzd که با انصاف بود و دست به هیچ کاری نزد ولی در جو آن روز هر کاری و هر عملی امکان پذیر بود.

روزنامه تایمز چاپ لندن در شماره ۲۶ ژانویه ۱۹۸۹ چنین نوشت: محمدعلی وارسته آخرین رئیس شورای سلطنت ایران به هنگام انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ در تهران در سن ۹۸ سالگی درگذشت. وارسته بعد از شهریور ۱۳۲۰ در کابینه های مختلف از جمله در کابینه عمومی خود منصورالملک وزیر شده بود. در کابینه دکتر مصدق در زمان ملی شدن نفت وزیر دارائی بود که دولت ایران تأسیسات

نفتی را به موجب قانون ملی شدن نفت در اختیار گرفت. پس از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وارسته از محاکمه و تعقیب نجات یافت و به سمت استاندار اصفهان تعیین شد. بعد به عضویت مجلس سنا درآمد و سمت نیابت ریاست سنا و ریاست کمیسیون دارائی را بر عهده داشت. مدت ۱۵ سال شغلی نداشت ولی منزل او مرکز رفت و آمد گروههای مختلف بود. آخرین شغل او ریاست شورای سلطنت بود. بعداز این که سید جلال تهرانی استعفای خودرا به خمینی داد. بالامضای وارسته در دولت بختیار زندانیان سیاسی آزاد شدند.

وارسته شخصیتی بود وطنپرست که از فساد و آلودگی های مالی برکنار بود.

نویسنده کتاب به مناسبت بستگی فامیلی محمدعلی وارسته را خوب می شناختم. مردی شریف و امین و درستکار بود. در هر شغل و سمتی که داشت به علت پاکی و بی نظری می توانست احترام همگان را جلب کند. وقتی وزیر یا سناטור بود و یا شغلی نداشت در خانه کوچکی که داشت مردم رامی پذیرفت و انتقادات را قبول می کرد و خود نیز انتقاداتی داشت. اهل تظاهر و نطق و خطابه نبود. تا آخر عمر سلامت جسمی را حفظ کرده بود ولی شناسائی خود را از دست داده و حتی فرزندان خود را نمی شناخت. از نظر وضع خانوادگی نیز محیط گرم و صمیمانه ای داشت. با وجود ارث فراوانی که از سپهسالار تنکابنی به همسرش رسیده بود معهذا هنگام فوت ثروتی نداشت. از او به نیکنامی یاد می شود.

دکتر پرتو اعظم می نویسد: وقتی تصمیم به تشکیل شورای سلطنت گرفته شد دکتر اردلان وزیر دربار به علی معتمدی پدر همسر سابقم به گلندوئک تلفن کرد که عضویت و ریاست شورای سلطنت را بپذیرد و بلا قاصله اتو مبیل فرستاد که شرفیاب شود ولی او گفت بیمار است و نمی تواند این سمت را قبول کند. در حقیقت

می دانست که دیگر کار تمام است. بعدها پیشنهاد شد سید جلال تهرانی رئیس شورای سلطنت گردد.

از اعضای شورای سلطنت سید جلال تهرانی در اروپا درگذشت.

دکتر جواد سعید اعدام شد. دکتر اردلان و دکتر علی آبادی برای مدت کوتاهی بازداشت شدند. برای وارسته و دکتر سجادی مزاحمتی ایجاد نشد. هر چهار نفر در تهران فوت کردند. دکتر بختیار و قره باغی پس از تغییر رژیم مخفیانه از ایران گریختند. دکتر بختیار در پاریس کشته شد. قره باغی در پاریس به سرمه برد.

شورای انقلاب جمهوری اسلامی

در همان ایامی که شاه جامه دان سفر را می بست و بابی صبری منتظر رأی اعتماد مجلسین به دولت بختیار بود تا عازم مصر شود خمینی و دار و دسته اش موجبات استقرار رژیم خود را فراهم می ساختند. چنانکه روز ۲۴ دی ماه ۱۳۵۷ (دوروز قبل از سفر شاه) اعلامیه زیر از طرف خمینی به منظور تشکیل شورای انقلاب در روزنامه ها انتشار یافت.

بسم الله الرحمن الرحيم - به موجب حقوق شرعی و براساس اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به این جانب ابراز شده است در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت شورائی به نام شورای انقلاب اسلامی مرکب از افراد باصلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد. اعضای این شورا در اولین فرصت مناسب معرفی خواهند شد. این شورا موظف به انجام امور معین و مشخص شده است. از آن جمله مأموریت دارد تا شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مقدمات اولیه آن را فراهم سازد. دولت موقت در اولین فرصت که مناسب و صلاح دانسته شود به ملت معرفی و شروع به کار خواهد نمود. دولت جدید موظف به انجام مراتب زیر است:

۱ - تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم به منظور

تصویب قانون اساسی جدید جمهوری اسلامی.

۲ - انجام انتخابات براساس مصوبات مجلس مؤسسان و

قانون اساسی جدید.

۳ - انتقال قدرت به منتخبین جدید.

* * *

خمینی پس از تأکید بر این که بارفتن شاه خللی بر ارتش وارد نخواهد شد افزوده است ملت شریف باید تا نتیجه نهائی دست از مبارزات پرشور خود برندارند که نمی دارند. باید به اعتصابات و تظاهرات ادامه دهند و در صورتیکه چماق به دستان و یا مفسدین به آنان حمله کردند می توانند دفاع از خود کنند اگر چه منتهی به قتل آنان شود. از خداوند تعالی تصرف اسلام و مسلمین و نابودی مخالفین ملت شریف را خواهانم.

السلام عليکم و رحمت الله - روح الله الموسوی الخمینی
خمینی با اشاره به اینکه دولت کنونی منصب شاه و مجلسین غیرقانونی است افزود که این دولت هرگز مورد قبول مردم نخواهد بود و همکاری با این دولت غاصب به هر شکل و به هر نحوی شرعاً حرام و قانوناً جرم است. همانطوریکه کارمندان محترم و مبارز بعضی از وزارتخانه ها و ادارات دولتی عمل کرده اند بایدا زاطاعت وزرای غاصب سرپیچی نموده در صورت امکان آنان را به وزارتخانه ها راه ندهند. خواست ملت مظلوم ایران تنها رفتن شاه و برچیده شدن بساط نظام سلطنتی نیست بلکه مبارزه ملت ایران تا استقرار جمهوری اسلامی که متضمن آزادی ملت و استقلال کشور و تأمین عدالت اجتماعی باشد ادامه خواهد داشت. تنها با رفتن شاه و انتقال قدرت به ملت است که آرامش به کشور عزیز باز خواهد گشت. خمینی درجای دیگر اعلامیه‌ی خود تأکید کرده است که تنها با استقرار حکومت عدل اسلامی مورد تأیید و پشتیبانی مردم و با شرکت فعالانه همه ملت است که می توان خرابیهای عظیم فرهنگی و اقتصادی و کشاورزی را که رژیم به وجود آورده است جبران کردو نوسازی مملکت را به نفع طبقه زحمتکش آغاز نمود. خمینی همچنین

به این نکته اشاره کرده که ممکن است یک کودتای نظامی هنگام خروج شاه از ایران اتفاق بیفتد اما هشدار داده است که ملت دلیر می داند که در ارتش جز تنى چند سرسپرده و خونخوار که از قرار مذکور در پست های مهمی مستقر شده اند و به من نیز معرفی گردیده اند جناح های شریف ارتش به این سرسپرده کان اجازه نخواهند داد تا دست به چنین جنایتی که مخالف با ملیت و مذهب آنان است بزنند. من بر حسب وظیفه الهی و ملی خود به ارتش ایران هشدار می دهم و از صاحب منصبان و درجه داران می خواهم که در صورتی که چنین توطنه ای درکار باشد شدیداً از آن جلوگیری کنند و راضی نشوند چند نفر خونخوار، ملت شریف ایران را به خاک و خون کشند. این وظیفه الهی شما ارتش محترم است. در صورت فرمانبرداری از این خائنان بالفطره پیش خدای تبارک و تعالی مسئول و در جوامع بشریت محکوم و مورد نفرین نسل های آتیه خواهد بود. بر ملت شجاع ایران است که خود را در مقابل چنین توطنه ای به هر وسیله ممکن مجهز کند و با اتکاء به خدای تعبی از اشخاصی که به جز سود طلبی چیزی در نظر ندارند نهراستند که مبارزات پرشور ملت ایران نشان داده است که نمی هراسند و می دانند که اینان هم مثل آن خائنینی که فرار را اختیار و بامال ملت درخارج زندگی را انتخاب کرده اند استقامت را ازدست داده اند. ملت ایران موظف است که به درجه داران و افسران و صاحبمنصبان شریف احترام بگذارد. باید توجه داشت که چند نفر ارتشی خائن نمی توانند اکثریت ارتش را آلوده کنند. حساب این چند نفر ارتشی خونخوار معلوم و از حساب ارتش ایران جدا است.

* * *

با وجود نشريات گوناگون جمهوری اسلامی هنوز اسمی کلیه اعضای شورای انقلاب که مسئول کارهای اولیه رژیم از قبیل اعدام ها و بازداشت ها و مصادره ها و تندروی ها هستند منتشر نگردیده ولی مسلم است که ریاست شورا بر عهده آیت الله مطهری بوده و

این اشخاص نیز در آن عضویت داشته‌اند.

منتظری - موسوی اردبیلی - هاشمی رفسنجانی - دکتر باهنر
- سیدعلی خامنه‌ای - محمد رضا مهدوی کنی - لاهوتی - دکتر
محمدحسین بهشتی - سید محمود طالقانی - مهندس بازرگان -
دکتر سحابی - مهندس کتیرائی - احمد صدر حاج سیدجوادی -
دکتر عباس شبیانی.

دکتر بهشتی در چهارم اسفند ۱۳۵۸ چنین گفت: شورای انقلاب از اواسط حکومت شریف امامی تشکیل شد. وظیفه اش شناسائی افراد برای تشکیل حکومت موقت بود. در آن وقت طالقانی و منتظری در زندان بودند. ریاست جلسات با مظہری و مدتی هم با طالقانی بود. پس از تشکیل دولت موقت کسانی که به عضویت دولت موقت درآمدند از شورای انقلاب خارج شده و جای خود را به بنی صدر - دکتر یزدی - قطب زاده دادند ولی غالباً بعضی از اعضای دولت مهندس بازرگان در جلسات شورای انقلاب شرکت می‌کردند.

مهندس بازرگان می‌نویسد تیمسار قرنی و تیمسار مسعودی هم در شورای انقلاب عضو بودند.

(کرایسکی صدر اعظم اتریش که همراه نخست وزیر سوند به ایران رفته و با اعضای شورای انقلاب مذاکراتی انجام داده بود در مراجعت در مصاحبه‌ای گفت شورای انقلاب ایران شبیه دارالمجانین است و مقامات رژیم کنونی ایران قابل تماس و مذاکره نیستند.)

از اعضای شورای انقلاب مظہری و بهشتی و باهنر و قرنی با ترور و حادثه انفجار از بین رفتند. طالقانی و لاهوتی به طرز مرموزی درگذشته‌اند. قطب زاده اعدام شد. بنی صدر از کشور گریخت. بازرگان و منتظری و دکتر یزدی و سیدجوادی در صفح مخالفین رژیم قرار دارند. فقط خامنه و رفسنجانی که از واقعه ترور جان سالم بدر بردنده‌اند برکشور حکمرانی دارند. موسوی اردبیلی هم وقتی رئیس دیوانعالی کشور بود برنامه ترور او کشف گردید.

مصاحبه زیر از مهندس کتیرائی در نشریه نهضت آزادی ایران منتشر شده است:

در دولت ازهاری جلسه‌ای در منزل مطهری تشکیل شد که پس از گفتگوی مطهری به پاریس رفت. در آن جلسه صحبت از تشکیل دولت موقت شد که هر وقت رژیم سقوط کرد زمام امور کشور را به دست بگیرد. گفته شد این دولت باید توسط امام منصوب گردد که اختلافی پیش نیاید. یازده روز بعد یکی از روحانیون آن روز که از شخصیت‌های حاکم امروز می‌باشد به من گفت یک حرف محترمانه ای دارم که هیچکس نباید از آن مطلع شود. مطهری در سفر پاریس از امام دستور گرفته که محترمانه یک دولت موقت تشکیل شود، شما هم عضو دولت هستید.

موقعی که این پیشنهاد مطرح شد شاه بر تخت سلطنت نشسته بود، قوای انتظامی هم به فرمان او بودند، ازهاری هم نخست وزیر نظامی سرکار بود. گفتم مگر پیروزی را نزدیک می‌دانید؟ گفت من نه ولی امام خیلی نزدیک می‌داند. گفتم ۲۴ ساعت مهلت بدهید فکر کنم. گفت امکان ندارد. حقیقت این است که در آن وقت قبول این مسئولیت را برابر از بین رفتن خود می‌دانستم چون احتمال پیروزی در حوالی صفر بود. فکر می‌کردم که اگر دستگیر شوم ممکن است زیرشکنجه طاقت نیاورم و عده‌ای را لو بدهم از این جهت ناراحت بودم ولی به هر حال مسئولیت را پذیرفتم. تا آن وقت مهندس بازرگان - احمد صدر حاج سیدجوادی - دکتر سحابی هم قبولی خودرا اعلام کرده بودند. پس از این که برای حل قضیه نفت به خوزستان رفته و مراجعت کردم معلوم شد آن عده شورای انقلاب هستند که اساسنامه را نوشتم و دولت موقت را تشکیل دادیم. ازهاری در شرف رفتن بود و بختارهم می‌خواست کابینه را تشکیل بدهد. وقتی شاه رفت کابینه موقت برای معرفی به امام آماده شده بود.

دکتر یزدی چنین می نویسد: بختیار پس از انتصاب به مقام نخست وزیری وسیله مهندس بازرگان با شورای انقلاب تماس گرفت. روز ۲۶ دی ماه ۵۷ پس از خروج شاه از ایران بازرگان به من گفت که بختیار توسط حسیبی پیغام داده که آقا چه امری دارند؟ بروم یا بمانم، خدمتی که باید انجام بدهم دادم چه مصلحت می دانید؟ مطلب را با امام در میان گذاشتم پاسخی ندادند. در بهمن ۵۷ بازرگان در تماس تلفنی با پاریس یاد آور شد که در شورای انقلاب موافقت شد بختیار به پاریس بیاید همراه چند تن از وزرا و از این که او را خائن خوانده اند ناراحت است و می خواهد اعاده حیثیت شود آیا بختیار را می پذیرند؟ وقتی جریان را به امام گزارش دادم گفتند پذیرش بختیار مشروط به استعفای او است و آن هم حالا صلاح نیست بماند برای بعد.

شاید اگر بختیار در آن شرایط استعفا می داد کودتای نظامی می شد. در ۲۷ دیماه بهشتی درباره تماس با نظامیان کسب نظر کرده بود گفتند تماس بکیرید و دلگرم کنید و اطمینان بدهید که وضع ارتش خیلی بهتر خواهد شد. قولی ندهید که عمل نشود و از بهشتی خواستند که یک نفر را به عنوان نخست وزیر تعیین کنید که او مستول مطالعه باشد و بررسی کند. به این ترتیب تاکتیک رهبری در آن مرحله تماس با هردو طرف یعنی هم با بختیار و هم با سران ارتش بود که هم بختیار جا نزند و به طور زودرس کنار بروند تازمینه برای کودتای نظامی آماده شود.

بختیار سه مسئله را از شورای انقلاب خواسته بود:

- ۱ - دوماه به ایشان مهلت داده شود و سفر امام به تأخیر افتد.
- ۲ - چند پست وزارت به اختیار شورای انقلاب بگذارد تا هر کس را خواستند منصوب کنند.

۳ - نظارت نسبی شورای انقلاب را هم بر دولت می پذیرند.

بختیار گفته بود اگر این خواسته ها پذیرفته نشود وضع وخیم است

چپی‌ها نفوذ دارند و مملکت نابود می‌گردد. اما امام کلاهه پیشنهاد‌ها را رد کردند. شواهد حاکی بود که آمریکانیها و بختیار و ارتش می‌خواستند بعد از رفتن شاه و با انحلال ساواک و برخی تغییرات و حتی انحلال سلطنت و اعلام جمهوریت از بالای سر انقلاب پل بزنند و حریه و شعار را از انقلاب گرفته و آن را خلع سلاح کنند. اما خیلی دیر جنبیده بودند و احتیاج به زمان داشتند ولی حرکت انقلابی آن چنان سرعت و شتاب پیدا کرد که برای شاه و آمریکا غافلگیرانه بود و سنگر به سنگر عقب نشینی کردند.

بازرگان در سوم بهمن ۵۷ از قول سپهبد مقدم در مکالمات تلفنی چنین گفت: شخصاً به آقا ارادت دارم و خیلی نگران هستم برای آقا. این نگرانی از طرف مردم نیست از طرف ارتش است. مردم تمام پیش بینی هارا کرده اند. به مقدم تلفن دکتر بهشتی را دادم که با ایشان تماس بگیرد.

حسن نزیه به دیدار امام آمده بود. نقطه نظرهای او بباورهای امام اختلاف داشت ولی در مورد سرنوشت دولت بختیار نظرش با امام یکی بود. نزیه می‌گفت بختیار را خیلی سست و متزلزل یافته است. او گفت بختیار می‌گوید نهایت احترام را به امام می‌گذارم تا جمهوری می‌روم اما آنها از اول بامن سر جنگ داشتند. در منزل دکتر سیاسی با مهندس بازرگان صحبت می‌کردیم که هلیکوپتر ببریم احمدآباد و جنازه مرحوم مصدق را برداریم طبق وصیت او به گورستان شهدای ۳۰ تیر ببریم. راجع به آمدن آقا من نمی‌توانم تأمین امنیت کنم. فرودگاه بسته شده و برج مراقبت تعطیل گردیده و اینها در اختیار من نیست. با بازرگان و بهشتی به توافق رسیدیم که لواحی ببریم برای انحلال ساواک و تأسیس مجلس مؤسسان و تغییر رژیم.

مرتب خبر می‌رسید که در صورت پرواز هواپیمای حامل امام به سوی ایران در فضای ایران هواپیمارا سرنگون خواهند کرد و یا آن را مجبور به فرود در منطقه دور افتاده‌ای بنمایند. طرحی در

مورد دستگیری امام و نزدیکان ایشان وجود داشت اما تماس های مکرر و مرتبی بین اعضای شورای انقلاب بارهبران ارتش خصوصاً قره باگی و مقدم برقرار بود و مذاکرات به منظور تأمین سلامت ورود امام و عدم مداخله ارتش صورت می گرفت.



خمینی در پاریس در (نوفل دوشاتو) طی مصاحبه ای گفت در تهران دولت موقت و شورای انقلاب تشکیل می گردد.

وقایع مهم در دوران حکومت بختیار

در مدت ۳۷ روز حکومت بختیار در کشور ما وقایع مهمی روی داد که از نظر تاریخی اهمیت زیادی دارد از این جهت چند مورد آن نقل می‌گردد:

پایان اعتصاب روزنامه نگاران

با شروع کار دولت شریف امامی و دادن آزادی به مطبوعات و انتشار روزنامه‌ها و مجلاتی که مدتی از انتشار آنها جلوگیری شده بود حملات به دولتهای سابق شدت یافت. هویدا بیش از هر کس مورد حمله قرار گرفت و هرچه زمان رفتن شاه به خارج از کشور نزدیک تر می‌گردید حمله به شاه و رژیم نیز افزایش می‌یافت.

یک بار در دولت شریف امامی روزنامه نگاران در دفتر نخست وزیری با حضور دکتر آزمون و دکتر عاملی تهرانی تشکیل جلسه داده و مقرراتی برای آزادی کامل مطبوعات امضا کردند که با این طرز مطالب تندی در مطبوعات کشور انتشار یافت. وقتی حکومت نظامی در دولت نظامی طبق ماده ۵ و ۸ اقدام کرد و مأمورینی به روزنامه اطلاعات و کیهان فرستاد اعتصاب در مطبوعات کشور آغاز گردید و مدتی اکثر روزنامه‌های کشور حتی اطلاعات و کیهان منتشر نگردید تا این که در دولت بختیار مطبوعات شروع به انتشار کردند.

یکی از بیانیه‌های کانون نویسندهای ایران چنین بود:

به دنبال مبارزات پیگیر گروههای مردم ایران، وکلا و قضات دادگستری، شاعران و نویسندها و دیگر اهل قلم، روزنامه نگاران و نویسندها مطبوعات، دانشجویان دانشگاهها، اعضای هیأت علمی مرکز آموزش عالی کشور برای دفاع از آزادی‌ها و حقوق قانونی و صنفی خویش، دولت مدعی دفاع از حقوق بشر و گسترش آزادی‌ها و فضای باز سیاسی پس از آزمودن شیوه‌های اختناق و سرکوب آشکار، اینک روش محیلاته تری را برای انتقام جویی در پیش گرفته است.

دولت در ادامه سیاست حداکثر آزادی‌ها تصمیم گرفته است از طریق اخراج آزادیخواهان و معتراضان از کار عرصه را برخود آنان و خانواده‌هایشان تنگ سازد چندان که زیرفشار مادی معیشت مجبور شوند از پافشاری در راه احقة حقوق قانونی و صنفی خویش دست بکشند و مطیع و سریه راه عوامل دولتی باشند.

پس از خاتمه دادن به خدمت دوتن از اعضای کانون نویسندها ایران، آقایان منوچهر هزارخوانی (نویسنده و مترجم) در کمیسیون ملی یونسکو واسلام کاظمیه (نویسنده) در پژوهشگاه علوم انسانی، پس از جلوگیری از ادامه مأموریت رسمی آقای ناصر پاکدامن (اقتصاددان و دانشیار دانشگاه تهران) در مؤسسه برنامه ریزی ایران و پس از آزمودن آشکارای سیاست قطع نان در مورد هیأت علمی دانشگاه صنعتی آریامهر، فشارهای مستقیم دولت بر مدافعان آزادی‌ها و حقوق قانونی و صنفی اینک شتاب بیشتری گرفته و امنیت شغلی و حرفة‌ای جمعی از نویسندها مطبوعات و اعضای کانون نویسندها ایران را نیز یکباره به مخاطره افکنده است. آقایان جلال سرفراز، بزرگ پور جعفر و جواد طالعی از نویسندها با سابقه مطبوعات کشور، از روزنامه کیهان اخراج شده‌اند و آقای داریوش آشوری محقق و مترجم معروف بعد از لغو مأموریت رسمی اش در مرکز مطالعه فرهنگها، اینک با صدور حکم رسمی از طرف سازمان برنامه و بودجه به مدت شش ماه از کار برکنار شده است.

همه شواهد حاکی از آن است که دولت قصد دارد این قبیل فشارها را در آینده هم ادامه دهد و جمعی دیگر از معترضان و فعالان مبارزات اخیر را از کار برکنار سازد.

کانون نویسندگان ایران با اعلام مراتب فوق به ملت ایران نسبت به سیاست انتقام جوئی غیرقانونی و ارعاب و تهدید دولت و عوامل دولتی شدیداً معتبر است. ما خواستار لغو این محدودیت ها و رعایت آزادی شغلی و حرفة ای همه افراد ملت به ویژه کسانی هستیم که تا کنون به دستور دولت، شغل و حرفة خود را از دست داده اند. ما هم‌صدا و همگام با کلیه کسانی که آزادی و امنیت شغلی آنان به مخاطره افتاده است اعلام می‌داریم که با این قبیل اقدامات خلاف اصول و شئون انسانی آب رفته به جوی باز نخواهد گشت و گروههای مردم از ادامه مبارزه برای دفاع از حقوق قانونی و صنفی خویش بازنخواهند ایستاد. اقداماتی از این قبیل و یا احياناً اعمال فشاربرای وادار کردن افراد به نوشتن مطالب تأییدآمیز برخلاف میل قلبی خویش نتیجه ای جزئی اعتبار کردن بیشتر دولت در برابر افکار عمومی نخواهد داشت.

سرانجام پس از ۶۱ روز اعتصاب روزنامه نگاران و تعطیل مطبوعات روز ۲۶ دی ماه روزنامه های کشور با عکس بزرگی از خمینی و دکتر مصدق و دکتر شاپور بختیار شروع به انتشار کرده و سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات بیانیه ای تحت عنوان (پایان پیروزمندانه اعتصاب) چنین اعلام داشت:

از آغاز تشکیل دولت غاصب نظامی که سراسر حیات سیاهش باقتل و کشtar و تجاوز آشکار به حقوق مردم و تحمیل اعتصاب به مطبوعات همراه بود چکمه پوشان ستاره بردوش در خدمت استبداد علیه آزادی ملت بپا خواستند. با اشغال مؤسسات مطبوعات جمعی از نویسندگان و خبرنگاران را زندانی کرده و گروهی را تحت تعقیب قرار دادند. اما کارکنان شرافتمند مطبوعات تا آخرین لحظه آن

حکومت دست از مبارزه برنداشتند و به اعتصاب خود با همه تضییقات مادی و معنوی ادامه دادند.

حکومت نظامی به استناد مواد ۵ و ۸ قانون خود هیچگونه حق مداخله‌ای در کار مطبوعات ندارد و تنها مرجع رسیدگی به جرائم مطبوعاتی قوه قضائیه است.

هیئت مدیره سندیکای نویسنده‌گان و خبرنگاران مطبوعات در شرایط تازه‌ای که فراهم شده با درود فراوان به کارگران و کارکنان و قلم زنان اعتصابی از آنان می‌خواهد که کار خود را از سر گیرند و از پیشوایان عالیقدر مذهبی و سیاسی و اجتماعی که یاران اعتصابی را راهنمای بوده اند سپاسگزاری می‌نماید.

روز ۱۶ دیماه ۱۳۵۷ خمینی نیز اعلامیه زیر را منتشر ساخت:
بسمه تعالی - از متصدیان مطبوعات محترم که زیر سانسور دیکتاتوری نرفتند تشکر می‌کنم. اکنون که دولت غیرقانونی جدید مدعی برداشت سانسور است آقایان به کار ادامه دهند و از اعتصاب بیرون آیند تا تکلیف ملت با دولت غیرقانونی معلوم شود.

والسلام عليکم - روح الله الموسی الخمینی
در همان ایام در تهران انتشار داشت همکاران خمینی و مخالفین رژیم به سران اعتصابیون پیشنهاد کرده بودند حقوق کارکنان و کارگران را در ایام اعتصاب خواهند پرداخت که در مضیقه مالی قرار نگیرند. از قرار معلوم بعضی هانیز از این کمک‌ها استفاده کرده اند ولی حقیقت امر روشن نگردید.

راه پیمائی بزرگ اربعین

یکی از بزرگ‌ترین راه پیمائیها در روز ۲۹/۱۰/۵۷ که مصادف با اربعین بود در تهران صورت گرفت. چون این راه پیمائی پس از مسافرت شاه بود شعارها بیش از همیشه درباره سقوط رژیم و علیه شخص شاه بود. تعداد شرکت کنندگان را بین یک تا دو

میلیون نفر ذکر کرده اند. قطعنامه در ۱۰ ماده تنظیم گردیده که مضمون آن چنین است:

۱ - ما غیر قانونی بودن سلطنت خاندان پهلوی و خلع شاه را از مقام سلطنت که او و پدرش باقوه قهریه غصب کرده بودند اعلام می داریم.

۲ - ما رژیم ارتجاعی شاهنشاهی را مردود می دانیم و خواهان برقراری حکومت جمهوری اسلامی هستیم که بارأی مردم سرکارآید.

۳ - ما تشکیل شورای انقلاب اسلامی را که از طرف رهبر مبارزات ملت ایران امام خمینی که مطابق رأی اعتماد مکرر قبلی به ایشان صورت گرفته تأیید و از ایشان می خواهیم که هرچه زودتر اعضای شورای انقلاب و حکومت موقت را معرفی کنند و مقدمات مراجعه به آراء عمومی را فراهم سازند.

۴ - ما دولت بختیار را که از طرف سلطنت غیرقانونی و با رأی مجلسین غیرقانونی برسرکار آمده به رسمیت نمی شناسیم.

۵ - سربازان و درجه داران و افسران ارتش که در کنار مردم و پشتیبان انقلاب اسلامی باشند مورد احترام ما هستند و از همه ارتشیان می خواهیم که خود را از ملت جدا نکنند.

۶ - قیام ملت ایران ماهیت کاملاً اسلامی دارد و همه قشرهای ملت در آن صمیمانه شرکت دارند و به هیچ عامل بیگانه وابستگی ندارد.

۷ - ما خواهان روابط حسنہ با همه ملت‌ها هستیم به شرط آن که دولت‌هایشان در مبارزه ملت قهرمان ما کار شکنی نکنند.

۸ - مبارزه ملت در شکل‌های مختلف: تظاهرات - اعتصابات و نظایر آن تا پیروزی نهائی و استقرار حکومت حق و عدل اسلامی ادامه خواهد یافت.

۹ - ازوکلای غیرقانونی مجلسین می خواهیم که از رفتن به خانه ملت خودداری کنند و به صفوف ملت بپیوندند.

۱۰ - ما از کسانی که در شورای سلطنت غیرقانونی داخل

شده اند می خواهیم که غیر قانونی بودن سمت خود را اعلام کنند و بدانند که همه مسئولیت های کشور باید در دست شورای انقلاب اسلامی باشد که امام خمینی تعیین خواهند کرد. *

قطعنامه راه پیمایی مردم تهران و شهرستانها در روز ۲۸ صفر ۱۳۹۹ مطابق ۷ بهمن ۱۳۵۷

- ۱ - ما کلیه مواد قطعنامه های تاسوعا و عاشورا و اربعین را که به تصویب میلیونها نفر از مردم رسیده است تأیید می کنیم.
- ۲ - افتخار راندن شاه مخلوع از کشور و نجات از دودمان پهلوی متعلق به ملت ایران و جنبش عظیم اسلامی است که رهبر آگاه ملت از ۱۵ سال پیش آن را شعار مبارزه قرار داده است.
- ۳ - هر فرد و سازمان دولتی در داخل و خارج توطئه بازگشت شاه را تعقیب کند جز تضییع وقت نخواهد بود و ملت آگاه ایران تحت هیچ شرایطی زیر بار سنگین استبداد پهلوی نخواهد رفت.
- ۴ - همانطوری که رهبر جنبش امام خمینی تأکید کرده اند هر کابینه ای که با حفظ رژیم گرچه به صورت شورای سلطنت موافق باشد از جمله دولت غاصب کنونی از نظر ملت ایران غیرقانونی و محکوم می باشد.
- ۵ - ملت ایران مشتاق دیدار پیشوای محبوب خود می باشد و هیچگونه عذر و بهانه ای را برای جلوگیری از ورود معظم له نمی پذیرد.
- ۶ - مبارزات پیگیر و بی امان ما تا رسیدن به نظام عدل اسلامی ادامه خواهد یافت.
- ۷ - مبارزات پیگیر و بی امان ما تا رسیدن به نظام عدل اسلامی ادامه خواهد یافت.
- ۸ - ما حمله وحشیانه به مردم را در تهران و شهرستانها به عنوان حمایت از قانون اساسی محکوم می کنیم. *

ارتشدید قره باگی در این مورد چنین می نویسد:
پس از خروج اعلیحضرت از کشور خبر آمدن خمینی شایع

گردید که روز اربعین به تهران وارد شده تا بهشت زهرا راه پیمایی خواهد داشت. سپهبد مقدم می گفت مبادا از راه پیمایی ممانعت شود که منجریه زد و خورد و شورش عمومی خواهد شد. نخست وزیر گفت مانند روزهای تاسوعا و عاشورا راه پیمایی خواهد شد و خودشان متعهد می شوند که مانع هرگونه بی نظمی شوند. شریعتمداری اظهار داشت در راه پیمایی اربعین مانند زمانی که اعلیحضرت در تهران بودند عمل شود تا از خونریزی جلوگیری شود. دکتر امینی گفت روحانیون از راه پیمایی اربعین وحشت دارند، وقتی اعلیحضرت در ایران بودند از حضورشان تقاضا می کردم اجازه راه پیمایی داده شود حالا خودشان هم تضمین می کنند که هیچ اتفاقی نیفتد بفرمائید نظامیان مداخله نکنند. من گفتم این مسائل در شورای امنیت با حضور نخست وزیر مطرح و رسیدگی می شود. در جلسه شورای امنیت سپهبد جعفری که بعد از بازنشستگی سپهبد صمدیان پور شهریانی را اداره می کرد گفت عده ای از پاسبانها و سپاسبانها می گویند ما مقلد خمینی هستیم و نمی توانیم خلاف دستور ایشان عمل کنیم. افراد سایر نیروها از قبیل نیروی هوائی و تسليحات و یکان های هوایپیمایی و نیروی زمینی نیز به موضوع تقلید اشاره می کردند. همین امر موجب شد که نخست وزیر با بازنشستگی سپهبد جعفری موافقت کند. وقتی مذاکره کردم گفت اصولا از انجمام وظیفه و سوابق ایشان رضایت ندارم. سرانجام سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران برای این کار در کمیته بحران پیشنهاد شد ولی اصرار داشت که از این کار معاف گردد و گفت بختیار عقده دارد و نمی شود با او کار کرد و معلوم نیست چه هدفی دارد. گفتم همه ما به امر اعلیحضرت کارمی کنیم، اگر قبول نکنید ممکن است به عدم پشتیبانی از دولت تعبیر شود. او قبول کرد و سپهبد جعفری که سعی داشت از مسئولیت شهریانی کنار بکشد به هدف خود رسید.

باشندن زمزمه رفاندم و تغییر رژیم و آمدن خمینی به ایران به نظر من و کمیته بحران تنها راه جلوگیری از شورش و خونریزی

مانع از آمدن خمینی است در حالی که نخست وزیر می گفت (آنچه مورد احترام ماست تصمیماتی است که شخص آیت الله می گیرند) تنها راه جلوگیری از آمدن خمینی را استعفا از ریاست ستاد دانستم. یا در شورای سلطنت با نظر من درباره جلوگیری از ورود خمینی موافقت می شد و یا استعفای من مورد قبول قرار می گرفت که شاهد حوادث ناگوار و از هم پاشیدگی مملکت نباشم. در کمیته بحران با استعفای من مخالفت کردند. گفتم قبول این سمت به امر اعلیحضرت بوده و مسافت ایشان برخلاف گفته اختیار موجب آرامش نگردید بلکه وضعیت بدتر هم شد حالا هم خمینی می خواهد بباید من بیش از این نی توانم تحمل کنم و استعفا می دهم. در این موقع ژنرال هایزر و ژنرال گس که قصد ملاقات داشتند به اصرار حاضرین در جلسه شرکت نمودند و از موضوع استعفا مطلع شده و مخالفت کردند و حتی هایزر گفت اثراً این استعفا در شرایط حاضر ضرر ش برای ارتش بیش از خروج شاه از ایران می باشد. وقتی تصمیم را به اعضای شورای سلطنت گفتم اختیار خیلی ناراحت شد و گفت ساعت ۶ بعداز ظهر ایشان را در نخست وزیری ملاقات کنم. وقتی به آنجا رفتم سولیوان هم حضور داشت خیلی تعجب کردم. سولیوان می نویسد هرچند با نظر قره باغی موافق بودم ولی تصمیم داشتم در حفظ وفاداری ارتش به اختیار بکوشم. بنا بر این باقدرتی که داشتم همراه اختیار به طوری استدلال کردم که قره باغی منصرف شد. سولیوان هم همان جمله هایزر را تکرار کرد. موضوع آمدن خمینی و تغییر رژیم را مطرح ساختم که اختیار گفت از آمدن خمینی جلوگیری می کنم و موضوع تغییر رژیم هم مطرح نیست بلکه گفته می شود به آراء عمومی مراجعه شود. منظور فقط آرام کردن مردم است. ضمناً با مخالفین در تماش است و مشغول پیدا کردن راه حل می باشد. حتی در نظر دارد به پاریس و به ملاقات خمینی برود. اختیار در کتابهای خود به استعفای من اشاره ای نکرده در حالی که برای جلوگیری از استعفا به جای مراجعه به شورای سلطنت

به سفیر آمریکا متولّ گردید.

(سپهبد عجفری از افسران شریفی بود که نویسنده کتاب او را از نزدیک می‌شناختم. در روزهای بحرانی یک روز در کنار پارک شاهنشاهی او را دیدم که گفت وضع کشور خیلی وخیم است. بعد از تظاهرات تاسوعا و عاشورا همراه اعلیحضرت با هلیکوپتر بر فراز شهر پرواز کردیم به اعلیحضرت گفتم تعداد تظاهر کنندگان خیلی زیاد شده و اگر اعلیحضرت تصمیم قطعی نگیرید و جلوی این کارها گرفته نشود کشور از دست خواهد رفت. متأسفانه اعلیحضرت را خیلی مصمم ندیدم و تظاهرات گسترده‌تر شد. سپهبد عجفری با این که از کار کناره گرفت متأسفانه بعد از سقوط رژیم دستگیر و به جوخه اعدام سپرده شد.)

پس از راه پیمانی اربعین خبرها حاکی از آمدن خمینی بود. با ضعف روحیه نیروها و نتایج نامطلوب آزادی زندانیان و الحاقشان به مخالفین و افزایش اغتشاشات و آشوبها بعد از سفر اعلیحضرت و طرح لایحه انحلال ساواک در مجلسین و مصاحبه‌های بختیار دریافتمن که وی جاه طلب و فرصت طلب است و علاوه بر داشتن عقده ریاست مسائل را به گونه‌ای دیگر می‌بیند.

بختیار می‌گفت موقعیت بین المللی خوب است و این اعتصابات و تظاهرات درست خواهد شد. تنها فرقی که دولت بختیار با دولتهاي قبل داشت این بود که کارمندان اعتصابی وزرای بختیار را به وزارت خانه‌ها راه نمی‌دادند و بختیار هم می‌گفت عمر دولت من یا ۵ روز است یا ۵ سال ولی می‌توان گفت دولتی وجود نداشت تا بتوان عمری برای او قائل شد.

پس از راه پیمانی اربعین سپهبد رحیمی به من گفت طرفداران قانون اساسی اجازه راه پیمانی می‌خواهند. گفتم با نخست وزیر صحبت کنید ولی اگر ارتش کمک نکند بهیچوجه نتیجه مطلوب نخواهد بود. کمیته بحران موافقت کرد. بختیار هم موافق بود و گفت به شرطی که (جاوید باد شاه) نگویند و الا زحمات به هدر

خواهد رفت. گفتم به پرسنل نظامی ابلاغ می کنم که اگر مایل باشند خانواده هایشان در تظاهرات شرکت کنند. دریادار حبیب اللہی گفت دریادار مجیدی معاون نیروی دریائی می تواند در کارهای تبلیغاتی کمک کند. بعداً حبیب اللہی گفت مجیدی به نخست وزیری رفته بختیار و مشیری را راضی کرده که تظاهرات نشود. پرسیدم چرا؟ گفت اگر این راه پیمائی ۱۰ یا ۱۵ روز تأخیر افتد تظاهرات مجللی ترتیب داده خواهد شد. گفتم لزومی ندارد شما شرکت کنید. این تظاهرات با جمعیت قابل توجهی در میدان بهارستان صورت گرفت. دریادار مجیدی در ۷ اسفند ۵۷ با سمت معاون نیروی دریائی بازرگان گفت: از دو سال قبل همراه دریادار مدنی علیه استبداد و مفاسد رژیم مبارزه می کرده و جلسات محترمانه ای داشته و دریاره این تظاهرات هم به دولت بختیار گفته (فقط یک راه حل دارد و آن هم قرار گرفتن زیر چتر خمینی است و الا شکست می خورد. به سپهبد رحیمی هم گفتم این کار را نکنید باعث تضاد زیادتری خواهد شد. به رحیمی گفتم شاه در افکار عمومی جانی ندارد، بختیار مرا به شورای فرماندهان فرستاد، آنها قانع نشدند و تظاهرات انجام شد.)

دولایه مهم دولت بختیار

دکتر شاپور بختیار از روزی که به او پیشنهاد نخست وزیری شد دریاره تهیه و تصویب دو لایحه اصرار فراوان داشت.

۱ - لایحه انحلال سازمان امنیت ۲ - تعقیب و مجازات نخست وزیران و وزراء از سال ۴۲ تا سال ۵۷ که هردو لایحه به تصویب مجلسین رسید ولی عمر دولت بختیار وفا نکرد تا در اجرای این دو قانون اقدامی به عمل آورد.

متن قانون انحلال ساواک در جلد دهم انتشار یافت و اینک متن

قانون دوم منتشر می گردد:

متن لایحه تعقیب نخست وزیران و وزیران:

سیاست اداری هر نخست وزیر و معاون امنیتی نخست وزیر و هر وزیر از سال ۱۳۴۲ تا پایان مرداد ۱۳۵۷ که بر اساس عمل یا اعمالی از نوع بی اعتنایی و یا سلب حقوق ملت ایران، مندرجه در اصول قانون اساسی و متمم آن و یا تبعیض در اجرای قوانین و روش ازراه صدور تصویب‌نامه‌ها، بخش‌نامه‌ها، قراردادها، دستور های کتبی و شفاهی و امثال آن و یا اتلاف اعتبارات و بودجه‌ها و درآمدهای کشور و ارائه آمار گزار و گمراه نمودن مردم و نکث تولیدات ملی از کشاورزی و صادراتی که ملت ایران را ناتوان نموده و یا وضع اقتصادی را با برنامه‌های غیرضروری که باعث خروج ثروت از کشور و ناتوانی بنیه مالی گردیده و با افزایش حجم اسکناس و ایجاد تورم سطح گرانی هزینه زندگی را به نحوی بالا برده که قدرت تحمل ملت ایران را ضعیف نموده است و یا با سیاست اختناق و سلب آزادی افراد که توأم با شکنجه و آزار بوده و سانسور نشریات حتی کتاب و بلکه خواندن آن قلوب مردم را جریحه دار نموده است و یا با بکار بردن سوء سیاست آموزشی و پائین آوردن سطح تعلیمات و فراموشی حقوق سیاسی و نادیده گرفتن مبانی مذهب اسلام که حیثیت دینی و معنوی و فرهنگی ملی مارا لکه دار نموده و یا از این نوع اعمالی که منجر به عصیان مردم گردیده است، نظریه استمرار این عملیات در دوره ای نسبتاً طولانی و با توجه به اصل مسئولیت مشترک اعضای دولت، این نحو اداره کشور قیام برضد حکومت ملی و مشمول ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ است.

به استناد اصول قانون اساسی درباره محاکمه وزرا و همچنین به علت این که اعمال اداری نخست وزیر و وزراء از جرایم سیاسی است محکمه ای مرکب از هیئت عمومی دیوانعالی کشور و هیئت منصفه تشکیل می گردد. مبدأ مرور زمان مرداد ۵۷ می باشد. اگر ضمن رسیدگی اتهامات دیگری باشد و شرکاء و معاونین جرم هم باشند آن اتهامات در دیوان جنائي رسیدگی می گردد.

اموال کلیه مشمولین این قانون و همچنین اموال همسر و فرزندان تحت ولایتشان از تاریخ تقدیم لایحه بازداشت و نقل و انتقال باطل می باشد.

وقتی لایحه تقدیم شد چون در ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی حداکثر مجازات (اعدام) بود مجلس سنا در آخرین روزهای عمرش حداکثر مجازات را برای متهمین مزبور به (حبس ابد) تبدیل کرد. همچنین شمول قانون را که معلوم نبود چرا دولت بختیار (مرداد ۵۷) قرار داده بود به (تاریخ تصویب قانون) در مجلس تغییرداد که در حقیقت دولت بختیار هم مشمول همین قانون گردید ولی با سقوط رژیم دیگر این قانون به مرحله اجرانرسید.

ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی چنین است:

ماده ۸۲ - هریک از وزراء و اعضای پارلمان و صاحبمنصبان و مأمورین دولتی که بر ضد حکومت ملی قیام نماید یا حکم قیام را بددهد محکوم به اعدام است.

اختلاف دکتر بختیار و مهندس شهرستانی

در گرمگرم کشمکش خمینی و دکتر بختیار و توسعه تشنجات در سراسر کشور ناگهان مهندس جواد شهرستانی شهردار انتخابی پایتخت از سمت خود استعفا کرد.

روز ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ روزنامه ها چنین نوشته‌اند:

امروز مهندس شهرستانی نزد امام خمینی رفت و پس از بوسیدن دست امام اجازه خواست تا استعفای خود را تقدیم کند. شهرستانی گفت بنا بر خواست اکثریت ملت ایران و تصمیم قاطع ملت، شما رهبر انقلابی هستید که به برکت اسلام به پیروزی خواهد رسید و از آنجا که دولت فعلی غیر قانونی است و این غیرقانونی بودن از سوی ملت و شخص امام مکرر بازگو شده است من از سمت خود به عنوان شهردار تهران استعفا می دهم. سپس استعفانامه خود را تقدیم داشت و گفت اگر ضروری بدانند به عنوان

شهردار امام خمینی نه شهردار دولت سرکار باز خواهم گشت. امام گفتند این موضوع را به متن استعفانامه اضافه کنید تا تصمیم مقتضی بعداً گرفته شود.

پس از انتشار این خبر دکتر بختیار نخست وزیر چنین گفت:

در ابتدای کارم به توصیه چندتن از مشاوران تصمیم داشتم شهرستانی را برکnar و بازداشت کنم ولی ترجیح دادم که پرونده های او کامل و اقدامات لازم را به عمل آورم. پرونده های ایشان هم اکنون مورد رسیدگی دولت می باشد. سناتور موسوی هم در مجلس سنا مطرح کرده است که یکی از آنها پرونده خرید کامیون می باشد.

درست زمانی که ایشان خطر بازداشت را می شنود استعفا می دهد که در صف آزادگان و انقلابیون قرار گیرد. دولت من به شدت آنها را مجازات می کند و پنهان شدن در پشت امام خمینی نمی تواند آنها را نجات دهد.

در همان موقع کارکنان شهرداری تهران حرکت انقلابی مهندس شهرستانی را مورد تأیید قرار داده و اعلام داشتند استعفای ایشان درجهت پیشبرد نهضت و اعلام غیر قانونی بودن دولت بختیار است که از هرجهت از طرف کارکنان شهرداری پشتیبانی می شود و به اعتصاب ادامه خواهند داد.

مهندش شهرستانی در پاسخ دکتر بختیار در مطبوعات چنین توضیح داد: من می دانستم کسب اجازه از مراجع عالیقدر و رهبر انقلاب امام خمینی موجب ناراحتی و کینه توزی شما می شود. شما به چه مجوزی گفته اید شهرستانی چند پرونده اختلاس دارد و چرا اظهار کرده اید که در اول کارمی خواستم شهرستانی را بردارم. مگر نمی دانید شهردار پایتخت منتخب مردم است و منصب دولت نیست. درباره سوء استفاده مالی از دستگاه قضائی می خواهم مطابق قانون (از کجا اورده ای) هستی این جانب و چگونگی تحصیل و نملک آن را رسیدگی کنند. حاضرم کلیه اندوخته و دارائی خود و همسر و فرزندانم را از سال ۴۷ که از مشهد منتقل شده در برابر

سند رسمی در مقابل ۵ هزار متر مربع زمین دریند که در آن موقع ۲۵ هزار تومان خریده بودم مصالحه کنم.

در مورد خرید کامیونها ۵ سال قبل از تصدی این جانب در وزارت راه و ترابری اتفاق افتاد. سه سال است دادگستری و بازرگانی شاهنشاهی و دیوان محاسبات مشغول رسیدگی هستند و مسئول اجرای طرح هم اکنون درخارج به سر می برد و تاکنون اتهامی متوجه این جانب نشده است. آقای بختیار به اتهام مفتری واهانت شما را تعقیب می کنم.

مهندس شهرستانی را تا آنجا که نویسنده کتاب می شناسد مرد درستکاری است. در مشهد به عنوان شهردار مشهد خدماتی انجام داد که به عنوان (شهردار غونه کشور) معرفی گردید بهمین جهت انجمن شهر تهران او را به عنوان شهردار پایتخت انتخاب نمود. از قرار معلوم مهندس شهرستانی که تا چند سال قبل در ایران به سر می برد اکنون در آمریکا زندگی می کند. گروهی به این استعفای مهندس شهرستانی ایراد دارند و می گویند او که مردی خوش نام بود و با رژیم قبلی همکاری داشت در آن روزها نباید دست به چنین کاری می زد. شاید به علت مذهبی بودن خانواده شهرستانی و فشار بستگانش استعفا داده است.

مجید فیاض در مجله ارتباط در این باره چنین می نویسد:
من در مجلسی حضور داشتم که یکی از انتقادکنندگان از شهرستانی دلیل استعفایش را پرسید. شهرستانی با خونسردی گفت این اعتراض را یک سرهنگ ارتش که در تهران مستغلات زیادی داشت در یکی از شهرهای آمریکا مطرح کرد. به او گفتم اولاً حضرت عالی زودتر از اعلیحضرت ایران را ترک کرده و با ثروت خود پشت به این سیستم گردید، چیزی از شریف امامی و از هاری نمی گویم ثانیاً این شاه نبود که به من مقام داد بلکه من چند برابر آن حمایتها خدمت کردم، من شهرداری در یک گوشه مملکت بودم، در

زلزله طبس و گناباد براساس اعتقادات مذهبی ام خدمت کردم، خدمت من توجه آنها را جلب کرد و مرا شایسته شهرداری تهران دانستند که در آن مقام و استانداری کرمانشاه و وزارت راه خدمات زیادی کردم. اگر سیستم و شاه از من حمایت کردند من هم خدمت کردم و طلبی از هم نداریم. درباره کشتار ۱۷ شهریور نمی توانستم شاهد باشم و دم نزنم. من خود را آن قدر مدیون شاه نمی دانستم که اگر دلش خواست مردم وطنش را بگذارد و برود و سگ هایش را هم با خود ببرد. به فکر افراد خانواده اش باشد اما از صمیمی ترین خدمتگذاران خود غافل باشد. من نمی توانستم جوش و خروش مردم را که آن روزها یکپارچه شده بودند نادیده بگیرم. معهذا ۱۱ سال بعد از شما و شاه در ایران ماندم و مشکلات را تحمل کردم.

سه هزار ممنوع الخروج

در ۳۷ روز حکومت دکتر بختیار که از بحرانی ترین ایام تاریخ معاصر ایران بود وقایعی روی داد که بعضی از آن چنین است:

۱ - ممنوع الخروجها - وقتی دکتر بختیار به کاخ نخست وزیری رفت جزو اولین دستورات او این بود که عده ای ممنوع الخروج شدند. او در مصاحبه ای با خبرنگار اطلاعات چنین گفت:

س - ما شنیده ایم سه هزار نفر را ممنوع الخروج کرده اید؟
ج - شاید نتوان تعداد را به این دقت مشخص کرد ولی گروه کثیری از مقامات گذشته و امروز در رده های عالیه کشور قرار دارند که ممنوع الخروج شده اند و باید درباره آنها تحقیق شود. چون فسادی که در بیست و پنج سال گذشته و به دنبال کودتای ۲۸ مرداد علیه حکومت ملی دکتر مصدق در سراسر شئونات ما به چشم می خورد باید ریشه کن گردد و من نمی گذارم عاملان این فساد از کشور بگریزند.

روزنامه هادرهمان ایام این دستور نخست وزیر را برای خارج شدن ارتشد از هاری و اردشیر زاهدی منتشر ساختند:

در تاریخ ۱۹/۱۰/۵۷ دکتر بختیار طی دستور (خیلی محترمانه) به وزیر دادگستری چنین می نویسد:

جناب یحیی صادق وزیری وزیر دادگستری
خواهشمند است دستور فرمائید خروج تیمسار غلام رضا از هاری
و جناب آقای اردشیر زاهدی از کشور به مراجعه مربوط بلا مانع
اعلام گردد.

نخست وزیر - دکتر شاپور بختیار ۱۹/۱۰/۵۷

امیر علاتی می نویسد در میان نامه هایی که از وزارت خارجه به دست آمده شاپور بختیار با امضای خود به وزارت خارجه توصیه کرده که به بعضی از رجال گذرنامه سیاسی داده شود که تعدادشان بکصد نفر می باشد از جمله مهندس شریف امامی می باشد.

بازداشت شدگان در بحران ۵۷

در دولت های شریف امامی و از هاری و بختیار تدریجاً عده ای بازداشت شدند که گروهی از مقامات سابق و تعدادی از افراد بخش خصوصی بودند. هر یک از دولت ها فکر می کردند با بازداشت عده ای ممکن است بتوانند موجبات آرامش را در کشور فراهم سازند. گفته می شد که سپهبد مقدم آخرین رئیس ساواک اسامی سه هزار نفر را تهیه کرده و اعتقاد داشت که با بازداشت آنها کشور آرام خواهد شد. به حال باز داشت شدگان عبارت بودند از:

امیر عباس هویدا - ارتشبند نصیری - مهندس منصور روحانی - دکتر مجید مجیدی - دکتر هوشنگ نهادنی - دکتر غلام رضانیک پی - دکتر منوچهر آزمون - داریوش همایون - دکتر شیخ الاسلام زاده - مهندس رضا صدقیانی - دکتر منوچهر تسليیمی - دکتر فریدون مهدوی - دکتر عبدالعظیم ولیان - دکتر کیان پور - دکتر باقر عاقلی - دکتر نیلی آرام - دکتر نقابت - منوچهر پیروز - سپهبد کمال.

پرونده های مهندس موسویان - رضا شایگان - محمدعلی

سمیعی هم به جریان افتاد که از کشور خارج شده بودند.
از بخش خصوصی هژیر یزدانی - قاسم ساریانها - رسول
رحیمی - حسین فولادی - حسن رسولی - علی اصغر رزا زان -
رحیم علی خرم توقيف شدند.

بازداشت شدگان که توسط حکومت نظامی توقيف شده بودند
و موارد اتهام آنها چه سیاسی و چه غیر سیاسی و حتی طرز
فعالیت شان روشن نشده و عده ای از قبیل دکتر نهاوندی - دکتر
مجیدی - صدقیانی - همایون - ولیان - پیروز مهدوی - تسلیمی
و چند تن دیگر در روز انقلاب از محل بازداشت خود خارج شده و
مدتی در مخفی گاه به سر برده و سرانجام مخفیانه از کشور خارج
گردیده و اکنون در کشورهای مختلف به سر می برند.

هژیر یزدانی در روز ۲۲ بهمن وقتی زندان قصر گشوده شد
همراه سرتیپ محرری رئیس زندان خارج شده متفقاً خود را به خارج
رسانیدند که اکنون در کستاریکا به سر می برند و در کارهائی که
هژیر ایجاد کرده سرتیپ محرری همکاری دارد. دکتر مجیدی و دکتر
 Nehavandi و سپهبد کمال در دولت بختیار توقيف شدند که فقط چند
 روز در زندان بودند و روز ۲۲ بهمن از زندان گریختند که سپهبد
 کمال در تهران ماند و در گذشت ولی مجیدی و نهاوندی اکنون در
 پاریس به سر می برند.

دکتر آزمون در زندان طی مصاحبه ای این شایعه را که قصد
 داشته با همکاری علی‌محمد خادمی و سپهبد صدری با کمک قذافی
 علیه شاه کودتا کند تکذیب کرد.

برگناری سفرای ایران

دولت بختیار ۱۰ سفیر ایران را در خارج از کشور تغییر داد
که عبارتند از:

اردشیرزاده سفیر ایران در آمریکا - فریدون هویدا سفیر
 ایران در سازمان ملل متحد - پرویز راجی سفیر ایران در انگلستان -

خانم دولتشاهی سفیر ایران در دافارک - دکتر تاجبخش سفیر ایران در هندوستان - شعاع الدین شفا سفیر ایران در ایتالیا - شاپور بهرامی سفیر ایران در فرانسه - خسرو اکمل سفیر ایران در استرالیا - دکتر پرویز عدل سفیر ایران در کانادا - سپهبد معتضد سفیر ایران در لبنان

بختیار بعدها در کتاب یکنگی نوشته ۸ تن از سفیران ایران از دست نشاندگان والاحضرت اشرف بودند ***

اغلب سفرای سابق ایران که در خارج از کشور زندگی می‌کنند وضع زندگی مناسبی از نظر مالی ندارند. تنی چند از آنها به کار مشغول گردیده و تعدادی هم در تهران زندگی می‌کنند و محدودی از آنها هم توانسته اند از حقوق باز نشستگی خود استفاده کنند.

یکی از سفرای ایران که توانست در خارج از کشور صاحب دفتر و نشریه ای گردد جعفر رائد آخرین سفیر ایران در عربستان سعودی می‌باشد که به زبان عربی تسلط کامل داشته و در بین کشورهای عربی دوستان فراوانی دارد. مدتی با همکاری اسماعیل پوروالی ماهنامه روزگار نو را منتشر ساخت ولی اکنون نشریه عربی (الموجز) را منتشر می‌سازد.

بعداز سقوط رژیم در نخستین ماههای حکومت بازرگان اکثر سفرای ایران تغییر یافتند که تعدادی از آنها دیگر به کشور مراجعت نکردند.

اخیراً بعضی از سفرای سابق به کشور بازگشته و می‌کوشند که اموال بازداشتی را مسترد داشته و حقوق بازنشستگی را دریافت دارند.

شایعات درباره کودتا و اعلام جمهوریت

احمد سمیعی می‌نویسد: اکنون مسلم شده که هیچیک از

هشدارها درباره احتمال کودتا بی جا و نادرست نبوده است. شاهدان عینی گفته اند که وقتی شاه به قصد خروج از کشور به فرودگاه رفته و سپهبد ریبعی و سرلشکر خسروداد خودرا به پای شاه انداخته اجازه خواسته اند که قم و قسمتهایی از تهران را بباران کنند ولی شاه به سخنان آنها پاسخی روشن نمی دهد. خسروداد قبل از گفته بود اگر بختیار مانع خروج شاه از ایران نشود گور خود را کنده است.

خسروداد در جریان محاکمه خود از دوکودتا سخن به میان آورد. در اولی قصد داشته به محض خروج شاه از کشور با نیروی هوابرد کودتا کند و بختیار را کنار زده خود زمام امور را به دست گیرد. در دومی تصمیم داشت روز ۲۱ بهمن در تهران چتریاز پیاده کند و درستاد انقلاب و منزل امام یک نفر را زنده باقی نگذارد.

سرتیپ فضل الله ناظمی فرمانده پادگان فرح آباد نیز گفته است قرار یود ساعت ۲۴ روز ۲۱ بهمن سه واحد تانک از پادگان لویزان از طریق جاده آبعلی و تهران پارس به پادگان فرح آباد حمله ور شوند و این یک کودتای نظامی بود.

ابوالحسن بنی صدر چند روز پس از ۲۲ بهمن گفت یک روز پیش از تسليم قشون به ما اطلاع دادند که قرار است فردا نظامی ها کودتا کنند و نام آن را هم گذارده اند (کورتاژ) که طبق آن یک ضربه ناگهانی وارد کنند و تمام رهبران انقلاب را به قتل برسانند و دنیارا در مقابل عمل انجام شده قرار بدهند. من گفتم شما نی دانید قشون در روابط موجود میان ایران و قدرت مسلط آمریکا چه وضعی دارد و چگونه پیوند هایش متلاشی شده و مطمئن هستم که مجموعه قشون نمی تواند این کار را انجام دهد مگر این که یک دسته از قشون این کار را انجام بدهد آن دسته هم توانایی آن را ندارند که هم بر ارتش و هم بر مردم مسلط شوند. بقدرتی به این نظر خود اطمینان داشتم که آن شب با وجود اعلام این تهدید در منزل خود به سر بردم. وقتی اعلام حکومت نظامی برای ساعت ۴/۵ بعداز ظهر شد تا قشون خواست وارد عمل شود امام گفتند مردم

باید به خیابانها بربزند و دیدیم که قشون از درون فرو ریخته بود.
سرهنگ نصرتی رئیس پلیس هم گفته که سپهبد رحیمی برای آن روز دستوری داده بود که نشان می داد کودتاًی در شرف و قوع است ولی من که از دو سال قبل با نهضت ملی همکاری می کردم به نفع مردم وارد عمل شدم و طرح کودتاًی ارتش بهم خورد.

مجله روزگارنو از (کتاب حاشیه ای بر تاریخ) چنین نقل می کند:

دکتر بختیار در ۳۷ روز حکومت خود همه روزه باقره با غی و فرماندهان نیروهای سه گانه جلسه داشت و می گفت سنگر خود را ترک نمی کنم، ارتش دستور دارد که از دولت من پشتیبانی کند، در مقابل تحریکات مخالفین باید ایستادگی نمود. گزارش این جلسات توسط آریانا وزیر کابینه اش ضبط می شد. در یکی از جلسات اظهار شده بود که در صورت لزوم باید هوایپیمای آیت الله را در هوا منفجر نمود. شیخ صادق خلخالی در محاکمه بعضی از امراء ارتش می پرسد که آیا تو این صورت جلسه را امضا کرده ای که در صورت مثبت آنها را به جوخه اعدام می سپرد.

ارتشد فردوست جریان زیر را بعد از انقلاب برای یکی از دوستانش نقل کرده است: مدتی قبل از انقلاب به من خبر داده شد که به زودی شاه از ایران می رود و خمینی به ایران می آید و حکومت را در دست می گیرد. از مذاکرات ارتشد قره با غی با شاه فهمیدم که این خبر صحیح است.

من با قره با غی از دوران دانشکده افسری دوست بودم و تا انقلاب ۵۷ این دوستی ادامه داشت. او تنها کسی بود که دفتر من به روی او باز بود. بعد از این که بختیار نخست وزیر شد قره با غی بدیدن آمد و گفت مطلب محترمانه ای دارم. بختیار در نظر دارد حکومت جمهوری اعلام کند و به من پیشنهاد کرده با حفظ سمت معاون رئیس جمهور بشوم. به او گفتم بختیار سیاستمدار و بازیگر

است. پس از این که نقشه او باشکست مواجه شد از ایران خواهد رفت و تو گرفتار می شوی و محاکمه و تیرباران خواهی شد. قره باغی نصیحت فردوست را گوش می کند و پیشنهاد بختیار را نمی پذیرد.

در یکی از جلساتی که در دفتر نخست وزیر تشکیل می شود بختیار تغییر مواد قانون اساسی و اعلام جمهوری را مطرح می کند - سپهبد بدله ای از جا بلند شده می گوید تو جمهوری خودت را اعلام کن و من هم با لشکر گارد تکلیف جمهوری تو را معلوم خواهم کرد. بعدا با پادرمیانی قره باغی نقار آنها از بین می رود.

فردوست به یکی از دوستانش گفته که سرلشکر فرید که بعداز انقلاب مدتی رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی بود در سازمان بازرسی شاهنشاهی با من همکاری داشت و می دانستم که با جبهه ملی هم سروسری دارد. چون می دانستم مقاومت دربرابر خمینی و انفجار هوایی او باعث کشtar و تجزیه کشور خواهد شد توسط فرید به بختیار پیغام دادم که اگر به خمینی استعفا بدهد ممکن است مأمور تشکیل کابینه شده و با تشکیل کابینه جدید باشرکت اعضای جبهه ملی کار مملکت بدون خونریزی ادامه خواهد یافت. او وقتی این پیغام را به بختیار می دهد می گوید پیغام شخصی است. بختیار می گوید (من بهیچوجه سنگرم را ترک نمی کنم و استعفا نخواهم داد.).

تظاهرات طرفداران قانون اساسی

در گرماگرم فعالیت طرفداران خمینی گروهی از طرفداران قانون اساسی تصمیم می گیرند که برای ابرازقدرت در میدان امجدیه تظاهراتی بکنند. از نقاط مختلف شهر تهران گروه گروه مردم به سوی امجدیه حرکت می کنند و طرفداران جمهوری اسلامی نیز سعی داشتند که با چوب و چماق و تظاهرات پراکنده مانع اجتماع آنها

گردند. دولت بختیار و مقامات ارتش و طرفداران بقای سلطنت نیز می کوشیدند که این تظاهرات دامنه دار باشد. مطلعین می گویند بین ۵ تا ۱۰ هزار توانستند خودرا به نزدیکی های میدان امجدیه برسانند ولی مخالفین با تهدید مانع اجتماع آنها می شدند. سرانجام عصر روز پنجشنبه ۱۸ بهمن سال ۵۷ این عده در میدان امجدیه تظاهراتی کرده و در پایان قطعنامه ای به این مضمون صادر شد:

۱ - حفظ قانون اساسی و استقلال و تمامیت ارضی ایران

۲ - مبارزه با استعمار سرخ و سیاه

۳ - پشتیبانی از ارتش شاهنشاهی و دولت قانونی بختیار هنگامی که جمعیت از میدان امجدیه خارج می گردد شعارهای موافق و مخالف داده موجب کشمکش و زدو خورد گردید که تلفاتی نداشت و مأمورین انتظامی تظاهر کنندگان را متفرق ساختند.

شعارهای موافق رژیم

در گزارشات منتشره از طرف ساواک شعارهای طرفداران قانون اساسی چنین بوده است:

ما خواهان اجرای کامل قانون اساسی هستیم. قانون اساسی ضامن استقلال ماست. مجازات سریع فاسدان را خواستاریم. ما از استقلال و تمامیت ارضی کشور دفاع می کنیم. ما علیه ظلم و ستم قیام کرده ایم. ایرانی از خانه ات دفاع کن. ما امنیت و آسایش می خواهیم. ایرانی فریب تبلیغات جهان وطنان رانی خورد. ما حافظ دین و کشور خود هستیم. ایرانی به ایران بیاندیش. ایرانی خانه ات را آباد کن. خوشابه حال زنده دلانی که روی از فتنه و فساد بر می تابند. صلح و تفاهم شرط اصلی زندگی و بقاست. از دولت قانونی شاپور بختیار حمایت می کنیم. ایرانی به وحدت ملی بیاندیش. استقلال و تمامیت ایران هدف هر ایرانی پاک سرش است. چو ایران نیاشد تن من مباد (لاضرر ولاضرار فی الاسلام) ویرانگران هرگز به فکر جان و مال و خانه مردم مسلمان نیستند. سکوت دربرابر

دشمنان قانون اساسی خیانت به ایران است. بختیار - بختیار
سنگرت را نگهدار.

تظاهرات علیه شاه و رژیم در روزهای بحران

هر روز درگوشه ای ازکشور تظاهرات می شد که طرفداران خمینی می کوشیدند شعارهایی علیه رژیم بدھند. این امر موجب کشمکش و زد و خورد می شد که خبر آن مرتبأ در مطبوعات روز منتشر می گردید. یکی از مهمترین تظاهرات در دی ماه ۵۷ واقعه مشهد بود که روزنامه اطلاعات در این باره چنین می نویسد:

روز دهم دیماه ۵۷ کارکنان استانداری و استان قدس پیوستگی خوا را به نهضت مردم اعلام کردند. آیت الله شیرازی و گروهی از روحانیون برای تشکر به استانداری رفته و در یک اجتماع ۵ هزار نفری سیدعلی خامنه ای شروع به صحبت کرد. در این هنگام یک هلیکوپتر از آسمان مردم را به رگبار مسلسل بست و مأمورین انتظامی با تانک و زره پوش حمله نمودند و در نتیجه ۵۰۰ نفر مقتول و یک هزار تن مجروح شدند. به دنبال آن تظاهرات عظیمی روی داد که عده زیادی در آن شرکت داشتند. در حمله به منزل آیت الله شیرازی عده ای کشته شدند. روز ۱۲ دیماه در مشهد حکومت نظامی اعلام گردید و سپهبد یزدجردی فرماندار نظامی شد.

خبرنگار ما گزارش می دهد که روزهای ۱۰ و ۱۱ دیماه ۵۷ را باید خوبین ترین روزهای مشهد نام برد. سرمهگ کمالی با چماق و مشت و لگد کشته شد. فروشگاه ارتش را آتش زند. سه نفر از اعضای ساواک و دومأمور نظامی در میدان شاه مشهد به دار کشیده شدند. ساختمان نیروی پایداری را سوزانیدند. ساختماه هتل هایت به اشغال درآمد. فرماندار نظامی تعداد کشته شدگان را ۱۱۶ نفر اعلام داشت. روز ۱۳ دی ماه دکتر نشان استاد دانشگاه مشهد به ضرب گلوله کشته شد. کامیونهای ارتش ۲۵ جسد را تحويل متوفیات دادند. گفته می شود ۳۰۰ تن از مجروهین نیز جان

سپردهند دوزن و دو کودک که برای زیارت آمده بودند با گلوله مأمورین کشته شدند (چون در آن روزها از این قبیل اخبار زیاد منتشر می شد صحت و سقم آن روشن نبود، جریان امر ممکن است به صورت اغراق آمیز در مطبوعات منتشر شده باشد. در آن روزها در تهران گفته می شد که آیت الله شیرازی - شیخ علی تهرانی - برادران خامنه‌ای - شیخ طبسی که همه با خمینی همکاری داشتند از عوامل اصلی این واقعه بودند.)

شعارهای مخالفین رژیم

یکی از کارهای مهمی که از طرف مخالفین رژیم مخصوصاً آخوندها که در این قبیل کارها تخصص دارند صورت می گرفت تهیه شعارهای تندي علیه شاه و به نفع خمینی بود که هنگام حرکت جمعیت‌ها در روی پارچه‌ها نوشته می شد و ضمناً مقداری از آن هم به در و دیوار‌ها نقش می بست و در خاطره مردم اثر می گذاشت. قسمت عمده‌ای از این شعارها چنین بود که برای ثبت در تاریخ چاپ می شود:

نهضت ما حسینی است ، رهبر ما خمینی است - تا مرگ
شاه خائن نهضت ادامه دارد - ارتش تو بی گناهی ، آلت دست
شاهی - تنها راه سعادت ایمان، جهاد، شهادت - جمهوری اسلامی
ایجاد باید گردد - زندانی سیاسی آزاد باید گردد - ارتش به
ماملحق شو - ننگ بر این سلطنت پهلوی - زنده و جاوید باد راه
شهیدان ما - ما پیرو قرآنیم ، ما شاه نمی خواهیم - چین، سوری،
آمریکا دشمن خلق ما - برابری، برابری، آزادی فقط درسایه
حکومت اسلامی - حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله -
ایران کشور ماست ، خمینی رهبر ماست - خمینی عزیزم، بگو
تاخون بریزم - تانک، توب، مسلسل دیگر اثر ندارد - کارگر،
کشاورز، دانشجو، روحانی پیوند تان مبارک - به گفته خمینی،
جمهوری اسلامی ایجاد باید گردد، پرسنل هوائی آزاد باید گردد -

این است شعار ملی: خدا قرآن خمینی - می کشم می کشم آنکه
برادرم کشت - به گفته خمینی رژیم شاهنشاهی الغاء باید گردد -
به گفته خمینی این شاه آمریکائی اعدام باید گردد - بیاری خمینی،
شاه تورا می کشیم - کاخ نیاوران را به خاک و خون می کشیم - به
همت خمینی، شاه فراری شده - این شاه آمریکائی دیگر بر نمی
گردد - نظام شاهنشاهی عامل هرفساد است - جمهوری اسلامی
مظہر عدل و داد است - ما پیرو قرآنیم سلطنت نمی خواهیم - وای
به روزی که مسلح شویم، در صدد خون برادر شویم - کابینه بختیار
یک حیله جدید است - خمینی خمینی تو وارث حسینی - ما همه
سریاز تو ایم خمینی، گوش به فرمان توابیم خمینی - روح منی
خمینی، بت شکنی خمینی - جز راه قرآن راهی نداریم، غیر از
خمینی شاهی نداریم - شاه نجف خمینی است، اصل شرف خمینی
است - الله اکبر، خمینی رهبر - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی
خمینی را نگهدار - تا شاه کفن نشود، این ملک وطن نشود -
آمدن خمینی طبیعه رهانی است، کشته و کشته شدن وظیفه فدائی
است - برادر ارتشی، چرا برادر کشی

در سال های پس از سقوط رژیم در تظاهرات مردم شعارها
بکلی تغییر کرد در حالی که خیلی ها از شاه فقید با (خدابیامرز)
یاد می کنند. روزنامه نیمروز چاپ لند ن در شماره جمعه ۱۵ خرداد
۱۳۷۱ چنین می نویسد: در تظاهرات مشهد مردم به آتش زدن
تصویر خمینی و خامنه ای و رفسنجانی پرداخته و چنین شعار می
دادند.

(مرگ بر خامنه ای و رفسنجانی - سرنگون باد رژیم یزیدی -
ما حافظ قرآنیم، ما ولی نمی خواهیم - خمینی، خمینی ننگ به
نیرنگ تو، ساقط و نابود باد رژیم پرنگ تو - تایزید کفن نشود،
این وطن نشود)

با این طرز باید گفت (حقیقتاً تاریخ تکرار می شود)



دیدار بختیار و خمینی در پاریس

چرا بهم خورد؟

دکتر شاپور بختیار که سعی داشت در آن وضع بحرانی برکشور مسلط شده مشکلات را حل کند چون می دانست نقش اصلی در دست خمینی است روز ۳ بهمن وقتی که شاه از ایران رفته بود نامه زیر را به خمینی نوشت:

حضور مبارک حضرت آیت الله العظمی سید روح الله خمینی پس از عرض سلام و تقدیم احترام به حضور مقدس آن پیشوای

بزرگ روحانی که به الطاف الهی به فضیلت مجاہدت در راه حق آراسته است اجازه می خواهد به اختصار چند نکته قابل توجه را به استحضار خاطر شریف برساند. امیدوارم به یاری خدای بزرگ بتوانم آنچه را که به عنوان یک ایرانی مسلمان مبارز به عهده دارم به روشنی بیان کنم که مبادا به سبب تردید در بیان حقیقت نزد بندگان حق پرست حقیقت جوی خدا شرمدار شوم.

۱ - آن حضرت واقفنده که برنامه این دولت از صدر تاذیل کلأ و جزئا همان مطالبی است که طی سالیان دراز و دوران ارتعاب و اختناق مورد نظر آن وجود مقدس و سایر مبارزان حق و آزادی بوده است و به محض تصدی نخست وزیری بلا فاصله با توکل به خدای متعال با کمال شوق و اخلاص شروع به اجرای آن کردم و جای هیچگونه تردیدنیست که اگر مهلت معقولی داده شود به خاطر صیانت حقوق حقه ملت مسلمان و مبارزا ایران و به حرمت روان پاک شهیدان راه آزادی و به حکم بیست و پنج سال مبارزات سیاسی برای حفظ استقلال و تمامیت خاک میهنم و به خواست خدای متعال تمام این برنامه را مردانه و مخلصانه به موقع اجرا خواهم گذاشت. این کار البته در گرو توفیق الهی است. امیدوارم در این راه از برکت انفاس قدسیه آن حضرت و دعای خیر همه نیکخواهان این مرز و بوم برخوردار شوم.

۲ - هر چند زیارت آن پیشوای روحانی سعادتی است که من نیزمانند بسیاری از فرزندان ایران که هواخواه آزادی و استقلال ایران و مودب به آداب اسلامی در تحلیل مقام علمای اعلام ، آیات عظام در آرزوی آنم ولی اجازه می خواهد به عرضتان برسانم که به تصور این جانب در شرایط کنونی به سبب تحریکات گوناگون و حالت عصیانی که در گروههای موافق و مخالف وجود دارد بازگشت آن وجود مغتنم موجب تشنجات داخلی خواهد شد که دولت را از ادامه برنامه ای که متفق علیه همه آزادیخواهان خدا پرست ایران است بازخواهد داشت. لذا تمنی دارد استدعای ارادتمند را در تأخیر

عزیمت به ایران به سمع قبول تلقی فرمائید.

۳ - اگر پس از تشریف فرمائی مبادرت به اعلام یک سازمان سیاسی بفرمایید که با قانون اساسی کنونی کشور سازگار نباشد یقیناً دولت را در وضع دشوار و خطرناکی قرار خواهند داد که این جانب نمی‌تواند مسئولیت عواقب آن را بپذیرد.

۴ - امیدوارم با توجه به موقعیت این جانب به حکم درایت حکیمانه و نیت مخلصانه و خیرخواهانه ای که برای سعادت مردم ایران داشته و دارید اجازه بفرمایید که هر تغییر در نظام مملکت از راه صلح و سلم و آرامش و برطبق سنن دموکراتیک معمول در تمام جهان انجام گیرد. مباداً خدای ناخواسته پس از یک ربع قرن سیطره خودکامگی و درنده خوئی مطلق و فساد عام و شامل دویاره گرفتار مصیبتی عمیق تر و بلاتی بزرگ تر گردیم که در آن صورت باید بگوییم مسکین من و رنج‌های بی حاصل من.

حضرت آیت الله

از خدادان خلاف دشمن و دوست که دل هردو در تصرف اوست
من به حکم ایمان عمیق آرزومندم که آن پیشوای روحانی بزرگ در این لحظه خطیر نیز با الهامات ریانی ملهم شود تا علی رغم اخبار فعلی صمیمیت و اخلاص من در راه حق و آزادی برای آن وجود مقدس آشکار گردد و به علم اليقین موفق گردد که این استدعا صرفاً به خاطر اجتناب از پیش آمدگاهی است که در صورت بروزبرای من نیز جز تأسف نتیجه ای نخواهد داشت. کوه اندوهی که از آن حوادت بردل ما فرود خواهد آمد همه مبارزان راه حق و آزادی را در سالیان دراز سوگوار خواهد کرد و روح شهدای راه آزادی را تا ابد متالم خواهد ساخت. ارادتمند-شاپور بختیار ۵۷/۱۱/۳

ساعت ۱۰ و ۲۵ دقیقه شنبه ۷ بهمن ۱۳۵۷ رادیو تهران
ناگهان برنامه خودرا قطع کرد و چنین اعلام داشت:
آقای دکتر شاپور بختیار برای برقراری نیاز مستقیم با آیت

الله العظیمی خمینی عازم پاریس هستند و بیانیه زیر را که مورد قبول حضرت آیت الله می باشد صادر کرده اند:

من به عنوان یک ایرانی وطن پرست که خود را یکی از اجزای این نهضت و قیام عظیم ملی و اسلامی می دانم و اعتقاد صادقانه دارم که رهبری و زعامت حضرت آیت الله العظیم امام خمینی و رأی ایشان راهگشای مشکلات امروزی ما و ضامن ثبات و امنیت کشور گردد تصمیم گرفتم که ظرف ۴۸ ساعت آینده شخصاً به پاریس مسافرت کرده و به زیارت معظم له نایل آیم و با گزارشی از اوضاع خاص کشور و اقدامات خود ضمن درک فیض درباره کشور کسب نظر کنم.

ارتشبد قره باغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران هم اعلام کرد که از سفر بختیار نخست وزیر به پاریس پشتیبانی می کنم. ارتش به موجب سوگندی که به قانون اساسی خورده از دولت پشتیبانی می کند و امیدواریم همه مشکلات با مذاکره حل شود.

دکتر یزدی گفت آیت الله پیش‌پیش از برنامه بختیار با خبر بود و خوشحال است. فکر می کنم این حرکت بختیار نشان دهنده تغییر سیاست اجتماعی او می باشد. بختیار اظهار تمایل کرده که عقاید حضرت آیت الله را بشنود. آیت الله قبول کرده که این فرصت را به او بدهد.

مهندس بازرگان می نویسد: با توجه به اعتصابات کمرشکن دولت بختیار در وضعی قرار گرفت که تا حدودی تسلیم عقل سليم توصیه طرفداران امام گردید و راضی به سفر پاریس و رسیدن خدمت امام و مذاکره حضوری و احیاناً استعفا و دریافت مأموریت یا اجازه تشکیل کابینه مورد قبول امام و زیر نظرات شورای انقلاب شده و قول وقرارهائی بادکتر بختیار در مشورت سه طرفه (بختیار- شورای انقلاب - پاریس) صورت گرفت و اعلامیه ای دایر به تجلیل و تمجیل از امام به خط یکی از اعضای شورای انقلاب و به امضای بختیار از رادیو و تلویزیون پخش شد.

دکتر بختیار درباره مسافرت به پاریس به نقل از کتاب ۳۷ روز گفته است: این فکر شخص خود من بود، هیچکس در این کار مرا ترغیب نکرد. یک مردی به ناحق سوار یک عده مردم بدون آگاهی سیاسی و ستم کشیده و محرومیت دیده شده و عده کثیری از مردم به خمینی اعتقاد پیدا کرده بودند و خارجیها از دامن زدن به این فتنه خودداری نمی کردند. من فکر پنجاه سال دیگر را می کردم که مردم تاریخ را می خوانند بگویند بختیار که از نظر سن جای پسر خمینی بود اگر به پاریس می رفت و با این مرد مسائل را مطرح می کرد و می گفت گرفتاریهای مملکت این است و می خواهم این کار هارا بکنم چه عیبی داشت؟ و ببینیم این سید چه می گوید. روی این فکر متنی را تهیه کردم و بازرگان را خواستم و گفتم حاضرم بروم پاریس و خمینی را ببینم و راجع به مسائل کشور به عنوان دو ایرانی صحبت کنیم. غافل از این که این مرد چیزی که برایش مطرح نیست مملکت است. به این شخص گفتم بدون این که تعهدی بسپارم یا استعفا بدهم و ایشان بخواهد به عنوان رهبر مملکت با من صحبت کند فقط به عنوان شاپور بختیار و روح الله خمینی صحبت کنیم. این موضوع با بهشتی و مطهری صحبت شد و موافقت به عمل آمد و متنی هم تهیه شد و تصویب گردید که من به پاریس بروم. به بازرگان گفتم با طیاره نخست وزیری می رویم به شهر نیس. ازانجا شما با طیاره دیگری بروید نزد خمینی و من هم می روم منزل یکی از بستگانم و روز بعد به پاریس می آیم و با ایشان ملاقات می کنیم. یک مقداری تنها و مقداری با حضور شما. بازرگان گفت من نظر موافق دارم و موضوع را به بهشتی گفتم.

به وزارت خارجه تلفن کردم که برای من و دو تن از وزرای کابینه و دو سه نفری که گرفتاری داشتند و طیاره پیدا نمی کردند و پاسپورتهای لازم اقدام کنند. حدود سی چهل هزار فرانک هم برای تأمین مخارج آوردن. اطمینان داشتم که فردا صبح حرکت می کنیم و با این فکر خوابیدم. صبح که بیدار شدم گفتند آقا عدول کرده

است. من می دانستم که بهیچوجه با خمینی نمی توانستم توافق کنم. ما به دو زبان و از دو چیز مختلف صحبت می کنیم. من از ملت و ایران ولی او از امت و اسلام صحبت می کند. من از ترقی و تکنولوژی صحبت می کنم ولی او می خواهد مارا به ۱۴۰۰ سال قبل برگرداند. من از این کار که انجام نشد حداکثر استفاده را کردم. در تاریخ نوشته خواهد شد بختیار با تمام فحش هائی که می خورد خواست بباید و یک گره را با شانس یک در هزار باز کند حالا کی مانع شد؟ بنی صدر می گوید من مانع شدم زیرا اگر نفس بختیار به نفس خمینی می رسید امکان داشت جا بزند. این آقا برای این که می خواست رئیس جمهور شود. یا سنجابی و فروهر روی حقارت نتوانستند ببینند کاری انجام شود و آنها سهمی نبرند. من به هر حال با این اقدام چیزی از دست ندادم.

دکتر یزدی در کتاب (آخرین تلاشها در آخرین روزها) می نویسد: ارتباط و مذاکره شورای انقلاب با بختیار و سران ادامه داشت و محور صحبت ها این بود که بختیار چگونه استعفا دهد تا دولت مورد وثوق امام و مردم قدرت را در دست بگیرد. مسئله بختیار در شورای انقلاب مطرح و ۵ حرکت مورد بررسی واقع شد. حرکت اول این که پس از ورود آقا به تهران بختیار به فرودگاه بباید و شرح حال و خدمات خود را بگوید و اعلام کند که در اختیار آقاست که هر طور صلاح بدانند عمل کنند. در حرکت دوم این که آقا بگویند به کار خود تا اطلاع ثانوی ادامه دهید. حرکت سوم این بود که بختیار بباید پاریس و استعفا بدهد و آقا نپذیرد و بگوید به کار خود ادامه دهید. حرکت چهارم این که بختیار در پاریس استعفا بدهد ولی آقا اورا تا اتخاذ تصمیمات بعدی به طور موقت به کار بگمارد. حرکت پنجم این که چهار وزیر شورای انقلاب منصوب شوند. از جمله وزارت کشور و قبول نظارت شورای انقلاب بر دولت، از این راه حل ها بختیار روی حرکت پنجم اصرار داشت. مطلب دیگر

این بود که همه پرسی زیر نظر شورای انقلاب انجام شود. بختیار می خواست سفر امام را به تأخیر اندازد تا برنامه های احتمالی دیگر را اجرا نماید. پیغام کارتر به امام توسط ژیسکار دستن و دولت فرانسه همه حاکی بود که بختیار به دنبال زمان می گردد. امام فرمول چهارم را که بختیار به پاریس بیاید و استعفا بدهد قابل قبول دانسته ولی قسمت دوم که ایشان را مجدداً مأمور انجام کار کنند قابل بحث دانست. قرار شد برای صحبت بختیار به پاریس بیاید و همراه بازرگان باشد تا پس از استعفای بختیار آقا حکم نخست وزیری بازرگان را بدهد. پس از آن یا بختیار در پاریس می ماند یا همراه امام به تهران می آمد و در دولت آینده به او پستی داده می شد. اگر بختیار به پاریس می آمد ممکن نبود قبل از استعفاء امام را ملاقات نماید. بختیار حتی در تهران متن استعفا را نوشته و به دوستان خود داده بود که شورای انقلاب از متن آن آگاهی داشت.

احمد صدر حاج سید جوادی از اعضای اولیه شورای انقلاب در ۱۳ اسفند ۱۳۵۷ ضمن مصاحبه ای چنین اظهار داشت: (چون بختیار در انجام مهمترین شرط نخست وزیری اش یعنی بیرون فرستادن شاه از کشور موفق شده بود ما فکر می کردیم در مسیر مردم گام بر می دارد. به نظرمان رسید که بختیار خدمت امام بر سرده استعفای خود را تقدیم کند و امام هم موقتاً اداره امور را به خود او واگذار کند. متن استعفا را برایش فرستادیم و او به خط خود که عین آن نزد من است دستکاریهایی کرد و موافقت شد ولی وقتی که آن را مجدداً برای بختیار فرستادیم حاضر به امضاء نشد. متن نهائی استعفای بختیار را چنین اعلام داشت:

(از آنجا که نهضت اسلامی ملت ایران با ایشار خون جوانان عزیز به آستانه پیروزی رسیده است، از آنجا که اکثریت قاطع ملت ایران به رهبر عظیم الشأن خود امام خمینی ابراز اعتماد نموده است، از آنجا که دولت این جانب شاپور بختیار فعلًا از طرف اکثریت ملت ایران مورد توجه و علاقه نمی باشد لذا این دولت استعفای خود را به

پیشگاه ملت عزیز ایران به رهبری امام خمینی تقدیم می دارد و با توجه به خدماتی که این دولت در عمر بسیار کوتاه خود در راه رسیدن به اهداف عالیه ملت ایران انجام داده امیدوار است که بعد از این نیز همراه و همگام سایر آحاد و افراد ملت ایران بتوانند بقیه راه طولانی موفقیت را بپیماید.)

به گفته سیدجوادی گویا متن اولیه این استعفا در شورای انقلاب تهیه شده و بختیار در آن اصلاحاتی کرده اما این که چرا امضاء ننمود ظاهراً باید علت آن را در روابط بالارت و آمریکائیها جستجو کرد.

پس از توافق درباره متن بیانیه بختیار که توسط مهندس کتیرائی عضو و دبیر شورای انقلاب برای عراقی خوانده شد همان شب بعداز نیمه شب حاج احمد خمینی به اتاقم درنوفل لوشاتو آمد و گفت آقا متنی تهیه کرده و به تهران اطلاع داده اند مبنی بر این که تا بختیار استعفا نکند نمی تواند به دیدن امام بیاید. حاج احمد آقا هم از این کار ابراز ناراحتی می کرد و گفت کاری است که شده و دیگر نمی شود کاری انجام داد. متن چنین است:

(بسم الله الرحمن الرحيم - حضرات حجج الاسلام تهران و سایر شهرستانها دامت برکاتهم - آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را باسم نخست وزیری می پذیرم دروغ است. بلکه تا استعفا ندهد او را نمی پذیرم چون او را قانونی نمی دانم. حضرات آقایان به ملت ایران ابلاغ و اعلام فرمایند که توطنه ای دردست اجراست و از این امور جاریه گول نخورند. من با بختیار تفاهمن نکرده ام و آنچه سابق گفته است که گفتگو بین من و او بوده دروغ محض است. ملت باید موضع خود را حفظ کند و مراقب توطنه ها باشد.)

انتشار این بیانیه برنامه سفر بختیار را بهم زد. زیرا او نمی خواست به طور علنی استعفا بدهد و به پاریس بیاید چون دیگر نخست وزیر نبود و دیدارش با امام فایده و معنای نداشت و دولت

وارتش فرودگاهها را بسته بودند و دیگر بختیاریا هواپیمای ارتشی غنی توانست خارج گردد و به احتمال قوی در تهران کودتا می شد. بعداً در تهران شنیدم مسبب اصلی بهم خوردن این برنامه ریانی شیرازی و خلخالی بودند.

شیخ حسینعلی منتظری بعداً گفت وقتی بختیار سعی داشت به دیدار آیت الله برود و نزدیک بود میانجی ها در کار خود توفیق حاصل کنند او وسیله تلفن با بختیار تماس گرفت و گفت اگر از نخست وزیر استعفا ندهد امام او را نخواهد پذیرفت.

مهندس بازرگان از این بیانیه امام با تلفن اظهار ناراحتی کرد و گفت چرا خلف وعده شده و دستگاه امام زیر قول و قرارها می زند و آبروی خودشان و مارا می برند و چرا یک فرصت و امکان عالی پیروزی را از دست دادیم. این کار نتایج بسیار بدی برای ما خواهد داشت و خواهند گفت که بازرگان می خواسته بختیار را به پاریس ببرد و با آقا آشتی بدهد.

جریان را به آقا گفتم ایشان اظهار داشتند به بازرگان بگوئید فقط در صورت استعفای بختیار چه در تهران و چه در پاریس ملاقات امکان پذیر بود. صحیح نبود که نخست وزیر را پیذیرم و صحیح هم نبود که بباید و نپذیرم و اگر با شما هم می آمد غنی پذیرفتم بدتر بود لذا ملزم بودم که بنویسم و کسی هم به شما سوءظن غنی برد جبران خواهم کرد. الان هم اگر از نخست وزیر استعفا کند او را می پذیرم تکلیف را روشن کنید.

امیر انتظام که رابط شورای انقلاب باختیار بود پیغام داد و گفت در مذاکرات قبلی با بختیار موضوع استعفا مطرح نبود بلکه موافقت شده بود که بختیار این نامه را بنویسد و سپس به پاریس بباید. متن نامه بختیار هم به تصویب شورای انقلاب رسید حالا می گویند تا استعفا ندهد پذیرفته نخواهد شد. گفتم آقا ممکن نبود نخست وزیر را قبل از استعفا بپذیرد. همان شب امام گفت بختیار دیگر نخست وزیر نیست که استعفا بدهد این برای حفظ ظاهر بود

باید می گفت من دیگر نخست وزیر نیستم.

بختیار هم گفت من به عنوان نخست وزیر نزد ایشان نمی رفتم به عنوان یک ایرانی در رابر یک ایرانی دیگر می خواستیم درباره مشکلات صحبت کنیم. من بهیچوجه سنگر خود را به عنوان نخست وزیر قانونی ترک نمی کنم.

بختیار در مصاحبه ای گفته که نامه ای برای امام فرستاده است. ازقرار معلوم بختیار مهندس مرزبان را به عنوان نماینده رسمی خود فرستاده بود که حامل نامه بوده است. وی با هواپیمای ارتشی همراه خانواده سرلشکر نشاط به پاریس آمده بود. امام او را نپذیرفت و با قطب زاده ملاقات کرد.

رسانه های گروهی خبر دادند که بختیار در این نامه پیغام داده که آمده است تحت بعضی شرایط کناره گیری کند. اول این که امام سفر خود را سه هفته به تأخیر اندازد. دوم اینکه اعلام تشکیل مجلس شورای اسلامی دچار تعویق گردد آن وقت او پس از انتخابات مجلس مؤسسان کنار خواهد رفت.

پس از آمدن آقا به تهران بختیار در مصاحبه ای گفت:

آیت الله خمینی باید درک کند که من قانونی هستم و دولت من تنها دولت ایران است. قام عمر برای دموکراسی مبارزه کرده ام و در اصول عقایدم نه با آیت الله سازش خواهم کرد و نه با کس دیگری. اگر خمینی بار دیگر از من بخواهد که استعفا بدهم جواب منفی خواهد بود. هیچکس نمی داند که جمهوری او چیست؟ او نه کثرت گرائی سیاسی و نه دموکراسی را می پذیرد. می خواهد روحانیون قانون الهی را اجرا کنند.

حسن نزیه در مجله روزگار نو درباره ملاقات بختیار و خمینی می نویسد:

مطالبی که دکتر یزدی از قول این جانب نوشته صحت ندارد. من در مدت نخست وزیری بختیار با ایشان دیداری نداشته و تقریباً

درخارج از کشور بوده‌ام. در مورد نحوه انتقال قدرت و تشکیل حکومت موقت پیشنهاداتی داشتم که با طالقانی درمیان گذاشتم. او از من خواست که به فرانسه بروم و با خمینی در میان بگذارم. در دو جلسه با این تصریح که طالقانی هم با نظرات موافق است پیشنهادات را طرح ساختم. در خصوص شورای سلطنت که با حضور دکتر یزدی - سیداحمد خمینی - اشرافی و قطب زاده مطرح شد گفتم شاه طبق اعلام یکی از رجال طرف مشاوره خود در نظر داشت اختیارات خودرا به شورائی مرکب از ۵ نفر شامل سه نفر از ملیون (مثلثاً بازرگان - طالقانی - سنجابی) و دکتر امینی و عبدالله انتظام تفویض نماید که به نظر من مقرن به مصلحت و قابل قبول به نظر می‌رسید که اولاً از پاشیدگی ارتش جلوگیری می‌کرد و ثانیاً تغییر نظام سیاسی کشور از سلطنت به جمهوری با رفراندم و رأی مجلس مؤسسان تحت نظر و مراقبت شورای مزبور صورت می‌گرفت که قائم مقام و نایب و وکیل شاه بود که خمینی نپذیرفت و گفتگوئی هم درباره بختیار صورت نگرفت. صبح یکی از روزهایی که در پاریس بودم دکتر بختیار از من خواست که با خمینی ملاقات کنم و از طرف ایشان بگویم: (مسائل بسیار مهم و حیاتی وجود دارد که باید به اطلاع ایشان برسد و موضوع در حدی است که وسیله نامه و پیغام و تماس تلفنی و اعزام پیک مقدور و مصلحت نیست. به عنوان یک ایرانی مسلمان باید خمینی را در موضع رهبری از مسائل مذکور حضوراً مطلع سازم که قطعاً برای پیشگیری از یک رشته عواقب نامطلوب مؤثر خواهد بود. گفت چند نکته را به خمینی خاطرنشان سازم. کفش‌های شاه برای رفتن جلوی در جفت شد و او رفت که مورد علاقه و انتظار خاص عموم و خودآقا بود. در نقل خبر حادثه جلوی دانشگاه و ژاندارمری مبالغه شده و افسر مریوط تحت تعقیب قرار گرفته است. درین نخست وزیر و ارتش اختلافی نیست معذالک نباید از اقدامات افراطی بعضیها در درون ارتش غافل ماند.) عصر همان روز به دیدار خمینی رفت و ضمن پیغام

گفتم مذاکره و ملاقات با بختیار ممکن است مقرن بر مصالح ملی و عمومی باشد. خمینی قبول کرد و آن را مربوط به استعفای بختیار نمود. وقتی که از اتاق خارج شدم دکتر یزدی از مذاکرات جویا شد جریان را گفت. دکتر یزدی که مانند عمال رژیم جمهوری سرآمد نقض اصول امانت و اخلاق بوده پس از چندسال در کتاب خود می نویسد که بختیار به نزیه گفته به آقا بگوئید کفش ها را جلو در درمی آورم و نهایت احترام را به امام می گذارم. در حالی که گفته شد کفشهای شاه جلوی درجفت شده است. دکتر بختیار میل داشته از موضع قدرت سخن بگوید و ممکن نبود از من بخواهد به اطلاع خمینی برسانم که هیچگونه قدرت و نفوذ و اختیاری ندارد. دکتر بختیار که کاندیدای نخست وزیری از طرف خمینی و شورای انقلاب هم بوده معقول و منطقی نیست که خودرا عاجز و فاقد قدرت و اختیار معرفی کند.

(سن ملکیان) در روزنامه کیهان چاپ لندن می نویسد: (عامل بهم زدن ملاقات بختیار و خمینی شخص رمزی کلارک بود) و چنین توضیح می دهد: وقتی رادیو تهران اعلام کرد که شاپور بختیار نخست وزیر تا ۸۴ ساعت دیگر برای ملاقات با خمینی به پاریس می رود پس از دو ساعت اطلاعیه ای از طرف دکتر ابراهیم یزدی در پاریس از طرف دفتر آیت الله انتشار یافت که (دفتر آیت الله از مسافت قریب الوقوع شاپور بختیار نخست وزیر مطلع بوده وقت این ملاقات قبلًا تعیین شده است.) یزدی تبعه آمریکاست و طبق مندرجات ۳۰ سپتامبر ۷۹ در روزنامه نیویورک تایمز شریک عمدہ کارخانه شبیهائی در هوستون تکزاس می باشد. چون تابعیت آمریکائی خود را لغو نکرده طبق قوانین آمریکا حق ندارد بدون اجازه دادستان آمریکا برای یک کشور خارجی کار کند و مسلماً نظیر همپالگی های خود از قبیل صادق قطب زاده - چمران - امیرانتظام که همگی تابعیت آمریکا را داشتند دستورات و اجازه های لازم را

دریافت داشته اند. به صورت روز ۲۸ ژانویه خبر ملاقات خمینی و بختیار انتشار یافت و روز ۲۹ ژانویه رمزی کلارک با خمینی ملاقات و مدت ۹۰ دقیقه مذاکره می کند و پس از ملاقات می گوید (آیت الله خمینی مردی است متفکر - سالم - درستکار - صریح و به خوبی می تواند رهبری ایران را به عهده بگیرد) چهار ساعت پس از این ملاقات علی کنی (فرزند محمدرضا کنی) که انگلیسی را با لهجه اکسفورد صحبت می کند به عنوان سخنگوی آیت الله گفت ملاقات با بختیار منتفی شده است. وسیله تلفن در نیمه شب با بختیار تماس گرفتم و جریان را گفتم. در پاسخ اظهار داشت خبر شما درست نیست و ساعت ۰۱۳۰ فردا با هواپیمای ار فرانس عازم پاریس خواهم بود. اندکی بعد نخست وزیر تلفن زد و گفت متأسفانه خبر شما صحیح است و رندان کار خود را کرده اند. قرار یود در این ملاقات بختیار استعفای خود را به آیت الله تقدیم و دوباره مأمور تشكیل کابینه بشود. ولی رمزی کلارک فرستاده مخصوص کارتر کار خود را کرد.

قطب زاده ضمن مصاحبه ای در پاریس چنین گفت: امام حاضر ند شاپور بختیار را بپذیرند نه نخست وزیر را. او باید از نخست وزیری استعفا کند و پس از آن آیت الله نخست وزیر موقت را انتخاب خواهد کرد.

امیرانتظام معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت بازرگان در نامه ای که پس از بازداشت درباره اتهامات خود نوشته از جمله چنین اشاره کرده است:

قبل از ۲۲ بهمن به مهندس بازرگان پیشنهاد کردم که اگر موافقت دارند بدیدن بختیار برویم و او را راضی کنیم که ازنخست وزیری کنار برود. بازرگان با رهبران انقلاب که برای من ناشناخته بودند صحبت کرد و گفت با دکتر مدنی که با بختیار مربوط است

بدیدار ایشان بروید. دکتر مدنی وزارت کشور بختیار را قبول نکرده بود. مطلب را به دکتر مدنی گفتم و سیله ملاقات را با بختیار فراهم ساخت. چند جلسه به تنهائی و با حضور دکتر مدنی و دکتر سحابی مذاکراتی شد. در حدود دهم بهمن بود که بختیار به استعفا رضایت داد و متن استعفانامه را هم به خط خودنوشت در آن جلسه دکتر مدنی هم حضور داشت. من آن متن را به اتفاق ایشان برای مهندس بازرگان به مدرسه رفاه بردیم. در آنجا با دکتر بهشتی ملاقات کردم مرابه اتاقی هدایت کرد که طالقانی - مطهری - موسوی اردبیلی - ریانی شیرازی - هاشمی رفسنجانی و دکتر باهنر در آنجا بودند. با حضور دکتر مدنی گزارش ملاقات خود را با دکتر بختیار به اطلاع آنان رسانیدم. طالقانی اشاره کرده که به اتاق دیگر برویم. در آنجا مطهری و ریانی شیرازی و هاشمی رفسنجانی و دکتر مدنی شرکت داشتند. هاشمی رفسنجانی متن جدیدی تهیه کرد و خواند و به ما داد که به بختیار بدهیم. وقتی آن را نزد بختیار بردم قبول نمود و دو اصلاح کوچک در متن استعفانامه به خط خود کرد. من متن را به مدرسه رفاه نزد مهندس بازرگان بردم و قرار شد با پاریس تماس گرفته شود. بازرگان حدود یک ساعت با تلفن صحبت کرد و متن را برای دکتر یزدی خواند و قرار شد به اطلاع امام برسد و روز بعد جواب آن داده شود. بعداً تلفن شد که متن مورد موافقت امام نیست ولی ما دست بردار نبودیم و می خواستیم بختیار را از صندلی نخست وزیری به زیر بکشانیم. مجدداً نزد بختیار رفتیم. بختیار برای این که از خود سلب مسئولیت کند جلسه ای با حضور دکتر سحابی و ارتشید قره باگی و سپهبد مقدم تشکیل داد. آن دو نفر ارتشی می گفتند همه چیز در اختیار بختیار به عنوان نخست وزیر هست ولی بختیار اصرار داشت که بگوید نمی تواند ارتش را متوقف سازد. آن شب به جائی نرسیدیم تا اینکه در جلسه عصر روز جمعه ۲۰ بهمن که در منزل او داشتیم قانع شد که استعفا کند اما روز بعد ساعت حکومت نظامی را تقلیل داد و شاید برنامه ای داشت که

امام از مردم خواست به خیابان ها بپیزند. روز یکشنبه ۲۲ بهمن بختیار به مهندس بازرگان تلفن کرد و گفت امروز چهار بعد از ظهر جلسه ای که قرار بود تشکیل می گردد.

دکتر رزم آرا وزیر بهداری کابینه بختیار بعد از انقلاب طی یک سخنرانی چنین گفت:

در دسامبر سال ۱۹۷۸ خمینی را برای مدت نیم ساعت در نوفل لوشاتو دیدم. وردست های او بنی صدر - قطب زاده - یزدی فعالیت چشمگیر و صحنه سازیهای داشتند. ملاقات با حضور قطب زاده که یادداشت بر می داشت انجام شد و موضع او را خواستار شدم. خمینی گفت هیچ عاملی نباید در تشکیل یک حکومت اسلامی اشکالی ایجاد کند و هر دولتی غیر از یک دولت اسلامی با مخالفت اوروپر خواهد شد. وقتی پرسیدم در این موقع وجود دولت مستقلی که مجری امور باشد ضروری است خمینی گفت نگران نباشد تمام جوانب امر در نظر گرفته شده و فترتی ایجاد نخواهد شد.

وقتی دکتر بختیار تصمیم گرفت به پاریس برود متن نامه ای تهیه شد که من آن را نزد دکتر بهشتی بردم که وسیله پیک مخصوصی برای خمینی فرستاده شود. دکتر بهشتی خود را موافق نشان داد و گفت این دیدار بی نتیجه است و باید دکتر بختیار استعفا کند تا راه برای تشکیل دولت اسلامی که تنها مورد تأیید آیت الله خمینی است هموار گردد. گفتم غیر ممکن است. او گفت شخصاً با تعدادی از وزراء استعفا کنید. گفتم کناره گیری من مشکل شمارا حل نمی کند. چون برای بختیار فرق نمی کند که دولتی ده عضو داشته باشد یا ۹ عضو ولی بهر صورت وقتی دولت استعفا کند با ارتش چه می کنید؟

بهشتی گفت هیچگونه نگرانی نداشته باشید ما مسئله را با ارتش حل کرده ایم.

فرمان بباران. مخازن اسلحه ارتش در جمعه شب بیستم بهمن

که بلا اثر ماند و بی اثر ماندن منع عبور و مرور سرانجام اعلامیه بی طرفی ارتش ناشی از همان زدو بندها بود.

با بازرگان و امیرانتظام در دفتر شرکت تأسیساتی ایشان دیداری داشتم. وقتی همه آنها توجه یافتند که بختیار حاضر به ترک وظیفه و رسالت خود نیست و سر سختانه در قبال حکومت وحشت ایستاده است در صدد برآمدند که دولت را از درون منفجر کنند بهمین جهت کاری کردند که بعضی ها با این که قبول کرده بودند شرکت در دولت را رد کردند.

ماهnamه روزگارنودر شماره دیماه ۱۳۶۸ تحت عنوان (رازهایی که کم برملا می شود) به امضای ج - حقگو چنین می نویسد:

پنج سال پیش در منزل مرتضی حاییری در حضور حسین خمینی نوه روح الله خمینی و شیخ عبدالکریم حاییری صحبت در باره سفر شاپور بختیار به پاریس و بهم خوردن آن بود. روایتی که از گفتگوهای آن روز به دست آمد این بود که وقتی در اوایل بهمن ۵۷ یکی از دوخبرگزاری احتمال دادند که خمینی روز ۶ بهمن از پاریس به تهران خواهد آمد دولت بختیار با عجله فرودگاهها را بست تا جلوی بازگشت خمینی را بگیرد. صبح روز دوشنبه ۷ بهمن مرتضی مطهری که در واقع مغز متفکر انقلاب بود و شورای انقلاب را می گرداند احسان نراقی را واسطه رساندن پیغامی برای بختیار کرد که مصلحت شما نیست که از ورود خمینی محانعت به عمل بیاورید بلکه مصلحت این است که با انقلاب کنار بیایید و بگذارید در محیطی خالی از تشنج خمینی به تهران برگردد و اگر شما نیز در فرودگاه استعفا کتبی خود را به ایشان بدهید با آشنائی که ما به اخلاق خمینی داریم یقینا عکس العمل او به نفع شما خواهد بود و برفرض که استعفانامه را بگیرد از شما خواهد خواست که فعلاً به کار خود ادامه دهید. با این که نراقی از رساندن این پیام امتناع داشت ولی در اثر تأکید مطهری قبول کرد و به نخست وزیری رفت. چون

نخست وزیر در جلسه شورای امنیت بود نراقی به اتفاق محمد مشیری معاون نخست وزیر و هدایت الله متین دفتری که قصد دیدار نخست وزیر را دریاره وضع زندانیان سیاسی داشت در تالار پذیرائی نخست وزیر نشستند.

وقتی جلسه شورای امنیت تمام شد ابتدا با متین دفتری خلوت کرد و بعدها فاش شد که حامل پیام آیت الله زنجانی بوده که خودتان پیشقدم شده و اعلام جمهوریت کنید و کلک کار را بکنید. بختیار جواب داد من مخالف جمهوری نیستم ولی اعلام این مطلب در حکم اعلان جنگ به ارتش می باشد و من نمی توانم با ارتش دریافتم.

وقتی نوبت احسان نراقی رسید و او پیغام مطهری را داد بختیار که خود مستقیماً با بازارگان و بهشتی و امیر انتظام نیز ارتباط داشت گفت قصد من ممانعت از ورود خمینی نیست، قصد من این است که قبل از آن به پاریس بروم و ایشان را در جریان بعضی از مسائل مهم و حساس مملکتی بگذارم.

احسان نراقی که از مطهری شنیده بود خمینی نظر منفی به بختیار ندارد ولی از او دخور است که چرا در اولین نطق خود در تجلیل از مصدق آنهمه حرف زد بدون این که یک کلمه از او و نهضتی که ایجاد کرده مطلبی بگوید. جواب می دهد اگر چنین منظوری هم داشته باشید بدون زمینه سازی امکان پذیر نیست. بختیار موافقت می کند که نراقی با مطهری صحبت کند. وقتی در مدرسه علوی بامطهری مطلب بختیار را می گوید مطهری اظهار می دارد که بختیار وقتی می تواند به پاریس برود که استعفا داده باشد. نراقی می گوید چنین کاری درست نیست و اگر استعفا بدهد انگیزه سفر خود به خود منتفی می گردد و ممکن است ارتش عکس العمل نشان بدهد.

نتیجه تبادل نظر این می شود که بختیار بیانیه ای منتشر سازد و زعامت خمینی را بپذیرد. بختیار از نراقی می خواهد که

خود او متن بیانیه را تهیه کند. نراقی متن را تهیه می کند و به نظر بختیار می رساند و بعد با مطهری تلفنی صحبت می کند که در آن اصلاحاتی می شود. مطلبی که بختیار در متن تغییر داد این بود که (برای آینده کشور کسب تکلیف نمایم) را به (کسب نظر) تبدیل نمود.

وقتی اعلامیه نخست وزیر منتشر می شود مخالفین این ملاقات از قبیل منتظری - طاهری - ربانی شیرازی - خلخالی و... با نوفل لوشاتو مقام می گیرند و می گویند نخست وزیر برای (کسب نظر) می آید نه (کسب تکلیف) و این امر به اعتبار شما لطمہ می زند که برنامه سفر بهم می خورد.

در همان جلسه حسین خمینی شرح داد که خیلیها دنبال قدرت با مسالت و بدون خونریزی بودند ولی بیشتر جوانان و از جمله خود من طرفدار تسریح قدرت بودیم و عقیده داشتیم که تنها به این ترتیب می توانیم مشروعیت انقلاب را به کرسی بنشانیم.



پست جمهوری اسلامی ایران



مطهری و بهشتی مغزهای متفکر انقلاب بودند که پس از پیروزی خمینی با ترور و انفجار ازین رفتند. اسرار قتل آنها هتوزفایش نشده است.



تزلزل روز افزون دولت بختیار

بعد از رفتن شاه از ایران و بهم خوردن سفر دکتر بختیار به پاریس روز به روز دامنه تظاهرات علیه شاه و دولت در سراسر کشور افزایش می یافت. دکتر بختیار که حتی وزرايش حاکمیتی بر وزارت خانه ها نداشتند می کوشید با نطق و خطابه و مصاحبه اوضاع را آرام کرده و دولت را بر اوضاع مسلط سازد ولی هرچه زمان می گذشت امکان موفقیت او کمتر می شد.

دکتر بختیار در آن روزها مرتب نطق می کرد که قسمتی از آن چنین است: مردم عزیز ایران، ازاین که نخست وزیر شما بیش از حد

اعتدال مزاحم شما می شود پوزش می طلبم ولی وضع کشور عزیز آن چنان مورد تهدید قرار گرفته و عناصر غیرمسئول و ماجراجو آن قدر خیال های باطل در سر می پرورانند که لازم دیدم همگان را از چگونگی اوضاع روشن نمایم. دولت کنونی به شهادت رفتار و اعمال خود بر طبق برنامه تقدیمی به مجلسین تمام تعهدات خود را یکی بعداز دیگری انجام می دهد. کلیه زندانیان سیاسی آزاد شده اند و مقرر گردیده که با وجود سوء استفاده مسلم از آزادی، بعضی از روزنامه ها که ۲۵ سال مزدور دولت های فاسد بودند با انتشار اکاذیب و تحریک احساسات و بمنظور ازدیاد تیراژ شروع به مسموم نمودن اذهان عمومی می کنند. آنچه را که نسبت به شخص من می گویند و یا می نویسند در زیر سطح نفرت و بی تفاوتی من باقی خواهد ماند ولی ادامه اهانت و اتهام به ارتش یا افراد دیگر کشور بدون پاسخ نخواهد ماند و من برای آخرين بار تقاضا می کنم که پیش از درج مطالب با عقل سليم به صحت و سقم آن ها توجه شود.

قام ارجیف و شایعات استعفای من و خالی کردن سنگر مقدس قانون اساسی و حرکت به سوی مجھول مطلق بی اساس است. دولت من در سه هفته ای که روی کار آمده قام برنامه هائی که گروه های مترقبی، مذهبی، کمونیست، جبهه ملی و سایر گروهها می خواستند به اجرا درآورده و یا مقدمات اجرای آن را فراهم کرده است. لایحه انحلال ساواک تا یک هفته دیگر تصویب خواهد شد. زندانیان سیاسی تقریباً همگی آزاد شده اند. آزادی قلم در حدی است که حتی در پیشرفتیه ترین جوامع دموکراتیک نظیر آن وجود ندارد. آزادی بیان و تظاهرات و تشکیل احزاب و گروههای سیاسی داده شده است. متأسفانه گروهی از این آزادی ها سوء استفاده کرده اند و این طور و افودمی کنند که این آزادی برای بعضی ها باید وجود داشته باشد و برای بعضی ها خیر. من دیکتاتوری را به هیچ نوع و نحو تحمل نمی کنم.

خبرنگاری پرسید: کم و بیش شنیده می شود که شما خود

متمايل به جمهوري هستيد آيا امكان دارد که در برابر جمهوري اسلامي پيشنهادي امام خميني شما يك جمهوري دموکراتيك مبتنی بر سوسيال دموکراسی در ايران برقرار کنيد؟

دکتر بختيار: چون حاكميت ناشی از اراده ملت است و اين مردم هستند که نوع نظام حکومتی خود را انتخاب می کنند هرگز فرد نمی تواند برای بود یا نبود یک سیستم سیاسی اعمال نفوذ و قدرت کند. در يك دموکراسی باید پارلماني که نمایندگان واقعی ملت در آن وجود دارند نوع حکومت را تعیین کنند. ما قانون اساسی داريم در اين قانون اساسی حکومت ایران مشروطه سلطنتی است، اگر بخواهیم تغيیری در این قانون اساسی بدھیم باید از راه قانون این کار را بکنیم با کوکتل مولوتوف و راه پیمائی و در گیری با ارتش نمی شود تغيیراتی داد و يك نهاد قانونی را جایگزین آن ساخت. ترور فکري را من به هیچ نوع قبول نمی کنم و اجازه نخواهم داد که تصمیمات فردی آینده ساز مردم ما باشد.

شاپور بختيار درپاسخ ستوال يك ایستگاه راديوئي فرانسه پيرامون اختلافاتش با خميني چنین گفت: هرچه بادآباد و اضافه کرد می توانيد اطمینان داشته باشيد که در ايران کشتار و فاجعه اى روی نخواهد داد.

بختيار تأکيد کرد ملتی که زیر فشار و شکنجه بوده اکنون يك آزادی دموکراتيك به شیوه اروپائی و واقعی به دست آورده و به راه خود ادامه می دهد. درست است که گروهی آشوب طلب و متعصب می خواهند همه چيز را زیر و رو کنند اما او از قانون اساسی کشور که به آن احترام می گذارد دفاع خواهد کرد و افزود من در فرانسه آموخته ام که چگونه به قانون احترام بگذارم. بختيار درباره خميني گفت من پيوسته کوشیده ام ایشان را قانع کنم اما در زندگی لحظاتی پيش می آيد که باید گفت خير، و اکنون آن لحظه فرا رسیده است و من می گويم خير. مردم آزاد ايران و عده بيشتری از من می خواهند که مشکلات کشور و گرفتاریهای دولت را با مردم

مستقیماً در میان بگذارم. من مثل همیشه به رأی اکثریت گردن می نهم و ملت را مخاطب قرار می دهم: کشور ایران لحظات بسیار حساس و تا حدی خطرناکی را می گذراند، مسأله وحدت وجودیت ما هدف اصلی دولت است و در این راه همان طور که بارها تکرار کرده ام از هیچ گونه فدایکاری و مجاهدت دست برخواهم داشت.

برای من مفهوم آزادی بسیار روشن است و در این مدت کوتاه علا آن را به کلیه مردم این کشور ویخصوص مخالفان خود نشان داده ام، در هر حال من به عنوان یک ایرانی شناخته شده و یک مبارز راه حق و آزادی از همه شما دعوت می کنم که به این تذکرات من توجه کنید، باز تکرا می کنم در مطبوعات ما که ۲۵ سال تمام زیر تسلط یک رژیم دیکتاتوری بودند هم اکنون اکثرا همان افرادی که نوکران استبداد بودند بمنظور تطهیر، خود را در پیشاپیش نهضت از همه انقلابی تر و پر جوش و خروش تر جلوه می دهند، دولت همانطوری که بارها یادآور شدم تعالیم عالیه اسلام را همواره در مد نظر دارد ولی وظائف قانونی خود را نیز قاطع انجام خواهد داد و در مقابل هرج و مرج و اعمال ضد انسانی عناصر مشکوك قویاً ایستادگی خواهد کرد، دولت اجازه نخواهد داد که جان و مال و ناموس مردم به دلالت خاص و اغراض شخصی و کینه توزی های افراد مورد تجاوز قرار گیرد.

دولت اجازه نخواهد داد که تصدی امور کشور جز به وسیله و یا قدرت مرکزی اداره شود.

شاپور بختیار ضمن مصاحبه ای با رادیوی ملی فرانسه گفت: موجودیت و وحدت کشور بر همه مسائل دیگر از جمله آیت الله خمینی، شاه و قانون اساسی مقدم است. نخست وزیر ایران درباره شورش و بی نظمی های کنونی گفت این شورش ها پیامد ۲۵ سال دیکتاتوری شاه است که در این مدت کشور را به سوی بی نظمی سوق داده است. بختیار در پاسخ این سؤال که اگر رهبری مذهبی

ایران جمهوری اسلامی اعلام کند چه کار خواهد کرد؟ گفت: من آن را نادیده خواهم گرفت.

شاپور بختیار در مصاحبه با بنگاه سخن پرداختی کانادا گفته است هرنوع دگرگونی در حکومت ایران باید از راه انتخابات آزاد باشد و نه از راه ازدحام یک جمعیت و احساساتی خیابانی. وی گفت که می خواهد با آیت الله خمینی دیدار کند اما در ضمن اضافه کرد که رهبر شیعیان باید این نکته را دریابد که حکومت من قانونی و تنها حکومت در ایران است.

رادیو مزبور گفت بختیار که یکی از رهبران مخالف شاه بوده و از سوی وی به نخست وزیری برگزیده شده است می گوید: قام عمرش را در راه برقرار کردن دموکراسی در ایران صرف کرده لذا با خمینی و یا هر کس دیگر اصول دموکراسی را وجه المصالحه قرار نخواهد داد، اگر دموکراسی و انتخابات آزاد و اعلامیه حقوق بشر رعایت شود با آن موافقم اما در مورد بعضی مسائل و بعضی اصول نه با شاه و نه با خمینی سازش نخواهم کرد.

بختیار گفته است در ۲۵ سال گذشته با فساد و خودکامگی رژیم شاه مخالفت کرده است، به گفته بختیار نباید دیکتاتوری را با دیکتاتوری دیگر عوض کنیم.

شاپور بختیار نخست وزیر ایران ضمن مصاحبه ای با روزنامه «لوماتن» چاپ پاریس گفته است که همچنان برای مذاکره آماده است اما اگر آیت الله خمینی بازهم از وی بخواهد که استعفا کند به ایشان پاسخ منفی خواهد داد.

نخست وزیر ایران در این مصاحبه گفته است که اجازه نخواهد داد آیت الله خمینی یک دولت موقتی در ایران تشکیل دهد. بختیار اضافه کرده است اگر تشکیل دولت موقت از حرف به عمل نزدیک شود مشکلاتی بروز خواهد کرد که نتیجه آن نامعلوم است.

بختیار اضافه کرد اگر روحانیون بخواهند دست به تظاهرات بزنند می توانند همه روزه این کار را انجام دهند. من به ارتش دستور

داده ام که از تیراندازی خودداری کند. اما اگر با کوکتل مولوتوف و اسلحه به تظاهرات بپردازند به سوی آنها تیراندازی خواهد شد و مسئولیت آن متوجه آیت الله خمینی خواهد بود.

نخست وزیر ایران که بارها تأکید کرده است از مقام نخست وزیری کناره گیری نخواهد کرد در باره احتمال تشکیل یک دولت اسلامی گفته است که اگر یک دولت اسلامی در شهر قم تشکیل دهنده من ایشان را در این کار آزاد خواهم گذارد و در این صورت ما یک واتیکان کوچک خواهیم داشت اما هرگز اجازه تشکیل یک دولت واقعی داده نخواهدم.

بختیار گفت: برای آزادی فکر، آزادی بیان، آزادی برای مخالفین ارزش بی اندازه قائل هستم. اما آزادی که به ترور آزادی به یک صورتی به اسم آزادی به مردم تحمیل شود ۲۵ سال کافی بود. گمان نمی کنم که من سعی بکنم چنین چیزی را در این مملکت اجازه بدهم، ماسعی می کنیم که یک قطره خون ریخته نشود ولی همانطوری که گفتم اگر حمله شد، اگر مسلح شدند ما پاسخ فشنگ را با فشنگ خواهیم داد. وی گفت رهبران فعلی جبهه ملی با اتخاذ سیاست غلط باعث شکست جبهه ملی و از بین رفتن محبویت آن هستند.

بختیار گفت: تنها یک حکومت می تواند وجود داشته باشد، این حکومت باید یا بازرگان باشد که رسمیت ندارد یا دولت من که به وسیله قانون منصوب شده است. اگر قانون اساسی بناست عوض شود باید این امر وسیله پارلمان باشد. بختیار به جبهه ملی و هم به ۴۴ نفر نایندگان پارلمان که استعفا کرده اند حمله کرد.

بختیار گفت که برگزاری یک رفراندم را در محیط آرام و دموکراتیک می پذیرد و در صورت ادامه شورش های خیابانی با آن مخالفت خواهد کرد. بختیار درباره انتخابات عمومی که قرار است در ماه ژوئن انجام شود گفت که دولت حاضر است تاریخ این رأی گیری را به جلو بیاندازد ولی نمی تواند وجود یک دولت موقت را به

رسمیت بشناسد.

من به رأی مردم احترام می‌گذارم ولی مردم باید در محیطی دموکرات رأی بدهند نه در محیط خفقان و ترور. آوردن مردم به خیابان‌ها مطلب دیگری است. من در چهار هفته حکومت خود خیلی از کار‌ها را که در پنجاه سال نشده انجام داده ام و باز هم می‌مانم مبارزه می‌کنم، اگر چه قریانی دیکتاتوری و خفقان طرف دیگر شوم، با اختناق شاه جنگیدیم و با اختناق این سوئیز‌مبارزه می‌کنیم. دکتر بختیار در مورد اشغال وزارت‌خانه‌ها توسط وزرای منتخب خمینی با کمک کارمندان گفت: اگر آنها این کار را کردند من هم اقدام قانونیم را انجام خواهم داد. من حاضرم آن‌ها به قم بروند و واتیکان درست کنند من هم دور قم را برای آنها دیوار می‌کشم.

رادیو لندن مصاحبه خودرا با دکتر شاپور بختیار چنین منتشر ساخت: در ارتش احدی نمی‌تواند بدون نظر من تصمیم بگیرد. من تاکنون خیلی از خواسته‌های آیت الله خمینی را اجرا کرده و می‌کنم. مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور از مسائلی بود که همیشه درنظر داشتیم و مسلماً عصیانها و ناراحتیها را تسکین می‌بخشد. ایشان موضوع مسافرت را قبول کرده یازده روز پس از نخست وزیری من این و عده را انجام دادند. به ارتش دستور اکید داده شده که دراختیار من باشد.

من نه تنها از مسافرت شاه ممانعت نکردم بلکه خودم به ایشان توصیه کردم که از کشور خارج شوند و اصولاً شرط پذیرفتن نخست وزیری توسط من همین بوده است.

بختیار که به وضع کشور در چند روز اخیر اشاره داشت گفت باید به دولت فرصت داد تا برنامه‌های خودرا اجرا کند و از دولتی که تازه شروع به کارکرده نمی‌توان انتظار بیش از این داشت. بختیار افزود همانطور که قول داده بودم حکومت نظامی را به تدریج لغو خواهم کرد و این موضوع در شیراز اجرا شده و به احتمال زیاد اوائل

هفته آینده در یک شهر دیگر نیز اجرا خواهد شد.

شاپور بختیار در توجیه این درخواست که باید به دولت وی فرصت داد اظهار داشت: وی درحال حاضر می کوشد از وقوع یک کودتای نظامی جلوگیری کند زیرا در حقیقت مملکت از یک طرف در خطر دولت های فاسد است که در ۲۵ سال اخیر انواع تجاوز را به حقوق این ملت روا داشتند و از طرف دیگر خطر دولت نظامی پینوشه وار وجود دارد و کشور در تلاطم این دو خطر حذر کنم زیرا با کوچک ترین لغزش خسارت های جبران ناپذیری به مملکت وارد خواهد شد.

نخست وزیر در مورد شایعه اعدام جمعی از مقامات فاسد مملکت که براساس گفته وی انتشار یافته است گفت: البته ممکن است اما باید توجه داشت که چنین تصمیمی باید توسط یک دادگاه ملی اتخاذ گردد و تا زمانی که دادگاه رأی نداده است نمی توان اظهار نظر کرد.

ارتشد قره باگی درباره دولت بختیار چنین می نویسد:
روز ۲۳ دیماه ۵۷ به تقاضای بختیار جلسه ای در کاخ نیاوران
حضور شاهنشاه تشکیل شد با شرکت بختیار - ارتشد طوفانیان -
سپهبد بدراه ای - سپهبد ریبعی - دریادار جبیب الله و من.

قبل از شروع مذاکرات بختیار صورت زندانیان سیاسی را که
تقاضای آزادی آنها شده بود به امضای اعلیحضرت رسانید. معلوم
شد تنها زندانیان سیاسی نبودند بلکه زندانیانی هم که مرتکب
جنایاتی شده جزو آنان می باشند که پس از آزادی به صف مخالفین
پیوسته و در نتیجه آشوب و اغتشاش و آتش سوزی در شهرها
زیادتر شد. من هم از طرف فرماندهان گفتم وظایف و مأموریت ارش
روشن است همگی به سوگندی که برای حفظ قانون اساسی یاد کرده
ایم وفادار بوده و خواهیم بود. سپس فرماندهان مشکلات ناشی از
اعتراضات و کمبود مواد سوختی را گفتند که گفته شد به انتظام

دستور داده شده است.

سپس اعیلحضرت راجع به رسیدگی به اموال خانواده سلطنتی و بنیاد پهلوی سئوال نموده و گفتند در دولت از هاری قرار بود هیئتی به این امور رسیدگی و اموال و املاک اشخاص به خود آنها اعاده شود. بختیار گفت هیئت تکمیل شده اعیلحضرت ناراحت نباشد پس از سفر این مسائل حل و خاتمه خواهد یافت. در این موقع اعیلحضرت فرماندهان را مخصوص فرمودند. ارتشید طوفانیان به علت انتصاب ارتشید شفقت به وزارت جنگ تقاضای بازنشستگی کرد که اعیلحضرت فرمودند شما که با وزیر جنگ کاری ندارید. در این جلسه اعیلحضرت خواستند با پشتیبانی از دولت قانونی دو نکته را روشن کنند یکی عدم حضور وزیر جنگ که نشان پدهند وزیر جنگ مانند گذشته اجازه دخالت در امور ارتش را ندارد و دیگر این که تغییری در وضع ستاد حاصل نشده و فرماندهان فقط اوامر اعیلحضرت را اجرا می نمایند.

چون بختیار نوشته است که از ورود ژنرال هایزر به ایران اطلاعی نداشته اند باید بگوییم این ژنرال آمریکائی یک هفته قبل از شرفیابی ۲۳ دی ماه به ایران آمده و روزنامه اطلاعات در ۱۷ دی ماه نوشت که سفر هایزر درباره امنیت و وضع سلاحهای پیشرفته آمریکا در ایران و مذاکره با رهبران نظامی برای حمایت از یک دولت غیرنظامی است و مهمترین هدف او تایل نظامیان به دولت بختیار می باشد. در بحث هائی که با هایزر داشتیم نظر این بود برای برقراری آرامش باید ارتش از دولت بختیار حمایت کند تا اعتصابات و شورش ها برطرف گردد. در مذاکرات بعدی هایزر گفت که دیگر دولت آمریکا از اعیلحضرت پشتیبانی نمی کند و سفر اعیلحضرت ضروری بوده و دولت های غربی هم دیگر پشتیبان اعیلحضرت نیستند. از این گفته متوجه شدیم که چرا بختیار شرط قبولی نخست وزیری را سفر اعیلحضرت قرار داده است.

یزدی وزیر خارجه بارزگان در ۱۵ مرداد ۵۸ با فاش کردن

متن پیامهای کارتر برای خمینی روشن نود که در کنفرانس سران چهار کشور گفته شده که اگر خمینی دولت بختیار را حمایت نکند در ایران حمام خون به راه خواهد افتاد. بهمین جهت کارتر از خمینی خواست که همه نیروهای خود را به کار اندازد تا از مخالفت با بختیار کاسته شود و به نفع همه خواهد بود که از هرگونه انفعالی جلوگیری شود. خروج شاه قطعی است. بادخالت ارتش اوضاع بدتر خواهد شد. در مذاکرات با فرماندهان طوفانیان - ربیعی -

حبیب اللهی گفتند هایزر اظهار می کند دولت امریکا از بختیار پشتیبانی می کند و ملت ایران اعلیحضرت را غنی خواهد. مصلحت در سفر شاه و پشتیبانی از دولت بختیار می باشد.

سپهبد بدره ای گفت وضعیت نیروها خیلی خراب است. روحیه پرسنل ضعیف و داخل یکانها بی انضباطی عجیبی است غنی دانم چه باید کرد؟ طوفانیان می گفت پشتیبانی آمریکا جز یک مشت وعده پوچ چیز دیگری نیست. بهر صورت در جلسه فرماندهان چنین تصمیم گرفتیم که برای جلوگیری از سفر شاه تلاش کنم. در مورد پشتیبانی از دولت بختیار و راه برقراری آرامش و جلوگیری از آمدن خمینی و ممانعت از تحریکات به خصوص برنامه های بی سی و ورود اعلامیه ها و کاست ها که این مطالب با اجازه اعلیحضرت به هایزر گفته شد اظهار داشت امشب با رئیس جمهور صحبت می کنم و پیشنهادات شمارا خواهم گفت. وقتی از هایزر جواب خواستم گفت بی سی که دست ما نیست. در مورد آمدن خمینی واشنگتن مشغول بررسی می باشد. سپس گفت خویست تیمسار با بازرگان و بهشتی غایندگان خمینی ملاقات کنید و تلفن میناچی را به من داد و گفت ایشان ترتیب ملاقات را خواهد داد. گفتم این پیشنهادات بی نتیجه است زیرا وظایف ارتش مشخص است ولی گفت این ملاقات حتماً مفید خواهد بود. جریان را به اعلیحضرت گفتم. پرسیدند اینهارا می شناسید؟ عرض کردم درباره بازرگان رئیس دادگاه تجدیدنظر نظامی بودم ولی بهشتی را نمی شناسم. فرمودند ما می

شناسیم. چه می خواهید بگنید؟ عرض کردم هرچه امری فرمائید. فرمودند فکر نمی کنم فایده داشته باشد. چون اعلیحضرت در این باره مرا آزاد گذاردند بعداز ۱۵ روز که بازرسان توسط مقدم تقاضای ملاقات داشت موافقت کردم.

اعلیحضرت در تمام شرفیابیها درباره جلوگیری از خونریزی تأکید فرموده می گفتند وقت کنید که مبادا یکی از فرماندهان دیوانگی کند. چون خبر کودتا ایجاد وحشت کرده تکذیب کنید. در دورترین نقاط ایران هم برنامه بی بی سی را مردم گوش می کنند. اقدام درباره قطع تبلیغات و تحریکات بی بی سی و پخش اعلامیه های خمینی به جایی نرسید. درباره سفر اعلیحضرت که برای انصراف صحبت کردیم عرض شد می گویند مراجعتی در بین نیست، این سفر در روحیه نیروهای مسلح مؤثر بوده و بر تعداد غائبین و فراریان افزوده شده استدعا دارم از مسافرت صرفنظر فرمائید. فرمودند شما که در جریان همه کارها نیستید، برنامه و طرحی وجود دارد. با این طرز فهمیدم که مسافرت قطعی است.

از اعلیحضرت خواستم پیامی به نیروهای مسلح بدهنده فرمودند پرکردن نوار به علت این که مخالفین یک نوع نوار دروغ درباره دستورات کشtar به تقلید از صدای ما تهیه و در بین مردم پخش کرده اند مصلحت نیست. سرانجام فرمانی را توشیح فرمودند. در فرودگاه هنگام حرکت به عرض رساندم درباره ارتباط ستاد ارتش با اعلیحضرت مقرر فرمایند ترتیبی داده شود. با ناراحتی فرمودند (نه - خیر). عرض کردم اگر گزارش فوری بود چگونه به عرض برسد؟ با تندی فرمودند چه گزارشی؟ چه کاری خواهید داشت و از اتاق خارج شدند و رفتند. بعد از سفر وقتی جریان را در کمیته بحران مطرح کردم سپهبد بدله ای گفت اعلیحضرت نمی خواستند بعد از مسافرت با ایشان ارتباط گرفته شود.

چند روز پس از مسافرت در جلسه ای که با فرماندهان در دفتر بختیار در نخست وزیری داشتیم بختیار تلفن اعلیحضرت را

گرفتند و گفت (خبر قابل عرضی نیست، وضع آرامش کشور رو به بهبودی است، اعلیحضرت نگران و ناراحت نباشد. اوامر اعلیحضرت ابلاغ شد. دستور دادم اردشیر زاهدی که معزول شده بود تا یک ماه دیگر سرکارش باشد که بتواند کارهای اعلیحضرت را انجام دهد.) یک بار سپهبد بدره ای در کمیته بحران گفت که شهبانو به سرلشکر نشاط تلفن زده و گفته اند دودستگاه از اتمبیل های اعلیحضرت و مقداری وسایل شخصی و چند آلبوم عکس را که در اتاق خود ایشان می باشد برایشان بفرستیم، اجازه می خواست با هواپیمای نیروی هوائی به قاهره فرستاده شود. گفتم خودتان با نخست وزیر مذاکره نموده و ترتیب کار را بدھید.

وقتی خبرگزاریها خبردادند که خمینی روز جمعه ۶ بهمن می خواهد وارد ایران بشود در بین مردم و گروه های مخالف شادی و مسرت توأم باترس و وحشت از آشوب و شورش ایجاد گردید. کارمندان هواپیمای کشوری که مدتی اعتصاب کرده بودند و فرودگاه توسط پرسنل هوائی اداره می شد اعلام کردند که یکی از هواپیماهای ۷۴۷ را به نام (پرواز انقلاب) برای انتقال خمینی به پاریس خواهند فرستاد. نخست وزیر شورای امنیت را برای بررسی آمدن خمینی دعوت نمود. بختیار متعهد شده بود که با آمدن خمینی موافقت نکند. در این جلسه نخست وزیر گفت: سید جلال تهرانی دو ملاقات طولانی در پاریس با خمینی داشته و نتیجه نگرفته و حالا خمینی می خواهد به ایران بیاید. مشغول تهیه برنامه ای هستیم که برایشان بفرستیم و مذاکراتی هم در تهران با نمایندگان ایشان داریم که مطمئن هستم به نتیجه خواهد رسید. سپهبد مقدم گفت روحانیون در شهرستانها مردم را تشویق می کنند تا برای استقبال خمینی به تهران بیایند. کارکنان هواپیمایی ملی می خواهند هواپیما را به پاریس ببرند و چون بین آنها عناصر کمونیست هستند احتمال خرابکاری می رود و اگر به هواپیمای خمینی آسیبی برسد در کشور حمام خون راه می افتد. سپهبد رییسی هم مراتب را تأیید

کرد و گفت بردن هواپیما مصلحت نیست. سرانجام موافقت شد که فرودگاه بسته شود. در این جلسه میرفندرسکی گزارشی از جریان کنفرانس گوادولوپ داد و منظور این بود که تصمیم خروج اعلیحضرت با موافقت ۴ دولت اتخاذ شده و بازگشتی در بین نیست. من جریان را به فرماندهان گفتم. ارتشد طوفانیان از قول سپهبد بخشی آذر گفت تصمیم به جلوگیری از آمدن خمینی مصلحت نیست. وقتی جریان را به سپهبد مقدم گفت اظهار داشت ممکن است ایشان هم مثل بعضی دیگر از افسران تماس هائی با مخالفین داشته باشد و ضد اطلاعات هم مراقب این قبیل افسران می باشد. بختیار با خوشحالی به من گفت تصمیم گرفته ام خودم برای ملاقات آیت الله به پاریس بروم و اطمینان داشت که آیت الله را راضی خواهد کرد و برای تقویت دولت پشتیبانی ارتش راضوری دانست که نظر ایشان طی مصاحبه ای عملی شد. رادیو لندن گفت بختیار از امام سه هفته مهلت خواسته و این مهلت برای تغییرات در قانون اساسی می باشد. بعد از استعفای سید جلال تهرانی و عدم موافقت خمینی با ملاقات بختیار به پیشنهاد سپهبد مقدم و با موافقت نخست وزیر، بازرگان و یدالله سحابی در منزل بدیدار من آمدند. بازرگان با اشاره به نبودن آزادیها و محدودیت های گذشته گفت وضعیت را ملاحظه می فرمائید که ادارات تعطیل و کارکنان و کارگران در حال اعتصاب و نفت و سوخت در اختیار مردم نیست. این وضع تاکی باید ادامه یابد؟ گفت این امور مربوط به دولت است و ارتش حق دخالت در سیاست را ندارد و از دولت قانونی هم پشتیبانی می کند. بازرگان گفت ملت ایران متفقا خواهان جمهوری اسلامی هستند تاکی باید خونریزی ادامه داشته باشد. سپهبد مقدم گفت آیا قانون برای مردم است یا مردم برای قانون؟ که بازرگان و سحابی گفتند احسنت. من گفت در ارتش به قرآن و پرچم سوگند یاد شده که حافظ قانون اساسی باشیم و ارتضیان به سوگند خود وفادار هستند و از دولت قانونی پشتیبانی می کنند. سحابی گفت مردم یک پارچه

جمهوری اسلامی را می خواهند. سپس بازرگان به بختیار تلفن زد و منزل مرا ترک گفتند. من هر گز با بهشتی تماس نداشته ام. بختیار در کتابهای خود این مسائل را طور دیگر جلوه داده است. به هر حال پس از بسته شدن فروندگاه روحانیون در دانشگاه متخصص شدند و مردم می خواستند فروندگاه را اشغال کنند تا برای ورود خمینی آماده شود. چون راههای فروندگاه بسته شد در میدان ۲۴ اسفند به اتوبوس های ژاندارمری حمله شد و در مقابل دانشگاه و ژاندارمری عده ای کشته و مجروح شدند. در این میان بختیار به من اظهار داشت غایندگان آیت الله در تهران به من پیشنهاد می کنند استعفا کنم و اطمینان می دهند آیت الله مرا به نخست وزیری منصوب می کند.

اظهارات بختیار حاکی بود که حاضر است نخست وزیری خمینی را بپذیرد و طبق قول و قرارهای حاضر شده بود زیر نظر شورای انقلاب دولت تشکیل دهد ولی خمینی قبول ننموده است. درباره استقرار جمهوری بختیار طی مصاحبه ای گفت چون حاکمیت ناشی از اراده ملت است و این مردم هستند که نوع نظام حکومتی را انتخاب می کنند اگر بخواهیم تغییری در قانون اساسی بدھیم باید از راه قانون این کار را بکنیم. بالاخره به این نتیجه می رسیم که اعلیحضرت هم در مصاحبه با واشنگتن پست گفتند (بزرگ ترین اشتباه من این بود که به گفته آمریکائیها و انگلیس ها در زمینه امور داخلی گوش دادم. راه حل هایی را که آمریکائیها از طریق سولیوان به من دادند کمک نمود که آخرین لحظات سعی غایم مخالفین را به قدرت برسانم).

با بررسی در کمیته بحران برای فرماندهان مسلم شد که تنها هدف بختیار جلب رضایت مخالفین و تغییر رژیم و اشغال اولین کرسی ریاست جمهوری ایران بود. بعداً دکتر یزدی فاش ساخت که در ۲۸ دی ماه طرحی از تهران در زمان نخست وزیری بختیار شامل ۵ یا ۶ ماده فرستاده شد که با شورای سلطنت مذاکره تا به نام شورای حکومت ملی تغییر نام یابد و سپس این شوری قدرت

قانونی را به شورای ملی اسلامی منتخب امام تفویض نماید و آن شورا دولت فعلی را ساقط و دولت ملی تشکیل دهد. این پیشنهاد به این منظور بود که برنظام گذشته صحه بگذارند ولی امام پیغام داد که شورای سلطنت غیر قانونی است، آن وقت قرار بود طرح دیگری اجرا یعنی خود بختیار اعلام جمهوری کند و با تشکیل جلسه مشترک مجلسین اصل رژیم شاهنشاهی را از قانون اساسی حذف کند. علت این که بختیار گفت از امام خواسته بود که به او چند هفته مهلت بدهند به همین دلیل بود.

بختیار در باره بازگشت خمینی گفت من بر سر دوراهی قرار دارم. اگر خمینی باز گردد و جمهوری اسلامی را اعلام کند یا باید بانم و خود را دولت قانونی بدانم که در این صورت خونریزی روی خواهد داد یا از کار کناره گیری کنم و به ارتش بگویم دیگر جانی برای من نیست و شما از تعهدی که به دولت داشته اید آزادید.

بازرگان هم گفت: استقرار جمهوری اسلامی قطعی است. بین آیت الله و بختیار توافق ضمنی صورت گرفته و بختیار تقبل کرده که به مجرد تشکیل دولت موقت اسلامی از کار کناره گیری کند. عاقلاته ترین راه بختیار استعفا می باشد. بختیار را که ۳۴ سال است می شناسم مطمئن هستم که در برابر خواست ملت استعفا خواهد داد. دولت غیر از وزیرانش چامی دیگری ندارد.

امیر انتظام می نویسد: جلساتی با حضور بازرگان و مدنی و سحابی با بختیار در مدت ۳۷ روز زمامداری ایشان داشتیم. روز ۱ بهمن سرانجام بختیار به استعفا رضایت داد و متن استعفانامه را به خط خود نوشت که به مدرسه رفاه بردیم. چند روز بعد از آمدن خمینی و انتخاب بازرگان به نخست وزیری نگرانی فرماندهان را به نخست وزیر یاد آور شدم. گفت فردا بعد از ظهر بازrگان و سحابی اینجا هستند شما هم با سپهبد مقدم بیائید. در این جلسه بازrگان نبود ولی امیر انتظام شرکت داشت. از بختیار خواستند که بیهوده

مقاومت نکند و استعفا دهد. بختیار گفت من نخست وزیر قانونی هستم و فرمان نخست وزیری را بارأی اعتماد مجلسین مانند دکتر مصدق گرفته ام و استعفا نمی کنم. آنها گفتند ملت ایران یک دل و یک زیان خواهان آیت الله خمینی و جمهوری اسلامی هستند و مصلحت شما در استعفا می باشد. بختیار دولت بازرگان را به عنوان (دولت سایه) قبول کرد و گفت نمی تواند استعفا پدهد. من گفتم ارتش حافظ قانون اساسی است و از دولت قانونی حمایت می کند.

پارسونز سفیر انگلیس در ایران درباره دولت بختیارچنین می نویسد: قبول پیشنهاد نخست وزیری از طرف بختیار موجب بروز اختلاف در جبهه ملی شد. بختیار در گفتگوئی که با من داشت مطمئن و استوار به نظر می رسید. من نمی توانستم در خوشبینی او و کسانی که برای او شانس موفقیتی می دیدند شریک باشم. من معتقد بودم که خمینی به راحتی او را کنار خواهد زد. من در بختیار با همه شجاعت و عزمی که داشت آن توانائی را نمی دیدم که بر مشکلات عظیمی که در پیش رو داشت فائق آید. خروج شاه از کشور به تنهائی مستله را حل نمی کرد. اگر شاه برای همیشه کشور را ترک می کرد حداکثر موفقیتی که نصیب دولت می شد کنترل مرحله انتقالی از رژیم سلطنتی به رژیم جمهوری بود. ژنرال هایزر برای این به ایران آمده بود که ژنرال هارا از یک اقدام نظامی یا کودتا باز دارد و آنها را به پشتیبانی از حکومت بختیار پس از خروج شاه وادر سازد. توصیه من به لندن در کنار کشیدن خود از این جریانات خطرناک و پرپیچ و خم بی ثمر بود. من دیگر حرفی برای گفتن باشاه نداشتم و هر اقدامی که بکند چه حکومت بختیار و چه اقدام تند نظامی شانس بسیار ضعیفی برای موفقیت دارد. من معتقد بودم که در این مرحله مداخله آمریکا و انگلستان جز زیان بیشتر به منافع این دو کشور ثمری به بار نخواهد آورد. نظر من این

بود جز در مواردی که شاه مرا به کاخ بخواند از مقام با او خودداری کنم زیرا اگر شاه را می دیدم به ناچار باید بدینی خود را نسبت به اوضاع ابراز نمایم و سوءظن همیشگی او که انگلیسها علیه او توطئه می کنند تشدید می شد. من در روزهای آخر اقامت خود در تهران شاهد عقب نشینی قدم به قدم شاه و از دست دادن تاج و تخت او بودم. روز هشتم ژانویه برای خدا حافظی نزد شاه رفتم، اورا برخلاف گذشته خیلی آرام و بی حال دیدم، حالت کسی را داشت که به کلی خود را از جریانات کنار کشیده است. گفتم هرگز تصور نمی کردم در چنین اوضاع و احوال غم انگیزی از او خدا حافظی کنم. چشم‌انداز از اشک شد که وقتی آن را پاک کردم شاه گفت احساس شما را درک می کنم. شاه گفت به او سه پیشنهاد شده بعضی می گویند بماند و با قدرت عمل کند، عده‌ای معتقدند به بندرعباس بروم و دست ارتش را در غیاب خود باز بگذارم و بالاخره آخرین راه حل این است که کار را به دست دولت بسپارد و کشور را ترک گوید. از من نظر خواست گفتم ترجیح می دهم که نظر ندهم چون هرچه بگویم آن را توطئه انگلیسی تلقی خواهید نمود. شاه اصرار کرد گفتمنظر شخصی من این است که امید موقفيتی نیست و هر روز که شما در کشور بیشتر بمانید بختیار مثل برف ذوب می شود و اگر کشور را ترک گوئید شانس بسیار کمی برای بازگشت وجود دارد. شاه گفت اگر موضوع مربوط به خودم بود تاده دقیقه دیگر به خارج می رفتم و منظور از ماندن در کشور برای تأیید حکومت بختیار از طرف پارلمان است. قبل از انجام تشریفات اگر برود مجلس از هم خواهد پاشید و دولت نمی تواند رأی بگیرد.

در پایان شاه گفت هنوز نمی داند چرا پس از این همه کاری را که برای مردم کرده است علیه او شوریده اند؟ گفتمن علت اصلی این دگرگونی این است که شاه می خواست مردم را به چیزی تبدیل کند که نبودند و این تعارض سرانجام آنها را به طغیان و به رهبری پیشوایان مذهبی واداشت. در تاریخ ایران همین ملاها و بازاری ها

و روشنفکران قدرت را در واقعه تنباکو و مشروطیت نشان دادند.
در رویدادهای اخیر هم باید گفت من هرگز مردم ایران را دارای چنین
روحیه و شجاعت و اعتقاد و انصباطی نمی دانستم و نمی توانم حالت
تحسین خود را کتمان کنم و اگر شاه می توانست این ملت را جلب
کند در راه نیل به مدن بزرگ مشکلی نداشت. شاه حرکت انقلابی
مردم را تصدیق کرد و قیاس خودرا با سلاطین قاجار نپذیرفت و گفت
بیش از هرشاه دیگری در دوهزارسال گذشته برای ایران کار کرده ام
و شما نمی توانید مرا با چنین اشخاصی مقایسه کنید.

روز بیستم ژانویه من آخرین ارزیابی خود را به لندن فرستادم و
نوشتم که دولت بختیار قادر به حکومت نیست و با ورود خمینی به
ایران دولت بختیار جارو خواهد شد. نوشتم استقرار یک رژیم
جمهوری در ایران اجتناب نپذیر است. ***

کارتر پس از روی کار آمدن دولت بختیار طی مصاحبه ای
چنین گفت:

س - نظر آقای رئیس جمهور درباره اوضاع ایران چیست؟
ج - ما با ایران مناسبات مهمی داریم و أمیدواریم در آینده
هم داشته باشیم. ایران متعدد خوبی برای ما بوده است. اکنون یک
حالت دگرگونی در ایران صورت گرفته و دولت بختیار که اعتماد
مجلسین ایران را جلب کرده و مورد پشتیبانی ماست در محدوده
امکانات خود اورا تشویق می کنیم که به خونریزی پایان دهد تا
زندگی عادی در ایران از سر گرفته شود. شاه برای استراحت به
خارج رفته ولی نمی دانیم که این سفر چقدر طول می کشد. برای
جلوگیری از رویدادهای آینده ما راهی نداریم.

س - یک ماه پیش شما گفتید که شاه پسر قدرت باقی می
ماند، در این برآورد آیا خطأ رفته اید؟ آیا با آیت الله خمینی تماس
گرفته اید؟

ج - برای هیچکس امکانات صحیح پیش بینی آینده وجود

ندارد. دیگر گونی سریع در ایران را هیچکس پیش بینی نکرده بود. من به مردم ایران اعاده ثبات و یک وضع اقتصادی را در آینده اطمینان می دهم. ما با خمینی مستقیماً تماش نگرفته ایم ولی آشکارا عقاید خودرا در باره ثبات اوضاع ایران و پایان خونریزی اعلام کرده ایم و معتقدیم که باید به دولتی که اکنون طبق موازین قانون اساسی سر کار است فرصت داده شود. می دانیم که بسیاری از مخالفین سیاسی و مذهبی شاه و عده حمایت از دولت بختیار را داده اند و امید ما هم همین بوده است، ما هیچ قصدی یا امکانی برای مداخله در امور داخلی ایران نداریم و به دیگر کشورها هم اجازه دخالت در امور ایران را نمی دهیم.

س - اگر آمریکا دستگاه اطلاعاتی بهتری در ایران داشت آیا می شد شاه را نجات داد؟

ج - حتی اگر ما قادر به پیش بینی رویدادهای ایران بودیم امکانات ما در مورد جلوگیری از آن رویدادها محدود بود در حالی که مشاوران شاه بالامکانات گسترده ای قادر به جلوگیری از ناآرامی ها نشدند، ما هیچ امکانی برای اعزام نیروهای گسترده به ایران را نداریم، ما یک بار در ویتنام تجربه کردیم که نتایج خوبی به بار نیاورد، ما هنوز درباره سلاح های نظامی با دولت بختیار صحبتی نکرده ایم، پس از آن که ناآرامیها فروکش کرد مطمئناً به ما خواهند گفت که نیازهای آینده نظامی ایران را چگونه تأمین خواهند کرد. به نظر ما یک دولت قوی و با ثبات برای حفظ امنیت منطقه و استقلال ایران بسیار مهم و لازم می باشد.

س - آیا درباره از دست رفتن پست های استراق سمع آمریکا در ایران فکری کرده اید؟

ج - در هر کشوری که ما این دستگاههای داریم خطر از بین رفت آن هم هست ولی از طرق مختلف به جبران آن خواهیم پرداخت و بقدر کافی وسایل تحقیق داریم تا بدآنیم شوروی موافقت نامه سالت را رعایت می کند یا خیر؟

بختیار طی نامه ای به روزنامه اطلاعات چنین نوشت:
 من مصمم به حفظ قانون اساسی مملکت که یک قانون اساسی
 کاملاً اسلامی است می باشم و با کمال استواری بر جای خود خواهم
 ماند و مسئولیت هرگونه اقدامی که موجب کشtar مردم بی گناه یا
 نیروهای انتظامی گردد به عهده من نخواهد بود. بلکه به عهده
 کسانی است که موجبات آن را فراهم کرده و مردم را به آشوب و
 طغیان دعوت می نمایند.

بختیار ضمن مصاحبه ای درباره کودتای نظامی چنین گفت:
 اطمینان دارم تا وقتی که دولت قانونی بر سر کار باشد ارتش
 به آن وفادار خواهد ماند. اما اگر روزی من کشته شوم یا استعفا
 کنم نمی دانم چه حادثه ای رخ خواهد داد.

بختیار گفت من قانون اساسی رامی پذیرم، تنها می گویم شاه
 سال هاست این قانون اساسی را نقض کرده است و اکنون باید آنچه
 را که سالها از دست داده بودیم با مفهوم دموکراتیک برقرار کنیم.

بختیار روز ۹ بهمن ۱۳۵۷ چنین گفت: ترور فکری را به هیچ
 نوع قبول نمی کنم و اجازه نمی دهم که تصمیمات فردی آینده ساز
 مردم باشد. نخست باید آرامش برقرار شده بعد انتخابات آزاد
 انجام گیرد، آنگاه می توانیم راجع به همه مسائل مملکتی بحث کنیم.
 مجلس مؤسسانی داشته باشیم، مطمئن باشید من نخستین کسی
 خواهم بود که بر تصمیمات این مجلس که ناشی از اراده مردم است
 گردن می نهم. من بیش از همه به دنبال انجام خواسته های مردم
 هستم. در هر حال می گویم فقط یک قانون اساسی وجود دارد که من
 هم آن را قبول دارم و باید آن را برقرار کنیم.

رادیو لندن گفت: دولت بختیار پایه بسیار ضعیفی دارد و
 روابطش با ارتش هم مبهم می باشد. بختیار گفته محاکمه مقامات
 دولت های قبلی به زودی آغاز می گردد. ممکن است نتیجه این
 محاکمات به اعدام بعضی از آنها منجر شود.



بازگشت خمینی به تهران

وقتی خبرنگاران ازاو پرسیدند چه احساسی دارید؟
خمینی گفت (هیچی)

بارفتن شاه از ایران خمینی در نظر داشت هرچه زودتر به ایران بیاید. طرفداران خمینی هم می خواستند رهبرشان در تهران باشد تا زودتر بتوانند رژیم را سرنگون کنند ولی اختیار دستور داده بود که فرودگاه مهرآباد را بستند تا هواپیمای خمینی نتواند به زمین بنشیند. بهمین جهت خمینی در (نوفل لوشا تو) طی مصاحبه ای

چنین گفت:

من بنا داشتم فردا (ششم بهمن) در میان ملتمن باشم و در رنجی که آنها می بردند شریک باشم. لیکن دولت خائن از این امر جلوگیری کرد. همه فرودگاهها را بست. من به محض باز شدن فرودگاهها خواهم رفت و به آنها خواهم فهماند که غاصب و خائن هستند و ملت دیگر تحمل شما را ندارد. وقت قلدری گذشت. من ملت را دعوت می کنم این قلدرها و نوکران خارجی را سرجای خود بشانند و به نهضت ادامه دهند و لکن آرامش را حفظ کنند. من در اولین فرصت پیش مردم به ایران خواهم رفت تا با آنها یا کشته شوم و یا حقوق ملت را بگیرم و به ملت برگردانم. ملت ایران بدانند این شخص که موکل حکومت شده به ایل خodus خیانت می کند. آن ایلی که پشتوانه ایران بودند و رضا شاه آنها را ازپای در آورد. باید بختیاریها بدانند که این اشخاص خائن را از جلو راه ملت بردارند. باید ارش بداند که اینها خیانتکارند و به آنها کمک نکنند. باید همه ایران بدانند که اینها خیانتکارند و به آنها کمک نکنند. توطئه ای در کار است و باید جلوی آن گرفته شود. این آخرین قدمی است که خائنان بر می دارند و انشاء الله این قدم را می شکنیم و پیش شما می آییم، آنها را به جای خودشان خواهیم نشانید.

سپس خمینی به سوالات چنین پاسخ داد:

س - چه وقت به ایران می روید؟

ج - هر وقت فرودگاهها باز شود به ایران خواهم رفت تا اگر بنا باشد که خون من بریزد درین رفقای خودم و همراه با جوانهای ایران بریزد. ماهیچ باکی نداریم و سرفرازی اسلام و ایران رامی خواهیم.

س - توصیه می فرمائید که مردم با برداشتن اسلحه فرودگاه ها را برای بازگشت حضرت عالی باز کنند؟

ج - عجالتاً خیر، هر وقت صلاح دیدم این امر را می کنم و به آنها می فهمانم که چه باید بکنند.

س - تصور می فرمائید آیا به یک فرودگاه نزدیک ایران مثل کویت و ترکیه رفته و از آنجا به ایران بروید؟
ج - باید مطالعه شود.

س - با توجه به این که بازگشت آیت الله ممکن است باعث خونریزی شود باز هم اصرار به بازگشت خواهید داشت؟
ج - من باید پیش برادرها می باشم.
س - آیا این آغاز یک جهاد نیست؟
ج - ممکن است باشد.

به هر حال در روزهای بحران که آشفتگی سراسر کشور را فرا گرفته بود و به قول معروف (ابرو باد ومه و خورشید و فلك) همه در حمایت از خمینی و علیه رژیم شاه بودند روز سوم بهمن ماه ۱۳۵۷ اعلام شد که فردا طی مراسمی از فرودگاه مهرآباد با حضور طالقانی یک هواپیما برای بازگردانیدن خمینی به پاریس می رود و این پرواز به نام (پرواز انقلاب) نامگذاری شده است. دکتر بختیار در آن شرایط بحرانی که تب خمینی قام پیکر اجتماع ایران را گرفته بود اعلام کرد که اجازه پرواز اختصاصی هواپیمای ایران را برای سفر خمینی غنی دهد. در تهران عده ای از روحانیون به عنوان اعتراض در دانشگاه تهران متھصن شدند و کمیته ای به نام (کمیته استقبال) تشکیل گردید که عبارت بودند از: مظہری - بهشتی - باهنر - رجائی - مفتح - عراقی - صادق اسلامی - هاشمی رفسنجانی - فضل الله محلاتی - عسگر اولادی - ابوالفضل توکلی - علی دانش منفرد - محسن رفیق دوست.

سرهنگ هوائی سعید مقصودی که با دکتر مفتح بستگی فامیلی داشت با کمیته استقبال همکاری می کرد و به آنها خبر داده بود که احتمال دارد هنگام فرود آمدن هواپیمای آیت الله چندتن از خلبانان نیروی هوائی آن را سرنگون سازند.

غاینده نخست وزیر به مهندس بازرگان گفته بود اگر حفاظت

از جان آیت الله به دولت واگذار شود ما سلامت او را تضمین می کنیم ولی اگر شما مسئولیت را به عهده می گیرید رسمآ اعلام کنید تا اگر حادثه ای بروز کرد ما با چند میلیون آدم خشمگین مواجه نشویم. رضامرزیان مشاور بختیارهم در پاریس این مطلب را به احمد خمینی گفته بود. فردوسی غایب خمینی در پاریس اعلام کرد که آقا موافقت کرده اند حفاظت از آیت الله از دور بانگاینده پلیس و از نزدیک با جوانان انقلابی باشد. در مدت دو هفته حدود سه هزار نفر از جوانان برگ عضویت در کمیته استقبال را گرفته که تعدادی از آنان مجاهدین و چریک های فدائی خلق بودند.

قطب زاده طی مصاحبه ای گفت: امام تصور می کنند در این سفر چهار امکان وجود دارد. کشته شدن - تعقیب - در خانه تحت نظر بودن - آزاد با مردم زندگی کردن. ما به عکس العمل دولت بختیار کاری نداریم زیرا از نظر ما دولت او قانونی نیست و به نظر ما دولتی قانونی است که خمینی معرفی کند.

اشراقی داماد خمینی در پاریس به هواداران خمینی گفت: با وجود بسته بودن فرودگاه ها امام قصد دارند به ایران بروند. اما شما مختار هستید که بیعت خود را با ایشان حفظ یا لغو کنید زیرا سفری است پرمخاطره و احتمال دارد هواپیمای ایشان در آسمان منفجر و یا وسایل سقوط آن را فراهم سازند. امام نمی خواهد شما جانتان را به خطر بیاندازید.

یزدی گفت: طبق مقررات بین المللی هیچیک از شرکت های هواپیمایی به سوی فرودگاه بسته ایران حرکت نخواهد کرد. سرانجام پس از گفتگویین دولت و مقامات روحانی فرودگاههای ایران باز شد و خمینی تصمیم گرفت روز پنجشنبه ۱۲ بهمن ۵۷ به ایران بیاید.

منصور تاراجی که از طرف روزنامه اطلاعات به پاریس رفته بود در این باره چنین نوشت: پس از ۱۱۷ روز توقف در نوبل لوشاتو امام خمینی تصمیم گرفتند به تهران بیایند. حدود ۵۰۰

خبرنگار و عکاس می خواهند همراه ایشان ببینند ولی در هوای پیما فقط برای ۱۵۰ نفر جا هست. ساعت سه و نیم صبح با هوای پیما از فرانس از پاریس عازم تهران شد. ۱۵ سال پیش خمینی در یک سحرگاه خاموش تنها و گمنام به شهر دورافتاده ای در ترکیه به نام (بُرسا) تبعید شد ولی اکنون به عنوان یک رهبر انقلابی بازمی گردد. هوای پیما گنجایش ۴۰۰ نفر را داشت ولی بیش از ۲۰۰ نفر را نپذیرفت ۵ تن از نزدیکان امام و ۱۵۰ نفر روزنامه نگار که در صورت عدم فرود در تهران بتنین کافی برای مراجعت به پاریس داشته باشد. همسر امام در آن پرواز نبود و با هوای پیما دیگر به تهران آمد. احمد خمینی و اشراقی - بنی صدر - یزدی - قطب زاده - صادق طباطبائی - داریوش فروهر - هادی غفاری - لاهوتی - عراقی - فردوسی و عده ای از روحانیون و دانشجویان همراه بودند. امام هنگام حرکت از پاریس از دولت فرانسه و مطبوعات آن کشور تشکر کرد که انقلاب ایران را به دنیا معرفی نمودند. در گوشه ای از فرودگاه شارل دو گل نمایشگاهی از عکس شهدای اخیر فراهم شده بود که بر بالای آن نوشته بودند: (حقوق بشر شاه)

رسول عاملی فرستاده مخصوص اطلاعات چنین می نویسد: این سفر را باید (سفر به سوی پیروزی) نام نهاد. او سپس با جملات تلق آمیز چنین می گوید: نعلین هاراجفت کنید. ناجی، قائد، رهبر، امام، امام امتی مظلوم که اراده قاطع و راسخ و خلل ناپذیر او بر (رفتن) است. عبايش را بردوش پر توانش انداخته و (هجرت به پایان رسیده است). این ابر مرد تمامی طول تاریخ ایران که خود را (طلبه ای) بیش نمی داند عزم رفتن دارد. می رود تا بر خاک مقدس شهدای گلگون کفن بهشت زهرا فریاد برآورد که (من توی دهن این دولت می زنم). وقتی شاه رفت دکتر یزدی ۹ پله را یکی کرد و هیجان زده تر از همه عمرش گفت (شاه رفت). امام وقتی شنید انگار نه انگار اتفاقی افتاده است. دکتر شایگان اولین شخصیت

سیاسی بود که حضور امام رسید و تبریک گفت. قطب زاده گفت این غریبها هنوز در تصورشان نمی گنجد (رژیم شاه بی رژیم شاه.). هنوز انقلاب اسلامی ما را باور ندارند. احمد خمینی وقتی که اطلاعات نوشت (شاه رفت) گفت هیئت تحریریه اطلاعات دق دلی ۵ سال اختناق را بر سراین تیتر ریخته است. چه صمیمیتی دارند بنی صدر و قطب زاده که گاهی از خستگی در گوشه ای از ازاتاق به خواب رفته اند. شانزده نفر بودیم که امام مارا پذیرفت و گفت (من از شما که در این مدت زحمت کشیده اید متشکرم. بیعت خود را از شما برمی دارم. این پرواز، پرواز مرگ است. بگذارید من تنها به ایران بروم. بعد شما بیائید.) خواهش کردیم ما با شما باشیم. امام تصمیم را به خود مان واگذار کرد. ساعت سه بامداد امام برای استراحت به طبقه فوقانی هواپیما رفت. زیرانداز یک پتو و روانداز عبايشان بود. نماز صبح را داخل هواپیما خواندند. هواپیما وقتی به تهران رسید روی شهر و بهشت زهرا درسطح پائین حرکت کرد. تا موج جمعیت به خوبی دیده شود.

روزنامه کیهان چاپ لندن می نویسد: به دستور نخست وزیر قرار بود مراسم ورود از تلویزیون پخش شود. چند تن از کارکنان تلویزیون می روند که این افتخار را نصیب خود سازند. نخستین گوینده ای را که کنار فرازمند در طول اعتصاب ایستاده بود زیر مشت و لگد قرار می دهند و هنگامی که گوینده انقلابی شروع به صحبت می کند سرگرد اسماعیل هنری افسری که هر روز شاهد نمایشات بلوار جام جم بود طاقت نمی آورد و با سریازانش به استودیو می ریزد و به جای پخش مراسم استقبال از امام سرود شاهنشاهی پخش می شود. آنها که در مراسم استقبال بودند و از رادیو گوشی سرود را شنیدند ناراحت شدند. هواپیمای ار فرانس هم که به باند فرودگاه نزدیک شده بود مثل این که صدای سرود را شنیده اوج می گیرد و از فرودگاه قدری دور می شود. مهندس بازرگان از وسط مستقبلین به داخل یکی از اتومبیل های

تشریفاتی نخست وزیری رفته و سیله تلفن با بختیار صحبت می کند و با این طرز پس از چند دقیقه بار دیگر هواپیما در آسمان فرودگاه ظاهر شده و روی باند فرودگاه می نشیند.

در مطبوعات مختلف درباره آن روز و آن استقبال چنین نوشتند: پس از ورود به فرودگاه مهرآباد قرار بود آیت الله از گروه های مختلف مستقبلین دیدن کنند. ولی آخوندها ترتیبی داده بودند که از دحام جمعیت مانع انجام این امر شود. داریوش فروهر جزو نخستین افرادی بود که از هواپیما خارج شد. وقتی خبرنگاران و عکاسان از هواپیما خارج شدند به تدریج سروکله اطرافیان خمینی از داخل هواپیما پیدا شد. خبرنگاری از خمینی پرسید حالا که پس از ۱۵ سال به ایران باز می گردید چه احساسی دارید؟ خمینی با خونسردی گفت (هیچ چی!)

طرفداران خمینی تعداد استقبال کنندگان را تا ۴ یا ۵ میلیون نفر گفته اند ولی خبرنگاران خارجی سه میلیون نفر ذکر کرده اند. گفته می شد دو میلیون نفر از شهرستانها آمده بودند. پای پله هواپیما ۸ تن از اعضای جبهه ملی ایستاده بودند.

دور هواپیمارا مأمورین شهریانی و گروهی از افسران نیروی هوایی گرفته بودند. لاهوتی از پلکان هواپیما بالا می رود. همراه خبرنگاران تعدادی دستار به سر فلسطینی از هواپیما خارج می شوند. بنی صدر - یزدی - محمد منتظری - دکتر هادی - فردوسی - قطب زاده - خوئینی ها - غضنفر پور و همسرش سودابه سدیفی جزو همراهان بودند. پس از این که آیت الله از هواپیما بیرون آمد صدای الله اکبر بلند شد و بعداز فرود از پلکان هواپیما، مطهری از طرف حاضرین چنین خیر مقدم گفت:

ای روح خدا و ای ابراهیم بت شکن اسلام و ای بنده پاکباز حق
و ای جان عزیز ملت ایران به عرض می رسانم:
رواق منظر چشم من آشیانه توست

کرم نما و فرودآ که خانه خانه توست

ملت ایران چه چیزی از جان عزیز تر دارد که نثار مقدم فرخنده رهبر فدایکار و روشن بینش غاید و چه ثنائی بالاتر از این سراغ دارد که اورا بنده پاکباز حق بخواند. ای بنده پاکباز خدا، ای مسلمان محمدی، ای شیعه صادق، ای آیت خدا، ملت ایران در شخصیت شما و از تجربه زندگی شما بالاخص در پانزده سال اخیر زعامت امت که بر شما سپرده شده مصدق عینی و عده خدا به رزمندگان و پویندگان راهش را مشاهده می کند. اگر به یاری خدا بستایید به یاری شما می شتابد و شمارا ثابت قدم نگاه می دارد و هر کس از آن خدا باشد خدا از آن اوست. هجرت شما از وطن عزیز در ۱۴ سال پیش تحت فشار و اجبار سابل های استبداد و استعمار، یادآور هجرت جد مکرمتان رسول خدا (ص) و یاران بزرگوار اوست که به گناه خواستاری جامعه توحیدی از شهر و دیار خود رانده شدند. بازگشت امروز تان یادآور فتح مبین و عظیم مکه است که سابل های زر و زور و بتهای فلزی و گوشتی، یکی پس از دیگری از مقر حکمرانی به زیر آورده شدند و حکومت خدائی جایگزین حکومت طاغوتی گردید. ملت ایران جان برکف در انتظار فرمان رهبر عظیم الشأن خویش است و تابقراری جامعه توحیدی، جامعه ای که در آن انسان از قید بندگی انسان آزاد باشد و بهره کشی انسان از انسان ملغی گردد و از ناهمواری ها و نابرابری های مصنوعی اثری نماند و بت های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی یکسره سرنگون گردند و مساوات و برابری و برادری به معنی واقعی کلمه برقرار شود و آثار استبداد ۲۵۰۰ ساله و استعمار ۴۰۰ ساله محو گردد و دریک کلمه بندگی از آن خدا و حکومت، حکومت الهی باشد از پای نخواهد نشست.

پس از خیر مقدم یکی از افسران در گوش آیت الله مطلبی گفت که با یک بنز سیاه به سرعت به سمت ساختمان سابق فرودگاه مهرآباد می رود. احمد خمینی و حاج مهدی عراقی وارد سالن می

گردند که در آنجا دانش آموزان (سرود خمینی ای امام) را که توسط علی موسوی گرما روای سروده شده بود خواندند. خمینی سپس در ماشین بلیزرا مشکی رنگی که حاج روغنی فرستاده بود و برادرش پسندیده که شبیه او می باشد در اتومبیل مشابه نشستند. سپس خمینی در میان ازدحام جمعیت با اتومبیل بنز از محوطه فرودگاه خارج شده سوار (بلیزرا) مخصوص می شود که راننده اش محسن رفیق دوست بود. همچنین محمد غرضی و ابوشریف روی کاپوت اتومبیل نشسته بودند که آن عکس در مطبوعات چاپ شده است. قرار بود خمینی با اتومبیل به بهشت زهراء برود و در دانشگاه نطق کند که به علت ازدحام جمعیت صورت نگرفت و وسیله هلیکوپتری که ریبعی در اختیار او گذارده بود از بیمارستان پهلوی به بهشت زهراء می رود و به جای او برادرش آیت الله پسندیده در اتومبیل می نشیند و به ابراز احساسات مردم پاسخ می دهد. در همین جریان برنامه تلویزیون که مراسم ورود خمینی را نشان می داد قطع گردید و گفته شد نظامی ها تلویزیون را اشغال کرده اند و مراسم بعداً پخش می شود.

محسن رفیق دوست بعداً درباره برنامه استقبال چنین گفت: امام در میان دریائی از انسان ها که در مسیر ۳۲ کیلومتری (فرودگاه - بهشت زهراء) مستقر شده بودند حرکت می کرد. آن روز تهران شاهد بزرگترین غایش انسان ها بود که از سراسر کشور به تهران آمده بودند. من امنیت استقبال و محمد بروجردی مسئولیت امنیت نظامی را به عهده داشتم. من اتومبیل بلیزرا را به باند فرودگاه بردم. امام ابتدا سوار بنز نیروی هوایی شد ولی عراقی امام را از بنز به بلیزرا منتقل ساخت و در قسمت جلو بلیزرا نشستند. کمیته انتظامات موفق شد ۷۵ هزارنفر را سازمان دهد و برای هر یک بازویندی تهیه شده بود. چون اقدام به جعل بازویند شده بود تعویض گردید. امام در طول راه از احمد می پرسید این چه خیابانی است؟ وقتی به جنوب شهر رسیدیم امام گفت من با این افراد کار دارم و

آنها با من. در چند منطقه ازدحام شده بود و من قفل در اتومبیل را دستکاری کرده بودم که به راحتی باز نشود. از فشار جمعیت بی هوش شدم. بعد امام را با هلیکوپتر به بهشت زهراء من را هم به بیمارستان بردنده. امام نطق مهم خودرا در بهشت زهراء ایراد کردند. در طول مسیر شعارهای مختلف دیده می شد از جمله نوشته بودند (ای ابراهیم زمان که بت هارا شکستی - به خاک گلگون ایران خوش آمدی) در همه جا شاخه های گل در دست مردم بود. و روز بعد مطبوعات نوشتند (بزرگترین استقبال تاریخ برگزار شد).

خمینی پس از ورود به فرودگاه مهرآباد چنین گفت: از همه شما متشرکرم. شما باراندن شاه از کشور پیروزی بزرگی به دست آوردهید ولی قدم های بزرگتری در پیش دارید که در درجه اول کوتاه کردن دست خارجی است.

در بهشت زهراء چنین گفت: ما پس از مصیبت های بزرگ به پیروزی رسیدیم که البته آن هم بزرگ بود. من وقتی چشم به بعضی ها می افتد که اولادشان را از دست داده و یا طفل های پدر مرده چنان احساس ناراحتی می کنم و بار سنگینی بودشم سنگینی می کند که نمی توانم تاب بیاورم. من در غم همه آنها شریک هستم.



ملت ما از اول می گفت سلطنت پهلوی برخلاف قانون است. مجلس مؤسسان با سرنیزه تأسیس شد. این سلطنت از اول یک امر باطلی بود و اصولاً رژیم سلطنتی از اول خلاف قوانین و قواعد عقلی و خلاف حقوق بشر است. فرض کنیم سلطنت پهلوی از اول قانونی بود و مردم آن زمان رأی دادند ولی حق نداشتند سرنوشت مردم این زمان را تعیین کنند. مگر پدرهای ما (ولی) ما هستند به هر صورت وقتی ملتی گفت ما این سلطان را غنی خواهیم، وقتی ملتی گفت که ما رژیم سلطنتی غنی خواهیم دیگر سلطنت این شاه باطل است. پس دولت هائی که ناشی شده اند از سلطنت محمدرضا شاه و مجلس هائی که مادرایم غیر از بعضی زمان ها و آن هم نسبت به بعضی از وکلا، مردم در تعیین وکلا دخالت نداشتند. دولتی که ناشی می شود از شاهی که خودش و پدرش غیرقانونی است و مجلسین غیرقانونی است، این دولت نیز غیرقانونی است.

محمد رضا شاه که فرار کرده همه چیز را به باد داد. مملکت را خراب کرد و قبرستان هارا آباد کرد. مملکت را از ناحیه اقتصاد خراب کرد که اگر بخواهیم به حال اول برگردانیم سالها طول می کشد و به همت همه مردم نیازمند است. اصلاحات ارضی درست کردند که به کلی زراعت مارا از بین برد. محمد رضا این کار را کرد تا بازاری برای آمریکا درست کند، تا گندم و برنج و تخم مرغ از آمریکا و اسرائیل وارد کنیم، اصلاحات ارضی لطمه ای زد که ما تا شاید ۲۰ سال دیگر غنی توانیم جبران کنیم. فرهنگ ماراعقب نگاه داشته است، پنجاه سال است دانشگاه داریم لیکن چون خیانت شده ما رشد نکردیم. این آدم به واسطه نوکری مراکز فحشاء درست کرده و رادیو و تلویزیونش مرکز فحشاست. مراکز مشروب فروشی بیش از کتابفروشی است. سینما مرکز فحشا می باشد. ما با رادیو و تلویزیون و سینما مخالف نیستیم. ما کی با مظاهر تجدد مخالفت کردیم؟ سینما و رادیو و تلویزیون باید در خدمت مردم باشد. نفت مارا برداشت و به ما اسلحه دادند. پایگاه درست کردند.

مستشار آوردن. اگر چندسال دیگر این سلطنت طول می کشد مخازن نفت ما تمام می شد و زراعت هم ازین می رفت و ملت باید برای اغیار عملگی کند. خون های جوان های ما برای این ریخته شد که آزادی می خواهیم. ما پنجاه سال است که دراختناق به سر می برمی، نه مطبوعات داشتیم و نه رادیو و نه تلویزیون. این دولت و این مجلسین غیرقانونی هستند و اگر ادامه دهند مجرمند و باید محکمه شوند. من دولت تعیین می کنم. من توی دهن این دولت می زنم. من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می کنم. به واسطه این که ملت مرا قبول دارد. این آقا خود راهم قبول ندارد. رفقایش هم قبولش ندارند. مردم هم قبولش ندارند. فقط امریکا ازاوپشتیبانی می کند و به ارتش دستور داده از او پشتیبانی کند. انگلیس هم از او پشتیبانی کرد. در یک مملکت دو تا دولت نمی شود. لکن دولت غیر قانونی باید برود. دولتی که ما می گوئیم متکی به آراء ملت است، متکی به حکم خداست. تو غیرقانونی هستی و باید بروی. ما نخواهیم گذارد محمدرضا برگردد. اینها می خواهند برش گردانند. می خواهند مارابرگردانند به آن حدی که همه چیزمان اختناق باشد و همه هستی ما به کام آمریکا برود. ما تا جان داریم نخواهیم گذارد. ما به واسطه آراء مردم مجلس مؤسسان درست می کنیم و دولت موقت و دولت دائمی تعیین می کنیم. من به ارتش نصیحت می کنم، می خواهم ارتش مستقلی داشته باشیم. آقای ارتشبد، آقای سپهبد شما نمی خواهید مستقل باشید، می خواهید نوکر باشید. ارتش ما نباید زیرفرمان مستشاران آمریکا و هرخارجی دیگر باشد. تشکر می کنم از درجه داران و هما فران و افسران نیروی هوائی که متصل شده اند به ملت و به آنهاشی که متصل نشده اند می گوییم اسلام بهتر از کفر است. خیال نکنید اگر رها کردید ماشمارا به دار می زنیم. این چیزهایی است که کسان دیگر درست کرده اند. ما نمی خواهیم نظام را بهم بربیزیم. می خواهیم نظام محفوظ باشد. لیکن نظام ناشی از ملت و در خدمت، ملت نه نظامی

که دیگران سرپرستی کنند و دیگران فرمان بدهند.
سپس خمینی ضمن مصاحبه ای در بهشت زهراء چنین گفت:
س - آیا تا به حال با رهبران ارتش تماس داشته یا در آینده
تماس می گیرید؟

ج - تماس فی الجمله موجود بوده است. اگر مقتضی بدانیم
باز هم تماس می گیریم. ما آنها را دعوت به اصلاح خود و ملت می
کنیم و امیدواریم هدایت شوند. ملت از آنها و آنها از ملت هستند.
آنها نباید در مقابل ملت مسلسل به کار ببرند. عظمت ملت در
ارتش است. ما از ارتش می خواهیم که هر چه زودتر به ما متصل
شود. ارتش باید مستقل باشد و از قید اجانب خارج گردد، آنها
فرزندان ما هستند. ارتش و ملت از یکدیگر هستند. ارتش باید
از دولت غاصب کنار برود تا مردم تکلیف‌شان را با او معلوم کنند.

س - در چه شرایطی دعوت به جهاد مقدس می فرمائید؟
ج - من باید نصیحت کنم که دولت غاصب کاری نکند که ما
مجبور شویم مردم را به جهاد دعوت کنیم. جهاد وقتی است که
نتوانیم راه حل مسالمت آمیز پیدا کنیم.

س - اگر بختیار کنار نرود و راه حل سیاسی به نتیجه نرسد
آیا اعلام جهاد می کنید؟

ج - ما حتی الامکان کوشش می کنیم که مسالمت باشد. اگر
بختیار به پشتیبانی آمریکا و انگلیس با دولت و با ارتش مخالفت
کند و مثل اریابش برای سرکوبی ملت از اسرائیل نیرو بیاورد ما
تکلیف اورا روشن خواهیم کرد.

در مراجعت از بهشت زهراء به دو صورت خبر انتشار یافت.
یکی این که هلیکوپتر در پارکینگ مجلس شورای ملی به زمین
فروند آمد که نزدیک مدرسه رفاه بود. خبر دیگر این که هلیکوپتر در
بیمارستان هزار تختخوابی به زمین نشست و خمینی از آنجا همراه
ناطق نوری به خانه نامعلومی منتقل شد و پس از استراحت شبانه

در حالی که جمعیت متفرق شده بود عازم مدرسه رفاه گردید. خبر
دوم بیشتر مورد تأیید بوده است.

بختیار نخست وزیر طی پیامی چنین اعلام داشت: در این
ساعات که آیت الله خمینی پس از سالیان دراز وارد خاک کشور می
شوند دولت ضمن تبریک و تهنیت به کلیه مسلمانان ایران لازم می
داند نکات زیر را یادآور شود: دولت راهنمایی‌های آیات عظام را
مغتنم می‌شمارد و تعالیم عالیه اسلام را همواره مد نظر دارد. دولت
و ظایف قانونی را به طور قاطع الخجام خواهد داد و در مقابل هرج و
مرج و اعمال ضدانسانی مشکوك ایستادگی خواهد کرد. دولت
اجازه نخواهد داد که جان و مال و ناموس مردم به دلائل خاص و
اغراض شخصی و کینه توزیها مورد تجاوز قرار گیرد. دولت اجازه
نخواهد داد که تصدی امور کشور جز به وسیله و یا قدرت دولت
مرکزی اداره شود. با صدای بلند اعلام می‌کنم از این ساعت هر
قطره خونی که در این کشور ریخته شود به گردن افرادی خواهد بود
که توطئه نموده و قوای انتظامی را به مبارزه دعوت می‌کنند. دولت
قانونی باید قانون را اجرا کند و خواهد کرد. باید سعی کنیم که از
نهضت آزادی به نفع مردم و با احترام به قانون استفاده کنیم. در غیر
این صورت علاوه بر خطرهای گوناگون که ما را تهدید می‌کند
بدون تردید مملکت به یک دوران سیاه دیکتاتوری و شاید
ملوک الطوایفی بازخواهد گشت. از این رو از کلیه مردم انسان
دوست و شرافتمند می‌خواهم که از این پس آرامش را حفظ نموده
تادولت بتواند وعده‌های خود را که برداشتن حکومت نظامی ضمن
آن بیان شده مبادرت نماید.

ضمناً بختیار گفت هنگام پخش مراسم ورود گروهی از
اعتصابیون که به کمونیستها وابسته هستند حمله کردند و استودیو
را اشغال نمودند که موقتاً جریان قطع شد.

دکتر سعید رئیس مجلس در جلسه روز ۳ شنبه ۱۷ بهمن ۵۷ چنین گفت: بازگشت آیت الله خمینی مرجع عالیقدر تشیع را به خاک وطن از طرف خود و عموم غایندگان خوش آمد گفته از درگاه قادر متعال مستلت می نمائیم که تشریف فرمائی ایشان برای ملت و مملکت توأم باصلاح و صفا باشد. ما عمیقاً معتقد هستیم که باید از طریق مذاکرات و به طور مسالت آمیز مملکت ازاین بن بست خارج گردد تا خدای ناکرده از هرگونه درگیری و برخورد که کاملاً برای ملت و مملکت نتایج بسیار اسف آوری خواهد داشت جلوگیری شود. *

باورود خمینی به ایران و نبودن شاه در کشور و آن استقبال باشکوه می توان گفت کشور به طور کامل در دست خمینی و دارودسته اش قرار گرفت. تنها ارتش بود که نشان می داد به شاه وفادار است و دکتر بختیار هم که دید اقدامات آشتی طلبانه اش به جائی نرسیده در مقابل خمینی ایستاد و گفت رهبر شیعیان باید بدانند که حکومت من قانونی و تنها حکومت در ایران می باشد و هرگونه دگرگونی در حکومت ایران باید از راه انتخابات آزاد باشد نه از راه احساسات یک جمعیت خیابانی. بختیار گفت آیت الله برای ملاقات در پاریس آماده شده بود ولی بعد تغییر عقیده داد ولی بامهندس بازرگان برای تشکیل دولت وحدت ملی مذاکره گرده بود. برای نزدیک شدن به آیت الله قدمهای برداشته و همچنان راه باز است و ممکن است در بعضی موارد از قبل امور مذهبی و اجتماعی با آیت الله مشورت کند ولی اگر ایشان جمهوری اسلامی را اعلام کند نادیده خواهد گرفت. اگر تعیین نخست وزیر و دولت موقت در حدود دولت سایه باشد نظیر بعضی از کشورهای مترقی که نخست وزیر خود را قبل از تعیین می کنند اشکالی ندارد ولی اگر نخست وزیر منتخب بخواهد ایجاد اغتشاش کند و در بنیاد قانونی کشور اخلال نماید اورا دستگیر خواهم کرد. قانون این اختیار را به من داده و از آن استفاده خواهم کرد. آقای مهندس بازرگان در صدد آن است که

تفاهم ایجاد کند و جلوی اغتشاشات را بگیرد بهمین جهت به نتیجه راههای مسالت آمیز امیدوار می‌باشد. ***

خمینی پس از اقامت در مدرسه رفاه خود را برای اداره کارهای مملکت آماده می‌کرد. این مدرسه که در خیابان عین الدوله قرار داشت یک مدرسه دخترانه اسلامی بود که صندوقی به نام رفاه اسلامی داشت که هدف آن پرداخت قرض الحسنہ بود. بعداز اقامت خمینی ۱۱ خط تلفن و یک تلکس و تلویزیون رنگی و سیاه و سفید و یک سیستم تلویزیونی مدار بسته این مدرسه را به سراسر دنیا متصل می‌کرد. در طبقه دوم خمینی و در اندرون مدرسه همسر و عروس و نوه هایش اقامت گزیدند. در طبقه زیرین مدرسه مسجدی قرار داشت که در آنجا غاز گذارده می‌شد و وسیله اطعام گروهی از مراجعین در آنجا فراهم شده بود. اداره کنندگان مدرسه می‌گفتند مدرسه به صورتی درآمده که قادر است دربرابر هر حمله ای مقاومت کند. اتاقها با فرش های عالی و پرده های سیاه و رنگین تزئین شده و پزشک مدرسه می‌گفت برای چندماه آذوقه و دارو داریم. خمینی با تمام این پیروزیها هیچگاه لبخند پیروزی برلب نداشت. تنها یک بار عکس باخنده او هنگام دیدار یاسر عرفات منتشرشد و یک خبرنگار عکاس فرانسوی هم نوشت که عکس درحال خنده خمینی را چاپ کرده است آن هم وقتی بود که از خمینی می‌پرسید: (شایع است که آیت الله خیلی پولدار هستند حتی از شاه هم بیشتر پول دارید آیا درست است؟) وقتی قطب زاده این سئوال را ترجمه کرد خمینی خنده ای کرد و گفت من هیچ چیز ندارم و آنچه را هم دارم متعلق به ملت است.

ارتشد قره باگی درباره آمدن خمینی از پاریس چنین می‌نویسد: وقتی خمینی گفت: (برای بازگشت به ایران جنگ می‌کنم) و شایع شد که به تهران خواهد آمد به نخست وزیر تلفن کردم که

صحبت از آمدن خمینی است، او گفت به این اخبار توجهی نکنید من مشغول مذاکره با آنها هستم.

نخست وزیر بدون مشاوره با شورای سلطنت و ارتش و شورای امنیت ملی در روز ۹ بهمن گفت فرودگاه مهرآباد امروز باز خواهد شد و هیچ مخالفتی با بازگشت خمینی به عمل نخواهد آمد. به نخست وزیر تلفن زدم که چرا خلاف تصمیم شورای امنیت فرودگاه را باز اعلام کردید؟ او گفت نگران نباشید وقتی همیگر را دیدیم موضوع را تشریح می کنم. فوراً به نخست وزیری رفتم. بختیار گفت موضوع را با سفرای آمریکا و انگلیس بررسی کردم، اگر آیت الله به ایران نیاید مردم آرام نخواهند شد، ترتیب کارها داده شده و مردم خیال می کنند ایشان امام است وقتی آمد خواهند دید خبری نیست مثل سایر روحانیون می باشد. آن وقت شور و غلیان خواهد خوابید. من هم احترامات را به جا می آورم و خواهم گفت هرچه آیت الله می گویند انجام می دهم. گفتم ایشان در خارج از کشور دولت موقت تشکیل داده و صحبت از مجلس مؤسسان می کند اگر به ایران بیاید وضع نیروهای مسلح چه خواهد شد؟ نخست وزیر گفت پس از مراجعت به ایران به قم خواهد رفت و قاطی سایر آیات شده و به تدریج فراموش می گردد و ما هم آرامش را در کشور برقرارخواهیم ساخت. ما مذاکره کرده ایم تیمسار خیالتان راحت باشد.

در کمیته بحران گفتم نخست وزیر مارا در مقابل کار انجام شده ای قرار داده است. سپهبد مقدم اظهارات نخست وزیر را تأیید کرد و گفت تازمانی که ایشان نیاید تحصن و اعتصابات ادامه دارد و ممکن نیست که کشور از حال تعطیل خارج گردد، بلکه اعتشاشات ادامه خواهد یافت. در جلسه شورای امنیت نخست وزیر گفت اگر به جان آیت الله سوء قصد شود در کشور شورش و خونریزی خواهد شد باید از جان ایشان مراقبت شود که مقدم تأیید کرد. سپهبد ریبعی مأمور امنیت پرواز و امور داخلی فرودگاه مهرآباد شد که با صباغیان

همکاری کند.

در نتیجه پرسنل نیروی هوایی موقع عبور کامیونهای نظامی عکس های خمینی را با گل به سریازان دادند و مخالفین از این روش بختیار حد اکثر سوء استفاده را کرده شایع شاختند که دولت و نیروهای مسلح در کنار مردم ایران آمدن خمینی را جشن گرفته اند. خلاصه وضع طوری شد که استقبال از او بالاتر از رئیس یک کشور بود. رئیس مجلس پرسید که من به فرودگاه بروم یا نه؟ گفتم فکر نمی کنم مورد داشته باشد، پرسیدم مگر نخست وزیر خواهد رفت گفت معلوم نیست. گفت او رئیس دولت است و من غایبندۀ مردم. بعد نخست وزیر تلفن کرد که دوستان از من خواسته اند که به فرودگاه بروم ولی من و اعضای دولت نخواهیم رفت.

درباره ورود خمینی به تهران دکتر بختیار چنین می نویسد:
وقتی من مشغول اداره کشور شدم سرطان خمینی همه جارا گرفته بود ولی من می خواستم عملأً دموکراسی را به آنها نشان بدهم. راجع به آمدن خمینی گفته بودم اگر ایشان بخواهد برگردد مانعی ندارد من معتقدم که هیچ ایرانی را نمی شود منع کرد از این که به ایران بیاید. اگر کسی گناهی کرده باشد باید دردادگاه محاکمه شود. عمame نباید مصونیت بدهد، همانطوری که والاگهر بودن نباید مصونیت بدهد. ولی آمدن ایشان با جو آن زمان و آن اغتشاشات و هر روز آتش سوزی و هر روز تخریب و اعتصابات دامنه دار وضع را به تمام معنی غیرعادی کرده بود مخصوصاً اعتصاب در هوایپیمائی ملی به سفر خمینی جنبه غیرعادی می داد. یک روز شنیدم که عده ای تصمیم گرفته اند طیاره ای را بردارند و بروند امام را بیاورند و اسم این را بگذارند پرواز انقلاب. رئیس هوایپیمائی ملی را خواستم و گفتم اگر طیاره ای بلند شد آن را سرنگون کنید. من طیاره برای خمینی نخواهم فرستاد. ایشان با همان پول هائی که برایش می فرستند یک هوایپیمائی چارتر ار فرانس گرفت و آمد. سیاست من در

تأخیر انداختن این سفر و بستن فرودگاه این بود که می دانستم زمان به نفع من کار می کند و این تظاهرات از ۵ هزار به ۵۰ هزار نفر و بعد به ۵۰۰ هزار نفر تبدیل خواهد شد. آن وقت او حساب کارخودش را خواهد کرد. اگر خیانت امرای ارتش نبود خیلی آسان می گذراندیم. این ارتش که ما این قدر برایش پول خرج کردیم زمانیکه برای امرای ارتش فراهم شد اقلأً به سوگند وفاداری به پرچم و شاه و مملکت وفادار خواهند ماند و از زیر با خمینی ساخت و پاخت نخواهند کرد. موافق نبودم که خمینی بباید به ایران و در فضای ایران کشته شود. بردنش به جزیره کیش یا شهر دیگر هم مسائلی مهمتر را مطرح می کرد که اطمینان نداشتم. وقتی وارد فضای ایران شد سپردم که هیچ آسیبی به ایشان نرسد. هیچ کس نمی خواست خمینی را بکشد. چطور بختیار را ساواک می توانست در عراق بکشد ولی خمینی را نمی توانست. می توانستم به ریعی بگویم طیاره اش را سرنگون کند. اگر او نمی کرد و سایل دیگری بود که بکنم. آن وقت سیصد سال ما در عزای این امام مظلومان بودیم. هیچ وقت نباید یک ابله جانی را مظلوم کرد. اگر خمینی کشته شده بود مردم ایران سال ها برای یک جنایت کار اشک می ریختند و سینه می زدند ولی حالا اگر روزی این جنایتکار از بین برود مردم ایران شادی و پایکوبی خواهند کرد. شاید ملت ما مستحق بود که خمینی را ببیند و بیدار شود.

چند نفر از دوستان به من مراجعه و سوال کردند که خمینی تأمین جانی دارد یا ندارد؟ گفتم تا فرودگاه مهرآباد و آمدن در سالن قوای انتظامی مراقب هستند ولی اگر بیرون رفت مشکل است. یک افسر، یک مأمور ساواک یا کسی که با خمینی خرده حساب دارد به هر دلیل و تقدیر ممکن است پای طیاره او را بکشد. از من هلیکوپتر خواستند که تا بهشت زهراء بروند. همان آخوندها، همان بازاریها که بعضی شان بعداً تیرباران شدند و بعضی هاشان در اروپا گردید و زاری می کنند و یا پی رهبر دیگر می گردند کمیته

درست کرده بودند که این کارها را انجام می دادند. به وسیله سپهبد رحیمی دستور دادم تایک کیلومتری خانه ایشان قوای نظامی را عقب بکشد و خط محاصره ایجاد کند تا نگذارد بلوا بشود. وقتی خمینی وارد ایران شد از همان روزاول ماهیت خود را نشان داد. با ارجیفی مثل (توی دهن این می زنم) و (الگد می زنم) و (چه می کنم) و اینجور حرفها.

دکتر بختیار در مصاحبه با نشریه (دومنیکا دل کوریره) چنین گفته است:

س - سلطنت طلبان دو ایراد به شما می گیرند. یکی این که اگر شاه را وادار به خروج از ایران نمی کردید خمینی هرگز به ایران مراجعت نمی کرد و ارتش هم متلاشی نمی شد. شما اجازه دادید خمینی به ایران بیاید که باعث دلسوزی ارتش شد.

ج - ما بیست و پنج سال به شاه گوشزد کردیم که راه او راه اشتباهی است اما گوش نداد. فقط وقتی صدای انقلاب را شنید که خیلی دیر شده بود، اگر شاه حتی بعد از رفتن آموزگار، شریف امامی را نمی آورد احتیاجی به رفتن او نبود اما وقتی به من رجوع کرد که اعتصاب سراسر مملکت را گرفته بود. هنگامی که من روی کارآمدم جبر تاریخ مرا آورد نه تایل شاه. اما کار از کار گذشته بود. من دو راه داشتم: یکی خشونت و کشتار و دیگری وفای به عهد در مورد دموکراسی. من راه دوم را انتخاب کردم.

دریاره بازگشت خمینی، از نظر قانونی هر ایرانی حق دارد وارد ایران بشود. اگر من این را قبول نکنم یکی از اصول حقوق بشر را زیر پا گذاشته ام. خمینی حق داشت وارد ایران شود و من نمی توانستم اورا به جرم این که با عقیده من موافق نیست به زندان بیاندازم. من می خواستم خمینی را پای میز مذاکره بنشانم. این کار به من اجازه می داد که شورش مذهبی را بخوابانم. شاید خطای من این باشد که فکر کردم چون شاه به ارتشی ها گفته از دولت اطاعت کنید همه شان این کار را خواهند کرد. به نظر من بزرگترین اشتباه شاه این

بود که جز افکار خودش هیچ فکری را قبول نداشت و مطلقاً اجازه نمی داد که حتی با هوشترین مرد سیاسی دنیا به اوراهنمائی کوچکی بکند. در کجای دنیا در قرن بیستم شاه حزب ساز می بینید؟ ولی ما در ایران داشتیم.



در روزنامه ها نوشتند که خمینی با هلیکوپتر به بهشت زهراء رفت و برادرش پسندیده در اتومبیل نشست و به احساسات مردم پاسخ گفت.



تشکیل دولت موقت در کنار شورای انقلاب

در حالی که شاپور بختیار در مصاحبه ها و گفتگوهایش خود را نخست وزیر قانونی ایران می دانست و می گفت با قدرت حکومت خواهد کرد و قانون اساسی را هم اجرا می کند روز ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۷ حدود ۳۰۰ تن از روزنامه نگاران و خبرنگاران داخلی و خارجی به مدرسه رفاه محل اقامت خمینی دعوت شدند. خمینی درحالی که روی زمین نشسته بود و عده زیادی آخوند و غیر آخوند در آنجا اجتماع کرده و شعارهایی هم داده می شد چنین گفت: همه می دانند که تمام دستگاههای دولتی و ملی فلجه شده و وضع اقتصادی رو به نابودی است. وضع فرهنگ ما خراب است. دانشگاه ها و مدارس و بازار تعطیل می باشد. همه مردم ازما می خواهند که رژیم سلطنتی که یک رژیم پوسیده و غیر عقلاتی است لغو و جمهوری اسلامی برقرار شود. ما یک حکومت عادل می خواهیم. الان نه دولت قانونی است و نه مجلس. الان آراء عمومی

با ماست و مارا به عنوان رهبری قبول دارند. بهمین جهت رئیس دولت را معرفی می کنم که موقتاً تشکیل دولت داده و به آشتفتگی خاقنه دهد تا مجلس مؤسسان تأسیس و انتخابات انجام و دولت قانونی تعیین شود.

مردم رأی آزاد می دهند که چه رژیمی می خواهند. چون مهندس بازرگان را از سالها پیش می شناسم که مردی است فاضل و متدين و امین به ملت و ملی و بدون گرایش به چیزی که خلاق مقررات شرعی است و ایشان رئیس دولت موقت هستند و وزرای خودرا تعیین و به ما معرفی می کنند. پیشنهاد شورای انقلاب این بود که ایشان رئیس دولت باشد . من یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم ایشان را حاکم کرده ام، مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است، قیام علیه حکومت و شرع جزايش در قانون هست که قیام بر ضد خداست و آن هم کفر می باشد. ایشان واجب الاتباع می باشند.

ملت باید از او اطاعت کند، یک حکومت عادی نیست، بلکه یک حکومت شرعی است، من تنبیه می دهم به کسانی که بخواهند بر ضد این حکومت الهی قیام کنند، قیام ضد خدا بوده و کفر است. نگذارید جوانان ما اینقدر خون بدhenد، ما آرزوی یک حکومت عدل اسلامی را داریم. از اول کودتای رضاخان تا وقتی که مجلس مؤسسان درست کرد همه با زور سرنیزه بوده است، مردم رأی ندادند، رژیم پهلوی متکی به سرنیزه بوده است. مجالسی که بعداً تشکیل شد غیرقانونی بوده است. دولت موقت باید ترتیبی بدهد که انتخابات مجلس مؤسسان انجام و بعد انتخابات مجلس را انجام دهد که آنها دولت را انتخاب کنند. وقتی مجلس مؤسسان تشکیل شد آن وقت جمهوری اسلامی را به رفراندم می گذاریم: گرچه اعتقاد دارم که احتیاجی به رفراندم نیست. مردم مکرراً رأی داده اند.

برنامه دولت بازرگان عبارت است از:

- ۱ - برگذاری همه پرسی درباره تغییر رژیم
- ۲ - برگذاری مجلس مؤسسان
- ۳ - انتخابات مجلس

برای این که خاتمه بدهیم به این وضع هرچه زودتر و به اتکاء آراء عمومی که با ماست و ما را به عنوان وکالت یا رهبری قبول دارند یک دولت معرفی می کنیم.

در این جلسه که در سمت راست خمینی، مهندس بازرگان و سمت چپ او هاشمی رفسنجانی نشسته بودند هاشمی رفسنجانی ایستاد و متن حکم زیر را چنین قرائت کرد:

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

بنا به پیشنهاد شورای انقلاب و برحسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است، به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به کتب مقدس اسلام و اطلاعاتی که از سوابق تان در مبارزات اسلامی و ملی داریم جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت می ناییم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندم و رجوع به آزادی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نایندگان ملت برطبق قانون اساسی جدید را بدهید.

مقتضی است که اعضای دولت موقت را هرچه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده ام تعیین و معرفی نمائید. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سازمان یافتن امور کشور خواهند نمود. موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحله حساس تاریخی از خداوند متعال مستلت دارم.

پس از پایان قرائت حکم مهندس بازرگان چنین گفت:

خدای بزرگ را شکر می کنم که چنین اعتبار و حسن شهرتی را که بهیچوجه اهلیت و لیاقت آن را نداشتمن به من ارزانی داشته و همین عنایت الهی باعث شده که آیت الله ابراز اعتماد و ارجاع چنین مأموریتی را به بنده عنایت بفرمایند. همچنین تشکر از ملت ایران می کنم که آیت الله مکرراً تأیید فرمود که (به نام ملت) همصدای ملت و برای ملت گامها و صدای خود را برداشته و بلند کرده این مأموریت یعنی سیاست دولت موقت و تشکیل حکومت در شرایط بسیار دشوار و خطرناک عظیم ترین شغل و وظیفه و در عین حال بزرگترین افتخاری است که در طول تاریخ ۷۲ ساله مشروطیت ایران به نامزدها و مأموران نخست وزیر دیگر داده شده باشد.

قاعدتاً با توجه به جثه نحیف و نواقص و معایب خودم نمی بایستی قبول این مسئولیت را کرده زیر بار چنین امری رفته باشم ولی از یک طرف بنا به ضرورت و وظیفه و مسئولیت طبیعی و انتظاری که داشتند مجبور بودم و ناچار شدم قبول کنم و مخصوصاً دولت با تأسی به رویه و سمتی که خود آیت الله درسراسر دوران اداره رهبری جنبش داشتند و با عزم راسخ و ایمان کامل به خدا و اعتماد به موفقیت این راه را رهبری فرمودید من هم همین راه را می پیمایم و این اولین درس و اولین دستوری است که از آیت الله گرفته ام و فرمایش حضرت علی این ابیطالب را به کار بسته ام و می بندم که فرمودند (وقتی دربرابر امر خطیر و کار مشکلی قرار گرفتید تردید نکنید وارد شوید و به حول قوه الهی مشکلات حل خواهد شد)

بنا براین عرض می کنم که با امید به خدا و امتنان از آیت الله و انتظار از ملت ایران و ملت های جهان این مأموریت و خدمت خطیر را قبول و تعهد کرده برای مخاطرات و زحماتش آماده ام و تا آنجا که مربوط به بنده باشد کوشش و منتهای کوشش و نهایت جهاد را در راه ملت عزیز ایران خواهم کرد.

حکم نخست وزیری بازرگان به تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ برابر با

ششم ربیع الاول ۱۳۹۹ می باشد. بازرگان گفت قصد رفتن به کاخ نخست وزیری را ندارم. کارها قدم به قدم و یامسالت حل خواهد شد. در تظاهراتی که در دانشگاه صورت گرفت مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر موقت چنین گفت:

همانطوری که می دانید مقام رهبری انقلاب در انتخاب رئیس دولت اعلام کرد که خطوط وظایف دولت موقت چنین است:

- ۱ - احراز و انتقال قدرت
- ۲ - ارائه و اثبات قانونیت (رفراندم)
- ۳ - احیاء و اداره و اصلاح امور مملکت
- ۴ - انتخابات مجلس مؤسسان و ارجاع به آرای عمومی برای تدوین و تصویب قانون اساسی جدید.
- ۵ - انتخابات مجلس شورای ملی
- ۶ - استعفا و تحویل کار به رئیس جمهوری و دولت رسمی

بعدی.

مهندس بازرگان گفت ما ارتش را ازملت می دانیم، بسیاری از افسران و سربازان از سطوح مختلف به ملت پیوستند، آقایان امرای ارتش هم مخالفتی ندارند و اظهار می کنند که ما برای حفظ قانون اساسی به قرآن سوگند خورده ایم و چون مسلمانیم باید به آن عمل کنیم.

بازرگان سپس به دولت بختیار اشاره کرد و گفت از (شاپورلر) دعوت می کنم که بباید (شاپور حُر) شود. دولت بختیار با این قصد و داعیه روی کار آمد که آزادی مطبوعات بازگردانده شود، حکومت نظامی را منحل کند، آزادی لازم به اجتماعات بدهد و باقیمانده زندانیان سیاسی را آزاد کند، شاه را هم روانه خارج سازد و وعده های دیگر که قسمتی از آن را هم اجرا کرد. بنده بارعاایت انصاف باید بگویم کارهائی کرد که دولت های قبلی نکردند یا نتوانستند یا نخواستند. اگر ایشان هم مثل رهبر انقلاب گفته بود (ما قانون اساسی را منهای آنچه سلطنت باشد قبول داریم دیگر اختلافی درین

نیود.) این آقا چطور دکتر حقوق است و آزادیخواه. هزاران بار مردم این ملکت قانون اساسی را با آن زوایدش نفی کردند، لعنت کردند، طرد کردند، پاره پاره کردند حالا ایشان می خواهد آن را زنده کند.

بازرگان گفت خوبست کارمندان دولت کاسه از آش داغتر نشوند. هر روز که اعلام شد سرکار بروند و یک روز هم همه دکاکین باز شود و ادارات هم شروع به کار کنند و شهر را چراغانی کنیم زیرا حکومت حکومت برابری است.

احمد سمیعی می نویسد: پزشکپور اظهار داشته که بادکتر سعید رئیس مجلس مذاکره کرده ایم تام مجلس دولت بختیار را معزول و دولت بازرگان را به رسمیت بشناسد. قرار شد سریعاً مجلس را تشکیل و ما هم استعفای خودرا از غایبندگی پس گرفته در جلسه ای برای این کار شرکت کنیم ولی نمی دانم به چه دلیلی دکتر سعید این کار رانکرد.

دکتر بختیار در جلسه روز ۱۷ بهمن ۵۷ درباره نخست وزیری بازرگان چنین گفت:

این درست نیست که هر کسی برای خود دولت تعیین کند. تازمانی که شوخی و حرف است ما بحثی نمی کنیم ولی وقتی وارد عمل شوند عمل را با عمل جبران می کنیم. هرگاه خونی هم ریخته شود و تجاوزی به مردم گردد من با اسم و رسم متزاوی را معرفی خواهم کرد. روش دولت در مقابل هر نوع قانون شکنی مشخص است. قانون شکن دیروز (ساواک) بود و قانون شکن امروز دیگری است. از آن قانون شکنی نباید به سوی قانون شکنی جدید برویم و بگذاریم به جان و مال و ناموس مردم تجاوز شود. این قانون اساسی مفت به دست نیامده بلکه ۷۲ سال پیش ما برای آن شهید داده ایم. بعضی ها هر روز به نوعی رنگ عوض می کنند. اشخاصی که تا دیروز

طرفدار قانون اساسی بوده اند امروز آن را منسخ می دانند ولی
راجع به قانون اساسی ما همیشه یک حرف زده ایم.

سپس بختیار مطالبی را از کتابهای مربوطه به خمینی نقل
کرد که در سال ۴۱ طی تلگرافی به علم نخست وزیر تعطیل
طولانی مجلسین را خلاف قانون اساسی اعلام کرده است. همچنین
در نشریه دیگری از خمینی نقل کرده که گفته است با تصویب‌نامه
های غلط نمی شود پایه های قانون اساسی را که حافظ امنیت و
استقلال مملکت است سست کرد. من به قانون اساسی احترام می
گذارم و از کارهای خلاف آن باید اجتناب کرد.

ارتشدید قره باغی در باره دولت موقت چنین می نویسد:
موضوع دولت موقت در کمیته بحران مطرح گردید و مذاکراتی شد.
وقتی جریان ا به بختیار گفتم اظهار داشت تازمانی که وزرای
بازرگان در خانه هایشان هستند ما کاری نداریم. بچه ها هم بازی
(شاه و وزیر) دارند ولی هر وقت خواستند به وزارت‌خانه ها بروند
فرماندار نظامی جلویشان را خواهد گرفت. اگر مقاومت کردند
دستور تیراندازی خواهد داد.

بختیار در کتاب یکرنگی می نویسد: (من به ارتضیان دستور
دادم که فوراً تمام وزرای کابینه کاذب را که می شناسند دستگیر
کنند) در حالی که وزرای بازرگان تا ۲۲ بهمن معرفی نشده بودند
ولی نمی گوید چرا دستور بازداشت خود بازرگان را صادر نکرده
است؟ بازهم نمی گوید چرا مراسم انتصاب بازرگان را به نخست
وزیری از رادیو و تلویزیون پخش کرده است. بختیار به من گفت من
در هیئت دولت چند پست را خالی نگه داشته ام تا با افرادی که
بازرگان تعیین می کند پر کنم.

وقتی از بازرگان هم سئوال شد که ممکن است شما و اعضای
کابینه شما بازداشت شوید گفت من و دولتم به استقبال هر خطری

خواهیم رفت. ارتش هم نمی تواند من و کابینه ام را تهدید کند.
از بازرگان سئوال شد این که گفته اید اگر کسی از این دولت
اطاعت نکند مجازات می شود آیا نوعی دیکتاتوری نیست؟ زیرا
ممکن است کسانی باشند که این دولت را قبول نداشته باند. گفته شد
واکنش نشان دادن درباره این دولت نوعی خرابکاری است که جرم
محسوب می شود و مجازات دارد.

بازرگان درباره استعفای بختیار چنین گفت:

آن طور که ایشان رامی شناسم مردی نیست که بخواهد دست
به خونریزی بزند و گمان می کنم که عاقلاته ترین راه استعفا است.
بختیار فکر می کند که دولت او صد درصد قانونی است در
صورتی که امام آن را غیرقانونی می داند، چون توسط شاه انتخاب
شده و پاشورای سلطنت که حتی رئیس آن، آن را غیرقانونی خوانده
همکاری می کند.

خبرنگاری از بازرگان پرسید به چه دلیل شورای انقلاب قانونی
است؟

بازرگان گفت: شورای انقلاب از انقلاب الهام می گیرد و در
واقع خوش و قیام مردم آن را به وجود آورده است. وقتی انقلاب به
رسمیت شناخته شود پس دولت موقتش هم باید به رسمیت شناخته
شود.

دولت بختیار غیر از وزرايش حامی دیگری ندارد و هیچکدام
از کارمندان از دولت او اطاعت نمی کنند. تکیه دولت می تواند به
ارتش باشد و این ارتش هم به گفته رئیس ستادش قصد کودتا و
رویاروئی با مردم را ندارد. من مطمئن هستم که بختیار که در کنار
صدق بوده در برابر خواست ملت استعفا خواهد کرد.

ولی بختیار در پاسخ گفت اگر آیت الله از ایشان بخواهد
استعفا کند پاسخ منفی خواهد داد و اگر کسانی هم بخواهند جنگ
داخلی ایجاد کنند بازداشت و در صورت لزوم محاکمه و تیرباران
خواهند شد.

من به ارتش دستور داده ام که از تیراندازی خودداری کنند ولی اگر با کوکتل مولوتوف و اسلحه حمله شد پاسخ داده شود که مسئول آن آیت الله خمینی است.

دکتر بختیار در ملاقات با ۱۵۳ تن از فایندگان مجلس گفت با قام تهدیدات موجود مقاومت کرده و استعفا نخواهد کرد با این که مدارکی دارد که مقداری اسلحه بین عناصر کمونیست برای ایجاد ناامنی توزیع شده است.

بختیار گفت از قانون اساسی تا آخرین نفس دفاع خواهد کرد مگر این که پارلمان او را عزل کند.

آسوشیتدپرس از تهران گزارش داد که خمینی گفته اگر بختیار کنار نرود حکم جهاد خواهد داد.

بختیار گفت در هیئت دولت مشکلات را برای وزرای کابینه تشریح کردم و خواستم نظریه بدھند. همه آنها گفتند می میریم ولی از قانون اساسی دفاع می کنیم.

با زرگان درباره رابطه خود با خمینی چنین می نویسد:

اولین دیدار من با ایشان در زمستان ۱۳۴۱ به اتفاق دکتر سنجابی بود. دومین ارتباط در سال ۴۲ در زندان قصر با وساطت برادرم به منظور جواب سخنرانی شاه علیه روحانیت بود که با نظر طالقانی و دکتر سنجابی و تولیت تهیه شده بود. دیگر ارتباطی نداشتم تا بعد از محکومیت نهضتی ها در دادگاه نظامی ایشان هم ما را تأیید کردند.

در مرداد ۵۷ قرارشده پیامی وسیله یکی از تجار متدين که عازم عتبات بود و با ایشان دیدار مخفی داشت بدھم. مطالب پیام در این نکات خلاصه می شود:

۱ - قانون اساسی و متمم آن بدون اضافات بعدی یگانه ضامن اجرای اصول و احکام اسلامی می باشد و اگر آن را نفی کنیم منطقاً و قانوناً هرگونه محکومیت شاه را ازدست می دهیم. این امر

به معنای ضامن سلطنت شاه هم نیست چون سراسر خلاف آن عمل کرده و خود را قانوناً معزول ساخته است.

۲ - لبه تیز حمله فعلاً لازم است به استبداد باشد و نه استعمار چون جنگ کردن دردو جبهه مانع پیروزی است و برانگیختن آمریکا و انگلیس علیه خودمان به سود و حمایت شاه خواهد بود.

۳ - چون کلیه جنبش های ملی و مذهبی با اعلام انتخابات آزاد از طرف دولت و رهبران شروع شده است بهتر است در فعالیت های انتخاباتی شرکت بشود.

۴ - اشخاصی که از صف دولت خارج می شوند ولو خالصانه نباشد تشویق شوند تا سایرین هم ملحق گردند.

۵ - هدف نهائی سرنگونی رژیم است اما در مرحله اول رفتن شاه می باشد. در مرحله دوم نظارت و محدودیت جانشینان او در چهارچوب قوانین موجود و آزادیها در مرحله سوم کارکردن بر روی افکار و افراد و تشکل و تجهیزات و در مرحله چهارم تبدیل رژیم حاضر به جمهوری اسلامی

۶ - مشورت با روحانیون ایران که صمیمانه و عاقلانه وارد مبارزه شده اند. لازم است هیئت چند نفری مورد اعتماد در تهران به تشخیص خودشان معرفی نمایند.

۷ - حکومت اسلامی یگانه هدف و منظور نهائی هر مسلمان باید باشد اما چون نحوه و کیفیت آن مقبول نشده و انحصاراً روحانیت نیز درگذشته امتحان خوبی نداده و سابقه و تجربه و صلاحیت فنی را ندارد کنار زدن گروههای ملی وغیر مذهبی خلاف مصلحت است.

در مسافرت به پاریس و ملاقات با آیت الله در ۳/۷/۵۷ پس از سالها و به اتفاق دکتر یزدی در اندرونی خانه نوفل لو شاتو صورت گرفت. ابتدا اشراقی داماد ایشان هم حضور داشت. جلسه سه نفری یک ساعت و نیم طول کشید. همان طوری که از دکتر بهشتی شنیده بودم ایشان ابتدا به کلام واستفسار از حال و نظرات طرف، ابراز انبساطی چندان نداشت. وقتی ضرورت هیئت را مطرح

کردم تأییدی ندیدم. گفتم انتخابات آزاد فرصت خوبی برای موفقیت خواهد بود و به تدریج می شود شاه را بیرون انداخت از راههای قانونی و مجلس مؤسسان و تغییر نظام. ایشان اشکال کرده گفتند شور و هیجان مردم خواهد خوابید. گفتم عکس شور و هیجان انتخاباتی بهترین وسیله تبلیغات است. اظهار امیدواری کرده پرسیدند تضمین می کنید؟ از کارشکنی های دولت های بزرگ و مشکلات و مخالفت های داخلی صحبت کردم فوق العاده متعجب شدم که دیدم مسائل را خیلی ساده می گیرند و نمی خواهند اثر آمریکا را قبول کنند. گفتند ما چون حرف حق می زنیم آمریکا مخالفت نخواهد کرد. ما نفت را به آنها می فروشیم منتها به قیمت عادلانه و بعد هم از آنها به جای اسلحه ماشین های کشاورزی خواهیم خرید. گفتم سیاست بین المللی حوزه علمیه قم و نجف نیست ما هزاران مشکل خواهیم داشت، کافی نیست که حرفمن حق باشد تا آنها تسلیم شوند. از خونسردی و بی اعتنائی ایشان به مسائل بدیهی ماتم برد و دنباله بحث را بی فایده دیدم. کسب تکلیف کردم اطمینان ایشان به موفقیت نزدیک مرا به تعجب و تحسین واداشت. گفتند شاه که رفت به ایران می آیم و نایندگان و دولت راتعیین می کنم. منتهی چون کسی را غنی شناسم از شما می خواهم که افرادی را که مسلمان و مطلع و مورد اعتماد باشند علاوه بر خودتان و دکتر یزدی معرفی کنید که مشاورین من باشند. چه کسی برای نایندگی مجلس خوب است تا به مردم پیشنهاد نمایم. وزراء را هم هیئت پیشنهاد نماید که من معرفی می کنم. کافی است که وزراء مسلمان و درستکار باشند. حتی ممکن است ازو زرای سابق که خیانت نکرده اند باشند. احساس من و دکتر یزدی این بود که از ما فقط برای مرحله بعداز انقلاب که تشکیل دولت و مجلس و اداره مملکت است می خواهد استفاده کند و نسبت به مرحله ماقبل خیالشان راحت و برنامه معین است. گفتم مطالعه می کنم. گفتند تنها خودتان نباشید که بگویند من طرفدار دسته خاصی هستم. گفتم قبل از رفق شاه و

آمدن شما اجازه بدهید همین هیئتی که منصب خواهید کرد فعلًا وظیفه رابط و نمایندگی را برای اداره انقلاب در ایران داشته باشد. آین نظر را نه رد کردند نه استقبال. روز بعد صورتی تهیه کرده و به آیت الله دادم که عبارت بودند از مطهری - سید ابوالفضل زنجانی - دکتر بهشتی - هاشمی رفسنجانی - مهدوی کنی - (طالقانی و منتظری در زندان بودند) - دکتر سحابی - دکتر سامی - مهندس کتیرائی - میناچی - مهندس سحابی - احمد صدر حاج سیدجوادی - عالی نسب - حاج طرخانی - سرلشکر قرنی - سرتیپ علی اصغر مسعودی.

دکتر سنجابی و همراهانشان اصرار داشتند که یک ملاقات اضافی و تعیین موضع مشترک با آیت الله داشته و اعلامیه ای سه جانبی داده شود که من و دکتر یزدی موافق نبودیم. تنها به دعوت دکتر بهشتی یک ملاقات سه نفره در محل اقامت ایشان داشتیم. یزدی عقیده داشت قبل از ترک پاریس اعلامیه ای در تأیید امام بدhem که من آن را ترجیح دادم که پس از ملاقات بادوستان نهضت در تهران انجام دهم. در ایجاد حسن تفاهم بین بنی صدر - یزدی و قطب زاده هم اقداماتی کردم.

پایه شورای انقلاب در آذرماه ۵۷ بطور مخفی در پاریس ریخته شد. ابتدا قرار یود دو هیئت جداگانه تشکیل شود یکی هیئت مشاورین امام برای انتخاب اشخاص و دیگری شورای انقلاب که سرانجام یک هیئت شد. ترکیب شورای انقلاب چهار بار عوض شد ولی همیشه اکثریت با معممین بود. ترکیب اول طالقانی - مطهری - رفسنجانی - بهشتی - مهدوی کنی - موسوی اردبیلی - دکتر راهنر - دکتر یزدی - دکتر سحابی - احمد صدر حاج سیدجوادی - کتیرائی - تیمسار مسعودی - تیمسار قرنی - مهندس سحابی و دکتر شبانی و من بودند. بعد از تشکیل دولت موقت و خارج شدن وزرای دولت موقت از شورای انقلاب بجای ما قطب زاده - بنی صدر - مهندس موسوی - دکتر پیمان - جلالی

را وارد کردند بدون این که برای مطهری و طالقانی جانشینی تعیین شود.

ماجرای انتصاب دولت موقت از عصر روز ۱۴ بهمن ۵۷ در دبیرستان رفاه سه روز بعد از ورود امام به تهران مطرح بود. شورای انقلاب همه روزه با ایشان جلسه داشت. پرسیدند چه کسی را برای نخست وزیری تعیین کنیم. مطهری یا یکی دیگر از روحانیون مرا پیشنهاد کردند. ایشان با ابراز خوشوقتی گفتند خیالم از دوچهت راحت شد (یکی ملیون و روشنفکران و دیگری علماء و روحانیون). شورای انقلاب می خواست فوراً قبولی مرا بگیرد. گفتم شمر هم به امام حسین یک شب مهلت داد. طالقانی تأیید کرد و خمینی گفت باشد تا فردا صبح. قصد من اولًا محکم کاری بود که بدانند خیلی اصرار به مقام ندارم ثانیاً وظایف و روابط مشخص شود. صبح روز ۱۵ بهمن در جلسه گفتم شورای انقلاب مقام مجلس ملی را دارد می تواند دولت را استیضاح و عزل کند ولوایح را به تصویب برساند ولی حق دخالت در کارهای اجرائی را ندارد. از مقام رهبری برای مطالب کلی کسب نظر می شود بدون این که در جزئیات احتیاج به کسب دستور باشد. نظر من مورد تأیید قرار گرفت. بعدها خامنه‌ای گفت شخص دیگری را در آن موقع ندادستیم و خودمان هم نمی توانستیم. دوستان و من غافل بودیم که بعداً چه معامله خواهند کرد و مرا بطور موقت برای جلب اعتماد مردم ایران و خارج کردن و اعتبار انقلاب بعنوان نرdban قدرت در آنجا می گذارند و راه و برنامه خودشان را گام به گام دنبال خواهند کرد. طالقانی گفته بود نپذیرم و گفت این آقایان وفا و صفا ندارند. خمینی راجع بعدم وابستگی حزب و این که نخست وزیر و وزراء نباید عضو هیچ گروه و حزبی باشند مطالبی بیان کرد. حاضرین تعجب نمودند چون نخست وزیر عضو نهضت آزادی بود و گفته شد از نهضت استعفا کند ولی ما ۶ نفر نهضتی ها در مدت اشتغال از فعالیت در حزب خود خودداری کنیم بهمین جهت کلاه نهضت آزادی پس معرکه ماند.

مهندس بازرگان ماجرای نخست وزیری خود را چنین شرح می دهد: برای صدور فرمان نخست وزیری آیت الله نکات اصلی را ذکر کرده و گفتهند عبارات آن را تهیه کنید. مطهری - مهدوی کنی - هاشمی رفسنجانی - صدر حاج سیدجوادی - دکتر سحابی و دکتر یزدی دورهم نشسته متن فرمان تهیه گردید. این فرمان علاوه بر سند حکومتی و سیاسی ارزش تاریخی هم دارد زیرا منعکس کننده خواسته ها و روحیه برنامه ریزان انقلاب می باشد. در روز ۱۶ بهمن فرمان تهیه و خوانده شد. در تلویزیون مدار پسته که توسط (مهندس پیراینده و مهندس حیدری) آماده شده بود در محله های اطراف پخش کردند. مسئله مشکل تعیین وزراء بود باید ائتلافی از همه مبارزین می بود. در شورای انقلاب ۴ شرط راعنوان کردم:

- ۱ - مسلمان عامل به فرایض
- ۲ - سابقه مبارزات مشخص و عدم همکاری سیاسی و تبلیغاتی با نظام شاهنشاهی
- ۳ - حسن شهرت و شایستگی اخلاقی و اجتماعی و پذیرش شخصی و اداری در وزارتخاره مربوطه
- ۴ - سابقه و آشنائی و صلاحیت اداری و فنی در وظیفه ارجاعی

اولین اختلافی که در شورای انقلاب با دکتر بهشتی پیدا شد بر سر شرط چهارم بود و گفت می توانیم فقدان تخصص را با انتصاب یک معاون جبران کنیم.

بهرحال از آن روز بیشتر اوقات من صرف مشورت با همکارانم با دکتر سحابی - صدر حاج سیدجوادی - مهندس کتیرانی - مهندس صباغیان - دکتر یزدی - تیمسار مسعودی و یا دوستان دیگر و مطلعین بود و مکرر با امام مشورت می گردید.

در همان روزهای اول پرسیدند برای بنی صدر هم پستی در نظر گرفته اید؟ گفتم باسابقه ای که حتی عهده دار اداره یک مكتب خانه هم نبوده نمی توانم وزارتخاره ای به ایشان بدهم. گفتهند من اورا می

شناسم خوب است. گفتم از زمانی که دانشجو بوده با او آشنا بوده ام و می دانم که اهل همکاری نیست و هیچکس را قبول ندارد. چون متقادع نشدند گفتم اگر مصلحت می دانید به عنوان مشاور در شورای انقلاب از وجود بنی صدر استفاده شود ولی بنده خودرا شرعاً مجاز به سپردن یک وزارتخانه به بنی صدر نمی دانم.

یکی از کارهای اصلی این بود که به ارتضیان و کارمندان و کارگران و رؤسا و نایندگان مجلسین و دکتر بختیار وهیئت دولت تأکید کنیم برای احتراز از هرگونه درگیری پیوستگی خود را به انقلاب اعلام و پس از استعفا ابواب جمعی را به دولت جدید تحويل دهنند. تاسیساتی زیادی شخصاً و دکتر سحابی و امیرانتظام و دکتر سیاسی رئیس سابق دانشگاه با آنها گرفتیم و به موقوفیت های عمدی ای رسیدیم که از آن جمله اعلامیه شورای عالی دفاع در خودداری سریازان در مقابله با ملت بود.

دکتر بختیار هم قرار بود به پاریس برود و استعفایش را به امام بدهد ولی جریان دیگری علیرغم نظر شورای انقلاب پیش گرفت و مانع کارشد.

روزجمعه ۱۹/۱۱/۵۷ ترتیب تظاهراتی در دانشگاه داده شد و مطالبی بیان گردید و متن سخنرانی که در روزنامه ها چاپ شد نشانه دیگر از تسلیم دستگاه و پیروزی انقلاب بود. غرض از این سخنرانی ابراز وجود دولت انقلابی و بی اعتمانی به دولت درحال نزع و پرمدعا بود. همچنین گوشزد این نکته که نباید توقع معجزه یک شبه داشت که ایران فوراً به گلستان تبدیل گردد. قول نمی دهم که عدالت علی و قاطعیت خمینی را بکار بندم یا وزرائی انتخاب کنم که مریم باfte و عیسی رشته بوده همگی صلاحیت و صمیمیت لازم را داشته باشند بلکه تنها قولی که می دهم حسن نیت و قصد خدمت همراه با صداقت است.

دفتر کار و محل مشاوره و ملاقات ها ساختمان مدرسه رفاه بود که هیئتی مرکب از مهندس توسلی - مهندس صباغیان -

تهرانچی - شاه حسینی - شیخ فضل الله محلاتی به سرپرستی
مطهری تشکیل گردید.

وقتی حکومت نظامی در ساعت چهارونیم بعداز ظهر اعلام
شدامام گفتند خدعاً در کاربوده می خواهند ایشان را دستگیر و اعدام
کنند و نظرشان رسید که حکومت نظامی را بشکنند. ماشی ۲۱
بهمن به اتفاق دکتر سحابی - دکتر یزدی - مهندس بنی اسدی -
مهندس ابوالفضل بازرگان - ابوالفضل حکیمی و عده ای دیگر
در مدرسه رفاه ماندیم و منتظر جنگ شدید داخلی بودیم ولی روز
۲۲ بهمن انقلاب به ثمر رسید.

مهندس بازرگان در اطلاعات ۱۸ تیرماه ۵۸ چنین نوشت:
(در اوایل بهمن ۵۷ یک جلسه سه نفره با حضور سفیر آمریکا
تشکیل شد (بازرگان - موسوی اردبیلی - سفیر). درباره برگزاری
رفاندم جهت تبدیل مشروطیت سلطنتی به جمهوری اسلامی مذاکره
شد. نظر سفیر آمریکا این بود که رفاندم وسیله وزارت کشور
دولت بختیار انجام شود تا برای دولت آمریکا از نظر حقوق بین
المللی محظوظ ایجاد نکند. در حالی که ما معتقد بودیم این کار
در مساجد و مدارس انجام شود و دولت نظارت کند.

به موازات ارتباط با سفیر آمریکا یکی از سفرای اروپای غربی
یک ماه قبل از ورود امام به این جانب دست دوستی و همکاری داد.
همچنین یک ساعت قبل از صدورنامه امام درباره نخست وزیری ام
با یک سفیر دیگر غربی مذاکره داشتم. سفیر انگلستان نسبت به
مبازاتی که در جریان بود ابراز تحسین و تکریم می کرد و به
پیروزی انقلاب و ادامه روابط دوستانه ابراز علاقه می نمود در حالی
که خبر نداشت نیم ساعت بعد دولت انقلاب را معرفی می کنم.

سرانجام اعضای کابینه وقت مهندس بازرگان چنین معرفی
شدند:

دکتر سنجابی وزیر امور خارجه - احمد صدر حاج سیدجوادی

وزیر کشور - (بعداً وزیر دادگستری) - مصطفی کتیرائی وزیر مسکن و شهرسازی - دکتر کاظم سامی وزیر بهداری - علی اکبر معین فر وزیر مشاور درامور سازمان برنامه و بودجه - یوسف طاهری قزوینی وزیر راه و ترابری - علی اردلان وزیر دارائی - داریوش فروهر وزیر کار و امور اجتماعی - دکتر مبشری وزیر دادگستری. مهندس امیر انتظام - دکتر ابراهیم یزدی - مهندس صباغیان و دکتر چمران معاونین نخست وزیر - صادق قطب زاده سپرست رادیو و تلویزیون - سرلشکر محمد ولی قرنی رئیس ستاد ارتش - دکتر جواد صالح خو رابط دولت با مطبوعات - ایرج داور پناه فرمانده گارد محافظ نخست وزیری.

* **

دکتر بختیار گفت وقتی من مطلع شدم که بازرگان از طرف خمینی به عنوان نخست وزیر معرفی شده صریح ترین و قاطع ترین عکس العمل را نشان دادم. با حضور ۱۵۰ خبرنگار داخلی و خارجی گفتم این کار در حد یک شوخی است و آنها در خانه خود نشسته اند ماهم به صورت شوخی می پذیریم ولی اگر یک نفر از اینها وارد یک وزارت‌خانه‌ای بشود دستور داده ام همانجا توقيفش کنند. ما یک مملکت داریم و یک دولت. هیچ‌کدام نه بازرگان و نه همکارانش جرأت نمی کنند به وزارت‌خانه‌ها بروند. گرفتاری من جای دیگر بود. روی عناصری حساب می کردم که غیرت نداشتند. درباره تشکیل دولت ائتلافی باید بگویم من به همه افرادی که امید بسته بودم به کابینه دعوت شان کردم بعضی می گفتند (ما دلمان می خواهد ولی می ترسیم) اما اطراف مهندس بازرگان افراد صالحی بودند که می توانستند وزارت آب و برق و سازمان برنامه را اداره کنند ولی از طرف خمینی هیچ وزیری را نمی توانستم قبول کنم.

اصلی وجود دارد که من درمورد آنها دست به سازش نخواهم زد. نخست وزیر باشم یا سپور برای دموکراسی کارمی کنم. من بخاطر یک دسته یا یک گروه اینجا نیستم بلکه بخاطرهمه مردم اینجا هستم.

دولت بازرگان



حاج سید جوادی دکتر کاظم سامی کرمانی دکتر غلامحسین شکوهی
دکتر ناصر میناچی



حادق قطب زاده مهندس هاشم حباغیان دکتر احمد مدنی

در دولت بازرگان مدتی سرتیپ ریاحی وزیر دفاع بود و چندی دریادار مدنی و تدریجیاً تغییرات دیگری هم صورت گرفت.

شورش در نیروی هوائی و تظاهرات همافران

از جمله اقداماتی که از طرف مخالفین رژیم باشدت پیگیری می شد نفوذ در ارتش بود تا به رصورتی است با ارتشی ها در گیری پیدا نکنند بهمین جهت اقدامات مختلفی صورت می گرفت که ارتش را از رژیم و دولت بختیار جدا سازند. به دنبال دادن گل به نظامیان در خیابانها و تیراندازی در لویزان و شورش در نیروی هوائی و اقدامات همافران در پیوستگی به خمینی تدریجاً شکاف در صف ارتشی ها احساس گردید.

هما فر سید محمود طباطبائی درباره اجتماع همافران در روز ۱۹ بهمن ۵۷ در محل اقامت خمینی در روزنامه اطلاعات چنین نوشته است:

در آخرین ملاقات با طالقانی ایشان توصیه کردند که شما باید کار بزرگی انجام دهید که آنهم راه پیمائی و دیدار با امام می باشد. قرار شد آن روز بطور پراکنده در محل اقامت حاضر شده بهم بپیوندیم. منتها برای این که شناخته نشویم بالباس شخصی آمده و لباس همافری را همراه بیاوریم و در محل تعویض کنیم. پس از رژه نیز بالباس شخصی برویم که بهمین صورت انجام گردید. با این طرز روز موعود در محل حاضر شده با انقلاب بیعت کردیم. فرماندهانی مانند رییعی که هنوز نمی خواستند انقلاب را باور کنند در صدد مخالفت برآمدند. پس از پایان رژه، نیروهای گارد بلافقاصله پادگان فرماندهی آموزش‌های نیروی هوائی را در کنترل گرفتند و گارديها

صلوات فرستادند.

پس از سقوط رژیم یکی از دانشجویان خلبانی در روزنامه های رژیم درباره شورش همافران چنین نوشت: روز قبل از ورود امام به تهران من در میان ۱۶۲۰ دانشجو در آسایشگاه بودم که دژبانی وارد شد و به دنبال اعلامیه های مخالفین می گشت تا دارندگان آن را توقيف کند. پس از رفتن او بچه ها اعلامیه را خواندند و معلوم شد امام قصد دارد ازنوقل لوشاتو به تهران بیاید. از آن روز حرکتی علیه رژیم در سازمانها دیده می شد که منجر به تحصن و اعتصاب غذای دانشجویان در پادگان ها شد. هر روزناهار می آوردند ولی اعتصابیون غذا نمی خوردند. فرماندهان می گفتند تظاهرکنندگان یک مشت اویاش و کمونیست و خرابکار هستند.

روز ۱۹ بهمن ۵۷ تعدادی از برادران نیروی هوائی در مقابل امام رژه رفتند. من با لباس شخصی به مدرسه رفاه رفته اعلام هم بستگی کردم.

روز جمعه ۲۰ بهمن شب هنگام پرسنل آموزش نیروی هوائی علیه فرماندهان خود شورش می کنند. اول شب تعدادی از افسران گارد جهت سرکوبی آنان به خوابگاهها رفته و در اثر تیراندازی عده ای مقتول و مجروح می گردند. مردم به رهبری هادی غفاری به نایندگی امام در مقابل پادگان اجتماع کرده پشتیبانی خودرا با آنان اعلام می دارند. به علت زدو خورد عده ای دستگیر و به کلاتری منطقه نیروی هوائی منتقل می گردند ولی افراد گارد باقی می مانند.

آخر وقت روز بیستم بهمن بود که پرسنل نیروی هوائی برای دیدن فیلم ورود امام به اتاق تلویزیون می روند. پس از اخبار بدowa عکس شاه نشان داده می شود که صدای (جاویدشاه) از طرف گارديها بلند می گردد. وقتی عکس امام در تلویزیون ظاهر می شود پرسنل نیروی هوائی سه بار صلوات می فرستند که گارديها

فریاد می زنند صلووات نفرستید، ساکت باشید. با این طرز سکوت برقرار می گردد. وقتی عکس امام در بهشت زهرا روی تلویزیون می آید که می گوید (من توی دهن این دولت می زنم) صدای (الله اکبر - خمینی رهبر) بلند می شود که گارديها اسلحه هارا در آورده ما را از اتاق تلویزیون بیرون کردند و در مقابل درسالن هنرجویان و گارديها درگیر شده و به علت تیر اندازی چند تن زخمی گردیدند.

در این موقع همه دانشجویان نیروی هوائی اجتماع کرده با فریاد اينکه (دانشجو برادرت کشته شد) تظاهرات توسعه می یابد و آنهامی گويند (ما می کشيم اين گارديهاي شاه را) سرهنگ تاجور و سروان محمدیان سعی داشتند که بچه هارا ساکت کنند. بعد سرتیپ خطیب شهیدی و سرهنگ تاجور و تعدادی دزبان آمدند که کار زدو خورد بالا کشید. یك ماشین آتش نشانی به سمت ما آب گرم می پاشید ما هم با سنگ و چوب شيشه هاي ماشين را شکستيم. وقتی آبش تمام شد جلو رفتيم راننده اش را پائين کشيديم گفتيم باید همراه ما شعار بدھي.

تمام فرماندهان ارشد کنار در ایستاده و می خواستند وضع را آرام کنند و تانک ها هم مستقر بودند. یك تانک بزرگ چیفت گارد بسوی ما آمد. همچنین از میان افراد گارد که برای سرگویی ما آمده بودند تیراندازی شد که ما هم با سنگ و چوب به جانشان افتدیم. آنها تیر هوائي خالي می کردند. ربیعی و بعضی از افسران به سوی ما تیراندازی کردند و چندتن از ما به خارج رفته از مردم کمک خواستند که آنها هم به پادگان ریخته و گفتند از طرف امام و طالقانی آمده ایم تا به شما کمک کنیم. در این موقع فریاد (مرگ برشاد) در داخل پادگان بلند شد. یك روحانی با بلند گو فریاد می زد که نترسید خدا و ملت پشتیبان شماست. یك دانشجو و یك همافر و یك هنرجو صحبت کردند و قطعنامه ای خوانده شد. آن شب به خوابگاهها رفتيم و از مردم خواستيم که فردا صبح به کمک ما بیایند. نیمه شب گفتند ممکن است اینجا بمباران شود. دچار ترس

ونگرانی شدیم.

ساعت ۶ صبح روز ۲۱ بهمن از خواب بلند شدیم ولی چون در حال اعتصاب غذا بودیم به سالن غذا خوری نرفتیم. جلوی پادگان آمدیم. بستگان ما هم آمده بودند. شعار دادیم (مرگ بر شاه - مرگ بر بختیار) به تدریج افسران جزء و همافران هم با پیوستند که بار دیگر حمله گارديها شروع شد. سریاز پاسدارخانه اولین تیر را به سمت گارديها شلیک کرد. یك دانشجو يك سریاز گارد را خلع سلاح کرد. با اين طرز بسوی اسلحه خانه رفتیم و در اسلحه خانه را شکستیم و تعدادی اسلحه و مقداری فشنگ برداشته و به طرف گارديها حمله کردیم در نتیجه جنگ خیابانی در گرفت. مقداری از سلاح ها را به روحانیون و مردم دادیم که آنها هم به کمک ما آمدند. تانک مستقر در خیابان را آتش زده و راننده تانک را با يك گلوله خلاص کردیم و تانک دچار انفجار شد. سرو صدای زیادی راه افتاد به خانه های اطراف رفتیم و به کامیونهای حامل افراد گارد تیراندازی کردیم. گارديها به گوشه ای پناه برده به هلیکوپترها امید بسته بودند که بعلت مسلح بودن ما مجبور شدند در ارتفاع پرواز کنند. سرانجام گارديها تسليم شدند و پیراهن خودرا به علامت تسليم بالا بردن و ماهم ۱۵ نفر از آنها را دستگیر کرده به پادگان بردیم و زندانی کردیم. يكى از آنها به ستون برق بسته و تیرباران شد.

به طرف پادگان برگشتیم، خواستیم به طبقه ششم برویم تا به هلیکوپترها تیراندازی کنیم که چون اسناد ضداطلاعات در آن ساختمان بود و آتش زده شد، نتوانستیم وارد شویم.

به سوی هلیکوپترها تیراندازی کرده و در خیابان ها سنگر گرفته و در کنار مردم با گارديها و نیروهای انتظامی جنگیدیم. از آنجا بسوی کلاتری ها حرکت کردیم. بهر کلاتری که حمله می کردیم پرچم سفید بالا می رفت و تسليم می شدند. برای استراحت به پادگان رفته بودیم که اعلام شد حکومت نظامی ساعت عبور و مرور را از ساعت چهار و نیم بعداز ظهر تا ۷ صبح کرده است.

خیلی نگران شدیم که ناگهان بلندگوی سیار اعلام کرد که امام گفته دولت غیرقانونی است و به حکومت نظامی اعتنای نکنید و به خیابان‌ها بپریزید و حتماً امشب را در خیابانها باشید. بهمان صورت عمل کردیم. صبح روز دوشنبه ۲۲ بهمن برای گرفتن بقیه پادگانها آماده شدیم. به جمشیدیه و دانشکده افسری رفتیم که اعلامیه بی طرفی ارتش منتشر شد. خبر آوردند که پادگان قصر فیروزه محاصره شده است. برای کمک به آنجا رفتیم. تعدادی از این مبارزین از قبیل صالح خانی - نیک شرف - گوهرشادی خیلی فعالیت داشتند که بعداً در جنگ با عراق کشته شدند.

روزنامه کیهان لندن نیز بعدها درباره رژه همافران چنین نوشت: تعدادی از همافران با فرار کردن از فرح آباد خود را به مدرسه رفاه می‌رسانند. حاج جواد رفیق دوست آنها را به زیزمین محل اقامت می‌برد که یک ربع بعد بالباس افسری و هما فری بیرون می‌آیند. از قرار معلوم تعدادی از بچه‌های خیابان ژاله قرار می‌شود نقش همافران را بازی کنند.

خبر همافران قلابی به اختیار در مجلس سنا گزارش می‌شود که او می‌گوید اکنون یک نمایش رژه قلابی به اسم رژه افسران و همافران در اقامتگاه خمینی به روی صحنه آمده است. حتی سناتورها حرف اختیار را باور نمی‌کنند.

هادی غفاری روی سقف یک تاکسی در خیابان فرح آباد ایستاده و از پشت بلند گو فریاد می‌زد که ملت مسلمان فرزندان شمارا کشتنند بیائید عاشورا را به چشم ببینید.

اختیار در مجلس سنا گفت نمایش همافران به پایان رسید و حالا خبر داده اند که ۱۶۰ نفر هما فر اعدام شده و بزودی بقیه نیز اعدام خواهند شد. من به خدا قسم می‌خورم که هنوز یک نفر هم محکمه نشده چه رسد به اعدام. هرقدر این آقایان جنجال راه بیاندازند موفق نخواهند شد.

گزارش سری سازمان های امنیتی حاکی است:

ساعت ۲۰/۱۱/۵۷ پس از پخش فیلم استقبال آیت الله خمینی از تلویزیون تعدادی از پرسنل نیروی هوائی در پادگان دوشان تپه شروع به تظاهرات به نفع آیت الله می نمایند و اهالی محل نیز پس از شنیدن صدای تظاهر کنندگان به طرف پادگان حرکت می کنند که وسیله مأمورین فرماندار نظامی منطقه و گارد شاهنشاهی ازورود آنها به داخل پادگان جلوگیری شده و اقدام به تیراندازی می شود. بلافاصله شایع می گردد که مأمورین گارد شاهنشاهی همافران را کشته اند و مردم با گفتن الله اکبر و یوچ اتومبیل ها تظاهرات را گسترش می دهند. اغتشاشات مزبور در روز ۲۱ بهمن نیز ادامه داشته و بادرگیری مستقیم عوامل فرماندار نظامی از یک سو و پرسنل نیروی هوائی طرفدار آیت الله و تعداد قابل توجهی از مردم زد خورد در می گیرد که تعداد کشته شدگان معلوم نیست، از جمله زخمی شدگان سرهنگ توانا فرماندار نظامی منطقه بوده است.

در ساعت ۱۳ پرسنل اغتشاشی نیروی هوائی مقداری اسلحه و مهمات به خارج پادگان منتقل کرده و در اختیار مردم طرفدار خود می گذارند. گفته شده تعداد چهار کامیون اسلحه و مهمات مذکور در خیابان های تهران نو - نظام آباد - خواجه نظام الملک و گرگان از طرف افراد نیروی هوائی در مقابل ارائه کارت پایان خدمت سربازی به هر نفر یک قبضه سلاح با ۷۰ فشنگ داده می شود. متعاقب آن افراد مسلح مزبور در خیابان های شهر به راه افتاده و بابلندگو اعلام کرده اند که به دستور امام برای جنگ مسلحانه آماده شده اند.

از جمله این گروهها ۲۵ نفر موتورسوار مسلح به مسلسل مشاهده شده اند که به طرف میدان شهناز حرکت می کردند. بعلاوه گروههایی از مردم که منطقه را محاصره نموده بودند شروع به سنگر بنده نموده خود را برای مقابله آماده می کردند.



اعلامیه بیطرفی ارتش

یکی از تصمیمات مهمی که در روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ اتخاذ گردید و خیلی ها آن را موجب سقوط رژیم می دانند اعلامیه بیطرفی ارتش بود که لازم است دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد تا مورخین بهتر بتوانند در باره آن بررسی و قضایت کنند.

ارتشبد قره باگی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران که از روز ۲۲ بهمن ماه ۵۷ به مخفی گاه رفت و بعد از ۱۶ ماه از ایران خارج گردید و در پاریس اقامت گزید در کتاب خود ماجراهای اعلامیه بیطرفی ارتش را چنین توضیح می دهد:

بعداز آمدن خمینی و تقدیر از همافران و افسران نیروی هوائی که به مخالفین پیوستند و مصاحبه دکتر بختیار که تأیید ضمنی خمینی بود به تدریج پرسنل نیروها مخفیانه با روحانیون اعلام هم بستگی نموده بهمین جهت روزنامه‌ها دستورات مرا چنین چاپ کردند. (قره باغی سه اصل را اعلام نمود. اول ارتش را از دخالت در سیاست بر حذر داشت. دوم حفظ استقلال و قائمیت کشور و حمایت از قانون اساسی و دولت قانونی و سوم حفظ وحدت و یک پارچگی ارتش) غروب روز ۱۹ بهمن نخست وزیر تلفن کرد که روزنامه کیهان عکس عده‌ای از پرسنل نیروی هوائی را در اقامتگاه خمینی چاپ کرده که معلوم است مونتاژ می‌باشد. از سپهبد ریبعی پرسیدم که او هم گفت مونتاژ است که روابط عمومی ستاد و بختیار هم آن را تکذیب نمودند. بعداً معلوم شد صحت دارد که بختیار و ریبعی واقعیت را پنهان کرده‌اند. روز ۲۱ بهمن گروهی از نظامیان بالباس رسمی و شخصی در برابر خمینی رژه رفتند. بعداً ریبعی در دادگاه گفت روز ۱۹ بهمن برادرم به خانه ما آمد و گفت اعلام هم بستگی بکن و من هم تلفن را برداشتیم و با حاج عسگری اعلام هم بستگی کردم. نخست وزیر روز ۲۱ بهمن گفت چون امروز سالروز واقعه سیاهکل می‌باشد و مجاهدین و فدائیان قصد آشوب دارند به فرماندار نظامی دستور دادم که حکومت نظامی را برای ساعت چهارونیم بعداز ظهر بگذارد تا مردم مجبور شوند به خانه هایشان بروند. گفتم فکر نمی‌کنم تغییر ساعت موجب آرامش شود. در مساجد و چند نقطه دیگر اسلحه توزیع می‌شود. سپهبد رحیمی می‌گوید اجازه ورود به مساجد راندارد، فعلاً اجازه بدھید جلوی تقسیم اسلحه گرفته شود. گفت عصر می‌آید اینجا موضوع را بررسی می‌کنیم. تیمسار ریبعی گفت تعدادی از همافران هم اسلحه گرفته پشت بامهای مرکز آموزش رفته و در مقابل افراد گارد می‌خواهند دفاع کنند و مقداری اسلحه هم به دست مردم افتاده و احتیاج به کمک فرماندار نظامی داریم. ریبعی در دادگاه گفت من به خدا از روز ۱۹

بهمن دینم را به انقلاب ادا نمودم و اعلام هم بستگی کردم. اسلحه را تقسیم نمودم و دستور بختیار و قره باغی را اجرا نکردم. در جلسه شورای امنیت رحیمی گفت تظاهرکنندگان به تغییر ساعت اعتنا نکرده اند و اجازه داده شده که از تظاهرات مخالفین جلوگیری شود. بختیار گفت بیش از این نمی شود تحمل کرد واز ساعت ۷ بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن دستور داد که مقررات حکومت نظامی اجرا و تظاهرکنندگان و جمعیت اطراف نیروی هوایی را متفرق سازند. مقدم گفت آن عده را هم که بررسی کرده ایم دستگیر شوند. مقدم گفت تیمسار بدره ای باید مأمورین گارد را در اختیار ساواک بگذارد. سپس بختیار و شفقت و میر فندرسکی جلسه را ترک کردند.

پس از مراجعت به مرکز فرماندهی معلوم شد به دستور خمینی و بازرگان ممنوعیت عبور و مرور توطنه ای علیه انقلاب تلقی شده و مردم چند کلاتری را محاصره و آتش زده اند. از رحیمی پرسیدم گفت شایعه است و به سرلشکر مولوی رئیس پلیس دستور مراقبت کلاتریها را داده ام. مجدد از رحیمی پرسیدم گفت متأسفانه خبر صحیح است ولی کاراز کار گذشته دستور داده ام در یقیه کلاتری ها تا آخرین فرد دفاع کنند.

سرهنگ نصرتی رئیس ستاد پلیس در مصاحبه ای چنین گفته است: بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن رحیمی دستور داد که پس از منع عبور و مرور در ساعت ۴/۵ بعداز ظهر کلیه ساختمان های مشرف به میدانهارا سنگر بندی کنید تانیروی ارتش برسد. دستورات ایشان نشان می داد که کودتا شی در حال انجام است. موضوع را با سرلشکر مولوی در میان گذاشت. او هم از دو سال قبل از رژیم شاه روی گردان شده بود. من هم مدت‌ها بود به نفع نهضت ملی ایران فعالیت می کردم. به تمام رؤسای پلیس گفتم اوضاع وخیم است و پلیس را یارای مقابله با مردم نیست برای اینکه کشته نشوید بهتر است کلاتریها را تخلیه کنید. اغلب کلاتریها دستورات مارا اجرا

کردند بنا براین کودتاچیان با مشکل بزرگی رویرو شدند. پس از تخلیه کلاتریها به طرف دانشکده پلیس رفتم تا با حیله ای این محل را که واحدهای ارتش در آن سنگر گرفته بودند تسليم مردم نمایم. دستور دادم پرچم سفید را بر فراز ساختمان بالا ببرند.

علاوه بر این جریانات در ساعت ۱۰ شب مطلع شدم تعدادی تانک به طرف سربازخانه قصر در حرکت است. از رحیمی پرسیدم اظهار بی اطلاعی کرد. همچنین گردانی از قزوین می آید که در شاهدشت خلع سلاح شدند. ارتشد طوفانیان گفت جمعیت زیادی اطراف مسلسل سازی هستند باید نیروی خودراتقویت کنیم. به سپهبد بدره ای گفتم از افراد گارد جاویدان استفاده کند ولی سرلشکر نشاط فرمانده گارد موافقت ندارد و می گوید گارد جاویدان مأموریت مخصوص دارد و برخلاف اوامر اعلیحضرت نمی توانم کاری انجام بدهم. بعداً معلوم شد علت عدم اجرای دستورات اوامر اعلیحضرت نبوده بلکه هم بستگی به کمیته امام بوده که روز ۲۱ بهمن انجام شده و عصر ۲۲ بهمن سرلشکر نشاط فرمانده گارد جاویدان و سرلشکر بیگلری معاون گارد شاهنشاهی در پیام تلویزیونی مطالبی گفتند از جمله نشاط چنین گفت: (ماروزی نام مان گارد شاهنشاهی بود فردا ملت با نام دیگری می دهند قبول می کنیم. ما اسلحه بر نمی داریم و باعث وحشت مردم نمی شویم. به خدا ۴۸ ساعت قبل پیشنهاد من این بود که به ملت ملحق شویم. به کلام الله ما کسی فرستادیم پیش قره باغی و بازرگان و گفتیم باید وحدت ارتش حفظ شود و ارتش از مسائل سیاسی دور باشد. همه افراد درلویزان هستند. در آرامگاه و نخست وزیری همه تسليم شده اند. ما حتی در سلطنت آباد هم گفتیم تیراندازی نکنند.)

ساعت ۶ صبح ۲۲ بهمن ریبعی گفت نخست وزیر می گوید مسلسل سازی را بباران کنید که گفته بود نیروی هوائی قادر به چنین کاری نیست. کلاتری ها اشغال و اسلحه کلاتری ها بین مردم تقسیم شده بود. ساعت ۸ صبح ۲۲ بهمن مهاجمین وارد مسلسل

سازی گردیدند. خسروداد فرمانده یکان هوانیروز که می توانست سریعاً کمک کند حتی ستادش قادر به مقابله با ما نبود. همین جریانات موجب شد که از کلیه فرماندهان و معاونین پخواهم که هر چه زودتر به ستاد بیایند. در جلسه مزبور مقدم گفت چون ساواک منحل شده نتوانستم مأمورین ساواک را پیدا کنم. اجرای طرح دیشب نخست وزیر در شورای امنیت چون دیر شده بود قابل اجرا نبود. ریبعی گفت وضع نیروی هوائی بسیار خطرناک است. سپهبد رحیمی گفت وضع شهریانی و فرماندار نظامی بکلی مختل گردیده است. مقدم گفت دستور دادم مدارک ساواک و سلاح هارا به نزدیک ترین سربازخانه ها یا شهریانی و ژاندارمری تحويل بدهند. وضع افراد ساواک و خانواده هایشان در خطر است. بدله ای گفت نیروی زمینی که اساساً وضع نامطلوبی داشت و در اثر وقایع چند روز اخیر به صورتی درآمده که عملاً قادر بهیچگونه عملی نیست. ریبعی گفت نیروی هوائی در مقابل همافران و جمعیتی که آنجا اجتماع کرده قادر به کاری نیست و من در پست فرماندهی زندانی هستم و بحال خزیده خودرا به هلیکوپتر رسانیدم چون از پشت بامها تیراندازی می کنند. محققی گفت پس از تخلیه کلانتری ها تعدادی از پرسنل آن به مرکز ژاندارمری پناه آورده اند که موجب گردیده سربازان ژاندارمری هم شبانه فرار کنند. سرلشکر امینی اشار گفت در بعضی سربازخانه ها سربازها از دیوارها پریده فرار می کنند و وضع یکان ها از داخل دچار هرج و مرج می باشد. در این موقع نخست وزیر مرا پای تلفن خواست که گفتم پس از خاتمه جلسه خواهم آمد.

سپهبد حاتم گفت با توجه به آخرین وضعیت یکان ها دیگر ارتش قادر بهیچ عملی نمی باشد. از طرفی اعلیحضرت به سفر رفته و به اظهار نخست وزیر مراجعت نمی کنند. خمینی خواهان جمهوری اسلامی است. تمام ملت ایران هم پشتیبان ایشان و خواهان جمهوری اسلامی هستند. بختیار هم می خواهد جمهوری اعلام کند ولی بین مردم طرفدار ندارد. پشتیبانی از دولت تا موقعی بود که پشتیبان

قانون اساسی پاشد نه خواهان جمهوری. حال که نخست وزیر می خواهد جمهوری اعلام کند دیگر ارتش وظیفه ای ندارد که از ایشان حمایت نماید. در ترکیه هم از این موارد پیش آمده و ارتش خودش را کنار کشیده و اعلام داشته که در سیاست مداخله ای ندارد و پشتیبان ملت است. پیشنهاد من هم این است که در این مناقشه سیاسی ارتش خود را کنار کشیده و مداخله ننماید. این اظهارات مورد تأیید همه قرار گرفت. فردوست پس از تأیید گفت به نظر من این پیشنهاد هم دیر شده است. پس از اظهارنظر چند تن از تیمساران درباره (هم بستگی) و (بیطرفی) که خسر و داد هم طرفدار هم بستگی بود رأی گرفتیم سرانجام (بیطرفی ارتش) به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت. حاتم صور تجلیسه را نوشت و همه امضا کردند. ارتشد شفت پس از امضا گفت من چون وزیر جنگ هستم می خواهم امضا خود را خط بزنم و روی آن را خط کشید. به نخست وزیر تلفن زدم و جریان را گفتم دستور داد که اعلامیه از رادیو پخش شود. گفتم می آیم به نخست وزیری جریان را می گویم. گفت ساعت ۴ بعداز ظهر هم دیگر را می بینیم. ساعت یک و پانزده دقیقه رادیو ایران باقطع برنامه خود اعلامیه ارتش را پخش کرد. با وجود دستورات اکید محافظت پادگانها، شورشیان مناطق مختلف را اشغال و حتی مشغول غارت ستاد بزرگ هم شدند. با امیر انتظام تماش گرفته شد. دکتر یزدی و یک نفر معمم فرستاده شدند ولی غارتگران گفتند ما شمارا نمی شناسیم و به آنها توجهی نکردند. منزل مراهم غارت کرده و از کمیته برای دستگیری من هم رفته بودند که به مخفی گاه رفتم. برخلاف اظهارات بختیار فرماندهان خیانتی نکردند بلکه در رابر خیانت های بختیار نسبت به نیروهای مسلح به منظور جلوگیری از خون ریزی اجباراً تصمیم به بیطرفی ارتش گرفته شد.

ضمن تحقیق و کشف اسامی بعضی از فرماندهان که مانند ربیعی در خفا با مخالفین همکاری کرده و اعلام هم بستگی نموده و

به نیروهای مسلح خیانت نموده اند از لحاظ روشن شدن حقایق در تاریخ خیلی مهم بود.

آنچه در برابر نقل قول اشخاص مورد اعتماد و مدارک مسلم است کسانی که خیانت کرده اند عبارتند از: سپهبد مقدم رئیس ساواک - سرلشکر نشاط فرمانده گارد جاویدان - سرلشکر جواد مولوی رئیس پلیس تهران - سرهنگ کیخسرو نصرتی رئیس ستاد پلیس تهران - دریادار شعاع الله مجیدی معاون نیروی دریائی.

اما جلسه ساعت ۴ بعداز ظهر مورد اشاره نخست وزیر در منزل مهندس جفروودی بود. جفروودی همراه مهندس فروغی یک روز نزد من آمد و گفت ما پیشنهاد کرده بودیم و قرار بود آیت الله طالقانی و دکتر سحابی درشورای سلطنت شرکت کنند اگر پذیرفته شده بود این مشکلات پیش نمی آمد، من با بازرگان و بختیار از قدیم دوست هستم و می خواهم بین این دونفر راه حل پیدا کنم. آمده ام از تیمسار خواهش کنم در این جلسه شرکت کنید تا نتیجه ای به نفع کشور گرفته شود. جریان را به نخست وزیر گفتم تأیید نمود و گفت با آنان در تماش باشید. قرار بود جلسه ساعت ۴ بعداز ظهر ۲۲ بهمن در منزل جفروودی تشکیل گردد. بختیار به من گفت برای آمدن به جلسه هلیکوپتر خواسته ام نیامده است. تعجب کردم و نمی دانستم که برای مخفی شدن هلیکوپتر خواسته است. بلاعاصله هلیکوپتری را که در محوطه ستاد منتظر من بود به نخست وزیری فرستادم. بعداً به من خبردادند که از افسران خلبان هلیکوپتر هیچکس حاضر به خلبانی بختیار نبوده است. ساعت ۵ بعداز ظهر همراه با سپهبد مقدم به خانه جفروودی رفتیم. ما را به اتاق دیگر برد و گفت بختیار استعفای خود را نوشته و فرستاده ولی هنوز روی متن آن توافقی نشده است. یک متن بختیار نوشته و یکی آقایان و مطمئن هستم که توافق می شود. گفتم چرا بختیار نیست گفتند از لحاظ امنیتی حاضر نشده ولی همین نزدیکی هاست و یک نفر هم رابط می باشد. سپس در جلسه حاضر شدیم. دکتر سیاسی - مهندس

بازرگان - دکتر سحابی - مهندس حق شناس - مهندس خلیلی -
مهندس امیرانتظام بودند.

بازرگان گفت ارتش و افسران مورد احترام همه افراد ملت ایران هستند و از ملت جدا نمی باشند، آیا ارتش از دولت موقت پشتیبانی می کند؟ جواب دادم ارتش بیطرفی خود را اعلام کرده است. اظهار نمود می خواستم از رادیو اعلام کنیم که ارتش از دولت پشتیبانی می کند. اظهار کردم نظر شورای عالی ارتش طی اعلامیه ای نوشته شده و ارتش حق دخالت در سیاست را ندارد. آقایان ازشنیدن جواب ناراحت شدند. بازrگان علت تغییر ساعت منوعیت عبور و مرور را سوال کرد گفتم تصمیم نخست وزیر بود به خاطر سالروز سیاهکل که فدائیان و مجاهدین می خواستند در شهر اغتشاش کنند. گفتم گزارشات رسیده به ستاد حاکی است که آشوبگران به مؤسسات نظامی حمله کرده لازم است برای جلوگیری از خونریزی اعلامیه ای صادر کنید. بازrگان گفت نیروهای مسلح لازم است از لحاظ برقراری امنیت با کمک کنند. گفتم اگر به پادگان ها حمله نشود امنیت حفظ خواهد شد. (بعداً خمینی و بازrگان در این مورد اعلامیه دادند). ضمن مذاکرات شخصی وارد شد و مطلبی زیرگوش جفرو دی گفت که از جلسه خارج شد و در مراجعت کاغذی را به دکتر سیاسی و بازrگان نشان داد که معلوم شد استعفای بختیار است که جفرو دی و امیر انتظام از سالن خارج شده و در هال وسیله تلفن درباره متن اسعفانامه صحبت می کردند. من چون وضع را چنین دیدم گفتم چون موقعیت کشور و ارتش خط‌ناک است به مرکز فرماندهی می روم و همراه مقدم آنجا را ترک گفتم. برای من قطعی شد که این جریانات طبق طرح و نقشه بختیار بود که صبح ۲۲ بهمن قبل از اعلامیه بیطرفی ارتش قرار ملاقات ۴ بعداز ظهر را گذارد و در اجرای دستور خارجی ها وضع کشور و ارتش را بجائی رسانیده بود که می دانست باید استعفا بدهد و کنار برود.

قره باغی همچنین ضمن مصاحبه ای چنین گفته است:

زنده بودن من به خواست خداوند و نتیجه یک تصادف و فدای کاری انسانهای شریفی بود که خدا را گواه می‌گیرم هیچ مقام روحانی یا سیاسی در آن دخالتی نداشته است. اعلامیه روز ۲۲ بهمن شورای عالی ارتضی تصمیمی است که با توجه به وضعیت عمومی کشور و خواسته‌های ملت و تقاضاهای اکثریت پرسنل نیروهای مسلح اتخاذ گردیده و در این تصمیم کلیه فرماندهان نیروهای نظامی و امراء ارتضی پس از یک سلسله بررسیهای منطقی بیطریقی ارتضی را به منظورهای زیر اعلام نمودند:

- ۱ - جلوگیری از ادامه خونریزی‌های بیهوده و طرد ارتضی از طرف ملت
 - ۲ - حفظ تمامیت و وحدت نیروهای مسلح
 - ۳ - ممانعت از جنگ داخلی و برادرکشی
- متن اعلامیه چنین است:

ارتضی ایران وظیفه دفاع از استقلال و تمامیت کشور عزیز ایران را داشته و تا کنون درآشوبهای داخلی سعی نموده است با پشتیبانی از دولت‌های قانونی این وظیفه را به نحو احسن انجام دهد. با توجه به تحولات اخیر شورای عالی ارتضی در ساعت ۱۰/۳ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل و به اتفاق تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر بیطریقی خودرا در مناقشات سیاسی فعلی اعلام و به یکانهای نظامی دستور داده شد که به پادگان‌های خود مراجعت نمایند. ارتضی ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن پرست ایران بوده و خواهد بود و از خواسته‌های ملت شریف ایران با قام قدرت پشتیبانی می‌نماید.

ارتشد قره باغی - ارتشد شفقت - ارتشد فردوس - سپهبد حاتم - سپهبد مقدم - سپهبد نجیمی نائینی - سپهبد محققی - سپهبد بدراه ای - سپهبد ریبعی - دریاسalar حبیب اللهی - سپهبد معصومی - سپهبد صانعی - دریاسalar محسن زاده -

سپهبد حسین جهانبانی - سپهبد محمد کاظمی - سرلشکر کبیر -
سپهبد بخشی آذر - سپهبد خواجه نوری - سرلشکر پرویز امینی
افشار - سپهبد امیر فرهنگ خلعت بری - سرلشکر فرزام -
سپهبد جلال پژمان - سرلشکر منوچهر خسرو داد - سپهبد فیروزمند -
سپهبد رحیمی لاریجانی - سپهبد رحیمی - سپهبد رضا طباطبائی.

150v/11, 15

1

پهلویان
دیش ایران نمکی منع و زانسل راه است که غیر این داشتند مذاقی های رفته سیزدهم
پیش از این که درست ۴۰۰ تاریخ این نمکی را بخواهیم اینم که بازی های
دیش درست ۱۰۳۰ متر ۲۲ جن ۱۷۵۷ کش دیدند تهمه گرفتند و همان مواردی که در پنج ساعت
ذوق زنی شنیدند خود را درست نمی کردند و همین دلیل است که نمکی پرورداده شده باشد
پارگانهای خود را حس است نمایند دیش ایران همچه اینین هست شرمن و مکب و مین پر
ایران بوده و خواهیم بود دلله خواسته ای هست شرمن ایران عالم قدیمت است از منو



ارشید غربی - ارشید شفعت - ارشید فردوس - سیده حاتم - سیده ستم - سیده نجیب نائینی
سیده مفتح - سیده بهادری - سیده پیشی - دوست‌محمد‌حسین‌الله - سیده سعیدی نائینی
سیده صفتی - دوست‌محمد‌اسدی‌کسن‌زاده - سیده عین‌جهانی - سیده محمد‌کاظمی - روزگرپر
سیده شبانی آذر - سیده حرام‌نژادی - روزگرپر زبانی‌فشار - سیده دریزه‌خان خلست‌بری - روزگر فدا
سیده مهدی پژمان - روزگر منظر خسروی - سیده فرزندی - سیده رسمی اللہ عجمانی - سیده رسی
سیده حسن طباطبائی

این اعلامیه جواب منطقی نیروهای مسلح به خواسته های آن روز ملت بود. حال اگر ملت ایران غمی توانست پیش بینی کند که رهبران انقلاب پس از به قدرت رسیدن به نام جمهوری اسلامی با آنها چه خواهند کرد همان طوریکه مسئولان ارتش ضمن موافقت با خواسته های ملت ایران غمی توانستند آن روز را پیش بینی کنند کسانی که به نام خدا قیام و یا ادعای برادری با ارتضیان پس از تسلط با آنها چه خواهند کرد این دیگر مربوط به تمام طبقات ملت ایران است. از این گذشته در هیچ کجای اعلامیه تسليم پادگان ها مطرح نبوده کما اینکه علاوه بر دستور کلی که راجع به حفاظت پادگان ها در پیاپی شورا به کلیه فرماندهان داده شده شخصاً نیز به ستاد موکداً دستور دادم که جلوی حمله کنندگان با تمام قوا گرفته شود. من در تمام مدت اختفا با هیچ سازمان و شورا و یا مقام سیاسی و روحانی همکاری نداشته ام و کلیه شایعات دروغ محض است.

در حالی که اعلیحضرت در کتاب پاسخ به تاریخ چنین می نویسد: ارتشید قره باغی از تمام قدرت خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش را از هرگونه اقدام و تصمیمی باز دارد. زیرا فرماندهان و امرای ارتش ایران یکی پس از دیگری به قتل رسیدند و تنها ارتشید قره باغی به وسیله مهندس پازرگان نجات یافت.

راپرت دریفوس در کتاب (گروگان خمینی) می نویسد: اعلامیه امرای ارتش اعجاب دنیارا برانگیخت. در واقع نظامیان دودستی کشور را به خمینی و طرفدارانش تقدیم نمودند. هرگونه مخالفتی با این اعلامیه با اعدام رویرو می شد. چنان که گروهی از نظامیان که در اطراف سپهبد بدله ای گردآمده و قصد کودتا داشتند به قتل رسیدند.

ظرف ۴۸ ساعت حدود ۳۵۰ نفر از افسران ارتش به قتل رسیدند که اسامی آنها از کامپیوتر ارتش به دست آمده بود.

دکتر بختیار می نویسد: از وقتی که دولت آمریکا تصمیم گرفت خمینی را در ایران به عنوان سدی جلوی کمونیستها علم کند یا بهر دلیل دیگر من حس کردم که تماش بین قره باگی و بارزگان و بهشتی بطور مستمر هست. یک روز قره باگی به من گفت اجازه بدھید بروم بازگان را ببینم و بگویم چرا اینکارها را می کنند؟ در اینجا رل مقدم قدری تاریک است. پشت پرده فردوس است و در جلو قره باگی بوده است بادستیاری مقدم. من از افسرانی مثل بدره ای و رحیمی جز صفا و حقیقت و راستی چیزی ندیدم و افسران دیگری مثل شمس تبریزی - یزدگردی - بیدآبادی با من تماش مستقیم داشتند، ازانها جز اجرای صحیح قانون و مبارزه مشترکی که در قبال آخوندها داشتیم چیزی ندیدم. من به سپهبد رحیمی روی پاکی، مردانگی، شرف سربازی، وطن پرستی او علاقمند بودم. یک روز به قره باگی گفتم اگر روحیه پادگانها متزلزل است می آیم صحبت می کنم چون افسران مایل بودند ولی می دیدم قره باگی مایل نیست. شاه همان روزهای اول نخست وزیری من برای قره باگی فرمان ریاست ستاد را صادر کرد، اگر قبول نمی کردم سو، ظن شروع می شد. با قاطعیت گفتم مسئول مملکت من هستم و فقط مجلس می تواند مرا عزل کند یا شورای سلطنت و یا استعفا بدهم. آنچه مسلم است دستورات آخری که می دادم اجرا نمی شد. دستور آخری کتبی و مباران منطقه تسليحات در مسلسل سازی بود که آنجا یک عدد همافر و آخوند و رجاله جمع شده بودند. به ریبعی دستور دادم برای این که اسلحه به دست مردم نیفتند آنجارا مباران کند، جهنم که ما ده میلیون دلار از دست بدھیم، مملکت ارزشش بالاتر از این چیزهاست. به بدره ای دستور دادم تعدادی تانک و افراد بفرستد و یک ساعت هم مهلت بدهد اگر همافرها و غیرهمافرها متفرق نشدن بزنند. بدره ای می خواست انجام بدهد اما ریبعی و ژنرال آمریکائی که آنجا بوده گفته دست نگه دارید. در اینجا باید گفت که قره باگی از هایزر و فردوس

دستور می گرفت و نقش خودرا بازی می کرد. وقتی به قره باغی گفتم چرا دستور اجرا نشده گفت به اشکال برخورده است. به قره باغی گفتم فردا ساعت ۹ صبح نخست وزیری باشید. تاساعت ۱۰ صبح نیامد و با تلفن گفت امرای ارتش اینجا جمعند و راجع به ارتش صحبت می کنیم. گفتم غیر از کمیسیون امنیت مگر کمیسیون دیگری هم هست گفت خیر. دچار سوءظن شدم. ساعت ۱۱ به من خبر دادند که اعلامیه (بیطری ارتش) صادر شده که متوجه شدم تمام فعل و انفعالات به دستور فردوست و با پادرمیانی قره باغی انجام گرفته و اطمینان دارم که پیش نویس آن را هم هایزر ۴ روز قبل نوشته و از ایران رفته است.

یک ارتش نمی تواند بگوید من بیطرفم. بیطری ما بین یک عده آخوند و رجاله و املى و فلسطینی و غیره و دولت قانونی شما و رژیمی که سالها از نعمت های آن بهره مند شده اید؟

خمینی با تمام بی سوادی و بی دانشی یک آخوند و یک روپه خوان است. در عین حال شم خاصی درمورد تحقیق مردم دارد. مدارک غیرقابل انکاری هست که وقتی مسلم شد که نگاه داشتن رژیم آرامهری مشکل شده به خمینی وعده هائی داده شده است و از ارتش اطمینان داشت که علیه او کودتا نمی کند و ساكت می ماند. یک روز دکتر سحابی از من درخواست ملاقات کرد و گفت قره باغی و مقدم و یکی از نزدیکان بازرگان هم باشد. در این جلسه که در نخست وزیری تشکیل شد سحابی گفت مبارزه و استقامت شما نتیجه ای ندارد و خونریزی می شود. گفتم به ارتش نمی توانم بگویم تسلیم شود. به کی و برای چه تسلیم شود؟ در سرسر ا دکتر سحابی دست مرا گرفت و دور از آن سه نفر به من گفت یک کاری کنید که قربانی نشوید. اشاره کرد و گفت روی این آقایان هیچ حساب نکنید. بعداز گذشت ایام و تسلیم شدن فردوست و قره باغی اعتقاد پیدا کردم که آن روز تصمیم گرفته شده بود ولی برای روز و ساعت آن باید توافق می کردند.

شاه قبل از این که از ایران برود قره باگی - طوفانیان - حبیب اللهی - ربیعی - بدله ای را درکاخ نیاوران خواست و به آنها گفت مستول اداره مملکت دولت است و من که به مسافرت می روم شما ازنخست وزیر دستور خواهید گرفت. یک روز قره باگی از هایزر صحبت کرد. گفتم اگر حرف حسابی می زند گوش کنید ولی هیچ تعهدی را قبول ننمایید. بگوئید باید به نخست وزیر وشورای امنیت گزارش دهید. حالا معلوم شده ارتباطاتی بین او و هایزر و بهشتی و بازرگان بوده است. قره باگی گفت شما از ارتش مراقبت کامل نمی کنید. گفتم ارتش هرگرفتاری دارد درشورای امنیت مطرح کنید.

نشریه جمهوری اسلامی می نویسد: بهشتی درگفت و شنودی چنین می گفت:

(قره باگی پس از حمله نیرومندی که در لویزان صورت گرفت خواستار دیدار با چند تن از دوستان ما شده بود.)

دکتر یزدی می نویسد: روز ۲۱ بهمن که فرماندهان ارتش به ریاست قره باگی تشکیل جلسه دادند ما در جلسه شورای انقلاب در خیابان ایران کوچه روحی منتظر تصمیم آنها بودیم. رابط شورای انقلاب بالمرای ارتش در ساعت ۲ بعداز ظهر تصمیم جلسه را اطلاع داد. اکثر اعضای شورای ارتش رأی به تسلیم شدن به انقلاب مردم و تبعیت از مهندس بازرگان و دولت موقت داده بودند. قره باگی در این تصمیم نقش عمده ای داشته است.

اظهارات بعضی از امرا

سرلشکر امیرفضلی می گفت: یکی از امرائی که در جلسه سران ارتش برای امضای اعلامیه بیطریقی ارتش شرکت داشت می گفت اغلب آنان موافق نبوده و اعتقاد داشتند باید جلوی آشوبگران

ایستاد و از تهدیدهای آنها نترسید، بیطرفی ارتش معنی ندارد و این به منزله تسلیم خواهد بود. در همین موقع ارتشبد فردوست گفت اعلامیه بیطرفی ارتش را همه امضا کنید زیرا در چنین شرایطی به مصلحت تشخیص داده شده است. در آن ایام هیچکس به نقش فردوست آگاه نبود و همه تصور می کردند که مذاکراتی در پشت پرده جریان دارد که چنین مصلحت اندیشی شده است و الا خیلی از فرماندهان به شدت مخالف آن اعلامیه بودند.

دکتر بختیار هم چنین می نویسد:

این قره باغی که شاه ایران برای من بجای گذاشت، حسین فردوست از نزدیکان اعلیحضرت با همدستی رئیس ساواک ۲۵ امیر ارتش را در شورای عالی نیروهای مسلح که موجودیت قانونی نداشت گردیدم آورده و آن قطعنامه را صادر کرد. در واقع امرای ارتش باتظاهر به بیطرفی، ایران را برای خمینی و انقلاب اسلامی اش خالی گذاشتند. این یکی از راه حلهای پیشنهادی هایزر قبل از ترک ایران بود. اگر ارتش که طبق قانون می بایست از دولت اطاعت می کرد و تا اندازه ای در اختیار من بود می توانستم باسلح قانونی که خود ضامن و غاینده اش بودم با خمینی طرف شوم. ارتش در شرایط عادی ۴۰۰ هزار نفر بود و می توانست ۳۰۰ هزار نفر را هم احضار کند و قوی ترین ارتش منطقه بود. خیانت سران ارتش غمی بایست کل ارتش را که از نهادهای بزرگ ملی است بی اعتبار سازد. من انتخاب آزادانه وزراهم را داشتم ولی این آزادی در مورد رئیس ستاد بزرگ به من داده نشد. ارتشبد قره باغی به من این احساس را نداد که قصد دارد با دشمن بسازد. برای تالاریزم مناسب تر بود تا جبهه رزم.

کمیسیون امنیت از قدیم وجود داشت و برای حفظ ظاهر ریاستش با نخست وزیر بود. در یکی از این جلسات از فرمانده نیروی هوایی سئوال کردم که به من گفته اند عده ای از کارمندان فنی شما با آخوندها سروستری دارند. سپهبد ریبعی گفت اشکال در

استخدام همافران است. حقوق آنها از بخش خصوصی کمتر می باشد. من گفتم اگر ترجیح می دهند به بخش خصوصی بروند. چون قاس آنها با ملاها ادامه داشت و خبر دادند که محل سکونت همافران صحنه تظاهرات مجاهدین شده حتی عده ای از آنها به انبارهای اسلحه دسترسی پیدا کرده اند که در آنجا مسلسل سبک و نارنجک و تفنگ های سبک و سنگین وجود دارد. من بار دیگر جلسه شورای امنیت را تشکیل دادم و کتابخانه دستوردادم که انبارهای اسلحه را بیماران کنند و وسیله اعلامیه از جمعیت بخواهند که متفرق شوند. رئیس ستاد دستور داشت که نتایج عملیات را همان شب به من اطلاع دهد. روز ۲۲ بهمن منتظر قره باغی بودم و خواستم با تلفن بالو قاس بگیرم گفتند در جلسه بسیار مهمی است و پس از ختم جلسه با هلیکوپتر می رسد. گفتم چه گرفتاری استثنائی پیش آمده که من از آن آگاه نیستم. ساعت ۱۱ بالاخره قره باغی به من تلفن زد که ارتش بی طرفی خودرا اعلام کرده است. من گفتم حدس زده بودم حقیقتاً متشرکم که بالاخره تأییدیه آن را به من دادید. پس از آن که گوشی تلفن را گذاشتم می دانستم همه چیز از دست رفته است. روشن شد چرا دستورات من اجرا نشده است. ارتش متزلزل شد. ارتش خیانت کرده بود. گوشی تلفن را برداشت که از فرستنده رادیوئی بخواهم که متن اعلامیه ارتش را تا یک ساعت دیگر پخش نکنند. در همان وقت گلوله به اتاق کارمن اصابت کرد. افسر پلیس و افسر ساواک به اتاق من آمدند و گفتند اوضاع آشفته است. گفتم هر وقت موقع رفتن بود می روم. هلیکوپتری خواستم که برای بردن من به دانشکده افسری بیاید. هلیکوپتر مرا به مقصدی که معین کرده بودم برد و از آن وقت زندگی مخفی من آغاز شد. یک ساعت پس از رفتن من رجاله ها به نخست وزیری ریختند. هرچه قیمتی بود بردند.

پل یالتا مفسر (لوموند) می نویسد: وقتی شاه رفت امرای

ارتش حاضر به مصالحه با مذهبی‌ها شدند به شرط اینکه اجازه یابند جان خود را دربرنده، بازگان هم با نرمش موافق بود، نوعی توافق در نظر گرفته شده بود. ظاهراً دکتر بختیار با این کار مخالف بود چون می‌خواست ارتش را به مقاومت و حمایت از خود در حفظ قدرت تشویق کند. چند روز قبل از انقلاب نظامیان توافق کردند که امکان کودتا از نظر نظامی و فنی هست ولی از نظر سیاسی مشکل یا غیرممکن است زیرا ژنرال‌ها نمی‌توانستند روی افراد خود حساب کنند. آنها به سرعت می‌توانستند رادیو و تلویزیون و ادارات را اشغال و نقاط استراتژیک را در دست بگیرند اما خونریزی خیلی زیاد می‌شد و ممکن بود که آنها درامواج خونریزی غرق شوند. چون ستاد ارتش از داخل فرو می‌ریخت سران ارتش در دوراهی قرار گرفته بودند. مقاومت برابر چریکها به حکم وظیفه و تسلیم دربرابر خلق عصیانگر که سرانجام (تسلیم) را پذیرفتند و با این طرز انقلابیون توانستند یکی از نیرومندترین ارتش دنیا را درهم بکوینند.

توضیحات ارتشبد قره باغی در باره اعلامیه بیطرفي ارتش

در باره صدور اعلامیه بیطرفي ارتش که خیلی‌ها آن را موجب سقوط رژیم می‌دانند با این که ارتشبد قره باغی در کتابها و نوشته‌های خود توضیحاتی داده است ولی نویسنده کتاب لازم دانستم از ایشان سئوالاتی بنمایم که اکنون متن سئوال‌ها و پاسخ‌ها باحذف بعضی کلمات منتشر می‌گردد:

س - تیمسار قره باغی خواهشمند است در باره وقایع سال ۵۷ که منجر به تشکیل جلسه فرماندهان نظامی شد و اعلامیه بیطرفي ارتش توضیحاتی بدھید؟

ج - بعداز انتخاب کارتر به ریاست جمهوری آمریکا و قرار گرفتن سیاست بین‌المللی وی بر (رعایت حقوق بشر) و فشار نامبرده در این مورد به دولت ایران، اعلیحضرت و دولت‌های وقت سیاستی

به نام (ایجاد فضای باز سیاسی) و دادن آزادی تدریجی به مردم را اتخاذ نمودند. دادن آزادی منجر به جلسات شعرخوانی و سخنرانی و تظاهرات در پایان جلسات علیه دولت گردید. انتشار مقاله علیه خمینی در دولت آموزگار سبب تشدید این تظاهرات و اعلان حکومت نظامی در اصفهان می‌گردد. تظاهرات و آتش زدن سینماها و مشروب فروشی‌ها منجر به حریق سینما آبادان و کشته شدن حدود چهارصد نفر می‌شود در نتیجه دولت استعفا و دولت شریف امامی بر سر کار می‌آید. (۵ شهریور ماه ۱۳۵۷) ولی تظاهرات در تهران و شهرستان‌ها روز بروز زیادتر و منجر به راه پیمائی بی‌سابقه روز عید فطر (۱۳ شهریور ماه ۱۳۵۷) در تهران می‌شود و ادامه می‌یابد.

دولت شریف امامی اجباراً در تهران و ۱۱ شهر عمده کشور حکومت نظامی اعلام می‌کند. ارتشبد اویسی فرمانده نیروی زمینی به فرمانداری نظامی تهران و حومه منصوب می‌گردد. یکان‌های نیروی زمینی، شهریانی و ژاندارمری زیر امر وی قرار می‌گیرند. در تهران و شهرستان‌ها عده‌ای نظامی را به نقاط حساس و حیاتی شهر اعزام و سربازان وظیفه را در چهارراه‌ها و کنار خیابان‌ها مستقر می‌نماید. وقایع اسفناک تیراندازی روز جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در میدان ژاله پیش می‌آید که عده زیادی کشته و زخمی می‌شوند. مقررات قانون حکومت نظامی بطور صحیح بوقوع اجرا گذاشته نمی‌شود. محركین و مسببین اغتشاشات را دستگیر نمی‌کنند. روش (شل کن، سفت کن) به وسیله مأمورین فرمانداری نظامی در تهران و همچنین در شهرستانها اعمال می‌شود. تظاهرات روز بروز شدیدتر و اعتصابات سازمان‌ها در کشور بیشتر می‌گردد. مذاکرات مجلسین و حمله نمایندگان به دولت‌های سابق که مستقیماً از رادیو و تلویزیون بخش می‌شد سبب تضعیف دولت و توسعه اعتصابات و اغتشاشات و آتش سوزیها گردیده و منجر به سقوط دولت شریف امامی می‌شود. اعلیحضرت به تشکیل دولت نظامی

به نخست وزیری ارتشید ازهاری رئیس ستاد بزرگ و عضویت فرماندهان نیروها و تعدادی از امراز ارتش مبادرت ورزیدند. یعنی در حقیقت همان راه حلی که گاهی گفته می شود معمولاً در ترکیه در موقع اضطراری اتخاذ می گردد. ولی این دولت نیز به علل زیادی که فقط به ذکر چند مورد آن اکتفا می شود نه تنها قادر به رفع اعتصابات و مشکلات ملکت نمی شود بلکه اوضاع عمومی از هر لحاظ روز بروز بدتر می گردد. اول اینکه اعلیحضرت همزمان با تشکیل دولت نظامی در پیام رادیو و تلویزیونی اعلام داشتند: «ملت صدای انقلاب شما را شنیدم» دوم معلوم شد که ستاد بزرگ نه تنها به فکر تهیه طرح های لازم برای پشتیبانی ارتش از دولت نبوده بلکه با وجود این که من در تاریخ ششم آبان ماه ۵۷ که وزارت کشور را عهده داربودم و لزوم تهیه طرح های پشتیبانی ارتش از دولت را به عرض اعلیحضرت رسانیده و تصویب آن را به نخست وزیر، وزارت خانه ها و ستاد بزرگ ابلاغ کرده بودم (متن نامه در صفحه ۴۰۴ کتاب «مثل برف آب خواهیم شد» می باشد) هیچگونه اقدامی ننموده و طرحی برای جلوگیری از اعتصابات و راه اندازی نیازمندی های عمومی کشور با کمک ارتش تهیه نکرده است. از این گذشته ارتشید ازهاری به جای دستگیری محركین و مسببین اعتصابات و اغتشاشات، نخست وزیر و عده ای از وزرای سابق را بدون اطلاع هیئت دولت بازداشت می نماید. فرماندار نظامی همان روش گذشته را ادامه می دهد. در نتیجه دولت نظامی نیز با وجود حکومت نظامی قادر به برقراری امنیت نمی شود. ارتشید ازهاری در جلسه هیئت دولت بعد از اعلان لیست سری دوم خارج کنندگان ارز از کشور که نامش در ردیف یکم قرار داشت بیمار می شود و استعفاء می دهد. در این موقع ارتشید اویسی فرمانده نیروی زمینی و فرماندار نظامی تهران از کشور خارج می گردد. ارتشید ازهاری نیز بفاصله چند روز بعد از وی از کشور خارج می شود.

اعلیحضرت یکی از مخالفین سرسرخت رژیم یعنی دکترشاپور بختیار را به نخست وزیری انتخاب می‌نماید. شاپور بختیار قبولی نخست وزیری خودرا مشروط به خروج اعلیحضرت از کشور می‌کند و وعده می‌دهد که برای حل مشکلات مملکت راه حل سیاسی پیدا نماید. در اولین شرفیابی بعد از انتصاب به ریاست ستاد پس از شرح مشکلات ارتش از اعلیحضرت استدعا می‌کنم از مسافرت صرفنظر نمایند. می‌فرمایند: «چه می‌گوئید الان سفیر آمریکا و ژنرال هایزر اینجا بودند و منظورشان از ملاقات اطلاع از روز و ساعت مسافرت ما بود <هماهنگی بین بختیار و هایزر>». اعلیحضرت شورای سلطنت را تشکیل می‌دهند ولی برخلاف روش جاری از دادن اختیاراتی که همیشه در موقع مسافرت به رئیس ستاد بزرگ می‌دادند خودداری می‌کنند. روز ۲۴ دی ماه ۵۷ می‌فرمایند: «بطوری که نخست وزیر می‌گوید خبر کودتای ارتش که این روزها در اخبار خارجی و در مطبوعات این قدر تکرار می‌شود، ایجاد وحشت نموده و لازم است آن را تکذیب کنید.» من روز ۲۵ دی ماه با مطبوعات کشور مصاحبه و کودتای ارتش را تکذیب می‌کنم (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۶). روز ۲۶ دی ماه ۵۷ در فرودگاه اعلیحضرت پس از دستور پشتیبانی از نخست وزیر اضافه می‌نمایند که راه حل مشکل مملکت سیاسی است مواظب باشید که فرماندهان یک وقت دیوانگی نکنند و به فکر کودتا نیفتند. سپس با وجود یادآوری مجدد من اجازه برقراری ارتباط را نداده و کشور را ترک می‌کنند. بختیار پس از رسیدن به نخست وزیری کلیه زندانیان سیاسی و غیر سیاسی را از زندان‌ها مرخص کرده و سازمان امنیت و اطلاعات کشور را منحل می‌کند. مطبوعات و تظاهرات را آزاد اعلام می‌نماید و رسماً به فرماندار نظامی اعلام می‌کند که حق دستگیری روحانیون را ندارد و بازداشت سایرین نیز باید با کسب اجازه از نخست وزیر باشد. (متن نامه نخست وزیر صفحه ۱۴۹ کتاب مثل برف آب خواهیم شد.) و به تدریج کلیه خواسته‌های

مخالفین را به موقع اجرا می گذارد. نخست وزیر درحال موافقت با آمدن خمینی به ایران بود که من برای جلوگیری از آن متولّ به استعفا می شوم. بختیار برای ممانعت از استعفاء مرا دعوت به مذاکره در نخست وزیری می کند و بدون اطلاع من از سالیوان سفیر آمریکا می خواهد که در این مذاکرات شرکت نماید. بالاخره با نظرات من موافقت و در شورای امنیت ملی بسته شدن فرودگاهها تصویب و رسمآ به دنیا اعلام می شود. چون فرماندار نظامی اجازه جلوگیری از تظاهرات را نداشت تظاهرکنندگان حتی در پایتخت شروع حمله به سازمان های نظامی نموده و مسلحانه به ژاندارمری کشور حمله می کنند. بختیار چند روز بعد از بستن فرودگاه با هم آهنگی سفیر آمریکا و ژنرال هایزر بدون مشورت با شورای امنیت ملی فرودگاه ها را باز اعلان می نماید. خمینی را با تشریفات و استقبال بی نظیری وارد کشور نموده و بدین ترتیب مخالفین رژیم را بطور کامل بر کشور مسلط می کند. کلیه امور مملکت تعطیل می شود. خمینی با اطمینان از همکاری نزدیک نخست وزیر با مخالفین رژیم، بازرگان را به نخست وزیری انتخاب می نماید. مراسم انتصاب بازرگان به نخست وزیری به طور مستقیم از رادیو و تلویزیون کشور پخش می گردد (۱۵ بهمن ۱۳۵۷). مقامات کشورمانند اعضای شورای سلطنت، شهردار پایتخت و نمایندگان مجلسین به محل اقامت خمینی رفته ضمن استعفا باوی اعلام هم بستگی می نمایند. تمام این جریانات از تلویزیون نشان داده می شود و در مطبوعات منعکس می گردد. وقتی من رسمآ به نخست وزیری رفته و به جریانات اعتراض می کنم اظهار می کند مطمئن باشید من مشغول مذاکره هستم تا راه حل سیاسی پیدا شده بازرگان و تعدادی از طرفدارانش وارد دولت خواهند شد. ساعت به ساعت مخالفین رژیم به کشور مسلط ترمی شدند. امور امنیتی شهرها حتی در پایتخت به جای شهریانی کشور و پلیس به وسیله کمیته های اسلامی اداره می شود ، انتظامات خیابان ها نیز به وسیله عده ای از مخالفین با

بازویند «پلیس حکومت اسلامی» صورت می گیرد (عکس و شرح پلیس حکومت اسلامی در اطلاعات شماره ۱۵۷۶۹). اوضاع عمومی کشور و تهران وخیم تر می شود.

رئیس (سیا) در تهران نزد سپهبد بدره ای رفته به او پیشنهاد ملاقات با خمینی را می کند. بدره ای با من در میان می گذارد. من موضوع را در کمیته بحران که از اعضای آن ارتشد طوفانیان و دریاسالار حبیب الهی در قید حیات و در آمریکا هستند مطرح کرده و از ملاقات وی با خمینی ممانعت می کنم. ضمناً مسئله نخست وزیری بازرگان و وضعیت عمومی کشور و ارتش نیز مورد بررسی قرار می گیرد، نتیجه مذاکرات با نخست وزیر را بیان می کنم. پس از بحث به این نتیجه می رسیم که اعلیحضرت فرموده اند مشکل مملکت سیاسی است و اجازه نداده اند که با ایشان ارتباط داشته باشم و آخرین دستوری هم که داده اند این است «هر کاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید» پس مصلحت این است که در انتظار اقدامات و مذاکرات نخست وزیر که وعده می دهد باشیم. به تدریج پرسنل ارتش و نیروهای انتظامی نیز حتی با لباس نظامی در تظاهرات خیابان ها شرکت می کنند. فرار افسران و درجه داران و سربازان بیشتر می شود. سازمان های نظامی به تقلید از پرسنل وزارتتخانه ها و سازمان های دولتی با خمینی هم بستگی می کنند. در مراسم دانشکده افسری در روز ۱۸ بهمن ۵۷ ضمن نطقی که از رادیو و تلویزیون پخش می شود اعلام می کنم که پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی نباید در سیاست دخالت کنند. روز ۱۹ بهمن عده قابل توجهی از افسران و همافران نیروی هوائی در محل اقامت خمینی رژه رفته و با وی اعلام هم بستگی می کنند.

ساعت یک صبح روز ۲۱ بهمن ۵۷ در پادگان دوشان تپه بین همافران نیروی هوائی (طرفداران خمینی) و افراد گارد شاهنشاهی مأمور به نیروی هوائی درگیری صورت می گیرد که منجر به تیراندازی می شود و در نتیجه افسران و پرسنل نیروی هوائی

اسلحة خانه ها را باز کرده و مسلح شده برعلیه ارتش قیام و مرکز آموزش و مرکز فرماندهی نیروی هوایی را اشغال می نمایند و تظاهر کنندگان که اطراف سریازخانه جمع شده بودند به آنها ملحق شده و مسلح می شوند. همزمان مجاهدین و فدائیان به مناسبت یادبود وقایع سیاهکل در تهران تظاهرات بزرگی راه انداخته و در چهار راهها و نقاط حساس جلوی چشم مأمورین فرمانداری که اجازه مداخله نداشته اند با کیسه های شنی سنگر بندی می کنند و در مساجد و نقاط مختلف شهر شروع به تقسیم اسلحه می نمایند.

(روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲) بختیار با وجود تأکید من و فرماندار نظامی به عنوان اینکه نباید به مجاهدین و فدائیان بهانه داده شود نه تنها اجازه جلوگیری از اقدامات آنان را نمی دهد بلکه در همان ساعات در مجلس سنا اشاره به تغییر قانون اساسی و رژیم می نماید و اضافه می کند که مانباید با خشونت دربرابر مردم باشیم و باید به مخالفین به صورت برادر نگاه کنیم. (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲) سپس باروزنامه اطلاعات مصاحبه کرده «ضمن تکذیب کودتا! اضافه می نماید که محل اقامت خمینی و مهندس بازرگان به شدت مراقبت می شود» (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۱). به این ترتیب مخالفین و تظاهر کنندگان جری تر شده شروع به حمله به کلاتریها نموده و به تدریج اشغال می نمایند و مأمورین کلاتریها پس از تخلیه کلاتری ها به سریازخانه ها پناه می برند. (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲). نخست وزیر ساعت عبور و مرور را تغییر داده و ساعت ۳/۱۶ را در رادیو اعلان می کند. خمینی دستور می دهد مردم بریزند به خیابانها و بازرگان هم به عنوان نخست وزیر اعلامیه می دهد که «تغییر ساعت عبور و مرور توطنده ای علیه پیروزی انقلاب اسلامی می باشد و پذیرفتني نیست» (اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲) در شهر هرج و مر ج ایجاد می شود. نخست وزیر در ساعت ۰۲. ۲۱ بهمن به فرماندار نظامی دستور مراجعت شبانه یگانهای مأمور به فرمانداری نظامی به

سربازخانه ها را می دهد که طی اعلامیه شماره ۴۳ فرمانداری نظامی به کلیه مناطق نظامی ابلاغ و شبانه افراد به سربازخانه ها مراجعت و پس از ایجاد هرج و مرج در سربازخانه ها شروع به فرار می نمایند. (متن اعلامیه ۴۳ روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲) در نتیجه در سربازخانه ها اغتشاش حکمفرما می گردد. در طول شب پادگان ها و سازمان های نظامی به وسیله تظاهر کنندگان محاصره می شوند. سرلشکر نشاط فرمانده گارد جاویدان از دادن ۳۰۰ نفر سرباز برای اعزام به مسلسل سازی خودداری می کندا سرلشکر خسروداد فرمانده هوا نیروز ناپدید می شود. سپهبد بدره ای شبانه یک ستون زرهی آماده می کند و در حدود ساعت ۳ روز ۲۲ بهمن ۵۷ به فرماندهی سرلشکر ریاحی فرمانده لشکر گارد برای کمک به نیروی هوائی به دوشان تپه اعزام می نماید. در حدود تهران پارس مردم جلوی ستون اعزامی را گرفته ضمن تیراندازی ارابه ها را آتش می زند. سرلشکر ریاحی به شهادت می رسد. از ۳۰ دستگاه ارابه جنگی فقط چند دستگاه به سربازخانه بر می گردد. در ساعت ۸ صبح روز ۲۲ بهمن ۵۷ بالاخره تظاهر کنندگان دیوار مسلسل سازی را شکافته وارد مسلسل سازی می شوند (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲) با رسیدن این گزارشها به ستاد، من سپهبد حاتم جانشین و سپهبد فیروزمند معاون ستاد بزرگ را خواسته و دستور تشکیل شورای ستاد را می دهم. نامبردگان پس از بررسی اوضاع پیشنهاد تشکیل شورای فرماندهان را می نمایند. (روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۶۹ و روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۹۱ مصاحبه فیروزمند) بطوری که مشروحاً در کتاب «حقایق دریاره بحران ایران» نوشته ام، شورای فرماندهان در ساعت ۱۰/۳۰ به منظور بررسی وضعیت عمومی و خصوصی نیروهای مسلح شاهنشاهی و سازمان های نظامی تشکیل می شود. وضع عمومی کشور، ارتش و نیروهای انتظامی با حضور وزیر جنگ و معاون نخست وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور و معاون وزیر جنگ و کلیه فرماندهان و رؤسای

سازمان های نظامی به مدت دو ساعت و نیم مورد بررسی و بحث قرار می گیرد و به این نتیجه می رسد که با درنظر گرفتن این که ارتش حق دخالت در سیاست را ندارد تا آن لحظه از سیاست های دولت های وقت و بالاخره از دولت بختیار تابعیت و از آنها پشتیبانی نموده است ولی اکنون نخست وزیر که تا به حال مرتباً وعده پیدا کردن راه حل سیاسی را می داد اوضاع کشور و ارتش را به مرحله ای رسانیده که دیگر فرماندهان به علت اغتشاش در کشور و قیام مسلحانه پرسنل نیروی هوائی و الحاق تظاهرکنندگان به آنها و هرج و مرج در سریازخانه ها قادر به هیچگونه عملی نمی باشند. در این موقع سپهبد هوشنگ حاتم جانشین ستاد بزرگ چنین می گوید: «بطوریکه تیمساران ملاحظه می کنند با توجه به آخرين وضعیت خصوصی یکانها که فرماندهان نیرو تشریع کردند به عللی که همه می دانیم ارتش در موقعیت خاصی قرار گرفته است که نیروها به اظهار فرماندهان قادر به انجام عملی نمی باشند. از طرف دیگر اعلیحضرت تشریف برده اند و بنا به اظهار نخست وزیر مراجعت نمی کنند. ماهها است که امور کشور تعطیل است. آیت الله خمینی خواهان جمهوری اسلامی است و تمام ملت ایران هم عملا در این مدت نشان داده اند که پشتیبان ایشان و خواستار جمهوری اسلامی هستند. آقای بختیار هم با توجه به اظهاراتش در مجلسین و حتی اظهارات دیروز در مجلس سنا و هم چنین مصاحبه هایش می خواهد جمهوری اعلام کند ولی طرفداری درین مردم ندارد. آنچه که به نظر می رسد اختلاف در این است که اعلام جمهوری در کشور به وسیله کی و چگونه صورت بگیرد. پیشنهاد من این است که در این مناقشه سیاسی ارتش خود را کنار بکشد و بیطرفی اعلام کند. »

بهمن دلایل بود که از پیشنهاد سپهبد هوشنگ استقبال می شود و بیطرفی ارتش به اتفاق آراء مورد تصویب فرماندهان قرار می گیرد.

س - ۲ - عده ای معتقدند که اعلان بیطرفی ارتش موجب شد که مخالفین رژیم بتوانند برکشور مسلط گردند. به نظر شما مسئول آن کیست؟ بعضی ها شخص فردوست را که دوست قدیمی شما می باشد مسئول می دانند.

ج - بی گفتگو اظهار این که اعلان بیطرفی ارتش موجب تسلط مخالفین برکشور گردیده اشتباه بزرگی است، زیرا بطوریکه خلاصه شرح وقایع ۵۷ ایران به خوبی روشن کرد، در حقیقت تسلط مخالفین رژیم برکشور با انتصاب بختیار به نخست وزیری شروع شد و با ورود خمینی به ایران و انتصاب رسمی بازرگان به نخست وزیری و پخش غایش آن در رادیو و تلویزیون کشور و اعلان هم بستگی مقامات کشور به خمینی که قبل از صدور اعلامیه بیطرفی ارتش می باشد پایان یافته بود.

بدیهی است تمام وقایع سال ۵۷ نتیجه اقدامات دولت های وقت به خصوص اقدامات و پنهانکاری های بختیار با ژنرال هایزر (کتاب اسرار مأموریت ژنرال هایزر در بحران ایران) فرستاده مخصوص جیمی کارت و هم چنین همکاریهای وی با مخالفین رژیم مانند: بازرگان، مطهری، بهشتی، طالقانی و ... که بنا به اظهار خودش دائمآ با آنها در تماس بود می باشد.

دریاره مسئول صدور اعلامیه بی طرفی ارتش نیز همانگونه که بررسی رویدادهای بحران ۵۷ به خوبی نشان داد عمل خلافی صورت نگرفته تا کسی مسئول آن باشد، بلکه اعلامیه بیطرفی نتیجه منطقی سیاست و اقدامات دولت های: آموزگار، شریف امامی، ازهاری و بختیار می باشد. بدین ترتیب که وضعیت عمومی کشور، ارتش و نیروهای انتظامی را در این مدت با سیاست های خود به مرحله ای رسانیدند که فرماندهان ارتش در اجرای دستورات اعلیحضرت پس از تجزیه و تحلیل اوضاع به گونه ای که گفته شد ناچاراً به این راه حل رسیدند و خوشبختانه توانستند وحدت و تمامیت ارتش شاهنشاهی را حفظ نمایند تا همانطور که

واقع بعدی نشان داد توانست در رابرحمله عراق استقلال و تمامیت
ملکت را نگهداری نماید.

و اما مسئولیت حقیقی وقایع ۵۷ با بررسی رویدادهای بحران
روشن گردید که به عهده دولت های وقت و کسانی می باشد که مثلاً
در دولت آموزگار نامه علیه خمینی را در روزنامه ها نوشته و مردم
را تحریک کردند. به عهده ارتشبد اویسی فرماندار نظامی می باشد
که در دولت شریف امامی واقعه اسفناک روز ۱۷ شهریور (جمعه
سیاه) را ایجاد و لطمه غیرقابل جبرانی به حیثیت دولت شاهنشاهی
واردآورد و سپس مقررات حکومت نظامی را به موقع اجرا نگذاشت.
همچنین بعده ارتشبد از هاری در دولت نظامی می باشد که به جای
دستگیری محركین و مسببین اعتصابات و آشوبها، نخست وزیر و
وزرای سابق را بازداشت کرد و با وجود حکومت نظامی برای
برگذاری مراسم عزاداری روزهای تاسوعا و عاشورا با شریعتمداری
قرارداد بست و پایتخت را به دو قسمت شمال و جنوب تقسیم نمود!
وقتی هم ارتش را به روز سیاه نشاند به عنوان بیماری کشور را
ترک نمود! بخصوص بعده بختیار می باشد که شرط نخست وزیری
خودرا خروج اعلیحضرت از کشور قرار داد و ضمن دادن وعده پیدا
کردن راه حل سیاسی به ارتش با همکاریهای پنهانی ژنرال هایزر
خمینی را وارد کشور نمود و اجازه داد که بازرگان را نخست وزیر
انتخاب نماید و مراسم آن را از تلویزیون رسمی کشور پخش نمود و
در تمام مدت حتی روز ۲۱ بهمن ۵۷ به فرماندار نظامی اجازه نداد
وظایف خودش را انجام بدهد و بالاخره دستور مراجعت شبانه یکانهای
مأمور به فرماندار نظامی را صادر و در سریازخانه ها هرج و مرج
ایجاد کرد و فرماندهان نیروهای مسلح شاهنشاهی را در واقع در
برابر عمل انجام شده قرارداد!

و اما مسئولیت ارتشبد فردوست در این مورد، آنچه مسلم
است و کلیه فرماندهان امضا کننده بیطرفی ارتش اطلاع دارند که
صدور اعلامیه بیطرفی ارتباطی باوی ندارد. بلکه نامبرده مانند

ارتشبد شفقت وزیر جنگ و سپهبد مقدم و سایر فرماندهان و رؤسای سازمانها روز ۲۲ بهمن ۵۷ در شورای فرماندهی شرکت نمود و در تمام مدتی که من در سالن شورای فرماندهان بودم (دومرتبه برای صحبت با نخست وزیر به وسیله تلفن اختصاصی اجبارا مدت کوتاهی جلسه را ترک کرده و اداره شورا را بعده وزیر جنگ گذاشتم) حرفی نزد و فقط در پایان مذاکرات در جواب سوال من که بعد از وزیر جنگ نظر اوراهم خواستم ضمن موافقت با بیطرفی ارش اظهار نمود: «به نظر من هم دیر شده است».

از این که اشاره ای هم به دوستی ارشبد فردوست با من شده، ذکر این نکته در اینجا ضروری می باشد. دوستی من با وی از سال ۱۳۱۵ که در دانشکده افسری همکلاس بودیم مانند سایر همدوره ها شروع گردید ولی دوستی فردوست با اعلیحضرت ۱۱ سال جلوتر از آن تاریخ یعنی از سال ۱۳۰۴ از دبستان نظام شروع شد و دوستی اش خیلی زیادtro نزدیکتر از دوستی اش با من بود و این دوستی و خدمتگذاری صادقانه اش تا آنجا که من و سایر دوستان مشترک از آن اطلاع داریم تا روز ۲۲ بهمن ۵۷ ادامه داشت و خللی در آن حاصل نشده بود.

س ۳ - وقتی می خواستید جلسه فرماندهان نظامی را تشکیل دهید آیا با نخست وزیر مشورت نمودید یا نه؟

ج - شورای فرماندهان برابر روش جاری ستاد بزرگ ارشتاران همیشه با نظر رئیس ستاد بزرگ تشکیل جلسه می داد و در هیچ زمان نخست وزیر از تشکیل آن اطلاعی پیدا نمی کرد بطوری که مندرجات «مثل برف آب خواهیم شد» که از نوارهای ضبط شده در ستاد بزرگ پیدا شده و بهترین سند و مدرک مسلم تاریخ وقایع بحران ۵۷ ایران می باشد به خوبی نشان می دهد که شورای فرماندهان مرتباً در ستاد جلسه داشته است و شورای فرماندهان روز ۲۲ بهمن نیز شورائی بوده مانند شوراهای روز ۲۵ دی ماه، ۳ بهمن ماه، و همچنین ۹ بهمن ۵۷ که مذاکرات آن شوراهای در کتاب

مذکور درج شده است. این نکته در اینجا باید اضافه و تأکید شود که شورای فرماندهان در روز ۲۲ بهمن به منظور بررسی اوضاع کشور و وضعیت نیروهای مسلح شاهنشاهی تشکیل شده بود و کسی نمی‌دانست که این بررسی به صدور اعلان بیطرفی ارتش منجر خواهد شد.

س ۴ - آیا پس از این که نظر فرماندهان بر بیطرفی ارتش قرار گرفت، نخست وزیر رادر جریان گذاشت و یا این که او را در مقابل کار انجام شده ای قرار دادید که مجبور شد از نخست وزیری خارج گردد؟ حتی با اعضای شورای سلطنت هم مشورت نکردید؟

ج - من نخست وزیر را بلا فاصله تلفنی از تصمیم شورای فرماندهان مطلع نمودم. این موضوع را خود بختیار در صفحه ۲۲۹ کتاب یک‌نگی چنین می‌نویسد: «تماس تلفنی برقرارشد، قره باگی می‌گوید که ارتش بیطرفی خودرا اعلام کرده است» و سپس ادامه می‌دهد: «گوشی تلفن را برداشتم که از فرستنده رادیوئی بخواهم متن اعلامیه بیطرفی ارتش را که قره باگی به من اطلاع داده است لااقل تا یک ساعت دیگر پخش نکنند و بعد کاری را که روی میزم بود تمام کردم» بطوريکه مشاهده می‌شود نظر فرماندهان به موقع به اطلاع نخست وزیر رسیده و بنا به اظهار خودش دستور داده تا یک ساعت دیگر هم آن را پخش نکنند. پس بختیار بهیچوجه در مقابل کار انجام شده ای قرار نگرفته و دستورداده است تا یک ساعت دیگر آن را پخش نکنند، البته می‌توانست دستور دیگری هم بدهد یعنی، اساساً تصمیم بیطرفی فرماندهان را قبول نکند و اجازه پخش به رادیو نداده و از انتشار آن جلوگیری نماید. همانطوری که بعد از خروج اعلیحضرت از کشور ۷ روز انتشار پیام رئیس ستاد بزرگ به نیروهای مسلح شاهنشاهی از رادیو به علت وجود کلمه «شاهنشاهی» در آن جلوگیری کرده بود (صفحات ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵ کتاب مثل برف آب خواهیم شد) ولی با بررسی وقایع ۲۱ بهمن ۵۷ اکنون روشن می‌شود که علت جلوگیری نکردن دکتر بختیار از انتشار

اعلامیه بیطرفی ارتش بدین شرح بوده است: نخست وزیر روز ۲۱ بهمن بعد از دادن دستور تغییر ساعت عبور و مرور به ساعت ۱۶/۳ به وسیله اعلامیه شماره ۴۰ فرماندار نظامی که زیر امر مستقیم وی بود (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۷) مصاحبه با بختیار) چون متوجه می شود که با دستور خمینی مردم به جای رفتن به خانه هایشان بر عکس به خیابان ها ریخته اند و تظاهرات و آتش سوزیها شدت پیدا کرده است ابتدا طی اعلامیه های شماره ۴۱ و ۴۲ دو مرتبه دیگر ساعت عبور و مرور را تغییر می دهد و سپس دستور صدور اعلامیه شماره ۴۳ یعنی مراجعت شبانه یگانهای مأمور به فرماندار نظامی به واحدهای مریوطه را به سپهبد رحیمی فرماندار نظامی می دهد (متن اعلامیه ها- روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲). معلوم نیست به چه علت فرمانداری نظامی برخلاف روش جاری صدور این اعلامیه ها را به ستاد بزرگ گزارش نمی نماید؟ همچنین بختیار صبح روز ۲۲ بهمن به سپهبد مهدی رحیمی اجازه شرکت در شورای فرماندهان را نمی دهد و روشن نیست که در آن زمان نخست وزیر چه مأموریتی به فرماندار نظامی می دهد که سپهبد رحیمی رئیس شهریانی و فرماندار نظامی تهران و حومه بنا به اظهار خودش در ساعت ۱۲ روز ۲۲ بهمن یعنی یک ساعت و ۱۵ دقیقه قبل از انتشار اعلامیه بیطرفی ارتش در میدان سپه به وسیله تظاهرکنندگان دستگیر می گردد. (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۳- متن مصاحبه سپهبد رحیمی). پس با توجه به مراتب مذکور بختیار با اقداماتی که به عمل آورده بود در حقیقت می دانست که در این مدت بادادن و عده پیدا کردن راه حل سیاسی برای مشکل کشوریه فرماندهان، وضعیت کشور و ارتش را به مرحله ای رسانیده است که جز اعلان بی طرفی ارتش راه حل دیگری در پیش ندارد و بهمین جهت به رادیو اجازه پخش اعلامیه را می دهد و بعد از خروج از کشور در ۸ مهرماه ۱۳۵۸ در مصاحبه خود با خبرنگار باشگاه مطبوعات پاریس می گوید: «ارتش را از یک پارچگی

ساقط کردم تا کشتار نشود».

و اما در مورد این که «بختیار مجبور شد از نخست وزیری خارج گردد» بهیچوجه صحت ندارد. زیرا خود بختیار در کتاب یکنگی می نویسد که از نخست وزیری خارج نمی شود بلکه یک ساعت در نخست وزیری به کار خودادامه می دهد و در این مدت است که به من تلفن کرده و وعده ملاقات در منزل مهندس جفروodi با حضور بازرگان را می گذارد و پس از مدتی نیز مجدداً تلفن کرده و برای آمدن به منزل جفروdi تقاضای هلیکوپتر می کند که هلیکوپتر ستاد بزرگ را برای وی می فرستم ولی بختیار در محل حاضر نشده و استعفانامه اش را به آنجا می فرستد!۱

این خلاصه مطالبی است که من در سال ۱۳۶۳ در کتاب «حقایق درباره بحران ایران» مشروحاً نوشته ام ولی نخست وزیر بهیچوجه در کتاب هایش به آن اشاره ای نکرده است! تا این که اخیراً بعد از ۷ سال از آن تاریخ رحیم شریفی مشاور بختیار در مقاله ای که در کیهان چاپ لندن شماره ۳۹۰ به منظور تبرئه بختیار نوشته است در این مورد چنین می گوید: «او (بختیار) تلفن کرد تا هلیکوپتر بیاید... هلیکوپتر می رسد. همدیگر را در آغوش کشیدیم و به امید دیدار از هم جدا شدیم. دکتر بختیار گفت قرار است ساعت ۳ برای مذاکره با بازرگان به منزل مهندس جفروdi بروم ولی با وضعی که پیش آمده مرد مرد هستم معهداً به منزل جفروdi زنگی بزن. ساعت ۳ به منزل مهندس جفروdi تلفن کردم گوشی را برداشت و گفت آقایان آمده اند ولی از بختیار خبری نیست.»۲

در باره این که «حتی با اعضای شورای سلطنت هم مشورت نکرده اید؟» همانگونه که گفته شد قبل از تشکیل جلسه شورای فرماندهان و مذاکرات آن که اساساً مسئله ای به نام بیطرفى ارتش وجود نداشت تادریاره آن با شورای سلطنت یا مقام دیگری مشورت شود! بعداز تصویب بیطرفى ارتش نیز بطوریکه بختیار در کتاب یکنگی نوشته است من آن را به اطلاع وی رسانیدم. بدیهی است

مسئول اصلی امنیت کشور نخست وزیر می باشد نه ستاد بزرگ،
اگر چنانچه نخست وزیر با این راه حل موافق نبود و لازم می دانست
حتماً آن را به اطلاع شورای سلطنت می رسانید. ولی به دلائلی که
جلوتر گفته شد نه تنها آن را لازم ندانسته و چنین اقدامی غایب
بلکه در ادامه وعده پیدا کردن راه حل سیاسی خود پس از قرار
ملقات با من هلیکوپتر خواسته و برای مذاکره با بازارگان راهی منزل
جفروودی می شود که البته هرگز غایب نرسد!

س ۵ - در غیاب اعلیحضرت، شورای سلطنت و نخست وزیر
و مجلسین بودند که باید از تصمیمات مهم آگاه می شدند و آن را
تصویب می کردند ولی شما این کار را انجام نداده واعلامیه بیطرفى
ارتش را هم به رادیو فرستادید تا منتشر شود آیا این کار به ابتکار
شما یافرماندهان بود؟

ج - گفته شد مسئول امنیت کشور نخست وزیر می باشد و
ارتش نیز از دستورات دولت تبعیت می نمود. من هم پس از تصویب
بیطرفى ارتش آن را به اطلاع نخست وزیر رسانیدم. هرگونه اقدامی
مانند مراجعت به شورای سلطنت یا مجلسین یا همانگونه که ذکر شد
اساساً جلوگیری از انتشار آن بعده نخست وزیر بود که میبايستی
انجام می داد و اما فرستادن آن به رادیو بطوری که در صفحه ۴۶۸
کتاب «حقایقی درباره بحران ایران» نوشته ام با توجه به اوضاع و
احوال آن روز بنا به تقاضای فرماندهان نیرو به منظور تسريع در
انتشار آن به محض اجازه نخست وزیر و جلوگیری از خونریزی و
ادامه حمله تظاهرکنندگان به اماکن نظامی صورت گرفته است.

س ۶ - عده ای می گویند وقتی تمام فرماندهان ارتش
دستگیر و گروهی اعدام و تعدادی زندانی شده اند چگونه شما از
تعقیب مصون ماندید؟ آیا نسبت همسر شما با شریعتمداری صحبت
دارد؟ آیا در آن روزها در خانه شریعتمداری و دیگران بوده اید؟

ج - خوب شیخ تانه برخلاف آنچه گفته می شود و همچنین
برخلاف خواسته دشمنان ارتش شاهنشاهی تمام فرماندهان ارتش

دستگیر نشده اند تا آنجا که من اطلاع دارم از حاضرین در شورای عالی فرماندهان روز ۲۲ بهمن به غیر از من هفت امیر دیگر نیز موفق شده اند که بعد از اختفا از ایران خارج شوند اینها عبارتند از: ارتشد شفقت وزیر جنگ، دریاسalar حبیب اللهی فرمانده نیروی دریائی، سپهبد معصومی نائینی معاون وزارت جنگ، سپهبد محققی فرمانده ژاندارمری کشور، سپهبد صانعی معاون لجستیکی نیروی زمینی، سپهبد رحیمی لاریجانی رئیس اداره یکم ستاد بزرگ، سپهبد محمد کاظمی معاون نیروی زمینی در طرح و برنامه و علاوه بر نامبرده‌گان ارتشد رضا عظیمی، ارتشد طوفانیان. سپهبد بهزادی، سپهبد مبصر، سپهبد امیری، سپهبد عزیزی، سپهبد منیعی، دریاسalar اردلان، سپهبد پالیزیان و بیش از هفتاد سرهنگ و سرتیپ مانند من و بقیه موفق شده اند از کشور خارج شوند و فعلاً در اروپا و امریکا و کانادا زندگی می‌کنند.

در مورد نسبت همسر من با شریعتمداری بهیچوجه صحت ندارد. نه من و نه همسرم هیچگونه نسبتی با شریعتمداری نداشته و نداریم و نه تنها من در هیچ زمانی در منزل نامبرده نبودم بلکه هرگز او را ندیده ام. و اما در خانه دیگران، بدیهی است در خانه مردان و زنان شرافتمندی بوده ام که با به خطر انداختن جان خود به من پناه داده اند که من برای همیشه مديون آنان هستم و فعلاً مانند همه امرای مذکور غنی توائم دریاره آنان چیزی بگویم.

س ۷- گفته‌های اعلیحضرت به تیمسار قبل از خروج از کشور از چه قرار بود؟

ج - دستورات اعلیحضرت را بطور مشروح در کتاب «حقایقی دریاره بحران ایران» نوشته ام خلاصه آنها به شرح زیر می‌باشد: دستوری که اعلیحضرت از فردای واقعه روز جمعه ۱۷ شهریور ۵۷ تا ساعت خروج از کشور در هر فرصتی تأکید می‌کردند این بود که «باید از خون ریزی جلوگیری شود».

در اولین شرفیابی بعداز انتصاب به ریاست ستاد بزرگ،

مشکلات آن روز را تشریح و استدعا کردم از مسافرت صرفنظر نمایند. فرمودند: «چه می گوئید الان سفیر آمریکا و ژنرال هایزر اینجا بودند و منظورشان از ملاقات اطلاع از روز و ساعت مسافرت ما بود.» سپس ضمن دستورات کلی و بحث درباره مشکلات ارتش به خصوص فقدان سوخت و غیره فرمودند «مشکل مملکت سیاسی است باید راه حل سیاسی پیدا شود.»

اعلیحضرت در یک جلسه ای که مرکب از فرماندهان نیروهای سه گانه، ارتشد طوفانیان و مراهم احضار کرده در حضور بختیار نخست وزیر چنین فرمودند: «بعثت وقایع اخیر کشور خیلی خسته شده ایم و احتیاج به استراحت داریم. قبل از قرار گشتن برای معاينة مسافرتی بکنیم. حال که دولت جدید برابر قانون اساسی تشکیل شده در نظر داریم بعد از تشکیل شورای سلطنت به خارج از کشور مسافرت بنمائیم لذا لازم بود که با حضور نخست وزیر دستوری به ارتش بدهیم. چون آقای نخست وزیر و دولتی که تشکیل داده اند پشتیبان قانون اساسی است ارتش شاهنشاهی وظیفه دارد که از دولت قانونی پشتیبانی نماید.»

در موضع مسافرت رسمی یا غیر رسمی به خارج از کشور حتی برای مدت کوتاه به منظور جلوگیری از ایجاد وقفه در امور نیروها فرمانی به نام رئیس ستاد از دفتر مخصوص صادر می گردید و اختیارات لازم برای اتخاذ و تصمیمات ضروری و فوری عملیاتی و هم چنین سایر امور مربوطه به نیروهای سه گانه برای مدت مسافرت به مشارالیه واگذار می شد. تا چنانچه در مدت مسافرت اعلیحضرت اتفاق فوق العاده ای پیش آید و یا امنیت کشور در خطر باشد رئیس ستاد بتواند از طرف اعلیحضرت تصمیمات لازم را اتخاذ و موقع اجرا بگذارد. چون تاروهای آخر این فرمان به ستاد نرسید، در یکی از شرفیابیها عرض کردم که فرمان اختیارات رئیس ستاد تا به حال ابلاغ نگردیده است. فرمودند: «فکر نمی کنم که احتیاج داشته باشید! چون روشن شدن نحوه کار

ستاد بزرگ و ارتش شاهنشاهی بعد از مسافرت اعلیحضرت یک امر حیاتی بود، ازنظر این که ممکن است اعلیحضرت نظر به تغییر روش جاری ستاد را داشته باشند در شرفیابی بعدی سوال کردم در مدت مسافرت اعلیحضرت و رابطه ستاد بزرگ با وزارت جنگ چگونه خواهد بود؟ اعلیحضرت متعجب و متغیر شده فرمودند: «وزارت جنگ با ستاد کاری ندارد مثل همیشه عمل خواهید کرد..»

در یکی دیگر از شرفیابیها به عرض رسانیدم اوامر همایونی در مورد ارتش بعد از مسافرت چیست؟ چنانچه اتفاقات غیرمنتظره ای پیش بباید چه باید کرد؟ فرمودند: «خوب می دانید که ارتش ما بعداز وقایع ۱۳۲۰ چه بود و در این مدت چه زحمانی برای تکمیل و توسعه آن تحمل شده و بالاخره به چه وضعی رسیده است. همه شما ها هم در پیشرفت آن سهمی دارید. این ارتش برای حفظ استقلال کشور ضروری است تلاش کنید در ایجاد دوستگی در آن جلوگیری شود و بهر قیمتی شده ارتش را حفظ کنید.» و اضافه کردند که این دستور را به ارتشد شفقت وزیر جنگ نیزخواهم داد. عرض کردم: «با توجه به وضع بحرانی کشور اگر بعد از مسافرت اعلیحضرت اتفاقات پیش بینی نشده ای بروز کرد که برخلاف قانون اساسی بود چه باید بکنیم؟ فرمودند: «ما که نمی دانیم چه می شود؟ هر کاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید.»

روز ۲۴ دی ماه فرمودند: «بطوریکه نخست وزیر می گوید خبر کودتای ارتش این روزها در اخبار خارجی و در مطبوعات این قدر تکرار می شود که ایجاد وحشت نموده . لازم است آن را تکذیب کنید.» و سپس اضافه کردند: «مراقبت کنید که از فرماندهان کسی دیوانگی نکند.»

چون اعلیحضرت به سپهبد بدره ای فرمانده گارد شاهنشاهی اجازه برقراری ارتباط با قاهره را نداده بودند در فرودگاه عرض کردم که از سپهبد بدره ای در مورد ارتباط با اعلیحضرت در مدت مسافرت سوال کردم اظهار نمود که اوامری نفرموده اند. درباره

گزارشات فوری چه امر می فرمائید؟ یک مرتبه ناراحت شده فرمودند: «چه گزارشی؟ چه کاری خواهید داشت؟» و دیگر تأمل ننموده از اتاق خارج و وارد سالن مشایعت کنندگان گردیدند.
س ۸ - آیا از اعلامیه بیطرفی ارتش قبلًا اعلیحضرت را آگاه کرده بودید؟

ج - به گونه ای که جلوتر تشریع شد اعلامیه بیطرفی ارتش نتیجه دو ساعت بررسی و تجزیه و تحلیل فرماندهان درباره اوضاع کشور و وضعیت نیروهای مسلح شاهنشاهی می باشد. قبل از تشکیل جلسه شورای فرماندهان کسی از آن اطلاعی نداشت تا اعلیحضرت یا کس دیگری را از آن آگاه نماید!

س ۹ - در رابطه با بازرگان که به نوشته خودتان به راهنمائی دکتر بختیار و با کمک سپهبد مقدم انجام گرفته چه مذاکراتی صورت گرفته است؟

ج - مشروح مذاکرات با بازرگان از صفحه ۲۸۴ تا ۲۸۹ کتاب «حقایق درباره بحران ایران» آمده است. نتیجه مذاکرات را بازرگان بعد از ملاقات بامن در سخنرانی خود در دانشگاه تهران چنین گفت: «آقایان امراه ارتش اظهار می نمایند که ما سوگند وفاداری به قانون اساسی خورده ایم و مسلمانیم باید به سوگند به قرآن عمل کنیم.» (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۱ آنطق بازرگان)

س ۱۰ - روابط شما با اعضای شورای سلطنت چگونه بوده است؟ آیا با بختیار و رؤسای مجلسین و اعضای شورای سلطنت هیچگونه بخشی و مذاکره ای داشته اید یا نه؟ درهیچ کجا اشاره ای نکرده اید. بختیار هم در این مورد چیزی نمی گوید.

ج - رابطه من با اعضای شورای سلطنت بسیار خوب بود بطوری که در کتاب («حقایق درباره بحران ایران») نوشته ام زمانی که برای جلوگیری از آمدن خمینی به ایران تصمیم به استعفاء گرفتم وقتی به آنان تلفنی اطلاع دادم همگی ناراحت شدند... از اعضای شورای سلطنت غیر از نخست وزیر که مرتبأ در تماس بودم دکتر سعید

رئیس مجلس شورای ملی یک بار به من تلفن کرد و درباره رفتن به فرودگاه برای استقبال از خمینی مشورت نمود که ایشان را از رفتن به فرودگاه منصرف کردم که همین انصراف رئیس مجلس هم سبب شد تا بختیار نیز از رفتن به فرودگاه صرفنظر نماید. (صفحه ۳۶۴)

درباره تشکیل جلسات شورای سلطنت و استعفاء رئیس شورا و همچنین مذاکرات شورای سلطنت از صفحه ۲۱۸ تا ۲۲۲ و همچنین ۲۷۱ تا ۲۷۷ کتاب حقایق تمام مطالب مورد مذاکره را مشروحاً نوشته ام. ولی بختیار همانطور که نوشه اید در مورد شورای سلطنت چیزی نمی گوید بلکه در غالب واقع مهم دیگر بحران ۵۷ نیز مانند استعفای رئیس ستاد سکوت می کند و یامثل ملاقات ژنرال هایزر (صفحه ۱۱۸ کتاب اسرار مأموریت هایزر در بحران ایران) آنها را به کلی انکار می نماید.

س ۱۱ - آیا در ایران وضع ارشت ترکیه بررسی نشده بود که چگونه در موقع بحرانی وارد عمل می شود و زمام حکومت را به دست می گیرد و پس از این که بحران رفع شد با انجام انتخابات آزاد حکومت را به منتخبین مردم می سپارد؟ ولی در ایران چرا چنین نشد؟

ج - اولاً قانون اساسی کشور جمهوری ترکیه چنین اختیاری را به ارشت داده است که به موجب آن اقدام می نماید، درصورتی که ارشت شاهنشاهی ایران مانند ارشت غالب کشورهای جهان حق مداخله در سیاست را نداشت و میبايستی تابع سیاست دولت قانونی باشد.

ثانیاً این عمل ارشت ترکیه در جمهوری ترکیه همیشه علیه دولت و سیاست آن صورت می گیرد درصورتی که در ایران با وجود اینکه دولت بختیار دولت قانونی بود بطوریکه گفته شد اعلیحضرت در یک جلسه مخصوص در حضور خود نخست وزیر و فرماندهان نیروها و ارشبد طوفانیان و من با تکیه بر این که چون نخست وزیر پشتیبان قانون اساسی است دستور داده بودند که ارشت شاهنشاهی

وظیفه دارد از دولت قانونی پشتیبانی نماید. (البته به گونه ای که اعلیحضرت قید کرده بودند تا موقعی که نخست وزیر پشتیبان قانون اساسی باشد نه بطوریکه ضمن تشریح مذاکرات شورای فرماندهان گفته شد خواهان تعییر رژیم و اعلان جمهوری باشد **«روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲»** اظهارات بختیار در جلسه مجلس سنا)

ثالثاً دولت آمریکا همیشه از ارتش ترکیه که علیه دولتهای وقت قیام می کند پشتیبانی می نماید در صورتی که بر عکس رئیس جمهور آمریکا ژنرال هایزر نایینده مخصوص خودرا به ایران فرستاده بود که از دولت بختیار پشتیبانی کند (خبرگزاری یونایتد پرس - روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۵۵) و همراه سولیوان به حضور اعلیحضرت رفته روز و ساعت حرکتشان را سوال می نماید (کتاب پاسخ به تاریخ و کتاب «ماموریت در ایران» سولیوان)

رابعاً به گونه ای که جلوتر گفته شد نمونه ایرانی عمل ارتش جمهوری ترکیه را خود اعلیحضرت قبل از خروج از کشور آزمایش نموده، رئیس ستاد بزرگ را نخست وزیر و فرمانده نیروها و عده ای از امراه ارتش را به عنوان وزیر انتخاب کردند ولی متأسفانه به علل زیادی که مختصراً از آن جلوتر ذکر شد و اهم آنها «صدای انقلاب ملت» بود که مشاوران و نزدیکان اعلیحضرت ایشان را وادر به گفتن آن نمودند و در نتیجه در این راه نیز توفیقی حاصل نگردید.

س ۱۲ - بعضی از دریاریان می گویند از زیان فردوس شنیده اند هنگامی که حتی شاه در تهران بوده است او گفته (کار شاه تمام است) آیا جنابعالی هم از فردوس از این قبیل مطالب راشنیده اید یا گفته های مزبور شایعه و بی اساس می باشد؟

ج - نه تنها من تا روز آخر چنین مطلبی از فردوس نشنیده ام بلکه خلاف آن را هم دیده و شنیده ام و آن را در صفحه ۶ یادداشت های پاسخ به کمیته تدوین نقدی برگات خاطرات فردوس که يك

نسخه از آن را برای شما فرستاده ام و شما هم همان مطلب را از قول تیمسار جم در صفحه ۳۸۴ جلد دهم «ایران در عصر پهلوی» ذکر کرده اید. بدین شرح که وقتی ایشان پست وزارت جنگ را در کابینه بختیار قبول نمی کرد تیمسار فردوست هم مثل تیمسار مبصر و من، تیمسار جم را تشویق می نمود که پست وزارت جنگ را قبول کند.

پاریس ۲۸ اسفندماه ۱۳۷۰ - ارتشد عباس قره باگی

ارتشد قره باگی نامه مفصل دیگری در تاریخ ۱۵ تیرماه ۱۳۷۱ به نویسنده کتاب نوشته که خلاصه ای از آن چنین است:
جناب دکتر الموتی - بعد از سلام به اطلاع عالی می رساند.
در جلد دوازدهم از این که خلاصه جوابهای من درباره مطالب قبلی منتشر و جبران گذشته را فرموده اید سپاسگزارم. صمناً نکات زیر را به اطلاع می رسانم:

اکنون با گذشت زمان و انتشار کتابهای مختلف حقایق مربوط به رویدادهای آن دوره و بخصوص علاقمندان تاریخ معاصر ایران روشن گردیده است. ولی ضمن صحبت با دوستان درمورد سه شایعه که اعلیحضرت درباره من در کتاب پاسخ به تاریخ به میان آورده اند پاسخ هائی داده ام با توجه به اینکه جنابعالی تلاش فراوان دارد تا آنجا که مقدور است تمام مطالب مربوط به تاریخ معاصر ایران را به رشته تحریر در بیاورید من هم موافقم که باید کلیه حقایق تاریخی نوشته شود و در آن مورد هم از جنابعالی صمیمانه قدردانی می نماید لذا مطالب زیر را خدمتتان می فرستم تا با چاپ آن دیگر جای سوالی باقی نماند باشد.

مطالب خلاف حقیقی که بختیار و اویسی بعلت مخالفت با من و با بهره گیری از عدم اطلاع اعلیحضرت از اوضاع در آن وضعیت روحی و حالت بیماری مطالبی به استحضار ایشان می رسانند که عبارتند از (نجات من به وسیله بازرگان - به قتل رسیدن فرماندهان

و امرای ارتش و غیراز قره باغی - اعمال نفوذ در صدور اعلامیه بیطرفی ارتش) که شایعه اول بکلی بی پایه بود و اعلیحضرت در کتاب پاسخ به تاریخ می نویسند (بازرگان ممکن است ارتشد
قره باغی را نجات داده باشد) که در ترجمه از فرانسه تحریف شده و اینطور چاپ شده (تنها ارتشد قره باغی بوسیله مهندس بازرگان از قتل نجات یافت) که این امر خلاف می باشد زیرا چگونه ممکن است بازرگان کسی را که درگذشته رای به حکومیت او داده است و یا کسی که نه تنها در جلسه نخست وزیری با حضور بختیار و یا در ملاقات وی در منزل سازمانی رئیس ستاد با خواسته های بازرگان مخالفت کرده و یا در منزل جفرو دی پس از اعلان بیطرفی ارتش از قبول تقاضای بازرگان در مورد پشتیبانی از دولت موقت خودداری نموده نجات داده باشد؟

شایعه دوم که در کتاب پاسخ به تاریخ دریاره قتل فرماندهان و امرای ارتش غیراز قره باغی منتشر شده که بکلی خلاف حقیقت است زیرا هم اکنون تعدادی از آنها در ایران و عده ای در خارج از کشور بسر می برند (اسامی همه آنها ذکر شده است) که فعلًا خوشبختانه در قید حیات می باشند.

شایعه سوم دریاره اینکه (قره باغی قدرت خود را به کار برد تا ژنرال های زیر دستش اقدامی نکنند) نیز به دلایل خلاف حقیقت می باشد:

۱ - دریاسalar الحبیب اللہی که مقیم آمریکا می باشد طی سه مقاله صریحاً نوشت که (تصمیم بیطرفی ارتش درشورائی مرکب از بالاترین مقامات ارتش گرفته شد. اعلام بیطرفی ارتش و پیوستن به ملت آخرین راهی است که مانده بود)

۲ - سپهبد ریبعی نیز در کنفرانس مطبوعاتی ۲۳ بهمن ۵۷ گفت (در جلسه فرماندهان به اتفاق تصمیم گرفته شد که ادامه پشتیبانی از دولت بختیار کار صحیحی نیست. من دیدم بختیار می گوید می خواهم از طریق قانون اساسی جمهوری اعلام کنم و مهندس

بازرگان هم می خواهد جمهوری اعلام کند پس فکر کردم نتیجه یکی است و چرا کاری کنم که منجر به خونریزی شود)

۳ - عده ای از امرای امضاکننده اعلامیه بیطرفى ارتش درخارج از ایران زندگی می کنند. همگی عادی بودن جریان مذاکرات شورای فرماندهان را بیان کرده و می کنند.

۴ - عده ای از امرای امضا کننده اعلامیه بیطرفى ارتش که موفق به خروج ازکشور نگردیده و دردادگاههای قلابی انقلاب اسلامی محاکمه شده اند عادی بودن جریان مذاکرات شورای را بیان کرده و همه گفته اند موافق بوده و امضا کرده ایم.

با اینظرز روشن می شود که درباره جلسه شورای فرماندهان در روز ۲۲ بهمن خلاف آنچه به اطلاع اعلیحضرت رسیده هیچگونه اعمال قدرتی وجود نداشته و مقداری هم در مذاکرات تلفنی همان روز به آقای بختیار اطلاع داده شده است.

با توجه به اینکه اعلیحضرت درجواب سوالات من اگر بعداز سفر اعلیحضرت اتفاقاتی افتاده که برخلاف قانون اساسی بود چه باید بکنیم می گویند (ما نمی دانیم چه می شود؟ هرکاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید) و اینکه تکرار کرده اند (مواظب باشید فرماندهان یکوقت دیوانگی نکنند و بفکر کودتا نیفتند) و اینکه برخلاف معمول همیشه به گارد شاهنشاهی و ستاد بزرگ اجازه نمی دهند وسیله ارتباط با محل اقامت شان برقرار شود درنتیجه اجبارا فرماندهان ارتش و من همان کاری را انجام داده ایم که اعلیحضرت دستور داده بودند (هرکاری را که با فرماندهان صلاح دانستید بکنید) که در نتیجه بیطرفى ارتش اعلام می گردد. *

دکتر منوچهر رزم آرا وزیرکابینه بختیار به ارتشد قره باگی در کیهان لندن پاسخ مفصلی داده که خلاصه اش چنین است:
مدتی است که ارتشد قره باگی با انتشار مطالبی به جای آن که به حوادث سالهای گذشته ایران روشنائی تازه افکنده شود تا

حقایق پوشیده در ابر غلیظی از ادعاهای بی اساس و اتهامات ناروا از چشم ها مستور نمانتند شخصاً به عنوان فرزند یک خانواده نظامی که پدر و برادرانم از پایه گذاران ارتش نوین ایران بودند، ارتشی که قربانی حادثه ۲۲ بهمن ۵۷ گردید و به عنوان فردی که یکی از مسئولین دولتی که طی ۳۷ روز از نزدیک در متن رویدادهای آن روزهای تاریک بودم وظیفه خود می دانم که حقایق را برای روشن شدن اذهان هموطنان خود توجیه کنم.

قره با غی در معرض این اتهام نیست که نیروهای مسلح ایران را به انقلاب خمینی تسلیم کرد و به ازاء چنین خدمتی جان خود را نجات داد. بخش بزرگی از مصاحبه قره با غی برای برائت از اتهام است. در اینجا همان شیوه ای رایه کار می برد که گفته شد در آستانه پیروزی انقلاب به کار برده است. قربانی کردن دیگران برای نجات دادن خود.

گوئی راهی بهتر از این پیدا نکرده که برای پاک کردن خود دیگران را بیالاید. برای این که مخالفان خود را بی اعتبار کند می کوشد این فکر را القا نماید که مخالفان او مخالفان ایرانند و در نتیجه مخالفت با او مخالفت با ایران است.

شاپور بختیار - ارتشبد اویسی - کریم سنجابی - داریوش فروهر - ژنرال هایزر - بازرگان به دیده قره با غی شرکت کنندگان در توطنی بزرگ بین المللی برای بدنام کردن ستاد بزرگ ارتش اند.

همه کسانی که در رویدادهای سال ۵۷ شرکت داشته اند یک صدا می گویند قره با غی ارتش را به انقلاب اسلامی فروخت و در نتیجه راهی را که در پایان برای نجات کشور از بله بزرگ رژیم کنونی باقی مانده بود بست. کریم سنجابی چنین عقیده ای دارد. داریوش فروهر گواهی می دهد حامل پیامی از خمینی به قره با غی بوده است. بازرگان تأیید می کند که رئیس ستاد با انقلاب اسلامی کنار آمد و سرانجام دکتر بختیار نه یک بار بلکه بارها گواهی داده که قره با غی ارتش را نه در جهت نگاهداری کشور بلکه درجهت

تسلیم به خمینی سوق داده است.

اعلیحضرت فقید درباره همدوره تحصیلی خود در «کتاب پاسخ به تاریخ» می‌گویند (ژنرال هایزراز ارتشدید قره باگی خواست که ملاقاتی بین او و بازرگان ترتیب دهد که موضوع را به من گزارش داد. نمی‌دانم در این ملاقات چه گذشت. ولی می‌دانم امرای ارتشدیکی پس از دیگری به قتل رسیدند و تنها قره باگی وسیله بازرگان از قتل نجات یافت و تنها کسی است که از جریان اطلاع دارد.)

از قره باگی باید پرسید که آیا بزرگ ارتشتاران فرمانده هم در شمار آن خیل بزرگ (مغرضان) اند که آنچه را که همه (تسلیم ارتشد) می‌دانند قره باگی (بیطرفی) می‌خوانند.

وقتی شاه به روشنی می‌گوید قره باگی فرماندهان را از هرگونه اقدامی بازداشت. کدام نظر را تأیید می‌کند؟ آیا قره باگی را که مدعی است درنجات کشور کوشیده یا نظر بختیار را که عقیده دارد قره باگی کاری کرده که با هر معیاری خیانت می‌باشد.

قره باگی که در رشته حقوق و علوم سیاسی درس خوانده باید بداند که بیطرفی نیروهای مسلح در انتخابات آزاد یک معنا دارد، و در برابر شورشی که به ویرانی کشور برخاسته معنای دیگر. بیطرفی بین دولت قانونی در یک موقع خطیر و توطئه و شورش برای درهم کوبیدن شیرازه مملکت؟ سزاوار تأمل است که انهدام ارتشدیکی از هدف‌های عمدۀ این ویرانگری انقلابی بود که هنوز ادامه دارد.

آیا قره باگی از سیل بنیان کنی که می‌رفت سرزمینی را زیورو زند غافل بود؟ گمان نمی‌رود. دلیل را از اسنادی می‌آوریم در کتاب (مثل برف آب خواهیم شد). خمینی با تاکتیک دوگانه یعنی اغفال ارتشدیک از سوئی و تهدید دولت بختیار از سوئی دیگر میان نیروهای مسلح و دولت بختیار تفرقه می‌انداخت.

خدمینی تاکتیک آرام نگاهداشتن ارتشدیک را بدان سبب دنبال می‌کرد که واکنش ارتشدیک برایش نامعلوم بود. او برای این که بتواند

حمله خودرا به دولت بختیار شدت دهد باید ارتش را ازیازی حذف کند. چون می دانست که دولت بختیار بدون حمایت نیروهای مسلح نمی تواند دوام کند. در این حالت آیا هدیه ای گرانبهاتر از بیطرفى ارتش امکان داشت که به خمینی داد؟

قره باگی می گفت برای مسئله ایران راه حل نظامی وجود ندارد و راه حل سیاسی است. از طرفی دیگر تجویز می کرد که ارتش درسیاست مداخله نکند. آیا راهی بهتر از این برای گیج کردن فرماندهان نظامی وجود داشت؟ وسیله ای مؤثرتر از این برای بی پشتوانه کردن تلاش های سیاسی برای مهار کردن توفان انقلاب تصور پذیر بود؟

باکنارکشیدن ارتش کشمکشی که میان خمینی و دولت بختیار بود یعنی با همان کاری که قره باگی اسمش را بیطرفى گذاشت هر راه حلی الزاماً به سود خمینی تمام شد. یعنی پیروزی انقلاب را تضمین می کرد که درنهایت چنین شد. لیکن قره باگی می کوشد ناستوده ترین و ناجوانفردانه ترین راه را برای بیرون کشیدن خود از زیربار مسئولیت انتخاب کرده تاموج اتهام را به طرف شاپور بختیار برگرداند.

شاپور بختیار مسئله استعفای خودرا دروغ بزرگی می داند که قره باگی شایع می کند. بختیار به صراحة می گوید هرگز استعفا نداده است و اگر قره باگی سندی در این مورد دارد وقت ارائه دادن آن است.

در جلسه فرماندهان سپهبد محققی فرمانده ژاندارمری پیشنهاد می کند که ارتش باید قاطعیت نشان دهد و اگر دیرتر بجنبیم همه رشته ها خواهد گست که قره باگی باخونسردی می گوید زیاد سخت نگیرید. قره باگی مکرر گفته که سیاست کار ارتش نیست ولی از سوی دیگر اصرار می ورزد که عمل نظامی نه امکان دارد و نه به مصلحت است.

با این طرز در روزهای بحرانی برای ارتش چه کاری باقی

مانده بود. (بیطرفی) برخلاف ادعاهای قره باگی، فرماندهان درآغاز همه طرفداری از بیطرفی نکرده اند بلکه قره باگی به تدریج همه را به این راه کشید.

سپهبد صانعی درجلسه فرماندهان می گوید ارتش باید به وظیفه قانونی خود عمل کند و بارفتن شاه و بازداشت مخالفان در هرده و مقامی و توزیع برق و سوخت و نظارت بر رسانه های همگانی را باید اعمال کند اسمش را کودتا می گذارید نمی دانم اسمش را حمایت از دولت قانونی می گذارید که به نظر بنده صحیح تر است. ولی قره باگی می گوید احساسات تیمسار قابل ستایش است ولی ارتش درسیاست مداخله نمی کند. ممکن است روزی ارتش ناگزیر به چنین مداخله ای بشود ولی اکنون سیاست را نخست وزیر (بختیار) تعیین می کند و وظیفه ما پشتیبانی از دولت با تمام امکانات است.

آیا ارتش از دولت بختیار پشتیبانی کرد؟ پاسخ بختیار چیست؟ می گوید برخی از سران ارتش مرتكب خیانت شدند، ارتشدید قره باگی در میان این (برخی سران) است.

شیوه قره باگی را جز شیوه شترمرغی چه می توان نام نهاد؟ هنگامیکه سخن از راه حل نظامی است او راه حل سیاسی را توصیه می کند و هنگامیکه راه حل سیاسی در میان است می گوید ارتش درسیاست دخالت نمی کند. قره باگی هنگامی حمایت را از زیرپایی بختیار کشید که بختیار برای به نتیجه رساندن مذاکرات سیاسی بیشترین نیاز را بدان داشت. قره باگی در هیچ زمان صداقت را به عنوان نقطه قدرت نشان نمی دهد. آن روز می گفت ارتش باید از نخست وزیر قانونی حمایت کند، امروز می گوید تمام وقایع بحران سال ۵۷ یعنی خروج اعلیحضرت از کشور، آمدن خمینی به ایران، ایجاد هرج و مرج در کشور و بالاخره سقوط رژیم نتیجه همکاری مخفیانه بختیار با مخالفین و ژنرال هایزر و همکاری وی در ایران است (در حالی که بختیار هایزر را حتی یک بار هم رؤیت نکرده

است).

ادعای امروز او درباره سازش با شورای انقلاب ادعای تازه ای نیست ولی چرا سندي ارائه نمی دهد. اصلاً آقای قره با غى بر طبق چه مجوزى و بر طبق چه اختيارى بدون اطلاع نخست وزير مستول در روز ۲۲ بهمن مبادرت به تشکيل آن جلسه نمود که حاصلش (بيطرفى) ارتش بود. چرا ساعت ۱۲ آن روز نخست وزير را از تصميم شورای فرماندهان مطلع نمود. در همان ساعت بود که موج شورشيان به چند متري دفتر نخست وزيرى نزديك گردیده بود.

ارتشد قره با غى خوب مى دانست که انقلاب جلو در سريازخانه ها انتظار مى کشد تا به محض اعلام بيطرفى ارتش، حمله به سريازخانه هارا انجام بدهد. آن چنان که ديديم انجام داد. بختيار به عنوان نخست وزير قانوني از ارتش خواسته بود (در صورت حمله به آن بى درنگ آتش بگشainد) از قره با غى باید سؤال کرد که اگر بختيار با خمينى و مخالفان زدو بندی داشت در سال ۱۹۸۰ خمينى تروريستهاي خودرا برای کشتن بختيار فرستاده بود یاقره با غى؟

آيا در آن روزها بختيار مخفيانه با شورای انقلاب سازش کرده بود یا قره با غى؟

وقتی در جلسه ۲۵ دی ماه شورای فرماندهان به سپهبد معصومى پيشنهاد مى کند اعضای شورای انقلاب را دستگير کنيد قره با غى مى گويد شورای انقلاب؛ کى تشکيل داده؛ ما به آن کاري نداريم.

در اينجا باید به نقش ارتشد حسين فردوس است اشاره شود. او هم مانند قره با غى هم دوره اعليحضرت فقید بود و مدت ۹ سال در جمهوري اسلامي زندگى کرد و ظاهرًا هم به مرگ طبيعى درگذشت. قره با غى مى گويد از ۲۲ بهمن ديگر فردوس است را نديده است. برای اطلاع ايشان بد نیست بگوئيم وقتی فردوس است را برای مصاحبه تلویزيونى آوردند با چنان عزت و احترامى با او رفتار کردند که

روزنامه جمهوری اسلامی در شماره ۱۵ فروردین ۱۳۶۶ چنین نوشت: (برخوردی که با فردوست شد و تکریمی که از وی به عمل آمد چگونه قابل توجیه است . در حالی که ما حتی با مقامات رسمی جمهوری اسلامی هم این گونه برخورد نمی کنیم.)

از محتوای مصاحبه صحبت نمی کنیم گویا بسیار مطالب برای شناساندن شخصیت این فرد شوم می باشد. دفاع قره با غی از این عنصر مشکوك مبین فعل و انفعالاتی است که منجر به انهدام ارش و سقوط مملکت گردید.

به هر حال رفتاری که دادگاه انقلاب با امیران ارش کرد و اهانتهایی که نمود هیچ سنتی بارفتار مؤبدانه ای نداشت که رژیم تهران با فردوست کرد.

قره با غی به دور از انصاف به همقطاران خود که دیگر در قید حیات نیستند و اغلب آنها توسط رژیم پیرحمانه اعدام شدند می تازد و مستولیت وقایع شوم را به شانه آنان می گذارد. اویسی به عکس قره با غی ادعا می کند از مملکت فرار نکرد بلکه با اجازه شاه فقید و موافقت نخست وزیر وقت از راه عادی مملکت را ترک کرد. *

نامه خمینی به امرای ارش

در مطبوعات و نشریات مختلف نوشته شده که خمینی نامه ای به قره با غی و امرای ارش نوشته که تسلیم نهضت انقلابی مردم ایران بشوند و در این صورت تأمین برای آینده خود داشته باشند. چون گفته شد حامل این نامه داریوش فروهر هنگام مراجعت از پاریس همراه خمینی بود در کیهان لندن از قول فروهر این گونه توضیح داده شده است:

چنین نامه ای به عنوان امرای ارش وجود دارد. اما به آن سبب که کوشش رابط ما با ارش مبنی براعلام هم بستگی با مردم به جائی نرسید آن پیام هرگز منتشر نشد. *

مهندس جفروودی که در آخرین روزهای سقوط رژیم خانه اش مرکز دید و بازدید بختیار و بازرگان و قره باغی و دیگران بود در این باره چنین می نویسد:

در سال ۵۷ به علت نزدیک شدن سقوط کشور جلساتی باعده ای از علاقمندان ملکت از قبیل دکتر امینی و عبدالله انتظام داشتیم. بعد از تشکیل دولت بختیار چون او و بازرگان را خوب می شناختم به فکر افتادم که آنها را رویرو کنم. قرار شد روز ۳ بهمن در منزل یکی از رجال عمر خوش نام ملاقات کنند. صاحبخانه گفت ملکت در آستانه سقوط است اگر شما یک همت عالی سیاسی نشان ندهید ملکت از دست خواهد رفت. بازرگان گفت من و شاپور باهم نسبت به اوضاع آشفته ملکت تفاهم داریم ولی درباره راه حل توافق نداریم. بختیار گفت بازرگان به من می گوید تو استعفا کن و چون خمینی دولت تورا قبول ندارد ما یک دولت تشکیل می دهیم تو بیا توی دولت من. ولی من می گویم دولت من قانونی است و حاضرم ۵ وزارت خانه را به توانیم ولی بازرگان می گوید خمینی قبول نمی کند. بازرگان آمادگی پیدا کرد و گفت مجلس رستاخیزی را چه کنیم؟ گفتم شما وارد دولت شوید و شورای سلطنت به پیشنهاد دولت مجلسین را منحل کند. آن وقت دستتان باز می شود. بازرگان گفت پیشنهاد معقولی است ولی به دلائل مختلف عملی نیست. ساعت ۶ بعد از ظهر نخست وزیر برای اداره جلسه هیئت دولت رفت و قرار شد ترتیب جلسه بعد را بدهم. به فکر افتادم که در جلسه بعد هم نظامی ها باشند. با ارتشید قره باغی و سپهبد مقدم مذاکره کردم و به آنها ثابت کردم که اگر غائله ای روی دهد خطر متوجه ارتش می باشد که ضامن حفظ و بقای ملکت می باشد. قره باغی گفت این مطالب را به اطلاع نخست وزیر و اعلیحضرت می رساند. روز ۱۶ بهمن به قره باغی تلفن کردم که جلسه بعدی روز یکشنبه ۲۲ بهمن در منزل من خواهد بود.

روز یکشنبه ۲۲ بهمن از صبح زود بابختیار و بازرگان تلفنی

صحبت کردم. از دستور بختیار دایر به بمباران مسلسل سازی مطلع گردیدم. با قره باغی صحبت کردم گفت نمی توانم مسئولیت این کار را قبول کنم ولی امرای ارتش را برای یک جلسه فوری دعوت کرده ام که بیایند و تکلیف ارتش رامعین کنند. به بختیار تلفن کردم از رئیس ستادتان خبر دارید. گفت ساعت ۹ صبح می آید آینجا. گفتم نمی آید با فرماندهان جلسه دارد. سه بار با نخست وزیر تماس گرفتم گفت نتوانستم رئیس ستاد را پیدا کنم. ساعت ده و بیست و پنج دقیقه قره باغی تلفن کرد و گفت کار ما تمام شده از شما خواهش دارم که مرا با بازرگان در تماس بگذارید. گفتم کارتان چیست؟ گفت ما تصمیم به بیطرفی ارتش گرفته ایم، دستور داده ام سربازها را از خیابان ها جمع کنند. گفتم فوراً جریان را به نخست وزیر اطلاع دهید، با این اقدام نخست وزیر و همه کسانی که در نخست وزیری هستند کشته خواهند شد، شما مسئول جان آنها هستید، تا مطمئن نشوم که موضوع را به نخست وزیر اطلاع داده اید برای تماس شما با بازرگان اقدام نمی کنم. به نخست وزیر تلفن زدم هنوز از تصمیم رئیس ستاد و فرماندهان بی خبر بود. قرار بود به نخست وزیری برویم و به اتفاق بختیار به منزل من بیاییم. گفتم مثل این که اینها سنگر هارا به نخست وزیری نزدیک کرده اند و نمی توانم پیش شما بیایم. بعداً بختیار گفت قره باغی با او تماس گرفته و جریان را گفته شما به منزل بروید من هم می آیم آنجا. با بازرگان تماس گرفتم گفت مردم اسلحه زیادی به دست آورده اند. گفتم قره باغی می خواهد باشما تماس بگیرد. گفت فکر نمی کنم ضرورتی داشته باشد. من بعد از ظهر می آیم منزل شما. ساعت ۲ بعد از ظهر بازرگان و سحابی و امیرانتظام آمدند. جمعیت زیادی آنجا اجتماع کرده بود. سحابی از مردم خواهش کرد متفرق شدند. قره باغی و مقدم هم بالباس شخصی آمدند. قبلاً باید بگوییم اظهارات ایشان دریاره این که من گفته ام نخست وزیر استعفا داده کذب محض است. بختیار تلفن کرد و گفت من نتوانستم بیایم ولی با تلفن مدت ۲۰ دقیقه با

بازرگان صحبت کرد. اولین مطلب بازرگان این بود که حکومت نظامی را از ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر بردارند که قره باگی گفت ترتیبیش را می دهد. دومین مطلب این بود که به بختیار پیشنهاد کنیم استعفا کند. سومین مطلب این بود که ارتش طرفداری اش را از انقلاب اعلام کند که قره باگی امتناع کرد و گفت ارتش بیطرفی خودرا اعلام کرده است. مقدم گفت بازرگان در صحبت تلویزیونی خود بگوید که ارتش پشتیبان انقلاب است و چون قره باگی هم دسترسی به تلویزیون ندارد مطلب خانقه یافته تلقی می شود. بازرگان شروع به نوشتن متن نطق خود کرد و بعد به سوی تلویزیون رفت. ساعت ۹ شب قره باگی تلفن کرد که جمعیت به طرف ستاد بزرگ حرکت کرده که آنجا ۳۰ کارشناس نظامی آمریکائی هستند که ممکن است کشته شوند و از من خواست که از بازرگان بخواهم ترتیبی برای نجات آنها بدهد. به بازرگان گفتم و او هم یزدی را مأمور ساخت که بعداً معلوم شد کارشناسان را به محل اقامت خمینی برد و نجات یافتند. صبح دوشنبه ۲۳ بهمن قره باگی تلفن زد که من در دفتر بدره ای هستم. مردم به خانه من ریخته اند و به غارت مشغول هستند، به بازرگان اطلاع دهید که جلوگیری کند. بازرگان گفت دستور می دهم. به دفتر بدره ای تلفن زدم و مذاکراتم را با بازرگان گفتم و پی در پی چندبار با دفتر بدره ای مقاس گرفتم. ساعت ۱۱ صبح وقتی تلفن بدره ای را گرفتم یک نفر گوشی را برداشت و گفت بدره ای و بیگلری را کشته اند و دیگر اینجا تلفن نکنید.

روزنامه ایران تریبون از قول یکی از امراهی ارتش چنین می نویسد.

بر اساس صور تجلیسه ای که به دست آمده و مستند به اعترافات مقدم و امینی افشار و گروهی دیگر می باشد در جلسه ای دکتر نهاوندی پیشنهاد می کند که اگر ساواک لیستی از کسانی را که در

مطبوعات هستند و با ساواک کار می کردند و حالا تغییر چهره داده اند منتشر سازد مردم از آنها سلب اعتماد خواهند کرد. فردوست می گوید اینکار اگر زمان آموزگار می شد خوب بود ولی حالا دیر شده است، وضع هزاران بار از آنچه تصور می کنید خرابتر است، گزارشی دارم که نسخه های دوم بعضی از صور تجلیسات مفقود شده و در جلسات غایبندگان خمینی مورد بررسی قرار می گیرد، بدون این که قصد اسائمه ادب به همکارانم را داشته باشم می خواهم بگویم دشمن به خانه ما رخنه کرده است ولی باید بگویم (با همکارانم بدره ای - بیگلری - نشاط - خسروداد - امینی افشار) نقشه ای طرح کرده ایم در دو مرحله (عملیات صاعقه و عملیات تندر). در مرحله اول نیروهای کماندوئی کلیه تأسیسات رادیوئی و تلویزیونی را اشغال و اعلامیه شورای نظامی را خواهد خواند که گفته خواهد شد قصد ما کودتا علیه سلطنت نیست بلکه برای تحکیم مقام سلطنت می باشد. اگر این طرح موفق شد شورای سلطنت تا باز گشت اعلیحضرت کشور را اداره خواهد کرد. با اعلیحضرت مذاکره کرده ام موافقت نموده اند ولی اگر نتیجه نداد طرح (تندر) به اجراه در می آید که حدود ۴۵ هزار نفر از مخالفین توقيف و عده ای هم تیرباران خواهند شد. هیچکس حتی فرمانده نیروی هوایی به علت ارتباطات غیر روشن خود از این طرح خبر ندارد. حبیب اللہی سئوال می کند با آمدن خمینی به ایران وضع چه خواهد شد؟ مقدم می گوید رضا عطاپور به اتفاق دو نفر از مأمورین به پاریس می روند و ترتیبی می دهند که پای خمینی به ایران نرسد. حبیب اللہی می پرسد با ترور؟ فردوست جواب می دهد یکی از دوستان پیشک ما با عطاپور با آیت الله ملاقات می کند و همه چیز بخوبی پایان می یابد. تا چند روز به امر شورای نظامی انقلاب پرچم ها را نیمه افراشته خواهیم کرد و سپس همه چیز تمام می شود. این افسر معتقد است گزارشات توسط یکی از امرا به اطلاع مخالفین می رسد.

* * *

روزنامه پیام مصاحبہ ای از محمد تقی مصلحی را با ژنرال هایزر منتشر ساخت که چنین گفته است: من در ایران مرتب با نظامیان به خصوص باقره باغی - ربیعی - مقدم - طوفانیان - حبیب اللہی مقاس داشتم. معتقد بودم که ارتش می توانست اقدام مؤثری بکند چون گارد شاهنشاهی از انضباط کاملی برخوردار بود. ولی من معتقدم که قره باغی نقش مشکوکی داشته است. درباره مسافرت شاه به خارج معتقد بودم تا اوضاع آرام شود سفرش را به تأخیر اندازد ولی سولیوان معتقد بود که زودتر برود. من هرگز با اختیار ملاقاتی نداشته ام.

رحیم شریفی در کیهان لندن می نویسد:

به طور کلی آخوندها دنبال کنار آمدن با اختیار بودند. روز ۲۱ بهمن از منزل دکتر سنجابی تلفن کردند که آنجابرورم، رفتم و در آنجا دو آخوند دیدم. مکری و ابوالفضل قاسمی نیز حضور داشتند. مکری پرسید قرار بود با دکتر اختیار مذاکراتی انجام شود و نقطه نظرهای ایشان چیست؟ گفتم باید از خود ایشان سوال شود ولی چند مورد را می توانم بگویم خواهش کردند بنویسم. بعد از نوشتن با تلفن با دکتر اختیار صحبت کردم پس از چند اصلاح عبارتی آن را به مکری دادم.

روز ۲۲ بهمن مکری گفت حاضرید برای این ۵ مورد نوشته خود توضیحاتی به امام بدهید. گفتم باید با دکتر اختیار صحبت کنم. وقتی به نخست وزیری تلفن کردم دکتر اختیار ناراحت بود و گفت خودت را زودتر اینجا برسان برای این که امرای ارتش ضربه اساسی را برپیکر مملکت و ملت زدند. اعلامیه بیطریقی را تهیه می کنند و این امر مساوی است با تصرف پادگان ها و افتادن اسلحه به دست عناصر چپ و کشتار نظامیان. بلا فاصله طرف نخست وزیری راه افتادم. در آنجا منظره عجیبی بود. عده ای از مجاهدین همراه اویاش، سفارت اسرائیل را غارت کرده و با کامیون می بردنند.

گروههای چپ در جیپ‌های ارتش و اسلحه به دست تظاهر کرده نزدیک نخست وزیری صدای تیراندازی به گوش می‌رسید. وقتی وارد نخست وزیری شدم فرمانده گارد محافظ گفت از نخست وزیر خواهش کنید هرچه زودتر این جارا ترک کند، من طبق وظیفه تا آخرین فشنگ خواهم جنگید ولی نمی‌خواهم ننگ تسلیم بختیار را به او باش قبول کنم.

وارداتاق نخست وزیر شدم. بسیار نگران ارتش و کشتار افراد نظامی و غارت اسلحه بود و از اقدام امرای ارتش خیلی برآشته به نظر می‌رسید که گفتم بهتر است نخست وزیری را ترک کنید. او تلفن کرد تا هلیکوپتر بیاید. وقتی هلیکوپتر رسید همیگر را در آغوش کشیدیم و به امید دیدار از هم جدا شدیم. دکتر بختیار گفت قرار است ساعت ۳ بعد از ظهر برای مذاکره با بازرگان به منزل جفروندی بروم ولی با وضعی که پیش آمد مردد هستم زنگی بزن که این کار را کردم. جفروندی گفت آقایان آمده اند ولی از بختیار خبری نیست.

به هر حال هرچه بود گذشت. نباید گناه خود را به گردن دیگران بگذاریم و بعد به دخالت بیگانگان خیلی اهمیت بدهیم و در انتظار معجزه بیگانگان باشیم.

متاسفانه هنوز عده‌ای ازما نقش سیاست‌های خارجی و دولت‌های بزرگ را عاملی مطلق و منحصر به فرد در سقوط رژیم سابق و سلطط آخوندها بر کشور می‌دانند و در انتظار چاره اندیشی آنها نشسته‌اند. این عده هنوز پس از انتشار آن همه اسناد باور نمی‌دارند آمریکائیها که عامل اصلی مداخله و برداشتن شاه قلمداد می‌شوند خود در روزهای بحرانی ایران در کلاف سردرگمی دست و پا می‌زده و راه به جائی نمی‌بردند.

به نظر نگارنده عوامل عمدۀ سلطه آخوند‌ها بر ایران ضعف شاه و تسلیم جبهه ملی و تکیه بر آخوندها و خطای دید روشنگران و سازش چپ با خمینی و سرانجام روش بعضی از امرای ارتش بود.

چگونه رژیم سقوط کرد؟

روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ از روزهای مهم در تاریخ ایران می‌باشد که طرفداران رژیم جمهوری اسلامی آن را روز (انقلاب) و (فتح و پیروزی) می‌دانند و مخالفین رژیم جمهوری اسلامی آن را (روز سیاه) می‌خوانند و می‌گویند که دوران سقوط و اضمحلال ایران از آن روز شروع شده است.

به هر صورت باید در این باره بیشتر موشکافی کرد و حقایق بیشتری درباره تغییر اوضاع ایران به تاریخ سپرد. روز شنبه ۲۱ بهمن بحران در کشور به اوج خود رسید. فرمانداری نظامی تهران اعلام کرد که عبور و مرور از ساعت چهارونیم بعداز ظهر تاساعت ۷ صبح منوع است و این امر را برای استقرار امنیت در تهران اعلام داشت ولی خمینی اعلام کرد که مردم به این دستور حکومت نظامی اعتنای نکرده به خیابانها بریزند.

۴ اعلامیه فرماندار نظامی تهران در ۴۸ ساعت در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۴ اعلامیه از طرف فرمانداری نظامی تهران انتشار یافته که چنین می‌باشد:

۱ - اعلامیه شماره ۰۰ فرماندار نظامی تهران و حومه فرماندار نظامی تهران و حومه با توجه به حوادث پریش و دیروز ساعت منع عبور و مرور را افزایش داد. بمحض این اعلامیه از ساعت ۱۶/۳۰ دقیقه تا ۵ بامداد رفت و آمد در تهران و حومه منوع شده است.

۲ - اعلامیه شماره ۱۴ فرماندار نظامی

فرماندار نظامی تهران و حومه اعلامیه دیگری در ساعت ۸ شب منتشر کرد که طی آن با اشاره به رویدادهای پایتخت و درگیری های مسلحه، ساعت منع عبور و مرور را تا ساعت ۱۲ ظهر فردا (امروز) تمدید نمود. در این اعلامیه آمده است که فرماندار نظامی تهران و حومه بحکم وظیفه سنگینی که بعده دارد نمی تواند در مقابل عملیات ضدانسانی و وحشیانه عناصر اخلالگر و فریب خورده بی تفاوت بماند. علیهذا بدین وسیله ساعات عبور و مرور شبانه را تا ساعت ۱۲ روز یکشنبه ۲۲ بهمن تمدید می نماید.

اعلامیه شماره ۱۵

بر طبق این اعلامیه ۵ ساعت از مدت عبور منع عبور و مرور کاست.

اعلامیه شماره ۱۶

اهالی محترم پایتخت - اکنون که بر عموم همشهریان مسلم گردید عوامل آموزش یافته بیگانه در سطح شهر شروع به تخریب، آتش سوزی و تیراندازی علیه مردم و پرسنل انتظامی نموده و با تحریک احساسات مذهبی، مردم را به سطح خیابانها ریختند و در نظر داشتند که درگیریهایی به وجود آورده و موجبات خونریزی وحشتناک هم میهنان را فراهم نمایند علیهذا با توجه به اعلامیه هائی از آیات اعظم که در آن برای جلوگیری از خونریزی مسائلی را مطرح فرموده اند، فرمانداری نظامی به کلیه یگانها و عناصر انتظامی دستور داده است شبانه ضمن حفظ نقاط حساس به یگانهای مربوط مراجعه نمایند.

دکتر بختیار نخست وزیر قانونی ایران با قاطعیت می گفت سنگر خود را ترک نمی کنم و از قانون اساسی باقدرت دفاع خواهم کرد. مهندس بازرگان نخست وزیر وقت هم خود را موفق و پیروز می دانست و از بختیار می خواست که به انقلاب بپیوندد تا بیش

از این موجب خونریزی نگردد.
زد و خورد همافران و افراد گارد شاهنشاهی در منطقه فرح آباد
موجب کشمکش زیادی شد . در سراسر شهر حمله به مغازه ها و
آتش زدن بانکها رو به ازدیاد نهاد.

خمینی درباره اعلامیه فرمانداری نظامی چنین اخطار کرد:
این جانب بنا دارم که مسائل ایران بطور مسالت آمیز حل
شود لکن دستگاه ظلم و ستم دست به جنایت زده در شهرستانها به
مردم شجاع حمله کرده و در تهران لشکر گارد بطور ناگهانی به
نیروی هوایی که بطرز ناگهانی به ملت پیوسته حمله نموده و نیروی
هوایی به کمک مردم آنها را شکست داده اند. من این تعرض
غیرانسانی گارد را محکوم می کنم. من با آن که هنوز دستور جهاد
قدس را نداده ام و نیز مایل مسالت حفظ و قضایا موافق آرای
ملت و موازین قانون حل شود لکن نمی توان این وحشیگری را تحمل
کنم و اخطار می کنم که اگر دست از این برادر کشی برندازند
تصمیم آخر را به امید خدا می گیرم و مسئولیت آن با مت加وزین و
متجازرین است.

اعلامیه امروز حکومت نظامی خدعا و خلاف شرع است و
مردم بهیچوجه به آن اعتنا نکنند. هراس بر خودراه ندهید که به
خواست خداوند متعال حق پیروز است. *

بخیار هم در مجلس سنا چنین گفت:
راه استقرار دموکراسی کامل را قانون اساسی باز گذاشته ولی
متأسفانه مخالفین مایل به مذاکره در حد معقول نیستند و چون
برنامه مشخصی هم ندارند لاجرم باعث اغتشاش و تشنجه در سطح
ملکت شده اند. من آنجا که لازم است بهر قیمتی که باشد
ایستادگی خواهم کرد. من قبل از این که آیت الله به ایران بیاید
تذکر دادم هرخونی که ریخته شود مسئول آن را به اسم و رسم
معرفی خواهم کرد. آخوندها مرتب تحریک می کنند و هرقدر آنها

بخواهند دولت را متزلزل سازند موفق نخواهند شد. این میان تنها رأی ملت حاکم است و بس، من به ایستادگی ادامه می دهم و مسلماً پیروز کسی است که نیم ساعت مقاومتش بیشتر باشد.

بختیار گفت: شایعه کودتا و حمله به محل اقامت خمینی و دفتر مهندس بازرگان بکلی بی اساس است.

سرهنگ کیخسرو نصرتی رئیس ستاد پلیس تهران که پس از سقوط رژیم خودرا به کمیته انقلاب معرفی کرد و بلاقاصله آزاد شد در تاریخ دوم اسفند ماه ۱۳۵۷ طی مصاحبه ای درباره وقایع آن دوروز در شهر تهران چنین گفت:

مقامات ارتضی طرح کودتا ریخته بودند ولی در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بلکه گیج شده بودند. ارتشدید قره باغی پس از تخلیه کلانتریها سپهبد رحیمی را مورد مؤاخذه قرار داده بود درحالی که سپهبد رحیمی نمی دانست چرا بعضی کلانتریها بدون مقاومت تسلیم شدند. به این صورت دیگر روز یکشنبه ۲۲ بهمن هیچ عملی از پلیس و نیروهای انتظامی ساخته نبود و همه چیز به دست چریکها افتاده بود.

* * *

بنی صدر هم طی مصاحبه ای چنین گفت: به ما اطلاع داده شد که روز شنبه کودتا خواهد شد و یک لیست ده هزارنفری هم از سران انقلاب و شرکت کنندگان در آن تهیه شده بودتا همه را دستگیر و به نام عملیات (کورتاژ) نابود کنند. من گفتم قشون امکان ندارد این کار را انجام دهد بهمین جهت در خانه خود ماندم. وقتی حکومت نظامی ساعت چهارونیم بعداز ظهر شد امام هم گفت مردم به خیابان ها بریزنند. چون قشون از درون فرو ریخته بود مردم پیروز شدند.

* * *

روزنامه کیهان لندن از قول کارگری که در تظاهرات آن روز

میدان سپه شرکت کرده بود چنین نوشته است:

در میدان سپه شاهد همکاری نزدیک سرهنگی به نام (سرهنگ نصرتی یا نصرت زاده) با مردم بودم که وقتی کارکنان بانک سپه تصمیم گرفتند مجسمه رضا شاه را بردارند و او هم مردم رایاری می کرد تا هر کاری دلشان می خواست انجام دهند. مردم فریاد می زدند (ارتش حسینی شده - رهبر ارتش خمینی شده) بعداز سال ها عکس آن سرهنگ را در روزنامه ها دیدم که در جنگ کردستان کشته شده است.

در چنین وضع آشفته ای در ساعت ۲ بعداز ظهر ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ رادیو تهران اعلامیه فرماندهان نظامی را درباره بیطرفی ارتش منتشر ساخت. روزنامه ها نوشتند که بلا قاصله با جمع آوری تانکها از خیابان ها گروه زیادی از مردم به سازمان های نظامی و وزارت خانه ها و زندان ها هجوم آوردند و غارت مغازه ها شروع شد. تاسوعت دو و نیم بعد از ظهر خیلی از سازمان ها به دست شورشیان افتاد. رادیو ایران با پخش (سرود ای ایران، ای مرز پرگهر) چنین اعلام کرد:

(اینجات تهران است. صدای راستین ملت ایران، صدای انقلاب. امروز به همت مردانه ملت آخرين دژ استبداد فرو ریخت که یکی از آخرین آنها تصرف رادیو بود. صدای واقعی، این صدا به ملت ما نیرو داد و راهمان را هموار کرد تا بتوانیم همچون پاره ای کوچک از پیکر عظیم مردم صدای راستین انقلاب را به گوش جهانیان برسانیم. سپس رادیو تهران پیام خمینی را چنین خواند:

اکنون که به خواست خداوند متعال نیروی ارتش عقب نشینی و عدم دخالت خودشان را در امور سیاسی ابراز و پشتیبانی خودرا از ملت اعلام کرده اند با کمال مراقبت از اوضاع و درحال آمادگی خود را برای دفاع احتمالی و آرامش و نظم را حفظ نمایند، اگر اخلالگران بخواهند با آتش سوزی و خرابکاری فاجعه به بار بیاورند آنها را به

وظایف شرعی و انسانی شان آگاه گردانیده و نگذارید این ها موجب هتك حرمت ملت شود. به سفارتخانه ها حمله نکنید و اگر خدای نخواسته ارتش باز به میدان آمد واجب است آنان را با شدیدترین وجه دفع کرده از خود دفاع نمایند.

این جانب به امرای ارتش اعلام می کنم که در صورت جلوگیری از تجاوز و پیوستن به ملت و دولت قانونی اسلامی ما آنان را از ملت و ملت را از آنان می دانیم و مانند برادران با آنان رفتار می کنیم.

همچنین اعلامیه زیر از طرف خمینی صادر شد:

ملت مسلمان و قهرمان و مبارز ایران

در این لحظه حساس که به لطف خداوند مبارزات قهرمانانه شما سدهای استبداد و استعمار رایکی پس از دیگری می شکند و انقلاب اسلامی شما شکوفه ها و میوه های خودرا آشکار می سازد لازم می دانم ضمن ابراز تشکر و قدردانی از یکایک شما برادران و خواهران چند نکته را یاد آوری نمایم. شما در جریان مبارزات گذشته رشد اسلامی و انقلابی خودرا آشکار کرده اید و اکنون بیش از پیش لازم است که این رشد را به جهانیان نشان دهید تا بدانند مردم مسلمان ایران می توانند بدون قیومیت این و آن راه سعادت خودرا انتخاب نمایند و آن را از شما می خواهم که اولاً مانع هرج و مرج بشوید و نگذارید که آشوبگران و مفترضین به عملیاتی از قبیل غارت و آتش سوزی و مجازات متهمان و از بین بردن آثار علمی و فنی و صنعتی و هنری و اتلاف اموال عمومی و خصوصی دست بزنند. دشمن برای خراب کردن چهره نهضت ما از طریق نفوذ دادن افراد مفسد و مفترض در میان توده مسلمان دست به چنین کارها می زند تا نهضت مارا ارتجاعی و وحشیانه قلمداد نماید. من اکیداً اعلام می کنم هر کس دست به چنین عملیاتی بزنند از جامعه انقلابی ملت مطرود و در پیشگاه خداوند متعال مسئول است. ثانیاً توجه داشته باشید که انقلاب ما از نظر پیروزی بر دشمن هنوز به پایان

نرسیده است. دشمن از انواع وسائل و دسایس بهره مند است و توطنه ها در کمین می باشد. هوشیاری و انضباط انقلابی و اطاعت از فرمان های رهبری و دولت موقت اسلامی است که این توطنه ها را نقش برآب می سازد. ثالثاً فرادی از دشمن به عنوان اسیر در اختیار شما قرار می گیرند آنها را هرگز مورد خشونت و آزار قرار ندهید. همچنان که سنت اسلامی است به اسیران محبت و مهربانی کنید و البته دولت اسلامی به موقع آنها را محاکمه و عدالت را در مورد آنها اجرا خواهد کرد. از همه شما برادران و خواهران عزیز می خواهم که با دولت موقت انقلابی اسلامی که وارث سلسله خرابیهای دولت های فاسد گذشته است همکاری کنید تا به حول قوه الهی هرچه زودتر با همکاری یکدیگر ایران اسلامی آباد و آزاد مورد غبطه جهانیان را بسازید.

مهندس بازرگان پس از سقوط رژیم به عنوان رئیس دولت
موقت انقلابی پیام زیر را فرستاد:



خوشوقتم به ملت مبارز و مسلمان ایران که امروز در راه پر
پیج و خم و پر گردنه انقلاب نجات بخش خود با شنیدن اعلامیه
۵۷/۱۱/۲۲ شورایعالی ارتش به پیروزی دیگر نایل شده تبریک
بگویم.

در این تصمیم امرای ارتش اعلام بیطری درامور سیاسی و
پشتیبانی از تمام خواست های ملت با کمال قدرت نموده اند و
تیمسار ریاست ستاد ارتش در ملاقات های حضوری همکاری خودرا
با دولت موقت این جانب اظهار نمودند. جا دارد از کلیه افسران و
سریازان تشکر کنم چه آنها که قبل اعلام هم بستگی به جنبش ملی
و پیروی از رهبری عالیقدر انقلاب کرده و به صفوف ملت پیوسته
بودند و سهم بسزائی در این پیروزی داشتند و چه کسانی که با
توجه به حقایق انقلاب ملی و اطاعت از اعلامیه شورایعالی ارتش
دست از تعرض به مردم برداشته به واحدهای مریوطه باز گشتند. از
طرف دیگر به کلیه هموطنان عزیز و جوانان پر شور توصیه می
غاییم همانطوری که امام خمینی ارتضیان را از ملت و ملت را از
آنان دانسته اند برادروار با افسران و سریازان رفتار بنمایند و نه
تنها از هرگونه حمله، خرابکاری، آتش سوزی، آزار ، دخالت در
مؤسسات ارتشی و نیروهای انتظامی خودداری نمایند بلکه از
ساختمان ستاد رفع محاصره کنند و عمارت و تأسیسات و تجهیزات
ارتش و کلیه اموال و عمارت دولتی و عمومی را که ملک طلق
کشور و متعلق به مردم است حفاظت نموده و نگذارند اخلالگران و
بدخواهان و بی خردان خسارات و مزاحمتی فراهم آورند.

هموطنان لازم است حوصله به خرج داده و مهلت دهند تا
دولت با فرصت و بصیرت و عدالت امور مملکت و موضع و مقام
مسئولین را به جریان صحیحی بیاندازد. بدیهی است که درآشتفتگی
و هرج و مرج و دستپاچگی نه تنها کارها سروسامانی پیدا نکرده
صورت مطلوب نخواهد یافت بلکه خدای نکرده بدتر از گذشته
مصیبت بار خواهد شد.

روزنامه ها در تهران چنین نوشتند: ساعت ۷ بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن پس از آن که پیام های رهبران انقلاب از رادیو خوانده شد و پس از آن که مجاهدین و فدائیان خلق آخرین دژهای استبداد را درهم شکستند خبر سقوط پادگان جمشیدیه به ستاد می رسد. درستاد نگرانی به چشم می خورد که مردم خشمگین همدستان رژیم را که در آنجا زندانی هستند خود قصاص کنند. از سوی نخست وزیر بیانیه پخش شد که در پادگانها از آسیب رساندن به زندانیان خودداری کنند.

مردم ارتشید نصیری - دکتر نیک پی - دکتر آزمون - مهندس روحانی - سالارجاف - سپهبد رحیمی - سپهبد صدری را دستگیر می کنند.

سپهبد کمال - سپهبد طباطبائی - سرتیپ امیر افشار - سرتیپ جناب دستگیر می گردند ولی سپهبد کمال آزاد شد. در همان ایام یکی از روزنامه ها نوشت که مردم برگردان نصیری طنابی انداخته و او را به یک ماشین لندرور استه در خیابان در حالت دویدن می برند که وقتی خبریه خمینی و بازرگان رسید دستور داده شد که با اسیران از این قبیل رفتارها نکنند. شب هنگام (حسینی) گوینده رادیو اعلام کرد بر اساس اخبار رسیده نیروهای گارد سلطنتی به طرف تلویزیون حرکت کرده اند و از مردم استمداد طلبید. تعداد زیادی افراد مسلح به آن سو حرکت کردند. همچنین در تلویزیون گفته شد که آب تهران را مسموم کرده اند که بلا فاصله تکذیب شد. سرلشکر نشاط فرمانده گارد شاهنشاهی طی بیانیه ای چنین اعلام داشت:

ما روزی نام مان گارد شاهنشاهی بود ولی فردا که ملت نام دیگری به ما بدهد قبول می کنیم. ما اسلحه برگی داریم و باعث وحشت نمی شویم. علیه ما خبر دروغ منتشر کرده اند. ۴۸ ساعت قبل پیشنهاد من این بود که به ملت بپیوندیم. به کلام الله سوگند

ما کسی را فرستادیم نزد تیمسار قره باگی و مهندس بازرگان و گفتیم ارتش باید از مسائل سیاسی دور بوده و حدتش حفظ گردد. از طرف ما اعلامیه دروغ منتشر می کنند. همه افراد ما در لویزان هستند. در آرامگاه و نخست وزیری همه تسلیم شدند. ما حتی بدون دلیل خیلی کشته داده ایم مهم نیست ولی حق کجا می رود، ما حتی در سلطنت آباد و سایر جاها گفتیم به مردم تیراندازی نکنید. به ملت بگوئید به پیام امام توجه کنند. وقتی امام می گویند به ارتشی ها حمله نکنید باید مردم رعایت کنند.

تیمسار ریبعی هم پیام داد که نیروی هوائی پیش از سایرین به انقلابیون پیوستند و گفت خبر تمرکز نیرو در قصر فیروزه و مشابه آن جعلی است. ما در کنار ملت و در کنار انقلاب هستیم.

روز ۲۳ بهمن رادیو تهران چنین خبر داد:

امروزدکتر اردلان وزیر دربار از حضور در محل کارش خودداری کرد و طی پیامی خطاب به کارکنان دربار اعلام داشت که از امروز دیگر در آنجا سمتی ندارد و به هوشنسگ دیده بان نماینده کارمندان دربار مأموریت داد که همبستگی کارکنان دربار رابه انقلاب اعلام دارد.

فرماندهان نیروهای سه گانه زمینی - هوایی - دریائی استعفای خود را تقدیم خمینی کردند که از طرف دولت موقت معاونین نیروها به سپرستی نیروها منصوب گردیدند.

روز ۲۳ بهمن روزنامه آیندگان چنین نوشت: (شاہنشاهی ایران منقرض شد).

خبرگزاریها چنین خبر دادند:

کارتر گفت که آمریکا آماده همکاری با دولت انقلابی ایران به ریاست مهندس بازرگان می باشد. همچنین کارتر در پاسخ خبرنگاری که سئوال کرده بود چرا آمریکا از حمایت بختیار دست برنداشت و آن را اشتباه آمریکا خواند گفت سیاست آمریکا از ۱۵ سال گذشته این بوده که حکومت قانونی هرکشور رابه رسمیت

بشناسد و ایران هم از این مسئله جدا نبوده است. تا شاه در ایران بود ما شاه را به رسمیت می شناختیم، وقتی هم بختیار نخست وزیر قانونی بود اورا می شناختیم حال که مجلسین منحل گردیده و بختیار هم کنار رفته مابازرگان را به رسمیت می شناسیم. سیاست ما این نیست که هیچ رهبری را به کشوری تحمیل کنیم. تنها یک بار دچار اشتباه شدیم که آن هم درباره ویتنام بود که دیگر تکرار نخواهد شد. این اراده ملت ایران بود که رژیم سابق را سرنگون کرد و حکومت فعلی را جانشین آن ساخته است. سفارت ما در تهران با بازرگان تماس گرفته و او هم نسبت به حفظ جان آمریکائیها اطمینان داده است. هدف ما این است که ایران یک کشور مستقل و با ثبات باشد و پیوسته آماده هستیم که با این کشور کار کنیم. نفت ایران از نظر آمریکا و سایر کشورها ی جهان حائز اهمیت است.

کاسکین صدر هیئت رئیسه شوروی طی تلگرافی به مهندس بازرگان دولت موقت ایران را به رسمیت شناخت و اعلام آمادگی کرد که روابط دو کشور براساس برابری حقوق و حسن همکاری و احترام به حاکمیت ملی و عدم مداخله در امور یکدیگر توسعه یابد. پس ط توسعه همکاری دوجانبه بدون شک درتحکیم وامنیت بین المللی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد.

دیوید اوئن وزیر خارجه انگلستان گفت وقایع جاری ایران تأثیری دراستراتژی انگلستان در منطقه خلیج فارس نداشته است. دولت انگلستان قصد مداخله در امور داخلی ایران راندارد و علاقمند است که بداند شوروی هم چنین قصدی ندارد.

حافظ اسد اولین رهبر کشور عربی بود که پیروزی انقلاب اسلامی ایران را تبریک گفت و اعلام داشت که ما حمایت کامل خودرا از رژیم جدید که به دنبال انقلاب اسلامی روی کارآمدۀ اعلام می داریم.

فرانسوا میتران رهبر سوسیالیستهای فرانسه پیش بینی کرد که انقلاب هائی نظیر انقلاب ایران در کشورهای اسلامی همسایه

روی خواهد داد. شیعیان زیادی در عراق و آسیای مرکزی و جمهوری های سوری زندگی می کنند که این وضع در آنها خیلی اثر دارد. انقلاب ایران رژیم های مرتजع منطقه را زیر و رو خواهد کرد. در ایران هر کاری ممکن است اتفاق بیفتد. ***

خبرنگار روزنامه اطلاعات در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ چنین می

نویسد:

وقتی به کمیته انقلاب اسلامی رسیدم دریائی از انسان پر خشم و خروش باتفنگ و مسلسل وضع رابه صورت صحرای محشر درآورده بودند. همافران یک افسر را با چشمان بسته در میان (مرگ بر شاه) آوردند. سرتیپ فضل الله ناظمی که در نخستین لحظات انقلاب به ملت پیوسته بود فرمانده پادگان فرح آباد است که تنها پادگان او مصون مانده و وقتی گارديها به نیروی هوایی حمله می کنند او حجت الاسلام عابدی را دعوت می کند که برستاد او نظارت کند. او می گويد من و معاونم سرهنگ توکلی طی نامه ای به نهضت انقلابی مردم ابراز وفاداری کرده بودیم. طبقه دوم ستاد محل دفتر موقت نخست وزیر و زندانیان بازداشتی و دفتر مشاورین است.

دکتر یزدی و صدر حاج سید جوادی سخت در تکapo هستند. افسران و شخصیت های وابسته به رژیم دستگیر و پی در پی به ستاد آورده می شوند. سروان قبادی و سروان فیاض و سروان محب که به گفته همافران در هواپیمائی که قرار بود امام را بیاورد دستگاری کرده بودند دستگیر شدند. وقتی تیمسار کمپانی را دستگیر می کنند همافران به شدت اعتراض کرده می گویند اگر تیمسار کمپانی نبود در شب حمله گارديها همافران به قتل می رسیدند. او درهای اسلحه خانه هارا به روی همافران گشود و به انقلابیون پیوست. یک مرد قوی هیکل که کلاه پوستی به سرداشت سرلشکر خسروداد را آورده بود، او بازوی قدرتمند شاه بود که روزی

گفته بود یک ساعته تهران را بباران و فتح می کند.

هراه احمد خمینی به بازداشتگاه اسرا رفتیم. جماعت گوش تا گوش نشسته بودند. دانشی و نیک پی مرتب غاز می خواندند. یکی از محافظان گفت از صبح تا به حال سیصد رکعت غاز خوانده اند.

سالارجاف - تیمسار رحیمی - تیمسار فتحی مقدم - تیمسار نادر جهانبانی - تیمسار محققی - تیمسار ربیعی - ارتشدند نصیری - سپهبد صدری - سپهبد برنجیان - سرلشکر امینی افشار - سرلشکر نوذری بقاء - سرلشکر ناجی - دکتر شیخ الاسلام زاده - مهندس روحانی - منوچهر آزمون - همدانیان و دیگران بودند. سپهبد صدری می گفت من به دستور شاه به زندان افتادم. آزمون هم می گفت که من همیشه باشه درگیری داشته و بازداشت شده ام، پرونده ام را بخوانید خیلی روشن است. مهندس روحانی می گوید با تلاش من بوده که مردم تهران صاحب آب و برق شدند.

رویروی اتاق بزرگ زندانیان اتاق کوچکی بود که هویدا در آنجا نشسته و کتابهای زیادی در کنار داشت. احمد خمینی از او می پرسد از همه چیز راضی هستید، از غذا و طرز رفتار باشما؟ هویدا می گوید بسیار ممنونم همه چیز خوب است حالا که انقلاب به ثمر رسیده امیدوارم جوانان و مردان انقلابی که کارهارا به دست می گیرند دچار اشتباه نشوند. اگر می گویند ما خراب کرده ایم شما اصلاحش کنید.

به راستی هیچکس باور نمی کرد که (مردان تمدن بزرگ) و (بازیگران عصر پهلوی) در برابر داوری ملت و عدل اسلامی قرار گیرند. چیزی که هیچکس فکرش را نمی کرد.

خمینی طی بیاناتی چنین گفت: خداوند تبارک و تعالی مقدراتی دارد که هیچکس نمی فهمد. به واسطه فشار محمدرضا شاه

دولت عراق محل ما را معاصره کرد و گفتگوهایی به عمل آمد. به آنها اخطار کردیم که وظیفه شرعی و دینی خودرا انجام می دهیم و شما هر کاری می خواهید بکنید، به تبعید شما هم اهمیتی نمی دهیم، بهمین جهت خواستم به کویت بروم مرا راه ندادند. از دولت های کویت و عراق گله ای ندارم خداوند تقدیری فرموده بود ما غافل بودیم بنایمان بود که به سوریه برویم ولیکن تقدیر خدا چیز دیگری بود. به پاریس رفتیم تا مسائل مربوط به ایران بیشتر در دنیا پخش شود، محمد رضا سالی صدمیلیون دلار برای تبلیغات گذاشته بود ولی ما پیروز شدیم.

وقتی به ترکیه و عراق تبعید شدیم اندکی در کارها فترت ایجاد شده بود ولی از یک سال و نیم پیش عواملی پیدا شد که این حرکت در عراق شروع و در فرانسه تعقیب گردید. ما بعد از خداوند مرهون ملت ایران خصوصاً مستمندان هستیم نه اشراف و اعیان و بالادستی ها. همه فریاد زدند که (ما استقلال و آزادی می خواهیم - رژیم سلطنت نمی خواهیم - جمهوری اسلامی می خواهیم) پابرهنه ها خون دادند و پیروز شدند. قدرت خداوند و قدرت ایمان ملت شکوفائی پیدا کرد ، با دست خالی یک سلطنت ۲۵۰۰ ساله را از ریشه کند. در صورتی که پشت سر آن آمریکا و چین و شوروی و همه ابرقدرتها بودند و تمام سلاح های مدرن را در اختیار داشت ولی ملت حتی تفنگ نداشت لیکن قدرت ایمان و قدرت خدا کمک کرد.

رئیس جمهور آمریکا در پاریس به من پیغام داد که زود است به ایران بروید. همین پیشنهاد موجب شد که زودتر بیایم تا هرچه می خواهد بشود. من فهمیدم که می خواهند مرا آنجا نگه دارند و توطنه هارا تقویت کنند تا دیگر ما نتوانیم کاری بکنیم. من اعلام کردم که خواهم رفت که فرودگاههارا بستند و وقتی باز کردند ما آمدیم. از همه اطراف و اکناف برای استقبال آمده بودند. ما نخست وزیر تعیین کردیم گفتند توقيفش می کنیم. گفتیم دیگری را تعیین خواهیم کرد ولی آدمی که می خواست نخست وزیر را توقيف کند

چون خوی بیابانی داشت فرار کرد. از همه می خواهیم بختیار را تحویل بدهند چون کشتار کرده است.

آن محمد رضا با آن قدرت عظیم و پشتیبانی ابرقدرتها و الان هیچیک از مالک دنیا قبولش نمی کنند. همان رفیق شفیق خودش ملک حسن گفته ما پادشاهی او را قبول نداریم. دولت های دیگر گفته اند ما اورانی پذیریم، ما او را خواهیم آورد و آنچه را که برده از او پس می گیریم.

الان مملکتی که در دست ماست یک مملکت درهم ریخته، همه چیزش خراب، پول این نفت که باید به نفع ملت صرف شود صرف خرید اسلحه می شود. اسلحه به درد ما نمی خورد. این خیانت بزرگی بود که نفت را بدهیم و اسلحه بخریم. در اینجا آمریکا پایگاهی داشت که در مقابل سوری اگر جنگی شد از آن استفاده کند.

یک ارتش غیرملی و متکی بر غیر تربیت کردند. اقتصاد مارا به کلی شکست دادند. الان در همه چیز محتاج به خارج هستیم، در صورتی که اگر یک استان مملکت را درست کرده بودند برای همه کفایت می کرد. کشاورزی و دامداری و مراتع را از بین بردن و برای همه چیز محتاج خارج شدیم. من امیدوارم همه ملت های اسلام متحد شوند و یک دولت بزرگ اسلامی تشکیل دهند تا این دولت برهمه دنیا غلبه کند.

اظهار نظر درباره مسئولیت سقوط رژیم

درباره اینکه مسئولیت سقوط رژیم با کیست؟ مطالب مختلف در نشریات دیده می شود که هر کس از زاویه دید خود اظهار نظر می کند. لازم است در این مورد دقت و موشکافی شده عوامل مختلف را مورد بررسی قرار داد که این از وظایف اصلی مورخان می باشد. فقط اظهار دو تن از مقامات آن روز در اینجا نقل می گردد.

ارتشبد قره باغی از توضیحات مفصل خود در نشریات مختلف چنین نتیجه می‌گیرد:

هرچه در رویدادهای آن زمان ایران بیشتر دقت می‌شود، بهتر روشن می‌گردد که تمام این وقایع بحران ۱۳۵۷ ایران یعنی خروج اعلیحضرت از کشور، آمدن خمینی به ایران، ایجاد هرج و مرج در کشور و در ارتش، به قدرت رسیدن خمینی و بالاخره سقوط رژیم نتیجه همکاری‌های مخفیانه اختیار با مخالفین و ژنرال‌ها یزد و همکاران وی در ایران است.

دکتر بختیار چنین می‌نویسد:

اگر ارتش که طبق قانون می‌بایست از دولت اطاعت می‌کرد تا اندازه‌ای در اختیار من بود می‌توانستم با سلاح قانونی که خود ضامن و غایب‌نده اش بودم با خمینی طرف شوم، این نیاز دوچندان حیاتی بود، چون من با آشوبگران طرف بودم که از بابت ابزار جنگی هم در مضيقه نبودند.

خیانت سران ارتش نمی‌بایست کل ارتش را که از نهاد‌های بزرگ ملی است بی اعتبار سازد. قره باغی که شاه برای من به جا گذاشت فردوست که از نزدیکان اعلیحضرت بود با استفاده از مختصراً همدستی رئیس ساواک ۲۵ امیر ارتش را در سورا بعالی نیروهای مسلح که موجودیت قانونی نداشت و فقط برای نیازهای ظاهری ابداع شده بود گردهم آورده و قطعنامه کذائی را صادر کردند. این فکر ساخته و پرداخته این حضرات نبود، اینان یکی از راه حل‌های پیشنهادی هایزد را قبل از ترک ایران انتخاب کرده بودند.



تُرور و قتل و اعدام امرای ارتش

از رویدادهای تاسف آوری که در نخستین روزهای پیروزی مخالفین رژیم روی داد تُرور و اعدام و قتل گروهی از امرای ارتش بود که انسانهای ارزنده‌ای بوده و وجودشان همیشه برای کشور مفید بود. چون بعداً این اعدام‌ها ادامه یافت لازم است به تفصیل ذراًین باره مطالبی منتشر گردد. فعلاً به همان اخبار روزهای نخستین انقلاب اشاره ای می‌گردد

تُرور بدراه ای - بیگلری - نشاط

یکی از افسران رشید و خوش نام ارتش ایران سپهبد بدراه ای بود که باداشتن مشاغل مهم و حساس از او به نیکی یاد می‌شد. چند بار از من دعوت کرد که به لویزان رفته و برای فرماندهان و امرای

ارتش درباره امور پارلمانی و نحوه قانونگذاری در ایران صحبت کنم. هنگام بحث و گفت و شنود با امرای ارتش می دیدم هم اطلاعاتش خوب است و هم اهل سخنرانی و بحث و استدلال می باشد. وفاداری او به شاه به صورتی بود که انتشار داشت شاه هنگام ترک کشور فرمان نخست وزیری به او داده بود که درصورت لزوم مورد استفاده قرار داده و زمام امور کشور را به دست بگیرد چنان که روز ۱۹ بهمن ۵۷ خبرگزاری ها خبر دادند که تیمسار بدله ای فرمان نخست وزیری گرفته و نقل و انتقالات ارتش بهمین منظور می باشد.

تپور او و سرلشکر بیگلری فرمانده گارد جاویدان در روز ۲۳ بهمن از حوادث مهمی است که هنوز اسرار آن فاش نشده است. استوار یکم حاج محمدی راننده سرلشکر بیگلری چنین اظهار داشته است: (ساعت ۹ صبح روز دوشنبه ۲۳ بهمن تیمسار را نزد تیمسار بدله ای بردم. هنگامی که آنها در اتاق مشغول مذاکره بودند دیدم مردم به داخل ستاد ریخته اند. من به آنها جریان را اطلاع دادم. مردم سعی داشتند به سرعت به سمت اسلحه خانه بروند. سپهبد بدله ای و سرلشکر بیگلری تصمیم گرفتند که با هلیکوپتر ستاد را ترک کنند و به من گفتند تو ماشین را به لویزان ببر که من هم آنجا رفتم. چون از آنها خبری نشد به خانه ام بازگشتم. شب در روزنامه خواندم که بیگلری توسط راننده اش ترور شده که بکلی دروغ است. او وابستگی خودرا به ملت اعلام کرده بود دیگر علتی برای تپور او وجود نداشت.)

در آن روزهای پرآشوب خیلی از افسران که در دسترس خرابکاران قرار گرفته بودند کشته شدند. سپهبد جعفریان فرمانده لشکر و استاندار خوزستان که از اهواز عازم پایگاه وحدتی بود هلیکوپترش سقط کرد که گفته شد در آن بمب گذاشته و یا هلیکوپتر را دچار نقص فنی کرده بودند. سرلشکر تقی ریاحی توسط مردم در تهران زخمی شده بود که او رابه بیمارستان ارتش بردند. سرتیپ

علی وفایی معاون لشکر زرهی قزوین که خود را به تهران رسانیده بود مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد. روزنامه ها نوشتند ۱۳ امیر ارتش به قتل رسیدند.

تیمسار عسکری از افسران گارد شاهنشاهی در باره ترور

بدره ای و بیگلری به نویسنده کتاب چنین می گفت:

آنها به دست فلسطینی ها ترور شدند. زیرا وقتی اعلامیه بیطری ارتش منتشر شد همه افسران و گروهبانها و محافظین پایگاههارا ترک گفتند ولی تیمسار بدره ای و تیمسار نشاط و من و چند تن دیگر در اتاق های خود بودیم تا کارهارا انجام دهیم و روز ۲۳ بهمن هم به کار خود ادامه دادیم. وقتی خبردادند که گروهی مسلح به رهبری تعدادی فلسطینی برای تصرف پادگانها حرکت کرده اند ما از اتاقها بیرون آمدیم و حتی گروهبان محافظ من یک اتومبیل را حاضر کرد و سویچ را هم روی آن گذاشت و کیف اسلحه را هم کنار دستم نهاد. وقتی سوار اتومبیل شده داشتم خارج می شدم که دیدم گروه مسلح وارد پایگاه شدند. همین وضع هم درباره سپهبد بدره ای پیش آمد منتها او با تلفن مشغول مذاکره بود که قدری طول کشید تااز اتاق خارج گردد. وقتی تلفن تمام شد و همراه تیمسار نشاط حرکت کردند ترورستهای مسلح سر رسیدند و وقتی آنها را شناختند شروع به تیر اندازی کردند که این دو افسر رشید همانجا در خون خود غلطیدند.

یکی از امراض ارتش می گفت در روز ۲۳ بهمن سپهبد بدره ای در دفتر کار خود مشغول بود و با همکاری سرلشکر خسروداد و چند تن از امراض ارتش قصد داشتند با هلیکوپتر به قزوین رفته و تیپ قزوین را که آمادگی داشت در اختیار بگیرند و کودتا کنند. مهندس بازرگان با تلفن با سپهبد بدره ای تماس گرفته و می گوید قرار است مذاکراتی با تیمسار صورت بگیرد. دو اتومبیل می فرستد که تیمسار بدره ای و چند تن دیگر را که نزد او بودند به

دفتر بازرگان بیرون. دو اتومبیل می‌رسد و آنها سوار می‌شوند که ناگهان دو اتومبیل مسلح دیگر که گویا مجاهدین خلق در آن بودند به اتومبیل حامل بدله ای حمله کرده و اورا مقتول و سرلشکر نوذری بقاء را مجروح می‌نمایند. سرلشکر نوذری بقاء را به بیمارستان تحریش می‌برند که از بیمارستان به زندان منتقل و پس از چندی اعدام می‌گردد.

(۱ - ع تافته) در مجله روزگار نو درباره ترور بدله ای و بیگلری چنین می‌نویسد:

روز ۲۳ بهمن سرلشکر قرنی پس از انتصاب به ریاست ستاد ارتش با فردوست ملاقات می‌کند و به او می‌گوید دولت بازرگان از شما دوکار را خواسته است یکی اینکه رؤسای نیروهای سه گانه را تعیین کنید و دیگر این که بدله ای و نشاط و خسروداد می‌خواهند با کمک افراد گارد جاویدان و باقیمانده لشکر گارد کودتا کنند که این اقدام جز خونریزی نتیجه ای ندارد، با آنها مذاکره کنید که دست به این کار نزنند. سپس قرنی به بازرگان تلفن می‌کند و بین بازرگان و فردوست مذاکره تلفنی می‌شود. فردوست می‌گوید در این باره بامقامات صحبت کرده اید؟ بازرگان می‌گوید همان مقامات این دستور را به من داده اند. سپس سپهبد حاتم برای نیروی زمینی - سپهبد آذربزین برای نیروی هوائی - دریادار مدنی برای نیروی دریائی پیشنهاد می‌شوند. قرنی گفت از درجات پائین‌تر می‌خواهیم که فردوست گفت من آنها را نمی‌شناسم. درباره تقاضای دوم فردوست گفت سعی می‌کند وسیله تلفن با آنها صحبت کند که مقدور نشد فقط به خانم بدله ای می‌گوید چون جان شوهر شما در خطر است بگوئید با تلفن با من صحبت کند. پس از آنکه قرنی اطلاع پیدا می‌کند که کوشش فردوست برای تماس با آن سه نفر بجایی نرسیده می‌گوید تیمسار خیلی متأسفیم که آنها حاضر به مذاکره باشما نشده اند و ناچار هستیم برنامه دیگر را اجرا کنیم.

(محتملاً اعظام گروهی برای ترور آنها بوده است).

رابطه فردوست و قرنی از آنجا صمیمانه شده بود که در زمان شاه وقتی قرنی به حبس محکوم می‌گردد او نامه خانم قرنی را که به شاه نوشته بود (قرنی در زندان مریض است و بچه هایم وضع بدی دارند) به عرض شاه می‌رساند و قرنی را از زندان آزاد می‌کند. همچنین بار دیگر ده مکانیزه قرنی را که زارعین گرفته بودند در اختیار او می‌گذارد یعنی دفتر ویژه رسیدگی می‌کند چون مکانیزه بود و مشمول اصلاحات ارضی نبود شاه دستور می‌دهد به قرنی پس داده می‌شود.

البته همه این افسران منصب شده هم سرنوشت بدی داشتند. سپهبد حاتم اعدام شد. در بادارمدنی از کشور خارج گردید. سپهبد آذر بزرین هم به خارج می‌گریزد و قرنی هم ترور شد.

سپهبد حاتم از افسران تحصیل کرده ارتش محسوب می‌شد و قائم مقام رئیس ستاد بزرگ بود که در ماههای آخر سلطنت شاه به مذهبیون تمايل پیدا کرده بود. تذکرات او در جلسه ۱۶ آذر ۵۷ شورای امنیت ملی باعث شد که از هاری با شاه مذاکره کند و اجازه تظاهرات تاسوعاً و عاشورا را بگیرد. (۱۹ و ۲۰ آذرماه ۵۷) که این تظاهرات مقدمه و شروع انقلاب بود. مذاکرات حاتم و فردوست در جلسه ۲۲ بهمن ۵۷ شورای عالی ارتش منجر به اعلام بیطری ارتش و صدور آن اعلامیه شد. سپهبد حاتم در دفاعیات خود هم گفت (گفتم باید به ملت بپینویدیم و اعلام هم بستگی کنیم تا به این برادر کشی خاتمه داده شود. چون شاه به مملکت بر نمی‌گردد و ما باید در بقاء ارتش و نگهداری آن تلاش کنیم). وقتی حاتم در قائم مقامی نیروی زمینی بود به دستور دادستان انقلاب دستگیر و محکمه و به سه سال زندان محکوم می‌گردد، پس از صدور رأی یکی از همکاران سپهبد مدرک جدیدی علیه او به دادگاه انقلاب ارائه می‌کند که در مقام خود به شاه گزارش داده بود که برای مقابله با شورشیان، ارتش مجاز به تیراندازی باشد و موافقت شاه

راهم جلب می کند و این مطلب را با امضای خود به تمام پادگانها ابلاغ کرده بود. بابه دست آمدن این مدارک دادگاه انقلاب محاکمه را تجدید و اورا اعدام می کند.

نویسنده کتاب شخصاً سپهبد حاتم رافی شناختم. از خانواده های سرشناس گیلان بود. ارتشی ها و گیلاتیها که او را خیلی خوب می شناسند می گویند یکی از با ارزشترین افسران ایران بود. به چند زبان خارجی تسلط کامل داشت. اطلاعات نظامی او بطوری بود که در کنفرانس های بین المللی که مقامات نظامی شرکت می کردند او از طرف ارتش ایران شرکت می کرد و تسلط او همه را دچار تحسین می نمود. آنها می گویند نظیر او در ارتش ایران و شاید در خیلی از ارتشهای دنیا کم بود. هیچگونه آلودگی مادی و سیاسی هم نداشت.

شب ژنرال ها



سرلشکر خسروداد

سپهبد رحیمی

از زشت ترین کارهایی که در نخستین روزهای سرنگونی رژیم

صورت گرفت اعدام چهارتن از ژنرال های ارتش ایران در روی پشت بام مدرسه رفاه بود که موج انزجار را علیه حاکمان جدید به راه انداخت. زیرا یکی از ژنرال ها سپهبد مهدی رحیمی بود که او را خیلی خوب می شناختم. افسری شریف و رشید و درستکاری بود که تا آخرین لحظه هم به شاه و سوگندی که یاد کرده بود وفادار ماند و روش او تحسین مخالفین رژیم سابق و حتی خود خمینی را برانگیخت. مرد و مردانه ایستاد و از قسمی که خورده بود دفاع کرد.

روزنامه کیهان چاپ لندن درباره اعدام چهارتن از امرای ارتش بر بام مدرسه علوی چنین می نویسد:

در شب ۱۶ فوریه ۱۹۷۹ به وسیله دکتر ابراهیم یزدی نام ۶۳ نفر که باید اعدام شوند به خمینی داده می شود. خمینی از احمد پسرش که در اتاق بود قلم می گیرد و جلوی اسامی ارتشد سپهبد نصیری - سپهبد رحیمی - سرلشکر خسروداد - سرلشکر ناجی علامت می زند و می گوید فعلاً همین ها. یزدی می گوید چنانکه بقیه را فرصت دهیم احتمال کودتا و بلوای می رود که خمینی با لحن آمرانه ای می گوید: (همین که گفتم) در آن اتاق که یزدی دوزانو و با ادب جلوی خمینی نشسته بود احمد خمینی - صادق خلخالی - هادی غفاری - آذری قمی - مشکینی در مقابل او ایستاده بودند که در ساعت ۰۲:۳۰ همان روز چهارتن امیر ارتش را با چشمان بسته به سوی پشت بام می برند. درین راه سرلشکر ناجی ابراز ناراحتی می کند که سپهبد رحیمی با صدای رسای نظامی به او می گوید (تیمسار قوی باش). ناجی می گوید پس مرا حلال کن. باز هم رحیمی می گوید در راهی که ما جان می دهیم حلال شده خدائی و وجودائی هستیم، برو به امید دیدار در آن دنیا. در پشت بام هریک از این چهارتن امیر ارتش را در مقابل دیوار قرار داده یک دسته پنج نفری فلسطینی باروسری قرمز و لباس مخصوص خود با ۵ قبضه تفنگ آماده فرمان بودند. خبرنگاران داخلی و خارجی می گویند گویا فرمان شلیک را یزدی می دهد و حتی تیرهای خلاص را



جنازه چهارتن از امرای ارتش (ارتشد نصیری - سپهبد
رجیمی - سرلشکر خسروداد - سرلشکر ناجی) پس از اعدام بربام
مدرسه علوی)

یزدی و خلخالی با پارابلوم به شقیقه آنها شلیک می کنند. خمینی که در اتاق نشسته بود از صدای تیر خلاص متوجه می شود که کار تمام شده و یزدی نزد او آمده و میخواهد که برای مشاهده اجساد بیاید. خمینی به پشت بام می آید و با نوک پا به جسد تیمسار رحیمی زده می گوید (استقامت و قدرت را از این یاد بگیرید) آنگاه چون پایش به مرده خورده بود ناچار وضع می گیرد و نماز می خواند که با کلاه شرعی و جنبه مذهبی این کار را انجام می دهد.

سرتیپ امیر امجدی از امرای شریف ارتش که با نویسنده هم بستگی فامیلی داشت و سال ها از مشاغل ارتشی برکنار بوده در لندن برایم تعریف می کرد که همان شب های اول سقوط رژیم گروهی پاسدار به خانه من ریخته مرادستگیر کردند و تصور می نمودند که مصطفی امجدی یا بابا امجدی را که از افسران فعال ساواک بودند دستگیر کرده اند و مرا یکسر به مدرسه رفاه بردند و در اتاق بزرگی که خیلی از سران کشوری و لشکری از قبیل هویدا - نصیری - خلعت بری - رحیمی - خسروداد و امثالهم بودند انداختند. آنها که من را می شناختند تعجب کردند که چرا مراهم که سالهاست کاری ندارم به اینجا آورده اند. پس از چند ساعت مرا به اتاقی بردند که ملایی به نام (انوار) آنجا نشسته بود و از من شروع به سؤال و جواب کرد. او تصور می کرد من مصطفی یا بابا امجدی هستم. گفتم اشتباهآ مرا گرفته اند من امیر امجدی از اهالی نور مازنداز هستم که خیلی وقت است کار ارتشی ندارم و می توانید جریان را از سرلشکر قرنی بپرسید چون او مرا خوب می شناسد. آن دو ژنرال که دنبالشان هستید از اهالی آذربایجان هستند. انوار که معلوم شد از روحانیون منطقی و با انصاف می باشد وقتی حرفهای مرا شنید خیلی ناراحت شد و تلاش کرد خود را به خمینی برساند و بگوید افرادی را اشتباهآ آورده اند. قرار بود در آن شب ۳۰ نفر از امرای ارتش اعدام شوند که من هم جزو آنها بودم. پس

از لحظه ای که انوار از اتاق خمینی برگشت با ابراز خوشوقتی گفت خوشبختانه توانستم امام را قانع کنم که فعلاً از اعدام شما صرفنظر کند. گفت به امام یادآور شدم که در بین این ۳ نفری که قرار است امشب اعدام شوند اشتباه‌ها افرادی هستند که به علت تشابه اسمی آنها را عوضی گرفته اند و تا رسیدگی کامل صورت نگیرد ما مرتکب اعدام تعدادی افراد بیگناه شده ایم. من حتی جریان را از سرلشکر قرنی پرسیدم او هم گفت امیر امجدی مدت‌ها با من کار کرده سوابق خوبی هم دارد و کتاباً هم مراتب را گواهی کرد که آن را هم به امام نشان دادم. امام گفت پس حالاً که این طور است بگوئید از اعدام آن ۳۰ نفر صرفنظر شود و فقط همان چهار نفر (نصیری - رحیمی - ناجی - خسروداد) اعدام گردند. تیمسار امیر امجدی اخیراً در تهران درگذشت.

در همان روزها دکتر ابراهیم یزدی که تابعیت آمریکائی او حتی مورد تأیید سولیوان سفیر آمریکا در ایران می‌باشد نقش بازجوئی از امرای ارش را بر عهده گرفت که قسمتی از بازجوئیهای مزبور چنین است: این گفتگو با چهار تن از امرای ارش (سپهبد رحیمی - سپهبد ریبعی - سرلشکر ناجی - سرتیپ خلبان محققی) به عمل آمده است.

س - آیا مطالب مربوط به نوار شاه که دستور کشtar داده است صحت دارد؟

ج - ریبعی - صد در صد حقیقت ندارد. من نه خود هیچ وقت این نوار را شنیدم و نه در باره اش هیچکس به من چنین دستوری داد. چون به نظر من اصولاً کارنیروی هوائی نبود. اصولاً شاه آدم ضعیفی بود و نمی‌توانست دستور کشتن مردم را بدهد. همیشه به ما دستور این بود که کسی را نکشید.

رحیمی - من هم نظر تیمسار ریبعی را تأیید می‌کنم. بنا به وظیفه ام نوار را شنیدم و چون صدای شاه را خوب می‌شناختم دیدم

که نبود و نتوانستم قبول کنم. من حتی از نظر سیلابی هم صدایش
زا می شناختم، حتماً نبود.
یزدی - اما مقامات آمریکائی و متخصصین همه تأیید کرده
اند که صدای شاه است.

خبرنگار - با تبلیغاتی که روی ارتش می شد ما باور می
گردیم همه چیز دارد جز بمب اتمی. ادعا این بود که فوق العاده
نیرومند است اما اکنون به نظر می رسد در برابر نیروهای خارجی
تحمل نداشته و همه قدرتش برای مردم بود. با این حال چه شد که
ارتش در مقابل مردم از هم متلاشی شد؟

رحیمی - ارتش هیچوقت خودش را از مردم جدا نمی دانست
و با آنها یکی است.

خبرنگار - پس مسئول کشتار بیرحمانه هفتم و هشتم بهمن
چه کسی بود؟

ریسعی - من آن موقع از وضعیت اطلاع نداشتم و از نقطه
نظر نیروی هوایی ما وضعیت نیروهارا نداشتیم. اما دیدم بختیار
می گوید می خواهم از طریق قانون اساسی رژیم را تغییر دهم. بعد
دیدم که مردم بازارگان را می خواهند که قصد دارد اعلام جمهوریت
کند. پس فکر کردم چرا کاری کنیم که منجر به خونریزی شود بنا بر
این نباید از بختیار پشتیبانی شود.

خبرنگار - آیا شاپور بختیار هم در جلسه فوق العاده سران
نظامی شرکت داشت؟

ریسعی - نه، او نبود وقتی مطلع شد گفت برگردید
سرکارهایتان ولی ما گوش نکردیم و سعی کردیم کار انجام شود.

رحیمی - ارتش هیچوقت از ملت جدا نبوده و من هم از ملت
جدا نبودم اگر فکر می کنید ما ارتشی ها با نیت سرکوبی مردم و
تعمداً به طرف هموطنان عزیز شلیک کرده ایم این طور نیست
هر سریاز سعی دارد که در موضع خود اسلحه اش را محکم
نگاهدارد و اگر کسی خواست از او بگیرد او را بزند.

خبرنگار - من خودم روز ۱۷ شهریور (جمعه سیاه) دیدم مردم بی دفاع نشسته و بدون آن که کاری کرده باشند آنها را به گلوله بستند.

رحیمی - قبول کنید که دستور ما درکلیه موارد این بود که مبادا از دهان کسی خون بیاید. همین الان این آقایان چریکها اگر به ما اخطار کنند که تکان نخورید ما شمارا خواهیم کشت این وظیفه شان هست اگر یه طرف آنها رفتیم دفاع خواهند کرد. دستور کلی این بود که خونریزی نشود. مردم به طرف سربازان با آجر و سنگ می آمدند و به آنها فحش می دادند و پرخورد هائی می شد.

خبرنگار - شنیده است بعضی از سلاح های حساس را برای این که به دست نیروهای انقلاب نیفتند بردند. همچنین گویا هواپیماهای اف ۱۴ را به خارج فرستاده اند؟

ربیعی - یک دانه از هواپیماهای نیروی هوایی از ایران خارج نگردیده و در پایگاه های اصفهان و شیراز و تهران هستند. من از اولین کسانی بودم که خواستم ارتش با مردم اعلام همبستگی کنم. حتی روز یکشنبه ۲۲/۱۱/۵۷ در ساعت ۹ صبح بختیار از من خواست تا ساختمان تسليحات قورخانه را از هوابیاران کنم (رحیمی من هم تأیید می کنم) ما امتناع کردیم و بدون اطلاع بختیار شورای عالی ارتش را تشکیل دادیم.

خبرنگار - آیا وسائل فنی مجهز و پیشرفته ارتش را متخصصین آمریکانی از سوی پنتاگون حفظ می کنند؟

ربیعی - خیر، دست خودمان هست، فقط ممکن است از متخصصین خارجی استفاده کنیم. ما در این مورد آموزش دیده ایم. یزدی - به گفته خود مقامات آمریکانی و طبق شواهد بسیار استفاده از این سلاحها حداقل ۲۰ سال دیگر برای افراد ارتش ایران امکان پذیر می باشد.

در این موقع یکی از خبرنگاران گفت این آقایان همه از هم بستگی دم می زنند آن وقت ما شاهد آنهمه کشتار بوده ایم. یزدی

گفت لابد آن کشت و کشтарها هم نوار بوده همانطوریکه از هاری می گفت.

خبرنگار - شما که می گوئید موافق هم بستگی ارتش و مردم بوده اید چرا دراعلامیه خود طرفداران امام خمینی را خائن و خرابکار معرفی می کردید؟

رحیمی - در مملکت ما داشتن اسلحه غیر مجاز قدغن است. به ما می گفتد عده ای اسلحه دارند ما آنها را خرابکار می گقتم. برای این که این افراد مسلح به جان افراد بی سلاح نیافتدند ما جلوگیری می کردیم.

یزدی - ترجیح می دادید خود شما بکشید تا آنها بکشنند.

خبرنگار - شما روی ارتش و نیروی هوائی مرتب تأکید می کنید در حالی که سرتیپ محققی اشاره ای داشت که وقایع اخیر در اثر کوشش همافران بوده است.

ربیعی - همافران به پیروزی نهضت کمک کردند چون آنها می دانند که ارتش برای جنگهای خارجی است نه برای جنگهای داخلی.

خبرنگار - شما همه زیر نظر شاه و زیر دستور او بودید. حالا پس از رفتن او چه احساسی دارید؟ شاه مرتكب اشتباهات زیادی شده آیا شما موافقید؟ اگر شاه در ایران بود باید محاکمه می شد.

ربیعی - این بسته به تصمیم گیری مردم است.

رحیمی - اصولا ارتش مال مردم و مملکت است. تا وقتی که شاه فرماندهی داشت ایشان بود و حالا که نیست ارتش دوش به دوش مردم می ماند، چون مملکت باید ارتش داشته باشد.

ناجی - در ارتش هیچ مقامی خودرا ازملت جدا نمی داند و اگر در ارتش کسی به ملت کینه داشت مطرود است. من در اصفهان که فرماندهی داشتم بارها در محل حاضر می شدم که به مردم تیراندازی نشود و تیر اندازیها هوائی بود که مردم می گفتد (توخالی است) و افسران ناراحت می شدند. من به افسران می

کفتم از این حرف ناراحت نباشید. روش ما این بود که اول با بلندگو و بعد با ماشین آپیاش و سپس با گاز اشک آور و سرانجام با تیرهای... .

خبرنگار - در نجف آباد چه وقایعی اتفاق افتاد؟

ناجی - من با نجف آباد کاری نداشتیم چون آنجا فرماندار نظامی نداشت. مطلب را می توانید از آقایان طالقانی و پروفسور سئوال کنید. من همیشه تلاش می کردم بازار باز باشد چون بستن دکان ها هم به ضرر دکانداران و هم به ضرر اقتصاد مملکت بود. من در اصفهان حتی یک تانک چیفتی نداشتیم. ارتش ما مثل انگلستان یا پاکستان داوطلب ندارد ۹۹ درصد آن از کادر وظیفه است که خود را از مردم جدا نمی دانند.

خبرنگار - شما که این ادعاهارا می کنید چرا به شکنجه های ساواک و سیا اعتراض نکردید؟

ناجی - یک سرباز وظیفه اش این است که برای حفظ جانش جنگ افزار خود را حفظ کند.

رحیمی - اصولاً وظیفه فرمانداران نظامی این بود که مانع جمع شدن سه نفر یا بیشتر بشوند برای این منظورما به ماشین آپیاش و گازاشگ آور و تیرهای متوجه شدیم. وقتی مردم جلو می آمدند به طرف آنها شلیک می شد.

یزدی - در فیلمهای ۱۷ شهریور به وضوح نمایان است که مردم نشسته بودند.

رحیمی - من آن موقع نبودم.

خبرنگار - چند نوبت شاه می خواست ایران را ترک کند و عده ای از سران ارتش مانع می شدند و ادعا می کردید که می خواستید او را بر تخت نگه دارید؟

ریبعی - ما هیچوقت جرأت نداشتیم به شاه بگوئیم بماند یا برود و تصمیمات به عهده خودش بود.

خبرنگار - آقای ریبعی چگونه دستگیر شدید؟

ریبعی - روز ۲۲ بهمن مرتب سپهبد حاتم تلفن می کرد و می گفت نیروی زمینی از بین رفته فقط نیروی هوایی مانده و از من خواست اقدامی بکنم تا ارتش از هم نپاشد. من هم اقداماتی کرده و از اسلحه خانه حفاظت کردم؛ بعد به رادیو و تلویزیون تلفن کردم تا از قطب زاده بخواهم اعلامیه های محرک پخش نشود. بالاخره توانستم با داماد طالقانی صحبت کنم. او گفت فورا می آیم نزد شما. آمد و چشم های مرا بست و مرا آوردند اینجا مثل یک زندانی.

یزدی - داماد آقای طالقانی اینجاست و موضوع را تکذیب می کند.

خبرنگار - مستله اطاعت کورکورانه از مقررات و قوانین مربوط به زمان جنگ است نه صلح. هیچ فرماندهی مکلف نیست از فرمان غلط تبعیت کند و وقتی مردم با دست خالی تظاهرات می کنند آنها را به خاطر اعتقادشان به گلوله بینندند.

ناجی - هیچ فردی در ارتش نیست که بخواهد علیرغم حفظ اسلحه اش آدم بکشد. من فکر می کنم دستهای درکار است که می خواهد ارتش را بجن مال کند تا زمانی که مردم راه پیمائی می کردند ما کاری نداشتیم. با این که در اصفهان روز عاشورا پس از راه پیمائی ۶۰۰ مغازه و چند سینمارا آتش زدند ما کاری نکردیم.

یزدی - اینها همه شریک جرم های شاه هستند. گرچه مولا علی گفت (هرگز نگو مأمورم و معذور) اینها رفتارشان با ما در هیچ معیار جهانی درست و مطابق با قانون نبوده اما رفتار با آنها مثل خودشان نخواهد بود. کسی که فردی را برای گرفتن اقرار زیر شکنجه قرار بدهد انسان نیست. ما به برادران مان گفته ایم آنها را نکشند. تکلیف آنها در دادگاههای انقلابی روشن خواهد شد.

در پایان ریبعی و محققی از دکتر یزدی گله کردند که چرا آنها را با دیگران در یک ردیف قرار داده اند. یزدی گفت من پیش از تشکیل دادگاه قضاوی غنی کنم. اما در اسلام باید بگوییم

شما همه مجرمید. نصیری جرم خاص دارد و شما دونفر جرم عام.
در این جلسه وقتی سرلشکر ناجی و سرتیپ محققی از هم
بستگی با مردم صحبت می کردند ناگهان داماد طالقانی با فریاد گفت
(بیایید برای یک بار مردانه رفتار کنید و اقرار کنید که چه ها کرده
اید و واقعیت چیست؟ شما تیمسار محققی چطور ادعا می کنید که
از اوضاع مملکت بی خبر بودید و از قتل عام مردم چیزی نمی دانید؟
شما آقای ناجی از دادگاه نورنبرگ درس بگیرید که چگونه نازیها
در مقابل دادگاه ایستادند و گفتند به ما دستور دادند بکشید و ما
هم کشتم. شما هم شجاعت را از آنها یاد بگیرید.)

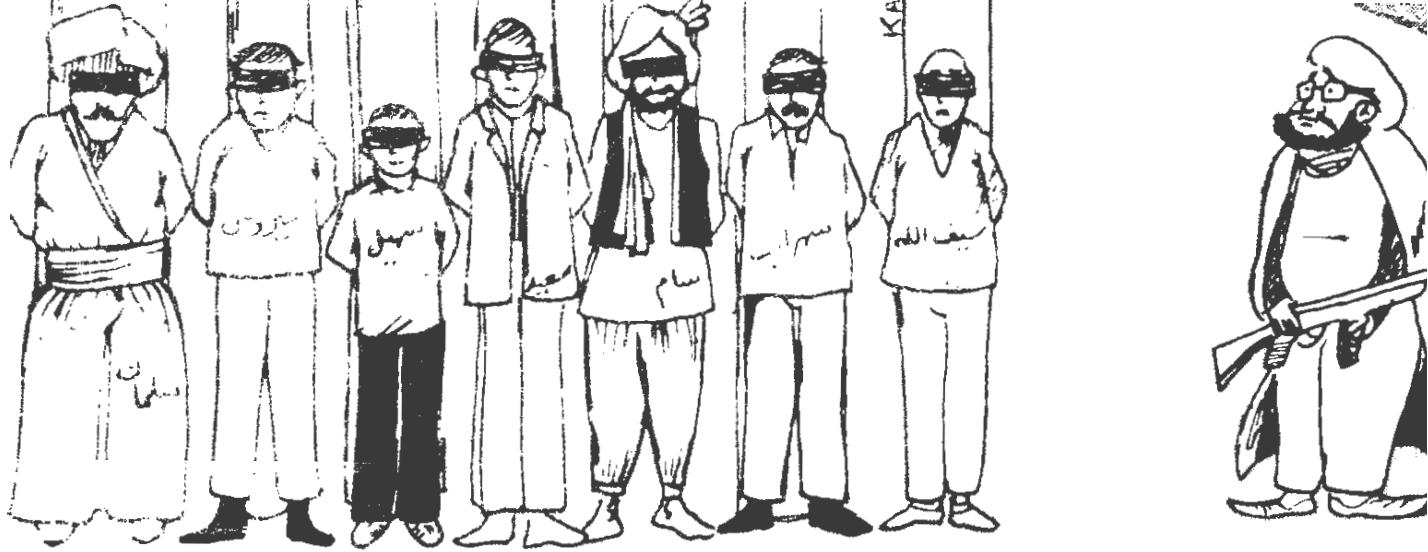
خبرنگار - تیمسار رحیمی شما چگونه دستگیر شدید؟

رحیمی - آنروز به تنهاشی در میدان سپه راه می رفتم. چند
نفری روی سرمن ریختند و دستگیرم کردند. کمی مرا اذیت کردند و
کتک هم زدند ولی مهم نیست چون جوان بودند. من بیگناهم و کاری
نکرده ام. همیشه خدمت خدارا کرده ام و خدمتگذار مردم بوده ام.

خبرنگار - پس چرا به پیام امام خمینی که شما و دیگر امراء
ارتش را دعوت به پیوستن به مردم کرده بودند توجهی نکردید؟
رحیمی - من سریاز بوده و سوگند خورده ام و باید به سوگند
خود وفادار می ماندم. ضمن ستایش شخصیت امام خمینی در
مسیری که خود را موظف می دانستم آنچه را که در خدمت ارتش
است انجام دهم. ضمناً به این انقلاب بی اعتقاد نبودم و مطمئن
هستم که از این به بعد ایران پیشرفت خواهد کرد.

خبرنگار - درباره وضع فعلی خود چه فکر می کنید؟

رحیمی - خوشحالم که اگر اسیر هستم دست مسلمانان هستم
و حق و عدالت اجرا خواهد شد.



اصغر آقا

هفت سین خلخالی

نقش خلخالی (یا آیشمن ایران) در اعدام ها

در تاریخ عصر ما سابقه ندارد که فردی به خود اجازه بدهد شب و روز گروهی از مردم با گناه وی گناه را به جوخره اعدام بسپارد و به این جنایت بی شرمانه خود هم افتخار کند. شیخ صادق خلخالی چنین است که به (آیشمن ایران) ملقب گردیده و طرز کارش طوری بود که آیت الله مکارم شیرازی طی مقاله ای چنین نوشت: (سریعتر از آنچه در قصابخانه سرگوسفند را می برند خلخالی انسان هارا از دم تیغ می گذراند). در اینجا اشاره مختصری به خلاصه چند گفته خلخالی می شود.

(وقتی حاکم شرع شدم مقید به آداب و رسوم نبودم و می گفتم اسم همه این هارا روی سینه شان بزنید و آنها را اعدام کنید. پرس و جو وقت گیر است. بازرگان و سحابی و یزدی می رفتد پیش امام و اعدام هارا به عقب می انداختند ولی روز بعد با خون جگر آنها را اعدام می کردم . اینهائی را که اعدام کردم محکمه نداشتند غرب زده بودند و باید کشته می شدند. روز ۲۱ بهمن سپهبد رحیمی برای سرکشی به شهریانی می رفت که در چهارراه حسن آباد دستگیر شد. سالارجاف در مجلس بود که می خواست فرار کند از بالای میله ها افتاد و پایش شکست.

به دستور امام فوراً نصیری - رحیمی - ناجی - خسروداد را

به جو خه اعدام سپردم. سرلشکر نادر افشار و سرلشکر همدانیان و سرلشکر معتمدی و سرتیپ ملک را اعدام کردم. یزدی می خواست مانع اعدام گردد و با او درافتادم و موفق شدم.

مهندس ریاضی - علامه وحیدی - سرلشکر پاکروان - دکتر سعید - سرلشکر جهانبانی - سپهبد خواجه نوری - سرلشکر بیدآبادی - سرلشکر یزدجردی - سرهنگ زمانی و کوچصفهانی و عده ای از نایندگان مجلس وابسته به رژیم را به جو خه اعدام سپردم. در این کار ما به خود شب و روز راه غنی دادیم چون می دانستیم که این جو فروکش می کند و دست و پای ما بسته خواهد شد بهمین جهت هرچه می توانستیم اعدام می کردیم.

بعد از رفراندم جمهوری اسلامی امام مرا خواستند و گفتند به قصر می روید و کار را ادامه می دهید. به آنجا رفتم و حدود ۱۲ شب و روز در زندان ماندم. هویدا را به دادگاه بردم و به سرعت محکمه و اعدام کردم زیرا بازرگان مانع بود.

سپهبد مقدم و سپهبد برنجیان و خلعت بری و مهندس روحانی و دکتر نیک پی و تعدادی دیگر از سردمداران رژیم را به سرعت اعدام کردیم. درباره سرلشکر پاکروان با توجه به کبر سن باید مورد عفو قرار می گرفت ولی به دستور قرآن راه عدم در پیش گرفت. افرادی نظیر سپهبد صدری و سپهبد حجت کاشانی فوراً اعدام شدند. من این خدماتی را که به ملت کرده ام اجر و مزدش را از خدا می خواهم و یقین دارم که خداوند مرا از رحمت خود بی نصیب نخواهد کرد. در اسناد لانه جاسوسی (مرا آیشمن ایران) نامیده اند. آنهایی که دین ما و انقلاب مارا قبول ندارند چه می گویند؟ من عده زیادی را اعدام و اموال خیلی هارا مصادره کرده و اجرش را هم از خدا می خواهم. در کردستان یک بار دکتر رشوند سرداری و ۹ نفر دیگر را که مجاهد بودند کشتم. بلاfacile به سرپل ذهاب رفتیم و با اعدام سه نفر به تظاهرات خاتمه دادیم. در مریوان ۹ نفر را اعدام و باز به سنتنج برگشتم بلاfacile سرهنگ تیموری و

سرتیپ نیازمند را اعدام کردم. در سقز ۲۵۰ نفر از نظامی و غیر نظامی را محاکمه و اعدام کردیم.

به عزالدین حسینی و دکتر قاسملو نامه نوشتم که اگر تسلیم شوند عفو خواهند شد. آنها نامه نوشتند و مرا (قصاب خلق کردستان در ماه رمضان) معرفی کردند. دولت موقت انتظار داشت در کردستان خون از دماغ کسی نریزد. این کار ساده لوحانه بود. بازرگان و بنی صدر برای روحانیون ارجمند قائل نبودند. به قول سرتیپ ظهیر نژاد من با ایجاد رعب و وحشت در کردستان کار پنج لشکر را المجام دادم.

وقتی امام دچار کسالت قلبی شد (آیت الله منتظری به من حکم دادند به گنبد رفتم وضع بدتر از کردستان بود. بلاfacile چهار تن از سران ترکمن (توماج - جرجانی - واحدی - مختوم) را اعدام کردم. در گنبد حکم اعدام ۹۴ نفر از جمله چند تن از طلاب را دادم که سروصدا خوابید. این یک حرکت خدائی بود که با دست من در ایران ظاهر شد.

من معتقد بودم که این محکومین به مرگ حق آب خوردن را هم را ندارند، باید فوراً اعدام گردند. به من می گویند چرا متهمین وکیل ندارند؟ مگر آنها لال هستند، اصولاً ما از این متهمین چیزی نمی پرسیم که جواب بخواهد. در دموکراسی غربی ذوالفارعلی بوتو را مدت‌ها نگه می دارند و محاکمه می کنند ولی ما هویدا و مقدم را که خیلی هم مورد حمایت بودند به سرعت اعدام کردیم.

در مهاباد یک شکنجه گر ساواک به ۴۰۰ ضریه شلاق محکوم شد. پس از خوردن چند ضریه حاضر شد هر شلاق را به هزار تومان بخرد. با چانه زدن به ۵ میلیون تومان مصالحه شد. این که مرا (دژخیم) خوانده اند ممکن است یک عقل کله‌ای هم مثل پیغمبر و علی دستور کشtar بدهند. من معتقدم تا ابد نمی شود با خونریزی به کار ادامه داد ولی اگر حس رافت باشد تبه کاران مسلط می شوند. مصدق به نصیری رحم کرد که اورا از بین بردنند.)

خلخالی بعدا در مصاحبه ای گفت هر قدمی که برداشتیم و هر حکمی که دادم به خاطر امام و با نظر امام بوده است ولی حالا که زحمات من مورد ایراد قرار گرفته مغموم و افسرده ام. تعداد کسانی را که اعدام کرده ام نمی دانم ولی اگر بازهم زنده شوند آنها را اعدام می کنم چون می دانم خواست قلبی امام است.

این اقدام خلخالی به شدت مورد اعتراض مهندس بازرگان نخست وزیر وقت قرار گرفت که گفت (شیخ صادق خلخالی بیمار روانی است و از کشتن افراد لذت می برد)

روزنامه ها نوشتند که در کردستان خلخالی اشتباهی فردی را می خواست اعدام کند گفت مرا عوضی گرفته اید. خلخالی گفت (بهرحال من دستور کشتن تو را می دهم اگر گناهکاری باشی اعدامت برق است و اگر بیگناه باشی برایت نعمت الهی است و خداوند تورا شهید حساب کرده و به بهشت می روی) بعدا معلوم شد اشتباه اسمی بوده و اعدام هم شد.

دریادار مدنی استاندار وقت خوزستان در مصاحبه ای چنین گفت در رژیم خمینی افرادی مثل خلخالی هستند که به کشتن عده زیادی افتخار می کنند. وقتی استاندار بودم به خوزستان آمد تا ۲۰۰ نفر را بکشد. من در پایگاه بندرعباس بودم که همان شب اول به من خبر دادند که خودرا برسان که خلخالی شروع به آدمکشی کرده است. قبل از رسیدن من ۶ تن را اعدام کرده و می خواست ۱۹۴ نفر دیگر راهم اعدام کند. گفتم اوراهمراء ستاریان دادستانش به دفترم آوردنند. به قم به اشراقی تلفن زدم که یا خلخالی را احضار کنید یا خودم دمش را می گیرم و اورا بیرون می اندازم یا همینجا محاکمه اش می کنم. ده دقیقه بعد خلخالی احضار شد. همراه دادستانش از خوزستان اخراجشان نمودم.

دریاره اعدامهادرایران باید مطالعه و بررسی کرد تاروشن شود که افرادی نظیر خلخالی مرتکب چه جنایاتی شده اند و چه انسانهای با ارزشی از دست رفته اند.

چگونگی خروج دکتر بختیار از کشور

وقتی در روز ۲۲ بهمن ۵۷ رژیم سقوط کرد شورشیان و خرابکاران در صدد حمله به سازمان های نظامی و ادارات دولتی برآمدند از جمله حمله به نخست وزیری برای دستگیری دکتر بختیار رفتند که شایع شد توسط مردم دستگیر گردید. ولی چگونگی دستگیری بختیار هنوز روشن نیست.

روز دوشنبه ۲۳ بهمن ۵۷ رادیو تهران از قول خبرگزاری پارس گزارش داد که شاپور بختیار آخرین نخست وزیر رژیم شاهنشاهی توسط مردم دستگیرشد.

دکتر صالح خو سخنگوی بازرگان نیز در مصاحبه مطبوعاتی راجع به دستگیری بختیار گفت محل اقامت او را نمی تواند فاش کند. دکتر بختیار در کتاب یک‌نگی ماجراهای خروج خود را از کشور چنین می نویسد:

وقتی قره باغی درباره اعلامیه بیطرفی ارتش با من صحبت کرد و گوشی تلفن را گذاشتم دانستم همه چیز از دست رفته است. قسمت هائی از حوادث آن ۳۷ روز از جلوی چشم می گذشت. گوشی تلفن را برد اشتم که از فرستنده رادیوئی بخواهم متن اعلامیه بیطرفی ارتش را لااقل تا یک ساعت دیگر پخش نکنند و بعد کارهائی را که روی میزم بود تمام کردم. در خیابان سروصدای رجاله

ها بلند بود و صدای محافظین را که می گفتند به نخست وزیری حمله نکنید می شنیدم . صدای اصابت فشنگ مسلسل ها بر روکار اتاقی که در آن نشسته بودم به گوش می رسید. کسی در دفتر مرا زد بدون این که جوابی داده باشم دو نفر وارد شدند. یک افسر پلیس و یک افسر ساواک و گفتند اوضاع آشفته است. گفتم هر وقت موقع رفتن بود می روم. دستگاه دولت متلاشی شده بود ، تقریباً همه وزارت خانه را ترک کرده بودند. آیت الله در حال زایمان جمهوری اسلامی اش بود. چون هیچ راه خروجی نداشت خواستم هلیکوپتری به داشکده افسری بیاید. وقتی از پله های نخست وزیری پائین می آمد منشی من پرسید کی بر می گردید؟ گفتم نمی دانم ولی برمی گردم.

در فاصله کوتاه نخست وزیری و داشکده افسری محافظین و افسران ادای احترام کردند و من هم با یکایک آنها دست دادم و سوار هلیکوپتر شده و به طرف نامعلومی که معین کرده بودم رفت. یک ساعت بعد از رفتن من رجاله ها نخست وزیری را اشغال کردند. مطمئنم که غارتگران دست شان به رئیس دولتی که دیوانه نوفل لوشا تو قسم خورده بود به سزای اعمالش خواهد رسانید نرسید. هرچه شبی قیمتی که دستشان رسیده به غنیمت بردنند.

چند دقیقه بعداز خروج از نخست وزیری زندگی مخفی من آغاز شد. تنها رابطه من با دنیای خارج یک رادیو ترانزیستوری بود. خبر شدم که خانه ام غارت شده و کتابخانه ام را ویران کرده اند. گوینده رادیو گفت شاپور بختیار به قتل رسیده است. کمی بعد خبر تکذیب شد که من به قتل نرسیده بلکه خودکشی کرده ام. فردای آن روز مطلع شدم که دستگیر شده با هویدا در خانه خمینی زندانی هستم. این سرنوشت به نظرم از سرنوشت قبلی بهتر نبود. من سناریوی اولی را بر دومی ترجیح می دادم. آن روز محل اقامتم را عرض کردم. انزوای من ۶ ماه طول کشید. در این مدت حتی قدمی به بیرون نگذاشتم. این طور استدلال می کردم که اگر به خانه دوستان بروم هم رفقارا به خطر انداخته ام و هم در امنیت نخواهم

بود، رفتن به منزل خویشان هم خطرناکتر بود، میزبانان من افراد شریف و مهربانی بودند، مستخدمین را مرخص کرده صاحبخانه و همسر و دختر و دامادش در تمام مدت اقامت من کارهای خانه را انجام می دادند. من بر حسب طبیعتم آدم منزوی هستم، طبعاً تحمل این وضع برایم چندان دشوار نبود، در آن اتاق با پرده تاریک اعتقاد راسخ داشتم که عقاید من براحت است و ایمانم را حفظ کردم. اتاق من دیوار به دیوار یک دادگاه انقلابی بود، تمام شب و روز در آن شنونده و شاهد محکمه خودم بودم. دستور بازداشتمن صادر شد و اتهاماتم متعدد بود. این دوره بی شک از سخت ترین دوران زندگی من بود ولی ایمان مرآمتزلزل نساخت. من آدم یکرنگی بودم ولی خمینی یک رنگ نبود گفت من می آیم و به قم می روم ولی دقیقاً عکس گفته خود عمل کرد. خمینی حتی با خود هم یک رنگ نبود. کسانی که مرا در تنگنا گذاشته بودند تصور می کردند من اهریمنی هستم و این امام است که ایران را بهشت خواهد ساخت. بعد فهمیدند که او موجودی جاہل و آدمکش حرفه ای است. کاش این واقعیت را زود تر در می یافتنند.

من می کوشیدم که ایران را به روشنایی ببرم در حالیکه دیگران به قعر ظلمت بردند. من می خواستم ایران را در جهت نظم و قانون ببرم در حالیکه هرج و مرج داشت بر ایران مسلط می شد. من برخلاف جریان شناسی کردم، مسلماً موقعیتی مشکل و کاری خسته کننده بود. سه روز قبل از اعلام جمهوری اسلامی یک نوار ۱۲ دقیقه ای در مخفی گاه ضبط کردم که به آژانس خبرگزاری فرانسه و رویتر رسید و در سراسر دنیا پخش شد. آنچه را که داشت پیش می آمد توضیح داده بودم. در پایان نوار هم با تمسخر گفته بودم که من به این جمهوری اسلامی رأی نخواهم داد.

من نمی توانستم تا آخر عمر مخفی بمانم و باید به کشوری می رفتم که اجازه بدهد حرفه ایم را بزنم و به مبارزه ادامه دهم. افرادی شجاع به من کمک کردند. نیازی به یک گذرنامه خارجی واوراقی بود که

قیام ایران) را راه انداخت که سالیان دراز منتشر می گردید و همچنین نهضت مقاومت ملی در کشورهای مختلف سازمانهای داشت.

کودتای نوژه از اقدامات گروه بختیاریود که در رژیم جمهوری اسلامی کشف و عده ای دستگیر و اعدام شدند. دکتر بختیار مدتی با دکتر علی امینی برنامه مشترک همکاری برای استقرار رژیم مشروطه سلطنتی را اعلام داشتند که دوام زیادی نداشت. دکتر بختیار تدریجاً به علت ضعف امور مالی تشکیلاتش کوچک شد و سازمانهای نهضت یکی بعداز دیگری تعطیل گردید و با ترور ناجوانفردانه او در پاریس دیگر از فعالیت نهضت مقاومت ملی آثار مهمی آشکار نیست.

دکتر بختیار در سالهایی که در خارج از ایران فعالیت دامنه داری داشت اقداماتی کرد و حرفهایی زد و مصاحبه هایی انجام داد که احتیاج به بررسی های وسیع تری دارد. گفته می شود در فرانسه مشغول انتشار بیوگرافی و جمع آوری آثار او هستند.

چند مصاحبه از دکتر بختیار

س - شما در کتاب خود راجع به خمینی نوشته اید که خونخواری یک پاپ از خونخواری یک ژنرال اس اس نازی خطرناک تر و مضرter است. منظور چیست؟

ج - وقایعی را که در این تاریخ اتفاق افتاد با انقلاب فرانسه که دو قرن قبل روی داد و با انقلاب اکتبر در ۱۹۱۷ مقایسه می کنند در حالی که در یک انقلاب حقیقی گروه وسیعی از مردم به دلالت غیرقابل انکاری علیه قدرت حاکم قیام کرده و آن را سرنگون می کنند ولی قصد نهائی آزادی انسان بوده است. فصل مشترک انقلاب خمینی با انقلاب دیگر وجود خونریزی زیاد است در حالی که او کوچک ترین ایده و تصوری از انقلاب ندارد، تنها قصد او برگرداندن اسلام به نوع اولیه آن است.

من در دوران زمامداری ام می توانستم دستور بدهم که

هوایپیمای حامل خمینی را که از پاریس می آمد سرنگون کنند ولی این کار را نکردم چون معتقد بودم که او حق دارد آزادانه به کشورش بیاید. علاوه حدود دویست نفر دیگر هم در هوایپیما بودند از جمله همکاران مطبوعاتی شما و همچنین دلیل دیگر داشتم که شیعیان انتظار امام موعود را بیش از هزار سال می کشند و اگر من دستور سقوط هوایپیما و کشتن اورا می دادم تازه اول معرکه و آشوب تازه ای بود و مبلغین اورا تبدیل به امام موعود می کردند. ایراد بزرگی که من به او می گیرم این است که وقتی بعد از ۱۵ سال به ایران برگشت وقتی از او پرسیدند چه احساسی داری گفت: هیچ چی.

س - چرا همکاران شما در جبهه ملی با شما همکاری نکردند؟

ج - من می دانستم با دریافت فرمان نخست وزیری از شاه دست به اقدام خطروناکی می زنم. گاهی شهامت در «بله» گفتن است در حالی که بقیه «نه» می گویند. شجاع بودن مشکل نیست، شجاعت آنجاست که وقتی از هر طرف تنها هستی بتوانی اعتقادات خود را بگوئی. در سال ۱۹۵۳ قبل از این که دکتر مصدق با کمک آمریکا و انگلیس از کار برکنار شود ملکه ثریا دختر عمومی من گفت که اگر از همکاری با مصدق دست برداری مقام شامخی در کابینه آینده نصیبم خواهد شد. جواب من این بود فقط در یک صورت همکاری می کنم که با دستبند مجبورم کنند.

س - آیا با قبول فرمان نخست وزیری از دست شاه ورق بازنده را بازی کردید؟

ج - هرچه فکر می کنم کاری شجاعانه و منطقی بود. ما سال به خاطره استقرار نوعی نظام اجتماعی سازگار با قانون اساسی مبارزه کردیم. باید این کار را می کردیم.

س - خود شما چندبار در زمان شاه زندانی شدید؟

ج - این موضوع جزئی از مسئله است. مخالفت با شاه مطرح نیست و نحوه حکومت مطرح است. دوکار می توانستم بکنم. یکی کنار رفتن و به برج عاج پناه بردن که با مزاج من سازگار نبود.

کسی که در ۲۰ سالگی با فرانکو جنگیده و در ۲۳ سالگی با هیتلر مبارزه کرده نمی تواند در کشورش بنشیند وی تفاوت باشد. یا پیوستن به انقلاب اسلامی خمینی که بهیچوجه با اصول عقاید من (جدائی دین از سیاست) است مغایرت داشت. بارها این سئوال را ازمن کرده اند گفتم (آخرین نخست وزیر شاه بودن را بر اولین نخست وزیر خمینی شدن ترجیح می دهم) پس از ۳۰ سال مبارزه نمی توانم ساده لوح باشم که از یک ملای تاریک اندیش که ناگهان در نقش ناجی ظاهر شده فریب بخورم.

س - این احساس را ندارید که شاه برایتان دام گسترد؟

ج - شاه به هرحال یک حکومت ملی دموکرات را نمی خواست و مرا هم نمی خواست. اگر اوضاع به روای عادی بود با هویدا و امثالهم ادامه می داد. شاه در بن بست قرار گرفته بود و از من و چند نفر دیگر دعوت به کار کرد. در میان آن چند نفر من با قبول وظیفه خُرد کننده کمی بیشتر بی پروانی به خرج دادم و می دانستم زیریار تعهدی می روم و به اصول همیشگی خود هم وفا دار ماندم.

س - نظر شما دریاره جمهوری اسلامی چیست؟

ج - من هیچوقت جمهوری اسلامی را به رسمیت نمی شناسم. اگر قانون اساسی در ایران اجرا می شد هیچ محلی برای یک مشت آخوند بی سواد پیدا نمی شد. من حکومت ملی و قانون اساسی و رژیم سلطنت مشروطه را قبول دارم.

من اگر صد مرتبه برگردم به ایران و عمرم سی دفعه تکرار شود باز هم خواهم گفت دموکراسی تنها راه نجات ایران است.

س - آیا شما طرفداریازگشت رژیم پادشاهی به ایران هستید؟

ج - شکل یک حکومت اهمیت چندانی ندارد آنچه مهم است محتوای رژیم و چگونگی عملکرد آن است. در ایران اقوام و نژادهای گوناگون زندگی می کنند و یک پادشاه مشروطه می تواند مظهر وحدت ملی در کشور باشد. خواهان آن نوع رژیم مشروطه سلطنتی هستم که امور به شکل مشروطه اداره شود.

س - نظر شما درباره همکاری اپوزیسیون در خارج چیست؟

ج - در آغاز کار من بودم که به مخالفت برخاستم. من از روز نخست به خمینی گفتم (نه) ولی گروهی هستند که با خمینی همکاری کرده و دراعدام هادست داشته اند و حالا همه شان دموکرات و ناسیونالیست شده اند، اینها پس از همکاری با خمینی صحبت از انحراف انقلاب می کنند، من رژیم خمینی را درست محکوم می کنم، ما دیکتاتور چکمه پوش و عمامه بسر داشته ایم دیگر بس است. من ۲۵ سال با اختناق شاه جنگیده ام و حالا علیه اختناق خمینی نبرد می کنم. ایران نیازمند یک رژیم پادشاهی مشروطه است که شاه تنها حافظ قانون اساسی باشد. باهمه گروههای مخالف رژیم خمینی حاضر به همکاری هستم مشروط برآنکه حس ملی داشته و برای برقراری دموکراسی در ایران همکاری کنند. مطمئن باشید سرانجام هم دموکراسی در ایران پیروز خواهد شد. اکنون رژیم خمینی مجازات هائی را که اعمال می کند حکم خدا می دارد و با این نیرنگ احکام خود را مشروع جلوه می دهد. همکاری با ملاها غیرقابل قبول است، با آنها باید درمسجد حرف زد، زیرا ملاسالاری نشان داد که خیلی ترس آور است، اکنون اکثر ایرانی ها از اسلام نوع خمینی بیزار شده اند.

اعلامیه مشترک دکتر امینی و دکتر بختیار

در تاریخ ۲۸ تیرماه ۱۳۶۲ اعلامیه مشترک دکتر امینی و دکتر بختیار به شرح زیر منتشر گردید:

با توجه به این که میهن عزیزما زیر سیطره مشتی جاہل و بی وطن در لبه پرتگاه سقوط قرار گرفته است، با توجه به این که وحشیگری و استبداد رژیم کنونی به جانی رسیده است که زن و مرد، پیر و جوان را به جرم اندیشیدن و طلب برخورداری از حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی به زندان و شکنجه و اعدام های غیرقانونی بدون حق دفاع محکوم می کنند، با توجه به این که برادر

دامن زدن رژیم به جنگهای بیهوده داخلی و خارجی جوانان و نوجوانان مملکلت گروه گروه به خاک و خون می‌غلطند و ثروتهای ملی ایران خود سرانه نابود می‌شود و از طرفی با ویرانی شهرها و مراکز صنعتی میلیونها نفر از هموطنان ما آواره و بیکارمانده اند، با توجه به این که ادامه سلطه رژیم کنونی علاوه بر تمام مصائبی که برای ملت ایران بیار آورده صلح و امنیت منطقه و جهان را با خطر جدی رویرو ساخته است ما امضا، کنندگان این بیان نامه تفاهم و توافق خود را بر اساس اصول زیر اعلام می‌کنیم:

۱ - قبول و تأیید قانون اساسی ایران و ردّ بی‌چون و چرای قانون جمهوری اسلامی که به وسیله رعب و وحشت و اختناق بر ملت ایران تحمیل شده است.

۲ - تأیید رژیم سلطنت مشروطه با تأکید بر اصل غیرقابل انکار حاکمیت ملی و تبعیت از آراء عمومی مردم.

۳ - تأکید بر ضرورت جدائی مذهب از حکومت با احترام به کلیه ادیان.

۴ - تأیید احترام به خصوصیات قومی مردم ایران بدون آنکه این امر به تمامیت و استقلال کشور لطمه بزند.

۵ - قبول و احترام حقوق و آزادیهای مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر.

از عموم ملت ایران دعوت می‌کنیم تا برای رهائی کشورمان از بلاتی که به آن چهار شده هم‌صدا و همگام در کنار یکدیگر مبارزه نهائی را علیه رژیم خونخواری که پایه‌های آن به لرزه در آمده است قاطعانه گسترش دهند. پاریس ۲۸ تیرماه ۱۳۶۲

زنده باد ایران و مردم ایران - دکتر علی امینی

ایران هرگز خواهد مرد - دکتر شاپور بختیار

کمک‌های مالی به بختیار

مخالفین دکتر بختیار در نشريات خارج گاهگاهی اشاره کرده

اند که بختیار مبالغی پول از کشورهای خارج گرفته است. بختیار و نزدیکانش تصدیق می کنند که از عراق و عربستان سعودی مبالغی گرفته و خرج کارهای نهضت شده که رقم آن مشخص نگردیده است. چندتن از ثروتمندان ایرانی هم مبالغی داده اند که از جمله اسدالله رشیدیان بوده است.

گرچه مقامات نهضت مقاومت ملی در این باره توضیحی نداده اند ولی دکتر بختیار یک بار در مصاحبه ای گفته بود که مبالغی پول گرفته شده تا در راه نجات ایران خرج شود و روزی که به کشور باز گردیم قروض مزبور پرداخت خواهد شد.

یکی از نزدیکان دکتر بختیار به نویسنده کتاب گفت پول هائی گرفته شده که مبلغ آن را نمی دانم ولی آنچه مسلم است همه این پول ها در راه کارهای نهضت خرج شده و دکتر بختیار روزهای آخر زندگی در مضيقه مالی بود.

مجله راه و زندگی در شماره ۱۵ آبان ۱۳۶۰ مصاحبه حمید خواجه نصیری با دکتر شاپور بختیار را چنین منتشر ساخته است:

با اشاره به شایعه دریافت وجهی از عراق در این زمینه سئوالی مطرح کردم. دکتر بختیار گفت هزینه فعالیت های سیاسی گروههای وابسته به او از سوی ایرانیان ملی گرای داخل و خارج کشور تأمین می شود. در مورد دریافت پول از عراق نیز با صراحت و حسن نیت توضیح داد مبلغ قابل توجهی پیش از جنگ از عراق وام گرفته شد که بعداز به ثمر رسیدن مبارزه علیه حکومت آخوندها مسترد خواهد شد. هر کشور دیگری هم وام در اختیار ما بگذارد، از پذیرفتن آن سپاسگزار خواهیم بود و پس از برچیدن حکومت آخوندها با قدردانی و بهره مناسب مسترد خواهیم کرد.

دکتر بختیار در مصاحبه ای هم به رادیو فرانسه چنین گفت:

در پاره ای موارد و شرایط خاصی آدم مجبور می شود که با کشورهای خارجی برای مدت کوتاهی همکاری کند تا به هدف برسد.

دکتر عبدالرحمن برومند نایب رئیس شورای مرکزی نهضت مقاومت ملی نیز در مصاحبه ای که با روزنامه پست ایران چاپ لندن به عمل آورد چنین گفت:

س - نهضت هزینه هایش را چگونه تأمین می کند و از چه کشورهایی کمک می گیرد؟

ج - قام مبارزات آزادی بخش از ژنرال تیتو در یوگوسلاوی تا ژنرال دوگل و ملت الجزیره علیه فرانسه از کمکهای خارجی استفاده می کردند و هیچکس هم از آنها سوال نکرد که پول را از کجا می آوردند. کسب امکانات تا آنجا که متضمن تعهدی نسبت به مملکت نباشد و منافع مملکت را به خطر نیاندازد و خلاصه ایران را متعهد نکند نه تنها مجاز است بلکه ضرورت دارد. باید بگوییم علاوه بر کشورهای مختلف که به دلایل سیاسی قادر به افشاری نامشان نیستم افراد مختلفی نیز پول به حساب ما می ریزند.

پاسخ بختیار درباره کمک های مالی

س - بودجه عملیاتی نهضت مقاومت ملی از چه محلی تأمین می شود؟

ج - من تعجب خودرا بارها گفته ام. هیچکس از هوشی مینه نپرسید تو از کجا پول می آوری؟ هیچکس از دوگل و تیتو نپرسید هزینه مبارزات شما از کجا تأمین می شود؟ روزی که من از تهران به پاریس آمدم فقط ۱۵۰۰ دلار داشتم که تمام مایملک من بود. یک عدد ایرانی به من مراجعه کردند و حدود دومیلیون دلار به حساب من ریختند. من مجبور بودم اقدامی بکنم، به تمام ممالک هم جوار رجوع کردم، می توانم بگویم که از سیا و کاژب و یا از هیچ دولتی که در سرنوشت ایران کمترین تأثیری داشته باشد یک شاهی پول نگرفته ام و نخواهم گرفت ولی هرچه پول بگیرم فقط از خود ایرانی هاست و تمام اینها به حساب ملت ایران است و باید به این دولتها پس داده شود. ما نباید زیر دین هیچکس باشیم. بهای ۲۴ ساعت نفت ما جوابگوی تمام اینهاست.

از گفته های دکتر شاپور بختیار

تعصب مذهبی بدترین و شرورترین نوع دیکتاری است. اطمینان می دهم که رژیم مذهبی خمینی با قیام عمومی ملت سرنگون خواهد شد.

ما به دیکتاتور چکمه پوش و دیکتاتور دستار به سر (نه) می گوئیم. نبرد ما با هدف استقرار دموکراسی است. با کسانی که افکار توتالیتار و اختناق دارند مبارزه می کنیم. ما به دموکرات بودن افراد و به عناصری سرشار از امید نیاز داریم. دموکراسی ظرف چند روز ساخته نمی شود. دموکراسی بسیار شکننده است و باید صبورانه در استوار ساختن آن تلاش ورزید.

Хمینی لطمه بزرگی به اسلام زد. ما ایرانیان امید به بازگشت مذهب مهریان را داریم. من تردید دارم که هیچیک از کشورهای اسلامی آماده استقبال از خمینیسم باشند.

همه دیکتاتوری ها زشت و چرکین هستند ولی دیکتاتوری مذهبی از همه بدتر است زیرا انسانها زیر ترور مشتمی روحانی به سر می برند که مدعی هستند به نام خدا روی زمین عمل می کنند. من میل ندارم محصور در میان فرماندهان چتریاز به میهنم برگردم. این سخن ژنرال دوگل می باشد.

بخش اعظم ملاها دریافته اند که رژیم به پایان نزدیک است. صدور تروریسم هم برای کشور فایده ای ندارد. نهضت مقاومت ملی ایران با الهام از اراده ملت ایران همچنان به مبارزه خود برای براندازی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت ملی ادامه خواهد داد.

Хمینی و اعوان و انصارش گفته اند که جنگ نعمت و برکت است. البته برای دست اندرکاران فاسد که از خرید اسلحه سوءاستفاده می کنند نعمت است. نعمت حکمرانی برای آنها و آتش و خون و عزای عزیزان و ویرانی شهرها و قحطی و بیکاری و هزاران بدبختی دیگر برای ملت ایران. ایران زیر سلطه پلیسی ملاها دست و پا می

زند و روزهای تیره و تاری را می گذراند.

دو تن از شخصیت‌ها مورد علاقه من هستند (دکتر مصدق - انور سادات) و از چند تن خیلی نفرت دارم. اشرف پهلوی - خمینی - بنی صدر - قطب زاده.

من در عقاید سیاسی ثابت بوده و تغییر مسلک نداده ام. در مجموع ملی گرا - سوسیالیست - دموکرات و لائیک هستم. یعنی معتقدم که باید دین از سیاست جدا باشد یعنی با دخالت آخوند‌ها در کارهای مملکت مخالف هستم. یکی از گناهان بزرگ خمینی این است که امکان پیاده کردن دموکراسی را داشت ولی فقط هرج و مر جایجاد کرد. رژیمی ایجاد کرد که هدف فقط آدم کشی و هرج و مر جایجاد کرد که در مقابل او رژیم شاه واقعاً بیگناه جلوه می کند.

من در روز ۷ فروردین ۱۳۵۸ یعنی سه روز قبل از اعلام جمهوری نکبت بار اسلامی با وجود خطراتی که مراتبه دید می کرد از مخفی گاه خود به طور صریح رژیم ارتجاعی روضه خوان‌های بی فرهنگ را محکوم کردم.

همیشه گفته ام دیکتاتوری نعلین از دیکتاتوری چکمه بدتر است. من از خمینی برای اولین بار حرف راست شنیدم که گفت سریازان ایرانی باید کشته شوند. نوجوانان ما باید روی زمین‌های جنگ جان بسپارند تا رژیم او را استحکام بخشنند.

وقت آن رسیده که روشنفکران و استادان دانشگاه که در گذشته حمد و ثنای جمهوری خمینی را سرداده بودند به خود آیند و در مقابل وجودان خود به جبران مافات پرداخته گروههای کوچک و متحرک تشکیل دهند و نگذارند که یأس و نومیدی در روح مردم ایران بدند. مقاومت منفی در برابر این رژیم از وظایف مسلم هر ایرانی وطن دوست می باشد. خمینی از پول نفت از اسرائیل اسلحه می خرد و خود را قهرمان آزادی بیت المقدس می داند.

فریب کارگردانان این رژیم رانخورید و اصالت ایرانی خود را نشان دهید.

شاهزاده رضا پهلوی وارث تخت و تاج ایران طبق قانون اساسی می باشد و الا منها قانون اساسی ایشان مثل بندۀ و هر ایرانی دیگر هستند. پس گفتن این که من قسمتی از قانون اساسی را قبول دارم درست نیست. ما طرفدار سلطان مشروطه بر طبق قانون اساسی هستیم.

دستان خارج از ایران متوجه باشند که اگر من باز به ایران برگردم مستله دموکراسی اولین مستله و تنها راه نجات ایران است، به حساب آوردن ملت در راه اداره امور کشور.

روش سیاسی من از ابتدای جوانی بر دو حرف استوار است. حرف اول آزادگی که هر کس تنها آزادی را برای خود نخواهد بلکه برای دیگران هم بخواهد. حرف دوم ملی گرانی است یعنی هر ایرانی ملی گرابا وجود عقیده های مختلف برادر یکدیگر هستند. با هر رژیم که آزادی و شرف ملتی را به بازی بگیرد مبارزه خواهم کرد. خواه هیتلر و فرانکو باشد، خواه خمینی.

ما اول انسانیم بعد ایرانی و بعد مسلمان. بنا بر این باید همه را با خودمنطبق سازیم.

من وقتی در ایران در مخفی گاه بودم گفتم هیچوقت جمهوری اسلامی را به رسمیت نمی شناسم. این جمهوری یک (پرانتز سیاه) در تاریخ ایران خواهد بود که هر چه زودتر باید بسته شود. آینده ایران براساس قانون اساسی می باشد، ممکن است قانون اساسی ما ابهاماتی داشته باشد ولی این بدان معنی نیست که آن را مردود بدانیم.

من در زندگی سیاسی خود برای دفع استبداد داخلی و نفوذ سیاسی و اقتصادی خارجی تلاش کرده ام، همیشه در این اعتقاد پابرجا بوده ام که ملت ایران برای برخورداری از آزادی و استقلال و فرصت های پیشرفت و ترقی از هرجهت شایستگی دارد و با همین اعتقاد بوده که تا جان در بدن دارم تا آخرین حد توانائی خود از تلاش و تکاپو دست برنخواهم داشت و در این راه هرگونه محرومیت و

مشقتی را تحمل خواهم کرد.

تفییر اوضاع ایران گناهش ازیک طرف متوجه حکومت هائی بوده که مردم ناراضی را در مقابل واقعیت ها چشم و گوش بسته نگاهداشتند. از طرفی متوجه عناصری بود که بدون هیچ کفایتی خودرا میراث خوار مصدق قلمداد کردند و درینگاه تاریخ با تسليم در مقابل مشتبه روپنه خوان قدرت طلب ثابت کردند که تا چه اندازه با ادعای خود و آرمان های مصدق بیگانه اند. آخوندها برای قدرت انحصاری به میدان آمده بودند تا کاری را که شیخ فضل الله نوری نتوانست تمام کند به آخر برسانند. عجب این است که اینک این گروه برای خود از در و دیوار شاهد می تراشند در حالی که اگر صداقت و یک رنگی داشتند به گناه خود اعتراف می کردند و یاحداقل خاموش می ماندند.

آخوندها باید بدانند که امواج پرقدرت آزادی و دموکراسی در جهان به حرکت در آمده و مسلما در مرز اورال و زاکرس متوقف نخواهد شد. مسلماً به حکومت روپنه خوانها خیلی زود پایان داده خواهد شد.

همین قطب زاده ها - بنی صدرها - بازرگان ها و چمران ها بودند که در شورای به اصطلاح انقلابی امیران دلیر و پاک روان ارتش ما را بدون محکمه به خون کشیدند.

در پشت پرده آنچه بوده فردوست و درجلو آنچه بوده قره باغی و مقدم بوده اند. من از افسرانی نظیر رحیمی - بدله ای - شمس تبریزی - یزدگردی - بیدآبادی جزصفا و صداقت و حقیقت و راستی چیزی ندیدم. آنهائی که نادرجهانی و آیت محققی و سعید مهدیون و افسران جوانی مثل جهانگیری و رکنی را اعدام کردند نفهمیدند چه نیروی انسانی با ارزشی را ازینین برده اند.

از همان روزی که آخوند به منظور تثبیت قدرت خود، مردم ایران را (امت) خواند در حقیقت به ملت و کشور اعلان جنگ داد. من هم می گویم (جنگ بس است).

اخوندها با شعارهای (جنگ - جنگ تا پیروزی) جوانان مارا در منجلاب جنگ احمقانه ای برده اند و از خوان آنها تغذیه می کنند.

در مدت ۱۲ سالی که در فرانسه تحصیل می کردم یاد گرفتم که برای مذهب احترام قائل باشم ولی سیاست و مذهب باید از هم جدا بمانند. خمینی افکار اسلامی خود را دارد و برای ایران اهمیتی قائل نیست.

من تعجب می کنم چطور افرادی نظریر دکتر سنجابی توانستند با اعجوبه ای مثل خمینی همکاری کنند. کسانی که در آن موقع جانب خمینی را گرفتند حالا مجبور شده اند مکان های امنی را در خارج از ایران برای خود دست و پا کنند.

مغرض ترین افراد آنهایی هستند که می گویند مردم ایران استعداد دموکراسی را ندارند و نباید به مردم ایران اجازه داد که آزادانه نظر خودرا در باره مسائل اجتماعی و سیاسی بیان کنند. من برای آینده ایران راهی جز دموکراسی سراغ ندارم که این امر باید به سه پایه استوار باشد (ملی گرائی - جدائی مذهب از سیاست - عدالت اجتماعی).

حکومت ملیان کشورمارا به ویرانه ای تبدیل کرده در صورتی که تمام عوامل کار و طرح های مفید و بازگشت مغزها آماده باشد حداقل ۲۵ سال وقت و ۵۰۰ میلیارد دلار لازم است تا کشور سروسامانی بگیرد.

حکومتی که من به آن لقب (فتنه) داده ام مسلماً از ننگین ترین و سیاه ترین حکومت ها از نظر انسان متمدن کنونی است. اگر در ایران قانون اساسی اجرا شده بود ما هرگز خمینی نداشتم.

به نظر من هیچ اشکالی ندارد که در ایران یک مسیحی نخست وزیر شود به شرطی که ایران دوست باشد.

حکومت آخوند محکوم به زوال می باشد. رفسنجانی صدرصد بدتر از خمینی است. اگر حکومت آنها دوام کند اختناق و

آدم کشی ادامه خواهد داشت. نهضت ملی ایران در حکم مرگ حکومت آخوندی می باشد.

از من می پرسند نطفه آخوندها چگونه بسته شد؟ می گویم علل زیای دارد که از همه مهمتر اختناق و عدم تربیت سیاسی بود. خیلی آسان است که بگوئیم در گوادولوب سران دولت های بزرگ نشستند و قرعه فال به نام خمینی افتاد. ما بیشتر کارهایمان صرف غاسازی بود و به عمق کار توجه نکردیم. علت اصلی این فتنه سیاسی و اقتصادی بود. رژیم خمینی اساساً نتیجه دیکتاتوری و فساد رژیم گذشته بود. حکومت آخوندی دربرابر اراده یکپارچه ملت چاره ای جز تسلیم ندارد.

وقتی به بیمار رسیدم که درحال احتضار بود. وقتی شاه به بن بست رسید و نمی دانست دیگر به کدام امامزاده دخیل بینند مرا انتخاب کرد. من در چنین شرایطی قبول مسئولیت کردم. اگر وضع عادی بود یک (بله قریان گو) را انتخاب می کرد.

ما همیشه گفته و نوشته ایم که برای بدست آوردن حقوق پایمال شده ملت ایران و ادامه مبارزه با رژیم آخوندی از هر دولت و هر شخصی حاضر به قبول کمک هستیم ولی کمک مشروط را مردود می دانم زیرا معتقدیم که (به هر دستی نباید داد دست). ما برای سرنگونی رژیم خمینی می کوشیم زیرا این رژیم در شقاوت همانندی ندارد. این رژیم ایران بربادده چه ارمغانی جز اشک و ویرانی برای ملت ایران آورده است؟

زنان شریف ایرانی در این رژیم ننگین بیشتر از هرگروهی مورد ظلم و تجاوز قرار گرفته اند. بهمین جهت بیشتر با دستار بسرها مبارزه می کنند. نتایج تلغی این رژیم روحانیون غیرآلوده را نیز آگاه ساخته و خود را کنار نگاه داشته اند.

من در پاریس هنگام گوش کردن به سخنان لئون بلوم مورد حمله پلیس قرار گرفتم. در سال ۵۷ پلیس ساواک در حوالی شهر تهران در یک اجتماعی دست و بازویم را شکست، هنگامی که شاه

مرا برای نخست وزیری خواست گفتم این چه کشوری است که دست
نخست وزیر آینده را می شکند؟

از مخالفین رژیم من با بنی صدر و مسعود رجوی حاضر به
مذاکره نیستم. بنی صدر فاسد نیست ولی ملاست و بچه ملاست و
می گوید موی زنان دارای اشعه تحریک کننده می باشد که بهتر است
زیر چادر پنهان شود. مسعود رجوی وقتی با عراق آتش بس اعلام
گردید به ایران حمله ور شد که از نظر سیاسی دیگر مرده است. اگر
مردم ایران اورابیتند خواهند کشت. با رهبر مخالف دیگر که حاضر
صحبت کنم باز رگان می باشد. او مهندس خوب و فردی صالح است
و تنها عیب او این است که مذهب زده می باشد.

بختیار می نویسد: من قدرت حافظه ام را به پدرم مدیون
همستم. چون اسب سواری را دوست داشتم در صورتی به من اجازه
می داد که هر روز برایش سی بیت شعر ازیر بخوانم. آنچه من از
ادب فارسی می دانم به همان دوران باز می گردد. چون پس از آن
تحصیلات من در خارج صورت گرفت و اکنون در حدود ده هزار شعر
فارسی از حفظ دارم.

روزنامه فاینشنال تایمز در مقاله ای عنوان (کرنیکی ایران)
را به بختیار داد و نوشت مردی که سعی کرد تا نیروهای انقلابی را
از تعصب افراطی ایده ٹولوژی به دور نگاهدارد. بختیار واژه سازش
را نمی شناخت و همین امر سبب شد تا دشمنان زیادی پیدا کند.
وقتی بختیار نخست وزیری را قبول کرد و ازاوعلت را پرسیدند
گفت من در جهت منافع کشورم تصمیم گرفتم. اگر کشورم پیروز
شود خواست من است اگر چنانچه شکست بخورد من اولین بازنده
خواهم بود.

نخستین (سوء قصد) به بختیار در پاریس

دکتر شاپور بختیار با تأسیس نهضت مقاومت ملی در پاریس وقتی برنامه مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی را آغاز کرد از طرف خمینی محکوم به مرگ گردید.

با وجود مراقبتی که از دکتر بختیار در پاریس می شد روز جمعه ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۰ (برابر با مرداد ۱۳۵۹) یک گروه تروریستی مرکب از سه نفر با گذرنامه های سوری و لبنانی و فلسطینی به رهبری انس نقاش یک جوان آرشیتکت لبنانی به خانه بختیار مراجعه و به عنوان این که نماینده روزنامه (او مانیته) هستند کارت خبرنگاری خود را نشان دادند و قصد ورود به آپارتمان دکتر بختیار را داشتند. آنها به پلیس محافظ گفته بودند می خواهند با بختیار مصاحبه کنند.

یکی از بستگان شاپور بختیار گفت از این که در این ساعت روز در می زند عجب کردم زیرا انتظار کسی را نداشتم بهمین جهت در را نیمه باز کرده ولی زنجیر امنیتی را نگشودم که ناگهانی از لای در چشم به هفت تیر یکی از تروریستها افتاد که بلا فاصله در را پسته و خود را کنار کشیده به دکتر بختیار هشدار دادم که به دنبال آن شلیک گلوله ها آغاز شد.

دکتر بختیار بعداً در مصاحبه ای گفت ساعت ۸/۲۵ صبح تروریستها به عنوان خبرنگار وارد ساختمان مسکونی من شدند ولی

درین راه به یکی از افراد پلیس محافظ و یکی از همسایگان شلیک نموده مقابل درب ساختمان آپارتمان رسیدند. من و خانواده ام مشغول صرف صباحانه بودیم. مهاجمین قصد داشتند که با شلیک گلوله قفل را شکسته وارد آپارتمان شوند ولی درب و قفل هردو ضد گلوله بود و آنها توفیقی بدست نیاوردند.

طبق گزارش پلیس وقتی تروریستها متوجه نافرجام ماندن نقشه خود شدند بسرعت به طرف پائین حرکت می کنند و توسط چهارمین پلیس نزدیک در ورودی دستگیر می شوند. وسیله نقلیه ای که مهاجمین در اختیار داشتند یک اتومبیل کرایه ای بود که داخل آن مقادیری وجه نقد و چند پاسپورت و مهمات لازم و یک صداخونه کن بوده است. پلیس گفت مهاجمین هر سه نفر در سنین بین ۲۰ تا ۳۰ سال هستند که یکی سوری و دیگری لبنانی و سومی فلسطینی می باشند. روز بعد پلیس موفق به دستگیری دو تن از افراد گروه تروریستی شد که اقرار کردند دولت اسلامی آنها را اجیر کرده است.

روزنامه اخبار ایران چنین نوشت: تروریستها سه هفته قبل وارد فرانسه شدند و از شهربانی با مقامات ایرانی طرفدار خمینی در تماش بوده اند و از طریق آنها اطلاعات لازم را در مورد محل اقامت دکتر بختیار به دست آورده اند. آنها فاش ساختند که ابوالحسن بنی صدر - قطب زاده - چمران در جریان امر دخالت داشته اند.

تروریستها جمعاً ۱۴ تیر با سلاح های خود که مجهز به صدای خفه کن بود به در منزل خالی کرده و قصد فرار داشتند که دستگیر شدند. تروریستها یکی از پلیس ها را دم در کشته و دیگری را مجروح ساخته و همچنین یک زن همسایه را که با شنیدن گلوله در را باز کرده بود با شلیک گلوله از پای درآورده.

وزارت خارجه فرانسه انزجار خودرا از این واقعه ابراز و اعلام داشت برای یافتن مسئولین این واقعه از هرگونه اقدام خودداری

نخواهد کرد.

هنگامی که قطب زاده وزیر خارجہ ایران در مراجعت از نیکاراگوئه توقف کوتاهی در پاریس کرد از او خواسته شد که ۱۲ ساعت بیشتر در پاریس اقامت کند. معاون تشریفات وزارت خارجہ فرانسه گفت در فرودگاه به قطب زاده اخطار کرده است که (دولت فرانسه اجازه نخواهد داد که فرانسه تبدیل به میدان رقابت و کشت و کشتار موافقان و مخالفان جمهوری اسلامی گردد.) مقامات مطلع فرانسه گفته اند در صورتی که ضمن تحقیقات معلوم شود که رژیم جدید ایران در توطنه دست داشته روابط خود را با جمهوری اسلامی قطع نخواهد کرد.

سخنگوی روزنامه (اومنیته) گفت: (این روزنامه هیچ نوع کاری برای ترویستهای مزبور به عنوان خبرنگار صادر نکرده است. او گفت هرچند ما به فعالیت بختیار در فرانسه خوشبین نیستیم ولی این امر موجب نمی شود که خواهان قتل او باشیم.)

روزنامه فیگارو چنین نوشت (یکبار دیگر کینه خمینی در اینجا ضربه زد و آن هم در خاکی که او را پناه داده بود، امامی مأیوس و از دست رفته روشنی را که در کشور افسارگسیخته اش پدید آورده و نمی تواند کنترل کند اینک آدم کشان حرفه ای خودرا به پاریس می فرستد..)

روزنامه لوکوتیدین می نویسد: وقتی خمینی و قطب زاده در پاریس بودند شاه برای کشتن آنها آدم کش نفرستاد ولی اینها برای کشتن مخالفین خود از هیچ اقدامی روگردان نیستند و حتی تمام اصول اسلامی را زیر پا می گذارند.

روزنامه آلمانی فرانکفورتر آلگماانیه می نویسد (سو، قصد علیه بختیار رهبر ایرانیان مخالف رژیم اسلامی به چهره دیکتاتوری ملاهای ایران لطمeh زد و در عین حال شهرت بختیار را به عنوان مخالف شکست ناپذیر خمینی افزایش داد. این امر نشان می دهد که بختیار در داخل و خارج از اعتبار خاصی برخوردار است.).

روزنامه دیگری نوشت: شانس بختیار این بود که کوماندوهای مرگ به رهبری یک آرشیتکت لبنانی که به مذهب شیعه گرویده بود بسیار ناشیانه عمل کردند. آنها با اینکه خود را خبرنگار معرفی می کردند لباس هایشان به قدری کهنه بود که فقط در موزه ها پیدا می شد. آنها یک پلیس و یک زن فرانسوی را کشتنده ولی ایرانیان از جمله دکتر شاپور بختیار و کسانی که در آپارتمان او بودند از مرگ نجات یافتند.

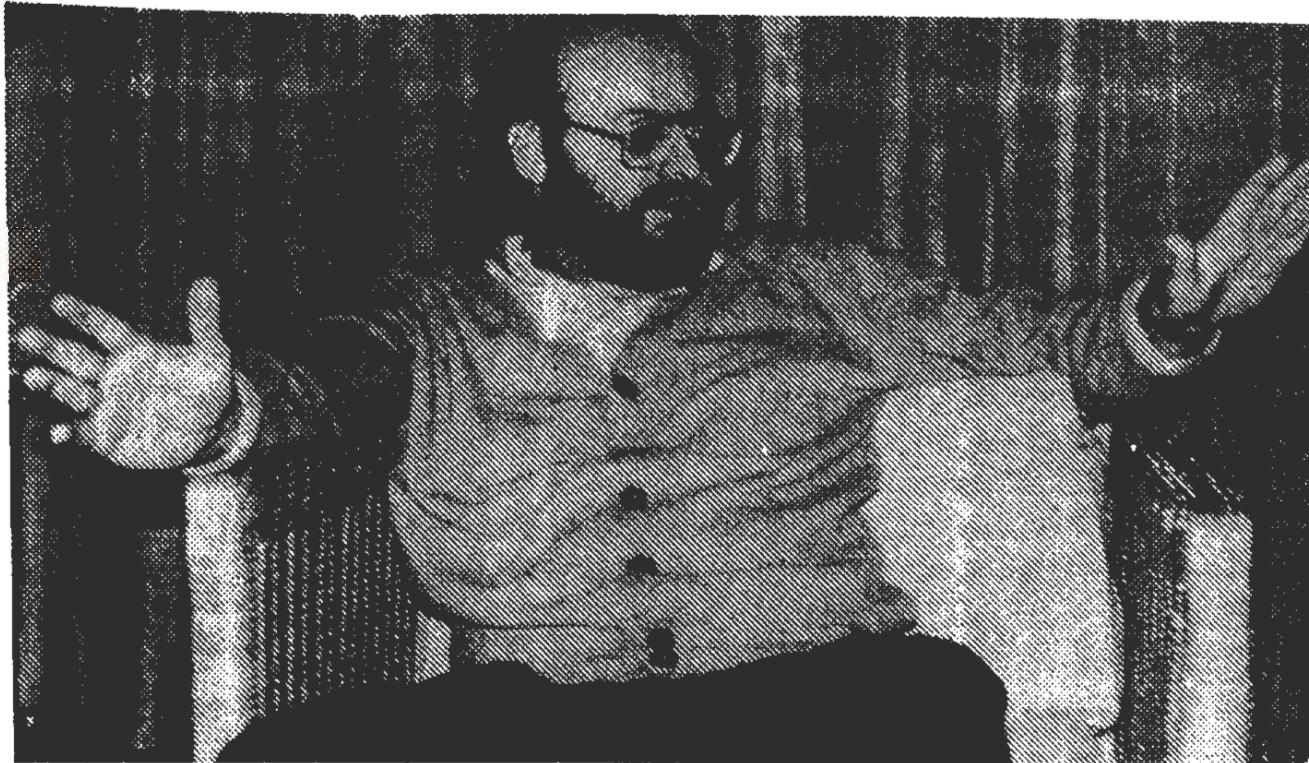
نشریه (مرغ طوفان) چنین نوشت: دکتر بختیار بی تفاوت و آرام مستله ترور را تلقی نموده و اعلام داشت برای تحقیق رسالت خود در جهت خدمت به کشور و هموطنانش این قبیل خطرات رامانع مبارزات نمی بیند.

بختیار گفت مدت ۴ هفته است که افراد مختلفی از جمله سه مأمور مخفی و یک ملا به پاریس آمده و مقدمات این کار را طرح ریزی کرده اند. این افراد مزدوران حرفه ای بودند که توسط رژیم آخوندی استخدام شده اند. بختیار که از آدم کشی بیزار است وقتی خمینی به ایران می آمد یکی از افسران نیروی هوائی از بختیار اجازه خواست که هواپیمای حامل اورا سرنگون کند وی موافقت نکرد حتی هلیکوپتر نیروی هوائی را دراختیار او گذاشت که توانست به بهشت زهراء برود. بسیاری از متفکران ایران زنده گذاشتن خمینی را گناه بختیار می دانند.

یک روزنامه دیگر نوشت تروریستها قبل از آمدن به فرانسه مدتی در کمپ های لیبی تعليمات تروریستی دیده اند. انیس نقاش و دو تروریست دیگر پس از دستگیری در دادگاه های فرانسه محکوم به حبس ابد گردیدند. کراراً مقامات جمهوری اسلامی تقاضای آزادی انیس نقاش و آنها را داشتند ولی دولت فرانسه قبول نمی کرد.

روزنامه کیهان چاپ لندن نوشت: انیس نقاش تروریست معروف در زندان اعتصاب غذا کرده و ۱۲۵ روز است که به اعتصاب ادامه داده و دولت رفسنجانی از میتران رئیس جمهور

فرانسه تقاضای آزادی انیس نقاش را کرده است. مطبوعات فرانسه فاش ساختند که جمهوری اسلامی یکی از گروگان گیران سابق اعضای سفارت آمریکا در تهران به نام (سیروس نصیری) را که عنوان سفیردر مقر سازمان ملل در ژنو داشته به فرانسه فرستاد تا از میتران بخواهد به خاطر وضع بد مزاجی، انیس نقاش را عفو کند.



انیس نقاش که فرزند یک ثروتمند لبنانی است قبلًا عضو گروه مارکسیستی بوده که به گروه اسلامی ها پیوسته است. وقتی مذاکره با دولت فرانسه برای آزادی انیس نقاش ادامه یافت مطبوعات فرانسه به شدت به این امر اعتراض کردند. روزنامه فرانس سوار چنین نوشت: ژرا روینیا پلیس ۲۹ ساله فرانسوی که در تابستان ۱۳۵۹ در جریان سوءقصد علیه جان شاپور بختیار به ضرب گلوله تروریست ها فلجه شد گفت: «تُروريسم زندگي مرا تباھ کرده است. بهيج عنوان نباید در مقابل تهدیدها و باج خواهی های تروریست ها تسليم شد و الا جامعه را هرج و مرچ فرا خواهد گرفت.» وی در پیام خود می گوید آزادی این آدم کشان غیرقابل قبول است آیا قریانیان آن ها را فراموش کرده اید؟

در پاسخ به سوال یک شبکه تلویزیون فرانسه مبنی بر این که آیا حاضر است پیشنهاد نقاش را برای گرفتن خسارت و رضایت دادن به آزادی او قبول کنی؟ گفت «هرگز» شما به من بگوئید که من با چه مبلغ پول می‌توانم سلامت خودم را باز یابم و چون فعلًاً چنین امری امکان پذیر نیست امیدوارم که او هم تا آخر عمر در زندان بماند. با این فرق که او در زندان است اما سالم و من آزادم اما فلچ.

پلیس فلچ شده فرانسه گفت حاضر نیست سلامت جامعه را با پول کشیف این آدم کشان معامله کند.

ولایتی وزیر خارجه ایران از مقامات فرانسه کراراً تقاضای آزادی انیس نقاش را داشت.

«ژاک وورش» یکی از مشهورترین و جنجالی‌ترین وکلای مدافع فرانسه گفت: طبیعی است مدام که انیس نقاش در زندان به سر می‌برد خاری در روابط ایران و فرانسه وجود خواهد داشت و مناسبات دو کشور هرگز بطور کامل عادی و خوب نخواهد شد.

سرانجام در اثر پافشاری مقامات جمهوری اسلامی دولت فرانسه و شخص میتران با آزادی انیس نقاش از زندان موافقت کردند که از زندان آزاد و تحويل مقامات رژیم اسلامی شد که با هوایپما اورا به تهران برندند و در بنیاد مستضعفان که زیر نظر رفیق دوست می‌باشد شغل مهمی به او داده شده است.

خبرنگار روزنامه بیان به مدیریت علی اکبر محتشمی مصاحبه ای با انیس نقاش کرده که قسمتی از آن چنین است:

س - علت و اقدام به ترور شاپور بختیار را بیان کنید؟

ج - وقتی انقلاب ایران پیروز شد از سوی آمریکا خطراتی متوجه انقلاب بود. حتی موقع فرار بختیار و تشکیل دولت موقت، برزینسکی مشاور امنیتی کارتر تأکید کرد که ما بر اوضاع ایران مسلط هستیم و قادر به انجام هر کاری می‌باشیم. تصور ما این بود که آمریکا با توجه به تجربه کودتا در زمان مصدق در صدد است

کامل برخوردار بود. بهمین جهت احتمال این که او را مجدداً و بطور معمولی مورد سوءقصد قرار دهنده امکان پذیر نبود. بهمین جهت دفتر کارش در سورن (Surenes) در حوالی پاریس تحت مراقبت امنیتی بود.

هر کس قصد دیدار دکتر بختیار را داشت باید گذرنامه یا کارت شناسائی خود را قبل از ورود به منزل به مأمورین امنیتی بدهد و پس از تفتش بدنه وارد ساختمان شود که در طبقه بالای آن دفتر دکتر بختیار داشت.

فریدون بویر احمدی برادرزاده جمشید بویر احمدی از خوانین آشنا باشا پور بختیار توسط دکتر عبدالرحمن برومند به دکتر بختیار معرفی شده بود و مدت هشت سال سازمان عشاپری دکتر بختیار را با دریافت حقوق اداره می کرد و به وضع داخلی منزل بختیار آشنائی کامل داشت و اطمینان سران نهضت را نیز جلب کرده بود.

فریدون بویر احمدی برای دو تن از کسانی که می گفت از مبارزین داخل ایران هستند وقت خواسته بود که روز ۳ شنبه ۱۵ مرداد ۱۳۷۰ (برابر ۶ اوت ۱۹۹۱) به دیدار بختیار می روند. پس از دادن گذرنامه و تفتش بدنه وارد کار دفتر بختیار می شوند. وقتی چند ساعت از دیدار آنها با بختیار می گذرد از تاق بختیار خارج شده و فریدون بویر احمدی نزد محافظین منزل رفته با آشنائی قبلی که با آنها داشته گذرنامه های همراهان را گرفته و می روند.

عصر روز پنجشنبه روزنامه لوموند در صفحه اول خبر ترور شاپور بختیار را منتشر می کند و معلوم می شود دو روز قبل شاپور بختیار و منشی اش سروش کتبیه را در محل کارش کشته اند.

مجله روزگار نو در این باره چنین می نویسد: از یک سال و نیم قبل بختیار به علت تقلیل اعتباراتی که در اختیارش بود ناچار شد تشکیلات خود را جمع و جور کند و از جمله تشکیلات

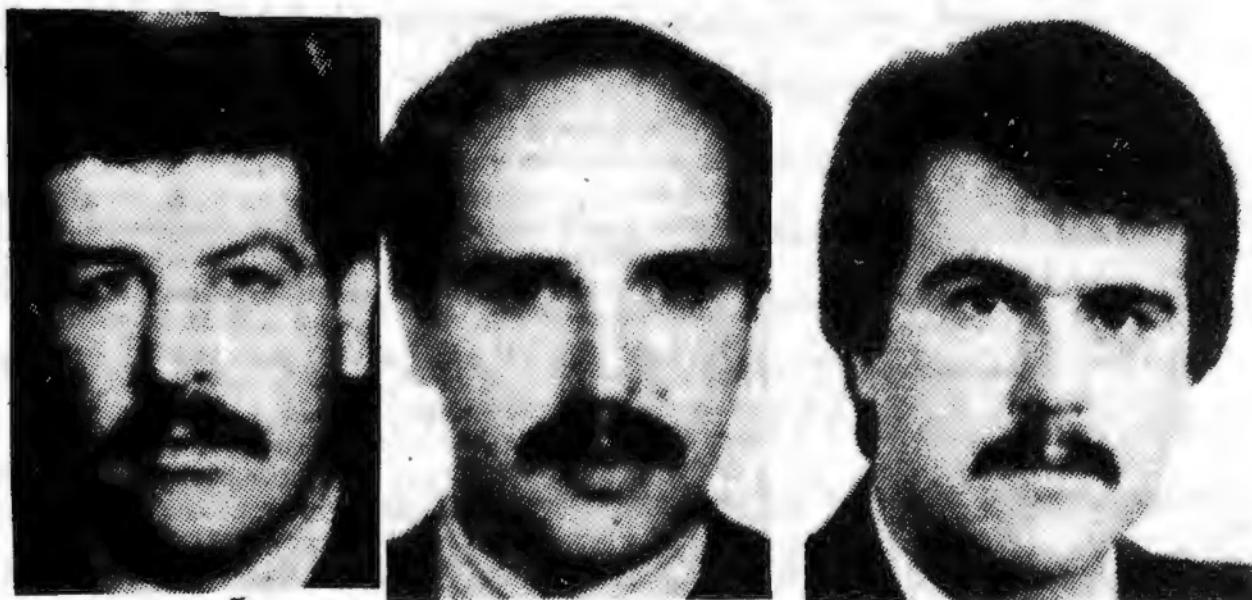
ایلات و عشایر را بهم زد که موجب اعتراضاتی شد ولی فریدون بور احمدی به علت تخصصی که در کارهای فنی داشت بختیار سیم کشی و کارهای فنی داخل منزل را هم به او سپرد و او از فرصت استفاده کرد و از وضع داخلی خانه آنطوری که باید و شاید سر درمی آورد و فهمید که در داخل اتاقها هیچ میکروفون یا دوربینی وجود ندارد که مأمورین بختیار بتوانند از وضع داخلی اتاق بختیار آگاه شوند.



سروش کتیبه همکاردکتر بختیار که در کنار او به قتل رسید.

فریدون بویر احمدی که سفرهایی به ایران می کرده از قرار معلوم در یکی از سفرها به دام تشکیلات امنیتی جمهوری اسلامی میافتد و از او به صورت جاسوس دوجانبه استفاده می شده است. با این طرز فریدون بویر احمدی به شاپور بختیار تلفن می کند که دونفر از عوامل ما از ایران به پاریس آمده و قصد دیدار شمارا دارند و این ملاقات باید موقعی صورت گیرد که هیچکس نتواند آن ها را ببیند، چون آنها به ایران می روند و دیدن آنها موجب خطراتی خواهد بود. بهمین جهت شاپور بختیار وقتی را تعیین می کند که هیچکس غیر از سروش کتبیه در خانه او نبوده است.

وقتی فریدون بویر احمدی همراه علی وکیلی راد و محمد آزادی پس از عبور از کنترل مأمورین امنیتی وارد اتاق دکتر بختیار می شوند یکی بغل دست و دیگری روی روی او و سومی کنار در ورودی قرار گرفته با سرعت شاپور بختیار را در اختیار گرفته با یک ضربه اورا بیهوش نموده و بعد شریان گلوی او و رگهای دستش را می برنند. وقتی هم سروش کتبیه با شنیدن صدائی برای جمع کردن فنجانها وارد اتاق می شود کلک اورا هم می کنند.



فریدون بویر احمدی علی وکیلی راد محمد آزادی
از اینها که دکتر بختیار و کتبیه را به قتل رسانیدند محمد آزادی بازداشت گردید ولی از دونفر دیگر خبری در دست نیست.

فریدون بویر احمدی با آشنائی کاملی که به وضع منزل بختیار داشته سلاح های خودرا در داخل منزل قبلاً آماده کرده و یا از وسائل منزل استفاده نموده و پس از انجام جنایت خود سرو وضع خوش را مرتب کرده و از عمارت بیرون آمده نزد مأمورین محافظ رفته از آنها اوراق شناسائی را گرفته به سرعت از خانه بختیار دور می شوند. قبلاً بالاتومبیل خود به (بوداپیلونی) جنگل مجاور پاریس رفته علی وکیلی و محمد آزادی پاسپورت های خودرا پاره کرده و لباس های خودرا که قدری هم به خون آلوده بود عوض می کنند و همه را در داخل یک ساک پلاستیکی در گوشه ای گذارده متواری می شوند. یک زن معروفه ساک را به پلیس می دهد که از محتویات آن سر درغی آورد. ازقرار معلوم بعد از این جریان علی وکیلی و آزادی عازم سویس می گردند و فریدون بویر احمدی به آپارتمان اجاره ای خود از خانم سلحشور می رود. خانم مزبور در روزنامه می خواند که مستاجر خانه اش یکی از قاتلین بختیار می باشد که وقتی به آن خانه می رود با فریدون رویرو می گردد. خانم جریان را به پلیس خبر می دهد ولی وقتی پلیس می رسد مرغ از قفس پریده بود.

علی راد وکیلی و محمد آزادی با دو گذرنامه کشور ترکیه به اسمی (موسی کوسر - علی کایا) از منطقه مرزی فرانسه عبور کرده و در مرز سویس به علت مشکوک بودن گذرنامه آنها را به گمرگ فرانسه بازمی گردانند ولی مأمورین فرانسه چون روایید آنها را درست تشخیص داده هردو را آزاد می کنند و بعد با تاکسی به نزدیک مرز سویس می روند و از آنجا وارد خاک سویس می شوند. روز چهارشنبه ۳۰ مرداد (۱۹۹۱) علی وکیلی راد که هیچ مدرکی نداشته و در یک کیسه خواب در کنار دریا خوابیده بود دستگیر می گردد و هفتاه بعد تحویل پلیس فرانسه می شود که اکنون در زندان پاریس به سر می برد ولی از فریدون بویر احمدی و آزادی تا کنون هیچگونه اثری و آثاری نیست و مطلعین اظهار می دارند که قطعاً آنها به ایران رفته و در آنجا به سر می برنند.

روزنامه لوموند می نویسد: وقتی دکتر عبدالرحمن برومند ترور شد یکی از کسانی که مورد سوءظن قرار گرفت فریدون بویر احمدی بود که اختیار پلیس را مطمئن ساخت که این شخص مورد اعتماد می باشد و اگر خانواده برومند به او سوءظن دارند ناشی از ریشه ایلاتی است.

پرونده قتل اختیار به (بروگییر) بازپرس معروف ارجاع گردید که تاکنون حدود ۱۵ نفر مظنون تشخیص داده شده اند که از جمله مسعود هندی از بستگان خمینی می باشد. او که سالها فاینده صدا و سیمای جمهوری اسلامی در پاریس بود برای محمد آزادی و علی وکیلی گذرنامه تهیه کرده و سرنخ کارها را در دست داشته است. او در ترور اویسی هم مورد اتهام بود.*

پارلمان اروپا روز ۱۲ سپتامبر ۲۱ شهریور ۱۳۷۰ قطعنامه ای منتشر ساخت مبنی براین که دلائل وجود دارد که می توان فکر کرد قتل شاپور اختیار به وسیله مأمورین حکومت تهران به مرحله اجرا درآمده است.

قتل اختیار موجب تعویق و حتی لغو سفر میتران رئیس جمهور فرانسه به ایران گردید.

با استرداد ضیاء سرحدی از سویس اکنون اغلب کسانی که متهم به قتل دکتر اختیار و منشی او هستند در اختیار پلیس فرانسه و بازپرس پرونده قرار دارند.

اخیراً در فرانسه کتابی تحت عنوان (تحقیق پیرامون قتل اختیار) توسط دو روزنامه نگار فرانسوی (ژان ایو شاپرون و ژان نوئی تورینه) منتشر گردید که در یک مصاحبه رادیوئی با آنها چنین گفتگو شده است:

س - شما با تحقیقات خود به این نتیجه رسیده اید که این قتل کار ایران بوده است؟

شاپرون - بله بدون تردید

س - در ماجرای انیس نقاش هم ایران آشکارا مداخله داشت؟
شاپرون - بله آنهم کار ایران بود ولی سازماندهی آنها متفاوت بود. من در سفر اخیر به ایران با انیس نقاش دیدن کردم. او اکنون جزو سیستم جمهوری اسلامی و دست راست رفیق دوست می باشد. ردپای رفیق دوست در بسیاری از عملیات تروریستی دیده می شود و مسئول امور مسلمانان در کشورهای خارجی است. انیس نقاش یک لبنانی است که بعداز انقلاب توسط یاسر عرفات به ایران فرستاده شد. در گفتگویش با خونسردی درباره ترور بختیار صحبت می کرد.

س - آیا برنامه حفاظتی بختیار سست شده بود؟

ج - به علت طول زمان بله... ولی جمهوری اسلامی برای منظور خود از عامل نفوذی استفاده کرد که همان فریدون بویراحمدی بود. او می دانست که آن روز باغبان منزل در مرخصی است. قتل بختیار خیلی سبعانه بود، روی کانابه منزلش گردن اورا بریده و رگ زده بودند. اما تعجب این است که تا ۳۶ ساعت حتی پلیس های منزل متوجه قتل نشده بودند و همین امر قاتلان را با مشکل رویرو ساخت. قاتلان بختیار به پایگاه خود در ترکیه خبردادند که کار تمام شده است ولی پایگاه هرچه به اخبارگوش می داد خبری نبود و همین ناباوری کار فرار قاتلان را با دشواری رویرو ساخت. قتل به صورت وحشیانه ای صورت گرفته بود و کاردقيق حرفه ای تروریستی نبود. با اینکه این قتل کار رسمی ایران بود ولی به تصفیه حساب عشایری نسبت داده اند که بهیچوجه قابل قبول نیست. بختیار یک سمبل بود. آخرین نخست وزیر شاه بود. سمبلی قوی و مؤثر.

مجله پاری ماج با گیو بختیار پسر دکتر بختیار که در

سازمان امنیتی فرانسه کار می کند مصاحبه ای کرده و قسمتی از آن چنین است:

س - آیا قاتلین پدرتان از سوی جمهوری اسلامی فرستاده شده اند؟

ج - من نمی توانم روی وابستگی یا عدم وابستگی آنها به جمهوری اسلامی اظهار نظر کنم ولی این را می دانم که آنها با گذرنامه رسمی جمهوری اسلامی وارد خانه پدرم شده اند.

س - آیا پدرتان هنوزمایه در درسر قدرت حکام در تهران بود؟

ج - چندی پیش پدرم محرمانه به من گفت رژیم جمهوری اسلامی از پاریس مصراً خواسته که در جریان بازدید رفسنجانی از فرانسه پدرم در فرانسه نباشد. فرانسه هم این درخواست را پذیرفته بود.

س - بعداز سوء قصد نافرجام آنیس نقاش در سال ۱۹۸۰ آیا پدرتان هشدارهایی درباره امکان خطرگانی دریافت کرده بود؟

ج - فقط در حدود هشدار بود. اگر مأمورین وظایف خودرا به درستی انجام می دادند و یا آگر من آنجا بودم این واقعه روی نمی داد. این سه نفر مسلح نبودند، اگر می خواستند به آشپزخانه بروند و کارد را بردارند نمی گذاشتم وارد آشپزخانه بشوند و اگر حضور داشتم وضع به آن صورت نبود.

س - چرا آن روز غائب بودید؟

ج - من ساعت سه و نیم بعداز ظهر ویلای پدرم را ترک کردم. آنها ساعت چهارونیم بعد از ظهر نزد پدرم آمدند. من دستورات لازم را به نگهبانان داده بودم ولی همه دستورات اجرا نشده است. من اسامی آن سه نفر را به اعضای امنیتی فرانسه داده بودم . فرمانده گروه نگهبانان باید در پایان روز جهت بازرسی گشتنی دریاغ می زد که این کار انجام نشد و همچنین مأمورین باید ساعت ۱۰ صبح در ساختمان ویلا را می زدند و اسامی ملاقات کنندگان را می گرفتند که برای روز بعد این کار را نکردند. اگر این

دستورات اجرا می شد نیم ساعت پس از وقوع حادثه آژیر داده می شد و بازداشت قاتلین تسهیل می گردید.

س - نظرتان درباره این که می گویند سازمان امنیتی فرانسه موجبات فرار قاتلان را تسهیل کرده چیست؟

ج - به عنوان یک افسر پلیس می گویم گروهان امنیتی که در ولای پدرم حاضر بود صد درصد دستورات دریافتی را اجرا نکرده است. نتیجه اش این شد که میدان مانوری برای قاتلین فراهم گردید که از آن بهره برداری کردند.

س - آیا شما خود را مقصراً می دانید؟

ج - خیر، چون من کار خودرا کرده ام. با توجه به این که از ۱۲ سال پیش مأمور حفظ امنیت پدرم بودم از آنجا که این امنیت نقض شده مرتكب یک خبط حرفة ای شده ام.

س - آیا پدرتان مسلح نبود؟

ج - نه یک جلیقه ضد گلوله داشت اما هرگز آن را نمی پوشید.

س - شما هم احساس خطر می کنید؟

ج - من از همان ابتدا از سوی رژیم تهران محکوم به مرگ شده ام. مقاله ای را که برای لوموند نوشته بودم این افتخار را به من اعطا کرد. ولی به صورت نمی توان همواره با محافظین بود. من خودمسئول محافظت دیگران هستم. امنیت هر کس هشتاد درصد به حفظ اسرار بستگی دارد، همین قدر که کسی نداند کجا می روید تاحدی امنیت شما تأمین شده است.

س - نظرتان درباره فریدون بویراحمدی عضو نهضت ملی که دوقاتل را به ولای پدرتان هدایت کرده چیست؟

ج - فریدون بویر احمدی مغز نداشت. برخی از بستگان او در روستای زادگاهش با کمیته انقلاب اسلامی همکاری دارند. معلوم نیست شانتاژ یا تهدید او را دگرگون کرده بود یا پول. بهر حال از راه بدرکردن هر کسی کار مشکلی نیست. دشمنان پدرم در تهران آدمهای

صبوری بوده اند. بعد از شکست نخستین سوء قصد او در ۱۱ سال قبل از شکرگد (اسب تروا) بهره جستند. قطعاً بعد از ازدواج فریدون بویر احمدی با یکی از اعضای کمیته های انقلاب اسلامی از راه خارج شده است. من بویر احمدی را دوسره بار در منزل پدرم دیده بودم سرگرم تعمیر برق بود و با استفاده از این فرصت نقشه ساختمان و ویلارا تهیه کرده و به علاقمندان سپرده بود. او پول زیادی نداشت. قبل انکه بان یک پارکینگ بود.

س - چرا نام او در فهرست نزدیکان بختیار قرار داشت؟
ج - این دروغ است. تنها اسمی ۲۰ نفر در این فهرست قرار داشت. اسمی فرزندانش و چند تن از وزیران کابینه پدرم.
س - آیا دستهای درسازمان های مخفی فرانسه در این کار دخالت نداشته است؟

ج - یدون ستاد پشتیبانی کسی مرتکب چنین عملیاتی در این حد نمی شود. در روز کشف جنازه پدرم نماینده پلیس جنائی در محل حاضر بود. آنها می خواستند تحقیقات کنند. متهم کردن سازمانهای مخفی فرانسه به تسهیل فرار قاتلان کمی ثقیل است.

س - آیا فرانسه با آزاد کردن انبیس نقاش نخواسته به تهران نزدیک شود و هدف فرانسه بعد از قتل پدر شما آیا این نبود که دو تروریست دیگر را به زندان اندازد؟

ج - من در این زمینه هیچ نمی دانم، بهر حال مأمورین حفاظت قسمتی از وظایف خود را انجام نداده اند. *

در نشریات مختلف اشاره شده که چگونه بختار عصر روز سه شنبه ۱۵ مرداد کشته شده و تا صبح روز پنجم شنبه ۱۷ مرداد کسی از آن آگاه نگردیده است. گفته می شود فریدون بویر احمدی چون از وضع خانه دقیقاً اطلاع داشته و می دانسته که چهارشنبه های آخر هرماه مأمورین حفاظت تغییر می کنند آن روز تا شب کاری انجام نمی دهند. بهمین جهت او روز سه شنبه را برای این کارانتخاب

گرد. روز چهارشنبه چون مأمورین تازه نمی دانستند چه کنند بنا براین شیر و مواد غذائی خانه بختیار پشت در مانده بود که آنها روز ۵ شنبه صبح متوجه جریان شدند. همچنین قاتلین تلفن بختیار را قطع نکرده بلکه روی زمین گذاردۀ بودند تا همسر و فرزند بختیار و کسانی که با او تماس داشتند تصور کنند بختیار مشغول صحبت است و از مذاکره تلفنی با او منصرف می شدند. چنانچه همسرش کراراً به او تلفن زده بود و جوابی نشنید و به فرزندش متوصل شد که صبح پنجشنبه به خانه اش رفتند و با جنازه اش رویرو شدند. از عصر سه شنبه تا صبح پنجشنبه فرصتی به دست آمد که قاتلین از مرز خارج گردند.

روزنامه تایمز لندن درنهم اوت ۱۹۹۱ پس از قتل دکتر بختیار چنین نوشت:

دکتر شاپور بختیار سیاستمدار لیبرالی بود که به مبارزه خود علیه دیکتاتوری شاه و بنیادگرایان اسلامی به رهبری خمینی ادامه داد. گرچه در زمان شاه چندین بار به زندان افتاده بود ولی در آخرین تلاش نومیدانه شاه برای نجات سلطنت از چنگ انقلابیون خطر پذیرش نخست وزیری را به جان خرید. موقعیت شاه در آن شرایط چنان ضعیف بود که شرط بختیار را برای ترک کشور پذیرفت تا ادعای بختیار در مورد استقرار یک حکومت لیبرال در ایران صادق باشد. بختیار زندانیان سیاسی را آزاد کرده، ساواک را منحل نمود، به مطبوعات آزادی داد، دارائی‌های هنگفت بنیاد پهلوی را به دولت انتقال داد.

بختیار نوشه است که در خواست از شاه برای ترک کشور میل قلبی او نبود اما با توجه به سابقه شناختی که از شاه داشت می دانست که اگر دولت در پی برقراری آرامش اندکی توفیق یابد شاه و دربار با دسیسه هائی قدرت را در دست خواهند گرفت. چون من بهرحال از مصدق قوی تر نبودم و شاه این شرط را پذیرفت. شرطی

که از طرف آمریکا هم به او پیشنهاد شده بود.
شاه در انتصاب بختیار به نخست وزیری آن قدر تأخیر کرد
که دیگر شانس پیروزی برای او غافانده بود.

بختیار که در سال ۴۲ در جلوگیری از پیوستن احزاب و
جمعیت های مصدقی به هاداری از بنیاد گرایان اسلامی بسیار
مؤثر بود در ۱۶ سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۷ که به عضویت هیئت
اجرانی جبهه ملی در آمد از مخالفین شکست خورد و هنگامی که
شورش های خیابانی قام شهر های ایران را فرا گرفته بود پیشنهاد
نخست وزیری را پذیرفت.

در مدت ۳۷ روز حکومت بختیار قام مساجد کشور در چنگ
انقلابیون هاداران خمینی بود که پس از بازگشت از تبعید، مهدی
بازرگان یار نزدیک و همکار قدیمی بختیار را مأمور باز پس گرفتن
نخست وزیری از او کرد تا این که با انتشار اعلامیه بیطرفی ارتش،
بختیار به مخفیگاه رفت و از پاریس سردر آورد.

وقتی بختیار نهضت مقاومت ملی را در پاریس تشکیل داد
در ایران غیاباً محکوم به اعدام شد. دوبار از طرف عوامل آیت الله
و مقامات جمهوری اسلامی مورد سوءقصد قرار گرفت و سرانجام
جان خود را از دست داد.

بختیار با دکتر امینی که طرفدار بازگشت سلطنت به ایران بود
به توافق رسید ولی هیچگاه با بنی صدر و مسعود رجوعی نظر موافق
نداشت.

بختیار دوبار ازدواج کرد که از نحس‌تین همسر خود که فرانسوی
بود دو پسر و دو دختر داشت و همسر دوم ایرانی است که از او یک
پسر دارد.

بختیار علاوه بر کارهای سیاسی به اشعار فارسی و فرانسه
عشق می‌ورزید و کوه نورد ماهری بود.

ایرج پژوهزاد تحت عنوان «بختیار چه می‌خواست؟» چنین

می نویسد:

پیکار دوازده ساله بختیار آخرین فصل از دفتر پیکاری بسیار طولانی تر و اساسی تر بود. فصلی از پیکاری بود که از اندیشه فلسفی او یعنی اعتقاداتش به حیثیت انسانی و احترام به حقوق آدمی مایه می گرفت. خود او در نشریه ای می نویسد: (بارها این پرسش با من در میان نهاده شد که اصول اندیشه ها و اعتقادات سیاسی من چیست؟ موضوع اندیشه بنیادی من در یک کلمه (انسان) است و هدف من نیکبختی او است).

این اندیشه فلسفی که از نوجوانی تا واپسین دم حیات با قام قدرت بروجودش حاکم بود او را به این نتیجه رسانده بود که نیک بختی آدمی تنها درسا یه دموکراسی و طرده رگونه حکومت استبدادی مقدور و میسر می باشد. به حکم همین آرمان بود که پنجاه سال پیش در رابر نازیسم قد علم کرد. برای بختیار ایستادگی در رابرهیتلر و موسولینی و دیگر قلدران و زورگویان وظیفه انسانی بود زیرا آنها به چیزی تجاوز کرده بودند که در نظر او گرامی ترین و عزیزترین نعمت و ثروت آدمی یعنی آزادی و دموکراسی بود.

منصور انوری مدیر روزنامه قیام ایران که (یادنامه بختیار) را در ۱۴۴ صفحه در تاریخ یکشنبه ۱۳۷۰ برابر با ۱۷ نوامبر ۱۹۹۱ با عنوان (شعله ای که هرگز خاموش نخواهد شد) منتشر ساخته چنین یادآور شده است: بختیار پیش از هرچه پای بند اصول و منطق و دشمن فرصت طلبی بود. بختیار می گفت من فرزند قرنی هستم که حوادث باورنکردنی آفریده است و دگرگونیهای آن غیرقابل پیش بینی است. بختیار می گفت من فرزند مقاومت و قله ناپذیرم و هرگز نخواستم راه های سهل و آسان را بپذیرم. بختیار در تاریخ و سیاست همان اندازه بصیر بود که در ادب و فرهنگ سرزمینی که اورا پرورش داده بود. بختیار شجاع و صریح و قاطع بود و در عین حال حجب و آزم دلپذیزی داشت.

بختیار سه ماه قبل از نخست وزیری اش به مخبر مجله اکسپرس چاپ پاریس گفته بود: «خمینی هیچ برنامه‌ای برای ایران ندارد فقط به انگیزه انتقام‌جوئی می‌خواهد شاه را سرنگون کند.» همچنین بختیار در دی ماه ۱۳۵۷ در نخستین روزهای نخست وزیری اش به خبرنگار لوموند گفت: «اگر ملایان بر ایران مسلط شوند خدا می‌داند فاجعه چه ابعادی خواهد یافت. با تسلط آنان بر اریکه قدرت تاریکی قرون وسطی ایران را فرا خواهد گرفت.»

او می‌نویسد: با این یادنامه ما نمی‌خواهیم بت بتراشیم. بختیار می‌گفت: «بُت نتراشیم تامحتاج بت شکن نشویم.» هدف شناسائی واقعی بختیار است که فضای بسته ۲۵ ساله به او اجازه نداد تا بختیار شناخته شود و دوران ۳۷ روزه نخست وزیری او هم در آن هنگامه نگذشت صدا به صدا برسد. چه اتهامات از چپ و راست که بر او وارد نساختند و چه شایعاتی پیرامون زندگی خصوصی و سیاسی او نساختند. در این گیرودار قتل فجیع بختیار پیش آمد. در این یادنامه آنچه در ترسیم خطوط فکری بختیار بود تنظیم گردید. هم عیوب و هم محاسن گفته شده و نقطه نظرهای موافق و مخالف انتشار یافته تا قضاوت سهل تر باشد.

ولی بختیاری که من می‌شناختم مردی بلند نگاه بود، فراتر از یک سیاستمدار، یک هشدار دهنده سیاسی بود. یادش گرامی باد.

دکتر احمد مدنی درباره ترور بختیار چنین اعلام کرد: ترور رذیلانه و غم فزای دکتر بختیار برگ ننگین دیگری بر کتاب جنایات نظام میراث خوار انقلاب افزود. این نظام که در به ثمر رسانیدن آرمانهای اصیل انقلاب کوتاه آمده و در همه زمینه‌های سازندگی شکست خورده و در مجموع کارنامه اش مملو از ننگ و نفرت می‌باشد نمی‌تواند با کشتار نامداران کشور و فشار بر هموطنان ما بنای سست و از درون پوسیده خودرا مرمت کند. چه بخواهد و چه نخواهد باید جای خود را به نظامی برخاسته ازملت

پدیده.

مهدی قاسمی درباره او چنین می نویسد:

تعلق خاطر بختیار به دموکراسی همانگونه که خودش می گفت میوه تحصیلی او در فرانسه بود. کم نبود زمینه هائی که نه من موفق شدم رأی او را بچرخانم و نه او توانست عقیده مرا برگرداند ولی باید این واقعیت را بگویم اصراری نداشت که باور خودرا به دیگری تلقین کند وقتی منطق حریف را غنی تر می یافت ابائی نداشت که آشکارا حقانیت اورا بپذیرد.

او می گفت دنیای روح من یک ترکیب دوباره است. پاره ای به ایران تعلق دارد و پاره ای وامدار فرهنگ فرانسه می باشد. فرهنگ فرانسه مرا با درون مایه دموکراسی آشنا ساخت. در فرانسه آموختم که چگونه می توان دقایقی با مخالف عقیدتی خود کلنجر رفت و دقایقی در کنار او در نهایت دوستی قهوه ای نوشید. از استادانی که در کلاس ها تدریس می کردند آموختم که این نعمتی است که در رحم دموکراسی فرانسه نشو نمایافته است. باید آرزوی ولتر را باور کرد که می گفت «با معتقدات تو مخالفم ولی آماده ام خون خودرا بدhem تا تو بتوانی بی هر ایس عقیده ات را ابراز کنی.» *

سرانجام پس از یک سال که جنازه دکترشاپور بختیار در محلی به امانت گذارده شده بود در قبرستان (مون پارناس) پاریس به خاک سپرده شد و روی سنگ قبرش هم این شعر حافظ نقش بسته است:

روز نخست چون دم رندی زدیم و عاشقی
شرط آن بود که جز ره این شیوه نسپریم

پهلوی دوم در تبعید



آخرین روزهای زندگی شاه غم انگیز بود

محمد رضا شاه پهلوی در خارج از کشور

- ۱ - حرکت از تهران روز سه شنبه ۲۶ دی ماه سال ۱۳۵۷
- ۲ - ورود به اسوان در مصر و استقبال رسمی انور سادات رئیس جمهور و همسرش در فرودگاه
- ۳ - حرکت از مصر به مراکش روز دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ و ورود به ریاط با استقبال رسمی ملک حسن پادشاه مراکش
- ۴ - سقوط رژیم در روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ هنگام اقامت شاه در مراکش
- ۵ - مسافرت از مراکش به (باها ماس) روز دهم فروردین ماه ۱۳۵۸ پس از دو ماه و شش روز اقامت در ریاط
- ۶ - مسافرت به مکزیک روز بیستم خرداد ماه ۱۳۵۸ و اقامت در جزیره کوچک (کوارناواکا) و شدت بیماری سرطان
- ۷ - سفر اجباری به نیویورک پس از چهار ماه اقامت در مکزیک در روز ۳۰ مهر ۱۳۵۸ و اقامت در بیمارستان (کرنل) نیویورک
- ۸ - گروگان گیری اعضای سفارت آمریکا در تهران روز ۲۲ آبان ۱۳۵۸ به مناسب سفر شاه به آمریکا و معالجه او در بیمارستان
- ۹ - سفر اجباری شاه در روز ۲۴ آذر ماه ۱۳۵۸ پس از ۵۷ روز اقامت در آمریکا به کشور پاناما
- ۱۰ - حرکت ناگهانی شاه از (پاناما) در روز ۲۴ فروردین

۱۳۵۹ به علت برنامه ای که برای دستگیری و استرداد معظم له
تهیه شده بود و سفر به مصر با دعوت انورسادات

۱۱ - عمل جراحی در بیمارستان معادی قاهره مصر و
در گذشت شاه در روز ۵ مرداد ۱۳۵۹ پس از ۱۸ ماه سرگردانی
در کشورهای مختلف و تحمل رنجهای ناشی از بیماری سلطان

۱۲ - تشییع جنازه رسمی شاه در مصر پس از ۶۱ سال عمر
و ۳۷ سال سلطنت و امانت نهادن جنازه اش در مسجد الرفاعی
(همان مکانی که جنازه پدرش در آنجا قرارداشت)

۱۴ - اعلام سلطنت رضا پهلوی ولیعهد قانونی ایران با
عنوان رضاشاه دوم در قاهره.





تصمیم شاه به ترک کشور

بررسی تاریخ عصر پهلوی نشان می دهد که محمدرضا شاه پهلوی که صدھابار به طور رسمی و غیر رسمی از کشور به خارج رفته بود، مطلعین می گویند ۹ بار در شرایط سخت تصمیم به ترک کشور داشت که نه میان سفر، سفری بدون بازگشت شد.

گرچه در جلد های مختلف کتاب به این موارد اشاره شده ولی در اینجا لازم به نظر رسید که مجدداً یادآوری گردد. محمدرضا شاه پهلوی کراراً در بدو سلطنت گفته بود (سلطنت بریک ملت فقیر افتخار ندارد) و حقیقتاً هم نمی خواست بازور و قلدری در کشور بماند و هر وقت فکر می کرد که بخواهد برای ادامه سلطنت با مردم دریافتند ترک کشور را ترجیح می داد. این موارد چنین است:

- ۱ - در شهریور ۲۰ وقتی سفرای روس و انگلیس با سلطنت محمد رضا شاه مخالفت کردند او صریحاً به فروغی گفته بود اگر آنها نمی خواهند شاه باشم پس بهتر است از کشور خارج گردم ولی فروغی با این نظر مخالفت کرد و از او خواست که در کشور بماند تا سلطنت پهلوی دوام داشته باشد. همچنین روزی که رضا شاه می خواست از کشور برود گلشاهیان می نویسد که ولیعهد بیشتر از شاه علاقه داشت که او و خاندان پهلوی از کشور خارج گردد.
- ۲ - در واقعه ۱۷ آذر ۱۳۲۱ که مردم در تهران آشوب پیا کردند و مجلس شورای ملی مورد حمله مردم قرار گرفت و تعدادی از مغازه ها غارت شد و شیشه هارا شکستند قبل از این که حکومت نظامی اعلام شود و سپهبد امیر احمدی فرماندار نظامی تهران گردد شاه مصمم بود از کشور خارج گردد که بعضی از نزدیکان مانع گردیدند.
- ۳ - دکتر غنی در خاطرات خود می نویسد: وقتی با شاه مذاکره می کردم اظهار علاقه می کرد که می خواهد از سلطنت استعفا کرده از کشور خارج گردد که به علاوه یاد آور شدم مراقبت کنند که شاه دلسرب نگردد زیرا با استعفا و کناره گیری شاه و خروج از کشور مسلمان مملکت متلاشی خواهد شد.
- ۴ - در جریان واقعه آذربایجان هنگامی که قوام السلطنه نخست وزیر شد و شاه را در جریان کارها نمی گذاشت خیلی ناراحت بود و طبق گفته شاهدخت اشرف پهلوی قصد کناره گیری از سلطنت را داشت که او به عبدالرضا پیشنهاد کرده بود سلطنت را قبول کند ولی با کناره گیری قوام السلطنه این بارهم استعفا و کناره گیری و خروج شاه منتفی گردید.
- ۵ - در واقعه نهم اسفند ماه ۱۳۳۱ که تصمیم شاه به خروج از کشور خیلی جدی و محترمانه بود ولی با تظاهرات مردم به رهبری روحانیون و افسران بازنیسته شاه ناچار شد برنامه سفر خود را بهم بزند و در ایران بماند.

۶ - در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بعداز ابلاغ فرمان عزل مصدق و دستگیری سرهنگ نصیری، شاه از کلاردشت با هواپیما عازم بغداد و رم شد و تصمیم داشت برای زندگی به آمریکا جنوبی برود که با جریان ۲۸ مرداد وسقوط مصدق به کشور بازگشت و سالیان دراز باقدرت درایران سلطنت و حکومت کرد.

۷ - در دولت امینی که کندي در حمایت از نخست وزیر ایران می کوشید و مخالفت حزب دموکرات آمریکا با شاه خیلی زیاد شده بود مطلعین می گویند شاه بقدرتی از ادامه سلطنت دلسوز شده بود که قصد داشت از کشور خارج گردد ولی با سقوط حکومت امینی این بار هم شاه از سفر به خارج منصرف گردید.

۸ - در حран سال ۵۷ شاه چند بار می خواست از کشور برود که یک بار در دولت شریف امامی ناگهان چنین تصمیمی را اتخاذ کرد که مهندس شریف امامی به گفته سناتور محمدعلی مسعودی به دیدار شاه رفت و او را راضی کرد در کشور بماند و پس از این که وضع بهبود یافت از کشور خارج گردد.

۹ - سرانجام در دی ماه سال ۱۳۵۷ در دولت بختیار شاه باعجله از کشور خارج گردید و با این که حس می کرد احتمال دارد این سفر با سقوط سلطنت همراه باشد ترجیح می داد هنگام آشوب ويلوا خاندان پهلوی در خارج از کشور باشند. ولی این بار برعکس دفعات قبلی رژیم ایران تغییر کرد و شاه ناچار شد درحال تبعید روزهای سختی را در خارج از کشور بگذراند تا در قاهره درگذشت. بررسی زندگی رضا شاه نشان می دهد که او هیچگاه قصد خروج از کشور را نداشت. در شهریور ۲۰ هم که متفقین برای خروج او از کشور پافشاری می کردند رضا شاه گفته بود حاضراست از سلطنت استعفا کند و در نقطه ای از شمال ایران به زندگی ادامه دهد ولی انگلیس ها حاضر نبودند که رضا شاه درایران بماند و با فشار آنها از کشور خارج گردید.

* * *

در اینجا سه خاطره از محمد رضا شاه از وقایع شهریور ۲۰ و رفتن شاه به بغداد و سال ۱۵۷ برای ثبت در تاریخ نقل می‌گردد. نصرالله انتظام که در وقایع شهریور ۲۰ رئیس تشریفات دربار سلطنت بود در خاطراتش چنین می‌نویسد:

در روزهای ۲۳ و ۲۴ شهریور از مذاکراتی که مردم می‌گردند این طور بر می‌آمد که نه تنها رفتن رضا شاه حتمی است بلکه متفقین با سلطنت ولیعهد هم موافقت ندارند. قوام الملک شیرازی به من گفت امید ندارد که حضرات با ماندن شاه و جانشینی ولیعهد موافقت کنند. قوام با خاندان سلطنتی خویشاوندی و با سفارت انگلیس ارتباط داشت و سخنانش حمل بر ارجیف نمی‌شد.

گرچه بین فرزندان شاه میل و توجه مردم به ولیعهد بود ولی بعضی هامی گفته شد شاپور عبدالرضا به سلطنت می‌رسد یا کوچکترین فرزند شاه (حمیدرضا) و شخص ثالثی نایب السلطنه می‌گردد تا پادشاه فقط اسمی باشد. منسوبین مادری شاپورها که از نسل قاجار بودند به تکapo افتادند. این شهرت بجایی نرسید که عصر ۲۴ شهریور موقعی در حضور شاه و ولیعهد بودم شاپور علیرضا سراسیمه رسید و گفت از شخص مطمئنی که با سفارت انگلیس مربوط است شنیده ام که عبدالرضا شاه می‌شود. اعلیحضرت با لحن اعتراض آمیزی گفت (این چندیات بچگانه چیست که می‌گوئی) و به راه افتاد.

روز ۲۶ شهریور شاه در هیئت دولت تصمیم خود به استعفا را به وزیران گفت که بعضی چشم اشک آلود داشتند و شاه با خونسردی نظم خود را حفظ کرده بود و این امر نشان می‌داد که اعصابش خیلی قوی بود.

در همان روز وقتی که شکوه الملک اوراقی را برای امضای شاه آورده بود گفت ما دیگر کاره ای نیستیم که برای ما کار آورده ای.

بعد از استعفای رضا شاه والاحضرت ولیعهد تعليماتی به

سرلشکر بود رجمندی داد و بعد ازما پرسید (حالا چه باید بگنیم؟) عرض کردم (ماندن البته مخاطراتی دارد) ولیعهد فرمود (گمان می کنید بریزند و مارا بکشند؟) گفتم (ایرانی ذاتاً خونریز نیست) گفتند (اگر تحریکش کردند چه؟) عرض کردم ماندن ناچار خطر هائی در بر دارد ولی والاحضرت بدانید اگر تشریف ببرید و از خطر بگریزید موقعیت خودتان را برای همیشه از دست داده اید.

* * *

یکی از کارمندان وزارت خارجه در مجله روزگارنو چنین نوشته است:

وقتی در جریان ۲۵ مرداد سال ۱۳۳۲ شاه و ثریا با هواپیما وارد بغداد می شوند مظفر اعلم سفير ایران در عراق که از مدیحه سرايان زمان رضاشاه بود رو نشان نداد و با اعضای سفارت به فرودگاه نیامد چون از تهران دستور داده شده بود که هیچیک از مأمورین حق تماس با شاه را ندارند.

عصر روز ورود شاه به بغداد نوری سعید نخست وزیر عراق برخلاف رسوم سیاسی به سفارت ایران می آید و در حضور عبدالاحد دارا کاردار سفارت به مظفر اعلم می گوید شاه خواستار دیدار او می باشد و می خواهد از سفير خود مبلغی قرض کند زیرا با جیب خالی ایران راترک گفته است. مظفر اعلم بهانه می آورد که من هنوز استوارنامه خودرا تسلیم نکرده ام که سفير باشم. نخست وزیر عراق به او می گوید ما شمارا سفير می شناسیم. عبدالاحد دارا وقتی متوجه می شود که امکان دارد مظفر اعلم تسلیم گفته نخست وزیر عراق گردد می گوید ما دستور داریم با شاه تماس نداشته باشیم. نخست وزیر عراق می گوید این ملاقاتات کاملاً محترمانه خواهد بود و قسم می خورم که اگر ازمن هم بپرسند آن را انکار کنم. ولی دارا می گوید اگر سفير به دیدن شاه برود من موضوع را به تهران گزارش خواهم کرد.

روز بعد دارا به سفير گزارش می دهد که ایرانیان مقیم بغداد

می خواهند تظاهراتی علیه شاه بگنند خوب است دیداری با آیت الله شهرستانی کرده ایشان از شاه بخواهد از عراق برود. مظفر اعلم می گوید خودتان این کار را بگنید. دارا می گوید به من دستور بدھید که او هم روی کاغذی به او می نویسد و مأموریت می دهد. دارا نزد آیت الله شهرستانی رفته موضوع را می گوید. آیت الله اظهار می دارد (شاه ایران شاه همه ما می باشد، از ناچاری به عراق آمده است، تو که نماینده پادشاه هستی خجالت نمی کشی که از من می خواهی اورا از عراق بیرون کنم، زود پاشو از اینجا بیرون برو) *

علی صائب معاون تشریفات وزارت خارجه عراق که میهماندار شاه بود می گفت شاه در تمام مدت جلوی رادیو نشسته و به اخبار ایران گوش می داد. وقتی هم پرنس عبدالاله نایب السلطنه عراق فهمید که شاه پول ندارد دسته چک خودرا جلوی شاه گذاشت تا هرچه می خواهد او بنویسد و امضا کند. شاه به ناچار ۵ هزار پوند از او قرض گرفت.

در مراجعت شاه از رم وقتی عبدالاحد دارا همراه اعضای سفارت در فرودگاه بغداد در صف قرار گرفته بود نخست وزیر عراق به آنها گفت فورا از اینجا بروید زیرا شاه از شماها خیلی عصبانی است. ولی دارا سعی داشت مظفر اعلم را مقصراً قلمداد کند و با کمک به علاء به خدمت ادامه داد. حتی سال بعد هم که شاه به بغداد رفت جزو مستقبلین بود. وقتی شاه پرسید اینها همان پارسالی ها هستند؟ یکی از حضار گفت خیر همه تازه آمده ایم و این بار هم خطر از بیخ گوش دارا و سایرین رد شد. ***

اردشیر زاهدی در مصاحبه ای با بی بی سی چنین گفته است:
به اعلیحضرت عرض کردم اگر ایران را ترک کنید راهی برای بازگشت نیست. من معتقدم اگر شاه در مقام خود راسخ مانده بود و با مخالفین گفتگو می کرد و حاضر نمی شد ایران را ترک کند می توانست تاج و تخت را حفظ کند.

زاهدی می گوید: ژنرال هایزر بدون اجازه شاه وارد ایران شد و حال آن که همین ماموریت به الکساندر هیگ و جیمز شلینگر داده شده بود که رد کردند. هدف سفر هایزر معلوم نبود که تقویت ارتش برای درهم شکستن مخالفین است و یا جلو گیری از چنین اقدامی. من فکر می کنم آمریکائیها عقیده داشتند که اگر و خامت اوضاع ایران بجایی برسد که امیدی به نجات نباشد آنها با کمک ارتش دست به کودتا شاه بزنند مثل کودتای یونان.

قبل از اینکه شاه کشور را ترک کند من از واشنگتن به تهران آمدم. اعلیحضرت بطور وحشتناکی خسته به نظر می رسیدند و می گفتند حاضرم تمام اختیاراتم را به دولت بدhem تا مشکلات را حل کند. قسمتی از اشکالات مربوط به اختلاف هویدا و آموزگار بود که دو دستگی پیش آمده بود و دیگران هم از این برداشت استفاده غلط می کردند. من که به شاه عشق می ورزیدم نمی دانستم که او سرطان دارد. نه من تقریباً هیچکس از سرطان شاه آگاه نبود. شاه در شرایط خوبی نبود و خیلی خسته به نظر می رسید. شبها با همسرش بگو مگو داشت و روز بعد ملکه جریان را برایم تعریف می کرد. عوامل زیادی برای از بین بردن او در کار بود.

من در جریان بودم که آیت الله شریعتمداری به شاه تلفن کرد و از او خواست که ایران را ترک نکند. یک آیت الله از عراق هم همین تقاضا را داشت.

من فکر می کنم اگر شاه کشور را ترک نکرده بود ارتش سقوط نمی کرد. حتی اگر شاه هم استعفا می داد این تغییرات صورت نمی گرفت که باعث از بین رفتن کشور و اقتصاد مملکت و آن خونریزیها بشود. اگر شاه نمی رفت خمینی هرگز به ایران نمی آمد.

کارتر ازمن می خواست که به شاه عرض کنم سرجای خود محکم بایستد آنها هم هر کاری از دستشان بر می آید انجام خواهند داد و نگرانی مطالب مربوط به حقوق بشر هم نباشد.

دولت آمریکا در آن ایام سیاست روشنی نداشت و به صور مختلف صحبت می کرد. دولت کارگری انگلیس هم نمی دانست چه باید بکند؟ عوامل مختلف دست به دست هم دادند تا وضع ایران چنین شد.



در آخرین روزهای اقامت شاه در ایران خیلی ها از او خواسته بودند که در کشور بماند زیر بارفتن از ایران، رژیم سلطنت و کشور به خطر خواهد افتاد ولی شاه می گفت من بیمارم باید برای معالجه به خارج از کشور بروم.



آغاز سفر بی بازگشت شاه به مصر

واقامت در (اسوان)

در روزهایی که شاه می خواست از کشور خارج گردد گفته می شد که مسافرت به آمریکا خواهد بود ولی بعداً اظهار نظر شد که در یکی از کشورهای نزدیک اقامت خواهند کرد تا وقتی ضرورت یافت به ایران باز گردند.

دکتر اصلاح افشار می گفت: برنامه اعلیحضرت در تهران این

بود که ما یکسر به آمریکا برویم. بهمین جهت دستور دادند که
جامه دانها از تهران به آمریکا فرستاده شود. لوازمی که فرستاده
شده بود فقط برای دو ماه اقامت بود. اعلیحضرت می گفتند مقامات
آمریکائی از رئیس جمهور و اعضای وزارت خارجه و نایندگان
کنگره و مقامات سیا و رسانه های گروهی دقیقاً در جریان اوضاع
ایران و خاورمیانه نیستند و سفرای دو کشور هم نمی توانند آن
طوری که لازم است آنها را دقیقاً در جریان اوضاع بگذارند. من باید
شخصاً به آمریکا بروم و همه آنها را روشن کنم تا بدانند چه خطری
منطقه را تهدید می کند. آمریکائیها هم از این امر استقبال کردند
بهمین جهت بار سفر به آمریکا بسته شد. وقتی هم تصمیم قطعی به
مسافرت گرفته شد آمریکائیها به اعلیحضرت اطلاع دادند که جرالد
فورد رئیس جمهور سابق به مصر می آید و خوب است که
اعلیحضرت سفری هم درین راه به مصر کرده و دیداری با سادات و
فورد انجام شود تا مذاکراتی در باره (کمپ دیوید) و وضع
خاورمیانه بین این سه شخصیت صورت گیرد. بهمین جهت
اعلیحضرت از این جریان استقبال کرده و برای سفر مصر آماده
شدند. قرار شد با تشریفات کاخ ریاست جمهوری مصر تماس گرفته
برنامه را تنظیم کنیم ولی هرچه خواستیم تماس بگیریم بعلت اعتصاب
کارکنان مخابرات این کار صورت نگرفت. با سفیر آمریکا صحبت
کردیم و از طریق دستگاههای ارتباطی سفارت ساعت حرکت و
موقع ورود شاه و شهبانو به سادات اطلاع داده شد تا بطور موقت
به (اسوان) در مصر برویم و از آنجاعازم آمریکا شویم. تصور من
این است که آمریکائیها در آخرین لحظه تغییر تصمیم دادند و در آن
شرایط هم نمی خواستند شاه به آمریکا برود بهمین جهت زیر پرده در
تنظیم سفر شاه نقشی داشته اند. چنانچه وقتی مذاکرات شاه با
انورسادات و فورد در اسوان پایان یافت با آمریکائیها تماس گرفتیم
که ساعت ورود به آمریکارا مشخص کنیم آن وقت توجه یافتیم که
آنها تایلی ندارند و می گویند بهتر است مسافرت شاه به تأخیر

افتد. اعیلحضرت مدتی در آنجا توقف نموده یادآور شدند که سادات باشد به کار خود برسد و ماهم که در اینجا کاری نداریم و آمریکائیها هم بازی درآورده اند بس بهتر است دعوت اعیلحضرت پادشاه مراکش را پذیرفته به آن کشور برویم. بهمنین جهت با تشریفات دربار مراکش تماس گرفتیم و ساعت ورود مشخص گردید که بصورت رسمی از پادشاه اسبقیال بعمل آمد. در آنجا بودیم که مشخص گردید برنامه سفر به آمریکا بکلی منتفی شده و با وقایع ۲۲ بهمن بر حالت بی تکلیفی و نگرانی‌ها افزوده شد. این نکته را هم باید بگوییم گرچه پادشاه مراکش نهایت احترام را نسبت به اعیلحضرت رعایت می‌کرد ولی از روز ورود معلوم شد که رفتار او با سابق فرق کرده و گاهگاهی در بیانات خود به شاه نیش می‌زد.

دوستی عمیق شاه و سادات

(انورسادات) رئیس جمهور مصر که برندۀ جایزه صلح نوبل شد از جوانمرد ترین رهبران جهان بود که در دوستی با شاه ایران نشان داد که تنها دوست ایام سلطنت و قدرت نبوده بلکه در ایامی که شاه سخت ترین روزهای زندگی را می‌گذرانید و آمریکائیها و پاناماًیها می‌خواستند او را دست بسته تحويل جمهوری اسلامی بدھند نه تنها هواپیمای اختصاصی خود را برای شاه فرستاد بلکه (کارترا) را تهدید کرد که اگر بخواهد شاه را تحويل دهد قرارداد (کمپ دیوید) را بهم خواهد زد.

وقتی جمال عبدالناصر روی کار آمد به تدریج رابطه ایران و مصر تیزره شد که حتی به قطع رابطه منتهی گردید و طبیعتاً انورسادات که معاون عبدالناصر بود نظیر رئیس خود همیشه با شاه ایران مخالفت می‌کرد و شاه هم صریحاً به عبدالناصر حمله می‌نمود. کشمکش بین شاه و سادات در کنفرانس اسلامی ریاط به منتهی درجه رسید ولی سرانجام دوستی آنها به صورتی در آمد که پس از فوت عبدالناصر شاه یکی از طرفداران سرسخت ریاست

جمهوری سادات شد.

هنگامی که انور سادات تصمیم گرفت به اسرائیل حمله کند شاه ایران کمک بسیار مهمی به سادات کرد. چون سادات احتیاج به کمک روسها داشت و می بایست که هواپیماهای روسی ازآسمان ایران عبور می کردند. شاه دکتر خلعت بری وزیر خارجه را خواست که به او دستوراتی بدهد ولی چون در سفر بود احمد میرفندرسکی قائم مقام وزیر امور خارجه شرفیاب شده و شاه به او دستور می دهد که با موافقت نیروی هوائی اجازه داده شود که تعدادی هواپیمای روسی برای کمک به مصر از ایران عبور کنند. پس از چند روز نیروی هوائی به شاه گزارش می دهد که بیش از ۵ هواپیمای روسی ازآسمان ایران عبور کرده که گویا این امر مورد اعتراض آمریکائیها و اسرائیلیها هم قرار می گیرد که شاه وزیر خارجه را می خواهد و می گوید نظر من عبور چند هواپیما بود نه پنجاه هواپیما گویا قائم مقام وزارت خارجه اشتباه موضوع را درک کرده است. سرانجام به دنبال این اقدام دستور حذف شغل قائم مقامی وزارت خارجه داده می شود و میرفندرسکی از کارکنار رفته وبا این که دیپلمات خوش نامی بود تازمان نخست وزیری بختیار کاری نداشت.

انور سادات در سفر رسمی به تهران در سال ۱۹۵۴ چنین گفت:

من و مردم مصر تا ابد جانبداری شمارا در موقع گرفتاری فراموش نمی کنیم. من از کمک های برادرم شاهنشاه ایران همیشه سپاسگذارم زیرا شما ثابت کردید که از برادران مخلص و از دوستان واقعی هستید. شما بطور حقیقی به ما یاری داده اید. شاهنشاه همواره به نیاز ما پاسخ داده اند گاهی که به نفت یا کمک دیگر نیاز داشتیم همیشه و از صمیم قلب به ما کمک کرده اند. من فکر می کنم آنچه شاهنشاه برای ایران انجام داده اند چیزی است که هر کس باید به آن افتخار کند زیرا ایران را از آخرین تکنولوژی برخوردار می سازد و اجتماع ایران را با فرهنگ و میراث تاریخی

اش و تمدنش به یک کشور بسیار مدرن تبدیل می‌کند.
انورسادات که مطالب خودرا به فارسی از روی کاغذ می‌خواند گفت برای ابراز احساسات خود نسبت به شاهنشاه و ملت ایران و همچنین احساسات مردم مصر ویرای قدردانی از کمک‌های شما بهتر است از شاعر بزرگ انسانیت سعدی شیرازی کمک گرفته بگوییم (رفیق و یارهتم را همه کس دوست می‌دارد.)

روزنامه کیهان چاپ لندن درباره دوستی شاه و سادات چنین می‌نویسد:

در سال ۱۹۶۸ وزارت امور خارجه ایران گزارشی درباره سادات به شاه داد که (او مردی است عاطفی و شتابگر. هم مورد سوءظن آمریکائیهاست و هم روسها. غیرقابل اعتماد می‌باشد)
شاه در نظر داشت در کنفرانس اسلامی ریاط با جمال عبدالناصر ملاقات کرده و کدورت‌هارا از بین ببرد. رابط پادشاه عربستان بود که می‌گفت شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ عبدالناصر را خیلی ضعیف کرده بهمین جهت شاه زمان را مناسب دید که اختلافات ده ساله را ترمیم کند. شاه شخصاً از ناصر نفرت داشت. وقتی شنید که ناصر در کنفرانس شرکت نمی‌کند نفس راحتی کشید. ملک فیصل در کنفرانس ریاط کوشید که بین سادات و شاه ایران ملاقاتی صورت گیرد. شاه در جلسه محترمانه کنفرانس سران گفت حاضر است که به مصر شکست خورده کمک کند. سادات در کنفرانس گفت: (عرب بودن به ما اجازه دریوزگی نمی‌دهد و به تنهاشی بار شکست را تحمل می‌کنیم، آنگاه نگاهی به شاه ایران کرد و به فارسی این شعر را خواند (هر که نان از عمل خویش خورد - منت از حاتم طائی نبرد)
شاه بلا فاصله بپا ایستاد و خطاب به ملک حسن دوم پادشاه مراکش که ریاست جلسه را بر عهده داشت گفت: «مگر این جلسه شب شعر است؟ اگر من می‌دانستم که اینجا مجلس مشاعره برپاست و شعرها جمع هستند من هم با خود چندین شاعر می‌آوردم.

ما در ایران شاعران زیادی داریم.»

به نظر حاضران در این جلسه برخورد شاه و سادات ضریبه ای دیگر بر پیکر روابط ایران و مصر بود. هیچ کس نتوانست حدس بزند که به خلاف آنچه تصور می شد برخورد لفظی میان شاه و سادات بمنزله دیباچه ای بود که بر کتاب تفاهم و دوستی بین دو رهبر قلم زده می شد.

بعدازپایان جلسه شاه دراقامتگاه خود اردشیر زاهدی وزیر خارجه وقت را به حضور پذیرفت و او را به خاطر نقص اطلاعاتش در زمینه تبحر سادات در زیان و ادب پارسی مورد سرزنش قرار داد. در این دیدار شاه به زاهدی گفت: «سادات مرد جالبی است. همانطور که مورد تمايل برادر ما ملک فيصل است ترتیب دیدار مارا بدھید.»

چند ساعت بعد دو رهبر باهم ملاقات کردند. در دقایق اول دیدار، ملک فيصل هم حاضر بود ولی بعد آن دو باهم تنها شدند. دیدار شاه و سادات حدود دو ساعت بطول انجمامید. در کنار آنها مشاوری قرار نداشت و بدین ترتیب اولین دیدار این دو رهبر محبت بی شائبه ای را برای هردوی آنها به ارمغان آورد.

سالها بعد شاه به تنی چند از نزدیکان خود گفته بود که احساس محبت عمیق او به سادات از همان لحظه های اول دیدار پای گرفت. شاه سادات را به چشم مردی با اخلاص و انسانی که هرگز دوستانش را تنها نمی گذارد می نگریست. این درست برخلاف آنچه بود که در گزارش های اطلاعاتی تسلیم شده به شاه منعکس گردیده بود.

بعداز مرگ ناگهانی عبدالناصر برنامه شاه این بود که سادات رئیس جمهور مصر شود. اعتقاد شاه به سادات، نیکسون را تحت تأثیر قراد داد در حالی که در آن شرایط آمریکا و شوروی سادات را حتی برای جانشینی موقت ناصر قبول نداشتند.

شاه برای شرکت در تشییع جنازه عبدالناصر هویدا نخست

وزیر را فرستاد. وظیفه اصلی او این بود که سادات را از حمایت همه جانبی شاه ایران آگاه سازد. هویدا دکتر خسروانی را همراه برد و به عنوان سفير ایران در مصر معرفی کرد. هدف شاه این بود که مصر و آمریکا را بهم نزدیک سازد تا از بسط نفوذ شوروی در منطقه جلوگیری شود.

شواهدی در دست است که دولت آمریکا سادات را از توطئه کودتای شعراوی جمعه مطلع ساخته است. زاهدی وزیر خارجه ایران ۴۸ ساعت قبل از کشف توطئه وارد مصر شد. شبی که زاهدی در ضیافت شام سادات حضور داشت دستور دستگیری توطئه گران صادر شد. همان شب سادات و زاهدی از قصر ریاست جمهوری مصر با شاه صحبت کردند. شاه اورا (برادرم انور) خطاب می کرد و او هم شاه را (برادرم محمد) نام می برد.

садات بارها از قاهره به شاه تلفن می کرد و حال او را می پرسید. با وجود رهبرانی نظیر ملک حسین و نیکسون و مارشال تیتو و ژنرال دوگل و ملک حسن که با شاه دوستی عمیقی داشتند ولی باید گفت هیچیک از آنان به اندازه سادات با شاه نزدیک نبودند. شاه در مصاحبت با او غرق در آرامش می شد. هنگام بازگشائی کانال سوئز سادات از شاه خواست که ولیعهد را به مصر بفرستد. شاه از دیدن مراسم از تلویزیون و نقش ولیعهد در آن مراسم خیلی خوشحال شد.

شاه از کلیمی ها زیاد خوشش نمی آمد زیرا آنها بودند که ماجرای واترگیت را برای نیکسون به وجود آوردند. اسرائیل هم از نزدیکی شاه و سادات زیاد خوشحال نبود ولی نیکسون و جمهوریخواهان آمریکا آنها را تشویق می کردند. امید آمریکائیها این بود که سادات از اردوی شوروی دوری گزینند. انعقاد قرارداد (کمپ دیوید) نیز از حمایت شاه برخوردار بود و شاه در نقش رابط بین مصر و اسرائیل اثر مهمی داشت. حداقل چهار بار موسه دایان برای این کار به تهران آمد و محترمانه با شاه مذاکره کرد.

شاه هم در مقابل از سادات خواست که کمک کند تا در مصر و یمن جنوی بـه تروریستهای ایرانی اجازه اقامت داده نشود کـه در این باره توفیقی حاصل نشد.

بعضی هـا معتقدند کـه شاه ایران از حمله مصر به اسرائیل اطلاع داشت و قبل از شروع جنگ تجهیزات جنگی به مصر فرستاد و نفت و بنزین مجانی در اختیار مصر قرارداد.

شـاه اجازه عبور هوای پیماهـای روسی را از فراز خاک ایران داد.

همچنین هوای پیماهـای ایرانی تعدادی از کـماندوهـای سعودی را از فراز عراق به سوریه برد.

شـاه از پیروزی مصر در نبرد با اسرائیل احساس مسرت کـرد و هنگام شکسته شدن خطوط دفاعی (بارلو) سادات را سرچشمـه افتخار برای همه و یک مرد واقعی خواند. اسرائیلـی هـا حس کـردند کـه شـاه ایران بـیش از آنکـه دوست آنها باشد دشمن آنها شـده است.

شـاه در صدد کـمک به مصر برآمد و قبول کـرد کـه در بازسازی پرت سعید کـمک کـند. تـا او اخر سال ۱۹۷۳ روابط دوستی شـاه و سادات و فـرح و جـهان سادات بصورتی در آمد کـه حتـی شـاه موضوع اختلاف نظر خود و فـرح را با سادات مطرح ساخت.

انور سادات بـارها در ساحل دریای خزر با شـاه ملاقات کـرد و روابط خانوادگـی رهبران دو کـشور به منتهـای صـمیمیـت رسیده بـود و کـراراً با یکدیگـر در ساحل دریـا راه پـیمائـی و مـذاکـره مـی کـردند. هـمزمان نـیز فـرح و جـهان سادات حمام آفتاب مـی گـرفـتند و بـچـه هـا به مـوزیک گـوش مـی دادند و یامـوتورسـیکـلت سوارـی مـی کـردند. حضور سادات و هـمسـرـش در اقـامـتـگـاه نـوشـهـر عـارـی اـز هـرـگـونـه تـشرـیـفات و مـعمـولاً گـرـدهـمـائـی دـوـخـانـوـادـه بـود.

شـاه و سادات ضـمن برخـورـدارـی اـز وـیـژـگـی هـای خـلقـی مشـابـه دـارـای تـضـادـهـای عـاطـفـی و روـحـی فـراـوـانـی نـیـز بـودـند. پـادـشـاه اـیرـان بـیـنهـایـت درـونـ گـرا، اـسـرـارـ آـمـیـزـ، نـجـوشـ و فـوقـ العـادـه خـجالـتـی بـودـ. بـرعـکـس سـادـات فـرـدـی بـودـ بـرـونـ گـرا و خـوشـ سـخـنـ و حـرـافـ. رـئـیـسـ

جمهوری مصر قدرت داشت ساعت ها متکلم وحده بوده داد سخن دهد و اصولاً مانند یک هنرپیشه همواره نیازمند شنوونده و تماشاگر بود.

شاه و سادات هردو مردانی بودند مذهبی، لیکن هریک به شیوه و طریق خاص خود. برداشت سادات از اسلام برداشتی بود فرهنگی و عقیدتی... در مقابل، اسلام شاه آمیزه ای بود از اعتقاد و اوهام. سادات در محفظه ذهن خود مجموعه ای از داستانهای عامیانه، ضرب المثل های زیبا و اشعار جذابی را حفظ داشت که هنگام محاوره با پادشاه ایران آنها را به مناسبت های موضوع مورد بحث به کار می برد. بر عکس شاه از این قریحه سهمی نبرده بود و اگر هم می خواست به مناسبتی شعر و یا ضرب المثلی را چاشنی صحبت های خود کند غالباً در ذکر آنها دچار اشتباه می شد.

شاه و سادات گاه و بیگاه با حالتی حاکی از افسردگی درونی دقایقی چند باهم به درد دل کردن می گذراندند. شاید هردوی این رهبران از این که دیگران قدرشان را به شایستگی نمی دانند در شکوه بودند.

سادات در مسیر حیات سیاسی خود بیش از شاه ایران اعتقاد به سرنوشت رقم زده از قبل داشت. بدون تردید این دو رهبر سیاسی در هر فرصتی با یکدیگر درباره نقشه های خود برای کناره گیری از صحنه فعالیت های سیاسی تبادل نظر می کردند.

شاه می گفت قصد دارد به نفع فرزندش از سلطنت کنار برود ولی سادات مخالف بود. سادات هم می گفت در اواخر ۱۹۷۷ پس از سفر به بیت المقدس و اطمینان به این که نام او در تاریخ با عظمت یاد خواهد شد شاه را در مسیر کناره گیری خود از ریاست جمهوری می گذارد ولی شاه مخالفت کرد.

دو رهبر سیاسی ایران و مصر مرتباً باهم مکاتبه می کردند. نامه های سادات به شاه مشحون از ظرایف ادبی، شعر و ضرب المثل بود. بر عکس، شاه که فاقد قریحه ادبی بود نامه هایش در عین

آمیختگی با صمیمیت، عاری از ظرایف ادبی بود. شاید به دلیل این نقیصه بود که شاه یک بار از دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه خواست که وی را در زمینه ذکر ضرب المثل ها و نکات ادبی در نامه هایش به سادات یاری دهد. مجموعه ای از مکاتبات شاه و سادات در نزد خانواده های این دو رهبر محفوظ مانده است. در سال ۱۹۷۵، آخرین مانع مهم برقراری تفاهم بین اعراب و ایران با انعقاد قرارداد صلح بین ایران و عراق از میان برداشته شد. با وجود عدم اطمینان سادات به رهبران عراقی، امضای قرارداد صلح بین ایران و عراق رهبر مصر را بسیار خرسند کرد. با پیش آمدن این موقعیت، سادات دست به تشویق شاه برای انجام یک دیدار از همه کشورهای دوست عرب زد. شاه که تا آن موقع در بین کشورهای عربی فقط از عربستان سعودی، مراکش و کویت بازدید کرده بود حال ترغیب به آن می شد تا پرچم ایران را در پایتخت های کشورهای عربی به نمایش گذارد. بازدید شاه از همه کشورهای عربی انجام نپذیرفت و فقط به بازدید از عمان اکتفا کرد.

در اوایل سال ۱۹۷۷ شاه حس کرد که توجه آمریکائیها به سادات بیش از او می باشد. پاره ای از مشاوران شاه که اصولاً با توسعه روابط با اعراب موافق نبودند شاه را دچار واهمه ساختند ولی شاه دوستی با سادات را ضروری می دانست. شاه که آمریکائیها را برای حمایت از سادات تشویق می کرد حال وضع به صورتی درآمده بود که سادات به کارتر یادآور می شد که ارزش دوستی با شاه ایران را بداند.

شاه و سادات در ارزیابی خصوصیات کارتر باهم توافقی نداشتند. به نظر سادات کارتر سیاستمداری بود صمیمی و دارای وجودانی بیدار. در مقابل شاه همیشه معتقد بود که کارتر یک سیاستمدار مزور بی پرنسبی است که بر روی چهره خود یک پوشش نیمچه مذهبی گذاشته است. شاه ایران هروقت از کارتر صحبت می شد بی اختیار می گفت: «این مرد با آن چشمان یخ زده، چشمانی

که بتوئی از حرارت نبرده است!»
در اواخر سال ۱۹۷۷ به تدریج نا آرامی های ضد شاه در
گوش و کنار ایران شکل می گرفت.

شاه عقیده داشت که مخالفان وی غیر مستقیم از سوی
آمریکائی ها حمایت می شوند. این موضوع برای وی به صورت
معماهی لاینحل در آمده بود. بهمین دلیل شاه از سادات خواست که
موضوع را با آمریکائیها در میان گذارد. وی در طی یکی از
محاوراتش به سادات گفت: «شما از کارتر سئوال کنید که او واقعاً
از ما چه می خواهد؟ من اصلاً معنی رفتار آمریکائیها را نمی فهمم!»
سادات این سئوال را نزد آمریکائی ها مطرح کرد. پاسخ آمریکائی
ها این بود که «از شاه ایران سئوال کنید که از ما توقع انجام چه
کاری را دارد؟» سادات پیام کارتر را به شاه رسانید. شاه یک بار
دیگر در چهره آمریکائی ها «دو دوزه بازی» را دید. وی به وضوح
احساس کرد از آنجائی که آمریکائی ها در خاورمیانه دوست وفاداری
چون سادات پیدا کرده اند دیگر به او توجهی چندان ندارند.

درست در زمانی که ایران در تپ التهاب و شورش های
خیابانی می سوتخت، تلاش آمریکا معطوف به آن بود که هرچه
زودتر امضای قرارداد کمپ دیوید را فیصله دهد.

سادات دویار حسنی مبارک معاون خود را نزد شاه فرستاد تا
هم دریاره مذاکرات (کمپ دیوید) اطلاعاتی به شاه بدهد و هم از
تشنجات اوضاع ایران دقیقاً آگاه گردد. حسنی مبارک از قول سادات
گفت او آماده هرگونه کمک به شاه می باشد ولی شاه گفت (من بطور
مطمئن روی انور سادات حساب می کنم).

غورو شاه اجازه نمی داد که حتی در آن شرایط از دوستش
سادات کمک بخواهد. حسنی مبارک در مراجعت به سادات چنین
گزارش داد: (شاه بکلی خورد شده و تصور نمی رود بتواند روحیه
خودرا حفظ کرده و دشمنانش را سر جایشان بنشاند.)

وقتی ابعاد شورش در ایران توسعه یافت انور سادات از

(کمپ دیوید) از شاه وسیله تلفن سئوالاتی کرد که شاه گفت (من واقعاً نمی دانم که آمریکا در ایران در پی چه چیزی است؟) سادات موضوع را جدی با کارتر مطرح ساخت و از او خواست تا تکلیف خود را با شاه روشن کند. نتیجه آن شد که بیانیه مشترکی از طرف کارتر و سادات در حمایت از شاه تهیه گردید ولی سایرس وانس آن را خیلی رقیق کرده بود. سادات به کارتر یادآور شد که هرگونه حمایت از بنیادگرایان و بهم زدن وضع ایران موازن قدرت را در خاورمیانه بهم خواهد زد.

در حالی که در همان (کمپ دیوید) مناخین بگین به کارتر گفته بود که زمان شاه سر آمده و دیگر توانائی ادامه کار را ندارد. او معتقد بود که شاه باید خودرا از صحنه سیاست کنار بکشد و دست ارش و سیاستمداران را باز بگذارد.

شاه وسیله تلفن سادات را در جریان ترک کشور گذارد که سادات با این فکر به شدت مخالفت کرد و صریحاً به او گفت (برادر اگر در این شرایط شما کشور را ترک کنید دیگر رنگ ایران را نخواهی دید) حتی سادات تصمیم داشت که به ایران بباید و شاه را از سفر منصرف کند ولی چون خودش نتوانست ملک حسین پادشاه اردن و حسنی مبارک معاونش را فرستاد. به دنبال این جریانات بود که شاه ارتشد از هاری را نخست وزیر کرد . وقتی از هاری سکته کرد سادات به شاه پیشنهاد تشکیل یک کابینه نظامی دیگر نمود ولی چون سرنشته کارها از دست در رفته بود دیگر توفیقی حاصل نگردید. سادات از شاه دعوت کرد که به مصر بباید.

در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ شاه وارد مصر شد. چهره شاه چهره یک مرد شکست خورده بود. سادات با مشاهده قیافه درهم ریخته پادشاه ایران سخت دچار شگفتی شد. از تابستان سال ۱۹۷۸ تا زمستان سال بعد از وزن شاه ۱۵ کیلو کم شده بود. پیشواز از شاه به گونه ای استقبالی با شکوه از رهبر سیاسی یک مملکت بود.

سادات از شاه خواست که از فرمانده نیروی هوائی خود

بخواهد که هواپیماهای نظامی ایران را به مصر پرواز بدهد. یکی از آجودان‌های نظامی شاه سعی کرد از طریق تلفن با امیرحسین ریبعی فرمانده نیروی هوائی ایران تماس بگیرد. ریبعی در این موقع برای سرکشی به پایگاه نیروی هوائی شاهرخی رفته بود و نتوانست بلافاصله با شاه تماس بگیرد. پادشاه ایران عدم دسترسی فوری به ریبعی را نیز نوعی سرپیچی تلقی کرد. ریبعی پس از چند ساعت به قاهره تلفن زد تا با شاه صحبت کند ولی شاه از مکالمه با اوی خودداری کرد. ظاهراً ریبعی که به شاه وفادارمند بود قصد داشت از وی اجازه بگیرد تا با به کارگیری نیروی هوائی شورش را متلاشی کند. آجودان نظامی شاه از ریبعی خواست تا برای کسب اجازه با شاپور بختیار تماس بگیرد. عصر آن روز شاه به سادات گفت که ارتش ایران دیگر از دستورات وی پیروی نمی‌کند.

هنگام اقامت شاه در اسوان، سادات به روشنی در یافت که شاه ایران دیگر در شرایطی نیست که بتواند به این زودیها در صحنه سیاسی ایران نقشی را ایفا کند. معهذا اعتقاد رئیس جمهوری مصر بر آن بود که هنوز حرف آخر در سرنوشت سیاسی ایران زده نشده است و این رضا ولیعهد ایران است که می‌تواند رژیم سلطنت را در ملکت خود حفظ کند.



شاه و شهبانو در مراکش

محمد رضا شاه امید زیادی داشت که در غیاب او دولت بختیار و ارتش بتوانند کشور را از خطر نجات دهند ولی این تصور باطلی بود زیرا با خروج شاه از ایران مخالفین رژیم دامنه تظاهرات و اقدامات خود را توسعه دادند و در نتیجه شاه در مراکش بود که رژیم سلطنت در ایران سقوط کرد.

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ چنین می نویسد:

پس از چند روز اقامت در مصر طبق قرار قبلی به مراکش رفتیم. در آنجا سلطان حسن دوم برادرانه از ما پذیرائی کرد. هنگامی که قرار شد به باهاماس برویم سلطان حسن هواپیمای

مراکشی را در اختیار ما گذاشت.

مشکل ترین مراحل اقامت ما در این جزایر بود. زیرا هر روز خبر کشته راهی ایران به ما می رسید. گوئی این کابوس پایانی نداشت. محل اقامت ما در باهاماس ویلاتی در کنار دریا بود که هر کس می توانست به آن نزدیک شود. بهمین سبب تعداد زیادی پاسبان به محافظت ما گماشته بودند که حضور آنان نیز خالی از اشکال نبود. تنها دلخوشی ما در آن چند روز محبت‌های بی دریغ جهانگردان آلمانی و فرانسوی بود.

از همان روز اول می دانستیم که اقامت ما در باهاماس جنبه موقت خواهد داشت و در جستجوی کشوری دیگر بودیم که بتوانیم برای مدتی طولانی تر در آن زندگی کنیم.

هنگامی که قرار براین شد که به مکزیک برویم بسیار خوشحال شدم. از مسافت رسمی خود به این کشور و استقبال گرم مردم آن خاطره ای بس دلپذیر داشتم. در طی همان سفر بود که با پرزیدنت لویز پرتبینو آشناشدم و به روشن بینی وی در مسائل جهانی و قوف یافتم. متأسفانه وضع مزاجی من اجازه نداد که قسمت های مختلف کشور زیبای مکزیک را چنانکه می خواستم بازدیدکنم. در عوض فرصت تجدید دیدار با هنری کسینجر و ریچارد نیکسون را یافتم که به من ثابت کرد حتی در میان آمریکائیان نیز دوستان وفادار می توان یافت.

قرار بود پرزیدنت نیکسون به اتفاق همسرش بدیدار ما بباید و در آخرین لحظه بیماری بانو نیکسون مانع مسافت وی شد و آقای نیکسون به تنها نزد ما آمد. بیست و چهار ساعتی که با او گذرانیدم برای شهبانو و من بسیار مطبوع و دلپذیر بود.

این دیدار برای هردوی ما بسیار جالب بود هم بخاطر دوستی استوارمان و هم بخاطر تفاهم و توافق نظری که در مسائل مهم سیاسی و بین المللی داشته و داریم.

نیکسون یک بار قبل از انتخاب به ریاست جمهوری و یک بار

دیگر در سمت رئیس جمهوری به ایران سفر کرده بود و هیچکس بهتر از او در نیافت که یک متعدد قوی در این منطقه چه ارزشی برای جهان غرب دارد.

ژیسکار دستن درباره دوران تبعید شاه چنین می‌نویسد:

دوران تبعید شاه دورانی نه چندان افتخارانگیز برای حکومت‌های دموکراتی است. او از کشوری به کشور دیگر و از جزیره‌ای به جزیره دیگر می‌رفت. دوستان دیروزی اش ازوی روی بر تافته بودند زیرا شاه تبعیدی را باعث درد سر تشخیص می‌دادند. مقامات جدید تهران هر کس را که جرئت پذیرفتن اورا داشت تهدید می‌کردند ولی هنگامی که در مصر بود به شاه گفتم اگر میل دارد می‌تواند مدتی در فرانسه بسر ببرد. رفتار کسینجر بخاطر آقا منشی و شرافتش مرا تحت تأثیر قرار داد و احترام مرا به او افزود. او تنها کسی بود که کوشید تبعیدگاهی شایسته برای شاه بیابد. دوبار با شکست مواجه شد. بالاخره پر زیدن سادات با آزاد منشی شکوهمند و رزم آوری سردوگرم چشیده از شاه سرگردان و بیمار به گرمی استقبال و پذیرائی کرد.

(ویلیام فوویس) روزنامه نگار آمریکائی می‌نویسد:

محمد رضا شاه پهلوی چهارصد و چهل و ششمین و آخرین شاه ایران بود که پس از ۲۵ قرن رژیم شاهنشاهی در ایران به پایان رسید. انقلاب ایران با یک مقاله درباره رهبر مذهبی آغاز شد. داروهای ضد سرطان شاه را متزلزل و بی اراده کرده بود و اعتقاد اورا به تقدیر و سرنوشت راسخ تر می‌ساخت. در آن شرایط سخت تنها کسی که مسئولیت قبول کرد دکتر بختیار بود. شاه مانند پدرش با مشتی خاک و چشمانی اشکبار ایران را ترک گفت. روزی که کشور را ترک می‌کرد نمی‌دانست که چه مصیبیتی در انتظار اوست. او خیال می‌کرد در غیابش آمریکائیها از ارتش و حکومت

دخلواه خود استفاده می کنند در حالی که همه تصورات غلط بود. آمریکائیها هیچ نقشه ای نداشتند فقط به فکر ایجاد روابط دوستانه بازیم جدید ایران بودند. با ماجرای گروگانگیری این برنامه آمریکائیها بهم خورد. این ماجرا با نقشه قبلی یا بدون نقشه ضعف یک قدرت بزرگ در مقابل یک کشور کوچک و بی خاصیتی سازمان های بین المللی را ثابت کرد.

شاه ایران سال های آخر عمر را در کسالت و دریدری گذرانید. پس از اخراج تحقیرآمیزش از آمریکا نزدیک بود به دام رژیم اسلامی بیفتند که دوست وفادارش سادات به این کابوس پایان بخشید. سادات تنها زمامدار ازمیان قریب یکصد رهبر جهان که از دوستان نزدیک شاه در زمان سلطنتش بودند به دوستی با شاه پایدار ماند و دردهای اورا تخفیف بخشید. سادات که مرگ شاه را نزدیک می دید دستور داد در مسجد الرفاعی که سابقاً پدر شاه در آنجا دفن شده بود محلی برای شاه آماده کنند. چه بسا که شاه هم قبل از مرگش آن را می دانست.

گفتگوی دوپادشاه در مراکش

(ادوارد سابلیه) روزنامه نگار معروف فرانسوی که کراراً به ایران آمده و با شاه مصاحبه کرده بود و روابط بسیار نزدیکی با خانواده سلطنتی ایران داشت وقتی شاه از ایران به مراکش رفت در حضور سلطان حسن دوم با شاه ایران مصاحبه ای به عمل آورد که در این باره چنین می نویسد:

سلطان حسن دوم پادشاه مراکش، من و دوستم ژان موریاک را به کاخ مراکش دعوت کرده بود تا در دفترش بنشینیم و صحبت کنیم. سلطان می گفت به او یعنی به پادشاه ایران گفتم «گوش کن رضا» و به این طریق بود که سر صحبت او باز شد و از مذاکرات شایان توجه و تبادل نظرهایش با شاه ایران پرده برداشت و خبرهای

تازه راجع به اوضاع و احوال ایران داد و احساسات و ادراکات خودرا در آن خصوص بیان کرد.

دروز قبل از این تاریخ یعنی ۲۲ ژانویه ۱۹۷۹ شاه و شهبانو با هواپیمای سلطنتی ایران به مراکش که بعد از اسوان (مصر) مرحله دوم تبعید بود رسیدند. ورود آنان بدون سروصدامنجام گرفت و نیروی انتظامی با قدرت و دقیق دهها روزنامه نگار و فیلمبردار را که از همه نقاط دنیا آمده بودند از نزدیک شدن به خانواده سلطنتی باز می داشت. شاه و شهبانو در یک اتومبیل مرسدس بنز سیاه که سلطان حسن دوم در اختیار آنان گذاشته بود به کاخ جنان الكبير عزیمت کردند.

حضور شاه و شهبانوی ایران در مراکش باعث جنب و جوش و تظاهرات تند و تیزی شد بطوریکه در کازابلانکا با بیانیه و اعلامیه مردم را به تظاهرات علیه عامل امپریالیسم دعوت می کردند.

بعضی از دستجات مخالف سلطان حسن هم فرصتی یافته بودند تا خصومت خودرا نسبت به وی اظهار کنند. اما ملک حسن سرسخت و بی باک مقاومت می کرد و می گفت آری من از قضایا اطلاع دارم. آمدن شاه به مراکش البته برای من مشکل ایجاد می کند اما بر مشکل باید غلبه کرد. دانشجویان علیه حضور شاه در اینجا تحریک شده اند و اعتراض ها و جنگ و جدال هائی بروز کرده است اما اگر فیدل کاسترو هم در چنین موقعیتی قرار می گرفت اعتقاد ما به اصول شرافت و میهمان نوازی ما را مکلف به پذیرائی از او می کرد. شاه آمده است تا چند صباحی را در اینجا بگذراند. او از رفتن به امریکا منصرف شده و فرزندانش از آن جا به او تلفن کرده اند و گفته اند به این جا نیا.

اما درک این حقیقت مشکل نیست که مقامات مراکش خداخدا می کردند و تسکین نگرانی خود را در این می دیدند که پادشاه ایران اقامت خودرا در کشور آنها زیاد طولانی نکند. علت این بود که وضع محمدرضا شاه در آن مملکت کاملاً روشن نبود. زیرا او

پادشاه تبعیدی نبود که تخت و تاج خود را از دست داده باشد و از این رو حضور وی در آن مملکت مشکل ایجاد نمی کرد. او پادشاه ایران بود و از این جهت برای مهمانداران وی دشوار می نمود که به تحولات ایران بی اعتماد باقی بمانند.

با تمام این اوصاف سلطان حسن دوم نهایت عزت و احترام و اکرام را نسبت به مهمانان خود رعایت می کند. اقاماتگاهی که برای آنها تهیه دیده، مجلل و با شکوه است و بهرجا که روکنید علائم تجمل و فراوانی به چشم می خورد و آدم حس می کند که سلطان حسن آماده است که هرچه از دستش برمی آید انجام دهد تا مدعوین مشکلات تبعید را فراموش کنند. حسن به شاه ایران از روز ورودش «تو» و «رضا» می گوید.

سلطان حسن می گوید به شاه گفتم گوش کن رضا صلاح در این است که کمتر حرف بزنی. چهارسال آزگار یکه تاز عرصه سیاست بین المللی بودی و حرفی زده نمی شد مگر درباره تو، حال باید ناپدیدشوی. فعلًاً باید مثل آن طرف کره ماه که تاریک و ازانظار مخفی است پنهان گردی. بایدکه همه از خود بپرسند «شاه ایران» سرگرم تدارک چه نقشه ای است؟ سلاхи که در دست دارد چیست؟ آتو چه دارد؟ من می دانم که ارتش به او وفادار مانده است ولی او نتوانست تشکیلات لازم و مکفی به ارتش بدهد. ازاو پرسیدم آیا سازمانی متشكل از افسران در حد سرهنگی ترتیب داده ای؟ شاه در جواب به من گفت «چنین کاری نکرده ام و به غیر از چند ژنرال کسی را نمی شناسم.»

اما من نویسنده به ندرت حسن دوم را در حال و هیبتی آنقدر آراسته دیده بودم. آن روز لباس اسپورت یعنی پیراهن چوگان بازان و شال گردن ابریشمی و پوطین های چرمی حنائی رنگ بپا داشت. قضاوتهاشی که درباره پادشاه ایران می کرد نیشدار بود. حسن می گفت من پادشاه ایران را بسیار خسته دیدم. او مثل لاستیک کهنه ماشین نخ نما شده و فرش شکسته است. حتماً اطلاع دارید که او

۶۰ سال دارد و ۳۷ سال آن را در تلاطم سلطنت و ۴ ماه آن در اضطرابات و تشنجهای وحشت انگیز سپری شده است. روش کشورداری شاه غلط بود زیرا که خود هیچوقت شخصاً وارد معركه و مبارزه نشده و در حاشیه مانده و مثل دکمه دستگاهی که فرمانده روی آن فشار بیاورد و موشك از آن پرتاب گردد شاه دستور صادر می کرده و دستور گیران جواب می دادند: (بله قربان دستور انجام شد.) اما اغلب دستور انجام نمی شد و شاه حتی تحقیق و بازرگانی هم نمی کرد و امروز است که می بینیم ظاهراً ارکان حکومت وی یکسره فرو ریخته است.

شاه برای اخبار مطبوعات اهمیتی خارج از اندازه معقول قابل است و دیگر آنکه مردی کینه توز می باشد.

سلطان حسن ساعت خود رانگاه کرد، وقتی رسیده بود که برای صرف ناهار نزد شاه ایران بود. خورد و خوراکی در باغ تهیه دیده بودند اما آسمان متغیر نقشه را بهم زد و همه منصرف شدند. سلطان پشت فرمان مارک بنتلی خود قرار گرفت و در راه گفتگو ادامه یافت.

او گفت من هیچوقت خیال نمی کردم که ملتی باشد که این همه نفرت از پادشاه خود داشته باشد. پایه های تخت سلطنت را کرم خورده بود، بادی وزید و کار قمام شد. شاه اشتباه کرد در این که قدرت خود را روی ارتش گذاشت و مسجد و ملا را به فراموشی سپرد. البته نزد شیعیان پیشوایان دینی افرادی مرتاج و آشتی ناپذیر و غیرقابل انعطاف هستند اما بهره حالت در یک مملکت مسلمان رؤسای مذهبی از نفوذ کلام و قدرتی برخوردار هستند که نا دیده گرفتن آن شرط احتیاط نیست. شاه با این نفت خود بسیاری از شخصیت های غریبی را تحقیر کرده و صفت متکبر درباره او مصدق پیدا کرده است. شاه رفتاری درشت و خشن داشت و اغلب غیر قابل تحمل بود. کارتر می خواست یک نیشتری به او بزنند زیرا رژیم او را استبدادی مفرطی می پنداشت. اما نیشتر را زد و خانه از پای بست

ویران شد. من روزی از شاه پرسیدم که «قانون اساسی ایران تشکیل یک مجلس مؤسسان را مجاز می داند؟» به من جواب داد که «به این قانون اساسی آنقدر تجاوز شده که اگر اجازه تشکیل مجلس مؤسسان را در آن بگنجانند مایه تعجب من نخواهدشد»

بعداز یک لحظه سکوت سلطان حسن درباره صحبت را شروع کرد و گفت: «من تا آخر کار برای او و یا درست تر بگویم برای آنچه شاه غایبند آن است مبارزه خواهم کرد. شاه حلقه ای از زنجیر ماست، سوریه لب پرتگاه است، الجزیره سرگرم دست و پنجه نرم کردن با مشکلات و مسائل داخلی خود است، موریتانی پوسیده و محظوظ است. همه دست روی دست گذاشته اند تاقذافی و دار و دسته اش هرچه می خواهند بگنند. در همه جا ویرانگران دست اnder کاراند و همه ممالک را دچار بی ثباتی خواهند کرد».

به محل اقامتگاهی که در اختیار شاه گذاشته بودند رسیدیم. شهبانو فرج در باغ بود و مارا با لبخندی ضعیف استقبال کرد و شاه ایران که از پله ها پائین می آمد بطرف ما نزدیک شد. در اتاق کوچکی نشستیم. درها را بستند و دوپادشاه رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. یکی جوان بود و اعتماد به نفس داشت و رفتاری خوشحال و شادمان، دیگری یعنی شاه ایران جسمًا و روحًا کوفته و ناتوان و آثار بیماری که از درون وی را می خورد آشکار بود. شهبانو فرج قبلًا به من گفته بود که علیرغم وضع ظاهر شاه، از موقع عزیمت از ایران تا به امروز دو کیلو بر وزنش افزوده شده است. غذاهای مراکشی حتماً ضعف وی را ترمیم خواهد کرد.

نزدیک یک ساعت و نیم من شاهد تذکار و یادآوری آخرین روزهای سلطنتی ایران یعنی همین دوره بہت انگیز حیرت افزائی بودم که جمیع مردم جهان درباره آن پرسش می کردند و گمان می کنم که هنوز هم یک خروار سوال مطرح می کنند.

شاه شروع کرد به صحبت کردن درباره ریشه های بحران. شاه گفت همه گرفتاریها از ماه مه ۱۹۵۷ یعنی از موقعی شروع شد که

من با پیشنهادات آنریکو ماتئی موافقت کردم. این مرد ایتالیائی نابغه بود. او به من پیشنهاد کرد که بهره برداری نفت را بعده بگیرد و ۹۰ درصد سود آن را به ایران بدهد. این کار به معنی مرگ شرکت های بزرگ نفتی بود. کمپانیها نمی توانستند چنین دگرگرنی را تحمل کنند، اما بیش از ده سال می باشد که ماتئی مرده است.

آری، از آن تاریخ بعد شرکتهای بزرگ نفتی همواره خواستند رژیم مرا سرنگون کنند. اخیراً خواستند قیمت نفت را افزایش بدھند. البته بهترین طریقه افزایش قیمت کم کردن میزان تولید آن در جهان بود و به این جهت می بایست کشوری را پیدا کرد که کاهش دادن و یا متوقف کردن تولیدات آن امکان داشته باشد و از لحاظ تحقق اینگونه نقشه ها، ایران بنظرشان واجد بهترین شرایط جلوه کرد.

از طرف دیگر دو سال پیش از طریق دو منبع متفاوت خبردار شدم که نقشه های جهانی این شرکت ها براین پایه استوار بوده که اطمینان داشتند رژیم کشور من بزودی عوض خواهد شد.

مبنای این حسابها چه بود؟ روشن است. خرابکاری که دستور آن از خارج می آمد. در جریان این دو سال اخیر و فقط در ایران، نهضت انقلابی بیش از صد میلیون دلار از لیبی پول گرفته است و کارشناسان خرابکاری در لبنان و لیبی تعلیمات می دیدند و از آنجا به آفریقا و مالک عربی می رفتد و مالک غربی هم نشسته بودند و تماشا می کردند.

شاه حالتی به خود گرفت که انگار از اشتباه بیرون آمده و گفت: می دانید که غربیها غیر از منافع آنی و فوری خود افق دورتر را نمی بینند. سلطان حسن هم وارد صحبت شد و گفت همین طور است. حق با توست. ۱۵۰ خلبان هواپیما از اهالی کره شمالی همین اخیراً وارد لیبی شده اند. من این خبر را از طریق آمریکائیها فهمیدم و لیبی برای مقاصد خرابکارانه خود دویست و پنجاه میلیون دلار تخصیص داده است.

غريبها تکان نمی خورند و هميشه خيال می کنند اوضاع و احوال به خودی خود درست خواهد شد. در جلسه اي که سران چهار ابر قدرت دور هم گرد آمدند، تصميم مقتدرانه اي گرفته نشد، هرچه گفتند مبتنی بر ملایمت و آميخته به ضعف بود.

شاید هم خطري که تأمین و تدارك نفت را تهدید می کند غريبهارا وادار به تردید و دودلى می کند.
شاه گفت همین طور است اما دوسوم نفت جهان درخطر می باشد.

از شاه پرسيدم اقدامات خرابکارانه وقتی به نتیجه می رسد که مردم با آن موافق باشند؟

شاه واکنش تندی از خود نشان داد و گفت توده مردم با من همراه بودند. چهارماه قبل وقتی در مشهد با ماشین سریاز عبور می کردم سیصد هزار نفر ازمن استقبال کردند. مخالفین من مرتجلعینی بودند که می خواستند فاتحه اصلاحات ارضی و آزادی زنان را بخوانند. اکثر مردم در اثر بروز حوادث جراحت روحی پیدا کرده و بہت زده شده بودند.

س - بسیار خوب درباره روشنفکران و دانشجویان چه می گوئید؟

ج - من ده ها هزار نفر را برای تحصیل به خارج فرستاده ام. از بنیاد پهلوی عده اي از آنها کمک تحصیلی می گرفتند. یک گروه تبلیغات چپی روی همه اینها کارمنی کرد.

س - قدرت یعنی ارتش در دست شما بود چطور خرابکاران توانستند پیروز گردند؟

ج - من یک شاه بودم نه یک دیکتاتور. وقتی دیدم در تظاهرات عده اي مقتول و مجروح شدند این عقیده درمن راسخ شد که سرکوبی تظاهرات و قلع و قمع آنان از زمرة حقوق من نیست. با وجودی که عده زیادی توسل به خشونت را به من توصیه می کردند. من تعجب می کنم که چرا (آخوند عزیز) بازگشت خودرا به تأخیر

می اندازد. بسیاری میل دارند که ایشان فوراً به ایران برگرد و انفجار صورت گیرد. سیاست من این است که بگذارم نقشه انجام شود و عجالتاً هیچ چیز نمی گویم. زیرا ایشان عروسکی هستند در دست کسانی که در خارج علیرغم رژیم ایران فعالیت می کنند.

ادوارد سابلیه می نویسد: با صراحة باید بگوییم شاه از اقدامات دشمنانش که تاج و تخت او را واژگون کردند آن قدر ناراحت نبود. تلخکامی او بیشتر از آن جهت بود که قمام رؤسای دولت هائی که بعد از آن همه غلو و تمجید و ستایش نسبت به او اکنون بدون بیان کوچک ترین مطلبی راجع به جهات مثبت سلطنت او را بحال خود رها کرده اند. من جشن های شاهنشاهی را که در ۹ سال پیش برگذار شده بود بخاطر دارم. با جلال و شکوهی که در خورشاه پریان بود. بلند پایه ترین نمایندگان شرق و غرب عالم میان آثار بنای شوکت و عظمت هخامنشیان جمع آمده بودند تا مراتب قدرشناسی و دوستی و معااضدت ملتهای خود را به محمد رضا شاه پهلوی (شاه شاهان) آریامهر (فروغ آریائیها) تقدیم کنند. از میهمانان فقط سنکور و سادات و پادشاه مراکش حضور نداشتند که وفاداری خود را به پادشاه ایران نشان دادند.

شاه ایران گفت مگر من می توانستم تصور کنم که آمریکا قوی ترین کشور جهان متحدی به اهمیت ایران را رها خواهد کرد تا فرو بریزد. تمام رؤسای جمهوری آمریکا (روزولت - ترومی - کندی - جانسون - فورد) بارها از من و کشورم قدردانی کرده اند. کارتر در سال ۱۹۷۷ وقتی بدیدن من آمد گفت ایران به منزله جزیره ثبات در یکی از آشفته ترین مناطق کره زمین است. او گفت این بهترین پیشکشی است که می توان به شخص شما، به قدرت شما، به حیثیت و اعتبار و اقدام و ستایش و عشقی که در دل ملت خود نسبت به شما حس می کنم تقدیم دارم. این حرفها یک سال پیش زده شد اما یک سال بعد؟

شاه شاهان شانه ها را بالا انداخت و آهی کشید و گفت

آمریکائیها ژنرال (هایزر) را به ایران فرستادند تا اطمینان پیدا کنند که ارتش تکان نخواهد خورد. این ژنرال را با سولیوان پذیرفتم. اینها فکر و ذکر شان این بود که چه موقع و چه ساعتی کشور را ترک خواهم کرد؟

شاه گفت روزنامه های آمریکائی به وفور از فسادی صحبت می کنند که ظاهراً رژیم را متلاشی کرده است. این روزنامه ها از عوامل فساد بی خبر نیستند زیرا ده ها ژنرال و دریادار و مستشار شاغل در ایران برای کارخانجات اسلحه سازی آمریکا کار می کردند و با گرفتن پول های گزاف مارا وادار به خریدن جنگ افزارهای این کارخانه ها می نمودند.

سلطان حسن که تا آن موقع در فکر فرو رفته بود با انگشت اشاره ای کرد و گفت: رضا اگر من بجای تو بودم بهمه نیرنگ خوبی می زدم. استعفانامه ات را جلویشان بینداز اما کناره گیری اصلاً جایز نیست. زیرا نباید فراموش کرد که ما در واقع کارمندان عالی رتبه هستیم و حق داریم استعفا بدھیم. اگر این کار را بکنی خواهی دید که اینان تو را دوباره دعوت خواهند کرد و از تو تقاضا خواهند کرد بیائی و کشته را از دریاچه توفان زده نجات بدھی. شاه (بدون اعتقاد زیاد) جواب داد: آری، آری شاید ولی چه وقت؟ اگر دیر بشود مملکت شیرازه اش از هم خواهد پاشید و از بین خواهد رفت. سلطان حسن جواب داد: البته اگر تو خودت به ایران برگردی واضح است که ویرانی و خاکستر همه جا را خواهد گرفت. مراجعت تو به ایران از راهی نخواهد بود که مردم آن را گلباران کنند. تقدیر تاریخ همین است.

ادوارد سابلیه می نویسد: واقعیت اینست آن چه شاه را بخود مشغول می داشت تفسیر و تعبیر اخبار گنگ و درهم و برهمی بود که از ایران می رسید. در درجه اول یک مسئله مطرح بود و آن این که دولت قانونی که به ریاست شاپور بختیار و برای مداومت مشروطیت مستقر شده، آیا هنوز سرپا ایستاده است؟ در این صورت

اگر نه شاه لااقل رژیم سلطنتیش جان سالم بدر خواهد برد و باقی خواهد ماندو یا این که ورود خمینی مثل طوفانی عظیم رژیم سلطنتی و دولت و پارلمان را سر راه خود نابود خواهد کرد.

در این صورت خلاصه قانون اساسی را یا مردم کوچه و بازار پرخواهند کرد و یا این که ارشاد برای حفظ سلطنت و به یاری ملت بپا خواهد خاست. بهر صورت عاقبت داستان زیاد بطول نخواهد کشید. مراکش متشنج به زودی خواهد فهمید که محل پیشواز از دوستی است که به مصیبت گرفتار آمده و مراکش خود از این مصائب بسیار دیده و یا این که مقدر وی این است که حتی بصورت موقت پناهگاه پادشاهی باشد که برای بازگشائی کشور خود نبرد خواهد کرد.

شاه در حالی که مارا به طرف پلکان هدایت می کرد ناگهان ایستاد و گفت گمان می کنم که غریبها کارشان ساخته است چرا این بلارا سر من آوردند؟

سلطان مراکش در یک مصاحبه قبلی به من گفته بود: پنج مسئله است که باید روزی جلوی محمد رضا مطرح کرد:
اول آن که چه کسی به او القاء کرد که تنها مبنای حقوقی رژیم سلطنتی یعنی قانون اساسی را اصلاح کند؟

دوم آن که چه کسی به او پیشنهاد کرد جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران را با چنان تجمل و دبدبه ای بگیرد که فقر مردم را بیشتر به چشم آنها بنمایاند؟

سوم آن که چه کسی فکر تغییر تقویم هجری را در سر او انداخت تا ناراحتی بیهوده ای برای مردم متدين و مسلمان فراهم آید؟

چهارم آن که شاه چگونه می توانست تصور کند که در یک کشور مسلمان بتوان شریعت را از سلطنت تفکیک کرد؟
پنجم این که شاه از این که فعالیت سیاسی ایرانیان را محدود به یک حزب کرد که در رأسش نخست وزیر مملکت بود چه مقصودی

داشت؟

به هتل رسیدم در حالی که این سئوالات و بسیاری پرسش‌های دیگر در ذهنم چرخ می‌زدند. واضح است که بعدها برای این سئوالات پاسخ‌های معقول پیدا خواهد شد. من ادعای چنین کاری را غنی کنم فقط می‌خواهم برخی جواب‌های مقدماتی را در این جامع و جور کنم تا شاید روزی به کمک آنها بتوان پرده از این معمای برگرفت و پاسخ حقیقی را دریافت.

الکساندر دومارانش رئیس سازمان امنیت فرانسه می‌نویسد:

من در مراکش در شرایط تأسف باری با شاه دیدار کردم. سلطان حسن دوم و خانواده اش او را به گرمی پذیرفت و یک کاخ قدیمی در اختیارش گذاarde بودند. مخالفین دولت شعار می‌دادند (پذیرفتن یک شاه جبار در کشور ما شرم آور است. سلطان حسن سگ شاه است.).

من برای دیدار ملک حسن به مراکش رفته بودم تا به وی بگویم حضور شاه در کشورش ممکن است در درسرهای لایحلی برای او ایجاد کند. او گفت برای من غیر ممکن است میهمان نوازی خود را از دوستی که در دوران بدبختی و بیچارگی است در این لحظات از او دریغ کنم. او یک شاه مسلمان است و برای مامراکشی‌ها میهمان نوازی یکی از مقدس ترین نمادهای زندگی ملی است. شاه در اینجا هست و تا هر وقت که اراده کند می‌تواند در مراکش بماند. به او گفتم زمامداران فعلی ایران با تعدادی از اویاش و آدم کشان حرفه ای قرار داد بسته اند که از خاورمیانه آمده اند تا چندتن از اعضای خانواده شمارا بربایند و با دردست داشتن گروگان‌ها از شما بخواهند که به معامله ننگینی تن در دهید و آن تحويل خاندان سلطنتی ایران در مقابل تحويل خاندان سلطنتی مراکش است. ملک حسن گفت این عمل فضاحت آمیزی است ولی با این همه قادر به تغییر تصمیم خود نیست. به او گفتم اگر موافقت کند انجام این مأموریت تلغی را

خودم برعهده بگیرم. در این مأموریت به من اختیار تام داد. با شاه ایران ملاقات کردم. این یکی از غم انگیزترین و دردناک ترین ملاقات‌های تمام دوران زندگی من است. جریان را به شاه گفتم. از روی مهر و محبت محظوظ سلطان حسن و استدلال مرا پذیرفت. فردا صبح نزد سلطان حسن رفتم و گفتم شاه ظرف دویاسه هفته می‌رود.

روزنامه نگاران در همان موقع نوشتند که وقتی شاه و فرح وارد مصر شدند انور سادات دید دوستش خیلی بیمار است و روحیه بدی دارد. او به شاه ایران گفت: (محمد اینجا مثل کشور خودت می‌باشد تا می‌توانی استراحت کن) شاه قبلًا نمی‌خواست دعوت سادات را قبول کند چون تصور می‌کرد که آمریکائیها سادات را واداشته‌اند که از اودعوت کند. شاه به انور سادات گفته بود وقتی فرودگاه مهرآباد را ترک می‌کردم افسران گریه می‌کردند که من کشورم را ترک نکنم، خودم احساس می‌کردم فرماندهی هستم که جبهه جنگ را ترک می‌کنم و نباید این کار را می‌کردم ولی سفرای آمریکا و انگلستان این راه حل نهائی را تحمیل کردند.

وقتی شاه در مراکش به بازی تنیس مشغول بود خبر اعدام بعضی از ژنرال‌ها را به شاه دادند که خیلی ناراحت شد و گفت حیف از این افسران، این اعدام شدگان انسان‌های با ارزشی بودند. وقتی شاه تصمیم گرفت که از مراکش به آمریکا برود سفیر آمریکا در آن کشور به شاه گفت ما همیشه مقدم شما را گرامی می‌داریم ولی اکنون وضع خیلی بحرانی می‌باشد و بهتر است به کشور دیگری بروید. تنها کشورهای افریقای جنوبی و پاراگوئه قبول کرده بودند که شاه به آنجا برود ولی شاه گفت به ژوهانسبورک که پدرش در آنجا مرده نمی‌خواهد برود. پادشاهان اردن و سعودی هم می‌گفتند آمدن شاه به کشورشان تولید مشکل می‌کند. وقتی هم در مراکش گروهی از تظاهرکنندگان علیه شاه و پادشاه مراکش شعار می‌دادند وضع شاه سخت‌تر شد. با شناسائی رژیم جمهوری

اسلامی از طرف مراکش دیگر شاه در شرائط بسیار سختی قرار گرفته بود. وقتی هم یا سر عرفات گفت جو خد اعدام برای ترور شاه فرستاده و یا این که اعضای خانواده سلطنتی مراکش را خواهند ریود وضع شاه پیچیده ترمی شد. خلخالی هم اعلام کرده بود که کارلوس تروپریست مخصوص برای کشتن شاه استخدام شده و به ریاینده های شاه ۷۰ هزار دلار داده می شود و اگر اشرف را هم بکشند جایزه دریافت خواهند داشت.

شاه با کسانی که بدیدارش می رفتند می گفت: اداره کنندگان رژیم جدید ایران تروپریست و مارکسیست و دیوانه و آدم کش هستند و خیلی زود کمونیستها قدرت را از ملاها خواهند گرفت.

وقتی ملک حسن به شاه گفت هوای پیماش برای پرواز حاضر است شاه چند روز مهلت خواست و سرانجام با هوای پیمای ۷۴۷ به سوی جزایر باهاماس پرواز کرد.

آرمانو که از نزدیکان راکفلر بود نزد شاه فرستاده شد که همه کارهای شخصی شاه را اداره می کرد. وقتی هم شاه به باهاماس رفت فقط حق اقامت در یک جزیره را داشت. عده ای به فکر افتاده بودند که شاه را سرکیسه کنند و برای هر کاری از او پول زیادی مطالبه می کردند. در مدت دو ماه و نیمی که شاه در باهاماس ماند گفته شد که بیش از یک میلیون دلار خرج زندگی او شد.

گزارش سولیوان سفیر آمریکا در ایران به وزارت خارجه آمریکا

سند شماره ۸۰۴ - شماره ۲۷۱۳

تاریخ ۵ مارس ۱۹۷۹ - ۱۴ اسفند ۱۳۵۷

رونوشت به سفارتخانه های آمریکا در قاهره و ریاض

سفیر مراکش در تهران که سفارتخانه اش دوبار مورد حمله نیروهای فدائی معارض به حضور شاه در مراکش قرار گرفته بود بدون سروصدا کشور را ترک گفته است. وی به همکارانش گفته بود که فدائیان تهدید کرده بودند که اورا خواهند ریود تا شاه ایران باز

گردد و در برابر عدالت اسلامی محاکمه گردد.
مطبوعات محلی گزارش کرده اند که (ساف) و (پولیساریو)
آمادگی خود را برای ریومن شاه در مراکش و بازگردانیدن وی به ایران
برای محاکمه اعلام کرده اند. تصور امر بر این است که در حال
حاضر برای مراکش ادامه پذیرائی از میهمانانش امری بسیار دشوار
است. سولیوان

در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ سخنگوی وزارت خارجه ایران اعلام نمود که
گذرنامه های شاه و همراهان وی باطل شده و دولت ایران به تمام
کشورهایی که دارای رابطه دیپلماتیک با ایران می باشند اطلاع داده
که دادن پناهندگی، روادید یا اجازه اقامت به شاه مخلوع یک اقدام
خصمانه علیه ایران و انقلاب اسلامی تلقی می گردد.

ashraf pahlovi chenin mi noud:

در مراکش به دیدار برادرم رفتم. ملک حسن با مهریانی هرچه
تمام تر ما را پذیرفت. معلوم شد مرد خدا مصمم است که پایه های
جمهوری اسلامی را برخون سیاستمداران و نظامیان و روزنامه نگاران
و معلمان و کارخانه داران و تجار و دیپلماتها و پیشه وران و تکنوکرات
ها و هر شخص دیگری که در دوره اعتلای ایران دست داشته اند
استوار سازد. تمام کسانی که فریادشان از حقوق بشر بلند بود در
سکوت ابهام آمیزی فرورفتند.

نیت شاه این بود که برای مدتی نامعلوم در مراکش بماند ولی
در اوایل اردیبهشت به او گفته شد که حضورش در مراکش برای
ملک حسن مسائلی به بار می آورد و لزوماً باید ظرف ۲۴ ساعت
مراکش را ترک گوید. پیدا کردن محلی تازه خیلی دشوار بود. پس
از این که برادرم از کمک رسمی برای پیدا کردن محلی برای اقامت
در تبعید مأیوس گشت با کمک دوستان خود به باهاماس رفت.
برادرم همواره از پشتیبانی روحی و محبت مداوم شهبانو برخوردار

بود که تبعید هرگز نتوانسته بود در شجاعت و استقامت او تزلزلی ایجاد کند. قریب ۲۰ سال شهبانوی کشور بود لکن به نجابت و اصالتی که در نهاد و منش اوست فقط با معیارهای مافوق القاب و شرایط اجتماعی می‌توان دست یافت.

در قام دوران بیماری برادرم احوال پرسی‌ها و محبت‌های ملک حسین پادشاه اردن بطور فوق العادی تسلی بخش خاطر ما بود. ارتباط شخصی با ملک حسن پادشاه مراکش آن چنان گستردۀ نبود. در مدتی که برادرم میهمان او بود شاه را به گرمی پذیرفت و سنت میهماندostی شرقی را بجای آورد اگر چه این امر مشکلاتی هم برای او به وجود آورد. از بهترین دوستان ما انور سادات بود که مظهر کامل یک انسان مذهبی و شخصیتی ممتاز بود. با همه خطرات برخلاف دیگران دست دوستی بسوی برادرم دراز کرد.

در این تبعید اجباری من شریک یأس و حرمان برادرم گردیدم به ویژه در زمانی که در جستجوی خانه و سامانی برای خود بود. این جستجو از اسوان آغازشد و اورا به مراکش، باهاماس، کوارناواگا و سرانجام به اتاق بیمارستان در نیویورک، پایگاه هوائی آمریکا در تکزاس و بالاخره به پاناما رهنمون شد. سعی کردم در مشکلات و مصائب تبعید و بیماری او شریک باشم. شصتمین سال تولد هردوی ما در تنها و انزوای بیمارستان اما با پشت گرمی هزاران نامه تأیید آمیز برگزار گردید در حالی که آیا اصولاً دولت آمریکا به دوست متحده ۳۷ ساله بیمار خود دینی داشت که برایش وسائلی فراهم سازد که بتواند در آمریکا به معالجه خود بپردازد یا نه؟ این اختلاف نظر با اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری و مطالبه خون بها برای آزادی آنان بالا گرفت. کارهائی که در واقع معنای آن چیزی جز دیکته کردن سیاست آمریکا نبود. اکنون ببینیم که این خون بها در چند قسط پرداخت شده است. اول این که سیاستمداران آمریکا به سرعت دست از پشتیبانی حکومتی برداشتند که طی چند دهه اورا ستوده و حمایت کردند و سپس

اعتراف کردند که چنین حمایتی اشتباه بوده و بالاخره سکوت ناراحت کننده ای در پیش گرفتند که سهل ترین طریق مقابله با این واقعیت تلخ بود که رفتار آمریکا با متحداً سابق خود از چه قرار است و در ایجاد آشوب کنونی چه نقشی بعده داشته است. در این مدت نگرانی ام عبارت بود از بیماری برادرم، انزوای او، تهدیدهای خطروناکی که نسبت به خانواده او می شد. آخرین بار در اسفند ۵۸ در پاناما اورا دیدم. برادرم از نحوه و رفتار رهبران کشوری که با او مناسبات نزدیک داشتند احساس تلخکامی نمی کرد که بسیار متعجب شدم. هرچند که شکاف عمیق بین ایران و آمریکا را احساس کرده بود. البته روحیه سازشکاری آمریکا به خاندان پهلوی صدمه زد زیرا آمریکا قبول کرده که سیاستش درمورد ایران و نیز اتهامات علیه شاه از طرف کمیسیونی در سازمان ملل مورد رسیدگی قرار گیرد. این آخرین خون بها بود که به (مرد فرتوت قم) پرداخت می شد. تشکیل این کمیسیون برای من باور کردندی نبود. زیرا انجام آن بعده کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل بود که دوست نزدیک من و همکارم طی ۷ سال گذشته در سازمان بود. شاید هم انتظارات من از سازمان ملل و آمریکا با خوشبینی بی موردنی مقرن بوده است.

تصادف تاریخی چنین است شاهی که تصور می کرد شاهانی از قبیل ملک حسن و ملک حسین خیلی زود سقوط می کنند هنگامی که رژیم سلطنت ایران سقوط کرد آنها در کمال قدرت بوده و هنوز هم دوام دارند. نکته عبرت آموزچنین است که محمد رضا شاه پهلوی که بهیچوجه ملک حسن را قبول نداشت و سلطنتش را دوام پذیر نمی دانست در روزهای سقوط رژیم سلطنت ایران میهمان او بود و با کلماتی از این قبیل (که محمد چنین اشتباه کرده ای) و غیره نک برجرahات او می پاشید. سرانجام شاه برای چند روز اقامت زیادتر از ملک حسن اجازه می خواست تا در مرآکش بماند. بهمین

جهت چند نکته از کتاب خاطرات علم نقل می گردد:
وزیر دریار ملک حسن به تهران آمد و شاه گفت به استقبالش
نروم و معتقد بود که چیزی به پایان سلطنت ملک حسن غانده است.
می گفت ملک حسن یا می خوابد یا بین زنهاست و وزیر دریارش هم
می گفت شاه ما روزی دو ساعت از آپارتمانش خارج می شود و
آنهم برای بازی گلف می باشد. وزیر دریار مراکش گفت قام امید
ملک حسن این است که شاه ایران به دادش برسد. ولی من هیچگونه
نامه ای از ملک حسن دریافت نکرده ام. به رابط نیکسون گفتم شاه
در مورد پیشنهاد کمک مستقیم به ملک حسن مشکلاتی دارد که
گفت مراکشی ها سیاست قاطعی ندارند. گفتم چون ملک حسن سید
و اولاد پیغمبر است بین اعراب نفوذ دارد اما مثل خود ما از کنترل
کارگران و کشاورزان و طبقه متوسط عاجز می باشد. به دلیل بی بند
ویاری دریار و عیاشی هایش از حمایت ارتش و سیاستمداران برخوردار
نیست چگونه می شود اورا نجات داد؟ قول داد که نظر مرا به
اطلاع واشنگتن برساند.

وقتی با شاه در باره پادشاه مراکش صحبت می کردم می
گفت کارش ساخته است. یک روز سنگ وفاداری مطلق عربها را به
سینه می زند و روز دیگر مشغول و خرجی است و کشتی اجاره می
کند تا در دریا به عیاشی بپردازد.

وقتی شاه سرگردانی پادشاه یونان را می دید می گفت این
واقع در انتظار ملک حسن هم می باشد.

شاه ارتشبید نصیری را نزد او فرستاد ولی سه روز است که
در مراکش مانده و هنوز او را نپذیرفته است.

شاه دریاره ملک حسین پادشاه اردن هم چنین می گوید: جاه
طلبی های او باعث شد که پایش را از گلیمش فراتر بگذارد. او
صمیمیت دارد، جوان است، فاقد شجاعت هم نمی باشد. چرا در
استرالیا پرسه می زند و نقشه سفر به اطریش را می کشد. هر قدر
بخواهد قدرتمند تر شود خطر نابودی خود را بیشتر می کند.

هوایپیمای (طلاتی) شاه

محمد رضا شاه پهلوی نه تنها یکی از خلبان‌های ماهر در رشته هوایپیمایی بود بلکه اصولاً عاشق خلبانی به شمار می‌رفت. در مسافرت‌های داخل و خارج شخصاً هدایت هوایپیمای را بعده می‌گرفت و گاهی که طول مسافرت زیاد بود و خسته می‌شد هدایت هوایپیمای را به خلبان مخصوص خود می‌سپرد که معمولاً در این قبیل پروازها سرهنگ خلبان معزی اورا همراهی می‌کرد. او فرزند یکی از امراهی ارش و مورد اعتماد بود و هیچ‌گاه هم در صمیمیت سرهنگ معزی تردید حاصل نگردید. بهمین جهت هنگام ترک ایران در قسمتی از راه خلبانی هوایپیمای (شاهین) را بعده داشت که پس از چند روز که از سقوط رژیم گذشت با همان هوایپیما به تهران مراجعت کرد. مطبوعات نوشتند که شاه ایران سه هوایپیما در اختیار داشت (شاهین - شهبانو - میترا) که دو هوایپیما در ایران مانده بود و شاهین هم از مراکش آورده شد.

روزنامه‌ها در این مورد چنین نوشتند:

هوایپیمای بوئینگ ۷۰۷ خصوصی شاهین که شاه ایران را به مراکش برده بود روز اول اسفند ۱۳۵۷ وسیله گروه خدمات ویژه هوایپیما (خلبان - کمک خلبان - چند خدمتگذار) از مراکش به ایران آورده شد. گروه محافظ فرودگاه که خیال می‌کردند شاه را به

ایران آورده اند به سرعت هواپیمارا محاصره کردند ولی بعداً معلوم شد فقط هواپیمارا به ایران آورده اند. خلبان معزی - استوار مصدق - سروان اسکندریان و چند تن دیگر با این هواپیما به ایران باز گشتند. خلبان هواپیما و همراهان پس از ورود به فرودگاه روی زمین زانو زده خاک ایران را بوسیدند. چند تن از اعضای گارد شاهنشاهی نیز همراه این هواپیما به ایران باز گشتند.

روزنامه اطلاعات چنین نوشت: هواپیمای شاهین که به ایران بازگردانیده شد گران ترین هواپیمای جهان است که سیصد میلیون تومان تجهیزات اضافی دارد و به ۱۵ میلیون تومان اشیاء زینتی طلائی مجهز می باشد. دستگاه اضافی تلفن و تلکس ارتباطی هواپیما . ۴ میلیون تومان ارزش دارد. شاه از داخل هواپیما می توانسته با هر کجای جهان ارتباط داشته باشد. براین مجموع باید ۶ تلویزیون مدارسته را افزود. هواپیما ۶ توالی دارد که یکی طلائی و متعلق به شاه و ملکه می باشد. میزناهارخوری هواپیما منبت کاری است که شش هزار ساعت روی آن کار شده است. اتاق خواب آن جنبه رویائی دارد و همین اقدامات موجب شده که ارزش هواپیما به ۸۰۰ میلیون تومان بالا بود. تمامی وسائل داخلی از (طلای ناب) می باشد. خلبانان می گفتند تنها (آواکس) از این هواپیما گرانتر می باشد که شاه خرید سه دستگاه آن را سفارش داده است. ارزش هواپیمای شاه و خانواده اش حدود سه میلیارد تومان می باشد.
(مطلعین مطالب منتشره در باره هواپیمای شاهین و سایر هواپیماهای شاه را اغراق آمیز می دانند.)

پس از نشستن هواپیمای شاهین خلبان هواپیما نزد امام خمینی برده شد. سپس سرنشینان هواپیما دریک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرده چنین گفتند:

یک گروه ۵ نفری که همراه سرنشینان هواپیما به ایران باز گشتند عبارتند از یک زن که لباس دار مادر ملکه بوده و سه مرد محافظ شاه و یک نفر هم مسئول نگاهداری سگ های شاه بوده

است.

خبرنگاران می پرسند چرا مراکش را ترک کردید؟

ج - از روزی که ارتش هم بستگی خودرا اعلام کرد ما هم چون مسلمان و ایرانی هستیم در صدد چاره جوئی بودیم. سرهنگ معزی گفت می خواهم هواپیمارا به ایران برگردانم. ما هم تصمیم گرفتیم با این هواپیما به ایران برگردیم.

س - وقتی هواپیما حرکت کرد شاه اطلاع داشت؟

ج - بله اطلاع داشت ولی راضی نبود. ما می خواستیم به ارتش ملحق شویم. شاه می خواست مارا نگاه دارد ولی قبول نکردیم. شاه گفت هر کجای دنیا بخواهید برایتان خانه می خرم ولی باز قبول نکردیم.

س - چند نفر باز گشتید؟

ج - خلبان و کمک خلبان و کادر فنی بازگشتند که پس از بازجوئی آزاد شدند. ما ۹ نفر درجه دار هستیم. چند نفر به آمریکا رفته‌اند. چهار نفر در مراکش ماندند. شاه ۹ سگ داشت که قبلًا همه از ایران خارج شده بودند.

س - شما قبلًا حاضر بودید جان خودرا فدای شاه کنید. حالا چه احساسی دارید؟

ج - تازمانی که رهبر ملت مسلمان ایران وارد ایران نشده بود پاسخ شما مثبت است ولی وقتی امام وارد شد شاه هم فهمید که دیگر سلطنت او در ایران ادامه پذیرنیست ما هم واقعیت را دریافتیم.

س - اگردادگاه انقلابی رأی داد که شاه باید برگردد شما حاضرید او را برگردانید و اگر محکوم به مرگ شد شما حاضرید حکم را اجرا کنید؟

ج - هرچه ارتش اسلامی بگوید انجام می دهیم. اگر گناه شاه ثابت شود و دادگاه هم اورا محکوم کند و حکم مرگ بدهد ما اورا می کشیم.

بعد اخبار گزاری آسوشیتد پرس خبرداد بنا به بعضی از گزارشات شاه ایران از یک توطنه نجات یافت. زیرا شاه می خواست با هواپیمای خود از شهری به شهر دیگر برود که می خواستند هواپیماش را بریایند، ولی به علت پی بردن به این توطنه شاه این مسیر را با اتومبیل طی کرد. یکی از نزدیکان شاه گفت این خبر درست نیست. شاه به آنها گفته بود آزادند و بهر کجا که می خواهند می توانند بروند.

از دکتر اصلاح افشار ماجراهی هواپیمای شاه و بازگشت خلبان معزی و کارکنان هواپیما را به ایران پرسیدم که چنین گفت:

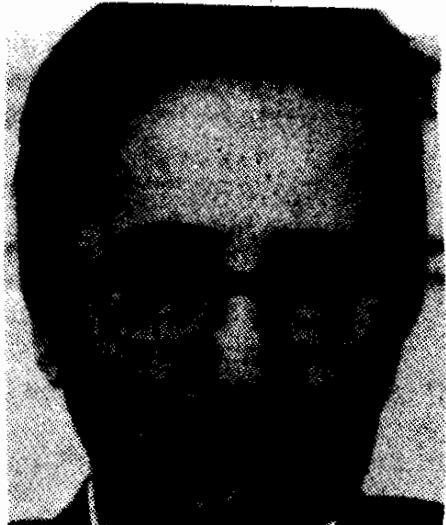
وقتی می خواستیم از تهران حرکت کنیم مطابق معمول سرهنگ معزی خلبان شاه هم که همیشه همراه او بود در این سفر خلبانی هواپیما را بعده گرفت. در پایان سفر اعلیحضرت به او و کمک خلبان یک سکه ۵ پهلوی مرحمت می کردند که هر وقت به آنها می دادم بی نهایت سپاسگذار می شدند. وقتی هواپیمای شاه در فرودگاه آماده پرواز بود در حالی که اعلیحضرت در کابین هواپیما جای خلبان نشسته دکتر بختیار را خواسته و فرمودند الحمد لله که همه کارها روپرداز شده و نمایندگان مجلسین هم که رأی اعتماد داده اند و اکنون همه قدرت ها در دست شماست، مملکت را به شما و شمارا به خدا می سپارم. نخست وزیر هم با ادائی احترام کامل نسبت به شاهنشاه هواپیمارا ترک گفت و اعلیحضرت شخصاً هدایت هواپیما را بعده گرفته پس از عبور از مرز بعلت خستگی از خلبان معزی خواستند که هدایت هواپیما را بعده بگیرد. او خیلی مورد اعتماد بود، برای کارهای ضروری به او مأموریت داده می شد. وقتی حال علم در بیرون گردید بهم خورد به دستور اعلیحضرت خلبان معزی با هواپیمای ارتشی به بیرون فرستاده شد و این وظیفه را انجام داد. همیشه در کنار شاه قرار داشت و خلبانی مورد اعتماد بود.

در روزهایی که رژیم سقوط کرد و هواپیمای شاه در مراکش

بود بعضیها به اعلیحضرت پیشنهاد کردند که هواپیما به فروش برسد و بهای آن بین ایرانیانی که نیاز دارند تقسیم شود. اعلیحضرت فرمودند نه این کار صحیح نیست، هواپیما متعلق به نیروی هوائی ایران است و هواپیمای خصوصی نیست و فروش آن مورد ندارد، بهتر است به ایران پس فرستاده شود.

وقتی خلبان معزی و بعضی از سرنشینان هواپیما از جریان مطلع گشتند به شدت ناراحت شده نمی خواستند به ایران برگردند. اعلیحضرت فرمودند برای این که مورد مزاحمت رژیم جدید قرار نگیرید بهتر است هیچگونه تظاهری به نفع سلطنت نکنید و صلاح خودرا در نظر بگیرید. سپس دستور دادند مبلغی پول به آنها داده شود. بدواً می خواستند مقداری دلار به آنها بدهند که به عرض رسید اگر اینها بدلار به ایران بروند مورد شک و تردید و مزاحمت قرار خواهند گرفت بهتر است مبلغی (ریال) به آنها داده شود. اعلیحضرت گفتند پس باید مقداری ریال تهیه کرد. من و سایر همراهان مبلغی ریال داشتیم که جمعاً حدود ۵ میلیون ریال می شد بین آنها تقسیم کردیم. در آخرین لحظه همه آنها به گریه افتادند. بعضیها روی دست و پای اعلیحضرت افتادند و می گفتند ما نمی رویم حال که می فرمائید بروید. بنا به دستور شما می رویم. این که گفته می شود هواپیما را برداشته و گریخته اند صحت ندارد. آنها با اجازه موافقت اعلیحضرت به ایران باز گشتند. وقتی مصاحبه معزی را در مطبوعات دیدم به شدت به او اعتراض کردم و کتاب نوشتتم که این بی وجدانی است که پس از آن همه اعتماد مطالب دروغی به مطبوعات گفته است.

خلبان معزی بعداً خلبان بنی صدر شد و سرانجام با یک هواپیمای نظامی بنی صدر و مسعود رجوی و کلاهی و چند تن دیگر را به خارج از ایران آورد و خود نیز جزو شورای مجاهدین خلق قرار گرفت و اکنون در حقیقت دست راست مسعود رجوی درامور نظامی می باشد.



فرار (بنی صدر) و (رجوی) توسط معزی

خلبان معزی پس از بازگشت به ایران (خلبان) رئیس جمهور شده و مرتباً در کنار او قرار داشت. ناگهان در روز پنجم شهریور ۱۳۶۰ رادیو تهران خبرداد که (بنی صدر که پس از عزل از مقام ریاست جمهوری چند روز مخفی شده بود همراه مسعود رجوی رهبرسازمان مجاهدین خلق وسیله معزی که قبلًا خلبان شاه بوده از ایران گریختند). بلافاصله رادیو پاریس خبر داد که هواپیمای حامل آنان در فرودگاه اورلی به زمین نشسته است.

پس از مدتی محاکمه کسانی که بنی صدر و رجوی را فرار داده بودند شروع شد که متهمان چنین معرفی شدند:

۱ - همافر علیرضا مسعودی ۲ - همافر یعقوب چوداری
خامنه‌ای ۳ - همافر محمدحسین حسینی ۴ - همافر احمد بوشی
۵ - همافر علی اکبر کمالان ۶ - همافر ایرج برنگی ۷ - همافر
حسینعلی شهیدی ۸ - همافر مسعود صادق نیا

دادستان دادگاه سرهنگ اتابکی اقدام همافران مزبور را خیانت به اسلام خواند و تقاضای اشد مجازات را نمود. ضمناً از همافر قاضی عسگر و استوار یکم رحیم دهقان که به ایران بازگشته و مقامات را در جریان فرار گذاشته که منجر به دستگیری همافران شد

تشکر نمود.

دادستان گفت هواپیمای نظامی انتخابی از نوع بوئینگ ۷۰۷ تانکر بوده و سرنشینان عبارت بودند از سرهنگ خلبان معزی - کمک خلبان سروان اسکندریان - همافر قاضی عسگر (مسئول سوخت رسانی)- استوار رحیم دهقان - همافر وکیلی (مسئول پرواز) فراریان : ابوالحسن بنی صدر - مسعود رجوی - محمدرضا کلاهی (عامل انفجار حزب جمهوری اسلامی)، همافر محمد جعفر بابوئی از سردمداران منافقین پایگاه.

در ساعت ۱۵/۲۰ دقیقه روز ۶۰/۵ بنی صدر و رجوی و همراهان از طریقی که قبلًا تدارک شده بود به داخل هواپیما هدایت و در داخل توالت جاسازی شدند. این هواپیما مأموریت سوخت رسانی داشته و بعلت عجله ای که معزی داشت نیم ساعت زودتر از وقت مقرر عازم پرواز می گردد. استوار دهقان پس از بازرسی هواپیما متوجه می گردد که یکی از توالت ها قفل است. وقتی بر می گردد که به خلبان اطلاع بدهد می بیند یک نفر اسلحه بدست با لباس پرواز او را تهدید می کند و می گوید هواپیما کاملاً بمب گذاری شده و در همان وقت همافر قاضی عسگر که مشغول بازرسی قسمت سوخت گیری بوده مورد تهدید یک نفر مسلح قرار می گیرد. در همین حال در توالت باز می شود و دو نفر که لباس پرواز داشته اند از آنجا خارج می گردند. یک نفر می گوید من رجوي هستم و آن دیگری بنی صدر. هواپیما در ساعت ۲۱ و ۴۱ دقیقه از زمین بلند شده معزی بخاطر پرواز انحرافی اش به برج کنترل اطلاع می دهد که یکی از موتورهایش از کار افتاده باند را جهت فرود آمدن بازکنند. پس از چند دقیقه مجدداً خبر می دهد که یکی دیگر از موتورهایش هم از کار افتاده و دیگر تماش با برج فرودگاه قطع شد و چون پشت کوههای البرز رسیده بود دیگر از دید رادار کرج هم محو گردید. رادار بابلسر او را در میانه می گیرد که خلبان معزی می گوید هواپیما با تهدید خلبان دزدیده شده است.

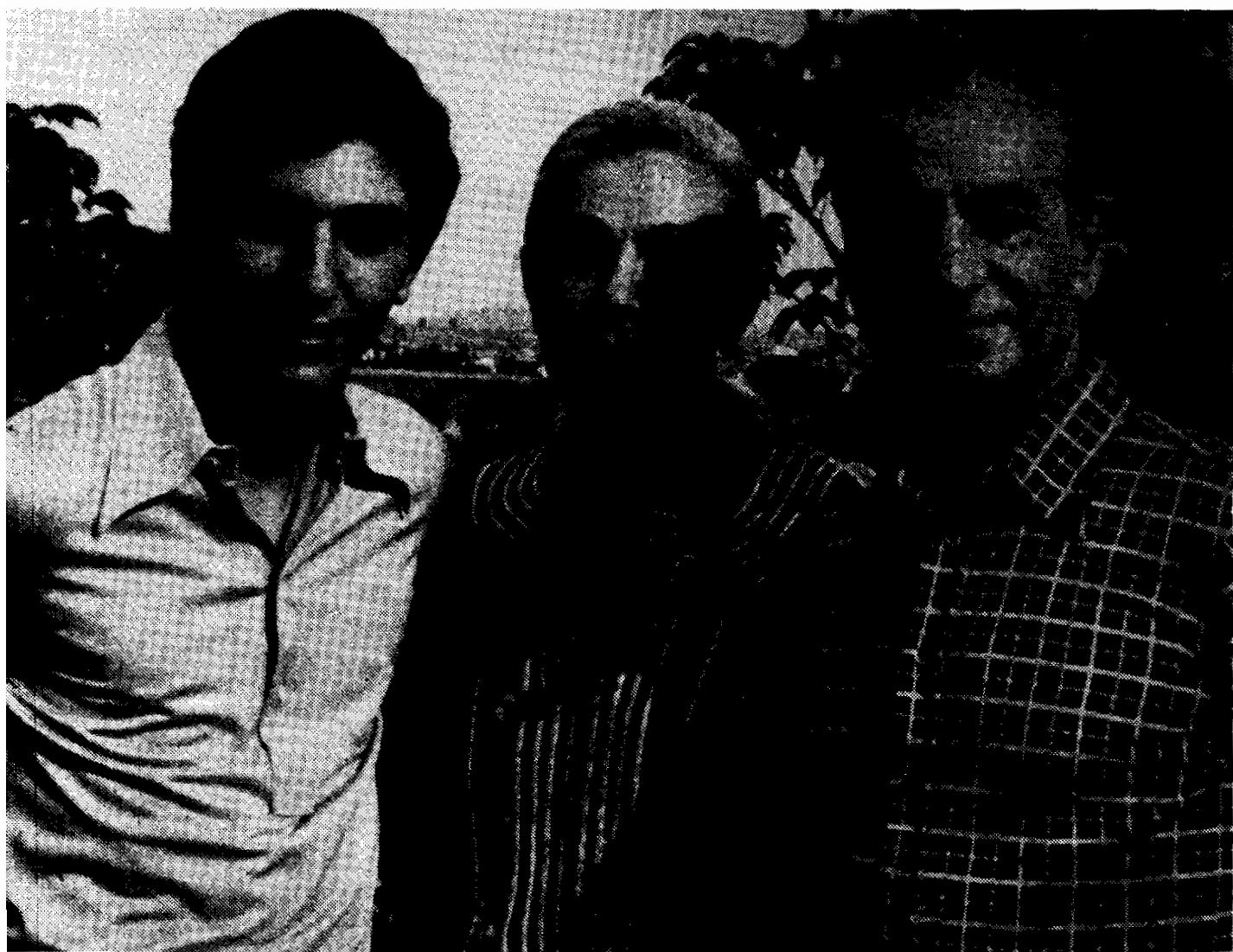
وقتی جریان به اطلاع فرماندهی و پایگاههای عملیات می‌رسد یک هواپیمای (اف ۱۴) در ساعت ۲۳ به پرواز درمی‌آید و متوجه فرار بوئینگ می‌شود. همچنین هواپیمای دیگری از پایگاه نوژه راه می‌افتد ولی هواپیمای حامل بنی صدر از مرز گذشته بود. ولی قبل از رسیدن به مرز افسر عملیات از تبریز برای این که خلبان معزی را گیج کند به او می‌گوید میگ های روسی به سمت هواپیما در حرکت هستند و آن را هدف قرار خواهند داد. خلبان معزی جریان را به بنی صدر و رجوی خبر می‌دهد. همافر قاضی عسگر که شاهد گفتگو بوده اظهار می‌دارد رجوى با آسودگى خاطر گفت اگر میگ های روسی هستند اشکالی ندارد بدھید تا من با آنها صحبت کنم.

دادستان گفت با توجه به عبور یک هواپیمای نظامی از قلمرو خاک ترکیه و تماش بنی صدر از داخل هواپیما با نخست وزیر فرانسه و اظهارات رجوى در مورد میگهای روسی چنین استنباط می‌شود که این توطئه با هم آهنگی کامل شرق و غرب به دست منافقین صورت گرفته است و تقاضای حکم شرعی در باره متهمین را دارد.

سرانجام به حکم دادگاه ۸ نفر: احمد بوشی - مسعود صادق نیا - علیرضا مسعودی - ایرج فرنگی - محمدحسین حسنی - علی اکبر کمالان - ابراهیم عزیزی روزبهانی - یعقوب چوداری محکوم به اعدام شدند که حکم صادره درباره آنان اجراسد و حسینعلی شهیدی به ده سال حبس محکوم گردید.

بی‌حکم دادگاه انتقام ارش
عامل فرار بینی صدرور جوی اعدام شدند





(بهشت دنیا) یا جهنمی برای خاندان سلطنت

وقتی شاه کشور را ترک می گفت تصورش این بود که پس از معالجه سلامت حویش را بازیافته و بار دیگر به دوران سلطنت ادامه می دهد. وقتی هم باحالت یأس و ناراحتی از مراکش به (باها ماس) رفت خیال می کرد در آن گوشه از جهان که معروف به (بهشت دنیا) است قدری آرامش خواهد یافت. اما سرنوشت چنین نبود.

شهبانو فرح در مهرماه سال ۱۳۶۲ به خبرنگار (پاری مارچ)

چنین گفت:

آرزوی همه این است که به مناطقی چون باها ماس یا پانا ما و

جزایر دریای کارائیب سفر کنند. مردم فکر می کردند که ما در این مناطق در نهایت راحتی زندگی می کردیم. اما هرگاه خاطرات ایامی که در این مناطق گذراندیم در نظرم مجسم می شود و بخاطر می آورم که چه گوشه و کنایه هائی دریاره اقامتمان در این نقاط به زبان رانده می شد جسمای بیمار می شوم زیرا واقعیت با آنچه که مردم فکر می کردند کاملاً متفاوت بود. اگر انسان آرامش درونی نداشته باشد حتی با هاما ماس هم به جهنم می ماند. وحشتناک بود.

شهبانو در مصاحبه دیگری گفت: هر کس در زندگی با چنین مسائلی در سطوح مختلف رویرو می شود هر قدر مقام شما بالاتر باشد دامنه این پراکندگی وسیع تر خواهد بود. هریار که حادثه ای روی می داد می گفتم خداوندا این ممکن نیست، اما ممکن بود. گاهی می اندیشیدم که دنیا طوری با ما رفتار می کند که گوئی بزرگ ترین جنایتکاران روی زمین هستیم. رفتاری که با ما می شد از محلی به محل دیگر پرتاپ می شدیم واقعاً وحشتناک بود. اکنون که آن دوران سپری شده است فکر می کنم چطور توانستم آن را تحمل کنم و زنده بمانم. این قسمت از تبعید در جزیره با هاما ماس از بدترین قسمت ها بوده است. همه ما در سه اتاق زندگی می کردیم، غذا را در یک اتاق می خوردیم و سایرین در بیرون اقامت داشتند، محیط وحشتناکی بود، ما را از اظهار حتی یک کلمه محروم ساختند، یک روز گفتیم یک قایق کرایه کنیم و به وسط آبهای بین المللی برویم و در آنجا صحبت کنیم.

مجله پاری مارچ همچنین نوشت:

برای خانواده سلطنتی سابق ایران جزیره کوچک (با هاما ماس) که صدها هزار جهانگرد برای لذت بردن از زندگی به آنجا می روند نشانه ای از شادی ندارد. زیرا آنها در یک ویلا که بصورت یک قلعه جنگی درآمده زندگی می کنند. فرح تبدیل به زنی نگران و

وحشت زده در آمده زیرا او جزو سه زنی از خاندان سلطنت است که در ایران غیاباً محکوم به اعدام شده است (فرح - مادرش - اشرف). فرح حتی شبها هم از خانه بیرون نمی آید فقط روزی یک ساعت به تراس خانه می آید و به لیلا دختر ۹ ساله اش درس می دهد. وقتی قدم از خانه خارج می گذارد محافظین آمریکائی و ایرانی که تادندان مسلح هستند همراه او حرکت می کنند. این محافظان در میان شاخ ویرگ درختان مخفی شده و با دوربین های دقیق خودمراقب هستند. دوربین هائی که در آن ذره بین های ماوراء قرمز بکار رفته همه جارا مثل روز نشان می دهد. با آن که اطراف و لیلا سیمهای خاردار کشیده شده معهذا روی درختان نیز دستگاههای الکترونیکی خبر دهنده نصب گردیده که کوچکترین حرکت غیرعادی را خبر می دهد. افراد خانواده سلطنتی ایران مانند زندانی زندگی می کنند و از سرنوشت نامعلوم خود خیلی نگران هستند.

شاه دریاهماس از یک رادیویی قوی که ملک حسن در اختیارش گذارده بود همراه ملکه و همراهانش به اخبار رادیو تهران گوش می داد. وقتی خبر اعدام هویدا را شنید خیلی ناراحت شد. هویدا کشته شد بخاطر این که شاه او را در وضعی قرار داد که همه حملات متوجه او گردید. هویدا در زمانی نخست وزیر بود که بهترین ایام دوره سلطنت شاه بود.

هویدا سالی صدمیلیون دلار بودجه سری داشت. شاه رئیس بود و هویدا عامل اجرائی.

ویلیام شوکراس می نویسد: شاه وقتی دریاهماس بود به فکر اقامت در انگلستان هم افتاد که در منطقه ساری چندسال قبل بهبهانیان برای او ملکی خریده بود. شاه درخواست رسمی برای اقامت نکرد ولی دوستان او با مقامات انگلیسی مذاکره کردند. به موجب شایعات گفته می شد که ملکه الیزابت چنین درخواستی را غنی پذیرد. ولی در اوائل سال ۱۹۷۹ او گفت که شاه رابطه نزدیک در

سال های دراز با انگلستان داشته و حکومت انگلستان باید به این امر دقت کند و به مسئولیت خود توجه داشته باشد. در حالی که پدریز رگ او جرج پنجم که به دولت انگلستان گفته بود که به پسر عمویش نیکلای دوم تزار روسیه در زمان انقلاب اجازه اقامت در انگلستان را ندهد چون شاه می ترسید که به منافع انگلستان لطمه بزند و بلشویک ها در انگلستان اقدامی بکنند. در حالی که لرد جرج نخست وزیر انگلستان قبول کرده بود که به آنها اجازه اقامت بدهد. در اواخر سال ۷۹ وقتی که حزب کارگر در انگلستان روی کار بود داوید اوئن وزیر خارجه گفت دوستان حقیقی شاه از او حمایت خواهند کرد و حمایت خود را اعلام داشت. بعداز سقوط حکومت حزب کارگر بازهم به دفاع خود ادامه داد.

بهر حال شاه شخصاً تقاضای اقامت در انگلستان را نکرد ولی کنستانتین پادشاه سابق یونان و سرشاپور ریپورتر اقداماتی کردند. یک کارمند روزنامه و تلویزیون به نام آلن هارت به ملکه گفت اقدام می کند که خانواده سلطنتی به دوبلین در ایرلند شمالی بروند که دوبلین گفت نه.

آلن هارت در جریان انتخابات با مارگارت تاچر صحبت کرد که شاه و ملکه ایران در انگلستان اقامت کنند. ولی تاچر گفت اگر در انتخابات موفق گردد این کار را خواهد کرد زیرا شاه دوست غرب است، من خجل خواهم شد که اگر به عنوان یک انگلیسی نتوانیم به شاه اجازه اقامت در انگلستان بدهیم. آلن این گفته تاچر را به شاه گفت که خوشحال شد. در مراسکش شاه از او دو سوال کرد: ۱ - آیا انتخابات را تاچر می برد؟ ۲ - بقول خود وفادار خواهد ماند؟ آلن گفت خیال می کنم جواب هردو مثبت باشد.

وقتی تاچر در انتخابات موفق شد شاه و ملکه ایران خوشحال شدند. یک هفته بعد از انتخابات آلن بدیدار تاچر رفت. تاچر گفت به سه دلیل آمدن شاه به انگلستان با مشکلاتی مواجه خواهد شد:

۱ - از نظر امنیتی - حفظ شاه در انگلستان با وجود ۲۰ هزار

- دانشجوی عصبانی ایرانی مشکل می باشد.
- ۲ - ا زنظر اقتصادی - اگر شاه وارد انگلستان شود دولت جدید تمام روابط اقتصادی با انگلستان را قطع خواهد کرد. درنتیجه بیکاری در انگلستان خیلی زیادتر خواهد شد.
 - ۳ - ممکن است اعضای سفارت انگلستان به گروگان گرفته شوند.

خواستند سردنیس رایت را برای این مأموریت بفرستند که قبول نکرد و گفت در شرکت نفتی شل خدمت می کند و ممکن است به منافع آنها لطمه بخورد. سرانجام ادوارد ویلسن این مأموریت را پذیرفت و قبلاً هم با کامبیز آتابای صحبت کرد و صریحاً به شاه گفت دولت انگلستان اکنون در وضعی نیست که به شاه و خانواده پهلوی اجازه اقامت بدهد. شاه هم گفت او ازانگلستان تقاضای پناهندگی نکرده است.

به شاه بعداً حالت شوک دست داد. به رویرت مک آرتور گفت آیا باور کردنی هست بعد از آنچه من برای دوستان انگلیسی ام انجام داده ام آنها اینطور صحبت کنند؟ من می دانم که منافع ملی به دوستی ها ترتیب اثر نمی دهد ولی آیا منافع انگلستان با منافع تروریستها یکی خواهد بود؟

садات با تقاضای اقامت شاه در مصر موافق بود ولی کارتر نمی خواست شاه به مصر برود که مشکلات انورSadat زیادتر بشود. در اثر فشار راکفلر و کسینجر دعوت دیگری هم برای شاه از پاناما رسید که فقط مصر و پاناما از شاه دعوت کردند. راکفلر سعی کرد که شاه به اتریش برود و در قصر فامیل کروب نزدیک سالزبورک اقامت کند ولی کرایسکی صدراعظم اتریش هرگز نه نگفت اما مشکلات امنیتی رابه خاطر می آورد. هیچگونه اقدام رسمی نشد. شاه فکر کرد که بهترین جا برای اقامت او مکزیک می باشد. اردشیرزاده و سرهنگ جهان بینی به مکزیک رفتند. شاه هم رئیس جمهور مکزیک را که قبلاً وزیر اقتصاد بود خوب می شناخت (ژوزه

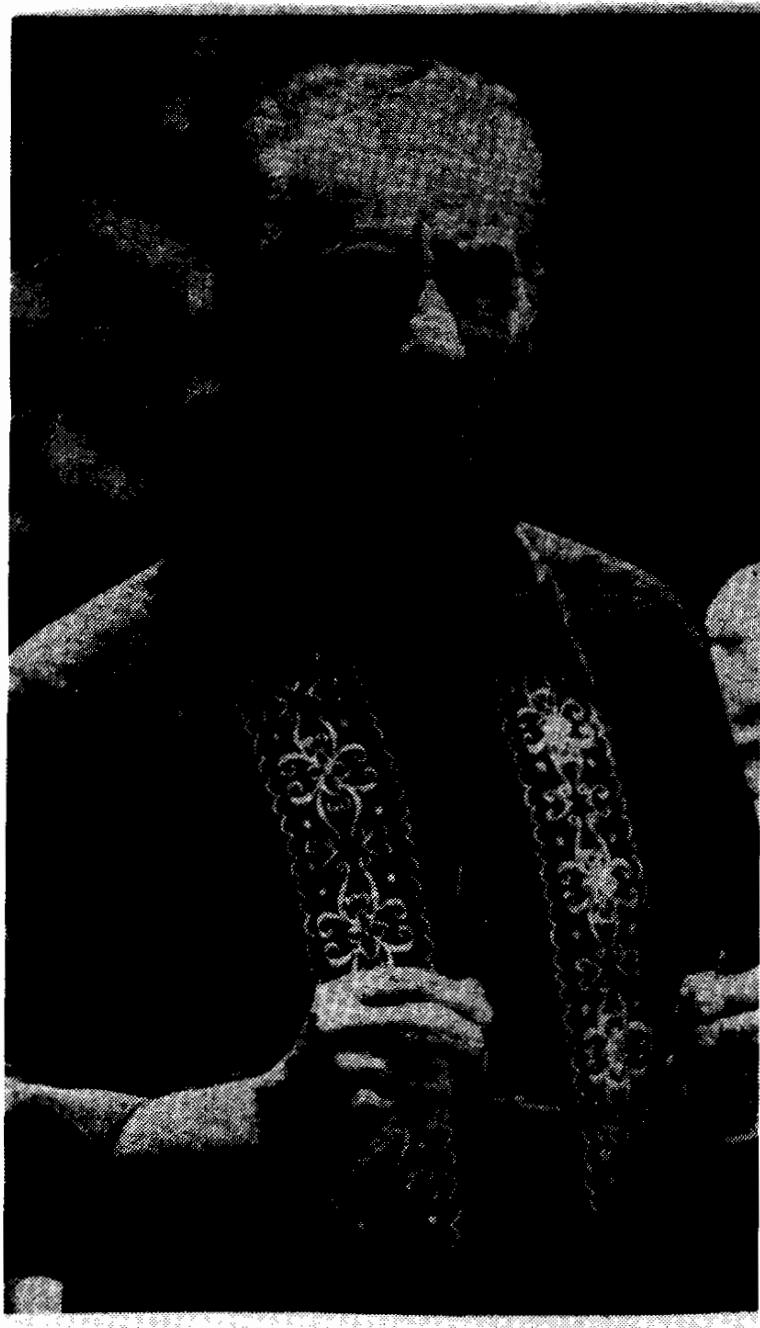
لوبیز پورتیلو)؛ آرمائو و جهان بینی در (کورارناواگا) که سولیوان هم در آنجا خانه ای خریده بود ویلاتی ظرف ۴۸ ساعت برای شاه و خانواده اش آماده کردند.

در دهم ژوئن ۱۹۷۹ شاه و ملکه و سگهاش و چند مستخدم و همراهانی که برای آنها مانده بودند با منشی آمریکائی اش با جت اجاره ای به چهارمین کشور در تبعید خود وارد شدند و در (ویلا دوروز) اقامت کردند. وقتی شاه به ساختمان زیبا و اطراف آن نگاه کرد گفت حداقل حالا می توانیم اینجا زندگی کنیم. در اینجا بیماری سرطان شاه شدت یافت.

همراهان شاه نزدیک اقیانوس در کلوپی بودند باروزی ۲۵۰ دلار هزینه، چون فصل توریستی بود و جا به سختی پیدا می شد. مشکل بزرگ کارهای امنیتی بود. بدنبال اعدام هاوتقاضای استرداد شاه و بستگانش، یاسر عرفات به تهران آمد و گفت گروهی از فلسطینی هارا برای کشتن یا ریودن شاه به باهاماس خواهد فرستاد. دولت آمریکا و دولت باهاماس و همراهان امنیتی شاه به سختی کارهای حفاظتی را اداره می کردند. شاه در میان مسافرین به ساحل می رفت و اعتنایی به این حرفا نداشت.

ملکه از این وضع خیلی رنج می برد و می گفت آیا ممکن بود چنین وقایعی اتفاق بیفتد؟ حالا می بینم که اتفاق افتاده است. زندگی در باهاماس از بدترین زمان ایام تبعید بود. حتی سگ ما اجازه ندارد که از خانه خارج گردد.

سرانجام شاه تصمیم گرفت از (باهاماس) به مکزیک برود.



شدت بیماری شاه در مکزیک

و آگاهی از بیماری (سرطان)

از وقتی که شاه و شهبانو و همراهان وارد مکزیک شدند بیماری شاه شدت یافت. تدریجاً شاه اطلاع یافت که این بیماری کشنده که او را رنج می دهد سرطان لنفاوی است و حتی پزشکان صریحاً به شاه گفته اند که عمر طولانی نخواهد داشت.

دکتر تاجبخش معاون سیاسی سابق وزارت خارجه می گفت وقتی وزیر خارجه در سفر بود گزارشات را مرتبأً بعرض می رساندم. در سال ۱۹۷۴ یک بار یک روزنامه آلمانی نوشه بود که شاه ایران به سرطان مبتلاشده و ۱۵ کیلو وزنش کم شده است. شاه وقتی آن را دید خندید و گفت: (خیلی مزخرف است) من اکنون اضافه وزن دارم و سعی می کنم پنج کیلو از وزنم را کم کنم. البته شاه خواست که هیچگونه پاسخی به این نوشته داده شود.

مسعود بهنود می نویسد: اوایل سال ۱۳۵۴ که شاه برای (چک آپ) به اتریش به کلینیک پروفسور فلینگر رفته بود با این که او پیرشده و دفترش رابه فرزندش سپرده بود شاه را که از ۲۵ سال قبل می شناخت شخصاً تحت معاينه قرارداد. سپس از شاه خواست که روز بعد دکتر جورج فلاپندرین غده شناس معروف فرانسوی او را معاينه کند. پس از دو ساعت معاينه نظر خود را داد. غروب آن روز دوپزشك معروف با شاه خلوت کردند و به شاه خبر دادند که (سرطان لنف) دارد. شاه از آن دو پزشك خواست که این راز را از همه پوشیده نگه داشته و برای او پرونده ای بانام مستعار تشکیل دهند. شاه به سرعت به تهران آمد و دکتر فلاپندرین را در اختیار گرفت تا هفته ای یک بار شاه را معاينه کند. ابتدا خبر را از همه پنهان نگاه می داشت. پس از ۶ ماه دکتر فلاپندرین آن را به شهبانو گفت. او از پزشك روانکاوي درباره شاه گزارش خواست که خلاصه اش چنین است: (شاه از دوران کودکی از بیماری ضعف و بی تصمیمی رنج می برده است. حضور در زیر سایه پدری خشن و تربیت با محدودیت در سویس او را به ورزش علاقمند کرده بود تا جسم قوی او ضعف های روانی اش را جبران کند. در بازگشت از سویس ناچار شد هر آنچه از دموکراسی در سویس فرا گرفته بود کنار نهد و درس های پدرش را گوش بدند و آنها را به کار بندد. شاه همواره احساس می کرد

عده ای در صدد توطئه علیه او هستند. از جوانی به مذهب روی آورد و بعدها این تایل را بادل‌بستگی به خرافات عوض کرد. از شلوغی می‌ترسید. دویار که از ترور جان به سلامت برد ویک بار هم که از حادثه هوائی نجات یافت اورا خرافاتی کرده بود. شاه ضعفهای خودرا باورزش و خلبانی و رانندگی به سرعت و رقص و بازی باورق جبران می‌کرد. علاقه او به تشریفات و شنیدن تملق و خودستائی ناشی از همین ضعف بود. او در مقابل بیماری خطناک خود که پزشکان معتقد شده بودند علاج پذیراست واکنشی متفاوت نشان می‌داد.).

با توجه به این اظهار نظر می‌توان گفت شاه به شدت از رجال سالخورده نفرت داشت. ترس او از خارجی‌ها و این که آنها قادر به هر کاری هستند تادم مرگ با او بود. علاقه او به پنهانکاری از همین جا ناشی می‌شد، به شدت خجالتی بود. مهربانی او شامل کسانی می‌شد که ضعیف و ترسو و متعلق بودند.

یک بار تیم پزشکی دکتر فلاندرین تشخیص داد که به علت انعقاد ناگهانی خون درزانوی راست شاه عمل جراحی ضروری است. یک احتمال این بود که جراحان ناچار شوند پای راست شاه را قطع کنند. فرج - اشرف - ثابتی در جریان قرار گرفتند و عمل جراحی در نوشهر با موفقیت انجام شد. ساوک برای پنهان داشتن بیماری شایعاتی انتشار داد که موضوع این که علی پهلوی پسر شاپور علیرضا قصد قتل عمومی خودرا در نوشهر داشت از همین جا انتشار یافت. چندروز بعد از ماجرا سولیوان سفیر آمریکا در نوشهر با شاه ملاقات کرد و موضوع تغییر آموزگار بجای هویدا صورت گرفت.

آنچه مطلعین و نزدیکان شاه و کسانی از قول دکتر صفویان گفته اند کسالت بیماری سرطان از شاه مخفی نگه داشته شده بود تا زمانی که شاه در ایران اقامت داشت می‌دانست بیمار است ولی نمی‌دانست که سرطان دارد. دکتر ایادی بیش از هر کس کوشید که

بیماری سرطان پنهان بماند چون می گفت در روحیه شاه اثر بدی خواهد داشت.

(سرطان لنفاوی) شاه با داروهای مخصوص خود معالجه می شد ولی برای این که شاه توجه نکند داروها در جعبه هائی ریخته می شد که روی آن علامت ویتامین های مختلف بود تا شاه نداند که مبتلا به سرطان می باشد. قرص های (کلورامبوسیل) در قوطی های ویتامین به شاه داده می شد.

دکتر فلاندرین فرانسوی که بیش از ۳۰ بار مخفیانه به ایران آمده بود مراقبت می کرد که سلول های لنفاوی شاه به سرعت متورم نگردد.

دستگاه های اطلاعاتی خارج از کشور هم نتوانستند به سرطان شاه واقف گردند. در آستانه بحران اسرائیلی ها و فرانسویها و روسها اشاراتی می کردند ولی مورد تأیید قرار نمی گرفت و شاه هم در هر گفتگوئی بیماری شدید خود را منکر می شد.

وقتی در مراکش دکتر لوسا پیرنیا قسمت برجسته لنفاوی را در گردن شاه معاينه کرد توجه نیافت که این نوعی سرطان است ولی پزشکان فرانسوی در تبعید فاش ساختند که شاه سرطان دارد و مدتی قبل هم به شهبانو فرح گفته بودند.

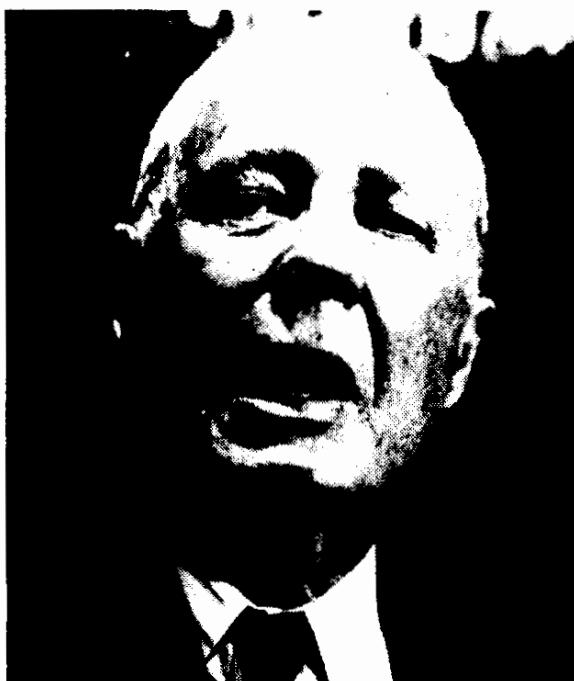
روزنامه شیکاگو تریبون می نویسد: هنگامی که شاه محل مسکونی قصرگونه خودرا در مکزیک ترک گفت یک صورت حساب نپرداخته ای بابت بازی تنیس و یک ویلای اجاره ای شده از خود بجای گذاشت. شاه که این قصر را در جزیره (کوئناآکا) اجاره کرده بود وقتی آنجارا ترک گفت معلوم نشد چه کسانی آنجارا غارت کرده اند. یکی از مأمورین حفاظتی شاه آنجا مانده بود که باید بقیه اثاثیه را جمع و جور می کرد که مورد اتهام غارت قرار گرفت. بالش های اورا پاره کردند تا ببینند داخل آن پول هست یا نه؟
(سوزان کلارک فالک) مسئول باشگاه تنیس (راکت کلاب) که

شاه در آنجا به بازی تنیس می پرداخت گفته است که صورت حساب بازیهای شاه در این باشگاه هنوز پرداخت نشده است.

وی گفت اعلیحضرت و ملکه بسیار مهربان بودند و هر روز در ساعت ۵ بعدازظهر برای بازی تنیس به اینجا می آمدند و بعد از بازی بنوشیدن چای مشغول می شدند. وکیل ما درحال حاضر تلاش می کند که طلب مارا از دارایی باقیمانده شاه وصول کند.

فالک درمورد سرآشپز شاه گفت وقتی که شاه پس از خروج از آمریکا در پاناما اقامت گزید (ژان لویی کوتن) سرآشپز فرانسوی شاه حاضر نشد به او در پاناما ملحق شود و به این ترتیب او سرآشپز غذاهای فرانسوی می شد و به تعلیم دادن کارکنان می کمک کرد.

وقتی پزشکان معالج شاه اعلام کردند که عمل جراحی سرطان شاه درمکزیک عملی نیست و باید حتماً به آمریکا برود دوستان شاه (نیکسون - کسینجر - راکفلر) با تمام قوا (کارترا) را در فشار گذار دند که به شاه اجازه ورود به آمریکا برای معالجه داده شود که سرانجام کارترا پذیرفت و شاه عازم آمریکا شد.



دکتر بنجامین هاریسن کن آمریکائی وقتی شاه را درمکزیک معاينه کرد گفت شاه باید برای معالجه حتماً به آمریکا برود.



شاه در بیمارستان (کرنل) نیویورک

با این که برنامه شاه قبل از خروج از تهران مسافرت به آمریکا بود ولی پس از اقامت در مصر و مراکش و با هاماس و مکزیک ناچار شد برای معالجه سرطان به آمریکا برود.

کارتر در خاطراتش می نویسد:

بعد از آن که شاه ایران را ترک گفت ما ازاو دعوت کردیم که به آمریکا بیاید ولی او تصمیم داشت که در مراکش بماند. بعدهم مطلع شدیم که پادشاه مراکش مایل است که شاه آنجا را ترک گوید.

بهمنین جهت ملک حسن از ما خواست که به شاه اجازه ورود به آمریکا را بدهیم اما چون عده ای از آمریکائیها هنوز در ایران بودند ترجیح دادیم که بجای دیگر برود. از سایرس وانس خواستم که محلی برای اقامت او در نظر بگیرد، ابتدا به (باهاماس) رفت ولی بعلت گرانی خواست که به مکزیک برود. شاه ثروت زیادی داشت اما این فکر درش به وجود آمده بود که همه می خواهند سرش کلاه بگذارند. کیسینجر از من خواست که به شاه اجازه ورود به آمریکا را بدهم بعدهم راکفلر. من و وانس مخالف بودیم ولی برژینسکی موافق بود که به آمریکا بیاید. شاه برای ورود به آمریکا و معالجه نیاز فوری داشت. مأمورین سفارت آمریکا در تهران هم مخالف ورود شاه به آمریکا بودند.



دکتر(جرج فلاندرین) که کرارا برای معالجه شاه مخفیانه به تهران می آمد واز بیماری شاه آگاه بود



دکتر(میخائل دوبیکی)آمریکائی عمل جراحی شاه را انجام داد

دیوید راکفلر پزشک مخصوص خود را نزد شاه فرستاد و پزشکان نظر دادند که باید دریمارستان (کرنل) در نیویورک برای معالجه سرطان خود بستری شود. به دولت جمهوری اسلامی اطلاع دادیم که به علت انسانی به شاه اجازه ورود به آمریکا را می دهیم ولی اقامت آینده اش مسکوت می ماند. هانری برشت متصدی

قسمت ایران نیز در تهران بود. به او گفتم به بازرگان و یزدی اطلاع بدهد و بگوید که شاه و شهبانو در هیچ فعالیت سیاسی شرکت نخواهند داشت. پزشک شاه پیش بینی کرده بود که احتمال زنده ماندن شاه در ۱۸ ماه آینده فقط ۵۰ درصد خواهد بود. وقتی شاه در بیمارستان بود از تهران خبردادند که سفارت محاصره و آمریکائیها دستگیر شده اند. مطمئن بودم که دولت ایران آنها را آزاد خواهد کرد. وقتی با بازرگان و شورای انقلاب مقام گرفتم دیدم گوششان به این حرفها بدهکار نیست. دانشجویان یک شبه قهرمان شدند و خمینی هم کارآنها را تأیید کرد، هیچکس دیگر نمی توانست کاری انجام بدهد، هفته اول مشکل ترین دوران زندگی من بود، شبهای خوابیم نمی برد، روزها در کاخ سفید قدم می زدم و به جان این ۶۰ نفر بیگناه که به نام دین اسیر شده و می خواهند آنها را بکشند فکر می کردم، به هر پیشنهادی گوش می کردم، چه آنها که می گفتند شاه را تحويل بدهیم یا آنها که می گفتند تهران را بباران کنیم آنهم با بمب اتمی. ولی خمینی بدون تعقل عمل می کرد. از پاپ خواستم که مداخله کند که خمینی به پاپ هم اهانت کرد. می خواستم از خونریزی جلوگیری شود، می ترسیدم که در صورت حمله نظامی جان گروگانها به خطر بیفتند.

چند سند درباره بیماری شاه:
خلاصه ای از گزارش پزشکی اداره بهداشت وزارت خارجه آمریکا به سفارت آمریکا در تهران درباره بیماری شاه:
در حال حاضر غده گردن وی حجیم شده و اختلالات معدی و صفوایی وی افزایش یافته است. شکی نیست که از ناراحتی لنفاوی رنج می برد و باید مورد معالجه شیمی درمانی قرار گیرد.
پزشکانی که شاه را تحت نظر دارند معتقدند که بررسی های انجام شده نشانگر مسدود شدن جریان صفوایی نیز می باشد. علل احتمالی عبارتند از:

۱ - غدد لنفاوی احتمالاً حجیم شده برسیستم صفرا فشار می آورند.

۲ - شاید جریان صفرا توسط سنگ مثانه قطع شده باشد.

۳ - شاید غده ای دیگر احتمالاً در پانکراس به صورت همین مانع عمل کرده باشد.

باید با بررسی های بسیار فنی لنف مزبور شناسائی و درجه بندی و میزان دخالت آن در روند کنونی صفرا مشخص و در مورد معالجات نیز تصمیماتی گرفته شود. با احتمال بسیار باید از روش شیمی درمانی آن هم بر اساس شناسائی مرتب استفاده نمود و باید گفته شود که امکان انجام این معالجات در هیچیک از تأسیسات پزشکی مکریک وجود ندارد.

با در نظر گرفتن اوضاع پزشکی و وضع رو به وحامت شاه ما در نظر داریم هرچه سریعتر شاه را وارد آمریکا بکنیم.

گزارش دیگر - از طرف دیگر دولت ایران دکتر محمد معتمدی و دکتر ایرج فاضل پزشکان مقیم آمریکا را در نظر گرفته که شاه را از نزدیک در آمریکا معاينه کنند ولی به آنها فقط اجازه داده شد که با پزشکان آمریکا کسالت را بررسی کرده و پرونده را مطالعه کنند.

شماره سند ۲۷۵.۸ تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۷۹ - ۲۹ مهر ماه

۱۳۵۸

پزشکان فرانسوی و آمریکائی که اخیراً شاه را معاينه کرده اند گزارش داده اند که شاه از بیماری لنفاوی خیلی رنج می برد. پزشک آمریکائی که درجهان سرشناس است می گوید باید در بیمارستان بستری شود و وسایل آن در مکریک وجود ندارد.

سند شماره ۱۹۶۵ مورخ ۱۳ اکتبر ۱۹۷۹ - ۸ آبان ۱۳۵۸

از وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن به سفارت آمریکا در تهران در پاسخ به سئوال مطروحه در تلگرام به دولت ایران اطلاع دهید که شاه با یک روادید جهانگردی وارد آمریکا شده که برای انجام معالجات پزشکی در این کشور مناسب است. از آنجا که

پاسپورت ایرانی شاه فاقد اعتبار بود نیاز به پاسپورت برای ورود به آمریکا از میان برداشته شد. برداشت اینگونه موانع در رابطه با پاسپورتهای غیر معتبر و بخصوص بخاطر ملاحظات انسانی معمول است. ونس

پزشکان ایرانی مقیم آمریکا خواهان تماش مستقیم با پزشکان شاه و همچنین معاینه شاه بودند ولی به آنها گفته شد که گزارشات پزشکی را مطالعه کنند.

کاردار ایران به دستور یزدی وزیر خارجه تقاضا کرد که چون شاه مخلوع و شهبانو جنایتکار هستند باید به ایران مسترد شوند. به او خاطر نشان شد که بین ایران و آمریکا هیچگونه معاہده‌ای در زمینه استرداد امضا نشده و نمی‌شود آنها را مسترد داشت و اخراج از آمریکا هم توسط دادگاه انجام می‌شود. در هیچ‌جا قیدی نشده که اشخاص مرتکب جنایت را بدون پیمان استرداد بازگردانند. گزارش هانری برشت در وزارت امور خارجه آمریکا - قسمت ایران: اگر شاه ادعای خانوادگی خودرا درمورد تاج و تخت پس بگیرد در تشریح موضع ما به ایرانیها کمک بزرگی شده است. بعيد است او این کار را بپذیرد. لیکن می‌توان در اختفا و با توسل به واسطه‌های مورد اعتماد این نظر را با او در میان گذاشت تا اگر شاه آن را نپذیرفت بداند که نباید دولت آمریکا را برای تغییر روش خود سرزنش کند.

اگر شاه ادعای خودرا پس نگرفت ماصریحاً طرز فکر خود را با ایرانیها در میان می‌گذاریم. باید علناً اعلام داریم که روند قانون اساسی ایران ادعای خانوادگی شاه را در مورد تاج و تخت مردود شمرده است و دراختفا باید به شاه و دوستانش تفهم کنیم که اقدامات ضدانقلابی مخالف با قانون آمریکا و مخالف با سیاست های مرسوم درمورد فعالیت‌های سیاسی اشخاص دارای روادید موقت در آمریکا را تحمل نخواهیم کرد.

در مورد این که آیا باید شاه ایران را به عنوان یک مقیم

دائمی امریکا پذیرفت یا نه مردم به دو گروه تقسیم شده اند. ۴۴
در صدمی گویند شاه از مهمترین هم پیمانان ما بود و مسئولیت
سقوط وی تا حدودی متوجه ما است باید به او اجازه اقامت دائم
داد. چهل درصد می گویند او رئیس حکومت غیر دموکراتیک بوده
و اقامت او در آمریکا به روابط ما با رهبران جدید ایران لطمہ می
زند و نباید به او اجازه اقامت در آمریکا را داد.

یزدی گفته است اگر شاه به ایران بباید محکمه واعدام خواهد
شد ولی فرزندانش عفو خواهند شد . درباره فرح سخنی به میان
نیاورد.

خمینی هم گفته شاه باید به ایران مسترد گردد تا به اتهام ۵۰
سال خیانت محکمه شود.

دکترینجامین هاریسون کین که در آخرین ماههای زندگی شاه
جزو پزشکان معالج او بود در خاطراتش چنین می نویسد:
وقتی شاه در مکزیک اقامت داشت تب های شدید و یرقان او
موجب شد که مرا که متخصص در بیماری های مناطق حاره هستم
برایین شاه بخواهند. من در مرحله اول تشخیص دادم که این بیماری
ناشی از مalaria ایام کودکی نیست بلکه به دلیل انسداد کیسه
صفرا دچار یرقان شده که ناشی از بیماری اصلی او یعنی (سرطان
لنفاوی) می باشد که دکترفلاندرین بزرگترین متخصص در همان
رشته است که معالجات شاه را بر عهده دارد.

وقتی به شاه گفته شد لازم است برای معالجه به آمریکا برود
هیچ تایلی نداشت و می گفت (حماقت آمریکا به قیمت از دست
رفتن مملکتم تمام شده) دیگر برای چه به آنجا بروم؟

اما بالاخره فشار اطرافیان و پزشکان او را راضی کرد که برای
معالجه به آمریکا برود. منتها از همان روش معالجه رهبر فیلی پین
پیروی شد که وقتی بصورت ناشناس در سفری به آمریکا آمد او را
(پیتر اسمیت) نامگذاری کرده بودند. مسافرت شاه به آمریکا

محرمانه بود اما خبرنگاری خود را در نزدیکی محل اقامت شاه مخفی ساخته بود که به ناچارشاه را یکسره از فرودگاه به بیمارستان بردند. بلافضله در بیمارستان کیسه صفرا را خارج ساختند. چند جلسه برق گذاری شد و منتظر بهبود حال شاه بودند تا طحال متورم برداشته شود. در آن هنگام دانشجویان در بیرون بیمارستان علیه شاه شعار می دادند و ناگهان اعضای سفارت آمریکا به گروگان گرفته شدند که کارتر دچار جبن و ترس شدیدی شد و فشار می آورد که شاه از آمریکا برود.

مطلعی می گفت وقتی اعلیحضرت در بیمارستان نیویورک بستری بود یک دکتر موفق ایرانی در آمریکا دسته گل بسیار بزرگی را به بیمارستان فرستاد. دکتر زندیه از پزشکانی است که در آمریکا درس خوانده و صاحب ثروت سرشاری هم شده است. او انسان ارزنده ایست که هیچگونه عقده ای ندارد و با صراحةست می گوید پدرم در پامنار خیاطی کوچکی داشته و بعد دستفروش شده که فعلاً از کمک من زندگی می کند. علت ارسال گل به بیمارستان این بود که منصور زندیه رشته پزشکی را در ایران به پایان رسانیده و کتابی هم تالیف کرده بود که برای دریافت جایزه کتاب او را نزد شاه می برد: وقتی شاه دست خود را به عنوان مرحمت بسوی او دراز می کند او دست شاه را دو دستی محکم می گیرد و می گوید از اعلیحضرت تقاضا دارم که دستور بدھید در خارج دوره تخصصی پزشکی را بگذرانم و چون از خانواده بی بضاعتی هستم احتیاج به کمک مالی دارم. اعلیحضرت هم دستور می دهند که به او بورس تحصیلی بدهند و حداکثر کمک برای تحصیل او در رشته پزشکی بشود.

در کنار دسته گل اونامه ای به عنوان تشکر بود مبنی بر این که (اعلیحضرتا من یک پزشک ایرانی هستم که با مرحمت شما توانسته ام مقام ممتازی در جامعه پزشکی آمریکا کسب کنم. اکنون

که شما در بیمارستان بستری هستید وظیفه خود می دانم که بپاس آن خدمت بسیار مهمی که به من کرده اید با این دسته گل تشكر کنم و از خداوند برای شما سلامت آرزو نمایم.)

اطرافیان اعلیحضرت می گفتند وقتی شاه این دسته گل بزرگ و آن کاغذ تشكر را دید که حتی نام فرستنده آن را هم نشنیده بود و بخاطر نداشت که چنین کمکی هم کرده است اشک از چشم‌مانش سرازیر شد و تحت تأثیر محبت این انسان حق شناس قرار گرفت و قطعاً به خاطرش رسید در مقابل افرادی چون فردوست و امثال‌هم چنین افرادی هم هستند که خدمات انسانهارادر روزهای سخت قدر می شناسند.

تعداد کثیری از ایرانی‌ها هستند که در زمان رضا شاه و محمد رضا شاه به خارج فرستاده شده اند و به درجات عالی علمی رسیده اند و از بورس‌های تحصیلی هم استفاده کرده اند ولی نظیر این دکتر حق شناس که من هم او را نمی‌شناسم کمتر دیده شده است. اگر خانواده پهلوی معايبی داشتند و افرادی هم در دوران آنها صدماتی دیده اند ولی افرادی نظیر فردوست و احمدعلی انصاری که از برکت این خانواده بهره مند شدند طرز رفتار آنها پسندیده نبود.

یکی از وزرای سابق می گفت وقتی شاه در بیمارستان نیویورک بستری بود بدیدارش رفت. خیلی ضعیف شده بود هنگامی که مرادید اولین سئوالش این بود که چرا چنین شد؟ گفتم اتفاقاً این سئوالی است که ما باید بگوییم زیرا باور کردنی نبود که رژیم به این سرعت سرنگون شود.

شاه گفت وقتی وزرای سابق که از مزایای رژیم برخوردار بوده اند و حتی زنان که اقدامات مهمی به نفع آنها شده بود در راه پیمائی ها شرکت کردنمی خواستید چنین نشود؟ متأسفانه بعضی از مقامات ارتتشی و نظامی هم با مخالفین همکاری کردند و هزاران

دلیل دیگر را می توان شمرد که موجب سقوط رژیم شد.
وقتی گفتم بهر حال مردم واقع بین قدر خدمات پهلوی هارا
می دانند، شاه گفت تاریخ ایران نشان می دهد که هر وقت چنین
بحرانی در کشور روی دهد ناگهان از میان مردم ایران نادری قیام
کرده کشور را نجات خواهد داد. من امیدوار هستم که خیلی زود
نادر دیگری پیدا شود و کشور را از بحران و اضطرال نجات دهد.

منصور رفیع زاده می نویسد: در بیمارستان نیویورک به دیدن
شاه رفتم. در حالی که از بیماری سرطان رنج می کشید و اشک در
چشممش حلقه زده بود از تظاهرات خارج از بیمارستان ابراز ناراحتی
می کرد و ضمن مذاکراتی از من پرسید از دکتریقائی خبر داری؟
پاسخ دادم که مرتب با او در تماس هستم. شاه گفت نظر او درباره
آینده ایران چیست؟ آیا بنظر او احتمال این که رضا بتواند به
سلطنت برسد هست؟ گفتم متأسفانه ایشان شانسی برای رضا پهلوی
نمی بینند. شاه با تعجب گفت چرا نه؟ مردم با خمینی خوب نیستند
و اگر ژنرالها قیام کنند خمینی ساقط خواهد شد و طبق قانون
اساسی رضا پهلوی به سلطنت خواهد رسید.

گفتم دکتریقائی عقیده دارد که ژنرال های تبعیدی نمی توانند
خمینی راساقط کنند ولی اگر در آینده یکی از امراض ارتش بتواند
 الخمینی راساقط کند هرگز قدرت را به رضا پهلوی نخواهد سپرد، او
خود را شاه خواهد نامید.

شاه گفت پس برای ما آینده ای نمی بینید؟ شاه گفت در مدت
۳۰ سال دکتریقائی نظرات خوبی به من داده است ولی من هرگز
گوش نکرده ام و حالا هم دیر است که تذکرات او را گوش بدhem.
گفتم دکتریقائی مرتب به دربار کاغذ می نوشته و مطالبی را یاد آور
می شده است. شاه گفت من تکذیب نمی کنم. سال قبل هم من
دکتریقائی را خواستم و از او کمک خواستم سئوالاتی داشت که
جوابی ندادم.

بعد شاه درباره همکاران خمینی از جمله دکتریزدی صحبت کرد که عضو سیا می باشد. گفتم پرونده ما نشان می دهد او تبعه آمریکاست و با پاسپورت آمریکائی سفر می کند و روابط نزدیکی با حکومت آمریکا دارد.

شاه گفت درآمریکا مطبوعات و رسانه های گروهی که اکنون به دقت مشغول مطالعه و بررسی آن هستم آزادی کاملی دارند و هر که را بخواهند مورد انتقاد و حمله قرار می دهند. زاهدی درباره آزادی مطبوعات آمریکا مطالبی می گفت که اکنون خود از نزدیک شاهد آن هستم.

از شاه اجازه مخصوص خواستم. گفت سلام مرا به دکتریقائی برسانید. پیش خود گفتم شاه تازه معنی آزادی مطبوعات را در آمریکا فهمیده که خیلی دیر شده است.

وقتی شاه در بیمارستان نیویورک بود تظاهرات ۲۴ ساعته جلوی بیمارستان علیه او ادامه داشت. روز دوم دسامبر ۱۹۷۹ یکی از مأمورین امنیتی آمریکا به من خبرداد که شاه از بیمارستان خواهد رفت و من هم در بیمارستان حضور یافتیم. شاه از نزدیکی روزنامه نگاران و دیدن تظاهرکنندگان ناراحت می شد. بهمین جهت موجباتی فراهم شد که از یکی از درهای مخصوص بیمارستان که تظاهرکنندگان و روزنامه نگاران نبودند خارج شود. بعداز نیمه شب شاه را روی چرخ دستی گذارده با آسانسور پائین آورده داخل تونلی کردند که مخصوص تشریفات حمل مردگان بود و به خیابان شرقی ۶۸ منتهی می گردید. داخل تونل مقامات امنیتی از هر جهت مراقبت داشتند و شاه را در حالی که دچار ترس شده و اشک در چشمانش دیده می شد نزدیک اتومبیل بزرگی آورده و به او کمک کردند که از روی صندلی چرخ دار خود را به داخل اتومبیل کشید. مرا با اسم صدا زد و گفت برنامه خوبی بود که چشم بدیدن تظاهرکنندگان نیافتداد. وقتی سوار اتومبیل شد خدا حافظی کرد و به فرودگاه لاغاردیا رفت که خبرنگاران آنجا نیستند و از آنجا با هواپیما عازم تکزاس شد.

ویلیام شاکراس می نویسد: وقتی شاه در بیمارستان تحت عمل جراحی بود تظاهرکنندگان در خارج بیمارستان شعارهای علیه شاه می دادند.

فرح از محل ماشینهای زیاله و از راهروهای زیرزمینی می رفت که با تظاهرکنندگان و روزنامه نگاران رویرو نشود.

چون احتمال داده می شد که سنگریزه هائی در کبد شاه پنهان شده باشد و احتمال عمل جراحی دوم بود تصمیم گرفته شد که متخصص کانادائی با شیوه خاص خود سنگریزه ها را خورد کند ولی غده سرطانی را برق بگذارد.

بهترین دستگاه پرتو درمانی برای معالجه سرطان شاه در بیمارستانی در آن سوی خیابان وجود داشت که مادر شاه را همان مرکز معالجه کرده بود و شاه یک میلیون دلار برای سپاسگزاری به بیمارستان کمک کرد و حالا مورد احتیاج خودش بود ولی بعضی از پزشکان موافق نبودند. یکی از پزشکان گفت یک میلیون دلار از او گرفتید حالا نمی خواهید او را معالجه کنید؟

سرانجام با این کار موافقت شد و شاه را شبها از راه زیر زمینی به آنجا می برdenد. گاهی از ترس تروریستها این کار در ساعت ۵ بعد از نیمه شب انجام می شد. حال شاه اندکی بهبود یافت ولی در تهران آمریکائیها را به گروگان گرفتند و خواستار استرداد شاه شدند.

میلیون ها آمریکائی حضور شاه را در آمریکا عامل اصلی گروگانگیری می دانستند. خود شاه هم به کارترا پیغام داد که اگر دست خودش بود همین امروز آمریکارا ترک می گفت ولی پزشکانش می گویند در وضعی نیست که سفر کند. شاه شب ها عرق می کرد و احتمال می رفت به ذات الريه مبتلا شده باشد. تاسه چهار هفته دیگر که آخرین سنگ کیسه صفرایش را در آورند قادر به ترک آمریکا نخواهد بود. کارترا هم گفته بود در هیچ شرایطی حاضر

نیست شاه را به ایرانیان مسترد دارد. راکفلر و کسینجر که موجب سفرشاه به آمریکا بودند به شدت مورد حمله قرار گرفتند. روزنامه ها نوشتند که (چیس منهاتن بانک) که متعلق به راکفلر می باشد از ایران منافع زیادی برده و در فاصله فوریه و اوت ۱۹۷۹ تقریبا ۶ میلیارد دلار از طرف شرکت ملی نفت ایران به شعبه بانک در لندن سپرده شد ولی اواخر نوامبر ۷۹ این رقم به ۲۹۲ میلیون دلار در لندن و ۳۲ میلیون دلار در نیویورک کاهش یافته است.

دولت جدید پهلویها را متهم به خروج مبالغه هنگفتی پول از کشور کرده بود. صحبت از ۵۶ میلیارد دلار می کردند ولی هیچ مدرکی نداشتند. در میان مدارکی که ارسال شده بود فتوکپی تلکسهاشی پیدا شد که به نام خواهران شاه مبالغی خارج شده بود که بگفته نویری ۸۰۰ میلیون دلار بود و حتی نویری اعتراف کرد: که (ما نتوانستیم هیچ مدرکی که نام شخص شاه رویش باشد پیدا کنیم. بعضی از مدارک را کارمندان بانک که برای پهلوی ها کار می کردند نابود کرده اند.)

بهبهانیان گفته است قسمت عمدۀ ثروت درخارج از سرمایه گذاری در ملکی است که در اسپانیا خریده و پول اولیه اش از فروش املاک سلطنتی تأمین شده است. شاه به باریارا والترز گفت ارقام ۲۵ میلیارد دلار ثروت او مسخره است. ثروت او بین ۵ تا یکصد میلیون دلار می باشد.

در نیویورک کسینجر و راکفلر و هلمز برای دیدن شاه به بیمارستان آمدند. فرانک سیناترا به بیمارستان آمد و شاه را به خانه اش در پالم اسپرینک دعوت کرد و گفت شاه دوست من است و رفتاری که آمریکا با او کرد باعث شرمساری است.

چون مکزیک قبول کرده بود که شاه به آن کشور برگردد مقدمات کار فراهم می شد که دولت مکزیک پیغام داد دیگر برای قبول شاه آمادگی ندارد. کارت دستور داد که شاه را بی درنگ به تکزاس پایگاه هوائی لک لند منتقل کنند. بعدها فرج تعریف کرد

با سرعت مارا از بیمارستان از زیرزمین های کشیف خارج ساختند و با آمبولانس بردن در فرودگاه (لاگاردیا) و به هواپیمای دی سی ۹ نیروی هوائی سوار کردند و پس از مدتی هواپیما در لند به زمین نشست و با آمبولانس ما را به بیمارستان نظامی دریخش روانی برداشتند. مردانی با روپوشهای سفید و پرستارانی شبیه گوریل در آنجا بودند و گفتند این امن ترین محل در پایگاه می باشد.

آنها دچار ترس شده بودند و می گفتند آیا ما زندانی هستیم؟ آیا کارتر ما را بازداشت کرده است؟ نمی دانستند چه خواهد شد؟ از آمریکا اخراج می شوند یا به ایران مسترد می گردند؟ چند ساعت بعد آنها را از سلوول شان خارج کردند. ملکه می گوید بعد از گفتند خدارا شکر کنید در اتاق پهلوئی پراز غل و زنجیر بود.

لک لند یک پایگاه هوائی باز بود. یک پایگاه آموزش خلبانی که بسیاری از خلبانان نیروی هوائی شاه در آنجا آموزش دیده بودند. فرمانده پایگاه آنها را از بیمارستان روانی در اثر اعتراض ملکه به آپارتمانی منتقل ساخت. ملکه هم بازی تنیس پیدا کرده بود و شاه هم می نشست و بازی آنها را تماشا می کرد. ملکه مرتب گریه می کرد و سیگار می کشید و می گفت تنها در تهران گروگانگیری نشده و پناهگاه لک لند هم موقتی است و نمی دانستند که بعداز آن به کدام نقطه کره زمین خواهند رفت. خبر ترور شهریار شفیق در آنجا به شاه رسید که گفت افسر وظیفه شناس و میهن پرستی بود.

آنتونی شریزلی سردبیر مجله (NOW) که در لندن چاپ می شد درباره اقامت شاه در نیویورک چنین می نویسد:

غرب باید از وضع شاه دچار خجالت باشد. زیرا وقتی محمدرضا شاه بیمارستان نیویورک را ترک می کرد به حالی درمانده و مضطرب و نامید به دنبال پناهگاه مطمتن می گشت که تأسف بار بود. حتی یک جای موقت بعنوان تبعیدی پیدا نمی کرد. سقوط شاه وسیله یک سلسله خیانت های حساب شده توسط آمریکا با کمک عده

ای که نمی شد روی آنها حساب کرد انجام گرفت. خمینی با بی تفاوتی کارتر به چنان قدرت عظیمی رسید که جان گروگان های آمریکائی برای باج سبیل گرفتن او بخطر افتاد. کسانی هستند که معتقدند یک کودتای نظامی بفرض این که نمی توانست شاه را نجات بخشد لاقل می توانست ایران را که یک دوست غرب است نجات دهد. درحالی که اکنون ایران به رهبری مذهبیون فنازیک بسوی هرج و مرج کشیده می شود و این رژیم غیرانسانی مملکت را به زور در مشت خود نگاهداشته است. سناتور کندی از مخالفین شاه که می گفت (شاه بخودش فقط می اندیشد) درحالی که همه می دانند این (کندی) است که در فکر منافع خود بوده است. آیا او می تواند اعدام های رژیم اسلامی را با اشتباهات شاه مقایسه کند؟ اظهارات کندی که می گفت آمریکا باید از پناه دادن به شاه خودداری کند نشان می دهد که او چقدر در مقابل مردانگی انور سادات حقیر و کوچک است. چه کسی می تواند بیانات سادات را که همگی دال بر محکومیت رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی است با اظهارات کندی که منطبق بر خودخواهیهای شخصی است تا به ریاست جمهوری برسد ترجیح ندهد؟ کارتر حتی گفت ما خمینی را تأیید نمی کنیم ولی ایران روزی یک و نیم میلیون بشکه نفت به ما می فروشد. به راستی بهتر است که آمریکا روشی انتخاب کند که متحدینش به او اعتقاد کنند. در غیر این صورت همه را از دست خواهدداد.

مشکلات فراوان در (پاناما)

شاه سابق ایران یامرد ۱۵ میلیون دلاری



وقتی قطب زاده به خمینی خبرداد که موجبات دستگیری شاه را در پاناما فراهم کرده است خمینی از شدت شادی به خنده افتاد.

بررسی وضع شاه در تبعید نشان می دهد که بدترین روزهای زندگی او هنگام اقامت در پاناما بوده است. زیرا از یک طرف بیماری کشنده سرطان او شد یافته و بارنج فراوان توأم بود و از سوی دیگر شاه اطلاع حاصل نمود که مقامات پانامائی زیرجلی باکارتر و مقامات آمریکائی ساخت و باخت کرده اند که شاه را به دولت جمهوری اسلامی تحویل داده و گروگان هارا آزاد کنند و کارتراهم پاافشاری داشت که این کار صورت گیرد تا خود را از دردسر گروگانها خلاص کند.

یوسف مازنده می نویسد:

سرانجام کوشش کارتر برای رهائی محترمانه ازین بست حضور شاه درخاک آمریکا ظاهرا به نتیجه مطلوب رسید و پس از مذاکرات بسیار ژنرال (توریخوس) فرمانده نیروهای مسلح پاناما که مقتندر ترین شخصیت آن کشور بود با مسافرت شاه به پاناما موافقت کرد.

دولت پاناما درآغاز سقوط شاه ازوی رسماً دعوت کرده بود که بعنوان پناهنده درآن کشور اقامت کند اما شاه حتی به خود زحمت پاسخ گفتند به این پیشنهاد را نداده بود. شاه درآن زمان کوتاه پس از خروج از مملکت هنوز سودای رهبری کشور کهنسالی چون ایران را داشت. گفتگو و یا مکاتبه با کسانی نظیر (ژنرال تریخوس) را در شان خود نمی دانست. بنظر می رسید که شاه درآن هنگام فکر می کرد هرجا که اراده نماید می تواند سفر کند و بسیاری از کشورها از جمله آمریکا بدون کوچک ترین مانع او را با آغوش باز خواهند پذیرفت.

اما روزگار بی رحم واقعیات تلغی را پیش روی شاه مجسم ساخت. حتی دوست بسیار نزدیک و محرم اسرار او ملک حسین پادشاه اردن که در بحران های سخت از حمایت های بی دریغ شاه برخوردار بود در دوران آوارگی شاه را تنها گذاردۀ بود.

شاه با آن که در پاناما خطر را احساس می کرد ناگزیر به پذیرش نظر آمریکا شد و روز ۲۵ آذر ۱۳۵۸ به پاناما رسید. اکنون (شاه مهره) بازی شطرنج گروگانگیری دردست ژنرال تریخوس افسر جاه طلب پاناما نی بود.

ژنرال تریخوس مانند بسیاری از دیکتاتورهای جهان بلندپروازی سیاسی داشت و تایل عمیقی در خود حس می کرد که با بهره گیری از این موقعیت استثنائی به عنوان یک شخصیت ممتاز بین المللی در عرصه گیتی جلوه کند و مایل بود در بحران گروگانگیری نقش اساسی داشته باشد حتی اگر به نابودی (شاه مهره) اش بیانجامد. اما دیده شد که آرزوهای بزرگ در ذهن مردان کوچک معمولاً در

اسارت ابدی می‌ماند و کمتر به واقعیت می‌پیوندد.

مجله اشپیکل درباره سفر شاه به پاناما چنین می‌نویسد:
یک امپراطور بزرگ مشرق زمین نه تنها برای فرار از تاریکی
شب و مه غلیظ استفاده می‌کند بلکه چون بانکدار ورشکسته‌ای
است که از دست طلبکاران گریخته باشد. شاه حتی فرصت آن را
نیافت که صورتحساب یکصد هزار دلاری بیمارستان را بپردازد بلکه
دیوید راکفلر دوست او صورتحساب را المضا کرده است. اگر شاه
مخلوع ایران محاکمه شود باید هشت تن از رؤسای جمهور آمریکا
که ازاو حمایت می‌کردند و اقدامات سیاسی او را بادیده اعجاب و
تحسین یاد می‌کردند همراه او محاکمه شوند.

روزولت گفته بود شاه ایران در زمرة متحدان مسلح تحت اختیار
آمریکا محسوب می‌گردد.

ترومن گفته بود شاه ایران به رؤیای ما برای پیروزی بر دشمن
جامه عمل پوشانده و این شاه رهبری هم پیمان ماست.

آیزنهاور گفته بود شاه ایران مدت ۲۰ سال توانسته بار
زماداری ایران را بردوش بکشد و انتظار می‌رود ۲۰ سال دیگر
 قادر باشد چنین باری را بکشد.

کنדי گفته بود مدام که ما چنین مردان متحدی را در اختیار
داریم می‌توانیم به ادامه صلح و آرامش در منطقه مطمئن باشیم.
نیکسون گفته بود بداشتن دوستی چون محمد رضا شاه پهلوی
افتخار می‌کنیم و بداداشتن او می‌توانیم به ادامه آرامش در منطقه
مطمئن باشیم.

کارتر گفته بود تحت اراده و شخصیت برجسته شاه، ایران
جزیره صلح و آرامش و ثبات در منطقه طوفانی خاورمیانه می‌باشد
که این ثبات بی نظیر است.

همچنین سایر رؤسای جمهور و مقامات آمریکائی چنین مطالبی
درباره شاه ایران گفته‌اند. آن وقت در چنین شرائطی همان شاه بار

سنگین و غیرقابل تحملی شده بود که آمریکا مجبود گردید به تنهایی قام سنگینی آن را تحمل کند.

خبرگزاری فرانسه از پاریس خبرداد: محمدرضا شاه یکی از ثروتمندترین افراد جهان است که در سه قاره بیش از ۱۵ قصر و ویلا دارد، یکی از دیگری زیباتر. ولی امروز در چنگال شکارچیان در جستجوی پناهگاه امنی می باشد. دادگاه انقلاب اسلامی اعدام او را جایز شمرد و ظاهرا افرادی همه جا در تعقیبش هستند تا حکم قاضی شرع را به اجرا بگذارند. بهمین جهت شاه و خانواده اش به باهاماس (جزیره بهشت) پناهنده شده و در پشت دیواری از مأمورین مسلح زندگی ترسناکی را می گذرانند، اینک شاه دریافت که پول همیشه امنیت و آسایش بار نمی آورد. این وضع در تاریخ درس عبرتی است. بسیاری از سلاطین در ۳۰ سال اخیر جای خود را به رؤسای جمهور داده اند ولی هیچکدام حتی فاروق، ملک ادريس، کنستانتن، محمد ظاهر شاه و... چنین گرفتار نشدند که جائی امن برای سکونت نداشته باشند.

شاه پول هنگفتی در اختیار دارد که بین ۲ تا ۲۰ میلیارد دلار تخمین زده می شود ولی با این پول نمی تواند آرامش خود و حفظ جانش را تأمین کند.

اگر شاه ثروتمند است در عوض شیرهای نفت ایران دردست خمینی می باشد.

آرمائو مشاور شاه در پاناما می گوید هر وقت که خبر اعدام یکی از شخصیت های پیشین به پاناما می رسد شاه ایران چنان افسرده می شود که از فعالیت روزانه دست می کشد و درهای اتاق را به روی خود می بندد و خود را زندانی می کند. بعضی دیگر از نشریات خارجی نوشتند شاه و خانواده اش در پاناما در حصار امنیتی شدیدی هستند زیرا سازمان آزادی بخش فلسطین، اجرای اعدام غیابی شاه را بعهده گرفته است. جزیره پاناما بصورت دژ

محکمی درآمده است که هشتاد مرد مسلح شبانه روز حفاظت این خانواده را بعده دارند. گفته می شود ایرانیها دویار سعی کرده اند که رضا پهلوی را برایند بهمین جهت شاه و فرح خیلی نگران هستند. اولین بار زمانی بود که در تکزاس تحصیل می کرد، یازده نفر به محل اقامت او حمله برداشتند در حالی که چند دقیقه قبل رضا پهلوی از ویلا خارج شده بود. مقامات آمریکائی این ایرانیها را دستگیر و از آمریکا اخراج کردند. بار دیگر سه ایرانی سعی کردند محل اقامت رضا پهلوی را اشغال و وسایل خانه را ضبط کرده و به دولت اسلامی تحويل بدنهند. آنها می گفتند حامل دستوراتی برای بازگرداندن رضا پهلوی به ایران هستند. بهمین علت بود که فرج تصمیم گرفت فرزند خود را از آمریکا فراخواند تا به دست ایرانیان بصورت گروگان نیفتند که برای استرداد او روی شاه معامله بشود. سایر افراد خانواده پهلوی در گوش و کنار دنیا درحال اختفا هستند و در حفاظت مأمورین امنیتی می باشند.

صادق خلخالی طی مصاحبه ای گفت من به فدائیان اسلام گفته ام که شاه را هر کجا که باشد باید اعدام کنند. همچنین با کارلوس تروپریست معروف قرار اعدام اورا گذاشته ایم. از چند هفته قبل گروهی از فدائیان اسلام به سوی پاناما رفته و اکنون در مکزیک هستند تا حکم را اجرا کنند. سازمان آزادی بخش فلسطین که دفتر کوچکی در مکزیک دارد سوگند خورده که شاه را خواهد کشت.

هانی الحسن سفير فلسطینی ها در تهران گفت: هیچکس تصور نمی کرد که شاه ایران ظرف ده سال آینده سقوط کند. حال که رژیم ایران تغییر کرده و شاه به پاناما گریخته است یاسر عرفات دستور داده که شاه از پاناما ریوده شده تحويل خمینی گردد. امیدوارم این افتخار نصیب ما گردد.

خبرگزاری فرانسه هم در این باره چنین گفت: پلیس پاناما در پی اظهارات نماینده فلسطینی ها این دستور یاسر عرفات را جدی تلقی کرده و گفته است ما می دانیم که عرفات شوخی نمی کند.

بدنبال همین مصاحبه حزب دموکرات پاناما خواستار اخراج شاه ایران از آن منطقه شد.

دکترینجامین هاریسن کین پزشک معالج شاه می نویسد: بسیاری از کشورها ازدادن ویزا به شاه خودداری کردند حتی رئیس جمهور مکزیک یک رشوه ۱۵ میلیون دلاری مطالبه کرد ولی سرانجام پاناما موافقت کرد که شاه موقتاً به آنجا برود. جالب این است که چندی بعد تریخوس دیکتاتور پاناما با اشاره و کنایه خواستار ۱۵ میلیون دلار کمک اقتصادی شد. بقول خودشاه معلوم می شود که قیمت وی در آمریکای جنوبی ۱۵ میلیون دلار است. پاناما در فضای آمیخته با ابهام عمل می کرد و هامیلتون جردن احتمالاً موجبات استرداد شاه را فراهم می ساخت. چه کسی چه می داند شاید در مقابل ۱۵ میلیون دلار.

وقتی شاه وارد پاناما شده بود کارترا با تلفن از اینکه آمریکارا ترک گفته بود از او تشکر کرد. شاه خاطره این مکالمه نابجا را بخاطر می آورد و از آن سخت اندوهگین بود.

دکترکین می گوید به شاه یاد آورشدم که اختیارات رئیس جمهور آمریکا نامحدود نیست و اگر بخواهد می تواند تاپایان معالجه در آمریکا بماند ولی شاه می گفت به خاطرحفظ حیاتش حاضر نیست در خانه ای بماند که صاحبخانه از حضور او نا خشنود است. شاه در آخرین لحظاتی که ظاهراً تشریفات استرداد او به ایران در شرف اقام بود با پرداخت ۲۵۵۱۲ دلار بابت کرایه هواپیما به قاهره رفت و در آنجا مثل یک رئیس دولت مورد استقبال قرار گرفت و در این آخرین منزلگاه زیر چتر حمایت سالار مردی به نام انور سادات که برخلاف رهبران طماع غرب جوانمردی شرق را درخون خود داشت عمل جراحی شاه انجام گرفت ولی خیلی دیر بود و شاه به سرای باقی شتافت. تلاش و جدال برای نجات مردی از مرگ که در شرایط عادی روزگار باید بهترین امکانات پزشکی را می داشت لیکن در

سال های آخر عمر خود را از این امکانات محروم ساخت تا مبادا بیماری مدهش او فاش شود و به ثبات و آرامش کشورش لطمه زند چون آن را مکتوم نگه داشته بود. حتی در سالهایی که دیگر این امر ضرورت نداشت دوستان نادانش این امکانات را از او دریغ داشتند.

نتیجه قضاوت درباره شاه هرچه باشد با تاریخ است ولی قوانین همه کشورها حتی برای محکومین به اعدام و اسرای جنگی و حق معالجه را شناخته است و نباید از او دریغ می شد. اما عبرت انگیز است که بدانیم که تریخوس در حادثه مشکوک هواپیما جان سپرد و (نوریکا) از دستیاران استرداد شاه اکنون در زندان آمریکا بسر می برد و جیمی کارترا برای همیشه از سیاست حذف شده است.

دکتر کین می نویسد: اگر از همان آغاز بیماری شاه بدون توجه به محظورات سیاسی و بدون پرده پوشی اقدام به معالجه می شد می توانست عمر طبیعی داشته باشد و اگر کارترا امکانات درمانی بیمارستان نیویورک را از شاه دریغ نمی کرد شاه چند سال دیرتر زندگی را ترک می گفت.

ولیام شاکراس می نویسد:

فسار برای اخراج شاه از آمریکا خیلی زیاد شده بود. روزنامه های آمریکا می نوشتند تنها کار شرافتمدانه ای که برای شاه باقی مانده این است که خود را فدا ساخته و برای حضور در دادگاه به ایران بازگردد.

سایرس ونس می گفت (ما نمی توانیم کسی را که هیچ پناهگاهی ندارد سوار یک قایق پاروئی کنیم و از آبهای ساحلی خود دورسازیم).

رهبر نظامی پاناما هنگامی که مخالفت مکزیک را باورود شاه دید برای کمک به کارترا حاضر شد که شاه به پاناما برود.

ولی مستله معالجه شاه هنوز حل نشده بود. کارترا هم به شاه

تلفن کرد و برای شاه آرزوی سلامت نمود.

روز ۱۵ دسامبر شاه و ملکه و گروه کوچک همراهانشان با سگ‌ها هفتمین بخش از تبعید خود را آغاز نمودند. در آنجا عمر توریخوس دوست کارتر و فیدل کاسترو میزبان گشاده دست و قمارباز پردل و جرأت، شاه را در اختیار داشت. وزارت خارجه ایران اقدامات قانونی را برای استرداد شاه از پاناما آغاز کرد.

درجائی که آمریکا باشه نامردی کرده بود پاناما بزرگواری نشان داد. شاه را به جزیره (کونتادورا) با هلیکوپتر بردند. فردای آن روز ژنرال توریخوس برای دیدارشاه به جزیره آمد و عقیده داشت وجود مشترکی بین آن دو وجود دارد. پس از این ملاقات گفته بود (شاه غمگین ترین مردی است که در عمرم دیده ام. اما واقعاً نمی‌توانم سرزنش کنم چون او از تخت طاووس به کونتادورا سقوط کرده است).

توریخوس گفت (این سرانجام مردی است که کشورهای بزرگ او را چلانده اند. پس از آن که شیره اش را کشیده اند تفاله اش را بدور انداخته اند) تنها چیزی که توریخوس را به شاه علاقمند کرد همسرش فرح بود که ژنرال او را بسیار خواستنی یافت. ورود شاه به پاناما با اعتراضاتی رویرو شد. چپگرایان ژنرال را مهره استعمار دانستند. چند روز اغتشاشات خطرناکی در خیابان‌ها جریان داشت ولی سرگوب شد. مأمورین امنیتی شاه زیر نظر (ژنرال نوریکا) قرار داشتند. مقامات بلند پایه آمریکا شاه را به ژنرال (نوریکا) سپردند. دویست نفر از افراد گارد ملی مأمور حفاظت شاه بودند. شاه از حمله دریائی نگران بود. لذا مردان قورباغه ای در دریا مستقر شدند. ملکه به شدت لاغر شده ولی مرتب با تلفن حرف می‌زد از جمله با جهان سادات و ملک حسین که قام مکالمات را (نوریکا) ضبط می‌کرد. با قام این مشکلات زندگی شاه و فرج قدری دلپذیر شده بود و بیماری شاه هم تخفیف یافت. در مراسم ژانویه بچه‌ها نیز به آنها پیوستند، عده‌ای از پانمائیها که باشه

ملاقات کردند از این که سودای بازگشت سلطنت را داشت دچار حیرت شدند. او معتقد بود خمینی مسن تر و بیمارتر ازاوست و خواهد مرد و شاه یا پسرش به کشور دعوت خواهند شد.

پرزیدنت رویو رفتار شاه را فوق العاده یافت. شاه شکایت داشت که خانه محل اقامتش کوچک است ولی پرزیدنت تبعید ناپلئون را درست هلن یادآور شد که پس از آنهمه کاخ های مجلل در سنت هلن بسر برد و مقامات آن برخلاف مقامات پاناما با او رفتار دوستانه ای نداشتند. ولی شاه گفت ناپلئون می دانست امپراتوری اش قطعه قطعه شده ولی کشور من دست نخورده است و دودمان من پیروز خواهند شد. رئیس جمهور پاناما با تعجب پرسید چه کسی شمارا دعوت خواهد کرد؟ شاه گفت مردم ایران، من بازنخواهم گشت اما پسرم باز خواهد گشت.

بهرحال پانمائیها مرتباً شاه را سرکیسه می کردند. خلخالی اعلام کرد که فرزندان شاه هم به فهرست محکومین به مرگ اضافه شدند.

به نظر ژنرال توریخوس استرداد شاه یک قماربازگ بود. ژنرال می خواست با آزادی گروگان ها قهرمان شود. قطب زاده هم می خواست با استرداد شاه در رقابت برای ریاست جمهوری بنی صدر را شکست دهد ولی هیچگونه سند و مدرکی نتوانستند آماده کنند. کارتر هم می گفت امیدوارم پانمائیها در مورد استرداد شاه به ما نارو نزنند. ژنرال توریخوس و پرزیدنت رویو شاه را مطمئن ساختند که در معرض خطر نیست و طبق قوانین پاناما مجرم سیاسی قابل استرداد نمی باشد. ولی ژنرال یک بار به شاه گفته بود ممکن است مجبور شوم شمارا بازداشت کنم و از پشت میله های آهنین زندان از شما عکس بردارم، این فقط برای گول زدن دولت ایران خواهد بود.

آمریکائیها به ژنرال اطمینان نداشتند و می گفتند ممکن است شاه را مسترد دارد. ژنرال می خواست شاه در پاناما سرمایه گذاری

کند و می خواستند یک خانه ۸۰۰ هزار دلاری را به شاه ۵ میلیون دلار بفروشند.

در پاناما اشرف پهلوی و دختران علم و ابوالفتح محبوی به دیدن شاه آمدند. شاه وقتی محبوی را دید گفت برای وصول سه میلیون طلبت آمده ای؟ محبوی گفت برای دیدن شما آمده ام. سه میلیون دلار در مقابل از دست دادن مملکت چیزی نیست. شاه به محبوی گفت پول کمی برایم باقی مانده و حتی باید هزینه تلفن های راه دور فرج را کم کند. محبوی گفت نفهمیدم شاه چقدر پول دارد. احتمالاً بیش از ۵ میلیون شاید هم ۵۰ میلیون دلار، در همین موقع در پاناما وضع مزاجی شاه وخیم شد. قبلًا فلاندرین را ملکه خواست که به پاناما رفت. موضوع استرداد شاه و حتی کشتن او شنیده می شد. هامیلتون جردن می نویسد که یک ایرانی در پاریس پیشنهاد می کرد شاه را بکشد تا گروگانها آزاد شوند (بعداً معلوم شد قطب زاده بوده است) وقتی شاه احتیاج به عمل جراحی برای درآوردن طحال پیدا کرد خون اطرافیان شاه را آزمایش کردند فقط خون فرج مناسب تشخیص داده شد. مقامات ایرانی خواستار استرداد و قتل شاه بودند.

شاه احتیاج به عمل جراحی داشت و الا می مرد. بین پزشکان اختلاف شد. ملکه با جهان سادات تلفنی در ارتباط بود و به او گفت (وضع ما بسیار بد است و شاه احتیاج به عمل دارد و الا می میرد. در اینجا ما به کسی اطمینان نمی کنیم. ما باید فوراً پاناما را ترک کنیم. گزارشات بدینمی به ما داده می شود.)
جهان سادات به شوهرش گفت شاه باید به مصر بیاید ولو این کار در مصر آشوب برپا کند. سادات گفت (این کاریاعث رضایت خدا خواهد شد)

قاضی ارشد پاناما رئیسی که مأمور رسیدگی به کارشاه شده بود با استرداد شاه نظر موافق داشت. می گفت اگر اسناد به موقع بررسد این کار انجام خواهد شد. ژنرال توریخوس می گفت شاه باید سوار

هليکوپتر يا يك اسب زيباي سفيد شود و به ايران برگردد و مثل يك شاه شمشير به دست بميرد.

در همین جريانات ژنرال از فرح دعوت کرد که تنهائي برای ديدن يك ساختمان به جزирه ديگر برود. فرح موضوع را غير طبیعي دانست و گفت آنها چه فکري درسردارند؟ اگر من به جائی بروم آنها هركاري بخواهند با شوهرم خواهند کرد.

садات پيشنهاد کرده بود هواپيمای خود را بفرستد. آمريکانيها فکر کردند هواپيمای بين المللي (اورگرين) که باسازمان سيا بستگي داشت با ۲۵ هزار دلار کرايه دراختيار شاه قرار گيرد. قطب زاده با تلفن تقاضامي کرد سفرشاه ازياناما به تأخير افتاد ولی موفق نشد. شاه ضمن تشکر از رئيس جمهور پاناما به او چنین نوشت: (شهبانو ومن از مهمان نوازي بي نظير شما سپاسگذاريم ولی ناتوانيم که کشوری نداريم که از شما و خانواده تان بمنظور جبران آنچه برای ما انجام داده ايد دعوت کنيم)

سرهنگ نوريه گا برای بدرقه به فرودگاه آمد. هواپيمای کنه مسافري شاه را پس از سه ماه روز ۲۳ مارس ازياناما خارج نمود. توقفگاه بعدی جزيره (آزور) برای بنزین گيري بود.

قطب زاده اعلام کرد که اگرشاه به مصر نرود گروگانها آزاد می شوند. هاميلتون جردن از داخل هواپيمای شاه به وزيردفاع آمريكا تلفن زد که وقتی هواپيما وارد فرودگاه (آزور) می شود مدتی آن را نگه دارند. هواپيما دو ساعت در فرودگاه ماند. شاه تب شدیدی داشت. شاه می گفت اگر يك جاي بدنم زخمی شود تاسرحد مرگ پيش خواهم رفت. قطب زاده ۲۴ ساعت ديگر مهلت خواست که هاميلتون جردن دستور داد هواپيما پرواز کند. سرهنگ نويسي محافظ شاه کنار خلبان نشست تا اگر هواپيما به سمت تهران حرکت کرد مانع شود. به او گفته شده بود در آن صورت بسوی خلبان شلبيک کند.

رضا پهلوی می نویسد: پزشکان معالج فرانسوی و آمریکائی برای مشاوره پزشکی به پاناما رفته بودند ولی اجازه دیدار شاه به آنها داده نشد. فقط یک پزشک جوان پانامائی که برای مراقبت پزشکی در اختیار شاه بود خودرا به شهبانو رسانید و گفت برنامه ای برای کشتن شاه مطرح است. بنظر می آید که بین وجودان پزشکی و دسیسه حاکمین پاناما گیر کرده بود. او گفت مراقب باشید که شاه در این بیمارستان توسط پزشکان پانامائی جراحی نشود. این حرف برای شهبانو ناراحت کننده بود که تا چند لحظه توانائی حرف زدن را نداشت.

هامیلتون جردن هم می نویسد: به یک پزشک پانامائی برای تعیین تکلیف قطعی شاه پیشنهاد یک میلیون دلار رشوه شده بود ولی او رد کرد.

هوایپیمای شاه در جزیره (آزور) هم نگهداشته شد. ولی چون گروگانها تحويل دولت ایران نشدنده بنا براین نگهداشتن شاه دردی را دوا غنی کرد که دستور پرواز داده شد.



ژنرال تریخوس مردمقتدرنظامی پاناما می خواست شاه ایران را به جمهوری اسلامی تحويل بدهد.

انقلاب مودم ایران پیر و نشید کیهان

شاه مخلوع
دستگوی پناهگاه

شاه مخلوع، فرح، اشرف، مادر فرح و همدستان آنها محکوم
به اعدام اند



هر کجا دیبا این حنایتکاران قرب را باشد تسبیب، ترورشان را دادگاه انقلاب اسلامی آزاد اعلام کرد

سنه سخنگوی سفیدی
لطفی می خواهد بتواند در این طبقه از افراد
معنی صاف کند و کند
خواهد داشت این افراد
و خواهد داشت این افراد
که که با غلط پیر باشند
درین و گفت با نعده اند
بیرون بیشتر و مهیوس شدند
برای دشنهای اند
فعیل گردید
لشی معاشه هم درین
و گفت دیگر بتوانند

که نیز اینکه و
شروع شد همانند اینکه
دست داشتند همانند اینکه
همچنان و سرمهیان و هری
آنست که همی داشتند
تصویر شدند همانند اینکه
و همچنان و همچنان و همچنان

پیشنهاد کردند همانند اینکه
دست داشتند همانند اینکه
همچنان و همچنان و همچنان
همچنان و همچنان و همچنان
همچنان و همچنان و همچنان
آنست که همی داشتند
تصویر شدند همانند اینکه
و همچنان و همچنان و همچنان

۱

ایله کیهان حکم شریعه و نیس کل دادگاهی اعلان نمود
ایله کیهان دادگاهی اعلان نمود ادامه موافق نداشت و سر

بیرون گذشت به قاضی پیوی نظری محکم و جانشندی صدمی از این

شاجهان شدند در پایه خواجه فی اعدام فرار خواهد گرفت

ایله کیهان حکم شریعه و نیس

ایله کیهان

ایله کیه

های رؤسای ممالک را برای سفریه آن کشورها نداشت و وقتی هم در میان ملت خود ظاهر می شد فریاد (جاویدشاه) گوش فلك را کرد می کرد با فاصله چند سال دچار چنان سرنوشتی می گردد که حتی در دور ترین جزایر عالم از دست خمینی و تروریستها یاش خواب و آسایش نداشت و نمی توانست به یکی از بیمارستان های دنیا برای معالجه سرطان کشنده خود برود.

روزگاری خمینی از شاه می خواست که به او اجازه داده شود به قم بیاید و در آنجا به غماز و دعا بپردازد ولی شاه اعتنای نداشت اما روزی هم فرا رسید که خمینی تلاش داشت که شاه را از دور ترین نقاط دنیا به ایران برگرداند و محکمه و اعدام کند. کشورهای مختلف جهان نیز از ترس خمینی و دولت جمهوری اسلامی حاضر نبودند که به شاه اجازه اقامت بدهند و آنهایی هم که سال ها با شاه در مبارزه بودند به انتقامجوئی پرداختند.

از طرف وزارت دادگستری اعلام شد که اعلام جرم‌های علیه شاه مخلوع از طرف ابوالحسن بنی صدر - خانواده دکترحسین فاطمی - مادر رضائیها - دکتر منزوی - فریدون تنکابنی - شیخ مصطفی رهنما - مادر سرگرد سخانی و عده ای دیگر رسیده که خارج از نوبت مشغول رسیدگی هستند.

در تاریخ نهم دی ماه ۱۳۵۸ در حالی که ابوالحسن بنی صدر سپرستی وزارت دارای رابعهده داشت چنین اعلام جرم نمود:

در مهرماه ۱۳۵۱ به دستور شاه سازمان عمران کیش تحت شماره ۱۳۳۱ در ثبت شرکت ها به ثبت رسید. سپهبد نصیری و هوشنگ رام زیر اساسنامه را امضا کرده اند و طبق این اساسنامه سرمایه سازمان یکصد میلیون ریال تعیین شده که هشتاد درصد متعلق به سازمان امنیت و بیست درصد متعلق به بانک عمران بوده و هیئت مدیره آن بشرح زیر می باشد:

اسدالله علم رئیس هیئت مدیره - جعفر بیهانیان قائم مقام -

هوشنگ رام عضو هیئت مدیره - محمود منصف مدیرعامل
بانک مرکزی یک ماه پس از ثبت اساسنامه بدون وثیقه بابهره
۶ درصد وامی در اختیار بانک عمران گذاشت و سال بعد هم یک
میلیارد ریال دیگر به سازمان عمران کیش پرداخت شد. مدتی بعد
۷ میلیارد ریال اعتبار به بانک عمران برای تأمین هزینه های جزیره
کیش از سوی بانک مرکزی در شورای پول و اعتبار مطرح شد. با
این ۹ میلیارد که می شد هزاران دبیرستان و دبستان در مراکز
روستاها به وجود آورد تأسیساتی ساخته شد که قابل استفاده نبود و
هزینه های سنگینی را به وجود آورد از قبل نگاهداری کاخ به مبلغ
۷۰.۸۶۱۹۶۸ ریال - رختکن زمستانی ۳۲۰۰۰۰ ریال - زمین
تنیس ۵ میلیون ریال - تشریفات ایام نوروز ۶۶۳۹.۸۳ ریال -
تشریفات بیرجند ۱۵۲.۳۵۲۱ ریال - کازینو ۵۰۰۰۰۰۰ ریال -
ویلا ۳۷۵۰۰۰۰ ریال و غیره

در آخرین سال رژیم شرکت نفت می خواست جزیره کیش را به
مبلغ ۸۰ میلیون دلار خریداری کند.

در تاریخ ۴ بهمن ماه ۱۳۵۸ از سوی بانک مرکزی متن
دادخواست علیه محمدرضا پهلوی مبلغ ۳۰۰ میلیارد ریال انتشار
یافت که قرار تأمین دادسرای عمومی تهران چنین بود:

از اوایل آذر سال ۱۳۵۸ که وزیر اقتصاد و دارائی (بنی صدر) رئیس کل بانک مرکزی را مأمور رسیدگی به سوءاستفاده از اموال عمومی نموده بود کمیسیونی در بانک مرکزی تشکیل گردید. کمیسیون برای رسیدگی به اعلام جرم و به دنبال تعقیب شکواییه صادق نویری (بدر رئیس بانک مرکزی وقت) و کیل دادگستری به وکالت از وزیر دارائی قرار تأمین اموال شاه مخلوع را به مبلغ سیصد میلیارد ریال صادر نمود. علاوه بر آن در موارد زیر اعلام جرم شد:

سوءاستفاده از طریق شرکت ساختمانی (آتی ساز) حدود ۱۰

میلیارد ریال - شرکت داکت ۳۰۰ میلیون ریال - شرکت سیمان فارس و خوزستان ۳۰۰ میلیون ریال - شرکت تولید شاسی ۹۰ میلیون ریال - ایجاد کارخانه (سیپورکس) بمبلغ ۲۲ میلیون ریال - وامهای دریافتی خاندان پهلوی از بانک ها حدود ۸ میلیارد ریال - بدھی شاه به حسابداری اختصاصی حدود ۸ میلیارد ریال (جمع مبالغ بدھی ۹۴/۵ میلیارد ریال)

اعلام جرم دوم مربوط به سوه استفاده از سازمان های مملکتی به مبلغ ۱۲ میلیارد ریال درباره سازمان کیش می باشد.

صادق نویری در اعلام جرم مورخ ۱۳/۱۱/۵۸ چنین متذکر شده است:

املاک پهلوی به موجب صلح نامه شماره ۶۵۳۵ - ۲۸/۶/۲۰
دفتر اسناد رسمی ۱۷ اصفهان از طرف رضا شاه واگذار و با فرمان محمد رضا پهلوی به دولت اختصاص یافت ولی با تصویب‌نامه مورخ ۲۲/۶/۳۲ مبنای مجدد مالکیت قرار گرفته که چون در شرایط غیرعادی بوده نمی تواند مالکیت داشته و مالکیت دولت را سلب نماید. بنا براین کلیه معاملات مربوط به آن جرم و از مصاديق معاملات معارض و انتقال مال به غیر می باشد بهمین جهت قرار توقيف اموال متهم رابه مبلغ سیصد میلیون ریال خواستار است.

ایرج رضائی باز پرس دادسرای عمومی تهران چنین نظر می دهد:

باتوجه به درخواست و اظهارات و مندرجات لایحه آقای نویری وکیل وزارت اقتصاد و دارائی دایر بر:

۱ - آرام نمودن وکلای مجلس با وعده وقف نمودن املاک مستغلات (فرمان شهریور ۷۰ و فروش بعدی آن)

۲ - واگذاری املاک موضوع فرمان ۱۹/۲/۳۲ به دولت و بی وجه بودن استرداد آن با تصویب‌نامه شماره ۶۴۲ مورخ ۲۲/۶/۳۲ از حیث مغایر بودن با اصل ۲۲ قانون اساسی

۳ - فروش املاک مزبور با استناد به کتاب (مأموریت برای وطن) و اعترافات آقای محمد رضا پهلوی دایر بر این که املاک را به کشاورزان با شرایط سهلی بفروش تا اواسط سال ۳۷ بیش از ۲۰۰ هزار هکتار و تا سال ۳۹ حدود یک سوم ازاراضی را تقسیم نموده و هم چنین فرمان مورخ ۱۲/۷/۴۰ که بیش از ۸۳۰ مزرعه و ۲۵۸ هزار هکتار زمین فروخته تقاضای تأمین سیصد میلیارد ریال ضرر و زیان مورد نظر وکیل موصوف را مدلل دانسته و به استناد مادتین ۶۸ و ۶۹ مکرراً این دادرسی کیفری تأمین مطلق اموال آقای محمد رضا پهلوی (شاه سابق ایران) را صادر و اعلام می‌دارد.

آگهی ابلاغ وقت دادرسی
فرح دیبا - رضا پهلوی - شهناز پهلوی
تهران - دریک آگهی (ابlag و قت دادرسی) که از طرف شعبه ۲۲ عمومی تهران در روزنامه رسمی کشور انتشار یافته از فرح دیبا - رضا پهلوی - شهناز پهلوی خواسته شده است ظرف سه ماه به دفتر دادگاه مراجعه و ضمن اعلام کامل نشانی نسخه دوم دادخواست و ضمائم آن را دریافت دارند.

این دادخواست از سوی دولت جمهوری اسلامی به دادگاههای عمومی تهران تسلیم شده و شعبه ۲۲ عمومی تهران مأمور رسیدگی به آن شده است.

در این پرونده خواهان دولت جمهوری اسلامی است و خواسته نیز سیصد میلیارد ریال ضرر و زیان مالی و صد میلیارد ریال ضرر و زیان معنوی با خسارات است.

در آگهی ابلاغ وقت رسیدگی به دادخواست روز دوشنبه هشتم اسفندماه ۶۲ ساعت یازده صبح تعیین شده است و دلیل انتشار آگهی مجھول المکان بودن آنها ذکر شده است و در آن پیرامون موارد طرح شده در پرونده توضیحی داده نشده است.

به دنبال آن حسن کریمی پور از دادستانی تهران در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۵۸ چنین اعلام کرد:

چون شاه مخلوع در پاناما تحت نظر قانونی قرار گرفته و بازپرس دادسرای تهران برای استرداد مشغول جمع آوری اسناد و مدارک می‌باشد لذا از عموم ملت ایران درخواست می‌شود که اسناد و مدارک خود را به دادسرای عمومی تحويل دهند. چون دادسرای عمومی با توجه به دلایل و مدارک موجود قرار یازداشت او را صادر کرده است فعلاً بازپرسی مشغول جمع آوری دلایل و مدارک بیشتر می‌باشد تا برای استرداد شاه به پاناما ارسال گردد. همچنین از سوی دادستانی کل انقلاب اسلامی اطلاعیه ای به وزارت خارجه ارسال که طی آن شاه مخلوع احضار گردیده که وزارت خارجه نیز طی اطلاعیه ای از سفارت جمهوری اسلامی در آمریکا خواسته بود که هرچه زودتر خود را معرفی کند که متن آن چنین است:

محمد رضا پهلوی - چون محاکمه علنی شما در دادگاه انقلاب اسلامی ایران به اتهام دستور شکنجه مردم بی‌گناه و حبس و حیف و میل بیت المال وسیله خود و ایجاد حکومت ضد مردمی و مسلط کردن بیکانگان استعمارگر و چپاولگران بین المللی بر جان و مال ملت ایران و صدھا اتهام دیگر تشکیل می‌گردد بدینوسیله به شما اخطار می‌گردد به محض رویت این اخطاریه خود را به دادگاه انقلاب اسلامی در تهران معرفی نمائید.

همچنین فتح الله بنی صدر دادستان کل کشور از طلبکاران شاه و خاندان پهلوی خواست که به دادگستری ایران مراجعه کنند بدین شرح:

کلیه کسانی که از خانواده شاه سابق و متواریان مطالبات مالی دارند می‌توانند برای وصول آن به دادگستری مراجعه کنند. کلیه بانکها و شرکت‌ها و اشخاصی که از خاندان پهلوی و یا بستگان رژیم سابق که اینک متواری هستند مطالباتی دارند می-

توانند با تقدیم عرضحال از طریق دادگستری شکایت خود را مطرح کنند تا پس از صدور حکم اقدامات لازم بعمل آید. در این صورت چنانکه محکومان اموال منقول و غیرمنقول در ایران داشته باشند آن را توقیف و طبق موازین قانونی به بستگان شکایت کننده داده شود و در غیراین صورت از طریق وزارت امور خارجه برای تعقیب محکومان اقدام خواهد شد.

هیئت اجرائی جمعیت حقوق‌دانان ایران در نامه‌ای که برای اعضای کمیسیون تحقیق و رسیدگی به اقدامات شاه که به ایران آمده بودند طی نامه‌ای اتهاماتی را متوجه شاه ایران دانسته که اهم آن چنین است:

- ۱ - نقض حاکمیت ملی از طریق کودتای ۲۸ مرداد ۳۲
- ۲ - انعقاد قرارداد با کنسرسیو نفت.
- ۳ - انعقاد پیمان بغداد و سنتو که در نتیجه قراردادهای نظامی منعقد و پنجاه هزار مستشار آمریکائی به ایران آمدند.
- ۴ - اعطای مصونیت سیاسی به مستشاران نظامی آمریکا.
- ۵ - حمایت سیاسی آمریکا از رژیم شاه طی ۲۵ سال و حمایت شاه از دولت‌ها و کشتارهای خونین دولتها.
- ۶ - توسعه فرهنگ استعماری و کنترل کتابهای درسی و مسخ افکار عمومی از طریق رسانه‌های گروهی.
- ۷ - با ایجاد سلطه آمریکا ۲۵ سال رژیم مخفوف پلیسی بر ایران حکومت راند. طی این مدت کلیه نهادهای قانون اساسی ۱۹۰۶ عملاً تعطیل گردید. آزادیهای سیاسی و اجتماعی متوقف و آزادی بیان سلب گردید و سانسور و کنترل برقرار بود.
- ۸ - با گسترش صلاحیت دادگاههای نظامی برخلاف قانون اساسی کلیه محاکمات سیاسی در صلاحیت این دادگاهها قرار گرفت و هزاران تن به اعدام و حبس‌های طولانی محکوم شدند. از قبیل محاکمه ۶۰۰ افسر وابسته به حزب توده و حکومیت ۴۰

تن از آنها به مرگ و محاکمات مربوط به سازمان مجاهدین خلق و چریکهای فدائی خلق.

۹ - طی ۲۵ سال حکومت شاه احزاب و گروههای سیاسی ممنوع بوده و آزادیخواهان و مبارزان زندانی می شدند که بسیاری از آنان شهید و گروهی زندانی و تعدادی پس از آزادی با گلوله مأمورین ساواک کشته شدند که از آن جمله گروه جزئی می باشند.

۱۰ - کمیته مشترک ضد خرابکاری مرکب از شهریانی - ارتش - ساواک با همکاری مستشاران آمریکائی و اسرائیلی عامل شکنجه و کشتار بوده و تعدادی از چهره های انقلابی را در خیابان ها به گلوله بسته اند.

۱۱ - کشتارهای کودتای ۲۸ مرداد - خداداد ۴۲ - کارگران چیت سازی و سیمان تهران - کوره پزخانه و کشتارهای سالهای ۵۶ و ۵۷ در تهران - قم - تبریز - اصفهان - شیراز - کرمان - دزفول - آباده - کازرون - اهواز - مسجد سلیمان - یزد - کرمانشاه - ساری - گرگان و مناطق دیگر رسیدگی شود.

۱۲ - آتش زدن اماکن عمومی و ساختمانها و تجاوز به اماکن مذهبی و آتش زدن بانکها و سینماها که نمونه آن سینما رکس آبادان است که ۴۰۰ نفر در آنجا سوخته اند. اعزام چماقداران به اکثر شهرهای ایران در آخرین ساعت سقوط رژیم.

۱۳ - فساد مالی خاندان پهلوی و مشارکت در شرکت های مختلف و اختصاص سهمی از درآمد نفت به حساب شخصی و انتقال دارائی ها به خارج با توجه به پرونده های وزارت خارجه - بانک مرکزی - بنیاد پهلوی و وزارت اقتصاد و دارائی.

شما حقوقدانان برجسته جهان در رابر بشریت مکلف شده اید به این امر رسیدگی و برای خود و همکارانتان افتخار جاودانی بیافرینید.

این اقدامات همراه با شایعات فراوان وقتی صورت می

گرفت که خمینی قبل اتمام اموال خاندان پهلوی را مصادره کرده بود
که متن آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

به موجب این مکتوب مأموریت دارد که تمام اموال منقول و
غیر منقول سلسله پهلوی و شاخه ها و عمال مریوطین به این سلسله
را که در طول مدت سلطه غیرقانونی ازیست المال مسلمین اختلاس
نموده اند به نفع کارگران و مستمندان و کارمندان ضعیف مصادره
نمایند و منقولات آن دریانکها باشماره ای به اسم شورای انقلاب یا
اسم این جانب سپرده شود و غیرمنقول از قبیل مستغلات و اراضی
ثبت و مضبوط شود تابه نفع مستمندان از هر طبقه صرف گردد. در
ایجاد مسکن و کار و غیرذلک به جمیع کمیته های انقلاب اسلامی
سراسر کشور دستور می دهیم که آن چه ازاین غنائم به دست آوردن
دریانکها به شماره معلوم بسپرند و به دولت ابلاغ نمایند که این
غنائم مریوط به دولت نیست و امرش مریوط به شورای انقلاب است
و آنچه مأمورین دولت به دست آورده اند یا می آورند باید به همین
شماره یا بانک تحويل دهنده و کسانی که از اموال چیزی به دست
آورده اند به کمیته ها یا بانکها تحويل دهنده و متخلفین مورد
مواخذه خواهند بود. روح الله الموسوی الخمینی

به دستور خمینی و رهبران جمهوری اسلامی اموال شاه و
ثروتمندان و طبقات مختلفی که با دستورات و احکام روزانه حکام
شرع اعدام و اموالشان مصادره می شد بنیادهایی از قبیل (بنیاد
مستضعفان - بنیاد شهید - بنیاد ۱۵ خرداد) تأسیس گردید که
میلیاردها از ثروت شاه و ملت در آن تمرکز یافت که بدون حساب و
کتاب مورد بهره برداری و سوءاستفاده فراوان قرار گرفت که در ۱۶
آذر ۱۳۶۲ سپرست وقت بنیاد مستضعفان چنین گفت:

بنیاد یکی از بزرگترین مجموعه های اقتصادی دنیا و
بزرگترین مجموعه اقتصادی ایران اسلامی است. وی در توضیح
پیرامون دارائی های بنیاد مستضعفان ضمن برشمردن واحدهای که

زیرنظر بنیاد اداره می شود گفت درکنار اموال، بنیاد با میلیاردها دلار بدھی به بانکها روپرداز است و افزود این بدھی ها مربوط به وابستگان رژیم گذشته به بانکها است و بنیاد مستضعفان موظف به باز پرداخت بدھیها می باشد. درحال حاضر بنیاد بیش از ۲۰۰ کارخانه بزرگ و ۱۵ هزار واحد ساختمانی بزرگ شامل کاخ ها، ویلاها و بیش از ۷۰ درصد سینماهای کشور را در اختیار دارد.

قریب ۵۰ معدن بزرگ و کوچک و ۱۲۰ شرکت راهسازی و ساختمانی و مرغداری و دامداری های بزرگ ویطور کلی بیش از ۳۰۰ شرکت بازرگانی و مجتمع های کشت و صنعت و هزارها هکتار زمین مزروعی جزو اموال بنیاد مستضعفان است.

بخش عظیمی از عتیقه ها و جواهرات که تعداد قابل توجهی از آنها در دنیا منحصر بفرد است در اختیار بنیاد مستضعفان است.

سرپرست بنیاد مستضعفان در پاسخ یکی از خبرنگاران خارجی درباره (حلال) بودن درآمد ناشی از فروش بلیط سینما گفت: جمهوری اسلامی باسینما و هنر مخالف نیست بلکه با فحشا و منکرات و بی بند و باری در پرتو ادامه هنر مخالف است. وی جمهوری اسلامی را یکی از بزرگترین سازندگان فیلم در دنیا معرفی کرد و گفت فیلم های ساخت جمهوری اسلامی مورد حمایت اکثریت مردم دنیا که همان «مستضعفان» هستند قرار خواهد گرفت. وی همچنین گفت که تاکنون بیش از ۱۵ هزار هکتار زمین به ارزش بالغ بر ۵ میلیارد تومان بین زارعین تقسیم شده است. درباره جایگزینی متخصصین خارجی گفت: بعد از پیروزی انقلاب کارشناسان خارجی از صنایع اخراج شدند و امروز جوانان و صنعتگران ما این کارخانجات را بخوبی اداره می کنند و شاید با عرضه تولیدات بهتر از نظر کیفی و کمی.

درباره سهام کشورهای خارجی در کارخانجات نیز گفت با آنان که قصد نابودی و ازبین رفتن صنایع کشورمان را نداشته باشند به تفاهم رسیده باسایر کشورها نظیر آمریکا قطع رابطه کرده ایم و

سهام متعلق به آنان را خریده ایم.

با تمام تلاش و اقداماتی که مقامات جمهوری اسلامی بعمل آوردند سرانجام نشriات آمریکائی چنین نوشتند:

دادگاه عالی آمریکا شکایت دولت جمهوری اسلامی علیه خانواده پهلوی را سریعاً رد کرد و اعلام نمود که رسیدگی به دعوای حکومت جمهوری اسلامی ارتباطی با دادگاه عالی ندارد.

این شکایت مربوط به ادعای دولت اسلامی علیه خانواده پهلوی است که به موجب آن در سال ۱۹۷۹ از دادگاه منطقه نیویورک که در آن زمان محل اقامت مؤقت شاه فقید در بیمارستان نیویورک بود در خواست استرداد ۵۵ میلیارد دلار دارائی کشور که بوسیله خانواده پهلوی به خارج از کشور منتقل شده است کرد. طبق اظهار سخنگوی دادگاه عالی مذکور و سخنگوی خانواده پهلوی، دادگاه عالی آمریکا رسماً اعلام داشت که رسیدگی به چنین دعوائی از نظر این دادگاه مردود است و با اکثریت آراء آن را رد کرد.

حکومت اسلامی مشابه این دعوای را در لندن و سویس نیز مطرح کرده است. دادگاه انگلیس هم با اکثریت آراء این شکایت را رد کرده است.

تقاضای استرداد شاه

در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۵۸ شورای انقلاب و دولت جمهوری اسلامی از طریق وزارت خارجه طی دونامه رسمی از دولت و رئیس جمهور پاناما تقاضای استرداد شاه را نمود. قطب زاده وزیر خارجه ایران از پرزیدنت (ریو) چنین درخواست نمود:

عالی‌جناب - احتراماً از جانب شورای انقلاب اسلامی بدین وسیله درخواست رسمی دولت ایران را مبنی بر استرداد محمدرضا پهلوی که اخیراً به پاناما انتقال یافته است تسليم می‌نماید.
در این مورد یادداشتی به شرح پیوست که ضمن آن بالاختصار

دلایل عمدۀ در تأیید تقاضاهایمان مطرح شده به وزارت خارجه پاناما تسلیم گردیده است. اسناد قانونی و کلیه مستندات قابل استفاده در اقدامات استرداد که در پاناما انجام خواهد شد طبق خواسته های مقامات ذیصلاح کشور شما ارائه خواهد گردید.

با وقوف و احترام کامل نسبت به مبارزات پی گیرضد امپریالیستی ملت و دولت پاناما که تحت لوای آن مبارزات ملت شما توانست حاکمیت خود را بر کانال پاناما مستقر کند و ضمن ستایش از پشتیبانی وسیع پاناما درجهت سرنگونی دیکتاتوری و فاسد و سرسپرده سوموزا و با ابراز تحسین نسبت به مبارزه روزانه ای که شما در جوار ملت های مستضعف و تحت استثمار برای کسب آزادی و عدالت در قاره آمریکای لاتین به آن مبادرت می ورزید، ملت ایران تردید ندارد که علیرغم فشارهای امپریالیسم آمریکا ملت و دولت پاناما حضور شاه ظالم و جناحتکار را در سرمیں خود تحمل نخواهد نمود.

شورای انقلاب اسلامی ایران محترمانه از جنابعالی استدعا دارد درخواست استرداد شاه را در چهارچوب اختیارات قانونی خود مورد اجابت قرار داده ترتیبات انجام آن را تسريع فرمائید.

با احترام - صادق قطب زاده

وزیر امور خارجه و عضو شورای انقلاب اسلامی ایران همچنین در نامه وزارت امور خارجه ایران به وزارت خارجه پاناما چنین اشاره شده ست:

ممکن است دولت پاناما در رابر جبهه گیری افکار عمومی برای استرداد شاه مخلوع به سنت دیرینه کشورهای آمریکای لاتین در مورد پناهندگی سیاسی استناد نماید لیکن طبق ماده ۲ - ۱۴ اعلامیه جهانی حقوق بشر حق پناهندگی را در مورد جنایات غیر سیاسی (جنایات مربوط به حقوق عمومی) نمی توان قابل استناد دانست. آیا جنایات و کشتارها و شکنجه هائی که به دست شاه مخلوع در ایران انجام شده است را می توان با هیچ انگیزه سیاسی

توجهیه نمود؟ در خواست استرداد شاه به دنبال ارضای احساسات انتقامجویانه نیست بلکه ملت ایران خواهان آن است که شاه مخلوع جوابگوی جنایات خود بوده و از دسیسه هائی که مدت ۲۵ سال به کمک ساواک فریاد حق طلبانه مردم را در گلو خفه کرده است پرده بردارد.

بهرحال چون در آن جو حاکم و شرایط روز هرکس سعی داشت خاندان پهلوی و وابستگان رژیم سابق را به نوعی مورد اتهام و حمله و اعتراض قرار بدهد علاوه بر مطالب اغراق آمیز و شایعات عجیبی که درباره خاندان پهلوی انتشار می یافت برای اینکه پرونده استرداد شاه و بستگانش کامل شده باشد اقدامات قضائی نیز آغاز گردید.

اما درباره استرداد شاه تقریباً قطعی است که در این باره بین آمریکا و ایران و پاناما توافق شده بود. (کریستیان بورژه) وکیل فرانسوی که از دوستان نزدیک بنی صدر و قطب زاده بود با بند و بستهای مرموزی دولت پاناما را قانع کرد که شاه را بازداشت کند. با آمریکائیها هم صحبت می شود و آنها حتی حاضر می شوند که اگر دولت جمهوری اسلامی گروگانها را از دانشجویان تحويل بگیرند با استرداد شاه موافقت کنند. (بورژه) با هانری برشت مسئول امور ایران در وزارت خارجه آمریکا و هامیلتون جردن تماس می گیرد و موافقت همه جلب می گردد. قرار بود گروگانها تحويل دولت ایران بشود. کسینجر شاه را روز ۲۲ مارس ۱۹۸۱ از جریان مطلع می سازد که شاه در صدد اجاره هواپیما برمی آید. شاه و فرج مشغول اقدام می شوند و با راکفلر و انورسادات تماس می گیرند و انورسادات هواپیمای خود را می فرستد. راکفلر هم هواپیمایی اعزام می دارد و چون بنی صدر و قطب زاده نتوانسته بودند گروگانهارا از دست دانشجویان پیرو خط امام نجات دهند شاه توانست از پاناما با هواپیما بگریزد. وقتی آمریکائیها مطلع شدند به دولت ایران برای

تسريع در تحویل گروگانها فشار آوردند و گفتند اگر این کار عملی شود هنگام توقف هواپیمای شاه در جزیره (آзор) برای بنزین گیری چون پایگاه هوائی آمریکا است در همانجا او را دستگیر کرده و تحویل می دهند ولی چون بازهم نتوانستند درباره تحویل گروگانها اقدام کنند شاه با نگرانی شدید پس از مدتی معطلي در جزیره آзор عازم مصر شد که (بورژه) به قطب زاده گفت بالاخره (مرغ از قفس پرید).

پی یر سالینجر می نویسد: پرزیدنت آرتستید رویو و ژنرال توریخوس مرد مقتدر پاناما هنگام اقامت شاه در آن کشور به او خیلی مهربانی می کردند و او را (سنیورشاه) خطاب می نمودند. در حالی که دوستان شاه فکر می کردند این محبت ها ظاهری است و شاه مثل گروگان در دست آنها اسیر می باشد. (قطعاً شاه در آنجا فکر می کرد که خود او و پدرش چگونه به خیلی ها محبت ظاهری داشتند و حتی پدرش افرادی را تا آخرین لحظه از سرنوشت شان آگاه نمی ساخت و حتی به بازی تخته باسردار اسعد می پرداخت و بعد اورا دستگیر می کرد. وقتی درینجه مردان مقتدر پاناما اسیر شده بود قطعاً این مثل ایرانی را به یاد آورده بود که به خنده سلاطین نمی توان اعتماد داشت).

ژنرال توریخوس مرتب بدیدن شاه می رفت و با او گفتگو می کرد. یکبار ژنرال از شاه پرسید آیا شما هرگز به این نکته توجه کرده اید که ملت ایران علاقه به یک رشته تغییرات ریشه دار داشت؟ شاه گفت من شخصاً دست بکارشده بودم و می خواستم تاج و تخت را به پسرم تفویض کنم. ژنرال با تعجب پرسید فکر می کنید باتفاق سلطنت به پسرتان مشکلات حل می شد؟ آیا قصد واقعی شما نجات تاج و تخت و رژیم سلطنتی بود یا نجات و پیروزی ملت ایران؟ شاه جواب داد نجات تاج و تخت یعنی نجات ملت ایران.

ژنرال وقتی می دید حرفهایش شاه را ناراحت می کند دامنه

صحبت را به آب و هوای پاناما می کشید که شاه می گفت میزان رطوبت هوای پاناما برای گلوبم که برادر داروهای شیمائي تحریک شده خیلی مفید می باشد. ژنرال هم می گوید که هوای پاناما خیلی سالم است و کسی را بیمار نمی کند.

دووکیل معروف جهانی (وللالون) و کریستیان بورژه مشاورین نزدیک قطب زاده بودند. اولی قرار یود ۳۲ میلیون دلار نفت خام به قیمت نازل برای پاناما از ایران بخرد ولی معین فر وزیر وقت نفت ایران قرارداد نفتی پاناما را قبول نکرد و از این راه پاناما میلیونها دلار ضرر دید که دولت پاناما از خواهش کارتر درباره پذیرفتن شاه ایران به پاناما عصبانی شد. وکلای قطب زاده در سفر به تهران به او گفتند پاناما مفت و مجانی کوچک ترین امتیاز سیاسی بهمیچ دولتی نمی دهد. در میان گروگانها چند نفر هستند که نژاد مکزیکی دارند و سرخ پوست می باشند اگر آنها را آزاد کنند در آمریکای جنوبی حسن اثر دارد. قطب زاده گفت فکر خوبی است اما سه مقام و گروه باید موافقت کنند. اول شورای انقلاب، دوم امام و سوم دانشجویان پیرو خط امام. ولی من این کار را انجام می دهم. وقتی آنها خواستند فرودگاه را ترک کنند قطب زاده گفت موافقت هر سه مقام را جلب کرده ام شما می توانید با دست پر به پاناما بروید و آنها را اعلام کنید.

مسئله جالبی که در ملاقات شاه با ژنرال توریخوس فرمانده کل قوای پاناما پیش آمد رعایت شاه در رعایت تشریفات خاص سلطنت بود که مثلاً شاه و ملکه نمی توانستند اتاق مشترک داشته باشند. ژنرال با خود می گفت مثل اینکه شاه نمی خواهد قبول کند که نه کشوری دارد و نه قلمروی و نه جمعیتی. امروز برای او فقط ۷ نفر باقیمانده اند. همسر و بچه هایش و یک دیلماج و سکش ولی او هنوز خود را شاه می داند. این مرد مقتدر پاناما نمی توانست بفهمد که این تشریفات متعلق به تنها بازمانده ایست که در تخت طاووس جلوس کرده و هنوز رسماً در مقامش باقی مانده است. شاه کراراً

کفته بود پدرمن یک مملکت را به عنوان ارث برای من بجای گذارد که در این مورد شاه و ژنرال اختلاف داشتند که ژنرال می گفت مملکت نمی تواند ارثیه یک فرد باشد.

از مذاکرات هامیلتون جردن نماینده کارتر و ژنرال چنین استنباط شد که قصد واقعی ژنرال تهیه مقدمات استرداد شاه به ایرانیها برای آزادی گروگانهاست. جردن این فکر را بعيد می دانست و عملی جنون آمیز تلقی می کرد ولی ژنرال می گفت طبق قوانین پاناما می توان شاه را توقيف کرد. ژنرال این اخطارآمریکا را که بهبیچوجه اجازه استرداد شاه را ندارد و اگر چنین خطری پیش آید شاه را باز به آمریکا برمی گرداند گفت این یک بازداشت نمایشی است که تسهیلاتی برای گروگانها فراهم شود بدون این که شاه را تسلیم نماید. پاناما می گفتند سرسریتی آمریکائی ها در عدم استرداد شاه مولود عدم کارآئی آنها درمانورهای سیاسی می باشد. معهدزارئیس جمهور پاناما طی نامه رسمی به کارتر نوشت و استرداد شاه را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و نامه ای هم به شورای انقلاب ایران نوشت و خاطر نشان ساخت که در این مورد می تواند نقش عمده و حساسی داشته باشد. حتی چند روز بعد شورای انقلاب ایران رئیس جمهور پاناما و ژنرال توریخوس را به ایران دعوت کرد که خودشان یا نمایندگانشان بیایند تا مذاکراتی انجام شود. در همین موقع (هامیلتون جردن) تقاضای ملاقات با ژنرال رانود که این ملاقات در پایگاه هوائی (هومستید) واقع در فلوریدا انجام شد که شاه متوجه نگردد. در این ملاقات مارشال سالامین مشاور ژنرال واسکوبیار که تازه از ایران آمده بود شرکت کردند که در مراجعت به پاناما مطالبی مورد بحث قرار گرفت.

سالامین گفت خمینی در تمام تصمیمات ایران دخالت دارد. ایرانیها خواستار بازگشت شاه نیستند یعنی نمی دانند پس از بازگشت با او چه کنند و کشور با تحریکات و تشنجهای رویرو می شود و مشکل اعدام او مطرح می گردد. رژیم ایران در مسئله گروگانگیری

بعد کافی منفور شده و با اعدام شاه منفورتر خواهد شد و حتی ممکن است خاطره سال ۱۹۵۳ با آمدن شاه به ایران تکرار شود. با اشغال افغانستان باید آمریکا روشی پیش می گرفت که ایران به دنبال افغانستان به دامن شورویها نیفتد. بنی صدر و قطب زاده معتقد بودند که آمریکائیها باید استرداد شاه را جدی گرفته و دردادگاه عالی آمریکا مطرح سازند. گرچه قضات آمریکائی شکایت ایران را بعلت مخالفت با قانون اساسی آمریکا رد می کردند ولی بنظر ایرانی ها اینطور جلوه می کرد که موضوع استرداد شاه جدی گرفته شده است و چون آمریکا با ایران قرارداد استرداد مجرمین را نداشت ایرانیها می خواستند که یک دادگاه بین المللی برای رسیدگی به شکایات ایران تشکیل گردد.

در جریان همین محبت های ظاهری رهبران پاناما به شاه ایران روز ۴ بهمن ۱۳۵۸ در رادیو تهران متن تلگراف رئیس جمهور پاناما به دولت ایران خوانده شد که چنین است:

آقای محمدرضا پهلوی تحت نظارت مقامات امنیتی دولت پاناماست. همراه با اقدامات احتیاطی تحت الحفظ در قلمرو دولتی پاناما می باشد. در رابطه با درخواست دولت ایران مبنی بر جریان انداختن استرداد شاه سابق ایران بدینوسیله به اطلاع شما می رساند که طبق تبصره ۴ از بند قانون ۴۴ مصوب ۱۳۳۰ که در برگیرنده اصول حقوقی باشد قبلًا تقاضای اسناد ذیل که کاملاً مستند و حقوقی باشد مورد تقاضاست.

۱ - رونوشت فرمان دستگیری صادرشده از طرف مقامات معتبر ایرانی

۲ - کلیه اقدامات لازم بمنظور ثبوت ملیت شخص مورد ادعا
۳ - رونوشت کلیه اسناد حقوقی قابل ارائه، چنانچه کلیه مدارک ظرف ۶۰ روز تهیه و ارائه گردد مقامات پاناما درخواست استرداد شخص مورد تقاضای ایران را بعداً به منظور پیدا کردن راه حل مورد رسیدگی قرار خواهند داد. بدینوسیله اطمینان می دهد که

براساس حقوق بین الملل در پذیرفتن درخواست فوق الذکر کمک به دولت ایران همانند عملی که ما انجام می دهیم دولت ایران نیز راه حل دقیقی که باعث آزادی گروگانها بطور جدی برصلاح و آرامش بین ملت ها تأثیر خواهد گذاشت ارائه نماید.

به دنبال این تلگراف وزارت خارجه ایران طی اعلامیه ای چنین اظهار داشت:

امروز صبح رئیس جمهور پاناما طی مذاکرات تلفنی با آقای قطب زاده وزیر خارجه اطلاع داد که بر حسب تقاضای ایشان شاه مخلوع در پاناما تحت نظر قرار گرفت و در بازداشت موقت دولت پاناما می باشد و منتظر اسناد و مدارک دولت جمهوری اسلامی ایران بمنظور محاکمه برای استرداد شاه می باشد. آقای قطب زاده با تشکر از رئیس جمهور پاناما متذکر شد که برداشتن این گام مسلماً در تخفیف بحران بین المللی مؤثر بوده و بحران فعلی فقط از طریق مسالت و تفاهم قابل حل است. دولت ایران با ارسال مدارک تقاضا دارد که دولت پاناما هرچه زودتر شاه مخلوع را به ایران تسلیم کند.

دکتر بهشتی در آذرماه ۵۸ به خبرنگار مجله اشtern چنین گفت: دادگاههای ما از شاه خواسته اند که خود را معرفی کند و برای پاسخگوئی به جنایاتی که مرتکب شده به دادگاه بباید ولی او هرگز به ایران نیامد و به دعوت دادگاه نیز پاسخ نداد و اینک هم در چنگال آمریکاست. آیا طبق قوانین بین المللی یک مجرم که از سوی خلق و دادگاه خلق تحت پیکرد است نباید به دادگاهی که باید به حساب او رسیدگی کند تحویل شود؟

خبرنگار اشtern - آیا بین ایران و امریکا قرارداد استرداد مجرمین وجود دارد؟

بهشتی - آمریکا با سرپیچی از پس دادن شاه قوانین انسان دوستی را زیر پا گذارد و ما هم با همان سکه ای که آنها معامله کرده اند تصفیه حساب کرده ایم.

هامیلتون جردن مشاور کارتر که در جریان اقامت شاه در پانااما بوده چنین می نویسد:

مسافرت شاه به مصر بعلت تلقینات اطرافیان بخصوص اردشیرزادی بود که تصور می کردند شاه نظیر سال ۱۹۵۳ با کمک سیا به ایران بازخواهد گشت. زیرا راکفلر برای اقامت شاه در آمریکا خانه (والتر آنتبرک) دیپلمات و بازرگان معروف رادر کالیفرنیا در نظر گرفته بود. وقتی شاه تصمیم گرفت به آمریکا برود دیگر سیاست آمریکا تغییر یافته بود و کارتر و وانس موافق نبودند که شاه به آمریکا سفر کند و سیاست آمریکا ایجاب می کرد که با رژیم جدید روابط دوستانه برقرار کند ولی برژینسکی می گفت خودداری از پذیرفتن شاه دلیل ضعف تلقی خواهد شد. کارتر می گفت کشورهای دیگری هستند که شاه می تواند در آنجا به راحتی زندگی کند و لزومی ندارد که او را به آمریکا بیاوریم تا کمترین روابط دوستانه بارژیم جدید را هم از دست بدھیم. کارتر از کسینجر و راکفلر خواست که با شاه مذاکره کنند ولی آنها رد کردند و گفتند آمریکا به شاه مديون است و کمترین کار، دادن پناهندگی به او و خانواده اش می باشد. سرانجام یکی از شخصیت های اطلاعاتی مأمور شد و شاه هم به او گفت میل ندارم به کشوری بروم که حاضر نیست از من استقبال کند. راکفلر موافقت مقامات با هاماس را برای اقامت شاه گرفت ولی تحت فشار مقامات انگلیسی شاه را جواب کردند. درنتیجه کسینجر به مکزیک رفت و رئیس جمهور مکزیک که مایل نبود او را بپذیرد بصورت یک توریست و یک فرد معمولی او را پذیرفت و شاه و خانواده اش به منطقه (کوراناکا) رفتند. کسینجر به روزنامه نگاران گفت مردی که ۳۷ سال از بهترین دوستان آمریکا بود امروز مانند یک ناخدای سرگردان به دنبال بندری می گردد برای پناه جستن و هیچکس حاضر به پذیرفتن او نیست. سایرس وانس در کابینه آمریکا گزارشی را مطرح می کند که

دکتر (بنجامین کین) پزشک معالج آمریکائی شاه توصیه کرده که شاه باید برای معالجه بیماری سرطان لنفاوی خود که قریب ۷ سال است به آن مبتلا می باشد به آمریکا سفر کند و او هم که با این سفر مخالف بود از نظر انسانی اکنون موافق شده است. کارتر گفت منافع آمریکا بر درخواست شاه مقدم است و مخالف این سفر می باشد. من گفتم اگر شاه در نتیجه مخالفت با سفر به آمریکا در مکزیک بپردازد کسینجر آتشی بپا خواهد کرد و خواهد گفت که شما موجبات سقوط شاه را فراهم کردید و حالا موجب مرگ او شدید. کارتر گفت بجهنم که کسینجر چه خواهد گفت من رئیس جمهور آمریکا هستم یا کسینجر.

تقریباً کلیه اعضای دولت آمریکا با سفرشاه موافقت کردند و کارتر گفت بالاخره شما حوف خودرا به کرسی نشاندید و لی اگر نتیجه پذیرفتن شاه اشغال سفارت و گروگانگیری اتباع ما باشد چه خواهید گفت؟

قرار شد با تهران مذاکره شود. بروس لینکن کاردار ما با بازرگان و یزدی مذاکره کرد که هردو بشدت مخالفت کردند و گفتند از امنیت سفارت و مصونیت دیپلماتیک آمریکائیها حمایت خواهند کرد.

پس از سفر شاه و اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری کارتر تصمیم گرفت رمزی کلارک وزیرپیشین دادگستری آمریکا را که از پشتیبانان انقلاب ایران بود و با خمینی هم در پاریس ملاقات کرده بود به تهران بفرستد و همچنین ویلیام میلر عضو سیارا که فارسی می داند و با رهبران ایران آشناست. کارتر نامه مؤدبانه ای هم برای خمینی نوشت و متذکر شد که گروگانگیری عواقب وخیمی دارد ولی ایران گفت (روح خدا نمایندگان شیطان بزرگ رانخواهد پذیرفت). روزیروز لحن خمینی خشن تر می شد. علاوه بر تحويل شاه و استرداد اموال او، عذرخواهی آمریکا از جنایات گذشته هم به تقاضاها اضافه شد. برژینسکی گفت ادامه روش کنونی حکومت آمریکا را

بی اعتبار خواهد کرد. حفظ جان گروگانها خیلی اهمیت دارد ولی حیثیت و شرف آمریکا مقدم بر جان گروگانهاست. برژینسکی از توهین های خمینی خشمگین بود و می گفت چرا آمریکا باید بترسد. خمینی می گوید کارتر بر طبل تهی می کوید و عرضه هیچ کاری را ندارد و آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند. حتی خمینی می خواهد گروگانها را محاکمه کند. کارتر گفت من نمی خواهم رئیس جمهور آمریکا باشم و در برابر محاکمه دیپلماتهای کشورمان آرام بنشینم، من می توانم دستور بیماران ایران را بدhem ولی راه حل نخواهد بود بهتر است شاه به مکزیک برگردد. مشکل این بود که دیگر مکزیک هم به شاه ویزا نمی داد. ونس از خیلی از کشورها خواست که این لطف را در حق آمریکا بکنند و به شاه اجازه اقامت بدهند تا گروگانها آزاد شوند. فقط مصر موافقت کرد گرچه سادات می دانست که با مشکلاتی رویرو خواهد شد. کارتر مشاور حقوقی خود (کاتلر) را نزد شاه فرستاد که اورابه بیمارستان نظامی آمریکا در تکزاس منتقل کند. شاه چاره ای جز قبول نداشت و عازم تکزاس گردید. کارتر به من گفت بهتر است شاه به پاناما برود چون پاناما نفتی از ایران نمی خرید و سفارتخانه ای هم در ایران نداشت. با هوایپیمای نظامی به پاناما نزد ژنرال رفت که چندی قبل مقام ریاست جمهوری را به یک رهبر غیرنظامی (پرزیدنت ریو) تفویض کرده بود. گفتم شاه مایل است به انگلستان و اتریش و سویس برود ولی آنها حاضر نیستند فقط مصر حاضر است. ژنرال گفت حاضریم به شاه پناه بدهیم تا سهم کوچکی درنجات گروگانها داشته باشیم به کارتر تلفن کردم گفتم ژنرال هدیه مارا پذیرفت. گفت خدا را شکر راحت شدم. فوراً به تکزاس رفت. (آرمائو) از افراد مورد اعتماد راکفلر و دوست نزدیک شاه نزد من آمد و جریان را گفتم تا نزد شاه برویم. گفت در مذاکرات ایشان را اعلیحضرت خطاب کنید.

شah شاهان در اتاق محقری در کنار همسرش روی یک صندلی پلاستیکی نشسته و خیلی ضعیف و لاگر شده و تعادل خود را از

دست داده بود. این همان شاهی است که در سال اول ریاست جمهوری کارتر در کاخ سفید یک ساعت بدون نوشته درباره مسائل بین المللی و اهمیت اقتصادی و سوق الجیشی ایران برای آمریکا و جهان سخن گفت که در نوع خود شاهکاری بشمار آمد. بقدرتی کارتر را تحت تأثیر قرار داد که نخواست مسائل رعایت حقوق بشر و آزادیهای فردی را در جلسه رسمی با شاه مطرح کند فقط بطور خصوصی گفته بود شاه هم گفت برای استقرار دموکراسی و تأمین حقوق بشر اقدام خواهد کرد.

کمتر از دو سال مردی که به نظر ما رهبری نیرومند و متحدی بائبات و قابل اعتماد بود با حالی نزار و چهره‌ای زرد رنگ و استخوانی در رابر من نشسته بود که معلوم شد در اثر بیماری روحیه و قدرت اراده خودرا از دست داده است. یک لباس راحتی و بلند آبی رنگ مخصوص افسران نیروی هوایی آمریکا را پوشیده بود که علامت آمریکا را داشت. وقتی مذاکره شروع شد شاه گفت هر وقت آمریکائیها نزد من می‌آیند توقع انجام کاری را دارند. گفتم مسئله گروگانهاست. شاه گفت حاضر به رکاری می‌باشم نمی‌خواهم در تاریخ مسئول این ماجراهای وحشتناک شناخته شوم. کسانی که سفارت شمارا اشغال کرده اند کمونیست هستند که موجبات سقوط مراهم فراهم کرده اند، همان‌طوری‌که سرانجام با خمینی هم به مبارزه خواهند پرداخت، من همیشه دوست آمریکا بوده ام و حالا هم حاضر به نوع فدایکاری هستم ولی باید بگویم که شما با یک جریان معقول و منطقی مواجه نیستید و این مسئله را نمی‌توانید با استانداردهای مورد نظر خودتان حل کنید. من گفتم اگر شما از آمریکا بروید آنها نمی‌توانند ادعای کنند که ما شمارا در آمریکا نگه داشته ایم تا ترتیب بازگشت تان را برای به دست گرفتن قدرت بدھیم. شاه با خنده گفت خودتان می‌دانید که آمریکا چنین خیالی ندارد. گفتم حتماً آمریکا چنین برنامه‌ای ندارد. شاه گفت آیا به سویس و اتریش هم مراجعه شده گفتم بله متأسفانه جواب منفی بوده است. شاه با صدای خفه و

غمناکی گفت باید بگویم که این جریان مرا غافلگیر و نا امید کرده مثل این که هیچ کشوری در این دنیای بزرگ حاضر به پذیرفتن من نیست. گفتم چرا ژنرال توریخوس در پاناما از شما پذیرائی می کند و مصر هم حاضر است. شاه گفت نمی خواهم برای دوستم انور مشکلی بوجود بیاورم. گفتم در حال حاضر پاناما تنها کشوری است که می توانید در آنجا اقامت کنید. شاه گفت از آنچه برسر من و خانواده ام آمده است دیگر هیچ چیز عجیب نیست، من باید با واقعیت ها رویرو بشوم، من انتخاب دیگری ندارم، قدری درباره توریخوس به من اطلاع بدھید. گفتم او از تیپ دیکتاتورهای خشن آمریکای لاتین است.

شاه از کلمه دیکتاتور تعجب کرد در حالی که این لقبی است که مخالفین شاه به او می دادند. گفتم پس از سادات جذاب ترین چهره ایست که با او برخورد کرده ام، با این که امکان حکومت مطلقه را داشت ولی حکومت را به غیرنظمیان سپرد و در حقیقت او مرد نیرومند پاناما می باشد. از شاه درباره تغییرات ایران پرسیدم گفت کشور من دچار هرج و مرج شده و هر روز خبر اعدام گروهی از کسانی که در دوره سلطنت من خدمت کرده اند می رسد و خیلی عذاب می کشم. نمی دانم این خبرها را درگزارش وزارت خارجه شما درباره حقوق بشر می نویسند یا خیر؟ من می ترسم بالآخره ایران به دامن روسها بیفتند. پرسیدم به نظر اعلیحضرت چرا این وضع پیش آمد؟ شاه گفت من هم نمی توانم بدرستی آنچه را که پیش آمده تجزیه و تحلیل کنم، بارها فکر کرده ام که آیا می بایست طور دیگر عمل می کردم یا دولت شما طور دیگر عمل می کرد، یکی از مشکلات من این بود که مقاصد واقعی دولت آمریکا و رئیس جمهور شما را نمی دانستم، سولیوان مرابه ملایمت دعوت می کرد، ولی برژینسکی بشدت عمل و سرکوب مخالفان، پشتیبانی کارتر هم یک نواخت و هم آهنگ نبود، اگر در روزهای بحرانی مثل امروز فکر می کردم باقدرت و قاطعیت می ایستادم و می جنگیدم حتماً می ماندم، اگر

باقدرت عمل می کردم امروزهم در مقام سلطنت بودم و مثل یک تبه
کار در اکناف جهان دنبال پناهگاهی برای خود نمی گشتم. من نمی
دانم چرا وضع کشور من اینطور بهم ریخت؟

تا چندماه قبل از بحران صدها هزار نفر به طرفداری از من
دست به تظاهرات می زدند ولی ناگهان ظرف دوماه موج برگشت و
همانهایی که برای من ابراز احساسات می کردند شعار مرک برشاه
می دادند و واقعاً نمی دانم چرا اینطور شد؟ کمونیستها به کمک
خمینی مرا سرنگون کردند و بعد نوبت بخود او هم می رسد. شاه
گفت خواهرش اشرف بدیدارش آمده و از شجاعت و از خود گذشتگی
او ستایش کرد. شاه بزحمت روی پای خود ایستاد و خدا حافظی
کرد. در مقابل در خروجی با اشرف برخورد کردم. دست دراز کردم
او نگاه تندي به من کرد و بدون این که دست بدهد از کنارم گذشت.

هامیلتون جردن چنین ادامه می دهد: آرمائو و سرهنگ جهان
بینی رئیس گارد محافظین شاه و من به پاناما رفتیم و خانه ییلاقی
(گاریل لویس) را در جزیره (کونتادورا) مناسب ترین محل تشخیص
دادیم. ژنرال گفت از قول من به شاه بگوئید اگر دعوت مرا بپذیرد
مثل یک مهمان عالی مقام مورد استقبال خواهد بود و هر کس قصد
اهانت به او را داشته باشد به زندان خواهد افتاد و سپس نامه گرم
و محبت آمیزی به شاه نوشته که وقتی دعوت نامه را به شاه دادم با
خوشحالی گفت (بالاخره دعوتنامه ای دریافت کردم). وقتی در
واشنگتن به کارتر گفتم شاه آدمی بسیار ضعیف و افسرده و غمناک
است کارتر متأثر شد و قول داد همان شب به شاه تلفن کند و نامه
تشکر آمیزی به ژنرال بنویسد. پس از چند هفته تغییری در وضع
گروگانها پیش نیامد و همانطوری که شاه پیش بینی کرده بود خروج
او از آمریکا راه حل مسئله گروگانها نبود.

یک روز ژنرال پیغام داد که فوری اورا ببینم . درفلوریدا
ملاقات صورت گرفت. هنری برشت رئیس بخش ایران در وزارت
خارجه که بر زینسکی می گفت با مخالفین شاه ارتباط دارد و برخلاف

دستورات رئیس جمهور عمل می کند همراه من آمد. در رأس پاناما ایها (کابریل لویس) سفیر سابق پاناما در آمریکا، مشاور ژنرال بود. (مارسل لیمان) که با گروههای چپ انقلابی تماس داشت آمده بود. او گفت وسیله یک وکیل فرانسوی و یک تبعیدی آرژانتینی با دولت ایران تماس دارد و اخیرا در تهران با قطب زاده ملاقات کرده است، دونفر فرانسوی که خودرا وکلای ایران معرفی می کردند با اوراق مربوط به تقاضای استرداد شاه وارد پاناما شده اند و می خواهند به حل مسئله گروگانها کمک کنند. مذاکرات آن دونفر منجر به سفر مارسل لیمان به تهران شده است. گفت علت تماس باشما از این جهت است که از نزدیک ترین افراد به رئیس جمهور آمریکا هستید و نمی خواهند با اعضای وزارت خارجه آمریکا تماس داشته باشند که تحت نفوذ کسینجر و راکفلر می باشند.

سالیمان از قول قطب زاده گفت گروگانگیری بیش از آن که به سفرشاه به آمریکا ارتباط داشته باشد نتیجه نگرانی رادیکالها و تندروهای مذهبی از نزدیکی بازارگان با آمریکائیها بوده که پس از ملاقات بازارگان و یزدی با برژینسکی در الجزیره افزایش یافته است. خمینی قبل از اشغال سفارت اطلاع نداشته و دانشجویان برای برهم زدن روابط ایران و آمریکا و تضعیف حکومت بازارگان این کار را کرده اند و انتظار نداشتند بیش از چندروز سفارت در اشغال باشد ولی تأیید خمینی ودادن لقب جاسوسخانه برای آنها غیرمنتظره بود و دراشر سقوط حکومت بازارگان جناح تندرو بیش از پیش قدرت یافت. آنگاه کابریل گفت اولین کار باید این باشد که اخذ رأی درباره مجازات های اقتصادی درباره ایران در سازمان ملل به تأخیر افتد. گفتم نمی شود ولی وقتی به کارتر گفتم قبول کرد ولی من گفتم فکر استرداد شاه را از مغز خود بیرون کنید زیرا ژنرال به ما قول داده که شاه را از هر خطری حفظ کند و اگر چنین باشد شاه تقاضای بازگشت به آمریکا را خواهد کرد و ما هم مجبوریم بپذیریم. سالیمان گفت خود ایرانیها هم درباره استرداد شاه جدی نیستند زیرا نمی دانند باید

شاه را شکنجه کرد یا تیرباران نموده باهم اختلاف دارند.

روز ۲۴ دی ماه ۵۸ بدترین روزها در کاخ سفید بود. کارتراز استرداد شاه ناراحت بود. گفت علاقمندم که پانامائیها با ایرانیها ارتباط برقرار کنند ولی راجع به استرداد شاه نگران هستم و نسخه ای از تقاضای استرداد را که به زبان اسپانیولی بود به کارتراز دادم. او گفت فکر نمی کنم که ژنرال چنین کاری را بکند و اگر شاه هم از این جریان وحشت زده شده از پاناما بگریزد با مشکل تازه ای روی رو می شویم. ونس هم نگران شد که مبادا پانامائیها برای استرداد شاه با ایرانیها کنار بیایند. کارتراز گفت بهتر است پانامائیها بین ما و ایران ارتباط برقرار کنند.

ژنرال هم به سالیمان دستور داد که برای گفتگو با قطب زاده سر راه به واشنگتن برود و تماس بین ایران و آمریکا را برقرار سازد. (گابریل) با (سالیمان) پس از مذاکره در کاخ سفید به پاریس رفتند تا با وکلای فرانسوی تماس بگیرند. قرار شد بجای تهران به لندن برویم در آنجا با (هکتور ویلالون) آرژانتینی که سالها در فرانسه زندگی می کند آشنا شدم. بورژه وکیل فرانسوی هم از تهران رسید که گفت اشغال کنندگان سفارت بستگانشان توسط ساواک شکنجه شده یا به قتل رسیده اند و شما هم باید شاه را پس بدهید. گفتم غیرممکن است. گفت شما حاضر نیستید این آدم را بدست ملت ش به دهید تا به سزای اعمالش برسد، مگر مدعی نیستید که آمریکا کشور قانون و عدالت است. گفتم رئیس جمهور آمریکا نمی تواند با استرداد شاه موافقت کند و اساساً از کجا معلوم است که شما از طرف ایران صحبت می کنید؟ بلا فاصله تلفن قطب زاده را گرفت و او گفت که آیت الله مذاکره با آمریکانیها را منوع کرده است.

به آمریکا باز گشتم که هانری برشت یکی از استادان آمریکائی (ریچارد کاتم) را که از کارشناسان امور ایران است به من معرفی کرد. با افکار خمینی آشنا بود و با اودر پاریس ملاقات کرده بود، بایزدی دوست بود و قطب زاده هم شاگردش بوده است.

گفت کارتر وارت سیاست غلط اسلاف خود شده و همان سیاست را
دنبال کرد. خمینی می خواهد آمریکارا تحریر کند و پس از تأمین
این هدف راه باز خواهد شد.

روز ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰ خبر رسید که شاه در پانا ماما بازداشت
شده و تقاضای ایران برای استرداد او تحت بررسی است. به پانا ماما
به (کابریل) تلفن کردم گفت طبق قوانین پانا ماما وقتی تقاضای
استرداد شخصی می رسد تا رسیدگی کامل تحت نظر خواهد بود.
گفتم او شاه است. گفت شاه سابق. گفتم به ژنرال و رئیس جمهور
پانا ماما بگوئید که دارند با آتش بازی می کنند. گفت شما آمریکائیها
همیشه از قانون و دموکراسی و حقوق بشر دم می زنید. گفت روزی
که شاه را پذیرفتیم گفتیم از او مراقبت می کنیم ولی نگفتیم که
قانون رانادیده می گیریم. طبق قوانین پانا ماما ناچاریم که به استرداد
شاه رسیدگی کنیم ولو نتیجه هیچ باشد.

رئیس جمهور پانا ماما بیانیه ای منتشر ساخت که هر چند پانا ماما
با ایران قرارداد استرداد مجرمین را ندارد ولی به درخواست دولت
ایران رسیدگی می کند و این کار را با اقدامات بعدی دولت ایران
در باره آزادی گروگانها مربوط ساخته بود. ضمناً رئیس جمهور
پانا ماما قول داد که بدیدن شاه برود و به او اطمینان بدهد که پانا ماما
قصد استرداد اورا ندارد.

گزارشات نشان می داد که (بورژه) وکیل رسمی ایران تایل
چپی دارد. (ویلالون) یک کارچاق کن بین المللی است که یک بارهم
در پاریس به اتهام آدم دزدی به زندان رفته بود. (بورژه) نوار
مذاکرات شورای انقلاب با کورت والدهایم را به من داد و گفت
مذاکرات دبیر کل سازمان با شکست مواجه شده و می خواست ثابت
کند که با بالاترین مقامات ایران ارتباط دارد. (ویلالون) گفت بنی
صدر رئیس جمهور می شود و قطب زاده هم در وزارت خارجه می
ماند و ما می توانیم روی او حساب کنیم. او گفت قطب زاده نتیجه
مذاکرات لندن را به شورای انقلاب گزارش داده که او را مسئول

ادامه مذاکرات برای حل مسئله گروگانها کرده اند. بورژه گفت قرار است کمیسیونی از طرف سازمان ملل برای رسیدگی به شکایات ایران و مسئله گروگانها دعوت شود و ضمن استماع شکایات ایران با صدور قطعنامه ای از خمینی بخواهد که گروگانهارا آزاد کند و او هم فرمان عفو و آزادی آنها را صادر خواهد کرد.

بورژه و ویلalon روز ۹ بهمن ۱۳۵۸ در کاخ سفید در باره تشکیل کمیسیون تحقیق سازمان ملل بحث کردند. بورژه از کاخ سفید با قطب زاده صحبت کرد و فرار ۶ تن از آمریکائیها و سیله سفارت کانادا مشکل تازه ای ایجاد کرده بود که قطب زاده گفته بود به تصویر تلاش خود را برای آزادی گروگانها ادامه خواهد داد. بورژه و ویلalon به تهران رفتند و در مراجعت آنها را در سویس ملاقات کردم، قرار نداشت با ایرانیها ملاقات کنیم.

روز ۲۸ بهمن ۱۳۵۸ برای ملاقات با یک شخصیت مهم ایرانی به پاریس رفتیم.. قبل وسایل تغییر قیافه را سیا آماده کرده بود. آن شخص گفت ملاقات محترمانه است و اگر فاش شود اول شغل را از دست می دهم و سپس گردنم را و گفت این خطر را بخاطر صلح قبول کرده ام. بحران به زودی تمام می شود و می خواهم در باره آینده صحبت کنم. من از کشور شما نفرتی ندارم ولی کسینجر و راکفلر و همه یهودیان وزارت خارجه آمریکا دور رئیس جمهور دیوار کشیده اند و نمی گذارند که به حقایق آشنا شود. او گفت پسر بزرگ آیت الله به دست سیا کشته شد، کارتر آدم بدی نیست ولی مشاورین خوبی ندارد، وزارت خارجه شما رئیس جمهور را فریب می دهد، آزادی گروگانها برای انتخاب مجدد کارتر ضرورت دارد، شاه بسیاری را شکنجه داده و اموال عمومی را غارت کرده است، شاه و کسینجر و راکفلر کشور مارا به آلت بلاهاده سیاست خارجی آمریکا تبدیل کرده بودند، من با گروگانگیری مخالفم ولی نگاهداشتن ۵۳ آمریکائی در مقابل قتل و شکنجه هزاران ایرانی به دست شاه بی عدالتی کوچکی است، آمریکا و رئیس جمهور آمریکا به شاه

امکان سلطنت و حکومت را دادند و به قول آیت الله دست های شاه بخون آلوده می باشد. گفت برای حل بحران بهتر است شما شاه را بکشید. من شوکه شده گفتم مرا دست انداخته اید؟ گفت من در گفته های خود جدی هستم. شاه در پاناما است و تمام کردن کار او مشکل نیست. می توانید با ترتیب تزریق آمپولی به او مرگش را طبیعی جلوه دهید. کاری که من از شما می خواهم همان کاری است که سیا در ۳۰ سال گذشته با هزاران ایرانی بیگناه کرده است. گفتم غیر ممکن است این فکر را از سرتان بیرون کنید. گفت من راه حل نشان دادم، مسئله اصلی شما تجدید انتخاب کارتر است و مسئله ما این است که آمریکا و شوروی را از اخلال در پیشرفت کارهای خود بازداریم، ما از آمریکا و شوروی متنفریم، من آمریکا را به شوروی ترجیح می دهم ولی روس ها بهتر از شما کارشان را بلدند، شما اگر عاقلانه عمل کنید حتی بیشتر از زمان شاه ایران در مقابل شورویها خواهد ایستاد. ما باید روابط سالمی داشته باشیم ولی تا گروگانها در اسارت هستند امکان پذیر نیست، آیت الله در مقابل شورای انقلاب سکوت کرده که علامت تأیید است.

این شخص که فعلاً اعدام شده قطب زاده بود و تلفن مستقیم را به او دادم که هر وقت خواست مستقیماً با من تماس بگیرد. خبر ملاقات من و قطب زاده در روزنامه هامنشر شد. قطب زاده تکذیب کرد و خمینی هم گفت آزادی گروگانها موکول به تحويل شاه است. (ویلیام بودلر) نزد شاه فرستاده شد تا به او گفته شود این خبرها فقط برای آزادی گروگانهاست و آمریکا اجازه استرداد شاه را نخواهد داد و از زنرال توریخوس هم قول و تضمین گرفته شده است. ولی خمینی گفت آزادی گروگانها با مجلس است و خط بطлан روی همه تصمیمات کشید. معلوم شد همه این کارها بدون موافقت خمینی بوده است.

روزدهم اسفند ۵۸ (آرمائو) گفت شاه از وضع زندگی خود در پاناما نگران است و می خواهد بجای دیگری برود چون خود را در

خطر می بیند و می ترسد که پانامائیها با معامله ای او را به ایران مسترد کنند. شاه می ترسید که بعضی از مقامات پانامائی یا گارد محافظه او تطمیع شوند و او را بریایند و با هواپیما به ایران ببرند. کارتر گفت اگر پانامائیها چنین کاری بکنند دستور می دهم هواپیما را سرنگون کنند. از این حرف او هردو خنده دیدیم.

سرانجام کمیسیون تحقیق بی نتیجه از ایران خارج می گردد. کارتر گفت می دانستم که ایرانیها به تعهدات خود عمل نمی کنند و می ترسم که گروگانها از این بند رها نشوند.

روز ۲۵ اسفند ۵۸ پزشکان پانامائی گزارش دادند که عمل جراحی برای برداشتن طحال شاه ضروری است و حال او وخیم می باشد. بستگان شاه از عمل جراحی وسیله پزشکان پانامائی نگران بودند. دکتر دویکی جراح معروف آمریکا به پاناما آمد و می خواست او را در بیمارستان نظامی آمریکا عمل کند ولی پزشکان پانامائی می خواستند در بیمارستان مجهز پاناما عمل شود. بهمین جهت شاه تصمیم گرفت به مصر برود. کارتر به برژینسکی گفت هر کاری از دستت برمنی آید برای نگهداشتن شاه در پاناما بکن. او گفت سادات شاه را به مصر دعوت کرده است. دکتر دویکی گفت حق باشاه است یک بیمار نمی تواند بعلت مشاجره پزشکان به عمل جراحی خود اطمینان داشته باشد. برای جلب رضای شاه نزد او رفت. چهره ای استخوانی و رنگ پریده و حالی نزار داشت. لباسهایش از شدت لاغر از تنفس می ریخت. فرح و چند ایرانی و آمریکائی و سگ بزرگ شاه و پودل کوچک فرانسوی فرح همراه بودند. ژنرال توریخوس که از شاه تصویر دیگری داشت گفت افسانه عظمت شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله ایران و زرق و برق خاندان پهلوی به چند نفر و چند چمدان و دو سگ تقلیل یافته است.

سفیر پاناما در آمریکا که از شاه دیدن کرده بود می گفت خمینی تمام آرزوهای پیشرفت ایران را به باد داد و حالا مردم باید در انتظار شاه دیگری بمانند. شاه هنگام گفتگو با پسر بزرگش با

اطمینان به این که روزی به تخت سلطنت خواهد نشست سخن می گفت. آرمائو می گفت شاه پانامائیها را متهم می کرد که افسانه ثروت آنها را به فکر چاپیدن انداخته است و صور تحساب های نامعقولی می دهند. همین پول پرستی پانامائیها شاه را مشکوک کرد که حکومت اسلامی آنها را تطمیع کند و محترمانه و یا این که با رضایت کارتر برای رهائی گروگانها او را به ایران مسترد کنند. وقتی به پاناما رسیدم ژنرال به من گفت شاه می خواهد به مصر برود. این خبر هم برای شاه و هم برای گروگانها و هم برای پاناما و هم برای مصر بد است. شاه خیالاتی شده و نمی خواهد در پاناما بماند ولی می توانیم خلاف میلش او را اینجا نگه داریم زیرا شاه جز خود به فکر هیچکس دیگر نیست. برای او اهمیت ندارد که جان ۵۳ نفر آمریکائی به خطر بیافتد و ما نباید اجازه بدھیم که این مرد اینطور با جان دیگران بازی کند. گفتم متشکرم ولی قصد ما این نیست که شاه را به زور در پاناما نگهداریم. اول اجازه بدھید به جلب رضایت او بپردازیم و اگر نشد به دنبال راه حل بیافتیم. می دانستم چون ژنرال از دست شاه عصبانی بود هر کاری می خواست انجام می داد. به کارتر گفتم که اظهار داشت اول اورا راضی کنید در پاناما بماند و الا به آمریکا بباید چون با سفر به مصر برشکلات سادات افزوده خواهد شد. معاون وزارت خارجه گفت اگر شاه برود گروگانها کشته خواهند شد. گفتم نمی دانم چرا کارتر می خواهد شاه به مصر نرود. سادات که وضع خود را خوب می داند، اگر گروگانها اعدام شوند این کار منجر به جنگ بزرگی در خلیج فارس خواهد شد. به دفتر ژنرال توریخوس رفتم بورژه را دیدم که گفت مدارک کامل استرداد شاه را همراه آورده است. گفتم شاه دارد از پاناما می رود. گفت این خبر بدی برای همه است، اگر شاه به آمریکا برود گروگانها کشته خواهند شد. ژنرال گفت من شاه را اینجا نگاه می دارم تا گروگانها از ایران تحويل شوند. به دوستان ایرانی خود بگوئید ۲۴ ساعت مهلت می دهم و در غیر این صورت شاه پاناما را ترک خواهد

کرد.

کارتر گفت شاه به آمریکا باید. و نس گفت اگر می خواهد به آمریکا باید باشد از سلطنت استعفا کند و دیگر مدعی تاج و تخت ایران نباشد. او از حساسیت شاه آگاه بود. دو نفر را نزد شاه فرستادم شاه گفت من احساس می کنم که مرگ من نزدیک است و در این شرایط فقط به خانواده ام و کشورم می اندیشم، من می دانم که بزودی خواهم مرد اما می خواهم با افتخار بیرم نه روی تخت بیمارستان آن هم درکشوری دورافتاده.

آرنی دانلر که فارسی خوب می داند می گوید وقتی کاتلر پیشنهاد استعفای شاه را مطرح ساخت شهبانو به فارسی به شوهرش گفت مبادا این پیشنهاد را بپذیرد، این کار ننگ و خفت بزرگی به بار خواهد آورد، به پسرمان و به آینده کشورمان فکر کن.

شاه مثل (مردان گوش به فرمان زن خود) به حرفهای شهبانو گوش داد و گفت در قبول دعوت دوستم انوربرای رفتن به مصر باقی هستم. روز بعد ماندیل و ونس گفتند رفتن شاه به مصر بهتر از آمریکاست. کارتر هم با سادات صحبت کرد. او گفت (جیمی شما نگران من و مصر نباشید. شما فکر گروگانهای خودتان باشد).

کاتلر به دیدن شاه رفت و آمادگی آمریکا را برای رفتن به مصر اعلام کرد ولی بورژه به تلاش خود برای استرداد شاه ادامه می داد و می گفت اگر چند روز دیگر شاه در پاناما بماند گروگانها آزاد خواهند شد و گفت قطب زاده و عده می دهد که هر لحظه ممکن است گروگانها تحويل دولت بشوند. ساعت یک و چهل دقیقه بعداز ظهر ۳ فروردین ۵۹ هواپیمای حامل شاه و همراهانش از پاناما پرواز کرد. بورژه تلفن کرد. گفت شاه پرواز کرد. گفت شورای انقلاب هم اکنون مشغول مذاکره برای انتقال گروگانها به دولت می باشد. گفت خوب اگر انجام شد هواپیمای شاه را در پایگاه نظامی (آزور) متوقف می کنیم.

تلفن خانه ژنرال توریخوس را گرفتم. گفت خوشحالم که شاه

رفت، او آدم عجیبی بود، من نمی‌دانم آدمی این قدر ضعیف و ترسو چطور سی و چندسال بریک کشور بزرگ سلطنت کرده است. به شوخی گفت متأسفانه کشور ما برای یک پادشاه خیلی کوچک است و هرچند برای یک ژنرال هم کوچک است.

بورژه گفت گروگانها تا یک ساعت دیگر از محل سفارت به وزارت خارجه منتقل می‌گردند. گفتم پرواز هواپیمای شاه را ضمن سوتگیری متوقف می‌کنیم و کارتراز شاه بخواهد که عمل جراحی در پایگاه هوائی آمریکا در این منطقه انجام شود. باوزیر دفاع تماش گرفتم و گفتم به پایگاه آзор دستور بدھید که تا اطلاع ثانوی هواپیمای شاه را نگاه دارد. وقتی به کاخ سفید رفتم وزیر دفاع گفت هواپیمای شاه در جزیره آзор است و بدون اطلاع ما حق پرواز ندارد. با بورژه تماش گرفته گفتم هنوز گروگانها تحويل نشده اند و هواپیما هم در آзор متوقف است و این کار دردی را دوا نخواهد کرد. جوابی نداشت. جریان را به وزیر دفاع گفتم که اجازه پرواز هواپیما را بدھد. وقتی به کارتراز گفتم اظهار داشت کار بیجانی کرده اید.

سرانجام شاه به مصر رفت و استقبال سادات از او با مراسم رسمی از سران کشورها تفاوت زیادی نداشت. سادات زیر بازوی شاه را گرفته و او را به بیمارستان برد.

دکتر اصلاح افشار می‌گفت بدترین روزهای زندگی شاه در پاناما بود که اطلاع حاصل کرد آمریکائیها و پانامائیها با قطب زاده و دولت جمهوری اسلامی توافق کرده اند که با تحويل گروگانها به دولت آنها هم شاه را تحويل ایران بدھند. شاه با نگرانی شدیدی از شهبانو خواست که از جهان سادات بپرسد که آیا دعوت انور سادات برای سفر به مصر به قوت خود باقیست یا خیر؟ سادات با جوانمردی گفت نه تنها دعوت بر جاست بلکه به سرعت هم هواپیمای خود را به پاناما می‌فرستند. وقتی هواپیما رسید چون باید دریاند

فروندگاه آمریکائیها به زمین می نشست بدواناً اجازه فرود هواپیمای رئیس جمهور مصر داده نشد. ولی اعلیحضرت قبلاً با راکفلر هم صحبت کرده بودند که او نیز هواپیمائی را فرستاد که چون پرچم آمریکارا داشت دیگر نمی توانستند اجازه فرود به این هواپیمارا ندهند: بالنتیجه اعلیحضرت با این هواپیما خاک پاناما را ترک گفتند. در جزیره (آزور) هم مدتی هواپیمائی شاه را نگهداشتند که معلوم بود هنوز توطئه ادامه دارد. وقتی گروگانها تحويل دولت ایران نشند و هواپیما اجازه پرواز یافت شاه نفس راحتی کشید و فهمید از چنگ آنها گریخته است. به محض رسیدن هواپیما به مصر انورсадات با جوانفردی و بزرگواری شخصاً به استقبال شاه آمد و او را دریغل گرفت که این روش سادات و همسرش شاه و شهبانورا دچار احساسات فوق العاده ای کرد و نشان داد که هنوز در دنیا انسانیت و جوانفردی در همه جا نموده است.

در سرمیزشام اعلیحضرت در حضور انورсадات گفتند به درگاه خدای بزرگ شکرگذارم که در این جهان پهناور دوستی نظیر انور سادات داشتم و الا الان سرنوشت من معلوم نبود. اینها با توطئه های ناجوانفردانه خودمی خواستند مرا تحويل رژیم خونخوار خمینی بدهند. اعلیحضرت در تبعید کراراً از خدمات خود و پدرس به مردم ایران یاد می کرد و می گفت ما خدمات زیادی کشیده ایم ولی متأسفیم که قدر آن کارها دانسته نشد و مملکت بریاد رفت و تازه کارتر و آمریکائیها فهمیده اند که چه به روز مردم ایران و ساکنین منطقه آمده است و حتی روزهای بدتری پیش بینی می شود.

اصلان افشار درباره فردوست می گفت شاه ازی و فائی مردم و خیانت بعضی از نزدیکان بدون این که اسم کسی را ببرد خیلی رنج می برد. همچنین اعدام مقامات سابق رژیم شاه را بی نهایت متأثر و غمناک می ساخت.

اعلیحضرت از روش سران خیلی از کشورهای دوست در تبعید ناراحت بود. حتی پرنس موناکو برای اعلیحضرت و خاندان سلطنت

گذرنامه فرستاد و همه را به کشور خود دعوت کرد ولی چون باید به کشور فرانسه بروند تا به موناکو وارد شوند ژیسکار دستان با آن همه روابطی که با شاه داشت اجازه نمی داد که اعلیحضرتین قدم به خاک فرانسه بگذارند. در حالی که شاهد بوده ایم که سران خیلی از مالک قبل از سقوط رژیم برای دیدن شاه به وسائل مختلف متوجه می شدند. حتی ملک حسین که هر هفته در تهران بود می گفت مسافرت اعلیحضرت به کشاور در چنین شرایطی به مصلحت نیست. از اصلاح افشار پرسیدم این که می گویند شاه در سن موریتس با این که به ژیسکار دستان وقت داده بود اورا مدتی معطل نگه داشته بود صحت دارد؟ او گفت من در تمام عمرم مردی را به نظم و ترتیب وقت شناسی اعلیحضرت ندیدم. با هر کس هرقراری داشت سردقیقه او را می پذیرفت مگر آنکه واقعه مهمی پیش آمده باشد که قرار مقرر عملی نگردد و آن را هم به وسائل مختلف اطلاع می داد. روزی که شاه با ژیسکار دستان قرار ملاقات داشت باید از محل اسکی با هلیکوپتر می آمد که بعلت اشکالات فنی چند لحظه تأخیر شد که شاه هم پس از رسیدن به ژیسکار دستان با ناراحتی فراوان معذرت خواست و دلائل آن تأخیر را بیان نمود. شاه اهل این کارها نبود که بطور عمد یک شخصیت مهم را معطل بگذارد. ژیسکار دستان هم در آن وقت علت تأخیر شاه را قبول کرد و گفت مطلب مهمی نیست.

دکتر اصلاح افشار می گفت یک بار بخاطر دارم که سید ضیاء الدین طباطبائی که روزهای ۳ شنبه شرفیاب می شد بعلت ملاقات مهمی که اعلیحضرت با چندتن از سفرا داشت چند دقیقه در پذیرفتن سید ضیاء تأخیر حاصل شد. معمولاً اعلیحضرت بخاطر رعایت سن و احترام سید ضیاء از اتاق بالای قصر به پائین آمده و سید ضیاء را در یکی از اتاق های پائین می پذیرفت که او مجبور نشود از پله ها بالا بروم. وقتی شاه به سید ضیاء رسید گفت خیلی معذرت می خواهم که مذاکرات مهم با چندتن از سفرا موجب این

تأخیر شد که سیدضیاء گفت کار مملکت مهمتر از کارمن است. شاه تا این حد رعایت وقت و احترام به اشخاص را می کرد آن وقت قابل قبول است که گفته شود ژیسکار دستن را مدتی در اتاق انتظار نگه داشته و نپذیرفته و عمداً خواسته به او بی احترامی کند. در زندگی محمد رضا شاه پهلوی تا آنجا که شاهد بوده ام این قبیل کارها وجود نداشت و هیچ موردی از اسائمه ادب و بی احترامی بهیچکس ندیده ام حتی وقتی هم عصیانی می شد کلمات زشتی ادا نمی کرد و هیچگاه از ادب خارج نمی شد. ***

گروهی اعتقاد داشتند که (سیا) طرح مرگ تدریجی شاه را تهیه کرده تاجان گروگانهارا نجات دهنند. بهمین جهت مجله عربی زبان چاپ لندن به نام (المجله) چنین نوشت: سیاطرح کشتن تدریجی شاه را برحله اجرا درآورده است. این طرح دریاناما و قبل از انتقال شاه به مصر و برداشتن طحال سرطانی وی آغاز شده بود. ظاهر آنور سادات از طریق منابع اسرائیلی از توطئه سیا برای کشتن شاه آگاه شد و شاه را باعجله به مصر انتقال داد تا مراقبت کاملی ازوی بعمل آورد.

المجله گزارش داده است که طرح سیا برای کشتن شاه براساس یک مرگ تدریجی طرح ریزی شده بود. برطبق این طرح بعضی از پزشکان معالج آمریکائی شاه در پاناما داروهای کاذب و مقوی به وی تزریق می کردند که شاه را ظاهراً سرپا و سرحال نگاه می داشت اما در باطن به بیماری سرطان وی گسترش می داد، این طرح می توانست شاه را در طی شش ماه از پای درآورد.

بر اساس گزارش «المجله» یکی از روزنامه های آمریکائی بلا فاصله پس از عزیمت شاه به مصر خبری در این مورد منتشر کرد و اجراء کننده توطئه را «سیا» خواند اما سازمان سیا در پاسخ به این سئوال از هرگونه اظهار نظری خودداری کرد. بنا به نوشته المجله این شیوه ای است که سیا هنگامی که نمی خواهد مسئله ای را تأیید

و یا تکذیب کند در پیش می گیرد. ***

به دنبال افشاری این خبر یک مقام آگاه مصری درپاسخ خبرنگار ایران پست چاپ لندن موضوع را تأیید کرد و گفت از مدتها قبل به دستور انورسادات شاه تحت مراقبت های ویژه ای قرار گرفته و معالجه وی به یک تیم از پزشکان مصری و فرانسوی سپرده شده است و کلیه تصمیمات پزشکی تیم معالج شاه در یک شورای عالی پزشکی مطرح و تصویب می شود تا از هرگونه توطنه ای علیه جان شاه جلوگیری شود.

روزنامه نیمروز چاپ لندن در شماره مورخ دوم مرداد ماه ۱۳۷۱ چنین می نویسد:

ژنرال نوریکا رئیس جمهوری سابق پاناما که اکنون به اتهام خرید و فروش مواد مخدر در آمریکا به ۴ سال زندان محکوم شده (چون هنگام اقامت شاه در پاناما محافظت او را بر عهده داشت) دردادگاه چنین گفته است:

دولت آمریکا قصد داشت که محمدرضا شاه پهلوی را توسط پزشکان پانامائی به قتل برساند و در این مورد مدارکی دارد که باید در جلسه خصوصی رسیدگی شود زیرا از نظر سیاسی بسیار حساس می باشد. سرانجام در جلسه ای که نایندگان رسانه های گروهی حضور نداشتند مطالب خود را بیان داشت.

ژنرال نوریکا همچنین قبل از دردادگاه گفته بود که دولت آمریکا می خواست شاه ایران را ازین ببرد تا خمینی دستور آزادی گروگانهارا بدهد. یکی از دلائل سرنگونی وی عدم همکاری با دولت آمریکا بود در حالی که شاه در خاطراتش اشاره کرده که سعی ژنرال نوریکا و مقامات پانامائی این بود که او را تحويل جمهوری اسلامی بددهد.

نوریکا گفت مرتب با شاه فقید ایران دیدار و مذاکره داشته است. موقعی هم که از تحويل شاه به جمهوری اسلامی نگران شد

شاه را از جزیره (کونتادورا) به پاناما سیتی منتقل نمود و حال آنکه شاه ایران نوشته که نوریکا ترتیب آشنائی او با یک دختر پانامائی را فراهم ساخته و انتقال به پاناما سیتی به بهانه دیدار سفیر آمریکا بود که حتی پلیس پاناما موافقت نکرد که رابرت آرمائو مشاور آمریکائی او همراهش باشد.



درهمان روزها سازمان طرفداران نظام شاهنشاهی در لندن طی اعلامیه‌ای اعلام کرد در صورتی که موئی از سر شاه کم شود شخص کارتر و سازمان سیا مسئول خواهند بود و آنها انتقام این عمل را از کارتر و سیا خواهند گرفت.

بعداز رفتن غاینده انگلستان از پاناما دولت مزبور هم به شاه اطلاع داد که اقامتش را تمدید نخواهد کرد. بعضی از اطرافیان شاه معتقد بودند که این هم ناشی از فشار انگلیسهاست و شاه هم گفت (پاناما) دربرابر بی تفاوتی آمریکائیها و خصوصیت مداوم انگلیسها می خواهد اورا علیرغم پول هنگفتی که در آنجا خرج می کند بیرون کند. قضیه مراکش عیناً تکرار شد. انورسادات به شاه تلفن کرد که به مصر بازگردد. اما دولت آمریکا حاضر نبود شاه به مصر برگردد. ژنرال توریخوس در اوت ۱۹۸۱ در اثر هوای نامناسب هواپیماش به کوه اصابت کرد و درگذشت. جانشین او ژنرال نوریکا بود که به ریاست جمهوری رسید و از طرف آمریکا با حمله نظامی دستگیر و اکنون در زندان فلوریدا می باشد که به اتهام صدور مواد مخدر محکمه می شود. حتی گفته شد که نوریکا در هواپیمای ژنرال توریخوس دستکاری کرده بود.



شاه وقتی از توطنه ریوند خودآگاه شد گفت من به تقدير اعتقاد دارم و خودرا به خدا می سپارم.



آخرین سفر شاه

پروازی پرها رس از پاناما به قاهره

محمد رضا شاه پهلوی در دوران زندگی خود خیلی سفر کرده بود ولی هیچ سفری وحشت آورتر و هراس انگیزتر با دلهره و نگرانی مثل سفر پاناما به قاهره نبود. در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ هم شاه ناگهان از رامسر به بغداد رفت ولی آن وقت ها جوان بود و سالم و هیچکس قصد جان او را نداشت ولی این بار شاه شاهد بود که آمریکائیها و پاناما نیها با رهبران جمهوری اسلامی دارند برسر جان او معامله می کنند و می خواهند او را دستگیر کرده تحويل مقامات

ایرانی بدنهند تامحاکمه و مجازات شود. گرچه بعضی از محارم شاه می گویند شاه همواره چند قرص سیانور همراه داشت که در چنین مواقعی از آن استفاده کند تا دچار سرنوشت وحشت آور بعدی نگردد ولی با هوشیاری و زیرکی خود و همراهی و کمک انور سادات توانست این پرواز پرازو وحشت را به پایان رسانده و به قاهره وارد شود.

امیر طاهری در این باره چنین می نویسد:

بدترین پرواز شاه از پاناما به قاهره بود که هوایپیمای (د - ۸) را اجاره کرده بود. در بین راه شاه خیلی ناراحت بود. در فرودگاه قاهره او رسادات و جهان سادات به استقبال آمده بودند و به دوست تبع خود خیر مقدم گفتند. از آنجا با هلیکوپتر به قصر (قبه) رفتهند - شاه آنجارا خوب می شناخت زیرا در آنجا ۴ سال قبل با پرنسس فوزیه بسر برده بود. بعد از استراحت کوتاهی به بیمارستان ارتش رفتهند و سادات دستور داد که (چک آپ) کامل از شاه بشود.

رهبر مصر نمی دانست چه حادثی برای دوست بیمارش در مکزیک و با هاماس و آمریکا و پاناما اتفاق افتاده است. سادات حرفی نزد ولی جهان سادات اشاره کرد که آمریکائیها تصمیم داشته‌اند که شاه را به تهران تسليم کنند. هوایپیمای اجاره ای بطوری بود که احتمال سقوط هم داشت. اگر چنین اتفاقی می افتاد مشکل کارتر برای انتخابات و مسئله گروگانها حل می شد.

پزشکان مصری گفتند حال شاه خط‌ناک است و باید عمل جراحی صورت گیرد. پزشکان فرانسوی شاه هم آمدند و با همکاری چهارپزشک مصری که درین آنها داماد سادات هم بود در ۴۵ دقیقه عمل جراحی انجام شد. فرح و فرزندان شاه از تلویزیون مدار بسته عمل جراحی را تماشا می کردند که موفقیت آمیز بود. از نتیجه آزمایشات دکتر کین گفت که شاه زیاد عمرنخواهد کرد ولی بستگان شاه و بعضی از اطباء نظر اورا قبول نداشتند. عمل دوم هم انجام شد. بین پزشکان فرانسوی و مصری درباره وضع شاه اختلاف نظر

بود. بهر حال مرض شاه شدت یافت. روزی یک ساعت بیشتر نمی توانست کار کند.

وقتی شاه وارد اسوان شد انور سادات گونه های شاه را بوسید و گفت (مطمئن باش محمد تو در کشور خودت هستی و در میان ملت خود و برادرانت هستی) که چشمان شاه و فرح پر از اشک شد. چند سال قبل در گفتگوی شاه و سادات در مراکش که به تشنج کشید سادات به فارسی گفت:

من رشته محبت تو پاره می کنم شاید گره خورد به تو نزدیک تر شوم
садات به شاه گفت در سال ۱۹۳۹ به مناسب ازدواج با فوزیه ضمن رژه برای اولین بار شاه را دیده بود. سادات با خنده گفت شما در جایگاه مخصوص ایستاده بودید و من در صفحه رژه دهنده‌گان از برابر شما عبور کردم. فاصله ما دونفر آن روز به ظاهر بسیار کم ولی در بساط زیاد بود. شما ولیعهد یک مملکت بودید و من یک افسر جزء اهل دهکده‌ای که حتی اسم آن هرگز به گوشتان نخورده بود.

جهان سادات در مصاحبه ای گفته است وقتی انور سادات در اکتبر ۱۹۷۱ در تهران با شاه ایران ملاقات کرد هردو تحت تأثیر یکدیگر قرار گرفتند. شاه گفته بود سادات مردی است مطلع که می داند چه می خواهد. رهبران ایران ومصر دو تمدن کهن سال را رهبری می کردند یکی شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله را و دیگری تمدن ۷ هزار ساله را.

جهان سادات در مجله زنان مصر چنین نوشتند است:

در سفر رسمی سادات در سال ۱۹۷۶ به ایران با ملکه فرح خیلی دوست شدم. در ضیافتی که یکی از مقامات ایرانی داد چند کیلو خاویار روی میز باغ گذارده شده بود. پلکانی از بلور ساخته شده بود و بشقابها همه از طلای ناب بود. وقتی ضیافت را ترک کردم به شوهرم گفتم در این کشور انقلاب روی می دهد. می خواهد به شاه هشدار دهد ولی سادات قدغن کرده بود که در این باره صحبتی نکند.

شاه در مصر به انور سادات گفته بود که افسرانم در فرودگاه گریه می کردند که کشور را ترک نکنم ولی شاه با گریه گفت من احساس می کنم فرماندهی هستم که از میدان جنگ گریخته ام.

در بعضی از نشریات چنین خواندم: سادات با سفر شاه به آمریکا مخالف بود و می گفت که اول امطبوعات و رسانه های گروهی غربی در صددند که شاه را تحقیر کرده و خمینی را به صورت (گاندی عالم اسلام) دریاورند. ثانیاً مخالفین فرصت خواهند یافت که بگویند شاه یکی از عوامل آمریکاست و پس از پایان مأموریتش به آن کشور رفته است.

садات کراراً به شاه گفته بود که برای معالجات از بهترین پزشکان دنیا می تواند در مصر استفاده کند و نیازی به سفر به ماورای اقیانوسها ندارد.

садات با سفر شاه به سایر نقاط هم مخالف بود و می گفت شاه به میان شیادانی رفته که کاری ندارند جز ریودن پول های او. سادات مرتب با تلفن با شاه صحبت می کرد و کراراً مشاوران خود را نزد شاه می فرستاد و او را در مسیر تحولات جهان قرار می داد. قصد سادات از این کار تقویت روحیه شاه بود و می خواست به شاه نشان دهد که هنوز هم از موقعیت ممتاز سیاسی برخوردار می باشد و شاه هم از این کار احساس غرور و خوشوقتی می کرد.

مصر برای شاه آمیزه ای بود از بودن و نبودن، زیستن و مرگ، بنا به اظهار فرح همان روزی که شاه تهران را ترک می کرد می دانست که مرگش نزدیک است و او هم بعنوان یک موهبت پذیرفت نه یک مجازات. شهبانو می گفت شاه هرگز از دردهای جانکاه درونی لب به شکوه نگشود.

در روزهایی که شاه ایران دربر به دور دنیا برای محل اقامتی می گشت و حتی سران بعضی از ممالک مصلحت را در این می دیدند که شاه را به خمینی تحویل دهند تا دنیا از تحمل این بار

سنگین (بقول آنها) راحت شود فقط و فقط انورсадات رئیس جمهور مصر بود که مرد و مردانه بیاری دوست قدیم خود شتافت. مطبوعات خارجی نوشتند علاوه بر فرستادن هواپیمای ریاست جمهوری مصر به پاناما وسیله تلفن به کارترا گفت اگر شاه ایران به خمینی تحویل داده شود قرارداد (کمپ دیوید) کاژ لِم یکن خواهد بود. حتی دولت اسرائیل هم که در صفحه مخالف شاه قرار گرفته بود این بار به کمک سادات آمد و آمریکارا تهدید کرد. معهذا کارترا و دستیارانش بیش از فکر جان شاه به فکر جان گروگانهای آمریکائی بودند و برای نجات آنها هر کاری می کردند حتی استرداد شاه و اعدام و شکنجه او.

هنگامی که هواپیمای حامل شاه و فرح وارد مصر شد اولین حرفی که فرح به جهان سادات گفت این بود (ما روزهای سیاهی را در پاناما گذراندیم و اگر دعوت رئیس جمهور و شما نبود نمی دانم چه سرنوشتی در انتظار ما بود. اگر یک روز دیگر در پاناما مانده بودیم سلامت شاه بخطر می افتاد. زیرا او بشدت مريض بود و وقایع بسیار وحشتناک.).

انورсадات و جهان سادات بیش از حد لازم به شاه و ملکه ایران احترام گذارند و از آنها نظیر رهبران ممالک پذیرائی کردند. شاه و فرح در قصر قبه نزدیک قاهره اقامت گزیدند. این قصر که بزرگترین قصر در نوع خود در مصر می باشد توسط پدر ملک فاروق ساخته شده و مدت‌ها محل اقامت خانواده سلطنتی مصر بود. بعد از جمهوری شدن مصر این قصر مورد استفاده جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر بود و بعدها از آن برای اقامت میهمانان عالی‌مقام استفاده می کردند. از جمله این میهمانان می توان نیکسون - فورد و شاه ایران را نام برد. این قصر توسط دوربین های مداریسته نگهبانی می شود ولی از ۳۴۰ دوربین تلویزیونی در حال حاضر فقط ۱۵ دستگاه کار می کند. این قصر دارای یک باغ فوق العاده زیباست که در آن درختان نخل زمینی، مکنولیا و گلهای مناطق

گرمسیری غوغا می کند. در این قصر شاه ایران آخرین روزهای حیات را گذرانید و بعد از فوت شاه مدتی خانواده سلطنتی ایران در آنجا به اقامت خود ادامه دادند وسپس از مصر به نقاط دیگر جهان رفتند.

ویلیام شاکراس می نویسد: جهان سادات در فرودگاه مصر از قیافه لاغر شاه یکه خورد. کت و شلوارش دو شماره برایش بزرگ شده بود. او گفت وقتی به صورت شاه نگاه کردم از بی عاطفگی آمریکائیها تکان خوردم. خدارا شکر که شوهرم این شهامت را داشت که با شاه رفتار انسانی داشته و در فرودگاه مصر به استقبال او رفت. سادات شاه را به قصر قبه وسپس با هلیکوپتر به بیمارستان برد. ضمن پرواز با هلیکوپتر شاه گریست و به سادات گفت: (من برای شما کاری نکرده بودم با این حال تنها کسی هستید که مرا با احترام می پذیرید. افراد دیگری که از کمک های من بهره مند شده بودند هیچ کمکی به من نکردند. نمی توانم بفهمم) خانم سادات بر این باور بود که اگر شاه از پاناما پرواز نکرده بود دولت آمریکا وی را از پاناما به تهران می فرستاد و هیچگاه سلامت به مصر نمی رسید. پزشکان از اطراف رسیدند. فلاندرن از پاریس آمد. غروب روز جمعه ۲۸ مارس شاه زیر عمل جراحی قرار گرفت. فرح و فرزندان شاه و سرهنگ جهان بینی و اردشیر زاهدی عمل جراحی را از تلویزیون مداریسته تماشا می کردند. طحال را در آوردند که ده برابر اندازه عادی شده بود. سادات به پزشکان نشان و مدال داد. یکی از پزشکان گفت (تاریخ قرن بیستم دو چهره برجسته خواهد داشت، چرچیل و سادات) وقتی شاه شنید گفت (چه زوج عجیبی چرچیل یک بار سادات را زندانی کرده بود).

طحال و یک برش از کبد شاه را درآوردند و برای آزمایشگاه فرستادند. سرطان به کبد هجوم برد. دکتر کین آمریکائی گفت شاه بزودی خواهد مرد.

دکتر کین به فرح و اشرف گفت نباید به تلاش‌های ناخواسته برای زندگی او دست بزنند، بگذارید او راحت بمیرد. او عقیده داشت که دیگر کاری از او ساخته نیست و به آمریکا پرواز کرد. واکنش ورود شاه به مصر زیاد بود. سادات گفت تعقیب یک مرد بیمار و بی خانمان برخلاف قوانین اسلام می‌باشد.

شاه از بیمارستان به کاخ قبه رفت تا آن تاریخ ۸ تیم پزشکی از کشورهای مختلف شاه را تحت معالجه داشتند. اشرف از پزشکان آمریکائی و فرح از پزشکان فرانسوی کمک می‌خواستند و با نظر پزشکان فرانسوی عمل جراحی دیگر انجام شد. یک لیتر و نیم چرك از بقایای لوز المعده شاه بیرون آورده شد.

در اوایل زوئیه ۱۹۸۰ وضع شاه رو به وخامت گذارد. چند عمل جراحی برای جلوگیری از خونریزی داخلی صورت گرفت. شاه بیشتر اوقات روی تخت دراز کشیده گاهی می‌توانست روی صندلی بنشیند.

در این مرحله فقط دکتر فلاندرن مانند شش سال گذشته به تنهائی و آرامی به شاه خدمت می‌کرد. شاه در حال احتضار بود و خون از دست می‌داد. اطرافیان شاه می‌گفتند تحملش زیاد است. فلاندرن می‌گفت (او فقط از کشورش بحث می‌کرد).

فرح می‌گفت در قمام مدت شاه هیچگاه لب به شکایت نگشود فقط می‌گفت (نمی‌فهمم چرا اینطور شد؟ هرگز عصبانی نشد و به دیگران دشنام نداد، وقتی کسی اینطور رنج کشیده و همه چیز دیده باشد چه می‌تواند بگوید؟)

وقتی جهان سادات قبل از مرگ از شاه عبادت کرد از برداری او تکان خورد. به شاه گفت بزودی حالت بهبود خواهد یافت. وقتی اشکهای فرح را دید گفت (شجاع باش احساسات را به او نشان نده، او خیلی با هوش است و خواهد فهمید).

شاه روز ۲۶ زوئیه به اغما فرو رفت. روشن بود که در آستانه مرگ قرار گرفته است. فلاندرن حقیقت را به فرح و اشرف گفت.

دوستان صمیمی شاه کنستانتین پادشاه سابق یونان - ملک حسین پادشاه اردن - ملک حسن پادشاه مراکش - نلسون راکفلر - نیکسون - کسینجر بودند. (رابرت آرمائو) که جوان سی ساله ای بود به عنوان رئیس دفتر شاه در دوران دریدری از طرف راکفلر انتخاب شده بود. نلسون راکفلر هنگام تبعید شاه درگذشت. فقط سادات به کمک شاه آمد که عاقبت جانش را فدای این دوستی کرد و از دوستان نزدیک شاه هم نبود. شاه مانند هلندی سرگردان که محکوم بود در دریا بگردد و بهیج بندری راه نداشت و آواره بود.

آوارگی ۱۸ ماه طول کشید. ده هفته در مراکش - ۱۱ هفته دریاها ماس - ۱۸ هفته در مکزیک - ۱۰ هفته در آمریکا برای معالجه و مداوا و مدت کوتاهی هم در پاناما و سرانجام در مصر. شاه در مصر به سادات گفت (من به خیلی ها کمک کرده ام که حالا هیچ کمکی نمی کنم ولی به شما که محبت نکرده ام تا این اندازه به من کمک می کنید).

مارک مورس که در نوشتن کتاب (پاسخ به تاریخ) شاه را کمک کرده بود تنها کسی بود که غیر از شهبانو مرتب شاه رامی دید. اردشیر زاهدی نیز مرتب شاه را می دید و از ثریا پیامی برای شاه برد.

وقتی شاه فوت کرد اردشیر و اشرف در کنارش بودند. در آخرین روزهای زندگی، شاه فرزندان خود را که به اسکندریه رفته بودند خواست تا بدیدارش بروند. فرحناز خودرا به بستر شاه انداخت و گریه کنان می گفت (بابا - بابا).

Zahedi که تمام شب بالای سرشاه بود او را دلداری می داد و می گفت این شوک است ولی شاه می گفت (شما نمی فهمید من دارم می میرم)

سرانجام ساعت ۱۰ صبح روز ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ شاه دارفانی را وداع گفت.

سیاوش بشیری می نویسد:

садات روس ها را از مصر بیرون کرد و کشورش را اندک
اندک از اردوگاه شرق به خیمه و خرگاه غرب کشاند و سرانجام
شهمتی را که ناصر در رویاروئی با اسرائیل نداشت بارور ساخت و
جنگ اکتبر ۱۹۷۳ به امید پیروزی بر اسرائیل آغاز گردید. پیروزی
برق آسا و افتخار انگیز بود. افسانه شکست ناپذیری برای اسرائیل
رنگ می باخت و مصر بازمانده از تاریخ غرورش را باز می یافت.

سهمی بسیار برجسته از پیروزی از ایران و شاهنشاه آن بود.
این سهم را نه سادات هرگز فراموش کرد و بدینختانه نه اسرائیل.

در تنگ لحظه استراتژیکی سوخت ارتش مصر تمام شد. حماسه
پیروزی برق آسا می رفت که با شکست رویرو شود. قذافی نفتکش
های مصری را تهی از نیمه راه برگرداند. اما با اشاره سادات
شاهنشاه ایران فرمان داد تایک نفتکش ۵۰۰ هزارتنی نفت ایران
از نیمه راه اروپا تغییر مسیر دهد و به سوی مصر بستابد که همین
امر پیروزی مصر را مسلم ساخت.

وقتی مصر پرچم پیروزی را به دست گرفت ایران یک میلیارد
دلار به قاهره وام داد.

садات هیچگاه این محبت شاه را فراموش نکرد و وقتی
در سال ۱۹۷۵ شاهنشاه ایران به مصر رفت سادات که هیچگاه
رهبران سایر کشورها را در سیاحت مصر همراهی نمی کرد لحظه ای
شاه ایران را تنها نگذاشت. کسی چه می دانست. چند سال بعد
شاهنشاه ایران به دوستی نیاز دارد که سادات و جهان سادات و
ملت بزرگ مصر از او استقبال می کنند و به بدرقه کالبد درهم
شکسته اش خواهند رفت.

آخرین مصاحبه های شاه

در اوایل مردادماه ۱۳۵۹ چند روز قبل از درگذشت محمد رضا شاه پهلوی خانم (کاترین گراهام) مدیر روزنامه معروف واشنگتن پست مصاحبه‌ای با شاه ایران بعمل آورد که (جیم هاگلن) خبرنگار واشنگتن پست آن را تنظیم کرد که قسمت هائی از آن چنین است:

شاه ایران در برابر مخالفانش یک سیاست تسلیم پیش گرفت و می گوید متأسف است که اگر مثل امروز فکر می کرد برای به کار بردن نیروی نظامی برای سرکوبی مخالفین خرابکار تردیدی بخود راه نمی داد. شاه می گوید علت شکست و تبعید او علاوه بر اشتباه محاسبه خود او سیاست غلط و تضادهایی است که در سیاست آمریکا و انگلیس وجود داشت که از یک طرف رئیس جمهور آمریکا پشتیبانی خود را از من تأکید می کرد ولی مشاورانش از جمله سفير آمریکا در ایران راه دیگری می رفتند.

شاه در این مصاحبه لباس خوش دوختی بر تن داشت ولی بعلت بیماری چنان لاغر شده بود که لباسش بیقواره بنظر می آمد و عینکش مرتب پائین می افتاد و صورت استخوانی اش خیلی بزرگ و لاغر جلوه می کرد. با وجود این می گفت حالت بهتر شده و

وزنش اضافه شده است.

شاه مدت دو ساعت به سئوالات خانم گراهام با حوصله پاسخ داد و سعی داشت خیلی شمرده و محکم صحبت کند و علاتمی از ضعف از خود نشان ندهد ولی نفس های بلندی که بین هر جمله می کشید نشان می داد که آثار نقاوت پس از دو عمل جراحی هنوز بر طرف نشده و وضع سالمی ندارد. چهره شاه در تمام مدت غمگین و افسرده بود و احساس غربت و ناراحتی خود را پنهان نمی کرد. ضمن برنامه های دور و درازی که برای پیشرفت و ترقی کشورش داشت از وضعی که برای ایران پیش آمده بود اظهار تأسف می کرد ویر اشتباها تش افسوس می خورد.

شاه در این مصاحبه با صراحة بیشتری درباره سیاست آمریکا و انگلیس صحبت می کرد و آمریکائیها و انگلیس‌هارامتهم می ساخت که در روزهای بحرانی او را رها کردند و با مخالفین او کنار آمدند.

شاه با این که قبول داشت شانس بازگشت او به قدرت کم است ولی هرگز امید خود را از دست نداده و فکر استعفا از سلطنت را بکلی رد کرد. شاه گفت حتی استعفای او از سلطنت تصور نمی کند که مشکلات گروگانگیری را برای آمریکا حل کند و گفت تازمانی که غربی ها برای تأمین منافع خود حاضرند با تروبریستها همکاری کنند هیچ مشکلی در دنیا حل نخواهد شد.

شاه در باره خروج ستاپزده خود از پانااما و مراجعت به مصر گفت وقتی از حسن نیت مقامات پانااما مشکوك شد تصمیم گرفت به مصر سفر کند و وقتی آمریکائیها به او پیشنهاد کردند که به آمریکا برود آن را نپذیرفت ولی گفت علت آن را فعلاً نمی توانم بگویم.

شاه با حمله به سیاست آمریکا و انگلستان گفت (شما که دلتان برای حقوق بشر می سوخت. شما که از فقدان آزادی و دموکراسی در ایران بی تاب بودید آیا حالا به آن رسیدید؟ ببینید در ایران چه خبر است؟)

شاه می گفت غریبها برای مبارزه با کمونیزم به تقویت اسلامی ها پرداختند و کار را به اینجا کشاندند.

شاه گفت من بجای این که درباره مسائل ایران خود تصمیم بگیرم اشتباه‌ا به مشورت با آمریکائیها و انگلیسها پرداختم و به توصیه‌های غلط و متضاد آنها گوش دادم. یکی از این توصیه‌ها آزادی ترویستها و خرابکاران از زندان بود که سقوط رژیم را تسريع کرد. من وقتی دولت نظامی را تشکیل دادم باید دست دولت را برای استقرار امنیت باز می گذاشتم ولی توصیه سفیران آمریکا و انگلیس غیر از این بود.

شاه گفت آنچه موجب شک و تردید او بود این که غریبها مرتب با مخالفین او در تماس بودند و سیاست واقعی غیراز آن چیزی بود که در ظاهر به من می گفتند. دو گانگی سیاست آمریکا در آن روزها برای من باور کردند نبود. رئیس ستاد ارتش من به توصیه هایزرا بامهدی بازرگان ملاقات کرد و بجای این که از دولت منصوب من طبق قانون اساسی حمایت کند ارتش را تسلیم بازرگان کرد.

بازرگان یک آدم مسخره آلت دست آمریکا و انگلستان بود.

شاه ضمن تجلیل از سادات گفت در شرایطی که هیچکس احتمال بازگشت او را به قدرت نمی داد سادات مانند رئیس یک کشور از او پذیرائی نمود. سادات مرتب از من دیدن می کند و امور پزشکی را شخصاً مراقبت می نماید.

شاه علت اقامت خود را در مصر و انصراف از سفر آمریکا ناشی از این دانست که نزدیکانش احتمال می دادند که به ایران بازگردد بهمین جهت نمی خواست از ایران دور باشد.

وقتی از شاه سؤال شد چرا آمریکا و انگلیس علیه او توطئه کردند گفت از نقش من در سازمان نفتی اوپک و همچنین از این که ایران در منطقه تبدیل به یک قدرت نظامی و صنعتی شده بود دل خوشی نداشتند.

وقتی به شاه گفتم که علت مخالفت‌های رسانه‌های گروهی

غرب با شما اعمال فشار و اختناق و فساد مالی خانواده سلطنتی و اطرافیان شما بود شاه گفت اینها بهانه است و اتهامات را رد کرد.
شاه در پایان گفتگو هایش گفت (من آدم صوفی مسلکی هستم و هرچیزی را که پیش می آید به خواست خداوند و یا تقدیر و سرنوشت تعبیر می کنم. اما اعتقاد به سرنوشت و پذیرش آن مانع از آن نمی شود که به عواملی که موجب پیدایش این وقایع می گردد نیاندیشم و گاهی در خلوت خود گریه نکنم.)

شاه همچنین گفت من برای کشورم آرزوهای بزرگی داشتم که آن هم رسیدن به تمدن بزرگ بود، شاید اشتباہ می کردم، سرعت پیشرفت ما برای جامعه قابل هضم نبود. شاه گفت افسوس که همه آرزوها بریاد رفت.

انیس منصور سردبیر مجله مصری (اکتبر) که در قصر قبه با شاه مصاحبه ای کرده بود چنین می نویسد:
پادشاهان دویار زندگی می کنند یک بار بر تخت سلطنت و یک بار در رویای بازگشت به آن.

همچنین پادشاهان دویار می میرند یک بار هنگام سقوط از تخت سلطنت و یک بار هنگام به خاک سپرده شدن.
شاه ایران هرچهار مرحله بال阿拉 گذراند. هوای پیمایش بین پایتخت های دنیا به تابوتی بدون مشایعت کننده تبدیل شد و هرچه از فضای سرزمین های اسلامی دورتر می شد پادشاه و یا رؤسای جمهوری آن کشورها نفسی راحت تر می کشیدند و بلا را از خود دور شده می دیدند و خود را از آنچه بر سر شاه آمده بود در امان حس می کردند.

سرگردانی شاه برای رهبران منطقه در حقیقت یک آزمایش قدرت بود. آزمایش شجاعت و آزمایش ایمان و در این میان همه دوستان سابق شاه به استثنای سادات ناموفق بوده اند.

شاه اکنون در دست های خداوند و در قلمهای مورخین قرار

گرفته است و خانواده اش دربرابر تشنگان به اموال و خون آنها.
شاه مهمترین قدرت را از دست داده است. قدرت دفاع از خودرا.
یک ماه قبل از مرگش از وی پرسیدم که آیا قادر است
در محکمه تاریخ از خود دفاع کند؟ و آیا قادر است در دادگاه خود
قاضی و وکیل مدافع باشد و خود را تبرئه نماید؟ پاسخ وی چنین
بود:

من در زمان حیاتم پاسخ‌ها را منتشر کرده‌ام. من آینده را پیش
بینی نکردم و وضعیت را به خوبی نسنجیدم. اعتماد من به آمریکا
اشتباه بزرگی بود. من کور بودم. کور، کور. به جای گام برداشتن با
ملتم سعی کردم آنها را به جلو بدوام. من تاریخ و جغرافیای منطقه
را ندیده گرفتم و سعی کردم از ایران آسیائی مسلمان، کشوری
همانند یک مملکت اروپای غربی بسازم. یکی دیگر از گناهان من هم
که برای آن نمی‌توانم عذری بیاورم این بود که من تاج و تخت را به
ارث بردم و پس از من فرزندم آن را به ارث خواهد برد و چون برای
آینده وی نگران بودم لذا تصمیم گرفتم که راه جدیدی در پیش پایش
بگذارم و در حقیقت غیرممکن را عملی سازم و عوض نشدنی را
دگرگون کنم. می‌خواستم افرادی در اطراف خود گرد آورم که نسبت
به پادشاه وفادار و صادق باشند تابعدها بتوانند ولیعهد را در اداره
امور مملکت یاری دهند و اکنون اعتراف می‌کنم که در این راه
شکست خورده‌ام.

شاه همچنین صحبت‌های بسیاری کرد که من در زمان حیاتش
آن را منتشر نکردم. او گفت که بزرگترین اشتباهش این بود که از
مردم خود فاصله گرفت و آنها را بچه صغیر می‌پندشت.

شاه گفت نمی‌دانستم که آنها هم به همان چشم به من نگاه می‌
کردند و متوجه نبودم که وقتی رهبری چنین فاصله‌ای بین خود و
مردم به وجود می‌آورد به اطرافیان خود چنان غرور و قدرتی می‌
دهد که آنها این فاصله را به آسانی پر می‌کنند. آنها ادای رهبر را
در می‌آورند و ابزار را بکار می‌گیرند و حتی زیانش را به عاریه

می گیرند و اینجاست که بجای یک رهبر، یک پادشاه، دهها رهبر و پادشاه بوجود می آیند.

این اشتباه بزرگی بود که من تنها امروز به آن پی برده ام و با وجود آنکه بارها تاریخ را خوانده ام و با فنون کشور داری آشنا بوده ام و بازی باقدرت و خزیدن بر تخت سلطنت را آموخته ام با وجود این به اشتباهات خود باید اعتراف کنم. من از تاریخ عبرت نگرفتم و این تاریخ است که به ما می آموزد تا ازان چیزی نیاموزیم و بهمین علت است که خطاهای من بازهم تکرار خواهد شد. حتی اگر خود من بار دیگر بر تخت سلطنت تکیه بزنم آن خطاهای را تکرار خواهم کرد. من نماینده یک سلسله منقرضه هستم. سلسله پادشاهان و جانشینان آنان.

شاه طالع بدی را برای خود می دید و سعی می کرد آن را به فراموشی بسپارد. وی پس از آن که در سال ۱۹۵۳ بنا به نصیحت سازمان سیا از ایران خارج شد همیشه منتظر آن بود که آن حادثه تکرار شود. وی گفت که یک افسانه قدیمی پارسی این فکر را در وی بوجود آورده بود. وی همچنان گفت که کف بینی در سوئیس به او گفته بود که یک بار تورا از کشور بیرون می کنند و یک بار خودت کشور را ترک خواهی کرد و با وجود آنکه خروج او از ایران تنها سه روز بطول انحصارید ولی آن فال بد برای همیشه در رویاهاش باقی ماند.

در سال ۱۹۵۵ یک بار در خواب دیده بود که از هواییمانی به بیرون پریده است ولی چتر نجات او باز نمی شود. در همان هنگام در ملاقات با دوست قدیمی خود کرمیت روزولت نماینده سازمان سیا ماجرای خوابی را که دیده بود تعریف کرد. روزولت جواب داد من فکر می کنم اعلیحضرت به آموزش طرز استفاده از چتر نجات نیازمندند.

۲۵ سال پس از آن ماجرا بود که یکی از امراء ارشد ارتش آمریکا یعنی ژنرال هایزر به شاه نصیحت کرد که از کشور خارج

شود. شاه از ایران بیرون رفت و دیگر هرگز بازنگشت.
شاه می دانست که آمریکائیها بودند که او را بر تخت سلطنت
نشاندند و آنها بودند که او را از آن تخت پائین کشیدند.

شاه فراموش نکرده بود که هشت تن از رؤسای جمهور آمریکا
وی را دوست بزرگ خود درخاورمیانه می دانستند و فراموش نکرده
بود که وی سخن آنان را باور کرده بود ولی هرگز متوجه این نکته
نشد که دوستی همانند دشمنی درجات مختلفی دارد و علاوه بر آن
می تواند شخصی و یا مصلحتی باشد.

رهبران آمریکا و کارگردانان سیاست آن عوض شدند. وسائل
و شیوه های بین المللی و فشار بمنطقه خاورمیانه متنوع شد.
در فرهنگ های سیاسی لغات و معانی جابجا شدند. فرهنگهای
سیاسی تصحیح شده ای در واشنگتن، مسکو، لندن و پاریس
منتشر شد که باهم مغایر بودند. ولی شاه بدون توجه به این
دگرگونیهای سیاسی همچنان و بدون تغییر باقی ماند. هم پیمانان
وی به راه افتادند، آمریکائیها به حرکت افتادند ولی او همچنان
ساکن باقی ماند و اکنون اعتراض می کند که اشتباه کرده بود.

گمان می کنم کسینجر اولین کسی بود که پایان دوره شاه
را پیش بینی کرد. وی هنگامی که در ۳۰ مه ۱۹۷۲ به اتفاق
پژی دنی نیکسون از ایران دیدن کرد با استفاده از چشم انداز تیزبینش
توانست آنچه را که دیگران نمی دیدند ببیند و در گوش نیکسون
زمزمه کرد کسی که در مقابل ما ایستاده اسماء امپراطور است و عملأ
یک دیکتاتور است. وی همچنان با شامه عقاب مانندش بوی مرگ
را استشمام کرد و مطمئن بود که شاه ایران جسد شاه سابق است.

پس از انقلاب اسلامی پژی دنی نیکسون و مشاورش کسینجر
مورد ملامت قرار گرفتند. مخالفان آن دو براین عقیده هستند که
نیکسون و کسینجر هردو از فساد و بی بند باری دستگاه حکومت
شاه با خبر بوده اند و برآنان واجب بود که از شر آن خلاص می شدند.
کسینجر در کتاب خود (سال های کاخ سفید) از نیکسون دفاع می

کند و می گوید راهی جز اعتماد به شاه نبود. در آن زمان ۱۵ هزار کارشناس روسی در مصر بودند و سوریه تا خرخره در اسلحه روسی غرق بود. انگلیسی ها شرق سوئز را تخلیه کرده و اعلام داشته بودند که قادر به دفاع از کشورهای خلیج فارس، ترکیه و یونان نخواهند بود و برای آمریکا جز ایران و عربستان سعودی در منطقه باقی نمانده بود.

سیاست آمریکا بر دو بازوی تهران و ریاض تکیه کرد در حالی که روس ها به سوی منطقه می خزیدند. کسینجر اضافه می کند این برای آمریکا افتخار نیست که اکنون به دوست ۳۷ ساله خود حمله کند. کارترا این حقیقت را می دانست که هنگام سفر خود به ایران در آغاز سال نو ۱۹۷۹ لیوان شامپاین خودرا به افتخار شاهنشاه و شهبانوی ایران و بسلامتی جزیره آرام این دریای متلاطم نوشید؟

آیا مناسبت فرخنده سال نو جیمی کارترا را به دروغ گفتن و ادانته بود و یا این حقیقت داشت که رهبران کاخ سفید از انقلاب درونی و در حال تکوین ایران بی اطلاع بودند و درحالی که سازمان های اطلاعاتی و امنیتی آنها از مدت ها قبل برای برانداختن شاه فعالیت می کردند و با مخالفان وی و خمینی در تماس بودند.

در پاسخ به این سؤال روزنامه نگاران فراوانی قلم زده اند ولی شاه با انتشار فصلی از خاطرات خود تحت عنوان پاسخ به تاریخ از همه جلوتر افتاد. وی آمریکارا متهم کرد که به وی نیرنگ زده و او را سرنگون کرده و به خمینی فروخته است ولی در این معامله آمریکا نیز مغبون شده است. شاه ۲۶ میلیارد دلار اسلحه های مدرن برای ارتش ایران از آمریکا خرید اما خمینی حتی یک دلار در این راه خرج نکرد و حتی یک بشکه نفت هم به آمریکا نفروخت. آمریکا در پاریس دری برای مذاکره با همنشینان خمینی باز کرد ولی خمینی در تهران در وینجره هارا در برابر آنها بست و ۵ آمریکائی را از همه مهمتر حیثیت و غرور آمریکارا به گروگان

گرفت.

چهل روز قبل از درگذشت شاه انورسادات دو گزارش مفصل برای من فرستاد که شاه آنها را نوشته بود. اولی درباره اوضاع ایران قبل از خروج شاه و دومی درباره اوضاع ایران پس از خروج شاه و امکان بازگشت او به ایران بود.

گزارشها دربیش از یک صد صفحه تنظیم شده و تماماً بر آمار و ارقام و اطلاعات موثق متکی بود و با اعصابی پولادین نوشته شده بود.

نویسنده قلم را چون کارد جراحی به دست گرفته و مانند جراحی که تصمیم گرفته باشد انسانی زنده را آزمایش کند بدون توجه به فریادهای وی و ضجه اطرافیان این دو موضوع را مو به مو تجزیه و تحلیل کرده است. طبیعی بود که شاه آنچه را که در ایران می گذشت نمی دید ولی به وسیله رادیو و مطبوعات ایرانی و خارجی و تلفن و بالاخره طرفدارانش مرتبأ در جریان اوضاع ایران بوده است.

وی ایمان آورده بود که طرفداران زیادی دارد ولی قادر به رهبری آنان نیست. نخست به سبب دوری و دیگری به سبب بیماری و این درحالی امکان داشت که قدرت در دست او قرار داشت و او تنها مصدر تمام اختیارات بود. امیدی بر انقلاب بدون او هنوز وجود نداشت. شاه برای سادات اعتراف کرد که یکی از دوستان به وی پیشنهاد کرده بود که از نیروی هوائی برای بازگشت به قدرت استفاده کند و این بار بدون کمک آمریکا تاج و تخت خود را بازگیرد. شاه اضافه کرد فکر بسیار خوبی بود ولی دوست من نمی دانست که نیروی هوائی ایران از واشنگتن دستور می گیرد نه ازمن. شاه در دو سه سال آخر سلطنت خود به این نکته پی برد بود. شاه علت این کار را نارضایتی آمریکا از روش مستقل خود می دانست که خارج از اراده کاخ سفید بود.

از لحظه ای که شاه برای اولین بار پا به خاک مصر گذاشت با

او به دوچشم نگاه کردیم نخست وی دوستی بود که در موقع تنگنا به مصر کمک کرده بود و دیگر شخصیتی بود تاریخی و پادشاهی بود مستبد و قدرتمند. مطبوعات مصر هر کدام به سهم خود به نقد از سیاست و فلسفه حکومت و رهبری وی پرداختند و مجله (اکتبر) کلیه مقالات مخالفان را چاپ می کرد.

شah به سادات گفته بود که می خواهد فصل جدیدی به کتاب (پاسخ به تاریخ) اضافه کند. بعد به من قول داد که آن فصل را برای چاپ در اختیار مجله اکتبر بگذارد. حتی درباره میزان حق التحریر با من به چانه زدن پرداخت. گرچه قرار شد حق التأليف به یکی از مؤسسات خیریه پرداخت شود.

آری شاه سازنده بخش عظیمی از تاریخ ایران بود و سقوطش یکی از پیش آمدگاهی مهم خاورمیانه است که با مرگ او به پایان نرسیده است. پادشاهان چون زلزله و آتشفسان پس از خود اثری عمیق بر جای می گذارند. شاه این رامی دانست و آن را طبیعی می پنداشت. وی شخصی معمولی نبود. وی ترجیح می داد که تاریخ وی را هنگامی که زنده است محاکمه کند نه پس از مرگش.

اعلامیه سازمان عفو بین المللی در باره حقوق بشر در ایران، دوران شاه را که طی آن این سازمان اعلام کرده بود در هیچ کشوری مانند ایران حقوق بشر مورد تجاوز قرار نگرفته همه به یاددارند. شاه هزاران نفر از مخالفان خود را به زندان افکند. مخالفان شاه بیشتر کسانی بودند که در سالهای اخیر از روستاها به شهرها مهاجرت کرده اما از هم آهنگ کردن خود با تغییرات اقتصادی و فرهنگی عاجز مانده بودند. اما مخالفان اصلی موثر وی را آخوندها تشکیل می دادند که شاه جلوی منبع درآمد و قدرت مذهبی را از آنان گرفته بود.

ایران روزیروز فرنگی تر می شد. آزادی های سبک غربی توسعه می یافت و ایران کم کم اسلام دور می شد و در این میان آیت الله خمینی از پاریس رسید. آمد تا با حریه دین آنچه را که

سیاست فاسد کرده بود اصلاح کند. آمد تا با رحمت آثار ظلم را از جا برکنند. آمد تا طاغوت کاخ نشین و وحشت آفرین زندانها را براندازد. ولی راه به قدرت رسیدن یکی است و خمینی هم همان راه را برگزید و دیری نپایید که او هم شاه جدیدی شد. ایرانیان به گروه‌ها و احزاب سیاسی و دینی و مذهبی تقسیم شدند. چوبه‌های دار برپا شد و خونها جاری گشت. خیابانها با تظاهرکنندگان پرشد و اداره‌ها و کارخانه‌ها و مؤسسات از کارگر و کارمند خالی گشت. قضاوت ملت ایران درباره شاه سریع‌تر از قضاوت تاریخ بود. ولی قدر مسلم آن است که قضاوت ایران درباره شاه جدید با تاج سیاه و (عمامه) واضح خواهد بود.

خمینی هبیج چیز به ایران نداد ولی از ملت ایران بخارط آن که در زمان شاه در زیر سلطه او قرار داشت انتقام گرفت. ملت در رهائی از رژیم وی در تلاش خواهد بود زیرا خواهان شاه جدیدی نبودند.

گرچه شاه مرد ولی آثار وی در یک سال و بیست سال ازین نخواهد رفت. خمینی زنده نخواهد ماند و در دوران حکومتش چیزی نصیب ملت ایران نخواهد شد. وی نه از سیاست چیزی می‌داند و نه از دین باخبر است. با وجود آن که شاه همیشه با این جمله خود که در خاطراتش در زمان دانشجوئی در سویس نوشته است افتخار می‌کرد ولی آن را با موضوعات دیگر به فراموشی سپرد. وی می‌گوید انضباط بدون دموکراسی به استبداد منتهی می‌شود و دموکراسی بدون انضباط به هرج و مرج خاتمه می‌یابد. البته انضباط در کلیه امور لازم است ولی برداشت شاه از آن کلمه چنان بود که باعث اعتراض سازمان عفویین المللی شد. شاه حتی در مورد خودش نیز این سنگدلی را به کار می‌برد وی به معنی تمام کلمه آدم با انضباطی بود. عادات و ساعات کارش را هرگز عوض نمی‌کرد و قادر بود در داش را پنهان کند. وقتی که درد را حس می‌کرد بدون اظهار شکایت بسوی بیمارستان روانه می‌شد و عقیده

داشت که مرض نقطه ضعف است و نباید آن را بروز داد زیرا باعث خوشحالی دشمنان و عاملی در بهم خوردن گردش دستگاههای خواهد بود که بر قدرتش متکی هستند.

وقتی که دردانشگاه تهران مورد اصابت گلوله قرار گرفت در حالیکه از گونه و لبها یش خون می چکید خود را با اتومبیل به بیمارستان رساند و پس از پانسمان از رادیو با ایرانیان سخن گفت تانپندازند که حادثه کشنده بوده است. زمانی که در یافت به سرطان مبتلا است ترجیح داد کسی از آن باخبر نشود، فرح از جریان با خبر شد ولی هرگز قادر نشد این مسئله را با شاه درمیان بگذارد. در بیمارستان آمریکا و بیمارستان المعادی پزشکان گواه بوده اند که وی حتی یک آه نگفت و یک فریاد نکشید و عجب آن که از پرسش رضا خواست که جریان عمل جراحی ویرداشتن طحال وی را تماماً بر روی فیلم ضبط کند تا وی بتواند بعداً آن را ببیند. فرزندش نیز تمامی جریان را فیلمبرداری کرد و حتی تالاندازه ای هم مزاحم کار جراحان شد و گوئی فراموش کرده بود که پدرس زیر عمل جراحی قرارداد دارد اما دستور دستور پدر بود و باید اجرا می شد. زیرا وی نیز چون پدرس آدم بسیار با انضباطی است. شاه موقعی که متوجه شد پزشکان گیج و مبهوت شدند به آنها گفت: نمی خواهم مانند تیتو زنده بمانم.

در قدرت پزشکان بود که خون وی را عوض کنند و آنگاه با مواد شیمیائی گلبلول های سفید مبتلا به سرطان را ازین بیرون و این روش را برای زنده نگهداشت وی همچنان ادامه دهند. با این طرز معالجه می توانستند شاه را بطور مصنوعی زنده نگاه دارند ولی وی طالب این نوع زندگی نبود. وی خواهان مرگ هم نبود. زیرا در آخرین جمله اش خطاب به پزشکان گفت: لطفاً روی یک روش معالجه سریعتر و کم عذاب ترتوفاً کنید.

مسلمان اگر از شاه می پرسیدند که آیا مایلید مانند تیتو به سالگی و یا مانند برزنف به هشتاد سالگی و یا مثل ریگان به هفتاد

سالگی بر سید ولی با معالجه شیمیائی؟ آیا موافقت می کرد؟ انسان مرگ را انتخاب نمی کند مگر آنکه مأیوس شود و شاه با یأس بیگانه بود. وی مرگ را انتخاب نکرد بلکه از پزشکان خواست که راهی باعذاب کمتر برای عمری طولانی تر بیابند و همانطور که پزشکان برسر مرگ شاه اختلاف دارند مورخین درباره سقوط‌پزشکان می گویند سرطان شاه رانکشت بلکه مواد شیمیائی که برای معالجه سرطان وی بکار می رفت وی را از پا درآورد. شاه مريضی بود که از دارو مرد نه از درد. مورخین نیز عقیده دارند که ایران را فقر ازمیان نبرد بلکه ایران را دگرگونیها و پیشرفتهایی که شاه خواهان آن بود به زانو درآورد. وی اعصاب ملت را داغ کرد و برای تخفیف درد مسکن های فراوانی برای آنان تجویز نمود. شاه طبیبی بود که یک عمل جراحی موفقیت آمیز بر پیکر ایران انجام داد ولی بیمار در پایان عمل درگذشت. لذا می توان گفت مرگ شاه و انقلاب در ایران هردو زائیده راههای معالجه اند تامعلول مرض. و بالاخره همه چیز به پایان رسید و این نظر ملت مصر بود. روزی که شاه شاهان به مصر پناه آورد کره زمین در برابرش هر روز کوچک تر می شد زیرا حتی قادر نبود که جائی را برای درد کشیدن و به خاک سپرده شدن بیابد. پادشاهی بدون تاج و تخت و بدون قدرت و حرکت و بدون آن که سودی برای مصریان داشته باشد بر آنها وارد شد ولی ما از او سپاسگزاریوده ایم و می خواستیم به او نشان دهیم که تاچه اندازه درباره او فکر می کنیم و احساسات ما درباره اش چگونه است. می خواستیم حقیقت آنچه را که می گفتیم و ایمانمان را به خداوند و قضاو قدر نشان دهیم و در این میان ماهیت دوستان بسیاری برما روشن گشت. پادشاهان و شاهزادگان و رؤسائی که ادعای مسلمانی می کنند و آنها که بظاهر بخشش را راهی برای زندگی می دانند و پذیرائی را در سخاوتمندی می پندازند همه چیز تمام شد. من قبلًا شاه را ۱۹۷۱ در جشن های ۲۵ ساله شاهنشاهی ایران دیده بودم، مراسمی که ۵۰۰ میلیون

دلار خرج برداشت.

من شاه را در اسوان پس از خروج از ایران دیدم و این بار آغازی بود برای یک پایان و بالاخره در مسجد الرفاعی بر جنازه اش نماز گزاردم و این پایان پایان بود.

هنگام نماز در گوشه‌ایم این حدیث الهی طنین انداز بود که خداوند در روز رستاخیز از ما خواهد پرسید: چه کسی پادشاه امروز است؟ و خداوند خود پاسخ خواهد داد: خدای یکتای قادر متعال.

محمد رضا شاه پهلوی در قاهره به یک خبرنگار مصری چنین گفت: سه بار برای ویرانی ایران اقدام شد. بار اول در سال ۱۹۰۷ بود که انگلیس‌ها و روسها ایران را بین خود تقسیم کردند. بار دوم در سال ۱۹۴۱ بود که انگلستان و شوروی با اشغال ایران برنامه قطعه قطعه کردن آن را طرح کردند. اکنون برای بار سوم است ولی این بار در لباس مذهب برای تجهیز و نابودی ایران تلاش می‌شود. این بار می‌خواهند نوع تازه‌ای از استعمار را به نفع کشورهای سرمایه داری به ایران تحمیل کنند.

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ می‌نویسد:

شاید اکنون همه بتوانند دریابند که چرا انقلاب سال ۵۷ به وقوع پیوست تا همه چیز را متوقف کند. اگر برای من این امکان باقی بود که در دوران کوتاهی از زندگی که در پیش داشتم برنامه‌های وسیعی را که در دست اقدام بود به سامان برسانم مسلماً ملت ایران از قدرت و رفاه بی مانندی برخوردار می‌شد. درست این همان کاری بود که نباید بشود.

من اگر حیات داشته باشم فقط تا ده سال دیگر بعنوان پادشاه انجام وظیفه خواهم کرد یعنی تا پایان اجرای برنامه‌های عمرانی بنیادی، آن هم برای این که بتوانم بر حسن اجرای این برنامه نظارت کنم. از آن پس باز هم در صورتی که زنده باشم زمام امور را به دست

جانشینم خواهم سپرد و خود از کارکناره گیری می کنم.

شاه در مصاحبه ای در سال ۱۹۸۰ در قاهره چنین گفت:

من می کوشیدم تا به مردم ایران بگویم شما می توانید به کمک شخصیت خود و قدرت منابع خویش یک ملت مقام اول در جهان باشید در حالی که اکنون به این مردم تلقین می شود که شما ملتی فقیر و مستضعف هستید که حق این بلند پروازها را ندارید و برای تحقق آن سازمان نیروهای اتمی را بستند و کارخانه ها را از کار انداختند و برنامه های عمرانی را متوقف ساختند. زیرا اینها می خواهند ایران کشور فقیری باشد تا آسانتر برآن بتوان حکومت کرد. در منطق اینها باید مردم ایران در سرزمینی از گرسنگی بمیرند. امیدهای این ملت تاکنون در ظلمت قرون وسطائی فرو رفته است. بارها می پرسم که سرنوشت آن همه طرح های عمرانی که با خون جگر به وجود آمده چه خواهد شد؟

شاه همچنین گفت: در ایران امروز نه حکومتی به مفهوم واقعی وجود دارد و نه دولتی. آنچه امروز در ایران می گذرد یک جریان ضد انقلابی است به منظور نابودی همه دستاوردهای ملی. بجای آن (تمدن بزرگ) که من برای مملکتم خواسته بودم امروز ایران بجانب (وحشت بزرگ) می رود و آنچه در پایان این راه می بینم متأسفانه واقعیتی باز هم وحشت انگیز تر است. یعنی تبدیل ایران به (ایرانستان).

باریارا والترز خبرنگار معروف آمریکائی که چندین بار با شاه و فرح مصاحبه کرده چنین می نویسد:

در طول فعالیت روزنامه نگاری ام بازنان بسیاری آشنا شدم. در این میان تنها دو زن توانستند در من اثر زیاد بگذارند. فرح پهلوی همسر شاه ایران و جهان سادات همسر انور سادات.

فرح پهلوی هنگامی که دانشجوی معماری پاریس بود به شاه معرفی شد و داستان زندگی او شبیه افسانه می ماند. او با هوش و

فراست و با شخصیت و حساس می باشد. وقتی برای اولین بار اورا دیدم احساس کردم که یک زن معنوی و والاست که نسبت به شاه درک بهتری از مردم دارد. در مصاحبه ای که با شاه داشتم فرح در کنارش نشسته بود. از شاه پرسیدم که آیا می خواهد فرح جانشین او باشد تا ولیعهد به سن قانونی برسد. شاه گفت نه فکر نمی کنم برای زن ها چنین مسئولیتی خیلی زود است. فرح که ساکت نشسته بود از او پرسیدم چه احساسی در مقابل این مطلب دارد؟ با متانت گفت برخی مسائل را مردان نمی توانند درک کنند. شاه بسیار صریح و رک گو بود اما فرح بسیار محتاط و سنجیده سخن می گفت و در واقع فرح از نظر رعایت مسائل روابط عمومی بسیار قوی تر از شاه بود. فرح را در ماساچوست درحال تبعید دیدم. می گفت کلید خانه اش را در کیف دارد. در خیابان قدم می زند و در ترافیک گیر می کند. می گفت برای آزمایش پزشکی رفته بودم ضمن پاسخ ها گفت (اسم فرح پهلوی است شوهرم فوت کرده و ورقه بیمه ندارم و شغلی هم ندارم و بیکارم)

دریاره آخرین روزهای شاه گفت: من بیش از همیشه به او نزدیک بودم و بیش از هر زمان همسر مهریانی برایش به شمار می رفتم. خاطرات همسرم همیشه برای من عزیز و زنده است. پرسیدم می خواهی ازدواج کنی؟ گفت هرگز.

مجله آلمانی (یونته) از آخرین روزهای شاه مصاحبه ای با شهبانو فرح بعمل آورده که قسمتی از آن چنین است:

خدای من این زن چقدر تغییر کرده است. مدت زیادی بود اورا ندیده بودم. ازدوازده سال قبل در تخت جمشید هنگامی که او یک ملکه زیبا و با ابهت و در حقیقت ملکه رویائی یک سرزمین افسانه ای بود و حالا زنی دریاغ قصر قبیه در قاهره قدم می زند که بکلی تغییر یافته است. لرز لب پائین همراه با لرزش پلک چشم چپ و حالت قدم زدنش خستگی مفرط درونی اورا نشان می دهد. فرح

پهلوی می گوید: مرا ببخشد نگرانی من در مورد شوهرم بهیچوجه
مرا راحت نمی گذارد و هر لحظه در شبانه روز باید در انتظار واقعه
ای باشم.

به دقت به او نگاه می کنم. درست ۴۲ سال دارد. این برای
یک زن زیبا سن زیادی نیست به ویژه آن که ضمن زیبائی ثروتمند نیز
باشد، اما در چهره او بی خوابی های شبانه ناشی از افسردگی
وحشت و نا آرامی بخوبی نمایان است. از او می پرسم آیا زندگی
شاه در خطر است؟ جواب می دهد همیشه در خطر بوده است و در
حالی که شانه های خود را قدری به طرف جلو خم می کند مشغول
قدم زدن می شویم. فرح دوباره تکرار می کند بله زندگی او همیشه
در خطر بوده است اما این بار دشمنی دارد (سرطان) که به سختی
می توان برآن غلبه کرد ولی دارد می جنگد.

قصر قبه محل اقامت تابستانی ملک فاروق شاه مخلوع مصر
بوده است. سادات این قصر را برای اقامت شاه و خانواده اش
اختصاص داده است. قصر قبه بسیار بزرگ و مجلل است اما بیشتر
به یک زندان مجلل شباهت دارد.

فرح پهلوی یک سیگار مصری روشن می کند و می گوید:
گاهی احساس می کنم که مرده ام و روح زندگی ام را زیر نظر
دارد درست مثل این که نقشی در یک تراژدی که پایان آن را نمی دانم
به من محول شده باشد. این یک احساس غیرقابل تصور است که
انسان در یک نمایشنامه ای شرکت داشته باشد که داستانش برایش
قابل درک نیست. در دنک اینجاست که افرادی نظریم و در موقعیت
فعلی ما مجبورند که خود را مقصراً بدانند و این سؤال پیش می آید
که چه باید انجام می دادیم که چنین نمی شد. گاهی انسان خود را
مسئول همه کس و همه چیز می داند حتی اتفاقاتی که امروز در
ایران روی می دهد. امروز ما مطمئن هستیم که آلتی بوده ایم در
دست کسانی که از ما سوء استفاده کردند و یک استراتژی بخصوص
را دنبال می نمودند. این موضوع به سختی قابل قبول است که ایران

کشوری که در رژیم شوهرم یک میلیون کارگر خارجی را به کار گرفته بود امروز چهار میلیون بیکاردارد. آیا نباید در چنین شرایطی سئوال کرد که چه کسانی از این انهدام استفاده می کنند؟ برای ملاها رفته رفته این مسأله دارد روشن می شود که کمونیستها آنها را در دست هایشان چرخانده اند.

در مورد نقش ساواک سئوال می کنم و می پرسم که برنامه ریزی این سازمان چگونه بود؟ فرح می ایستد در حالی که شانه های خود را بالا می اندازد می گوید:

ساواک؟ آیا می دانید که در تلویزیون ایران گروهی از کمونیست ها رخنه کرده بودند و با آزادی کاملتظاهرات علیه شاه را نشان می دادند و رادیو خبرهای آنان را تشریح می کرد؟ مطبوعات ایران به شدت به شوهرم حمله می کردند بدون آنکه نتیجه ای برای آنان داشته باشد. بعضی وقتها از خود سئوال می کنم که ساواک در سال های اخیر برای که خدمت می کرد؟ مسلماً خدمت آنان برای شاه نبود، بسیاری از کسانی که ساواک را اداره می کردند اکنون کماندوهای خمینی هستند.

اینها خاطرات ناخوشایندی هستند اما صحبت درباره آنها لازم است. همه چیز باید گفته شود و گرنه ... «قبل از این حرف به وضوح می لرزد» و گرنه دیوانه می شوم. با سکوت کامل به قصر باز می گردیم. فرح روی پله های بزرگ مرمرین قدم می گذارد و ادامه می دهد: یک قدم اشتباه برای مرگ ما کافی است.

شاه نمی توانست از من پذیرائی کند. فرح گفت که او بیمار تر از آن است که بتواند از این بابت معذرت بخواهد.

رضا پهلوی در مصاحبه ای درباره آخرین روزهای پدرش چنین می گوید:

س - آیا در ایام تبعید و زمانی که بیمار بود و در کنارش

بودید پدرتان شما را برای امروز و مقامی که می خواهید بدان
برسید آماده ساخت؟ آیا به شما هشدارهایی داد یانصایحی کرد؟
ج - نه بیش از زاینها بیمار بود و روحیه اش نیز مانند
جسمش لطمه شدید دیده بود. جای آن نبود که ما اورا بیش از آنچه
بود تحریک و ناراحت کنیم. بیش از هر چیز برای ما معالجه و بهبودی
او اهمیت داشت.

س - آیا از عمق نا رضائی ملت و شعله ورشدن احساسات
مردم به سود خمینی شگفت زده نشده بود؟ آیا تعجب نکرده بود که
ارتش که گفته می شد یکی از بزرگترین ارتش های دنیاست پیش
چشمش از هم بپاشد؟

ج - بهتر است بگوئیم از به وجود آمدن ناگهانی گونه ای
(فناتیسم) و تعصب گرانی دربرابر وعده های پیرمردی که به شکل
بابانوئل است و مردم از این که همچون گوسفند به دنبالش راه
افتادند و در نتیجه بروز این احساسات ملتی به آنجا می رسد که
امروزما رسیده ایم. پدرم کوشید به مردم اخطار کند که چه حوادثی
ممکن است پیش آید ولی شاید دیگر دیر شده بود. تصور می کنم
پدرم منظوری داشت و دست به اقدامی زد که تاکنون هرگز از آن
سخن به میان نیامده و اکنون می خواهم به آن اشاره کنم. پدرم
از سال ۱۹۷۴ بیمار بود و می دانست که دچار سرطانی کشنده است
و ظرف ۶ تا ۷ سال از دنیا خواهد رفت. او می خواست به آهنگ
سازندگی مملکت شتاب بخشد تاروزی که من جایش را گرفتم وارد
کشوری شوم که همه پایه ها و زیرینا ها را داشته باشد. به این دلیل
نوعی نیاز به شتاب داشت. من به راستی اورا سرزنش می کنم که
حقیقت را به ایرانیان نگفت. اگر به آنان گفته بود که بیمار و
درآستانه مرگ است و توضیح داده بود که چرا آنقدر به کارها
سرعت بخشیده همه چیز فرق می کرد.

س - آیا شما در کانون خانواده از سال ۱۹۷۴ می دانستید که
شاه با مرگ دست و پنجه نرم می کند؟

ج - نه هیچکس جز مادرم و پزشکان معالجش موضوع را نمی دانستند. تنها ۵ یا ۶ نفر بیشتر نمی دانستند. من در سال ۱۹۷۹ در نیورک به این راز پی بردم.

س - رفتار انورسادات چگونه بود؟

ج - رفتار و واکنش پر زیدن سادات به نظر من رفتاری حاکی از شهامت فوق العاده بود. استقبالی که او از خانواده ما بعمل آورد گذشته از آن که نشان داد دوستی واقعی است مرا بیش از هر چیز تحت تأثیر قرار داد. تا ابد از او خاطره بسیار خوبی خواهم داشت. در جهان نیز همه شهامت و مردانگی او را تحسین کردند با آن که در سیاست دنیای امروز دوستی ارزشی ندارد. حرکت او که همچون برادری حقیقی، روزی که پدرم در گذشت به راستی مارا دلداری داد و به پشتیبانی اش ازما تأکید نمود برای من تکان دهنده بود. یادم هست پر زیدن سادات چند لحظه پس از درگذشت پدرم به دیدار ما آمد و پس از آنکه دلداریمان داد پیامی به ملت مصر فرستاد و رحلت پدرم را اعلام کرد و به راستی محیطی انسانی آفرید. این رفتار او واقعاً مرا تکان داد.

س - در این دوره نخستین بار بود که پدرتان را بدون لباس نظامی می دیدید؟

ج - درست تر بگویم نخستین بار بود که پدرم را در قالب انسانی دیدم که مایل بود باشد. طرز واکنش نشان دادن او، اظهار نظرهای او و همه چیزهایی که می شنید دلش را می شکست، آنچه در کشورش می گذشت به ویژه خبر اعدام بسیاری...

س - آیا خود را مقصراً می دانست؟ آیا مثلاً می گفت کاش این یا آن دیگر کار را نکرده بودم یا فلان کار دیگر را انجام داده بودم؟ می دانید که چه انتقاداتی از رژیم پدرتان می شد؟ از جمله عدم رعایت حقوق بشر و دستگیری ها و بازداشت های بی دلیل، روش های پلیسی، شکنجه، ساواک و همه چیزهای دیگری که اینقدر در غرب صحبت شد. آیا او خود را مقصراً می دانست؟

ج - می دانید هنگامی که انسان مسئول کاری است باید این قدرت را داشته باشد که فوراً تصمیم بگیرد، همه گونه فشار وجود دارد و انسان ممکن است در مواردی دچار اشتباه هم بشود. طبیعی است هنگامی که انسان به گذشته می نگرد بسیاری چیزها را با تأسف و ندامت می بیند اگر امروز زنده بود تردید ندارم که می توانست به بسیاری از پرسشها پاسخ دهد و تصمیمانه به شما بگوید که به نظر خودش چه اشتباهاتی کرده و چه اقداماتی را بایست انجام می داده ولی گذشته از همه اینها پدرم بیش از هرچیز عاشق ایران بود و کوشید به بهترین نحو بدان خدمت کند. ایران تنها مشغله فکری او بود بهمین دلیل تصور می کنم پس از آنکه تاریخ درباره او قضاوat کرد، همگان بتوانند حقایق را درباره او دریابند.

س - والری ژیسکار دستان اخیراً در تلویزیون فرانسه گفت که تصمیم داشته خمینی را از فرانسه اخراج کند ولی پدر شما با این کار موافقت نکرد آیا این ادعا صحت دارد؟

ج - بله درست است. موضوع برس مخالفت یا موافقت با این پیشنهاد نبود مسئله در آن زمان بر سر اصول بود. در تمام این مدت فکر می کنم تمام تصمیماتی که پدرم گرفت تنها بر اساس اصول بود و نه دیگر مسائل.

رضا پهلوی طی مصاحبه دیگری چنین گفت: زمانی که پدرم آخرین لحظات عمر خودرا می گذرانید به ژنرال احمد اویسی گفت (پسرم را تنها نگذار) لذا وی بطور دائم نزد من است. وقتی من برای دیدار خانواده ام به آمریکا می روم او هم به آمریکا می آید و خانواده اش مرا ملاقات می کند. او مرد فداکاری است.

پس از خروج پدرم از ایران شروع به شناختن ایشان مثل یک پدر نمودم. زیرا دیگر یک رهبر نبودند اما در مورد مادرم حرف مشابهی نمی توانم بزنم زیرا قبل از هرچیزی ایشان را همیشه بعنوان یک مادر می دیدم. در ماه های جولای و آگوست سال ۱۹۷۹ زمانی

که در یک محل در مکزیک دورهم بودیم برای اولین بار توانستم پدرم را بعنوان این که یک پدر بود ببینم. در آن تاریخ پدرم در میان تلخی های بزرگی قرار داشت و این تلخی ها همانقدر که جسمی بودند روحی هم بودند. پدرم در سال ۱۹۷۴ متوجه شده بود که گرفتار سرطان شده است و مرگ خودش را می دانست و پذیرفته بود. منتهی به استثنای مادرم برای هیچکدام ما این موضوع را علنی نساخته بود.

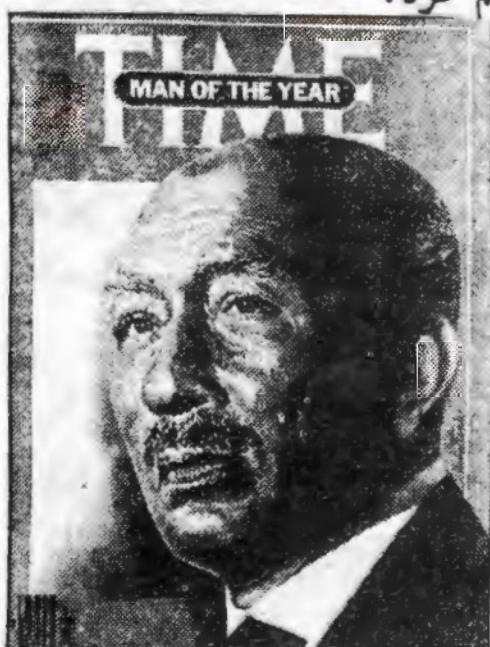
س - آن زمان ایشان را بعنوان یک پدر توانستید دوست بدارید؟

ج - در طول آن یک ماهی که در مکزیک باهم گذراندیم برای اولین بار در زندگی حس کردم که پدری دارم. خیلی عوض شده بود و فرق زیادی بین زمانی که یک رهبر بود و زمانی که او را به صورت یک پدر دیدم وجود داشت. پدرم در زمانی که رهبر بود خیلی متفاوت بود. نمی خواهم بگویم اما بهر حال زمانی که افکار و نظرات دیگران درباره شما مهم باشند و مجبور باشید به استناد بعضی شرایط معین زندگی بکنید قاعدهاً رفتار هم متفاوت می شود. اگر هم مجبور به کنترل بشوید خواهی نخواهی شیوه نزدیک به انسان ها متفاوت می شود . بنا براین اگر چنان شرایطی نباشد و حس نکنید تابع رسوم و شرایطی هستید لاجرم شخصیت اصلی هم آشکار می شود. برای نمونه بین ریگانی که در مزرعه هیزم می شکند و آن ریگان که در کاخ سفید هست فرق زیادی وجود دارد، اما هر دوی آنها یک انسان هستند در دو موقعیت متفاوت، این توصیف در مورد پدرم هم چنین است. در طول آن یک ماه که در مکزیک بودیم من شخصیت اصلی پدرم را دیدم و شناختم و این یک خاطره گرم و پراز احترام برایم شده بود و برای اولین بار در آن زمان متوجه شدم که پدرم دارای شخصیتی خیلی مهربان و در فکر انسانها بوده و احساساتی پراز دوستی و محبت دارد.

س - بعنوان یک پدر در آن روزها چه حرفهایی به شما گفت؟

ج - چیزهای مهمی نگفت. من هم تلاش می کردم باعث ناراحتی ایشان نشوم و به عنوان یک خانواده در اطراف او بودیم و تنها هدفمان حمایت معنوی ایشان بود. اگر خیلی بیمار بود و مورد طرد تمام دنیا قرار گرفتن کسی را که خیلی دوستش می دارد ببینید، چیز زیادی نمی توانید بگوئید. ما هم در چنان شرایطی بودیم.

سرهنگ عیسی پژمان می نویسد: هنگامی که پادشاه در پسته مرگ در قاهره بود ارتшибید آریانا از پاریس بدون ویزا وارد مصر می شود. پس از سه ساعت انتظار در فرودگاه قاهره بالاخره اجازه ورود گرفته موفق به دیدار پادشاه می شود. چهار یا پنج روز قبل از فوت پادشاه بود. شاه اورا می شناسد و بطرف او دست دراز کرده با ابراز تأسف از وضعی که برای کشور و ملت ایران پیش آمده کرده چنین می گوید: (آریانا وضع ایران در موقعیت حساس و خطرناکی است خود و همکارانت با تمام تلاش سعی کنید ایران را نجات دهید و با تمام قدرت از ایران نگاهداری کنید.) آریانا دست شاه را می بوسد و قول می دهد تا آنجا که امکان دارد در اجرای فرمان شاه و برای خدمت به کشورش تا سرحد بجانبازی اقدام کند. در مراجعت از قاهره بود که به تشکیل ارتش آزادی بخش ایران اقدام کرد و همیشه می گفت آخرین سخنان پادشاه برای من صورت وصیت و فرمان داشته و به آن عمل خواهم کرد.



محمد انور سادات

رئيس جمهوریا شهامت مصر که جوانمردی اومورد تایید جهانیان قرار گرفت. او مرد سال و برنده جائزه صلح نوبل گردید. از سیاستمداران برجسته عصر حاضر بود.

درگذشت محمد رضا شاه پهلوی در قاهره

چهارصد و چهل و هشتمین پادشاه ایران

جهاناً چه بی مهر و بدخو جهانی که باکس نسازی و باکس نپائی

سرانجام محمد رضا شاه پهلوی پس از ۳۷ سال سلطنت و ۶۱ سال عمر در روز پنجم مرداد ۱۳۵۹ در قاهره چشم از جهان فرویست. آنها که طرفدار ادامه سلطنت او و خاندان پهلوی بودند و از دوران حاکمیتش خاطرات خوبی داشتند بسیار متأسف شده و اشگهایشان سرازیر گردید. آنها که عمری با او دشمنی می‌ورزیدند و خاطرات تلخی را از ایام سلطنت و حاکمیتش داشتند ابراز شادمانی نمودند در حالی که درگذشت هیچ انسانی آنهم مردی که در تاریخ ایران نقش مهمی داشته است نباید موجب خوشحالی باشد. بیماری سرطان شاه و درهم ریختن وضع کشور که سالها بر آن سلطنت داشت و اعدام دوستان و نزدیکانش اورا چنان ضعیف و ناتوان کرده بود که خیلی‌ها می‌گویند دیدار شاه در آخرین روزهای عمر خیلی غم انگیز بود.

سعدی درباره بیماری پادشاهان چنین گوید:

یکی را حکایت کنند از ملوک که بیماری رشته کردش چو دوک
چنانش درانداخت ضعف جسد که می‌برد بر زیر دستان حسد
که شاه از چه بر عرصه نام آوراست چو ضعف آمد از بیدقی کمتر است

ژیسکار دستن می نویسد: هنگامی که در سال ۱۹۸۰ با تأسیفی در دنیاک از فوت شاه ایران در قاهره مطلع شدم به فکر شرکت در تشییع جنازه او افتادم. او دوست کشور ما بود و روابطی خوب و منطقی با ما داشت. هرگاه لازم می شد منافع فرانسه را در نظر می گرفت. با وزیر خارجه مشورت کردم مردم را از شرکت در تشییع جنازه برحذر داشت و گفت شاه به نگام مرگ رئیس دولت نبوده است و هیچ رئیس دولتی هم در تشییع جنازه اش شرکت نمی کند. عقیده نخست وزیر ما هم همین بود. فکر کردم همسرم را بفرستم به دلیل علاقه فراوانی که به شهبانو داشت. اما بعد به این نتیجه رسیدم که این نوعی تقلب است. یا باید خودم شرکت کنم یا هر راه دیگری بی معناست. بالاخره تصمیم گرفتیم سفیر ما در قاهره در مراسم شرکت کند و وسیله او پیامی برای شهبانو فرستادم. گرچه این تصمیم درست بود ولی در درون خودم در همانجایی که ارزش انسان برایش شکل می گیرد و از میان می رود هنوز خود را در مورد عدم حضور در مراسم خاک سپاری شاه ایران نبخشیدم. در حالیکه دیدم انور سادات با آن چهره روستائی اش در حال رهبری مشایعت کنندگان به چشم می خورد.

به رحال آنچه بر سر ایشان آمد یک فاجعه است. یک مصیبت خونبار، زیر و رو شدن بسیار غم انگیز برای یک ملت شوریخت است. برای شاه ایران مصالح ایران واقعاً از مصالح شخصی اش مهمتر بود. در سال ۱۹۷۸ در زمان اغتشاش من (میشل پونیاتوفسکی) را با پیام ویژه ای نزد شاه به تهران فرستادم. شاه آگاه بود که اگر برای سرکوب اغتشاشات از نیروی نظامی استفاده کند می تواند قدرت را حفظ نماید، ارتش کاملاً وفادار مانده بود و کافی بود که شاه دستور می داد تیراندازی کنند اما شاه گفت نه من این همه در این مملکت زحمت کشیده ام نباید دست به اقدامی بزنم که باعث کشتار هزاران تن از هموطنانم بشوم، هرگز چنین کاری را

نمی کنم. آرزو دارم که وجود آگاهی که او در حفظ منافع ملت
بزرگ ایران نشان داد همچنین وجود داشته باشد.

رضا پهلوی در برنامه تلویزیونی با ژیسکار دستان چنین گفت:
من بسیار تحت تأثیر شهامتی که در گفتن بسیاری از مسائل
به خرج داده اید قرار گرفته ام. مسائلی که هنوز بسیاری اشخاص
جرأت گفتن آن را ندارند. فاجعه اصلی مسئله تشییع جنازه پدرم
نیست بلکه وضعیتی است که امروز در کشور ما به وجود آمده
است. اگر وضعی در ایران به وجود آمده بود که به سود هموطنان
من بود چگونه می توانستم به خود اجازه بدهم از آنچه اتفاق افتاده
ابراز تأسف کنم. اما متاسفانه اینطور نیست. امروز هموطنان من
خود را گروگان یک رژیم تروریستی می دانند و من به سهم خود آنچه
در قدرت دارم انجام می دهم تا کشیورم را هرچه زودتر نجات دهم.

مجله پاری مارچ از قول اشرف پهلوی چنین نوشت: به دستگاه
نوار قلب برادرم چنانکه گوئی زندگی خودم به آن وابسته است نگاه
می کردم. بادنیال کردن حرکت سوزن احساس می کردم که قلب
خودم می تپد، نبض خودم می زند. روح مشوش بود اما یک فکر
برسایر افکارم تسلط داشت. من هم باید با او دنیارا ترک کنم و پس
از او نباید زنده بمانم. با خود گفتم اگر می خواهم همزمان با او بمیرم
هم اکنون چیزی بخورم. می خواستم همانطوری که زندگی را باهم
شروع کردیم باهم تمام کنیم. مثل آدم کوکی به اتاقم رفتم. مشتی از
قرص های خواب آور والیوم را بلعیدم و منتظر خواب شدم. با خود
می گفتم این چه عدالتی است که برادرم را وادار کرده تا آخرین
ساعت عمرش را در تبعید در یک اتاق کوچک بیمارستان دور از
هر چیزی که دوست دارد سپری کند. پاسخی نیافتم.

ساعت ۵ صبح هنوز شاه زنده بود. به دستگاه نوار قلب و
سپس بخودش نگریستم که ناگهان متوقف شد. دست برادرم را
در دست گرفتم، فهمیدم تمام کرده است. اورا در آغوش گرفتم و

کاری را که هرگز در زمان حیات نکرده بودم کردم. تا جائی که دلم می خواست اورا بوسیدم. دستهایش، پاهایش، دلم نمی خواست او را ترک گویم. مانند تا حس کردم دستهایش بی حس شده است، آن وقت از هوش رفتم. مرا به کاخ بردنده ۱۰ قرص دیگر بلعیدم و گفتم این بار مؤثر خواهد افتاد، اما هیچ اتفاقی نیفتاد و سرانجام ناچار شدم بپذیرم که وقتی خدا کسی را نمی خواهد او را نزد خود نمی طلبد.

ساعت ۱۰ صبح ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ شاه ایران جان سپرد. وقتی در گذشت اردشیرزاده و مارک مرس آمریکائی از فرستادگان راکفلر کنار تخت او ایستاده بودند. امیر پور شجاع سرش را به دیوار تکیه داد و چنان شیون کرد که برایش نگران شدند. پزشکان لوله هارا از بدن شاه جدا کردند. فرح از دکتر لوسا پیرنیا خواهش کرد حلقه ازدواج شاه را از دستش در آورد و به او بدهد. او یک جلد قرآن کوچک را از زیر بالش شاه درآورد. یک پرستار مصری چشم انداشت. فرح و رضا گونه هایش را بوسیدند. یک نفر مخفیانه عکسی از جنازه گرفت و به پاری مارچ فروخت.
کسینجر گفت: (شاه در حالی مرد که همه دوستانش غیر از سادات اورا ترک نموده بودند.)

نیکسون گفت: (کاری که دستگاه دولتی ما کرد یکی از صفحات سیاه تاریخ آمریکا تلقی خواهد شد.)
راکفلر گفت: (تاریخ شاه را به عنوان یک رهبر مترقی که طی چند دهه در راه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشورش تلاش کرد یاد خواهد کرد.)

رادیو تهران گفت: (محمد رضا پهلوی، شاه شاهان و فرعون دوران مرد. در جوار قبر فرعون و در پناه سادات در بدبختی و آوارگی مرد. در همان حال ناامیدی خوابید که فرعون و قشونش در دریا غرق شدند.)

سادات گفت: (شاه چندبار از تشییع جنازه ساده گفتگو کرد

ولی به تلافی آنچه برای ما کرد تصمیم گرفتم با همان احترامی از او بدرقه کنیم که در زمان حیاتش از اودرکشورمان استقبال کردیم.) قبر شاه در مسجد الرفاعی آماده شد. همانجا که جنازه پدرش امانت بود و بعدها به ایران برده شد.

روز بعد فرح اعلام کرد که شاه قبل از مرگش وصیت کرده که جنازه اش را در میان امرای مقتول ارتش به خاک بسپارند. ***

شرف پهلوی درباره تبعید پدر و برادرش چنین می نویسد:



پدرم که بنیان گذار ایران نوین بود در شهریور ماه ۲۰ توسط قوا اشغالگر انگلیس از ایران تبعید شد و در آفریقای جنوبی درگذشت.

برادرم که برای آبادانی و پیشرفتهای ایران گامهای بلندی برداشته بود با اشاره قدرتهای بزرگ و بدست گروههای چپ و عناصر افراطی مذهبی و برخی از عوامل به اصطلاح ملی گرفتار سرنوشت پدرم شد و در تبعید اجباری چشم از جهان فرو بست. آنها چون به ایران فکر می کردند و به ترقی و آبادانی ایران می اندیشیدند و ایران ویران دوران قاجار را به ایران پیشرفته سال ۵۷ رسانده بودند به فرمان بیگانه نابود شدند. تجربه نشان داد که وقتی منافع بیگانگان به خطر می افتند با قدرت شیطانی خود رجال سیاسی و کشوری هر اجتماعی را بدنام می کنند تا به دست مزدوران و فریب خوردگان نابود شوند.

سرانجام برادرم شاه ایران در ۵ مرداد ۱۳۵۹ دور از ایران و در حالی که با تأثر و نگرانی بسیار شاهد ویرانی ایران به دست ملایان بود در بیمارستان قاهره درگذشت. در حالیکه در صورت آرام و غمناکش شصت سال زندگی پر از پیروزی و شکست و نشیب و فراز فراوان بخاطر وطنش نمایان بود. بخاطر او دعا می کنم که این آخرین فصل داستانی نباشد که ۶۰ سال پیش درخانه کوچک سریازی در تهران آغاز شد. بخاطر او بخاطر ایران آرزو می کنم که این داستان به گونه ای دیگر تمام شود.

روزنامه فرانسوی فیگارو نوشت (محمد رضا شاه بدون شک از غم مرد تا بیماری. غم این که به چشم خود می دید که کشورش در تاریکی و جهل و جنگ خانگی و دریای شوریختی و جنون و تعصب دست و پا می زند.).

مجله (روزالیوسو) درباره درگذشت شاه چنین نوشت:
شایعات فراوان وجود دارد که شاه ایران در اثر مرگ طبیعی

در نگذشته است بلکه برای حل مشکل گروگانها توسط عوامل
آمریکائی موجبات مرگ او فراهم شده است.

بر اساس این شایعات پزشکان مصری معالج شاه داروهای سرطانی را به مقدار دویابر بیش از حد معمول برای وی تجویز کرده اند اما پزشکان مصری بلافضله در مورد این شایعه عکس العمل نشان داده و متذکر شده اند که مرگ شاه براثر نتایج عمل جراحی برداشت طحال اتفاق افتاده است و این عمل را پزشکان آمریکائی در قاهره النجام داده اند.

دکتر احمد شفیق یکی از جراحان معروف مصری در این مورد اظهار نظر کرده است که نمی توان عمل جراحی شاه را که باعث مرگ وی شد یک اقدام عمدی تلقی کرد زیرا طب آمریکائی قبل از شاه نیز قربانیان دیگری گرفته است.

دکتر بختیار می نویسد: شاه مرد مريضی بود. و خامت اوضاع ایران هم بیماری شاه را تشديد کرده بود. جز همسر و سه نفر از محارم هیچکس از بیماری شاه خبر نداشت. اخیراً اطلاع یافتم که ژیستکاردستن هم از بیماری شاه اطلاع یافته بود و شاید دلیل او هم برای ورود خمینی به خاک فرانسه همین آگاهی بود. شاه امیدوار بود که به برکت دور شدن این مایه شر بتواند نفس تازه ای بکشد، غافل از این که پاریس از این نظر از عراق و سوریه بهتر است.

شاید برای شاه مرگ یک رهانی بود چه از نظر روحی و چه از نظر جسمی. آخوندها در ایران خیال می کردند که مردم با دریافت خبر مرگ او به رقص و پایکوبی مشغول خواهند شد ولی مردم شادی نکردند. علت واضح بود، در یک سال و نیم قبل وقتی شاه از ایران رفت مردم خوشحال شدند اما تجربه رژیم خمینی را نداشتند بهمین جهت هنگام مرگ شاه کسی از وی کینه ای به دل نداشت چون شاهد حکومت خمینی بودند. مردم بکلی بی علاقه و ناامید و دلسزد شده اند فقط گروهی از آخوندها از این پیش آمد خوشحال

بودند.

ربيع زاده می نویسد: پس از فوت شاه در قاهره با شهبانو ملاقات کردم. از من پرسید که آیا آمریکائیها به ژنرالها برای سقوط خمینی کمک می کنند؟ گفتم اکنون آمریکائیها فقط به فکر نجات گروگانها هستند و خیال نمی کنم چنین کمکی را به ژنرالها بکنند. شهبانو گفت انور سادات می گوید این آمریکائیها مثل بچه ای می مانند که باید با فشار چیزی را که دوست ندارند به آنها خوراند، بعضیها باید به آنها می گفتند که عدم حمایت آنها از شاه اشتباه است. من گفتم آمریکائیها تمام سعی شان را برای حمایت از شاه کردند. شهبانو گفت شما اشتباه می کنید آنها نه تنها از شاه حمایت نکردند بلکه فرش را از زیر پای شاه کشیدند. حالا درباره آینده ولیعهد چه فکر می کنید؟ گفتم بهترین کار این است که به تحصیلات خود ادامه بدهد و از سیاست دور باشد. شهبانو گفت متأسفانه درخانه نیست که اندرز شما را گوش بدهد.

شهبانو از سادات و همسرش خیلی تشرکر کرد و گفت کارتر می خواست شاه را از پانا ماما به تهران بفرستد تا خمینی او را بکشد و ما از آنجا فرار کردیم مثل کولیها. اگر کمک چند دوست نبود اورا تحويل می دادند و کشته می شد. من گفتم خیال نمی کنم کارتر می خواست شاه را تحويل بدهد. شهبانو گفت شما نمی دانید که کارتر چنین قصدی داشت. شهبانو آنگاه از اردشیر زاهدی انتقاد کرد و گفت می خواهد به آمریکائیها بگوید که زاهدی نماینده خانواده سلطنتی نیست و مطالبی که می گوید عقاید خودش است. گفتم آمریکائیها می دانند که حالا آنچه زاهدی می گوید عقیده خود اوست.

شهبانو در گفتگویش نمی خواست مسئولیت خود را در سقوط رژیم بپذیرد و دیگران را سرزنش می کرد مثل اینکه هیچ چیز تغییر نکرده است.

۲۶ هفته بعد از مرگ شاه به قاهره رفت. قبل از محل قبر فاروق و بعد به محلی که شاه دفن است برداشت. (مسجد الرفاعی) یک قالیچه ایرانی روی قبر شاه انداخته بودند. مقبره با شکوه ناصر نزدیک است.

هیکل می نویسد: وقتی بیماری شاه ایران شدت یافت سادات شخصاً گزارشات روزانه سلامتی شاه را بررسی می کرد. وقتی شاه درگذشت سادات وصیت وی را با وجود اصرار ملکه فرح نادیده گرفت و مصمم شد تشییع جنازه رسمی برگذار شود در حالی که تقاضای شاه و فرح مراسم محدود خانوادگی برای تشییع بود. پافشاری سادات برای انجام مراسم حتی منحصر به داخل مصر نبود بلکه می خواست تشییع جنازه بین المللی باشد لذا سران کشورهای زیادی را دعوت کرد. شخصیت هائی از قبیل نیکسون و کنستانتنین پادشاه سابق یونان که (کارهای مالی شاه را اداره می کرد) حضور داشتند. هنگام سفر سادات به واشنگتن تلویزیون (آی - بی - سی) سادات را با شاه ایران مقایسه کرد. سادات به شدت خشمگین شد و گفت گرچه شاه ایران دوست صمیمی او بود اما از مقایسه او با شاه و قرار گرفتن آنها در یک سبد آزرده خاطر می باشد. سادات می گفت این ها مرا با شاه ایران مقایسه می کنند. در آمریکا به من حمله می شود و هدفشان این است که نشان بدھند سرنوشت من مثل سرنوشت شاه خواهد بود.

روزنامه اعدام چنین نوشت: شاه در آخرین روزهای زندگی خود به پزشکانی که مجданه کوشش می کردند او را زنده نگاه دارند گفت من دوست ندارم زنده بمانم و ماه هامانند تیتو در حال اغماه در دستگاه های مختلف پذیرائی گردم. یک روز قبل از مرگ وصیت کرد که مرا در کفنه که از ایران آورده ام دفن کنید و خاک ایران را به آن بپاشید.

مراسم تدفین: به دستور سادات پیکر شاه پس از مراسم غسل و گزاردن نماز میت به وسیله رهبر شیعیان مصر در تابوتی که به پرچم سه رنگ ایران و نشان شیر و خورشید پوشانده شده بود برداش سریازان نیروی دریائی مصر قرار گرفت و به ارابه مخصوص سلطنتی منتقل گردید. پشت سر ارابه خانواده سلطنتی و پرزیدنت انور سادات در لباس نظامی، نیکسون و مقامات دیگر، سفرای کشورهای انگلستان، آلمان غربی، فرانسه، آمریکا و اسرائیل و کلیه رجال مصر جنازه شاه را مشایعت می کردند. وقتی ارابه حامل پیکر شاه به محل مخصوص رسید پرچم آبی سلطنتی ایران نیم افراشته گردید و سرود شاهنشاهی نواخته شد و برای آخرین بار به افتخار مردی که ۳۷ سال درسیاست دنیا سهم بسزائی داشت ۲۱ تیر توب شلیک شد و سپس برای امانت به مسجد الرفاعی که در قرن نوزدهم بنا شده است و پیکر رضاشاه را نیز سالها در خود به امانت نگاه داشته بود حمل گردید.

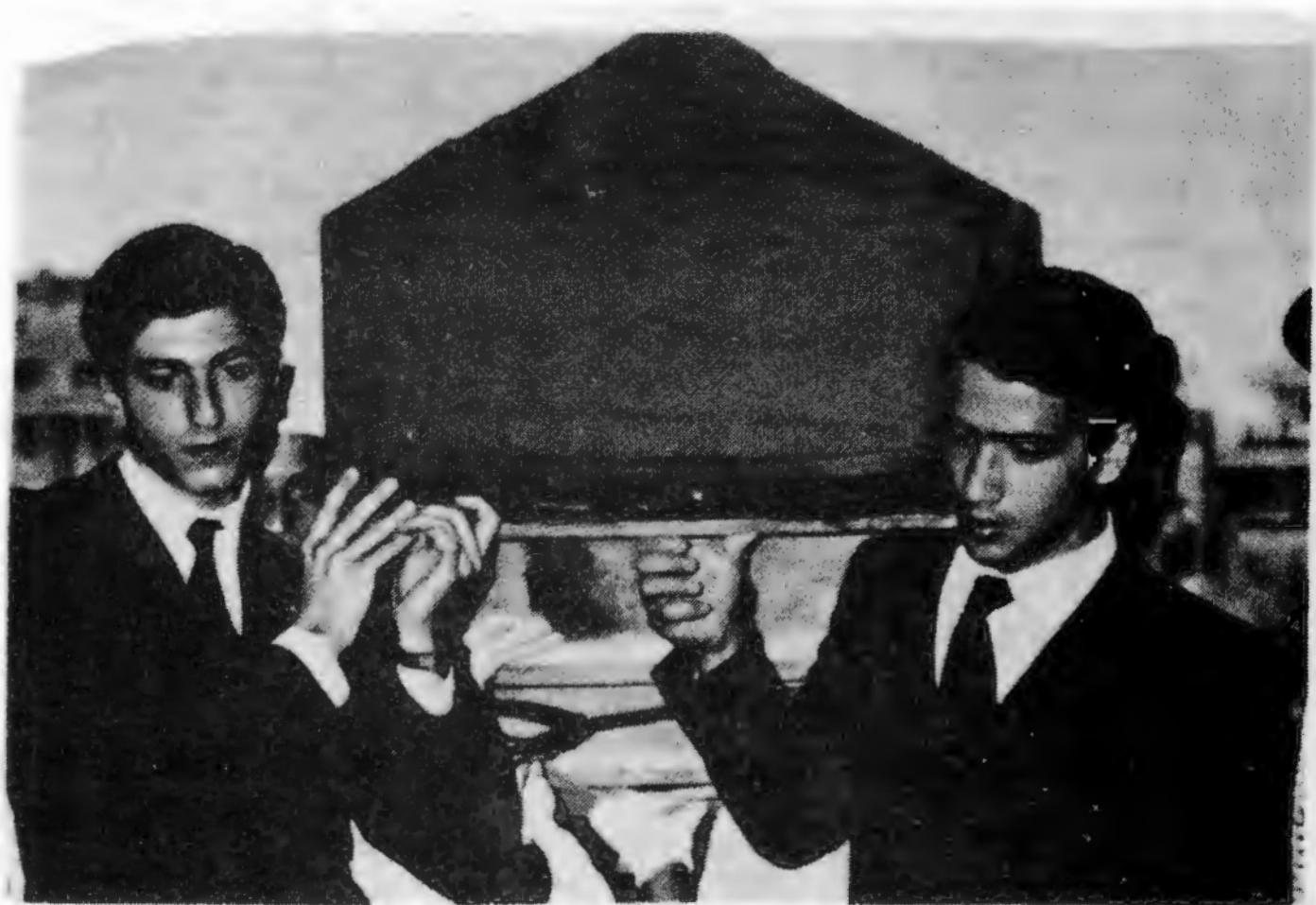
جنازه محمد رضا شاه پهلوی برداش فرزندانش

روزنامه آرا درباره مراسم خاکسپاری شاه فقید ایران چنین می نویسد:

با اعلام در گذشت شاهنشاه ایران نگرانی حاکم بر فضای بیمارستان معادی قاهره تبدیل به سکوتی اندوهبار شد. خاندان سلطنت و دوستان نزدیک که چند شب در بیمارستان بسر برده بودند می گریستند و بیماران مصری و کادر پزشکی بیمارستان در این اندوه شریک بودند و به ولیعهد و شهبانو تسلیت می گفتند.

شاهنشاه بر روی تختی آرمیده بودند. بر لبانش همان تبسم همیشگی نقش بسته بود و در چهره اش وقار و آرامش دیرینه دیده می شد. دستهای پرتوانی که ۳۷ سال تمام برای مردم ایران در حرکت بود باز ایستاد.

انورسادات با چشمانی اشکبار به خاندان سلطنت ایران
تسلیت می گفت.



روز سه شنبه ۷ مرداد مراسم تشییع جنازه از کاخ عابدین با عظمتی در خور یک شاهنشاه بسوی مسجد رفاعی برگزار شد. پیکر شاهنشاه فقید مستور به پرچم سه رنگ ایران باشیر و خورشید بود. در رابر گارد احترام توسط افسران مصری بر روی عراده توب قرار گرفت. سرود شاهنشاهی توأم با آوای گریه ایرانیان در فضا پیچید.

آنگاه عراوه توپ در حالی که انورسادات و ولیعهاد ایران و شهبانو و خاندان سلطنت و نیکسون و کنستانتنین و سفرا و شخصیت‌های بلندپایه سیاسی و نظامی و فرهنگی و مذهبی مصر و افسران حامل نشانهای شاهنشاه و گروهی از ایرانیان که از چهار نقطه جهان رسیده بودند به حرکت درآمدند. در فاصله سه کیلومتر کاخ عابدین تا مسجد رفاعی بیش از یک میلیون نفر از مردم قاهره در دو طرف مسیر گردآمده با فریاد (لا الہ الا الله) از شاهنشاه فقید ایران وداع کردند.

توصیف این احساسات بی شائبه امکان پذیر نیست. در این روز ملت بزرگ مصر درسی از حقشناسی و عظمت فرهنگی خود را به جهانیان آموخت. این احساسات بی شائبه التیامی بود برای گروه بزرگ ایرانیانی که پیکر شاهنشاه را بدرقه می‌کردند.

سه بانوی ایرانی با لباس سپاه خود را از اروپا به قاهره رسانیده بودند و چون ویزا نداشتند و مأمورین گمرک فرودگاه قاهره از قصد آنان آگاه شدند برای آنها ویزای ورود صادر کردند. آنها نیز گفتند آماده ایم تا برآرامگاه شاهنشاهی اشک بربزیم که به کشور ما خدمت فراوان کرده است.

رضا پهلوی ولیعهد ایران گفت پدرم غرده است. روان او جاویدان است و نگران ملت و کشور ایران می‌باشد. او عاشق ایران ایران بود و در راه سرفرازی ایران کوشید. ما هم راهش را ادامه خواهیم داد.

بدینگونه شاهنشاه ایران به ابدیت پیوست. شاهی که همه رنجها و دردها نتوانست ذره ای از اعتقادش به ملت ایران بکاهد. با این طرز حماسه زندگی مردی که درآتش عشق خود سوت پایان یافت. زندگی سیاسی او با توفانی در شهریور ۱۳۲۰ آغاز شد، کشوری که زیر ارایه جنگی متفقین بود و (هزار فامیل) برآن حاکمیت داشتند، حکومت و مجلس در دست زمینداران و متنفذین محلی بود، روحانیت به انگیزه اشتراك منافع با فئودالیزم در کنار

آنان قرار داشت. حزب توده تازه قد برافراشته بود. طبق نوشته چرچیل محمدرضا شاه در امضای قرارداد با متفقین که ۶ ماه پس از پایان جنگ کشور را تخلیه کنند نقش اساسی داشت. رهائی آذربایجان و کردستان با تدبیر شاه صورت گرفت. شاه فرمان نخست وزیری دکتر مصدق را صادر کرد و بر این باور بود تا مبارزات حق طلبانه ملت به نتیجه برسد وقتی خطرسلطه یابی شوروی را احساس کرد فرمان عزل را صادر نمود. ازان روز دوران سازندگی در کشور آغاز گردید. با اعلام برنامه انقلاب سفید چهره کشور بکلی تغییر کرد و می خواست کشور را بجایی برساند که آرزوی همه وطن خواهان بود.

دکتر اصلاح افشار چنین گفت:

بقدرتی رفتار سران ممالک با شاه در تبعید بد بود که موقع تشییع جنازه در قاهره من به ابتکار خودم که خیال می کنم کار خوبی کرده ام گفتم جلوی جنازه شاه هیچیک از مدال های سایر ممالک که به شاه داده شده باید حمل شود زیرا متأسفانه همه آنها در حیات شاه با او بدرفتاری کرده اند فقط نشان ذوالفقار و نشان نیل مصر و نشان های داخلی که متعلق به ایران است جلوی جنازه باشد. بعضی ها این نظر را نمی پسندیدند ولی وقتی جریان به انور سادات گفته شد نظر مرا تأیید کرد و گفت کار بسیار خوبی است و این بهترین پاسخ به سران ممالکی است که در آخرین روزهای زندگی شاه با او این طور رفتار کردند. دیگر نشان آنها ارزشی ندارد که جلوی جنازه شاه حمل شود و روح غمزده و افسرده اورا آزار بدهد.

روزنامه تایمز چاپ لندن چنین نوشت:

فوت شاه ایران با بی تفاوتی سران جمهوری اسلامی رویرو شد. اما در میان مردم جان به لب رسیده از ستم رژیم خمینی که با تأثیر خبر فوت او را در یافت کردند بازتابی وسیع داشت و بسیار

بودند کسانی که حسرت دوران گذشته را می خوردند. با این طرز دیگر خمینی نمی تواند هر قیامی را به اتهام این که می خواهد شاه را برگردانند سرکوب کند. ناگزیر باید راه های دیگری پیدا کند.

شاه ایران در خور اتهاماتی که به او می زدند نبود. او هیتلر نبود زیرا هیچ اقليتی را در ایران سرکوب نکرد. او برای لذت شخصی کسی را شکنجه نکرد و به قتل نرسانید. شاه بر این باور بود که مأموریت اعتلاء ایران را دارد و دوست نمی داشت که کسی با این نظر مخالفت ورزد. او واقعاً می خواست کشورش را آباد کند و آن را در یک نسل از مرحله فقر سیاه به سطح کشورهای صنعتی امروزی برساند و در مرتبه یک قدرت بزرگ منطقه در بیاورد. در این راه نیز پیروزیهای داشت ولی اعتقاد شدید به اندیشه و فکر خویش اورا دچار استباها تی کرد. به فرهنگ و سنتهای ملی پای بند نبود. حقوق بشری مخالفینش را رعایت نمی کرد. همچنین برای حفظ حریم رسالت خویش شدت عمل نشان می داد. او کوشید کشور را با جراثمال در قلمرو اقتصاد نو قرار بدهد بدون آن که شالوده سیاسی آن را بادموکراسی و آزاد منشی وفق بدهد. معهذا عصر وی در مقایسه با اعمال مخوف و ضد بشری رژیم کنونی ایران عصر رفاه و آسایش بود.



روزنامه (کوئیدن) چاپ پاریس می نویسد: شاه ایران مرد ولی تاریخ درباره او قضاوت خواهد کرد. امروز غرب خودرا بخاطر بی تفاوتی در برابر انقلاب سیاه خمینی سرزنش می کند. غرب همانقدر درخور سرزنش است که پس از دست کم گرفتن هیتلر و موسولینی مواجه با کوره های آدم سوزی شدند که دیگر سرزنش هم مفید نبود. غرب همیشه دیر می آموزد و ناجوانفردانه با جلادان ملت ها سازش و متأسفانه حتی در برابر آنان کرنش می کند. شاه حق داشت که غرب رانکوهش می کرد که یک شبیه از خمینی برای ملت ایران بتسی ساخته و او را به تهران فرستادند و شاه را قربانی ناجوانفردهای خود نمودند. فاصله زمانی خروج شاه از ایران و مرگ او کافی برای قضاوت تاریخی نیست ولی همین ۱۸ ماه نشان می دهد که آن روز ایران مایه پیشرفت و جهش را داشت ولی امروز در اوج هرج و مرج و آشوب می باشد. بی شک ایران امروز ایران بی فرداست.

محمد رضا شاه دیکتاتور روشن ضمیری بود که چون در صدد برآمد دیوار فنودالیسم را فرو ریزد و پرده تاریک اندیشی و خرافات را پاره کند و کشورش را از قرون وسطی به آهنگ سریع به قرن بیستم برساند و از ایران یک سرزمین با حیثیت در دنیا بسازد بانفرت جهل پرستان و ملایان تاریک اندیش و مالکان رعیت کش رویرو شد و تخت شاهی اش را روی این کار گذاشت. اما تاریخ قضاوت خودرا خواهد کرد. پنجاه سال ثبات و آرامش و پیشرفت در عصر پهلوی در قیاس با دوران قبل و بعد از آن کاملاً با شکوه و جلال در تاریخ ایران جلوه می کند. بخصوص در قیاس با هرج و مرج دیوانه وار امروز که ملت ایران از آن بشدت رنج می برد.

به نظر ما شاه به چشم تاریخ نویسان خوشبخت خواهد بود.
گچه ایام غم انگیزی را گذرانید.

روزنامه دیلی تلگراف نوشت: آنچه محققاً در خور شاه فقید ایران است قضاوتی است صادقانه و جوافردانه که به اتهامات خمینیستی آسوده نباشد. اگر می خواهیم درباره او قضاوت کنیم باید رژیم خمینی را به یاد بیاوریم که رژیم نفرت و خون است. در چهره خمینی این ظلمت و تاریک اندیشی را به آسانی می توان دید. بهمین جهت شایسته می دانیم که چند شاخه گل برگور شاه بگذاریم.

نيويورك تايمز چنین نوشت: اگر شاه در اوج عظمتش بدرود حیات گفته بود تشییع جنازه او آن چنان باشکوه می شد که والاترین شخصیت های جهان برای آخرین احترام به رهبر ایران به تهران می رفتند ولی تشییع جنازه او در قاهره از چنین ابعادی برخوردار نبود و از رهبران کشورهای جهان که برای مشورت و گسترش مناسبات خود با شاه فقید به ایران می رفتند خبری نبود. غبیبت این رفیقان نیمه راه و رهبران ناسپاس تنها یادآور سستی و بی بنیادی روابط شخصی در عالم سیاست نیست بلکه مفهوم و معنای عمیق تری هم دارد. هنگامی که جنازه محمدرضا شاه به خاک سپرده شد همراه او آرمان های توسعه و پیشرفت کشورهای در حال رشد که ایران با پیشرفت سرسام آور خود بارزترین نمونه آن بود به دل خاک فرو رفت.



روزنامه لوماتن چنین نوشت: سادات به تعهد خود جوانفرانه عمل کرد. آئینی که برای تشییع جنازه شاه برگذار شد در خور یک شاه بود. شاهی که در غربت مرد آنهم بیشتر از اندوه بود تا از بیماری. سادات در میان یک جمعیت صدهزارنفری به مدت ۸۰ دقیقه زیر آفتاب سوزان قاهره که به سرب مذاپ شبیه بود راه سپرد تا بهترین دوستش را در آخرین سفر بدرقه کند. این با شکوه ترین آئینی بود که قاهره پس از مرگ ناصر به خود می دید. این آئین هیچ کم نداشت و چیزی بیش از یک وداع با دوست نبود. برای سادات فرصتی بود که تاتصویر خود را بعنوان یک مرد با شرف، یک انسان پابند قول و مروت در تاریخ مینعکس کند.

روزنامه الاهام چنین نوشت: جهان از شهامت سادات سخن می گوید. غریبها نوشتند که سادات نشان داد چهره واقعی اسلام کدام است، بخشش و نیکی . . جهان ممکن است پیمان های شرافتی خود را فراموش کند اما مصر دوست دوران دشوار پس از جنگ اکتبر را فراموش نخواهد کرد. در تشییع جنازه اش در مصر مردم می گفتند خدا رحمتش کند که در روزهای سخت به ما کمک کرد.

مردم گل می ریختند و با گریه برایش طلب مغفرت می نمودند. هنگام درگذشت شاه بعضی از مطبوعات خارجی نوشتند که کارتر در برنامه انتخاباتی خود یک بار گفت اگر به ریاست جمهوری برسد برای احترام به حقوق بشر سعی خواهد کرد که (شاه ایران - ساموزا رئیس جمهور نیکاراگوئه - ایدی امین رهبر اوگاندا - پینوشه رئیس جمهور شیلی - بوکاسو امپراطور افریقای مرکزی را) از صحنه سیاست دور کند و همه آنها برکنار شدند. شاه ایران آخرین روزهای عمر را به عکس عمری که در خانواده سلطنتی در رفاه و آسایش بود با رنج و تعب گذرانید که حتی یکی از نزدیکان او می

گفت در روزهای آخر عمر بقدرتی رنجور و نحیف شده بود که اگر موافقت می کرد کسی بدیدارش می رفت بی اختیار اشکها بش سرازیر می گردید. زیرا شاه شاهان رامی دید که به زحمت می توانست از رختخواب برخیزد و باید زیر بغلش را می گرفتند و او را روی صندلی می نشاندند که نوری به چشم و رنگی به صورت نداشت. به سختی می توانست روی صندلی بنشیند و صحبت کند. تنها بارقه امید که در آن روزها به رویش می درخشید مردانگی انورسادات بود که هر لحظه در کنارش می نشست و اورا دلداری می داد که چنین انسانیتی کمتر از افراد ساده دیده می شد چه رسد به مردی باقدرت و عظمت انورسادات که مورد ستایش شرق و غرب بود.

سپهبد پرویز خسروانی می گفت وقتی بدیدن شاه در قصر قبه رفتم شاه خیلی ناتوان و رنجور و مایوس بود. وقتی روی صندلی نشست دیدم که آثار رنج و تعب در قیافه اش بخوبی آشکار می باشد. از من خواست که بالش پشت صندلی او را جابجا کنم و برایش قهوه ای بیاورم. هنگام صرف قهوه عرض کردم مثل اینکه بیماری اعلیحضرت را ناراحت کرده است. فرمودند از بیماری بدتر این بی وفاتی مردم مرا متأثر ساخته است، چقدر به این مردم خدمت کرده ام و چه آرزوها برای رفاه و سعادت آنها داشتم، این هم پاداش من است که سلطنتم را فدای ترقی و تعالی ایران و ملت ایران کردم.

شاه مرتب به اخبار رادیو تهران گوش می داد و فحش ها و ناسزاها را می شنید. استدعا کردم که اعصاب خودرا با این اراجیف خراب نکنید. فرمودند این ممکن است و من عاشق ایران هستم و به عشق ایران زنده هستم. آخر باید بدانم مملکتی که من و پدرم و میلیونها ایرانی آن را با زحمت ساخته اند و مردمی که به

سعادتشان عشق می ورزیدم در چه وضعی هستند؟

خسروانی می گفت در بیمارستان نیویورک هم بدیدن شاه

رفتم. با این که گروهی در خارج بیمارستان علیه شاه تظاهر می کردند ولی در قام راهروهای بیمارستان دسته گل های ارسالی برای شاه به چشم می خورد و نشان می داد که هنوز هم خیلی مورد علاقه مردم ایران و خارجیها می باشد. با اینکه این ابراز احساسات اورا شاد ساخته بود ولی از اعدام دولت مردان ایران خیلی رنج می برد. نام دونفر را ازی و فائی به زبان می آورد یکی فردوست و دیگری بهبهانیان بود. شاه نه تنها در خارج از ایران از اعدام مقامات و مردم ایران به دست دار و دسته خمینی رنج می برد حتی هنگام سلطنت هم نمی خواست هیچکس به جو خد اعدام سپرده شود.

مجله اشپیگل درباره سرنوشت شاه شاهان چنین می نویسد:
شکست آلمان در جنگ اول موجب شد که ویلهلم دوم قیصر آلمان مستعفی و به هلند تبعید گردد. متفقین طبق عهدنامه و رسای تقاضای استرداد اوراداشتند که دولت هلند زیریار نرفت ولی قیصر مدت ۲۲ سال در قصر (درون) هلند به حال تبعید زندگی می کرد و برای رفع بیکاری وسلامت جسم به هیزم شکنی می پرداخت. در سال ۱۹۵۲ وقتی فاروق با کشتی شخصی اش از مصر تبعید شد خطر جانی برای او وجود نداشت و در کاپری مشغول عیش و نوش بود. دولت مصر یک بار تقاضای استرداد اورا داشت ولی دولت ایتالیا به دولت مصر اطلاع داد که وجود فاروق خطری برای آن دولت ندارد که دیگر آن تقاضا تعقیب نشد. فاروق در اثر عیاشی و قمار و پرخوری دریکی از رستوران های رم سکته کرد و مرد. کنستانتنین پادشاه یونان به راحتی در اروپا زندگی می کند. او رابطه بسیار نزدیکی با شاه و ملکه ایران داشت. هنگامی که در تبعیدگاه خود در لندن بسر می برد از دولت یونان تقاضای غرامت کرد. ایدی امین و بوکاسو در گوشه ای از دنیا به صورت تبعید زندگی می کنند (بوکاسوا خیراً داوطلبانه به افریقای مرکزی رفت و دردادگاه محکمه شد) سوموزا دیکتاتور نیکاراگوئه با داشتن ثروت هنگفت در آمریکا

تُرور شد. ادریس پادشاه لیبی در حالت تبعید در مصر درگذشت. محمد ظاهر شاه در ایتالیا به حال تبعید به سر می برد و به سختی امارات معاشر می کند و هیچکس هم مزاحم او نمی شود. تنها خمینی است که بهر قیمتی شده حتی جنگ می خواست شاه را به ایران باز گرداند.

معمولًا تقاضای استرداد سران ممالک جنبه تشریفاتی دارد ولی خمینی بطور جدی می خواست که به صورتی است شاه و ثروتش را مسترد دارد. شاه ایران چنان از واقعیت ها دور بود که می خواست ایران را لحظه قدرت نظامی و اقتصادی همپایه ابرقدرت ها بسازد. همین اشتباه و نادیده گرفتن واقعیت ها با فساد و غارتگری همراه گردید و موجب سیه روزی ایران شد.



آخرین تصویر از خانواده پهلوی، از چپ به راست: علیرضا، فرح، رضا و یاسمین پهلوی



وصیت نامه شاه

با این که محمدرضا شاه پهلوی کرارا در مصاحبه های خود گفته است که وصیت نامه اش را تهیه کرده و به عده ای از مقامات ملکتی از جمله امرای ارتش سپرده است ولی تا کنون هیچ وصیت نامه رسمی از طرف خانواده پهلوی انتشار نیافتد است.

مهندس شریف امامی هم به نویسنده کتاب گفت يك بار شاه مقامات ملکتی و سران ارتش را خواست و مطالبی گفت که جنبه وصیت داشت و آن را هم کتابی برای ما از دفتر مخصوص فرستادند که این متن هم منتشر نشد ولی علم وزیر دربار شاه در خاطراتش چنین می نویسد:

روز پنجمینه اول آذر ماه ۱۳۵۲ جلسه‌ای با حضور فرماندهان عالی ارتش و من و نخست وزیر و روسای مجلسین و رئیس دفتر مخصوص تشکیل و شهبانو هم حضور داشت که شاه چنین گفت: این جلسه را با حضور فرماندهان ارتش و نخست وزیر و روسای مجلسین و مقامات عالی دربار و شهبانو برگزار می‌کنیم تا بتوانیم بعضی مطالب خطیر و مهم را در برابر شما مطرح کنیم. فقط خداوند است که ساعت مرگ مارا تعیین می‌کند، اما در دورانی زندگی می‌کنیم که ترویستها و خرابکاران هم ابزار مرگ را دردست دارند. هر لحظه ممکن است عمر من بسر آید، در صورت چنین رویدادی و تازمانی که ولیعهد به سن قانونی برسد، شهبانو و اعضای شورای سلطنت زمام امور را در دست خواهند گرفت، نیروهای مسلح همانطور که همیشه مطیع فرامین من بوده‌اند، مطیع فرامین شهبانو و هنگامی که ولیعهد یعنی شاه آینده به سلطنت برسد مطیع فرامین او خواهند بود. ممکن است فرامین آنها از جانب زن یا مردی جوانسال صادر شود، لیکن باید همان قدر محترم شمرده شود. امنیت زندگی همگی تان متکی بر این است.

امروز قصد داریم وظایف آتی هریک از شمارا گوشزد کنیم. هدفمان این است که به دشمنان داخلی و خارجی مان نشان دهیم که ما پیش‌بینی‌های لازم را برای کلیه رویدادها کرده‌ایم و توطنه‌های آنها در منحرف کردن ما از مسیر هموار سیاست‌مان خواه به طور تصادفی یا با اعمال خشونت آمیز بیهوده است.

نخست باید درباره نیروهای مسلح صحبت کنیم که مهمترین وظیفه شان حفظ تمامیت این مملکت است. آنها مدافعان قانون اساسی، قانون اساسی ای که ما اعمال کرده‌ایم، می‌باشد. نقش آنها نه در صحنه سیاسی بلکه در وفاداری مطلق به شاه یا به هر کسی است که وظایف شاه را طبق قانون اساسی بر عهده دارد... آنها باید نظام حاکم را محترم بشمارند. فرمانده کل قوا فرامینش را از طریق رئیس ستاد صادر می‌کند. در صورتی که

رئیس مملکت با امور نظامی آشنایی داشته باشد، چنین اموری باید در اختیار شخص او قرار گیرد. در غیر این صورت، باید نخست با شورای فرماندهان ارتش یا تشکیلات مشابه مشاورین نظامی مشورت کند. با وجود این، رئیس مملکت باید حق نهائی تصمیم گیری را حفظ کند و هیچکس نباید حرفی برخلاف حرف او بزند. افراد نیروهای مسلح صرفاً می‌باید از فرامین او بی‌چون و چرا اطاعت کنند.

لیکن چنانچه رئیس مملکت از اعمال امتیازات ویژه اش براساس قانون غفلت کند ممکن است نیروهای مسلح ناگزیر شوند به او یادآوری کنند که صلاح مملکت و وظایف قانونی او مستلزم اعمال آن قدرتی است که من اعمال کرده و خواهم کرد. نیروهای مسلح نمی‌باید اجازه هیچگونه تغییری را در نظام حاکم که این مملکت تا به حال بر اساس آن پیشرفت کرده است بدهد.

هیچ فرماندهی آنقدر احمق نخواهد بود که به دنبال جاه طلبیهای خودخواهانه با سیاستمداران توطئه کند. تا زمانی که هر افسری اطاعت از شاه را فراتر از وفاداری به همقطارانش قرار دهد، این مملکت در برابر هرگونه دیکتاتوری نظامی ایمن خواهد بود.

دستاوردهای دهه گذشته شهادت می‌دهد که هر هدفی که تعیین شده و هر پیروزی ای که به دست آمده به خیر و صلاح این مملکت بوده است. خدا را به شهادت می‌گیرم که اگر مسیر بهتری در برابر قرار داشت آن را انتخاب می‌کردم. قانون اساسی به پادشاه قدرت اجرائی تفویض کرده است... در کلیه سطوح، از شوراهای ده گرفته تا شهر و استان، مردم ما باید بیاموزند که در وظایف سیاسی خود سهیم بوده و در بنای سرنوشت و آینده خود شرکت کنند. احزاب سیاسی باید مردم را در این راستا هدایت کنند و نیروی خود را در دسته بندیها و باندباریها تلف نکنند... قوه مجریه و قوه مقننه، باید بعنوان ستونهای دوگانه انقلاب سفید مجزا

لیکن جدائی نا پذیر، عمل کنند.

از درگاه خداوند متعال مسئلت دارم که به من فرصت عنایت فرماید که شاهد طلوع تمدن بزرگمان بوده و در افتخارات آن سهیم باشیم. بمنظور دستیابی به این مهم فرامینی که امروز به شما داده ام باید مو به مو اطاعت شود نه فقط در طول عمر من، بلکه از آن پس نیز... فردی که این فرامین را صادر کرده و اینک در برابر شما ایستاده است شماو کشورتان را از سرخوردگیهای سال ۱۳۲۰ نجات داده و به سپیده دم عصر جدید بزرگی رسانده است و هیچگاه از اندیشیدن به آنچه که آن عصر جدید خواهد آورد باز نایستاده است. وقتی سخنان شاه تمام شد مثل این بود که همه را برق گرفته باشد. نمی خواستم لحظه ای پس از مرگ شاه زنده باشم و می خواستم قبل از شاه محبویم بیم. بعد شاه با نخست وزیر و روسای مجلسین و خود من صحبت کرد و می خواست بداند بیاناتش چطور به اطلاع مردم برسد؟ من مخالفت کرده گفتم سبب آشتفتگی اوضاع خواهد شد. شاه با من موافق بود و می خواست رئوس کلی آن علنی شود تا تصریح کند که در امر جانشینی دیگر شبهه ای وجود ندارد.

دریاره بیانات شاه گفتم در واقع نیروهای مسلح را بعنوان آموزگاران شهبانو و ولیعهد منصب کرده است. شاه دستور داد نسخه ای از سخنرانی اش را به افسران از سرتیپ به بالا داده که باید آن را امضا کنند تا معلوم شود آن را دیده اند. همینطور جانشینان آنها و یکبار دیگر دریاره آینده ابراز نگرانی کرد.

در نشریات مختلف دریاره وصیت نامه شاه چنین خواندم.
شاه در اسفندماه ۵۲ طی مصاحبه ای به خبرنگار سندي تایمز چنین گفت:

س - برای آینده ایران چه فکر شده است؟

ج - صرفنظر از پیش بینی های قانون اساسی و نیابت سلطنت شهبانو من وصیت نامه های سیاسی خودرا تنظیم کرده به چند تن

منتخب داده ام و چیزی را به عهده اقبال نسپرده ام.

همچنین شاه به خبرنگار تایم در سال ۵۳ چنین گفت:

ما مقرر داشته ایم تا زمانی که ولیعهد به سن قانونی نرسیده شهبانو نیابت سلطنت را بر عهده بگیرند و با کمک یک شوری سلطنت خواهند کرد. لیکن من وصیت نامه سیاسی خودرا نیز تدوین کرده ام. این وصیت نامه نوشته شده و به امضا هم رسیده است. مردم باید بکوشند تا اختیاری را که به ما داده شده است حفظ کنند یعنی این که ما سیاست کنونی خودرا تازمانی که کشور واقعاً توسعه پیدا کرده و بی سعادی ریشه کن بشود ادامه خواهیم داد.

کارگران و خرده مالکان در صفحه پیشین جنبش انقلابی ما هستند و بارزیم همراهند. دو گل خواست همین کار را در فرانسه بکند ولی نتوانست. من به خاطر رابطه ای که بین شاه و مردم در این سرزمین وجود دارد این کارها را انجام دادم.

اولیویه وارن نویسنده فرانسوی در سالهای آخر سلطنت مصاحبه ای با شاه کرد که طی آن چنین گفت:

این ارتش را من درست کرده ام، ارتش پدرم هنگام اشغال ایران متلاشی شد. قام ارتش را از کوچکترین قسمت هایش خودم درست کرده و قام سلاح هایش را هم خودم انتخاب کرده ام. من می توانم به احتمال ۹۹ درصد بگویم که به وفاداری ارتش اطمینان دارم ولی در این دنیا هیچ چیز مطلق نیست. من اطمینان دارم که اگر زنده باشم هیچ اتفاقی نخواهد افتاد زیرا کنترل کامل ارتش را در دست دارم. اگر زنده نباشم آن وقت امکاناتی وجود دارد. من وصیت نامه سیاسی را نوشته و به فرماندهان ارتش داده ام. آنها باید کارهای کنونی مرا دنبال کنند یعنی انقلاب و بقای رژیم.

امیر طاهری می نویسد:

وقتی در قاهره وضع مزاجی شاه خیلی وخیم شد شهبانو فرح از

هوشنگ منتصری خواست مطالبی برای شاه تهیه کند که درباره خدمات و وطن پرستی شاه تهیه گردید که شاه آن را هرگز ندید.

شاه با فرزندانش روزهای آخر را می گذرانید. اردشیر زاهدی بدیدن شاه رفت و گفت (بزودی حالتان خوب خواهد شد). شاه گفت (من همیشه می دانستم که اردشیر دکتر خوبی است).

فوزیه برای شاه از اسکندریه گل فرستاد. ثریا برای شاه پیغام داد. اشرف پهلوی در کنار برادر دو قلوی خود غمناک بود.

ashraf برای شاه دعا می کرد و با ناراحتی فریاد می کشید. سادات و همسرش مرتبأ از شاه دیدن می کردند. سادات کمک های شاه را فراموش نکرده بود که علاوه بر نفت و مواد غذائی یک قلم ۴ میلیون دلار نقدی به مصر کمک کرده بود.

اقامت شاه در مصر باتظاهرات مذهبی ها و چپی ها روی رویود. در تهران نیز علیه سادات تظاهراتی می شد. خلخالی سادات را محکوم به مرک دانست.

وقتی حال شاه وخیم شده بود فرزندانش به اسکندریه رفته بودند که شهبانو آنها را با تلفن خواست. شهبانو اشک در چشمانش داشت ولی آرام بود. اما اشرف فریاد می کشید و مرتب برادرش را می بوسید. سروdest و حتی پای شاه را می بوسید و می گفت من باید با تو بیایم. ما با هم به دنیا آمده و باید با هم برویم. شاه می گفت آرام باش. اشرف فریاد می کشید و موهای خود را می کشید که دکترها او را به اتاق دیگر بردنند.

در ساعت ۱۰ صبح ۲۷ جولای ۱۹۷۹ شاه چشمهاش را باز کرد. فرج و اردشیر زاهدی و دکتر لوسا پیرنیا و جهان بینی و چند تن دیگر را دید. بعد شاه چشمانش را بست و برای همیشه خاموش شد.

انور سادات فوراً خود را به بیمارستان رسانید. اشک از چشمانش سرازیر بود. برنامه تشییع جنازه رسمی تهیه شد. در مراسم خیلی از شخصیت ها بودند ولی سلطان حسین پادشاه اردن غائب

بود که مثل برادر شاه به نظر می‌رسید. مطالبی که منتصری تهیه کرده بود با مخالفت خیلی‌ها از جمله اردشیر زاهدی روپرورد و لی شهبانو مطالبی را که شاه در روزهای آخر گفته بود برای فرزندش رضا تهیه کرد و تشریفات برای فرزند شاه بطور کامل انجام شد. رضا در ۲۱ سالگی وظایف سلطنت را طبق قانون اساسی بر عهده گرفت.

احمد انصاری درباره دوران تبعید شاه چنین می‌نویسد:

در مراکش برای اولین بار شاه را پس از سقوط دیدم. شاه تنها و افسرده و غمگین بود. از آن پاران قدیم کمتر کسی در آنجا دیده می‌شد. سرانجام ضریبه‌ای سنگین به روحیه شاه وارد آمد که آن هم عذرخواهی مؤذبانه پادشاه مراکش بود که گفت کنفرانس اسلامی در پیش است و شما باید بروید و یک هواپیمای جمبوجت ۷۴۷ در اختیار گذاشت که شاه و همراهانش را به باهاماس ببرد.

در باهاماس هم بدیدارشاه رفتم. جز چند تن از افسران گارد محافظ مثل جهان بین - همراز - نویسی بعلاوه خدمه شخصی مثل امبلیا (زنی سیاه پوست از غنا) و الیاسی مستخدم خاص - شهبازی مأمور مخصوص و پورشجاع که کارهای شخصی شاه را انجام می‌داد کسی از درباریان آنجا نبود. کامبیز آتابای - دکتر لوسا پیرنیا - خانم فریده دیبا - لیلی امیرارجمند هم در آنجا بودند. اردشیر زاهدی مرتب تلفن می‌گرد.

در قام مدتی که شاه در غربت بود بازهم نظم دائمی را رعایت می‌گرد. من و خانم لوسا پیرنیا پای ورق بازی شاه بودیم. کراراً درباره آن نطق معروف (من صدای انقلاب شمارا شنیدم) شاه شکایت داشت و گفت آن را به زور به دست من دادند و بدون آن که آن را قبل‌آ دیده باشم خواندم. بادوستان فرح روابط خوبی نداشت ولی در باهاماس از دکتر نهادنی و دکتر حسین نصر خواست تا کتاب (پاسخ به تاریخ) رابه فارسی و انگلیسی آماده کنند. شاه از فریدون جوادی خیلی ناراحت بود ولی او همه جا دیده می‌شد.

شاه در غربت اعتقادات مذهبی اش زیاد شده بود و می گفت همه چیز خواست خداست و واقعه ایران را تقدیر الهی می دانست. در آمریکا شنیدم که وضع مزاجی شاه در قاهره خیلی وخیم شده است. (آرمانو) از همکاران راکفلر که همه جا در غربت در کنار شاه قرار داشت گفت یک تیم پزشکی را آماده کرده که به قاهره بفرستد ولی فرح گفته با حضور پزشکان فرانسوی که به معالجه شاه مشغول هستند دیگر نیازی به اعزام تیم پزشکی آمریکائی نیست. او گفت ما تا بحال چند بار شاه را از مرگ نجات داده ایم ولی این بار کاری از ما ساخته نیست زیرا فرح می گوید پزشکان فرانسوی گفته اند اگر پزشکان آمریکائی بیایند ما قهر می کنیم و می رویم. بعدها این مسئله مطرح بود که پزشکان فرانسوی در معالجه شاه سستی کرده اند و خیلی ها مشکوک شدند که شاید آنها موجب مرگ شاه شده اند.

وقتی به قاهره رفتم درباره وصیت نامه شاه صحبت شد معلوم گردید وصیت نامه ای در کار نیست. فقط فرح دست و پا کرده بود که متنی تهیه گردد که دکتر منتصری و جواد معین زاده در تنظیم آن دخالت داشته اند که همان وصیت نامه سیاسی شاه می باشد و به جانشینی ولیعهد اشاره شده است. اقدام سادات در تجلیل از شاه نونه ای ازو فاداری است که در تاریخ محفوظ خواهد ماند.

هنوز معلوم نیست که ثروت شاه چقدر است. تا آنجایی که اطلاع دارم وصیتنامه مالی اش نزد وکیل خانوادگی آنها (کتبه) در سویس موجود است. قسمتی از ثروت خودرا به این شرح تقسیم کرده است: (فرح ۲۰ درصد - رضا ۲۰ درصد - علیرضا ۲۰ درصد - فرhnaz ۱۵ درصد - لیلا ۱۵ درصد - شهناز ۸ درصد - مهناز ۲ درصد)

سهم شهناز کمتر از خواهرانش می باشد. شهناز می گوید ارث پدرش باید بر اساس قانون اسلام باشد و به رسمت سهم او با خواهرانش برابر گردد. دعوا ادامه دارد که اردشیرزادی دنبال کار

را گرفته است. این مقدار هم که برای شهناز در نظر گرفته شده بر اثر فشار فرح برد است.

شاه وصیت نامه دیگری هم دارد که باید ۱۰ سال بعد ازفوت او بقیه ثروتش تقسیم گردد و وراث وقتی به ۳۰ سالگی می رساند می توانند از آن استفاده کنند. احتمالاً وصیت نامه دیگری هم هست که من بی اطلاعم.

احمد انصاری ثروت شاه را با افزودن بهره های چندسال اخیر حدود ۲۶ میلیارد دلار تخمین زده است که مطلعین آن را اغراق آمیز می دانند و نزدیکان خانواده پهلوی از ۱۰۰ تا ۱۲۰ میلیون دلار صحبت می کنند.

از تیمسار معین زاده جریان تنظیم وصیت نامه را پرسیدم تأیید کرد که او و دکتر منتصری در تنظیم آن دخالت داشته اند و حتی می گفت شهبانو در آن روزها حالی نداشت که مارا به این کار تشویق کند خود اقدام کردیم و متن وصیتنامه را تهیه نموده پس از تأیید شهبانو و گروهی از مشاورین منتشر ساختیم.

متن وصیتنامه شاه چنین است:

دراين هنگام که دور از خاک وطنم در چنگال اين بيماري جانکاه آخرین روزهای زندگي خود را سپری می کنم بعنوان پادشاه ايران زمين اين پيام را به ملتمن که در شوم ترین دروران تاريخي وطنش روزگارتيره اى را می گذراند می فرمدم. همانند هر مسلمان معتقدی که در آستانه مرگ از وجودان پاک وصفای كامل روح برخوردار است خداوند بزرگ را به شهادت می طلبم، از آن وقت که صرفاً بخاطر جلوگيري از خونريزی هموطنانم ناچار خالك ايران را ترك كردم آنی از سيه روزی تدریجي ملتمن و مخصوصاً اندوه رقت بار شهادت وطن پرستان با نام و گمنامي که سينه هاي فراخ خودرا در مقابل جوخه

های آتش جلادان قرار داده اند فارغ نبوده و با تاروپود وجودم این رنجهای روزافزون را احساس کرده ام و براین رهگذر از تقدير خود رضایت دارم که دراین دوران آوارگی ضربت تازیانه سرنوشت، این رنج ملی را بروح و جسم رنجور من نیز کوفته است.

شکفت اتفاقی است، درهمان لحظاتی که قلب من از حرکت می ایستد، قلوب افسران دلاور ارتش من نیز که در تکاپوی نجات وطن بوده اند پیاپی آماج گلوه های دشمنان وطن قرار می گیرند من این تقارن را به پیوندنگستنی که بین خودم و این ارتش که ناجوانمردانه درسته یک دسیسه ضدملی و میهنی قرار گرفت، وجوددارد، تعبیر می کنم و برای این که چنین پیوندی جاودان بماند توصیه می کنم که بعد از نجات کشورم کالبدم در گورستان این شهیدان جان باخته وطن مدفن گردد.

من در این دقایق واپسین، شیرینی خاطرات افق ایران عزیز را که به آن عشق می ورم در مقابل تلخی زهرآگین مرض جانسوز قرار داده ام. خاطره شالی زارهای کرانه های خزر و مرغزارهای میهن، خاطره قله های پریف سبلان و سهند در آذربایجان، خاطره کوهستانهای سبز و خرم زاگرس کردستان و هامون های عربان بلوچستان، خاطره ارونده رود خوزستان و هیرمند سیستان، خاطره دشت ارژن فارس، خاطره حاشیه های سوزان کویر خراسان و کرمان، خاطره شهرک ها و دهستان های ساحلی خلیج فارس، خاطره کوچ عشاير دلیر و فداکار و بطورکلی با اندیشه همه گوشه و کنار آن سرزمین مقدس و مردم پرتلاش پرتوان آن چشم از جهان فرو می بندم. بباد داشته باشیم که صفحات تاریخ وطن ما فراز و نشیب های فراوانی را در خود حفظ کرده است، ولی همچنان که حمله اسکندر، هجوم مغول، فتنه افغان و اشغال متعدد بیگانگان قادر نشدند مشعل فرهنگ و تمدن باستانی ایران را خاموش کنند مطمئن هستم که شعله های فروزان این تمدن و فرهنگ در پرتو انوار خیره کننده خود براین سیاهی اندوهبار چیره خواهد شد و یک رستاخیز

ملی افتخارات نسل حاضر را در تاریخ ایران ثبت خواهد کرد.
من سرنوشت کشور را به قانون اساسی می‌سپارم. این قانون
اساسی و دیعه گرانبهائی است که انقلاب مشروطیت به ملت ایران
ارزانی داشته است و بهمین جهت صیانت و احترام به اصول آن که
بنیان تمامیت ارضی و استقلال میهن ما است و همچنین شالوده
حاکمیت ملی متکی برقومیت تاریخی و مبانی و اعتقادات مذهبی
مردم این سرزمین بر اساس آن استوار است برهمه آحاد کشور از
واجبات ملی است و پاسداری آن را به پسرم تأکید می‌کنم.
امیدوارم او که اینک در عنفوان جوانی است و جوهر وجودش مانند
هزاران جوان ایرانی دیگر سرشار از غرور ملی است با درک حقایق
این تجربه تلغ تاریخی که ملت ایران به بهای گزاری اندوخته است
پند زمانه را بیاموزد و فقط به اتكاء احادیث متعال و پشتیبانی
نیروی مردم و همگامی با آن پرچم مقدس سه رنگ ایران را در
اهتزاز و سرفراز نگاهدارد. ولیعهد نو جوان ایران را به ایزد توانا و
ملت بزرگ ایران می‌سپارم. این آخرین اراده من است.



منابع وماخذ

- ۱ - پاسخ به تاریخ - محمد رضا شاه پهلوی
 - ۲ - یکرنگی - دکتر شاپور بختیار - ترجمه مهشید امیرشاهی
 - ۳ - حقایقی در باره بحران - ارتشبید قره باگی
 - ۴ - آخرین تلاشها در آخرین روزها - دکتر ابراهیم یزدی
 - ۵ - توطئه در ایران - سایروانس، برژینسکی - مترجم محمود
مشرقی
 - ۶ - انقلاب ایران در دو حرکت - مهندس مهدی بازرگان
 - ۷ - تاریخ سیاسی معاصر ایران - سید جلال مدنی
 - ۸ - ماموریت در ایران - ویلیام سولیوان (به انگلیسی)
 - ۹ - غرور و سقوط - سر آنتونی پارسون - ترجمه دکتر منوچهر
راستین
 - ۱۰ - چهره هائی در آینه - خاطرات اشرف پهلوی
 - ۱۱ - زندگی ناشناخته شاه - امیر طاهری (به انگلیسی)
 - ۱۲ - از کاخ شاه تا زندانهای انقلاب - احسان نراقی (به فرانسه)
 - ۱۳ - من و خاندان پهلوی - احمد علی انصاری - تنظیم کنندگان
محمد برقعی و حسین سرفراز
 - ۱۴ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - خاطرات فردوست - از
انتشارات موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
 - ۱۵ - فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک
 - ۱۶ - اسناد منتشره از طرف سازمان نهضت آزادی ایران
 - ۱۷ - سی و هفت سال - احمد سمیعی
 - ۱۸ - سقوط شاهنشاهی - داود شومر
 - ۱۹ - ایران، روایتی که ناگفته ماند - حسنین هبکل - ترجمه

حمید احمدی

- ۲۰ - استاد خانه سدان - اسماعیل رائین
- ۲۱ - ۳۷ سال خیانت برای ۳۷ روز صدارت - سیاوش بشیری
- ۲۲ - سی و هفت روز پس از سی و هفت سال - از انتشارات رادیو ایران
- ۲۳ - یادنامه بختیار - از انتشارات پیام ایران - منصور انوری
- ۲۴ - آخرین سفر شاه - ویلیام شوکراس - ترجمه هوشنگ مهدوی
- ۲۵ - شاه و من - یادداشت‌های امیراسدالله علم - دکتر عالیخانی
- ۲۶ - از سید ضیاء تا بختیار - مسعود بهنود
- ۲۷ - ایران، ابرقدرت قرن - یوسف مازنده
- ۲۸ - شاهد - منصور رفیع زاده . (به انگلیسی)
- ۲۹ - خاطرات نصرالله انتظام - از انتشارات سازمان اسناد ملی
- ۳۰ - خاطرات هامیلتون جردن (به انگلیسی)
- ۳۱ - ارتشید فردوست (خدمت یا خیانت)- سرهنگ عیسی پژمان
- ۳۲ - گشته بر گذشته - تهمورس آدمیت
- ۳۳ - سقوط شاه و جان گروگانها - خاطرات برژینسکی - ترجمه دکتر منوچهر یزدان پناه
- ۳۴ - گروگانگیری در ایران - نوشته پیر سالینجر - ترجمه دکتر جعفر ثقة الاسلامی
- ۳۵ - گفتگو و مکاتبه نویسنده با بعضی از مقامات رژیم سابق
- ۳۶ - نقل مطالبی از مطبوعات فارسی و انگلیسی



دوستان گرامی و خوانندگان عزیز-خداحافظ

وقتی تصمیم به انتشار مطالبی درباره (عصر پهلوی) گرفتم و صحبت از انتشار ۱۱ جلد کتاب بود خیلی ها می گفتند این کار عملی نیست و ادعای بیهوده ای می باشد. راستش را بخواهید خودم هم باور نمی کردم که این توفیق با دوری ازوطن و دسترسی نداشتن به اسناد و مدارک لازم نصیب نویسنده گردد.

بی نهایت خوشوقت هستم که سرانجام این کار مهم به آخر رسید و اکنون جلد چهاردهم کتاب هم در دست شماست و با افتخار این وظیفه کوچکی را که بر عهده گرفته بودم به پایان رساندم. صریحاً باید بگویم گرچه ظاهراً یکه و تنها بودم ولی حقیقت این است که خیلی از هموطنان بزرگوار در این کار مهم تاریخی مرا یاری کرده اند تا توانستم این بار سنگین را به مقصد برسانم.

در درجه اول باید از دوست و همکار عزیزم ستار لقائی و همسر شریف‌ش تشكیر کنم که چاپ و نشر کتابهارا بر عهده گرفته و با تمام مشکلاتی که این کار داشت خم به ابرو نیاورده و بدون توجه به افزایش قیمت چاپ و کاغذ و دستمزد کارکنان صنعت چاپ با همان بهای روز اول کتابهارا چاپ و حتی در امر توزیع نیز مرا یاری نموده اند.

بعداً از آن گروه از هموطنان بزرگوار ممنون هستم که تعدادی از کتابها را خریداری نموده و به اقصی نقاط جهان برای دوستان و بستگان خود فرستاده و یا آنهایی که از نقاط مختلف دنیا بالراسال بهای کتاب به تهیه آن همت گماشته و با یادآوری به هموطنان معظم همه را به شناسائی تاریخ عصر پهلوی و تهیه کتاب ترغیب نموده اند.

همچنین از همسر گرامی ام که نه تنها در تهیه و تنظیم و جمع آوری مطالب کتاب مرا یاری کرد بلکه گاهی هم تا پاسی بعداز نیمه شب به تصحیح مطالب کتاب پرداخت. ضمناً باید از حمایت پسر ارشدم دکتر کاوه الموتی قدرشناسی کنم که نه تنها مرا در انتشار کتابها تشویق می کرد بلکه زیان ناشی از این کار مهم فرهنگی را هم پذیرفت و کراراً یادآور شد که به علت زیان و ضرر نباید چاپ این کتابها را در نیمه راه متوقف ساخت بلکه باید بهر قیمتی است تاریخ گذشته وطن ما با بیطریقی کامل به اطلاع مردم شریف ایران برسد و جهانیان نیز از آن آگاه گردند.

نقش مهم موسسات فروش کتابهای فارسی را نیز نباید نادیده گرفت که با معرفی و شناسائی کتاب به خریداران خود موجب شدند که کتاب به آن حدی که چاپ می شود به فروش برسد.

همچنین باید از همکاران مطبوعاتی خود و نویسنده‌گان بزرگواری که در معرفی کتاب همت گماشته تشكیر کنم که با نشر مطالبی از کتاب مردم را در جریان وقایعی نهاده اند که در این عصر مهم تاریخی روی داده است.

به رصویرت با کوشش همه جانبیه و تشویق هموطنان گرامی این توفیق حاصل شد که در روزهای دوری از وطن با تمام مشکلات این ۱۴ جلد کتاب منتشر گردد و هر کس بخواهد از وقایع تاریخ معاصر ایران آگاه شود به سهولت می‌تواند از این مجموعه استفاده کند.

به درگاه خدای بزرگ سپاسگزارم که این توفیق را نصیب نویسنده ساخت تا در ایامی که از وطن و کاشانه ام به دور افتاده و کار و برنامه ای نداشتند در کوتاه مدت توانسته ام با صرف وقت فراوان و جمع آوری و تنظیم و تحریر مطالبی مورخین آینده را یاری کنم و ضمناً علاقمندان را از مطالب مهمی آگاه سازم که در کشور ما روی داده و اسناد و مدارک آن در زیر گرد و غبار آرشیو کتابخانه ام به فراموشی سپرده شده بود.

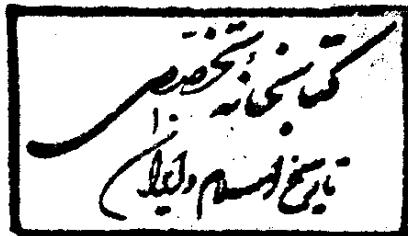
گرچه فعلاً انتشار کتابهای (ایران در عصر پهلوی) پایان یافته ولی برنامه مطالعه نویسنده و جمع آوری مطالب کماکان ادامه دارد و اگر عمری باقی بود و فرصتی به دست آمد و تصمیم به انتشار کتاب یا نشریه تازه ای گرفته شد آن قسمت از مقالات و خاطرات و اظهار نظر هائی که هموطنان معظم برایم ارسال داشته اند که متاسفانه توفیق حاصل نشد در جلدی اخیر کتاب منتشر گردد به چاپ خواهد رسید.

نکته ای که ذکر آن در اینجا لازم است در پاسخ به تذکر بعضی از جوانان ایرانی است که خواستار قسمت هائی از کتاب به زبان های خارجی شده اند مخصوصاً آنهائی که به ایران خیلی علاقمند هستند ولی به علت وضع فعلی کشور و اقامت طولانی در خارج تسلط کامل به زبان فارسی ندارند باید یادآورشوم قسمت هائی از جلدی اول و دوم کتاب (مریوط به زندگی رضاشاہ) به انگلیسی ترجمه شده و برای چاپ آماده است که امیدوارم خیلی زود منتشر شود.

فعلاً همه شمارا به ذات مقدس احادیث می‌سپارم و آرزو دارم که روزی همه ما به سرزمین آریانی خود باز گردیم و در کنار همه

خواهران و برادران عزیز در راه آبادی سرزمین اجدادی خود و رفاه و آسایش هموطنان فداکار و صبور خویش به کوشش و تلاش صمیمانه ادامه دهیم. افتخار و سریلنگی ایران آرزوی همه ماست. خدا یار و یاور تان باشد.

مصطفی الموتی
مهر ماه ۱۳۷۱ - لندن



من خودرا وقف ملتمن کرده ام. من چیزی را که می توانم با خود به گور ببرم فقط یک پارچه سفید است. باید منتظر داوری تاریخ درباره کارهای خود باشم.

محمد رضا شاه پهلوی

شاهان ایران در تبعید



احمد شاه قاجار در ۳۳ سالگی
در سال ۱۳۰۸ در پاریس درگذشت



محمد علی شاه قاجار در ۴۵ سالگی
در سال ۱۳۰۳ در اوادسا فوت کرد



محمد رضا شاه پهلوی در ۶۱ سالگی
در سال ۱۳۵۹ در قاهره چشم
از جهان فرویست



رضا شاه پهلوی در ۶۷ سالگی
در سال ۱۳۲۲ در ژوهانسبورگ
دنیا را ترک کرد